A COMPARATIVE VOCABULARY OF

CENTRAL IRANIAN DIALECTS

GARNIK S. ASATRIAN

SAFIR ARDEHAL PUBLICATIONS

TEHRAN 2011

Contents

Foreword i
Vocabulary..... 1
English Index.....915
Thematic Index.....949
Parsian Index 1001

Foreword

The *Comparative Vocabulary of Central Iranian Dialects* (*CVCID*) incorporates the basic (predominantly genuine) lexicon of the dialects spoken in the Kashan and the neighbouring *šahrestāns* of the Isfahan and parts of the Central (*markazī*) and Qom provinces. It is based mainly on the field materials recorded in the area, during summer-autumn 2005, by a group of scholars from the Department of Iranian Studies, Yerevan State University, and the Caucasian Centre for Iranian Studies, Yerevan.

The book opens with a general overview of the area, its linguistic affiliation, methodological aspects of the comparative-historical study of the Iranian dialects and the local toponymy, as well as a short historical grammar of the Abyane dialect group (Hanjan, Komjān, Yārand, Tare, Abyāne, Farīzhand, Bīdhand, Tekye-sādāt, Volūgerd, and Čīme).

The lemmas of the "vocabulary" present mostly the genuine dialectal forms. The transparent Arabic and Turkic borrowings (mostly through the official language) were omitted, except for those having cultural value or showing obvious fluctuations (both phonetical and semantical) from the normative *usus*; in several cases these have no circulation in Modern Persian, or are attested only in the *Farhangs* and in the Classical Literature.

In identifying the provenance of the words and supplying the respective entries with historical explanations, the preference is given to the dialectal lexemes; the author tried, as far as possible, to avoid repeating well-known etymologies.

The transcription is historical, i.e. for defining the quality of the respective vowels, in most cases the historical aspect of the phonetic changes is taken into account, although the synchronic aspect is considered as well.

The Iranian dialects of this area reveal almost all the characteristics of a pure North- Western group (except, perhaps, the lack of *-hr- (-r-)* < OIran. *-θr- in "three": in all the dialects it sounds like *se* (*sa*), not **hre*, or **hrē,* as, for instance, in the Azari dialects; cf. *here* in Galīn-qaye and Harzan(d), or in Zaza *hirē*, etc.). This group of dialects is usually called "Median" (Oskar Mann, Ernst Herzfeld, and recently, Prof. Ehsan Yarshater), which is substantiated both historically and linguistically.

The dialects of Kashan possess a highly archaic lexicon concerning various fields of human life and activities (animal husbandry, agriculture, dwelling, customs, cult and magic, etc.), anatomy of man and animals, natural phenomena, landscape, flora and fauna, etc. The preservation in these dialects of a series of typical North-Western lexemes (OIran. **spaka-* (Middle Median **aspak*), **xšwipta-*, etc. → *esba*, *šet*, etc.) and merely very old forms and compounds (such as **xwā-auθra-*, **xwā-wastra* , **gau-dāna-*, **anya-zāta-*, **yawa-šana-(ka-)*, **yawa-arna-*, **uz-(h)rāba-*, **wi rauka-*, **yās- "yawn"*, **sikurna-*, **āhan-*,**bīza-*, **rāz- "cry, shout"*, **snaij-*, **yātar*, **zrāduni-*, etc. → *pāxāra*, *xaravā*, *gōn*, *nezā(d)*, *yayšen*, *aynuvā*, *feray*, *sanγūra*, *vēš*, *āyn*, *ārās*, *āzrōbā*, *yana*, *zīz*, *yāde*, *čūzīl*, etc.), as well as a number of lexical units having fair correspondences in Middle Iranian, or unexpected manifestations in this linguistic area (e.g. *čayz*) makes this lexical corpus an important source for any study in comparative Iranian

dialectology, historical lexicology and etymology, linguistic geography, and the Iranian local cultures.

The entries usually include – along with the related Central Iranian forms – comparative material from the other Iranian dialects, again mainly recorded by the author or taken from unpublished sources, covering a wide linguistic area from Kerman and Sistan to Azerbaijan, Gilan, Mazandaran, Gorgan, and Khorasan. Particularly, Kurdish vocabulary is extensively cited for the historical interpretations of the given lexemes. Moreover, in the case of the cultural terms, the names of important phenomena, and institutions, a thorough explanation of each subject is given as well.

The *Vocabulary* is supplemented by Persian and English Indexes, the latter also having a detailed classification by thematic groups. The English Index will considerably facilitate the use of the lexical materials in the *Vocabulary* for comparative studies by the Indo-Europeanists with a limited knowledge of Persian.

Garnik S. Asatrian
25 May 2011, Yerevan,
Armenia

Ā / A

ābād (ابیانه، نراق، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

دارای رونق و صفا؛ خوش آب‌وهوا؛ جای مناسب برای زندگی

برگرفته از **آباد** فارسی است، زیرا -p-* ایرانی باستان در لهجه‌های اصیل کاشان به-v- تبدیل می‌شود، گرچه در صورت اصیل بودن، این واژه می‌بایست به شکل āvā* یا āvād* جلوه می‌کرد. بنابراین در کردی که از گویش‌های شمال غربی ایران است گونهٔ āvā را می‌بینیم: *malī āvā!* جملهٔ ندا به معنی «خانه‌ات آباد شود» = فارسی «باغت آباد!»

ābādī ←

ābādī (ابیانه، نراق، قهرود) ***ōbōdī*** (ابوزیدآباد)

آبادی؛ روستا

ظاهراً از **آبادی** فارسی < پهلوی āpātīk*، از ایرانی باستان -ā-pāta (ریشهٔ -pā*) به معنی «جای محفوظ، مکان امن»؛ مقایسه شود: در ارمنی apat از ایرانی میانهٔ (<-āpāta*)

ābād ←

ābāddī (دلیجان)

باد دادن خرمن برای جدا کردن کاه از دانه؛ بلند کردن لحافِ گرسی از روی آن به‌گونه‌ای که گرسی سرد شود

ظاهراً از ba-bād-dahī * با حذف -b در آغاز واژه و به‌ازای جبرانی واکهٔ بعدی، یعنی -a->-ā-

abar (دلیجان)

پیشوندی به معنی بیرون؛ بیرون از گستره‌ای معین

● -vesī-abar ـ «بیرون انداختن»؛● -barī-abar ـ «بیرون بردن»؛● -rētan-abar ـ «بیرون ریختن»؛● -ĉōnī-abar ـ «بیرون نشاندن»؛● -dārī-abar ـ «بیرون نگهداشتن»؛● -dī-abar ـ «بیرون دادن»؛● -šī-abar ـ «بیرون رفتن»؛● -γolī-abar ـ «پریدن آب به بیرون هنگام جوشیدن»؛● -kī-abar ـ «بیرون افتادن»؛● -gīrī-abar ـ «بیرون گرفتن»؛● -nī-abar ـ «بیرون نهادن»

پهلوی abar، فارسی **ابر**، **بر**

abārbayrī (دلیجان)

از بار گرفتن؛ از روی آتش برداشتن ظرف مایعات و غذا

ظاهراً از a-bār-gayrī* یعنی از **بار گرفتن** با تبدیل -g به -b تحت تأثیر -b در هجای نخست

abarhākatan (دلیجان)

پایان یافتن کار بافندگی قالی؛ گلیم؛ کرباس

ترکیبی با پیشوند فعلی abar (←) و فعل hākatan احتمالاً به معنی «تمام کردن، کلک کاری را کندن»، از katan «افتادن» (← kāt-(-k)) و پیشوند فعلی hā- (←)

abārhākī ←

abarhākī (دلیجان)

پایان یافتن

abarhākatan ←

ābes (نراق) ***ōesda*** (آشتیان)

آبستن

با وجود اینکه گویش نراق به گروه شمال‌غربی لهجه‌های ایرانی تعلق دارد، پندارهٔ آبستن در این لهجه با واژه‌ای که ویژگی گویش‌های جنوب‌غربی را دارد بیان می‌شود. در بیشتر گوش‌های اصیل کاشان دگرگونی آوایی *-θr->-hr- حکمفرماست (←āvīra) درحالی‌که در نراق دگرگونی *-θr->-s- دیده می‌شود: ābes<*āpus<*ā-puθra- مانند **آبستن** در فارسی که از گویش‌های جنوب‌غربی است. معنی نخستین شکل ایرانی باستان «کسی که (در تنش) بچه (پسر) دارد» است: *puθra- یعنی «پسر»، جزء تن در فارسی **ابستن** (پهلوی āpustan) در دورهٔ میانه اضافه شده است (**تن** < ایرانی باستان *tanū-)؛ پیشوند ā- معنی روند مثبت داشتن چیزی را دارد. ظاهراً در تصورات انسان‌های پیشین، از جمله ایرانیان باستان، تنها پسر، فرزند پنداشته شده است. دختر بیشتر مال و دارایی برای خرید و فروش انگاشته می‌شد. از زبان‌های دیگر شمال‌غربی که ویژگی جنوب‌غربی (یعنی *-θr->-s-) را دربر دارند می‌توان āpus, āps, āfs, کردی āvis «حامله» (در رابطه با چهارپایان)، بلوچی āfsin، مازندرانی āwisin و خوانساری ōwis را نام برد.

āvīra ←

ābī (دلیجان) ***ōbī*** (ابوزیدآباد)

آبی

evī ←

abī (ابیانه، ابوزیدآباد، چیمه، قهرود) ***bī*** (جوشقان، طره) ***ībī*** (ابوزیدآباد)

یکی دیگر؛ دیگری

از ایرانی باستان -dwitiya* «دومین» با دگرگونی آوایی اصیل -dw->b* برخلاف دگرگونی آوایی -dw->b* در گویش‌های جنوب‌غربی؛ مانند فارسی، در پارتی bidīg «دومین، دیگر»، ولی در پهلوی dūdī, (dudīgar) dūdīkar، فارسی معاصر **دیگر**

nōmbī, ēvdī, čībī, čandībī, vədī ←

ābjī (بادرود)

خواهر بزرگ

این واژه به شکل **آبجی** در بسیاری از گویش‌های ایران از جمله در زبان محاورهٔ منطقه‌های شهری ایران (مانند تهران) نیز رواج دارد و گونهٔ ساده شدهٔ **آغاباجی** است که واژه‌ای ترکی است.

abrome (فریزهند) ***börma, berma*** (جوشقان، قهرود) ***böröma*** (ابوزیدآباد) ***beromba*** (چیمه) ***berammā*** (ابیانه)

گریه؛ لابه؛ گریه و زاری

یکی از تک‌واژهای بسیار اصیل که ویژهٔ زبان‌های شمال‌غربی از جمله گروه «مادی» است؛ مقایسه شود: گبری b(e)rema «گریه»، bremōdvūn «گریه کردن»، زازایی -barm، مازندرانی -barm، هرزنی beram (یا berām)، تالشی bāme، گیلکی barmē، نایینی biremba. همهٔ این واژه‌ها از ریشهٔ ایرانی باستان -bram* به‌وجود آمده‌اند که از دورهٔ زبان‌های میانهٔ ایرانی در پارتی به شکل -bram و با همان معنی دیده می‌شود.

ābrou (جوشقان) ***ābürü*** (قهرود) ***āvrū*** (ابیانه) ***ōberū*** (ابوزیدآباد)
ōrū (نراق) ***ourū*** (چیمه، ولوگرد)

اَبرو؛ ناموس؛ حیثیت

مترادف **آبروی** فارسی است. گونه‌های ابیانه‌ای، نراقی و چیمه‌ای اصیل هستند، زیرا -b-* آغازین در میان دو واکه در گویش‌های کاشان (به‌سان (-p-*) به -v- تبدیل می‌شود، ولی گونه‌های جوشقانی و قهرودی برگرفته از فارسی هستند. ترکیبی است از āv «درخشش، تابش، روشنایی، فروغ» و rū «روی، صورت». بخش نخست این ترکیب یعنی āv جداگانه دیده نشده است، چنان‌چه آب در زبان معاصر فارسی نیز تنها در ترکیب‌های جفت و واژه‌های مرکب آمده است، مانند: **آب و تاب**، **آب و رنگ**، **آب گوهر**، آفتاب؛ ولی در ادبیات کلاسیک فارسی واژهٔ آب به معنی «درخشش، تابش و روشنایی، رونق» بارها به شکل مستقل ثبت شده است؛ مقایسه شود:

چو آمد به برج حمل آفتاب جهان گشت با فر و آیین و **آب**

(فردوسی، به نقل از *لغتنامه*)

بشد **آب** گردان مازندران چو من دست بردم به گرز گران
بیامد بگفتش به افراسیاب که این شاه با دانش و فر و **آب**

(فردوسی، به نقل از *لغتنامه*)

ظاهراً همنامی یا هم‌آوایی آب به معنی «درخشش» با آب به معنی «مایع» باعث شده است که این واژه بسیار زود (حتی در پهلوی و پارتی) از کاربرد بیفتد و اثر آن تنها در ترکیب‌ها باقی بماند.

● از ایرانی باستان -ā-bā-* (سنسکریت -ābhā) «درخشش، فروغ»، ترکیبی از پیشوند -ā با ریشهٔ -bā-* (*اوستا* -bā)، هند و اروپایی -bhā-* «درخشش» که در واژهٔ «بامداد» نیز نهفته است.

● البته واژه با **آبرو** با اشتقاق عام به معنی **آبِ روی** (صورت) تشریح می‌شود که از آن‌هم اصطلاح **آبروریزی** به‌وجود آمده است، یعنی «ریختن آبِ صورت» ← «رسوایی، بدنامی». چنین برداشتی به طور چشمگیر در واژهٔ eresi-ĵur در گویش‌های جنوبی ارمنی به معنی «حیثیت، شرف»، عربی **ماءُالوَجه** «اعتبار» و ترکی yüz suyu «آبرو، احترام» دیده می‌شود که همگی ترجمهٔ تحت‌اللفظی واژهٔ فارسی می‌باشند به معنی «آب (مایع) صورت».

ābürü (قهرود)

ābrou ←

ačarā (ابوزیدآباد)

هرگز، هیچ‌وقت

واژه‌ای است اصیل، از ایرانی میانه hakarč که در پهلوی نیز شواهد زیادی دارد و نیای **هرگز** فارسی نیز هست. شکل ایرانی باستان این واژه -ha-karči* «یک بار» بوده است. ریشهٔ -kar* به معنی بار، دفعه در واژگان **دودیگر** «دو بار»، **سدیگر** «سه بار»، **اگر** و **مگر** نیز دیده می‌شود. دگرگونی معنایی یک‌بار به هرگز ظاهراً به‌وسیلهٔ ساخت شرطی اگر یک‌بار به‌وجود آمده است. اگر در فارسی از -ha-kar* «یک‌بار» و مگر از -ma-hakar* «نه یک‌بار» مشتق شده‌اند.

● تبدیل -k- میانی به -č- در واژهٔ ابوزیدآبادی وابسته به کامی شدن -k- در میان دو واکه است.

agar, magar ←

aččow (ابوزیدآباد) ***ešmešū*** (بادرود) ***hadīsa*** (چیمه) ***ošnūša*** (ابیانه) ***ettesa*** (هنجن) ***atesa*** (بیدهند) ***ašnūša*** (یارند) ***öšnūša*** (کمجان)

aksa (ازوار) ***ušvuša*** (قهرود) ***savr*** (ابوزیدآباد) ***sabr*** (فریزهند)
hošīnja (میمه)

عطسه

چنان‌که می‌بینیم پندارهٔ «عطسه» در گویش‌های خطهٔ کاشان با واژگان گوناگون بیان می‌شود که تنها گونه‌های خالدآبادی، بادرودی، ابیانه‌ای، یارندی، قهرودی، میمه‌ای و کمجانی اصیل هستند و از یک نیای مشترک به‌وجود آمده‌اند. در چیمه، هنجن، ازوار و بیدهند، گونه‌های تغییر یافتهٔ **عطسه** و در فریزهند **صبر** به‌کار می‌رود. **صبر** تحت تأثیر باورهای عامیانه که پس از یک عطسه باید صبر کرد و از آغاز کار یا سفر خودداری ورزید، جایگزین شکل اصیل شده است.

● گونه‌های اصیل لغوی پندارهٔ فوق از کهن‌واژهٔ ایرانی باستان *xšnauša- به‌وجود آمده اند و تنها در زبان‌های ژرمنی خویشاوند دارند؛ مقایسه شود: در انگلیسی sneze «عطسه (کردن)» < هندواروپایی *ks(n)eus-. در میان زبان‌های ایرانی (باستان و میانه) تنها در پهلوی šnōšak (فارسی **اشنوشه** (**شنوشه**) که در نوشتارهای کلاسیک آمده است) گواه دارد. کردی hēnižīn (hēniž-) «عطسه کردن»، سمنانی ašnīš، سیوندی ešnīš، خوانساری išnīža، یغنابی xunúšta (xunúš-)، پشتو nžai

● در گویش لری (در ایذه) واژهٔ دیگری برای **عطسه** ثبت شده است: vaxše که بی‌گمان باید از فارسی میانه vaxš به معنی «صدا، نوا» باشد؛ مقایسه شود: در پهلوی vaxš «سخن»

pīhī ←

adā (ابوزیدآباد)

مثل؛ مانند

از ایرانی باستان *adā- «این‌طور، آن‌گاه»، مقایسه شود در *اوستا* adā، a δa، a سنسکریت àdha

ādam (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

ādem ←

ādāš (ابیانه) ***ataš*** (ابوزیدآباد، بادرود، نشلج، طره) ***ōtaš, ātaš*** (فریزهند) ***āteš*** (دلیجان) ***taš*** (نراق)

آتش؛ شراره؛ شعله؛ یکی از عناصر چهارگانهٔ طبیعت؛ متضاد آب در آب و آتش

• ataš-bebeγāta (ابوزیدآباد) ـ «آتش گرفتن»؛ • ataš-bōzī (ابوزیدآباد) ـ «آتش‌بازی»؛

• ataš-begerata (ابوزیدآباد) ـ «آتش گرفتن»؛ • adāš-süjī (ابیانه) ـ «آتش‌سوزی»

از واژه‌هایی که همواره بار پرستشی داشته است، چه در دوران باستان و چه پس از اسلام. اصولاً واژهٔ **آتش** در همهٔ زبان‌های جهان از این ویژگی برخوردار است، چنان‌چه از آخشیج‌های بنیادین باورهای دینی انسان نخستین، به‌ویژه در ایران، بوده است. **آتش** از ātaxš پهلوی می‌آید (با -x- اضافی) که واژه‌ای است علمی یا فنی (به فرانسه: mot-savant، به آلمانی: theologenwort) و نه حاصل دگرگونی‌های قانونی زبانی. شکل **آتش** می‌تواند از *ātarš نیز باشد که حالت سادهٔ (nominative) مفرد از -*ātar (یعنی -*ātṛša) است، درحالی‌که گونهٔ «طبیعی» این واژه در فارسی **آذر** است.

• گسترش بسیار کمی در گویش‌های ایرانی دارد: جدا از فارسی و گویش‌های مرکزی ایران (از جمله خطهٔ کاشان) در لری و بختیاری taš، teš، vuteš و چند گویش دیگر

• در گویش‌های وفس و آشتیان گونهٔ اصیل این تک‌واژ از -*ātar به شکل āyr دیده می‌شود؛ مقایسه شود: کری āgir، از همان بن‌واژه

• در پهلوی ātaxš معنی «آتش مقدس» را می‌رساند: ātaxšnišāstan یعنی «آتشکده ساختن، آتشکده بنیاد نهادن»، ātaxšsardārīh «امین آتشکده،

بنیان‌گذار آتشکده»، ātaxš-bandak «خدمت‌گزار آتش، مغی که در خدمت آتش باشد»، یا به اصطلاح بهدینان ایران **آتش‌بند**، ātaxš-zōhr «قربانی آتش»، گرچه در بسیاری از موارد ātaxš و ātur در پهلوی واژگانی هم‌وزن و مترادف یکدیگر به نظر می‌رسند، ولی در میان نام‌های آتشکده‌ها آنهایی که ātur نامیده می‌شوند، قدیمی‌تر از پرستشگاه‌هایی هستند که با ātaxš بیان می‌شوند.

● در روستای ابیانه، در محله‌ای در میان روستا که مردم آن را Barāze می‌نامند و «بر آذرگاه» ترجمه می‌کنند، آتشکده‌ای وجود داردکه Hārpāk نامیده می‌شود. به عقیدهٔ روستاییان این نام برگرفته از نام وزیر اژدهاک، آخرین پادشاه ماد است. ظاهراً این اعتقاد بازتاب داستان ضحاک و **اربق**، وزیر اوست و جز اسطوره نیست. به احتمال زیاد این نام، یعنی **هارپاک**، باید واژه‌ای بومی یا شکل دگرگون‌شدهٔ یک جاینام باشد. بعید است ربطی به Arbàkēs مادی داشته باشد. این نام در نگاه نخست آمیزه‌ای است که بخش دوم آن، در برخورد سطحی، واژهٔ **پاک** فارسی را به یاد می‌آورد که می‌بایست صفتی باشد که به نام اصلی اضافه شده است، ولی **پاک** در دوران اسلامی نمی‌توانست به آتشکده اطلاق شود؛ هر چقدر هم ساکنان ابیانه دیر به اسلام گرویده باشند. گذشته از این، اگر **هارپاک** را ترکیبی کهن بپنداریم این واژه در ابیانه‌ای باید به شکل *hārvā جلوه می‌کرد (زیرا در گویش‌های مرکزی -p-* باستانی به -v- تبدیل می‌شود). البته می‌شود به طور فرضی بخش نخست این ترکیب، یعنی -hār را از ایرانی باستان -*āθr آتش مشتق دانست که برای نام آتشکده بسیار مناسب است و از دیدگاه دگرگونی‌های آوایی نیز مسئله‌برانگیز نیست، هرچند احتمال آن بسیار اندک است.

● آتشکده‌ای دیگر نیز در غرب ابیانه پشت خانهٔ غلام نادرشاه وجود داشت که اینک اثری از آن موجود نیست، ولی در یاد مردم هنوز باقی مانده است: hēršougāh. این نام ساختی شفاف دارد و ترکیبی است از hēr زیر (hēr←،

hērda) و šougāh که ظاهراً باید شبگاه باشد به معنی مهمانسرا؛ احتمالاً این آتشکده نزدیک مهمانسرا یا خانه‌ای بزرگ قرار داشته است.

ādem, *ādam* (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)
آدم؛ انسان

adema (دلیجان)
وفور؛ فراوانی؛ خوراک فراوان
برگرفته از عربی **اطعمه** (جمع طعام) به معنی «خوردنی‌ها، غذاها» با دگرگونی قانونی **ط** (در واژگان دخیل عربی از زبان معیار) به -d- در لهجهٔ دلیجانی، مقایسه شود: adrāf < **اطراف**. همین پدیدهٔ آوایی در وام‌واژه‌ها، در گویش ابوزیدآبادی نیز مشاهده می‌شود.
adresā ←

ādemēzāt (ابوزیدآباد)
آدمیزاد

ādīna (بادرود) ***ayna*** (ابوزیدآباد، ابیانه)
جمعه؛ آدینه

adresā (ابوزیدآباد)
عرض؛ پهنای پارچه
برگرفته از روسی otrez «یک قسمت بریده شده از توپ پارچه»، تحت‌اللفظی: «(چیز) بریده شده»، از فعل (ot)rezat' «بریدن» (دربارهٔ تبدیل -t- به -d-
(adema←

āfsār, ofsör (ابیانـــــه) **asvār** (کمجـــــان، طـــــره) **awsör/avsār** (قهـرود) **owsar** (فریزهند، خالدآباد، بادرود، هنجن، یارند) **ausār** (ابوزیدآباد) **owsār** (میمه، دلیجان) **apsār** (ازوار، یارند)

افسار؛ دهنهٔ اسب

āftāv, ōftōv (ابیانه، کمجان، طره) **āftow** (بادرود) **āxdo** (یارند) **ōftōw** (ابوزیدآباد) **ōftov** (قهرود) **ōftou** (فریزهند) **ōxtāv** (چیمه) **aftow** (دلیجان) **āxtou** (ازوار) **oxtou** (هنجن)

آفتاب؛ خورشید

● ōftōw-daršeda (ابوزیـدآباد) ــ «هنگـام غـروب آفتـاب»؛ ● -daršo ōftōv (ابیانه) ـ «وقت غـروب»؛ ● ōftōw-zarda (ابوزیـدآباد) ــ «آفتـاب زرد، نزدیک غروب آفتاب»

این واژه در پهلوی نیامده است و تنها گواه آن یا بهتر است بگوییم گونه‌ای دیگـر از آن در نوشتارهای ایرانـی میانـه abdāb در پـارتی و aβdāβ در یـک مـتن سریانی مربوط به قرن هفتم میلادی است ـ با الف کوتاه در آغاز واژه. در پهلـوی برای **آفتاب** دو واژه وجـود دارد: xvar و mihr یعنـی «خـور و مهـر» فارسـی. ظاهراً **آفتاب** واژه‌ای عامیانه برای نامیدن این جسم آسمانی و **خورشید** بیشتر ادبی بوده و از دیدگاه سبک و اسلوب کلام در سطح بالاتری قرار داشته است، هرچند هر دو در ادبیات دری از کاربرد کم‌وبیش همسان برخوردارند.

● شکل‌های گوناگون آفتاب در گویش‌های گسترهٔ کاشان بی‌گمان از ایرانی میانـه *āb-tāp می‌آیند که ترکیبی است از -āb* «درخشش، روشـنایی» (**آب** فارسـی در **آب** و **تاب**) و -tāp* «تابیدن، روشن کردن» (ایرانی باسـتان tapa*). افـزون بر این بخش دوم این ترکیـب بـا xvar در پهلـوی (دینکـرت) نیـز آمـده اسـت: xvar-tāpak به معنی «خورشید تابان»

● البته گونهٔ abdāb که در پارتی و سریانی ثبت شده، ممکن است وجه تـسمیهٔ دیگری داشته باشد، زیرا -a کوتاه در آغاز واژه از دیـدگاه دگرگـونی تـاریخی و

آوایی به هیچ‌وجه قابل تعریف نیست و احتمال تخفیف آن نیز از -ā کشیده در این جایگاه لغوی (position) بسیار کم است. پس باید از *abi-tāpa باشد؛ یعنی با همان ریشه (-tap*)، ولی با پیشوند -abi*. درستی این وجه تسمیه با وجود واژگان هم‌معنی در گویش‌های پرشمار کردی تأیید می‌شود؛ مانند: tav، tāv، taw، hatāv، axtāw (با xōr: xōratāw) که همه بنابه قانون‌های آوایی این زبان از -abi-tāpa* به‌وجود آمده‌اند. وجود احتمالی -āb* در آغاز این ترکیب یا تخفیف ā- از دیدگاه تاریخی قابل توجیه نیست.

● در گویش‌های ایرانی برای پندارهٔ **آفتاب** بیشتر واژه‌های مشتق از ریشهٔ ایرانی باستان -rauča* و -hwar* (-hwan*) به‌کار می‌روند؛ برای نمونه: کردی xōr xwēr، rōž: زازایی rōž؛ لری hwar؛ گورانی war؛ خوری fār؛ آسی hor؛ تالشی xwer؛ xuwar و وفسی xōr. فارسی **مهر**، منجی miro، یدغا mira، ارمری mešr، myēr، پشتو mīr، از -Miθra مشتق هستند، درحالی که ختنی urmaysdā، اشکاشمی remuzd و سنگلیچی ormōzd از نام بزرگ خدایان ایران Ahura-mazdā می‌آیند و گویای آن هستند که نماد پرستش آفتاب در میان برخی از قوم‌های ایرانی در پیکر میترا و اهورامزدا متجلی بوده است. چنان‌چه در هند باستان نیز میترا (سوریا و ویشنو) نیز رابطهٔ مستقیم با خورشید داشته‌اند.

● دگرگونی آوایی -f- به -x- که در گونه‌های هنجن (oxtou)، یارند (āxdo) و ازوار (āxtou) دیده می‌شود، پدیده‌ای است طبیعی و در کردی نیز ثبت شده است (axtāw).

āftoha (طره)

← āftova

āftova, ***oftua*** (فریزهند) ***āftua*** (خالدآباد) ***ōftowa*** (ابوزیدآباد، ابیانه) ***āftoha*** (طره) ***āxdova*** (یارند) ***ōxtōva*** (بیدهند) ***ōxtāva*** (چیمه) ***oxtowa*** (هنجن) ***āxtōba*** (ازوار)

آفتابه؛ ظرفی با تنهٔ استوانه‌ای دارای لوله‌ای بلند؛ دسته؛ دهانه و گردن که برای شست‌وشو در مستراح به کار می‌رود.

در نوشتارهای دورهٔ کلاسیک و در فرهنگ‌ها نیامده است، ولی چنان‌که از ساختار آن می‌توان دریافت واژه‌ای است ظاهراً کهن ساخت. آمیزه‌ای است از āb (به معنی «آب») که در گونه‌های بالا به شکل -āf، -of، -ōf، ōx و -ox و مانند اینها جلوه می‌کند و -tāba (یعنی **تابه**) که به گونه‌های -tōva، -tāva، -towa، -tua، -tōba، -dova، -toha آمده است و از tāpak پهلوی به معنی «تابه» که معرب آن **طابق** است و در ارمنی نیز به همان معنی و به شکل tapak دیده می‌شود، مشتق شده است. در فارسی گونهٔ **تاوه** نیز ثبت شده است که در گویش‌های ارمنی (به شکل tʿava) به معنی «ماهیتابه» رواج دارد. همچنین مقایسه شود: در بلوچی tʿafay «اجاق آتش». از زبان‌های دورهٔ میانه در سغدی tapē/tpy را داریم که مشتق از tapak* است به معنی «دیز، کوزه» (C2,94 V.21). این تک‌واژ از ریشهٔ -tap* ایرانی باستان می‌آید که با معنی «گرم کردن، حرارت دادن» کاربرد وسیعی در گسترهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایران دارد. بعید است که از ریشهٔ -tap/b* به معنی «پرتاب کردن، انداختن» باشد (مقایسه شود: دری افغانستان **پرتافتن**) زیرا این ظرف (یعنی «آفتابه») برای گرم کردن آب به‌کار می‌رفت (مانند ماهیتابه که از آن برای سرخ کردن ماهی و گوشت استفاده می‌کنند). معنی کنونی **آفتابه** ـ «ظرف شست‌وشو در مستراح» ـ در پی دگرگونی معنایی به‌وجود آمده است.

- تبدیل -f- به -x- که در گونه‌های یارند، بیدهند، چیمه، هنجن و ازوار می‌بینیم همان پدیدهٔ آوایی‌ای را می‌رساند که در واژهٔ **آفتاب** در این گویش‌ها دیده می‌شود.

● این واژه در قرن یازدهم میلادی در ترکی اُغزی (برپایهٔ داده‌های فرهنگ *دیوان لغات الترک* از محمود کاشغری) به شکل aftabï و به معنی «کوزه» ثبت شده است. از این‌رو می‌توان با اطمینان تأکید کرد که آفتابه در آغاز نگرش فارسی به‌سان واژه‌ای زنده وجود داشته و در ماوراءالنهر به معنی «کوزه» به‌کار می‌رفته است که بازتاب آن را در ترکی اغزی هزارسال پیش می‌بینیم.

← **āftāv**

āftow (بادرود)

← **āftāv**

aftow (دلیجان)

← **āftāv**

āftua (خالدآباد)

← **āftova**

āgā (دلیجان)

باید؛ بایستی

ظاهراً از دگرگونی معنایی جملهٔ ندایی **آگاه باش!** به‌وجود آمده است.

agar (ابیانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

اگر

← **magar ،ačarā**

āgīm (گز، ازوار)

صورت؛ روی

bad āgīm (گز) - «زشت‌روی، بدترکیب»

احتمالاً از *ābe-dīm («آب صورت، درخشش صورت» ← صورت) *āyīm<*āvdīm< و سپس برای پرهیز از مکث یا دهن‌دره (hiatus)>āgīm، چنان‌چه در کردی āgir «آتش» می‌بینیم (*āyir> *āδir>ātar). چنین دگرگونی آوایی در قهرودی پیش از -i- یا -ī- ثبت شده است؛ برای نمونه: pīgāz «پیاز»، pīgāda پیاده (←bādīgā)

agīra (فریزهند)

آسم (نفس‌تنگی)

ظاهراً از *ayn-gīra می‌آید که ترکیبی است از ayn «دهان» (←āyn) و gīra «گیره» (اسم از مصدر گرفتن) به معنی «دهان گرفته، نفس گرفته»

← **tangenafas**

āγ, āγōra, āγara (ابیانه) ***āγor*** (دلیجان) ***āγel*** (کمجان، طره) ***āγol*** (فریزهند)

جای و مکان گوسفندان هنگامی‌که در صحرا می‌مانند؛ زاغه؛ آخور؛ اصطبل

āγ مخفف āγol است که در فارسی هم آمده است (**آغال**، **آغل**، **آغول**، **آغیل**)؛ āγāra، āγōra نیز دگرگونی‌های آوایی āγol هستند و به احتمال بسیار تحت تأثیر **آخور** به‌وجود آمده‌اند. شباهت این دو گونه با ἀγορά «بازار، جای اجتماع» در یونانی اتفاقی است.

● برای یافتن خاستگاه این واژه باید ویژگی معنایی آن را که اصولاً بنای زیرزمینی را بیان می‌کند در نظر گرفت: «جای چارپایان که بیشتر در زیرزمین درست می‌کنند» (برای نمونه نزد کردان āγil یا āxil). با در نظر گرفتن این نکته، بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ āγōδ را می‌توان برای āγōl پیشنهاد کرد با دگرگونی آوایی -d- (یا -δ-) به -l- که در زبان‌های غربی از جمله فارسی نمونه‌های بسیار دارد (مقایسه شود: **لاد**، **بنلاد**، **پلندین**، **ملخ**). واژهٔ ایرانی میانهٔ *āγōδ نیز از *ā-

-gauda ایرانی باستان مشتق است (با ریشهٔ -gaud/z* یعنی «پوشاندن، پنهان کردن»). بدین ترتیب **آغول** یعنی «بنایی پوشیده شده، جای پوشیده» (گذشته از این **گوز** «جوز، گردو، گردکان» نیز در فارسی از همان ریشه به معنی «چیزی که با پوست پوشیده شده» به‌وجود آمده است.)

● گونهٔ āγūz (یا āγōz) که در لری بختیاری به همین معنی وجود دارد نیز، از بن‌واژهٔ -ā-gauza* (با -z- شمالی‌غربی) ایرانی باستان مشتق شده است.

● درستی این ریشه‌یابی با وجود واژهٔ āγōz «پوشش، محوطهٔ حصار کشیده شده» در پارتی مانوی که باز به بن‌واژهٔ -ā-gauza* برمی‌گردد به روشنی تأیید می‌شود.

● گونه‌های **آغول** (**آغال**، **آغیل**، **آغل**) احتمالاً در پی تأثیر گویش‌های ترکی به‌وجود آمده‌اند. در رابطه با **آغال** امکان دارد که این واژه تحت تأثیر پدیدهٔ hypercorrection از **آغول** به‌وجود آمده باشد، یعنی وقتی که در ذهن عوام **آغول** یک واژهٔ «روستایی» پنداشته می‌شود (مثل نون از نان، جون از جان و غیره) و **آغال** شکل «درست» آن قلمداد می‌گردد.

● واژهٔ دیگری نیز در فارسی از همین ریشه و با معنی همگنی («زاغهٔ گوسفندان») دیده می‌شود که باز به درستی این وجه تسمیه اشاره می‌کند: **نغل** که در مصراع زیر از رودکی گواه دارد:

گوسپندیم و جهان هست به کردار **نغل** چون گه خواب بود سوی **نغل** باید شد

(رودکی، چاپ جعفر شعار، ۱۳۷۸، ۱۳/۸۱)

● اگر **نغل** (ni/aγul) مخفف * **نغول** باشد از -ni-*gauda (شکل میانهٔ *niγoδ)، وگرنه از -ni-guda*(*ni-γuδ) مشتق است – با پیشوند -ni* و با معنی نخستین «محوطهٔ گود و پوشیده، گودال پوشیده»

● در پژوهش‌های ایران‌شناسی آغول را وام‌واژه‌ای ترکی به‌شمار می‌آورند؛ که درست نیست (به‌ویژه که وجه اشتقاق موثق ترکی نیز برای این واژه وجود ندارد)

و برعکس، در ترکی این واژه برگرفته از فارسی است. البته بیشتر ترک‌شناسان در ترکی بودن **آغول** فارسی اصرار می‌ورزند (از جمله Gerhard Dörfer).

● فارسی **غال** «غاری که گاو و گوسفند شب را در آن می‌گذرانند؛ سوراخ روباه یا مار» ربطی با گروه واژگان فوق ندارد. نیای این واژه در پهلوی به شکل gāl/r «سوراخ» آمده است و به ایرانی باستان *garda- «سوراخ، چاله، خانه» بر می‌گردد.

ōγōra ←

āγā (بیدهند، چیمه و بیشتر گویش‌های کاشان)

برادر؛ داداش

● āγā-gorda (بیدهند) ــ «برادر بزرگ»؛ ● āγā-jen (بیدهند) ــ «برادر زن»؛ ● āγā-mērk/g (بیدهند) ـ «برادر شوهر»؛ ● āγā-kasle (بیدهند) ـ «برادر کوچک»

در جامعه‌های ایرانی پدر یا برادر بزرگ را **آقا** می‌نامیدند که واژه‌ای است ترکی؛ ولی نام‌های دیگری نیز (افزون بر **پدر** و **برادر**) برای این پنداره‌ها به‌کار می‌روند، مانند: **کاکا**، gagū، gau، dada، akā

āγāra (ابیانه)

āγ ←

āγel (کمجان، طره)

āγ ←

āγol (فریزهند)

āγ ←

āγor (دلیجان)

āγ ←

āγōra (ابیانه)

āγ ←

āγrab (طره، ابوزیدآباد) ***aryab*** (بادرود)

عقرب

برگرفته از **عقرب** فارسی ـ عربی است. گونهٔ بادرودی با جابه‌جایی -γr- پدید آمده است. واژهٔ اصیل برای این جانور خطرناک در گویش‌های ایرانی، از جمله در فارسی، gazdum، gaždum، **کژدم** است که آمیزه‌ای است از -gaz «گزیدن» و dum «دم»، یعنی «حیوانی که دمش گزنده است یا با دم می‌گزد.»

kažolom ←

āγūt-(āγūj-) (جوشقان، ابوزیدآباد)

آویختن

از -āwaij* (ریشهٔ -waig/j* «تکان دادن، آویزان کردن»)، فارسی: **آویختن** (**آویز**) (←darhōvta) ـ شکل مجهول: āγūjyā «آویخته شده»

āγūz (جوشقان)

شیر خلیظ گاو یا گوسفند پس از زایمان

این واژه در بیشتر گویش‌های کاشان و اطراف اصفهان یا به اصطلاح دیگر در گویش‌های مرکزی ایران رواج دارد. خاستگاه آن روشن نیست. واژگان گوناگونی با این معنی در گویش‌های ایران ثبت شده‌اند؛ مقایسه شود: در کردی -frauša*) fırō (<، کردی جنوبی žak، بختیاری karka یا lüyī، levī، میمه‌ای zahak

āh (ابوزیدآباد، ابیانه، جوشقان)

آه

āhā(d)-(āh-) (قهرود)

نشسته بودن؛ قرار داشتن

<*ā-had- ایرانی باستان از ریشهٔ *had-، هندواروپایی *sed- «نشستن» با پیشوند *ā-، برخلاف فارسی **نشستن**، کردی (rū-nišin) که از همان ریشه، ولی با پیشوند *ni- ساخته شده‌اند؛ مقایسه شود: در قهرودی āhe، āhast «نشسته»

āhak (ابوزیدآباد)

آهک؛ ساروج

ظاهراً از *āhaka- در ایرانی باستان (هندواروپایی *ās- «سوختن»)، سنسکریت ă-sa «خاکستر»؛ از همین بن‌واژه نیز hāγ «خاکستر» در پراچی و āx «خاک، خاکستر» در کردی به‌وجود آمده‌اند.

āk ←

āhangay (دلیجان)

گونه‌ای علف

ظاهراً از *āhan-giyāh «آهن‌گیاه»، گونه‌ای گیاه وحشی

āhangra (ابوزیدآباد)

آهنگر

āhar (ابوزیدآباد)

آوار

viyard- (viyar) ←

āhən (چیمه)

āhen ←

āhen (دلیجان) ***āhən*** (چیمه) ***āhön*** (ابیانه)

آهن

āhīna (ابیانه) ***ōyīnā*** (طره، ابیانه) ***āyna*** (یارند، فریزهند) ***ōyna*** (چیمه) ***āvūna*** (قهرود) ***āvīne*** (خالدآباد) ***ōynā*** (بیدهند) (ابوزیدآباد، فریزهند، ***ōīna*** (هنجن) ***ōne*** (میمه)

آیینه

از ایرانی میانه *āyēnag؛ مقایسه شود: در پهلوی aδvēnak، سغدی δ'yn'k''، پارتی ādēnag، بلوچی ādēnk. همهٔ این واژگان از *ādaina- ka- ایرانی باستان به‌وجود آمده‌اند.

āhön (ابیانه)

āhen ←

āhor (یارند) ***hörā*** (کمجان) ***ōxera*** (طره) ***axor*** (بادرود) ***xorā*** (فریزهند)

آخور؛ طویله

از āxvarr که در پهلوی نیز آمده است؛ مقایسه شود: āxvarr-sardār «آخورسالار»، āxvarr-pat «آخورچی، مسئول آخور». این واژه در بیشتر گویش‌های زندهٔ ایرانی دیده می‌شود: افغانی āxōr، خوری āxor، کردی āxōr (و همچنین āfīr). به زبان‌های همسایه نیز راه یافته است؛ برای نمونه: ارمنی axoŕ، گرجی axori، axuri، سریانی axur، ترکی جغتایی axor، ترکی عثمانی ahīr، axıu، یونانی axouri

● از ایرانی باستان *ā-xwar- یا به احتمال بیشتر از *ā-xwarna- که ترکیبی است با پیشوند *ā-، ریشهٔ *xwar- «خوردن» و نشانهٔ رایی (مفعولی) -

-na به معنی «جای خوردن، محل تغذیه». چنین شکل رایی‌ای در *اوستا* هم گواه دارد: ترکیب -(avo)xvarəna «جای خوردن، آخور، اصطبل»

● نظریهٔ برآمدن این واژه از **آب‌خوار** درست به نظر نمی‌رسد.

āhör (کمجان)

āhor ←

āhū (ابیانه) ***ōhū*** (ابوزیدآباد)

آهو

ظاهراً برگرفته از فارسی است، زیرا در زبان‌های شمال‌غربی شکل درست این واژه با -s- است؛ چنان که در کردی می‌بینیم: āsik «آهو»

● در ایرانی باستان -*āsu-ka یعنی «تند(رو)» (هندواروپایی -*ōsu)

āhūn (چیمه) ***āxūn*** (میمه، ابیانه، طره، کمجان)

خرمن

از واژه‌های بسیار اصیل کشاورزی است و در لری (بختیاری) وگزی به شکل āxūn (āxun) دیده می‌شود.

● احتمالاً از -*āxwāhaya-na یا -*āhawana ایرانی باستان به معنی «(جای) فشار دادن، زدن، خرد کردن» مشتق شده است.

ajay (دلیجان)

یکی

احتمالاً از -*ya-ča(y) «یک چیزی»

ājayā-(ājey-) (ابیانه)

نزدیک شدن

از ریشهٔ ایرانی باستان -čai (-kai*) «تکان خوردن، به حرکت درآمدن»
← **kīnāda-(kīn-)** (؟)

ajayjay (دلیجان)

یکی یکی
ترکیب تکراری از ajay (←)

ajaynya (دلیجان)

یکی دیگر
ترکیبی از ajay (←) و -nya< ایرانی باستان -an(i)ya* «دیگر، دیگری»

ājor (ابیانه، یارند) ***ōjor*** (ابوزیدآباد)

آجر
از آجر فارسی که خود معرب **آگور** است. از واژه‌های فنی بسیار باستانی که به agurru در اکادی بر می‌گردد و در بیشتر زبان‌های خاور نزدیک به همان معنی به‌کار می‌رود؛ مقایسه شود: ارمنی agurr، گرجی aguri

āk (ابیانه، کمجان) ***hāy*** (ابوزیدآباد، ابیانه) ***hāk*** (بادرود، چیمه، ولوگرد، هنجن)
hōka (طره) ***xāk*** (قهرود، فریزهند، یارند، چیمه)

خاگ
از دیدگاه تاریخی، گونهٔ ابیانه‌ای اصیل‌تر از **خاک** فارسی است، زیرا -x در آغاز واژه در **خاک** جنبهٔ ثانوی دارد. بن‌واژهٔ آن در ایرانی باستان -āhaka* بوده است؛ البته احتمال دارد āk ابیانه‌ای از hāk* مشتق باشد ـ با حذف -h در آغاز واژه
← **āhak**

aklūšye (فریزهند)

خارش

بن‌واژهٔ معینی ندارد و احتمالاً خاستگاه آن آوایی است.

eklāčī ،kelāš ←

aksa (فریزهند)

aččow ←

āl (قهرود) ***ālā, āla, āle*** (ابوزیدآباد)

کنار؛ سمت

● ālā-kāt (ابوزیدآباد) ـ «افتاد از کنار»

از ایرانی میانه *ālak که در پهلوی نیز گواه دارد:

ālak «کنار، طرف»، همچنین در *اوستا* ـarəδah «طرف» فارسی میانهٔ مانوی ārag، کردی ālī (←ala^2)

ōla ،nēla ،nala ←

ālā (ابوزیدآباد)

āl ←

ala^1 (ابوزیدآباد، قهرود)

āl ←

ala^2 (جوشقان، نوش‌آباد)

نصف؛ نصفه؛ نیم؛ نیمه

از ایرانی میانه *ālak به معنی «نصف، نیم، نصفه»؛ مقایسه شود: فارسی باستان arda- «نیم»، *اوستا* arəδa- «نصف، نیم» که معنی «کنار، طرف» نیز می‌دهد (←āl). در سنسکریت این دو معنی در یک تک‌واژ با تفاوت در تکیه معین

می‌شوند: -ardhá «نصفه، نیم» و árdha «طرف». در زبان‌های زندهٔ ایرانی این تک‌واژ به معنی «نیم، نصف» گسترش چشمگیری ندارد؛ جدا از گویش‌های کاشان مقایسه شود: در آسی ärdäg «نیم»

āl ←

āla[3], *ale* (ابوزیدآباد)

گندم یا جوی نیمه کوبیده

احتمالاً از -a-ṛta-ka* به معنی «(خوب) آرد نشده» با دگرگونی آوایی -rt-* (>*-rd-) به -l- و کشیده شدن -a کوتاه آغازین (علامت نفی) در گونهٔ نخست: شکل نخستین واژه ظاهراً alak* بوده است. آرد فارسی از همین بن‌واژه می‌آید (از -āṛta*).

ārd ←

alaf-oškar (یارند)

گیاه مسکن و ضد تشنج؛ سنبل‌الطیب

alak (دلیجان و بیشتر گویش‌های کاشان)

چوبی است به طول حدود ده سانتی‌متر و قطر دو تا سه سانتی‌متر که در بازی الک-دولک از آن استفاده می‌شود.

این واژه را گاه با **الک** به معنی «غربال» (alhāl←) یکی می‌دانند (برای نمونه: دهخدا در *لغتنامه*؛ نجفی در *فرهنگ فارسی عامیانه*) که از دیدگاه معنایی به هیچ‌وجه قابل توضیح نیست. به احتمال زیاد از **یک‌لنگ دولنگ** به معنی (چوب) یک اندازه یا با درازی یک پا (لنگ) و دو پا (یعنی چوب یک اندازه و دیگری دو برابر آن) به‌وجود آمده است. سیر آوایی واژه به‌خوبی قابل توجیه است: **یه‌لنگ دولنگ ← یه‌لک دولک ← الک‌دولک**

alāla (دلیجان) ***allāla*** (ابیانه)

ریش خروس

گمان می‌رود این واژه شکل تغییریافتهٔ هلاله به معنی «هلال شکل» باشد یا از āl «سرخ»؟ بعید است از **لالک** (**لالکا**) به معنی «تاج خروس» باشد که در فارسی کلاسیک آمده است.

● آیا از عربی لحیه «ریش» (؟)

← **elāla، lala، balīle**

alangū (ابیانه)

النگو

از ریشهٔ -ang/k* به معنی «کج کردن، خم شدن»، سنسکریت -anka «چنگال»، ایرانی باستان anguli* «انگشت (هم در دست و هم در پا)»؛ فارسی **انگولک** یعنی «انگشت»، **انگولک کردن** «انگشت زدن»

alānja (ابوزیدآباد)

حالا

الان + گاه؟

alarze (فریزهند)

رعشه؛ لرزش مداوم دست و پا

فارسی **لرزه**، پهلوی rarz

ālās (ابوزیدآباد، گز)

زغال

آمیزه‌ای از āl «سرخ، قرمز» و ās «آتش» (از ایرانی باستان -āθr*). در فارسی دری نیز به همین شکل و معنی (**آلاس**) آمده است.

← **zāqol**

ālāsā (هنجن)

آفت گندم

ظاهراً شکل پسوندی از ālās «ذغال» (←) با معنی تقریبی «سیاه (شده)»

← ālās

ālā-dūna (ابوزیدآباد)

زغال‌دان

← ālās، hörütt- (hörūš)

ālās-rūša (ابوزیدآباد)

زغال‌فروش

← (ālās-dūna)

ālat (جوشقان، نوش‌آبادی) ***odüva*** (ابوزیدآباد)

ادویه؛ زردچوبه

گونهٔ نخست **آلت** «وسیله» است که به معنی «ادویه» در فارسی کاربرد ندارد. افزون بر گویش‌های کاشان **آلت** به این معنی در مازندران نیز به‌کار می‌رود. در ابوزیدآباد گونهٔ گویشی **ادویه** ثبت شده است.

alāw (ابیانه) ***olow*** (ابوزیدآباد) ***alō*** (گز)

آتش؛ شعله

در فارسی امروز به‌کار نمی‌رود، ولی در خراسان فارسی ماوراءالنهر هنوز واژه‌ای است زنده. در دیگر زبان‌های ایرانی مقایسه شود: تاجیکی olou، کردی ālāv، در فهلویات آذری ālav، یغنایی olou، افغانی alāv، گویش‌های پامیری alōw. در بیشتر زبان‌های ترکی نیز دیده می‌شود.

در باستانی‌ترین نوشتارهای فارسی کلیمی به شکل **اوله** (شکل نوشتاری **عوله**) ثبت شده است. در فارسی کلاسیک (دری) بارها آمده است:

ترا ای خواجه گر هیزم نباشد　　دم سرما که هنگام **الاو** است
سواد شعر طوسی را طلب کن　　بسوزانش که او سرگین گاو است

(مولانا طوسی، به نقل از *لغتنامه*)

این واژه در فارسی دری به دو گونه ثبت شده است: **الاو** و **الو**: نمونه‌ای از ترکیب‌های آن: **الو** (**الاو**) **زدن**، **الو کردن** «آتش افروختن»

● بیشتر وام‌واژه‌ای ترکی به‌شمار می‌رود، ولی در ترکیب وجه تسمیهٔ موثقی ندارد. در هر صورت باستانی‌ترین گواه این واژه در نوشتارهای بودایی سغدی به شکل ārāv به معنی «شعله» دیده می‌شود که به احتمال ایرانی بودن آن می‌افزاید و ظاهراً از همین زبان (یعنی سغدی) به ترکی رسوخ کرده است. متأسفانه از دید زبان‌های ایرانی نیز این واژه تن به اشتقاق نمی‌دهد و تاکنون وجه تسمیهٔ قانع‌کننده‌ای ندارد. امکان دارد از تک‌واژهای منطقه‌ای باشد؛ مقایسه شود: در آسی ala «خاکستر»، گرجی ali و hal «شعله»، ابخازی alwa «دود». پیشنهاد ویلهلم ایلرس (در WiM II، ص ۶۳۶) دربارهٔ انشقاق آن از āl «سرخ» بعید می‌نماید.

alayngāla (دلیجان) *angal* (قهرود)

انگل؛ تنبل

احتمالاً برآمده از ریشهٔ -ang* در ایرانی باستان (هندواروپایی -ank/g* «خم کردن») به معنی «خم شده، کوچک، کج» است که با پسوند -al جنبهٔ تحقیرآمیز به خود گرفته است (مقایسه شود: **کچل**، **کپل**). پسوند -al در این واژه جنبهٔ آوایی دارد و بدون ارزش تکوینی است. ستاک -alayng در گونهٔ دلیجان تغییریافتهٔ angal است. بدون پسوند -al شکل ang در گویش‌های ایرانی برای نامیدن برخی حشره‌ها به‌کار می‌رود که باز از دیدگاه معنایی کاملاً طبیعی است (←$ang^{1,2}$).

← **angöš**، **alangū**

albāl (هنجن)

alhāl ←

āle[1] (ابوزیدآباد)

āl ←

āle[2] (ازوار)

ذره

در پی دگرگونی معنایی از واژه‌ای هم‌آوا به معنی «نصف، نیم» به‌وجود آمده است (←alā[2]).

āle-āle (ازوار)

ذره ذره

گونهٔ تکراری از āle (←āle[2])

āle-bōγ (ازوار)

böγ ←

ālenjen (جوشقان)

آبزه باغ

آمیزه‌ای است از āle به معنی «کنار، طرفه» (←āl) و henjen (با حذف h- آغازین در ترکیب) به معنی «جای آبیاری» (←henjōyan)

ālesī (ابیانه)

ālišī ←

algālay (دلیجان)

algay ←

algālay/algay (دلیجان)

گونه‌ای شلیل

در گویش فارسی شهر کاشان **الگاله** به معنی «برگهٔ خشک هلو» است.

algī ←

algī (ابیانه) ***alk*** (قالهر) ***hōleke*** (قهرود) ***hōlī*** (میمه) ***ālū*** (ابیانه) ***hālg*** (ابیانه) ***halg*** (جوشقان)

هلو

ظاهراً از نام‌های منطقه‌ای که ریشه‌یابی نمی‌شود؛ با شکل‌های گوناگون و با معانی نزدیک به هم («هلو، آلو») در زبان‌های ایرانی آمده است؛ برای نمونه در پهلوی ālūk (ūluk) و halu، halī، ālī، xūlī، xulī در گویش‌های زندهٔ معاصر. احتمالاً با algay (←) و alītče (←) هم‌ریشه هستند.

alītče ،algay ←

alhāl (بیدهند) ***albāl*** (هنجن) ***alvōl*** (فریزهند)

الک؛ غربال

احتمالاً از *alag-āl (از alag یعنی **الک** با پسوند -āl) در پی فراوانی کاربرد در طول زمان به alhāl تبدیل شده است. **الک** فارسی و alag به احتمال زیاد از بن‌واژهٔ ایرانی باستان *a-ṛta-ka- یعنی «آرد نکننده» (و سپس «ابزاری که عمل ضد ساییدن را انجام می‌دهد») به‌وجود آمده است (←ala[3]).

● البته، **الک** را با در نظر گرفتن اشتقاق احتمالی آن از فعل ترکی ela-/ala- «الک کردن» بیشتر یکی از عناصر لغوی ترکیب در فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی می‌دانند. همچنین این تک‌واژ گسترش بسیاری در زبان‌های ترکی دارد (مقایسه شود: در ترکی آذری alak، ازبکی elak) و در ترکی باستان نیز گواه دارد (به شکل ilγak). بااین‌همه امکان ایرانی بودن این واژه وجود دارد که دست‌کم در سطح فرضیه‌ای مقدماتی می‌تواند اعلام وجود کند.

ken ،γalbāl ←

āliši (قهرود) ***ōlešī*** (ابوزیدآباد) ***ālesī*** (ابیانه)

اشتباه؛ نادرستی؛ عوضی

• āliš ka- (ker-) (قهرود)، āles kā- (ابیانه) «عوض کردن، تغییر دادن»؛ • از ترکی aliHş (فعل almak «گرفتن، خریدن، برداشتن») به معنی «ستد» ــ ظاهراً بخش نخست اصطلاح دوتایی aliş-veriş «داد و ستد»، یعنی «خرید و فروش، رد و بدل چیزی».

alītče (چیمه)

آلوچه

← **algay ،algī**

ālk (جوشقان)

دندان آسیا

به‌عنوان بن‌واژهٔ احتمالی برای این واژه *arθraka- (ریشهٔ *ar- «آرد کردن») را می‌توان پیشنهاد کرد، به معنی «آردکننده، خردکننده» (با روند تکاملی ālk<*ārk<*āhr(a)k). این واژه دگرگونی اصیل «مادی» (شمال‌غربی) خوشهٔ *-θr- به -hr- را نشان می‌دهد که در گویش‌های «پارسی» (جنوب‌غربی) به -s- می‌انجامد (در فارسی: **آس**، **دست‌آس**، **آسیاب**، **خرآس**، **گاوآس**).

← **ar/ār²**

alk (قالهر)

← **algī**

ālkana (ابوزیدآباد)

چانه

احتمالاً با همان منطق ālk «دندان آسیا» (←) ساخته شده است، یعنی «خردکننده». ترکیبی است که بخش نخست آن (-āl) از *ār-θra- به‌وجود آمده و بخش دوم آن (یعنی -kana) ظاهراً گونه‌ای از čana («چانه») است.

ār[1] ←

allāla (ابیانه)

alāla ←

alō[1]

alāw ←

alō[2], *ölöh* (ابیانه) *ölüh*, *üloh* (طره) *höla(h)*, *hölö* (چیمه) *oloh* (فریزهند، بیدهند) *ola* (ابوزیدآباد) *fāšā* (یارند) *fāša* (قهرود) *faša*, *fošā* (ابیانه)

عقاب؛ لاشخور

در این مدخل دو تک‌واژ هم‌معنی در گویش‌های کاشان دیده می‌شوند: alō، hölö و fošā، fašā. تک‌واژ نخست در فارسی به گونه‌های **آلوه**، **آله**، **اله** و **اوله** و در کردی halō ثبت شده است. در فارسی میانهٔ مانوی گونهٔ āluf به ما رسیده است. گونه‌هایی از این تک‌واژ که -ā کشیده در آغاز خود دارند از *ardifya- فارسی باستان مشتق شده و گونه‌هایی که با -a کوتاه هستند از *ṛdifya- می‌آیند. تنها گواه این واژهٔ مهم در زبان‌های باستان ایرانی ərəzifya- در *اوستاست* که خویشاوند arciv ارمنی و ṛjipyá هندی است. افزون بر این نام قلعهٔ **الموت** احتمالاً از ***اله مخت** (یا ***اله اموخت**) به معنی «عقاب آموخت» می‌آید (توجیه این نام به معنی «لانهٔ عقاب» درست نیست).

● دربارهٔ fošā (fašā) نیز باید گفت که این نام ظاهراً باید با **فیسا** در فارسی به معنی «طاووس» که بعدها معنی آن دگرگون شده، هم‌ریشه باشد. **فیسا** نیز

بایستی با **پیسه** (pīsa) «رنگارنگ، خالدار»، که از فارسی میانهٔ pēsak مشتق شده است، یکی باشد؛ یعنی درواقع چون «طاووس» پرنده‌ای رنگین و پرنگار است به این نام خوانده شده.

āloul (جوشقان)

گیاهی تیغ‌دار که برای خوراک چهارپایان از آن بهره می‌برند.

alpar (چیمه)

بیهوش

از **حال‌پَر** «حال‌پریده»؟

ālū (ابیانه)

algī ←

alvāra (دلیجان، آشتیان) ***ārvāra*** (فریزهند) ***arvāra*** (یارند) ***ēvrere*** (محلات) ***ēlvāra*** (ابیانه) ***ērvāra*** (بادرود) ***ērvera*** (خالدآباد)

آرواره؛ فک

از پهلوی ērvārak, adarvārak به همان معنی احتمالاً از adar «زیر» و vārak (از -war* «پوشاندن») به معنی «چیزی که قسمت پایینی (صورت) را می‌پوشاند (در بر می‌گیرد)». در برخی از خطه‌های کاشان، گونهٔ elgevāre نیز به‌کار می‌رود.

alvōl (فریزهند)

alhāl ←

am (قهرود، دلیجان)

هم؛ باز؛ دوباره

ama (بادرود) ***hama*** (چیمه، قهرود، جوشقان، قالهر، نراق، ابوزیدآباد) ***hāmā*** (ابیانه، طره، میمه) ***hamā*** (بیجگان، فریزهند، نشلج)

ما؛ ضمیر اول شخص جمع

āma (هنجن) ***omū*** (ابیانه، ابوزیدآباد، طره، فریزهند، قهرود) ***āmū*** (بادرود، هنجن، یارند، ابیانه، ازوار)

عمو

amālā (کمجان)

اماله؛ تنقیه

ambār (ابوزیدآباد) ***ünbör*** (آشتیان) ***ombār*** (دلیجان) ***anbor*** (ابیانه) ***anbür*** (طره) ***ambor*** (یارند، جوشقان) ***embar*** (هنجن، محلات) ***anbö*** (خالدآباد) ***embār*** (ازوار)

انبار؛ انبار نان

ambör (ابوزیدآباد، قهرود)

انبر

ambor (یارند، جوشقان)

ambār ←

ame[1] (یارند) ***ūma*** (ابیانه)

عمه

ame[2] (بادرود)

ammayan ←

āmerz (قهرود) ***āmorz*** (ابیانه)

بخشایش؛ آمرزش

ammayan (ابیانه) ***ame*** (بادرود) ***emen*** (دلیجان) ***āmmeden*** (قالهر)
آمدن
madan ←

āmmeden (قالهر)
ammayan ←

āmorz (ابیانه)
āmerz ←

amrīšam (ابوزیدآباد، ابیانه، طره، فریزهند) ***awrüšöm*** (قهرود)
orīšon (نراق) ***avrīšam*** (ابوزیدآباد)
ابریشم

āmrū (یارند)
āmrūd ←

āmrūd (ابیانه) ***āmrūt*** (کمجان) ***āmrū*** (یارند) ***emrū*** (چیمه)
emrūt (محلات) ***ermūd*** (قالهر) ***hermūd*** (ازوار)
گلابی
واژه‌ای است «فرهنگی» که در بسیاری از زبان‌های ایرانی و غیرایرانی منطقه (برای نمونه ترکی) به معنی «گلابی» یا گونه‌ای از این میوه به‌کار می‌رود. در پهلوی (متن *بُندهشن*) نیز به شکل urmōt آمده است. در فارسی **امرود**، کردی hurma. به شکل (h)u-ma-ru-ud-da در نوشتارهای ایلامی تخت‌جمشید نیز آمده است که برپایهٔ آن، واژهٔ *umrūta- «گلابی» در فارسی باستان بازسازی می‌شود.

āmrūt (کمجان)
āmrūd ←

amšou (چیمه) *ēiǐšav* (جوشقان) *ēšǎv* (ابیانه) *ēšǐšav* (بادرود) *īǐša* (یارند، طره) *īǐšav* (ازوار) *īǐšey* (فریزهند) *īǐšau* (ابوزیدآباد)

امشب

amū (ابوزیدآباد)

برادرزن

احتمالاً از واژه‌های خودساخت خویشاوندی و رابطهٔ آن با **عمو** بعید می‌نماید.

āmū[1] (نراق)

ناپدری

درپی دگرگونی معنایی **عمو** به‌وجود آمده است. گاه کودکان ناپدری را **عمو** و نامادری را **خاله** می‌نامند.

āmū (بادرود، هنجن، یارند، ابیانه، ازوار)

āma ←

amūne (چیمه، جوشقان)

همانا، مانند

ān (ولوگرد، بادرود، ابوزیدآباد، ازوار) *an* (چیمه، ابیانه، طره، فریزهند)

مدفوع، گه، فضلهٔ انسان

با **اَن** در فارسی محاوره‌ای یکی است. این واژه را با حرف عین نیز می‌نویسند (**عن**) که درست نیست، زیرا خاستگاه آن بی‌گمان ایرانی است. بیشتر پژوهشگران که در این‌باره سخنی رانده‌اند (برای نمونه آیلرس) **ان** را از نمونه‌های واژگان کودکانه (baby-words) می‌دانند؛ ولی با پژوهش ژرف‌تر در می‌یابیم که واژهٔ یادشده از پشتوانهٔ تاریخی کهنی برخوردار است و چون دیگر واژگان این‌چنینی

(برای نمونه **میز** «شاش، ادرار»، **میختن** «شاشیدن»، **گه**، **ریدن**، **ریم** «کثافت»، **گادن** یا **گاییدن**) ریشه در ایرانی باستان دارد.

● نیای مستقیم **ان** در پهلوی کتابی به ما نرسیده است، ولی در نوشتارهای مانوی واژه‌ای وجود دارد که می‌تواند گونهٔ باستانی آن باشد: abanm (’bn’m) به معنی «ان، مدفوع، فضله». این واژه نیز خود برگرفته از -apa-nma* (ریشهٔ nam*) ایرانی باستان است که در *اوستا* گواه دارد: apanəma؛ ریشهٔ -nam* با پیشوند apa* به معنی «رستن، گریختن، بیرون آمدن» است که از دیدگاه معنایی برای **ان** بسیار مناسب به‌نظر می‌آید. روند تکاملی abnam به an یا ān احتمالاً با گونهٔ میانه‌ای aβn* یا awn* انجام پذیرفته است. این دگرگونی آوایی کم‌وبیش همان است که در تبدیل adam فارسی باستان (ضمیر اول شخص مفرد در حالت ساده) به an (به همان معنی) در فارسی میانهٔ مانوی می‌بینیم.

● واژهٔ **ان** گسترش ویژه‌ای در گویش‌های ایرانی ندارد و ظاهراً محدود به لهجه‌های فلات ایران است. این واژه در خوانساری و برخی از گویش‌های همسایه و در لهجه‌های کاشان به همان شکل و معنی ثبت شده است.

an (ولوگرد، بادرود، ابوزیدآباد، ازوار)

ān ←

anbö (خالدآباد)

ambār ←

anbor (ابیانه)

ambār ←

anbī (ابوزیدآباد)

از اینجا

anbür (طره)

ambār ←

andāhā (قهرود)

andar ←

andar, ***ande*** (فریزهند، طره، ازوار) ***andehou***, ***andāhā*** (قهرود) ***andejē***, ***anjē***, ***anjejē*** (ابوزیدآباد)

اینجا

اونجاها، اینجاها

در ایرانی باستان چند قید مکان به معنی «اینجا» بازسازی می‌شود: *i-dā/a (مقایسه شود: سنسکریت ihá، اوستایی idā، iδa، فارسی باستان idā) و *ima-da (مقایسه شود: بلخی malo، سغدی əmaδē). شکل‌های گویشی بالا به احتمال زیاد از ادغام این بن‌واژه‌ها و ظاهراً با قرینه‌سازی (analogy) با *anyadā- (اوستایی anyadā- «جای دیگر، آنجا») به‌وجود آمده‌اند. گونه‌های ابوزیدآبادی تحت تأثیر **آنجا**ی فارسی و شکل‌های قهرودی مانند **آنجاها** در فارسی پسوند جمع به خود گرفته‌اند. شکل جمع برای قیدهای **آنجا** و **اینجا** در فارسی محاورهٔ امروزی پدیده‌ای عادی است:

ēnde ←

ande (فریزهند، طره، ازوار)

andar ←

andehou (قهرود)

andar ←

andejē (ابوزیدآباد)

andar ←

andö (ابوزیدآباد)

گچ کاری؛ اندودن

← **andou**

andou (نوش‌آباد)

اندود؛ اندوده

از ریشهٔ ایرانی -daw* به معنی «اندودن، مالیدن»؛ مقایسه شود: سغدی -nδ'w'، فارسی **اندودن**، کردی hindōtin (در نوشتارهای دینی یزیدی)

← **andö**

andüna (بادرود)

← **handūna**

ang[1] (یارند)

انگل بدن بز

← **alayngal**

ang[2] (ابیانه، فریزهند، کمجان) ***ange*** (قهرود)

ساس

← **alayngal**

angal (قهرود)

← **alayngal**

angāšt- (angaš-) (قهرود، ابیانه)

نگاه کردن

از -han-kar*، فارسی **انگاشتن**

ange (قهرود)

ang[2] ←

angöš (ابوزیدآباد) ***angūšt*** (قهرود) ***angüšta*** (ابیانه) ***angöšt***, ***engüš*** (بیدهند) ***engöšt*** (آشتیان)

انگشت

از *angušta> ریشهٔ ایرانی باستان ـ*ank/g (←alangū، alayngal)

angöšpēla (ابوزیدآباد) ***angüštüna*** (قهرود) ***angöštavūna***, ***angöšta-vüjüččе*** (ابیانه) ***angöšta-kasle*** (فریزهند)

انگشت گوچگ

čelīk، qalīč، māmāčelīk ←

angöšt (ابیانه)

angöš ←

angöšta (ابیانه)

انگشت سبابه

angöšta-görde (ابیانه)

انگشت میانی

معنی لفظی «انگشت بزرگ» (←angöš، gerd[1])

kūreqor-ōxōne ←

angöšta-kasle (فریزهند)

angöšpēla ←

angöšta-vüjüččе (ابیانه)

angöšpēla ←

angöštavūna (ابیانه)

← **angöšpēla**

angöštar (ابیانه، ابوزیدآباد) ***angüštüra*** (قهرود)

انگشتر؛ انگشتری

angür (فریزهند، چیمه، طره، ابوزیدآباد، قهرود) ***hangür*** (ابیانه) ***engīr*** (ازوار)

انگور

angūšt (قهرود)

← **angöš**

angüšta (ابیانه)

← **angöš**

angüštüna (قهرود)

← **angöšpēla**

angüštüra (قهرود)

← **angöštar**

anjē (ابوزیدآباد)

← **andar**

anjejē (ابوزیدآباد)

← **andar**

anjī-anjī (ابوزیدآباد)

تکه تکه

مقایسه شود: در فارسی **انجین** «ریزه ریزه»، **انجیدن**

anjīl (ابوزیدآباد، قهرود، طره، فریزهند، کمجان، چیمه، بادرود، ازوار) ***enjīl*** (ابیانه) ***īnjīl*** (چیمه، هنجن)

انجیر

از *hama-čiθra- (*čiθra-) به معنی «دانه، بذر») یعنی «(میوه‌ای که) دانه دارد، از دانه تشکیل شده است»؛ مقایسه شود: **آجیل** که ظاهراً از همین ریشه می‌آید ـ از *hadā-čiθra- (مارتین شوارتس، شفاهی)

← **ōjīl**

antar (قهرود)

میمون؛ عنتر

antargardūna (قهرود)

میمون‌بازی؛ عنتر گردانی

anyerīša (فریزهند)

صرع (غش)

apsār (یارند، ازوار)

← **āfsār**

aqāle (قهرود)

صدای گاو

← **bārnāsa ،ārās**

āqār (ابوزیدآباد)

جای نگهداری نان

ظاهراً باید گونه‌ای از taγār (←) با حذف -t ؟

ār[1] (ابوزیدآباد، قهرود) ***āroγ*** (فریزهند) ***oroγ*** (طره) ***oroq*** (یارند)

آروغ

شکل ār از āroγ (در فارسی **آروغ**) می‌آید به‌سان āγ (←) که مخفف āγol است. احتمالاً واژه‌ای آوایی (onomatopoeic) است. در زبان‌های دیگر مقایسه شود: لاتینی ructāre (ērūgō)، لیتوانی raugmi، rugiu، روسی rygat'، یونانی ereúgomai. اگر دقت کنیم همهٔ این واژه‌ها، از جمله **آروغ**، از یک ساخت آوایی برخوردارند که می‌توان آن را با فرمول -(V)rVg/k/γ بیان کرد. از سوی دیگر هارولد بیلی با در نظر گرفتن برخی دیگر از واژگان مترادف در زبان‌های ایرانی (پشتو aržai، منجی yōruγa، یدغا ararōγ و مانند اینها) بن‌واژهٔ -raug* (< هندواروپایی -reu-g*) را برای این گروه واژگان، از جمله **آروغ**، پیشنهاد می‌کند.

ār[2], ***āra*** (ابیانه، کمجان، یارند، بیدهند، ازوار، بیجگان و بیشتر گویش‌های کاشان) ***ōr*** (طره) ***āsrou*** (بادرود) ***āsīyou*** (فریزهند، ابوزیدآباد)

آسیاب

شکل ār از واژگان اصیل شمال‌غربی («مادی») برای بیان پندارهٔ «آسیاب» در گویش‌های کاشان است. از بن‌واژهٔ ایرانی باستان -ar-θra* (-ar* «خرد کردن، آسیاب کردن، آرد کردن») با دگرگونی قانونی -θr-* به -hr- و سپس به -r-. (مقایسه شود: در هرزندی ōr-ār «آسیاب»؛ بخش نخست ترکیب «آرد» است). از همین ستاک باستانی با دگرگونی -θr-* به -s- (که ویژهٔ زبان‌های جنوب غربی ایران است) واژه‌های āsyāb در پهلوی، **آس** (**آسیاب**، **خرآس**، **دست‌آس**، **گاوآس**) در فارسی، āš در کردی، گونه‌های ابوزیدآبادی، فریزهندی، بادرودی و گویش‌های جنوب غربی به‌وجود آمده‌اند.

- در گویش وفس فرایند شمال‌غربی این تک‌واژ به گونهٔ āhra ثبت شده است.

← āl، ālkana

ār[3] (ابیانه)

بلند؛ بالا؛ بر؛ روی

• ār-čīd- (čīn-) (قهرود)، ār-čī (čīn) (ابیانه) ـ «چیدن، جمع کردن»؛ • ār-derezova (ابوزیدآباد) ـ «پریدن، جستن»؛ • ār-gandā- (gantov-) (ابوزیدآباد) ـ درخشیدن؛ • ār-geretan (ابیانه) ـ «برداشتن»؛ • ār-jonbīdan (جوشقان) ـ «حرکت کردن»؛ • ār-kendan (جوشقان)، «برکندن»؛ • ār-kešva (ابوزیدآباد) ـ «ورکشیدن و بالا کشیدن»؛ • ār-parā (ابوزیدآباد، قهرود)، ār-parrā-(parr-) (ابیانه) ـ «پریدن، بلند شدن»؛ • ār-pešeštan (جوشقان) ـ «پاشیدن غلات بر روی زمین»؛ • ār-satan (جوشقان، ابیانه، ابوزیدآباد) ـ «وزن کردن، سنجیدن»؛ • ār-vašt- (vaz-) (ابیانه، جوشقان) ـ «پریدن، جستن»؛ • ār-vata (ابوزیدآباد ـ «کندن»؛ • ār-vījva (ابوزیدآباد) ـ «پرت کردن به بالا»؛ • ār-vēs- (vēs) «جدا شدن چیزی از چیز دیگر»؛ • ār-xönd (ابیانه) ـ «خواندن، تعریف کردن»؛ • ār پیشوندی است که با فعل به‌کار می‌رود و معنی «بالا» را می‌سازد. در پهلوی ul، کردی hil- (یا hal)، گورانی ar، har. از ایرانی باستان *ṛdwa- «بالا»، در *اوستا* ərəδwa- «به سوی بالا»

• گونهٔ هم‌آوای (homonym) ār به معنی «بر، روی» از ایرانی میانهٔ apar به‌وجود آمده است.

āra (ابیانه، کمجان، یارند، بیدهند، ازوار، بیجگان و بیشتر گویش‌های کاشان)

← **ār**[2]

ara (فریزهند) ***erra*** (بیدهند، هنجن، چیمه، ابیانه، ولوگرد)

اره

برگرفته از *harnaka- (*harn-) در ایرانی باستان؛ شکل بازسازی شدهٔ ایرانی میانه باید *harrak و گونهٔ باستانی‌تر آن *harnak باشد.

← **ūra**

āradoune (جوشقان)

پهن کردن خمیر

araγ (ابوزیدآباد، قهرود) ***eraq*** (یارند) ***eraγ*** (هنجن) ***oroq*** (قهرود)
arax (ابیانه، طره، چیمه، زفره) ***arak*** (کشه)

عرق (بدن)

• araγ berīta (ابوزیدآباد) ـ «عرق ریختن»

ظاهراً در گویش‌های کاشان نام اصیل ایرانی این پنداره که در پهلوی به شکل xvēd «عرق» و xvistan «عرق کردن»، در فارسی **خوی** «عرق بدن» و در کردی xwēdān «عرق» آمده است، جای خود را به واژهٔ مترادف عربی سپرده است؛ مقایسه شود: در *اوستا* -xvaēδa، هندی باستان svéda- «عرق»، -svid «عرق کردن» < هندواروپایی *su̯eid-. واژهٔ اصیل ایرانی در حال حاضر بیشتر در زبان‌های شرقی ایرانی رواج دارد، برای نمونه در پشتو xwala و در یدغا xul. واژه‌های ارمنی kʿirtn «عرق بدن» و kʿrtnem «عرق کردن» به طور مستقیم از بن‌واژهٔ هندواروپایی آمده‌اند.

arak (کشه)

← araγ

āramda (ابوزیدآباد)

رسیدن؛ بالا آمدن خمیر نان

از ār-āmada «رسیده»

ārangīnova (ابوزیدآباد)

صفت شخصی که فراموشکار است.

آمیزه‌ای است از پیشوند -ār (←ār[3]) و صفت فعلی angīnova که باید از *bangīn(ova) باشد: bang یا mang به معنی گیاه **بنگ** که با خوردن آن

حالت دیوانگی یا گیجی به انسان دست می‌دهد؛ مقایسه شود: در کردی bangī «مجنون، عاشق سینه‌چاک». -b آغازین واژهٔ bangīn می‌تواند میان -r- و -a- به‌راحتی بیفتد.

āranj (یارند)

ārenj ←

araqčī (ابیانه، ابوزیدآباد) ***eraγčī*** (هنجن) ***araqgīr*** (قهرود)
عرقچی؛ کسی که عرق درست می‌کند.

araqgīr (قهرود)

araqčī ←

arar (ابوزیدآباد)

فریاد؛ عرعر سگ؛ پارس سگ
در فارسی **عرعر** (خر)

ārās (ابوزیدآباد)

صدای گاو
از ایرانی باستان *ā-rāz- (ریشهٔ *rāz- «فریاد کشیدن، داد زدن»)؛ مقایسه شود: در سیستانی arāz «حالت غم و غصهٔ شدید»، arezd «داد کشیدن»، منوجانی (کرمان) arrašīdan به همان معنی. در میان زبان‌های غربی ایرانی ریشهٔ *rāz- تاکنون جای دیگر دیده نشده و در گسترهٔ زبان‌های ایرانی عنصری کم‌پیدا است (در *اوستا*، ختنی و بلخی چند گواه دارد).

- گونهٔ دیگر این تک‌واژ، ārnāsa، در گویش ابوزیدآباد به دو معنی به‌کار می‌رود: «صدای ناله‌های گاو به هنگام درد شدید» و «عربده کشیدن انسان»

bārnāsa ،aqāle ←

āravūn (ابیانه) ***ārevūn*** (قهرود) ***ārvān*** (چیمه) ***ōravūn*** (ابیانه)

آسیابان

از ār (ar) (ār[2]←) با پسوند -pān (*pāna->) که به روشی قانون‌مند ـ در پی دگرگونی طبیعی -p-* به -v- در گویش‌های کاشان بـه -vūn (یـا -vān) تبدیل می‌شود.

arax (ابیانه، چیمه، طره، زفره)

araγ ←

arbeza (بادرود) ***xarbeja*** (نراق) ***xarbīza*** (قهرود) ***xārbezā*** (فریزهند) ***harbeza*** (ابوزیدآباد) ***hārbeza*** (ابیانه) ***harboza*** (ازوار) ***harbīzā*** (طره) ***hābezā*** (یارند)

خربزه

پهلوی xarbuz(ak) به همان معنی، نیز xar-buz «گوزن، خربز»

ārd- (tōr-), ***ōrd- (tōr-)*** (ابیانه) ***bevarda*** (ابوزیدآباد)

آوردن

از *ā-bar-

hār- (tār-), hūnīd-(hūn-) ←

ārd (ابیانه، قهرود) ***ārt*** (جوشقان، هنجن، ابوزیدآباد، ازوار، محلات) ***ōrd*** (کمجان) ***ōrda*** (ابیانه)

آرد

پهلوی ārt < ایرانی باستان *āṛta-

āla[3] ←

ārdārdan (ابیانه)

بلند کردن

از پیشوند -ār (ār[3]←) و فعل *dār- «گرفتن، نگه داشتن»

ārdavējā (ابیانه) ***ārtavīj*** (بیدهند، جوشقان) ***ārtovēj*** (فریزهند) ***kam*** (بارود، دلیجان) ***mivīč*** (ابوزیدآباد) ***kema-ārdvīj*** (چیمه) ***keme, kama*** (کمجان) ***meyvīz*** (ازوار) ***mivīj*** (طره) ***ōrdemēj*** (کمجان)

الگ؛ آردبیز

گونه‌های ابیانه‌ای، بیدهندی، جوشقانی و فریزهندی آمیزه‌ای از ārd (←) و vēj- (ستاک حال فعل «بیختن، غربال کردن، پاشیدن» ← ((vēj-) vet-)) در پهلوی (vēč-، vēxtan) هستند. گونهٔ چیمه‌ای با همین واژه ترکیبی با kema ساخته است که این آخری ظاهراً شکل تغییریافتهٔ **کمان** است به معنی «کمان غربال، الک» یا «الک کمان‌دار، غربال چارچوب‌دار». در بادرودی، دلیجانی و کمجانی بخش دوم این ترکیب حذف شده و تنها کمان مانده است. احتمالاً واژه‌های طره‌ای و ازواری نیز گونه‌های دیگری از ārdavējā هستند با سیر تکاملی:

mivīj>*bivēj<*virēj<*avrēj<*ārvēj و meyvīz

← pārjan, vet- (vēj-)

āre (ابیانه)

ظرف‌های آشپزخانه

are (قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان) ***ōhō*** (ابوزیدآباد)

بله؛ آری

افزون بر فارسی در بسیاری از گویش‌های کنونی ایران نیز گسترش دارد، برای نمونه: کردی arē، تالشی are. از پهلوی ēvar به معنی «البته»

- گونهٔ ابوزیدآبادی یکی از واژه‌های آوایی تأییدی است که در بسیاری از زبان‌ها دیده می‌شود؛ مقایسه شود: ارمنی aha، ha، روسی aga

āre-bāqāt-(bāqov-) (ابوزیدآباد)

بستن، دوختن، زدن

bāqāt- (bāqov-) ←

āre-čawsā-(čaws-) (ابوزیدآباد)

بستن، چسباندن

bečavsova ،bečavsēnova ←

āre-grata-(gēr-) (ابوزیدآباد)

گرفتن

grata- (gēr-) ←

ār-jmard- (jmar-) (جوشقان)

شمردن

āre-maryan (جوشقان)

ورشکست شدن

baxmarda, hemard- (hmar-) ←

ārenj, ***korre-bōhī*** (ابیانه، فریزهند) ***āranj*** (یارند) ***ešnīza*** (آشتیان)

آرنج

از ایرانی باستان -araθni*؛ مقایسه شود: فارسی باستان -arašni، پهلوی āranj. افزون بر ārenj در ابیانه‌ای و فریزهندی به «آرنج» korre-bōhī نیز می‌گویند که نام توصیفی این اندام است و معنی تحت‌اللفظی آن «پسر بازو» (korr← و bōhī) یعنی «بازوی کوچک» است. گونهٔ آشتیانی شکل «پارسی» این تک‌واژ است و به ایرانی میانه *a(r)šnīčak برمی‌گردد.

kūn- bāfī ،avrüya ←

āre-vain- (van-) (ابوزیدآباد)

انداختن

← vān- (van-)، vēs- (vēs-)

ārevūn (قهرود)

← āravūn

areye (فریزهند) *asl, asla* (ابیانه، قهرود) *ašk* (فریزهند، یارند، طره) *berme* (زفره)، (چیمه، ابوزیدآباد)

اشک

نام این پدیده در ایرانی باستان *asruka- بوده که در گویش‌های ایرانی به شکل‌های ašk (اشک)، asr، ars، asl بازتاب یافته است. واژهٔ فریزهندی به‌گونهٔ دیگری از این بن‌واژه برمی‌گردد. ظاهراً به *aθruka- با دگرگونی قانونی *-θr- به -r- (<-hr-*). در این‌صورت شکل اصیل این واژه در گویش‌های کاشان همین areye است و asl باید برگرفته از گویش‌های جنوبی باشد. گونهٔ berme در زفره‌ای از ریشهٔ *bram- (←abrome) درست شده است: ظاهراً از شکل *bramak

ār-feseta (ابوزیدآباد)

ترگاندن

به احتمال زیاد فعلی است آوایی با پیشوند ār- (←ār[۳])

ārfeštūn (بیدهند)

← ārpeštūn

ār-grandova (ابوزیدآباد)

برخورد کردن؛ به چیزی خوردن

seram ārgandā (ابوزیدآباد) ـ «سرم (به چیزی) خورد.»

از ریشهٔ -gan* «زدن» (؟)

← **dayā-gandova ،deyā-beyāta**

ārgendā (جوشقان)

بدگردار؛ بدرفتار

در فارسی **ارغنده** «خشمگین»، در پهلوی arγand «وحشتناک»، در *اوستا* -ərəγant به همان معنی

● یا ترکیبی از -ār (←) با **گند**، **گندیده** به معنی «آدم بد، گند» (؟)

arγab (بادرود)

← **āγrab**

ārhašta (ابوزیدآباد)

طبله شدن دیوار

از -ār (←$ār^3$) و **هشته** (؟)

ārhöškā (ابوزیدآباد)

خشک شده

ārje (جوشقان)

فرفره

ark (قهرود)

قلعه؛ ارگ

ārmēšta (جوشقان، میمه)

شخص کثیف؛ هیز؛ هرزه

احتمالاً از mēšta: صفت مفعولی از فعلی به معنی «شاشیدن» که گروه پژوهشی در گویش‌های کاشان آن را به شکل جداگانه ثبت نکرده است (مقایسه شود: در فارسی **میختن/میز**، کردی mīstin/mēz) با پیشوند -ār (←ār[3]) که به معنی اصلی شدت می‌بخشد.

darmēšta ←

āroγ (فریزهند)

ār[1] ←

ārpeštūn (ابوزیدآباد)

آراسته؛ ژیگولو

ظاهراً ساختی کهن است: باید به شکل ār-p/feštūn تجزیه شود که شامل دو بخش است: -ār (←ār[3]) و p/feštūn، که بی‌گمان نام بومی «پستان» در گسترهٔ گویش‌های کاشان است (با -st->-št-*)، ولی جداگانه ثبت نشده (←jeje، čeje، keš[1]، pestūn). معنی نخستین ترکیب، «پستان بلند، با پستان‌های افراشته» بوده و به احتمال زیاد در رابطه با زنان به‌کار می‌رفته است. این صفت در قالب یک اصطلاح ثابت در *اوستا* نیز به شکل -ərədva-fšnī srīrayå ərədva- (*ərədva-fštānī->) آمده است؛ مقایسه شود: fšnanyå kainīnō kəhrpa «دختر زیباپیکر پستان‌افراشته» (هدوخت نسک ۹۰۲). سیر معنایی «پستان افراشته» ← «آراسته» ← «ژیگول» بسیار طبیعی است.

pestūn ،keš[2] ،čeje ،jeje ←

ārt (جوشقان، هنجن، ابوزیدآباد، محلات، ازوار)

ārd ←

ārtavīj (بیدهند، جوشقان)

ārdavējā ←

ārtavīj (بیدهند، جوشقان)

ārdavējā ←

ārtī (ابوزیدآباد)

آردآلود؛ آغشته به آرد

ārtovēj (فریزهند)

ārdavējā ←

ārū (گز) ***ārūž*** (راجی‌زر، واران، نراق، گز) ***eirū*** (جوشقان، قالهر) ***ērū*** ابوزیدآباد، بیدهند، چیمه، بادرود، ازوار) ***īrū*** (دلیجان، محلات) ***emrū*** (ابیانه) (طره، هنجن، فریزهند، یارند، کمجان،

امروز

ārūne (ابوزیدآباد)

شتر ماده

فارسی **اروانه، الوانه** «نوعی شتر، شتر ماده»، ترکی عثمانی arvana به همان معنی

ārūs (ابیانه، قهرود) ***orūs*** (ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند، طره، چیمه، فریزهند)

عروس

چنان‌که می‌بینیم در گویش‌های کاشان نام عربی این پنداره گسترش دارد که ظاهراً از زبان معیار گرفته شده است؛ ولی گونهٔ اصیل این اصطلاح مهم اجتماعی در وفس به شکل vayva که خویشاوند **بیوگ** در فارسی، būk در کردی و veyve در زازایی است و به waduka* ایرانی باستان بر می‌گردد (ریشهٔ wad-* «بردن، هدایت کردن») ثبت شده است. برای «عروس» در فارسی میانهٔ

مانوی واژهٔ zastag ثبت شده است که از ریشهٔ -gad* «پرسیدن، اجازه گرفتن» می‌آید.

ārūsī (ابیانه، بیجگان، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

عروسی

ārūsje (قهرود) ***orūsče*** (ابوزیدآباد) ***orūsak*** (ابیانه)

عروسک

از ārūs (←) + پسوندهای تصغیر -je/-če و -ak

ārūsle (هنجن) ***ārūsye*** (یارند)

کفشدوزک

از ārūs (←) + پسوندهای تصغیر -le و -ye

← **orūse-xodā ،pālūndūz**

ārūsye (یارند)

← **ārūsle**

ārūž (گز)

← **ārū**

ārvāj (ابوزیدآباد)

پرحرف؛ حرّاف؛ وراج

آمیزه‌ای از پیشوند -ār (←$ār^3$) و ستاک حال فعل «گفتن» -vāj. معنی اصلی‌اش «پرحرف» است و معنی تحت‌اللفظی آن «بلند سخن».

ārvn (چیمه)

āravūn ←

ārvāra (فریزهند)

alvāra ←

arvāra (یارند)

alvāra ←

arzan ،***arzūn*** (ابیانه، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

ارزن (*Panicum miliaceum*)؛ **گونه‌ای غله که به گاوَرْس شبیه است.**

بیشتر گویش‌های غربی ایرانی همین واژه را به‌کار می‌برند (مقایسه شود: فارسی **ارزن**، کردی harzin). گونهٔ دیگر این تک‌واژ **الم** است. **ارزن** در فارسی معاصر، چه در ادبیات و چه در زبان محاوره، نام انحصاری این غله است، درحالی‌که **الم** تنها در برخی از فرهنگ‌ها (مانند: *برهان قاطع*، *جهانگیری* و *آنندراج*) و در نوشتارهای اندکی (مانند: *شاهنامه* و فرخی) آمده است؛ ولی درواقع گونهٔ اصیل فارسی همین **الم** است که در پهلوی نیز گواه دارد: ʼlwm (ālum یا alum). در این صورت **ارزن** در فارسی برگرفته از پارتی یا یکی از گویش‌های شمال‌غربی است. برای لهجه‌های کاشان arzan (یا arzūn) را باید گونهٔ اصیل پنداشت. شکل اصلی جنوب غربی («پارسی») این واژه در میان گویش‌های ایرانی در halum بختیاری و **الم** فارسی به ما رسیده است. شکل نخستین آن می‌بایست در پهلوی alan*، در فارسی ***الن** و در بختیاری halun* می‌بود و این دگرگونی تحت تأثیر gandum (**گندم**) صورت گرفته است. در ضمن ālem «ساقهٔ گندم، جو و برنج» در مازندرانی نیز بی‌گمان به این گروه تعلق دارد.

● گونهٔ «مادی» arzan از ایرانی باستان -arzana* و گونهٔ «پارسی» alum از -ardana* به وجود آمده‌اند؛ البته بن‌واژهٔ ایرانی باستان نیز خود وام‌واژه‌ای

است بسیار کهن از سومری ar-za-na (اکادی ar-sà-an-nu) که نـام غلـه‌ای بوده و به احتمال زیاد مانند واژه‌ای فرهنگی به ایران راه یافته است.

arzūn (ابیانه، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

arzan ←

as (قهرود) ***asb*** (ابوزیدآباد، ابیانه) ***asp*** (ابیانه، طره، دلیجان) ***esp*** (ابیانه)
asm (فریزهند)

اسب

āsa (قهرود) ***assa*** (یارند) ***āsdīn*** (محلات) ***āstīn, ossīn*** (فریزهند)
āsūn (قهرود) ***ovīsa*** (ابوزیدآباد) ***ousa*** (بادرود) ***ousūn*** (هنجن)

آستین

ظاهراً برآمده از بن‌واژهٔ ایرانی باستان *ā-dastaina- است، بـه معنـی «وابـسته به دست (چیزی که دست را می‌پوشاند)».

asā (ابیانه) ***asō*** (طره)

عصا

āsā (نوش‌آباد)

آهسته

asal (فریزهند)

عسل

āsamūn (فریزهند) ***āsmūn*** (ابیانه، چیمه) ***āsmō*** (ابوزیدآباد)
āsemūn (جوشقان و بیشتر گویش‌های کاشان)

آسمان

در وفس و آشتیان: āsuvān

asb (ابیانه، ابوزیدآباد)

as ←

asbas (ابیانه، طره، یارند، کمجان) ***aspas*** (فریزهند) ***aspaz*** (ابیانه)
یونجهٔ وحشی

در فارسی **اسپست**، **اسفست**، **سپست** ـ «علفی است که به ترکی **یونجه** خوانند و معرب آن **فصفصه** است» (*برهان قاطع*). نام علمی این گیاه *Medicago sativa* است. در انگلیسی آن را Alfalfa و Lucerne می‌خوانند. **اسفست** معرب **اسپست** است، در عربی **فصفص**، **فصفصه**، جمع **فصافص**، **اسفستی** «یونجه‌زار» (*لغتنامه*).

● از باستانی‌ترین گیاهان فرهنگی که نام آن از دورهٔ بابل (قرن هشتم پیش از میلاد مسیح) به شکل aspadti/u به ما رسیده است؛ از نشانه‌های روشن نفوذ تمدن ایرانی در آسیای مرکزی و خاور نزدیک. در ایران باستان **اسپست** از مهم‌ترین فرآورده‌های کشاورزی بوده و به‌ویژه برای تغذیهٔ اسب‌های اصیل به‌کار می‌رفته است و از این‌رو طبیعی است که یونانیان این گیاه را «علف مادی» می‌نامیدند. اسم جنس در نام علمی این گیاه (*Medicago*) گویای این حقیقت است. این گیاه از میانهٔ سدهٔ دوم پیش از میلاد به ایتالیا و کم‌وبیش در همان دوره به چین رسید.

● در زبان‌های کهن ایرانی گواهی ندارد، ولی در پهلوی به گونهٔ aspast ثبت شده و در ارمنی باستان و سریانی نیز به شکل‌های aspast و aspastā آمده است. از گویش‌های زندهٔ ایرانی غیر از فارسی و پشتو (išpišta, špēšta) چنان‌که می‌بینیم در لهجه‌های مرکزی نیز گسترش دارد.

● این واژه وجه تسمیهٔ روشنی دارد: آمیزه‌ای است از *aspa- «اسب» و *(a)sti- (از ریشهٔ *da- «خوردن») «خوراک، غذا» (در هندی asti «خوراک») به معنی «خوراک اسب، علف اسب».

● **اسپست** درواقع یکی از عناصر مادی در زبان فارسی است؛ البته برای گویش‌های کاشان واژه‌ای اصیل به‌شمار می‌آید، زیرا بخش نخست آن در صورت فارسی بودن، می‌بایست به شکل *as- (به‌جای -asp) جلوه می‌کرد. در فارسی باستان این واژه شکل *asa-(a)sti- داشته است که *aspa-(a)sti گونهٔ مادی آن است.

asbey (فریزهند) ***esbe*** (یارند، ابیانه) ***esbey*** (طره) ***esbī*** (چیمه، نراق) ***esbīd*** (میمه، جوشقان، قالهر) ***espey*** (هنجن، ابیانه) ***esbīda*** (ابوزیدآباد) ***esped*** (نشلج، قهرود) ***ospī*** (بادرود) ***īspīd*** (میمه) ***espīd*** (ازوار)

سفید

asčau (بادرود)

hasājēn ←

asdar (کمجان) ***assar*** (ابیانه، یارند، طره) ***astar*** (نراق)

قاطر؛ استر

اصولاً برای پندارهٔ «قاطر» در ایرانی باستان دو تک‌واژ وجود داشته است که هر دو نیز در گویش‌های ایران بازتاب یافته‌اند: *xara-tara صفت تفضیلی از *xara- «خر» به معنی «از خر برتر» یا «گونهٔ دیگری از خر» و *aspa-tara- همان صفت در رابطه با «اسب» به معنی «گونهٔ دیگری از اسب». از بن‌واژهٔ نخست واژهٔ معرب قاطر را داریم و از دومی استر که در گویش‌های کاشان با شکل‌های asdar، assar و astar نمایان است.

qātar ←

āsdīn (محلات)

āsa ←

āsemūn (قهرود)

āsamūn ←

asfand (یارند، فریزهند) ***esbenāj*** (محلات) ***espenāj*** (قهرود، ازوار)
espenaj (ابیانه)

اسفناج

گیاه معروف «فرهنگی» که در آش‌ها و غذاهای دیگر به‌کار می‌رود و خواص ارزنده‌ای دارد. کم‌وبیش در بیشتر زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی دیده می‌شود. در فارسی گونه‌های زیادی دارد: **اسپناج**، **اسفناج**، **اسپنانج**، **اسفاناخ**، **سفاناخ**، **اسپاناخ**، **اسپانخ** و **سبانخ**

● واژه‌ای است بی‌گمان ایرانی، همان‌طور که رویشگاه نخستین این گیاه نیز ایران بوده است و این در نام چینی اسفناج نیز بازتاب یافته است: po-se ts'ai یعنی «سبزی پارسی». اسفناج برای نخستین بار در قرن هفتم میلادی احتمالاً از راه نپال به چین آمد. تا قرن دوم پیش از میلاد اسفناج برای سامی‌ها و دیگر اقوام شرق کهن گیاهی ناشناخته بود. نخستین‌بار در سدهٔ یازدهم میلادی اعراب آن را از راه اسپانیا به اروپا بردند و از این‌رو همهٔ نام‌های **اسفناج** در زبان‌های غربی به شکل **اسفناج** که در عربی ثبت است برمی‌گردند؛ مقایسه شود: در لاتینی spinachium (یا spinarium)، اسپانیایی espinaca، ایتالیایی spinace (یا spinaccio)، فرانسوی ēpinard (فرانسهٔ باستان e(s)pinoche)، انگلیسی spinach (یا spinage)، آلمانی spinat (و روسی špinat که از آلمانی می‌آید)، یونانی spinákia (spináki). در ادبیات انگلیسی، پس از آغاز سدهٔ شانزدهم از **اسفناج** یاد می‌شود. ارمنیان از سدهٔ دوازدهم میلادی با این گیاه آشنا شدند و آن را با نام spanax شناختند که هنوز هم متداول است. در میان ترکان اسفناج با نام‌های spanak، ispanak شناخته می‌شود. نام این گیاه احتمالاً *spanāk (یا *spināk) بوده و دگرگونی k- پایانی به x- ظاهراً در

یکی از گویش‌های ایرانی رخ داده است. بی‌گمان در آغاز گسترش اسلام در ایـران در فارسی دو شکل جداگانـه از ایـن واژه وجـود داشـته اسـت: *ispanāg (یـا ispināg) و *ispanāx (یا *ispināx) که معرب آنها به ترتیـب **اسـفناج** و **اسفناخ** بوده است. در فارسی شکل نخست و در عربی شـکل دوم گـسترش یافتـه است. **اسـفناخ** عربی درواقع گونهٔ نیمه‌معرب واژه است (با در نظـر گـرفتن **ف** در میان واژه به‌جای **پ** اصیل). در سمنانی esbenāγa

● در گویش‌های ایرانی، ازجمله در گـویش‌هـای خطـهٔ کاشـان، کـم‌وبـیش همـهٔ نام‌های این گیاه برگرفته از فارسی اسـت. تنهـا نـامی کـه احتمـالاً از دورهٔ میانـه می‌آید sping در کردی است که نام گیاهی است خـوردنی، ولـی نـه اسـفناج و مستقیماً از *spinak می‌آید (با گونهٔ کوتاه -a- در پسوند -ak؛ در کردی تبدیل ایـن پـسوند بـه -(i)g پدیـده‌ای اسـت قـانونی، بـرای نمونـه: pūng «پونـه» از *bōδēnak، sīng «سینه» از sēnak

● درهرحال، با آنکه تردیدی در ایرانی بودن این تـک‌واژ وجـود نـدارد تـاکنون خاستگاه آن روشن نشده است، هرچند شکل ایرانی میانهٔ آن بـه‌آسـانی بازسـازی می‌شود (*spi/anāk/x). البته ریشه‌یابی نام‌های گیاهان و اصولاً پنـداره‌هـای منطقه‌ای، یا به‌اصطلاح فرهنگی (Kulturwörter) کاری است بسیار ظریف و حساس و گاه هم‌مرز با تخیلات و فرضیه‌های گذرا و بی‌اعتبار. دربارهٔ **اسفناج** نیز ظاهراً با همین مسئله روبـه‌رو هـستیم، هرچنـد شـماری از نـام‌هـای گیاهـان در زبان‌های ایرانی (افزون بر کردی sping) وجود دارند کـه از دیـدگاه سـاختاری کاملاً می‌توانند با واژهٔ یاد شده در مقایسهٔ دست‌کـم سـطحی قـرار گیرنـد؛ بـدون ادعای حل نهایی مسئله.

● ریشهٔ این واژه بی‌گمان *spin- است که با در نظر گرفتن گونـاگونی گویـشی گونهٔ دیگر آن باید *sin- باشد: گروه همخـوان‌هـای آغـازین واژه *sp- ویـژهٔ زبان‌های شمال‌غربی یا مادی است و مخفف آن، یعنی *s-، ویژهٔ زبان‌های جنوب-

غربی، که فارسی نیز یکی از آنهاست. حال ببینیم در گسترهٔ گویش‌های ایرانی چه گیاه‌نام‌هایی چنین ویژگی‌ای دارند: کردی sping (با -sp)، فارسی **سنجد**، پهلوی sinčat (با -s)، آسی sinj(a) «خار، گیاه خاردار» (با -s) و بلوچی šinž «گیاه بوته‌دار» (با -s). ریشهٔ این واژگان در ایرانی باستان باید *spai(*spi-) باشد از هندواروپایی *spei- (*spi-) به معنی «تیز، خارمانند». بدین ترتیب بن‌واژهٔ **سنجد** می‌شود *sinčatā-، *spinti->sinj(a)، *spinti>sinj، *spina->sin و *spinti->šinž (یا *spinača-). در مورد **اسفناج** و sping در کردی، بن‌واژهٔ ایرانی باستان این واژگان باید *spināka- (یا *spinaka-) باشد که از جنبهٔ معنایی شاید مناسب به نظر نرسد، ولی از دیدگاه دگرگونی‌های آوایی کاملاً قابل قبول است. معنی نخستین این واژه احتمالاً «سوزان، سوراخ‌کننده» بوده، درحالی‌که شکل و خواص گیاه اسفناج چنین ویژگی‌هایی را نشان نمی‌دهد (بااین‌حال جالب توجه است که یکی از نام‌های گیاه **سوزنک** *Erodium cicutarium*، **اسفناجک** است). از سوی دیگر نام‌های گیاهان همواره در معرض دگرگونی‌های معنایی و نقل و انتقال هستند، به‌ویژه هرگاه که معنی نخستین واژه تیره شده و درک آن برای گویشوران امکان‌پذیر نباشد. گاه نامی با معنی معین می‌تواند در طول تاریخ به گیاهان بسیار دور از هم و با ویژگی‌های ناهمگون و نامتناسب اطلاق شود یا حتی در یک فضای زبانی و در یک زمان چندین پندارهٔ گیاهی را بیان کند.

● نویسنده به‌تازگی دو تک‌واژ دیگر نیز ثبت کرده که ظاهراً به همین گروه تعلق دارند:

۱) šeng «گیاهی خوراکی که به‌طور وحشی در کوه و صحرا می‌روید» و گاه به‌عنوان گونه‌ای سبزی در بازارها به فروش می‌رسد؛ و

2) šank «خار» در کرمانی، مقایسه شود:

Manā makon be mardom
Band agerī be šankōn

مردم را مسخره نکن.
که به خار بند می‌شوی.

(ضرب‌المثل کرمانی)

asfarza (فریزهند) ***espārzā*** (طره) ***esparza*** (هنجن، ابوزیدآباد) ***esparzā*** (ابیانه) ***esparze*** (یارند)

گیاه اسفرزه؛ قطونا؛ اسپغول

نام گیاهی است که در فارسی از واژگان مهجور ارزیابی شده و تنها در فرهنگ‌ها و نوشتارهای قدیمی آمده است. بی‌گمان معرب **اسپرزه** به معنی «طحال، سپرز، اسپل» است (←asparza)، ولی روند معنایی آن از عضوی درون بدن تا نام گیاه روشن نیست.

← asparza، čosī

āsfeja (ابوزیدآباد)

آهسته

گونهٔ āsteja نیز در همان گویش ثبت شده است.

āsīyou (فریزهند، ابوزیدآباد)

← $ār^2$

askar-mūrča (ابوزیدآباد)

مورچهٔ بزرگ

ظاهراً یعنی «مورچهٔ عسکر، مورچهٔ نظامی». در قزوین و برخی شهرهای دیگر ایران این مورچه‌ها را «مورچهٔ سرباز» می‌نامند.

← kopūle

asl (ابیانه، قهرود)

areye ←

asla (ابیانه، قهرود)

areye ←

aslahasāj (ابیانه)

aslehesāj ←

aslehesāj (قهرود) ***aslahasāj*** (ابیانه)

اسلحه‌ساز؛ اسلحه‌فروش

آمیزه‌ای از aslaha عربی (**اسلحه**) و ستاک حال فعل «ساختن»، یعنی -sāj (←) sāt- ((sāj))

asm (فریزهند)

as ←

āsmō (ابوزیدآباد)

āsamūn ←

āsmūn (ابیانه، چیمه)

āsamūn ←

āsō (ابوزیدآباد) ***āsōn*** (نوش‌آبادی) ***assa*** (محلات، جوشقان) ***āsta,*** ***āstela*** (جوشقان) ***ōsūn*** (ابیانه)

آسان

asō (طره)

asā ←

āsōn (نوش‌آباد)

āsō ←

asp (ابیانه، طره، دلیجان)

as ←

aspal (فریزهند)

asparaza ←

asparza (یارند) ***aspal*** (فریزهند) ***esbarza*** (ابوزیدآباد، کمجان)
esborz (چیمه)

طحال: سپرز: اسپل

جالب توجه است که در یک گروه گویشی (گروه گویش‌های ابیانه) و نیز در دهکده‌های همسایه دو گونهٔ «مادی» و «پارسی» این تک‌واژ مهم ایرانی کاربرد دارند که هر دو در فارسی آمده‌اند: **اسپل** (**اسبل**) در تداول عام به‌کار می‌رود و **اسپرز** (**سپرز**) بیشتر در فرهنگ‌ها و ادبیات کلاسیک آمده است. هر دو گونهٔ این تک‌واژ نیز از ایرانی باستان *spṛd/zan- به‌وجود آمده‌اند که باستانی‌ترین گواه آن spərəzan- اوستایی است، با دو دگرگونی آوایی جداگانه ـ ویژهٔ «مادی» (زبان‌های شمال غربی) و «پارسی» (زبان‌های جنوب‌غربی) ــ یعنی تبدیل خوشهٔ همخوان -rd- به -l- (**اسپل** در «پارسی») و حفظ خوشهٔ همخوان -rz- (**سپرز** در «مادی»). نیای مستقیم گونهٔ پارسی (**اسپل** یا **اسبل**) واژهٔ spu(h)l در پهلوی است. در فارسی **اسپرز** (**سپرز**) بی‌گمان از پارتی می‌آید، یعنی متعلق به میراث واژگان شمال‌غربی در این زبان است. بدین ترتیب **اسپل** (**اسبل**)، برخلاف آنچه مرحوم دهخدا می‌پندارد، به هیچ‌روی نمی‌تواند مصحف **اسپرز** باشد (نک: *لغتنامه*، مدخل اسبل‌تو).

● جالب توجه است که در کردی که خود از لهجه‌های شمال‌غربی ایـران اسـت، منحصراً گونهٔ جنوب غربی این تک‌واژ، یعنی «فارسی» آن (sip'il یا sipil)، به‌کار می‌رود. در فارسی امروز **طحال** عربی جایگزین واژه‌های اصیل شده و تنها در برخی از موارد در زبان محاوره و در زبانزدها و اصطلاحات مهجور، شکل سـرهٔ فارسی به چشم می‌خورد؛ مقایسه شود: *اسبل رو خاکستر*ـ کنایه از شـخص بـسیار زشت و بدریخت

← **čosī ،asfarza**

aspas (فریزهند)

← **asbas**

aspaz (ابیانه)

← **asbas**

āsrou (بادرود)

← **ar/ār²**

assa (محلات، جوشقان)

← **āsō**

āssa (یارند)

← **āsa**

assakūn (فریزهند)

← **estekān**

assar (ابیانه، طره، یارند)

← **asdar**

āssar (محلات)

آستر

پهلوی āstar < ایرانی باستان -ā-star(a)na* (ریشهٔ -star* «پهن کردن، گستردن»)؛ مقایسه شود: در *اوستا* -upastarəna «فرش، پوشش» (با پیشوند -upa)، کردی stēṙ «جایی ویژهٔ برای نگهداری لحاف و تشک در خانه که یزیدیان آن را مقدس می‌شمارند» <-starya*. astaṙ در ارمنی برگرفته از پهلوی است.

āsta (جوشقان)

āsō ←

astar (نراق)

asdar ←

āstar (قهرود) ***össār*** (ابیانه)

تالاب؛ آبگیر؛ برکه

واژه‌ای است بسیار جالب توجه و ظاهراً کهن، بی‌گمان باید ریشهٔ ایرانی داشته باشد. احتمالاً -āpa-stara* یا -āpa-star(a)na* با روند تکاملی āstar <*āpa-star(a)na- <*āvastar و با معنی نخستین «جای آب، بستر آب»

● بعید است از **استخر**، **ستخر**، **استرخ** باشد.

astaxūn (جوشقان) ***osexān*** (نشلج) ***ostoxō*** (ابوزیدآباد، قهرود) ***ossoxō*** (بادرود، ابیانه) ***ostexūn*** (میمه) ***ossoxūn*** (طره، فریزهند) ***estexən*** (میمه) ***estoxon*** (قالهر)

استخوان

پهلوی astuxān، astak (**هسته** از اینجاست)، *اوستا* -ast

pīša[1]، **neydast** ←

āstela (جوشقان)

āsō ←

āstīn (فریزهند)

āsa ←

āsū (ابوزیدآباد)

دو قسمت چوبی دستگاه زیلوبافی

āsūn (قهرود)

āsō ←

āsūna (ابیانه، یارند)

آستانهٔ در

فارسی میانهٔ مانوی و پارتی āstānag< ایرانی باستان *ā-stānaka- («ریشهٔ *sta- ایستادن، قرار داشتن»، با پیشوند ā-)

ōsōna-bar ←

asvār (کمجان، طره)

āfsār ←

āš (ابیانه، طره، فریزهند) ***ōš*** (ابوزیدآباد، قهرود، چیمه و بیشتر گویش‌های کاشان) (هنجن، ولوگرد،

آش؛ سوپ

به احتمال زیاد، واژه‌ای ایرانی است، هرچند در گویش‌های ترکی هم رواج دارد. در پهلوی به شکل āš آمده است. ظاهراً از ریشهٔ ایرانی باستان *asa- از هندواروپایی *ak- «خوردن») و البته از شکل āsya- ریشهٔ یاد شده

استیوارت مان (در *IECD*.231) **آش** فارسی را مشتق از هندواروپایی *ēds- «خوراک» می‌داند.

ašdād (قهرود)

طایفه، قبیله، عشیره

از **اجداد** ؟

āš-e rešta (قهرود)

آش رشته

āšval ←

āšeyx (قهرود)

شیخ

از **آقا شیخ**

ašgam (جوشقان) ***ašgem*** (قالهر) ***aškam*** (ابوزیدآباد، قهرود، خالدآباد) ***āškam*** (ابیانه) (بادرود، هنجن، نشلج،

شکم

پهلوی aškamb، پارتی iškamb، فارسی **اشکم**، **شکم**، **شکمبه**

ašgem (قالهر)

ašgam ←

ašγāl (قهرود) ***āšxōla*** (طره)

آشغال، زباله

احتمالاً از ترکیب پسوندی *āš-ak-āl که بخش نخست آن همان **آش** است (←āš) و نه **اش** (aššī) عربی به معنی **نان خشک**.

ašīna (ابوزیدآباد)

گونه‌ای بیماری روحی؛ کسی که دچار سندرم داون شده است.

مقایسه شود: در *اوستا* yaska- «بیماری»، پهلوی yask به همان معنی، کردی (h)ēš «بیماری»، ēšān (ēš-) «بیمار بودن»، گورانی īšān (īš-) به همان معنی (؟). یا از *auša-؟

ašiyūne (محلات)

آشیانه

ašk[1] (فریزهند، طره، ابوزیدآباد، یارند، چیمه)

← areye

ašk[2] (جوشقان)

گونه‌ای گیاه خاردار؛ گویا درختچهٔ زرشک

از ریشهٔ ایرانی باستان *as- «تیز» (هندواروپایی *ak-). فارسی **اشک** «نوعی درخت»، در سمنانی aska «خار و تیغ بوته‌ها و درختان»

āškam (ابوزیدآباد، قهرود، خالدآباد، بادرود، هنجن، نشلج)

← ašgam

• aškam-ban (ابوزیدآباد) ـ «شکم‌بند»؛ • aškam-dār(d) (ابوزیدآباد) ـ «شکم‌دار، زن یا جانور آبستن»؛ • aškam-xersa (ابوزیدآباد) ـ «خرس شکم، مرد پرخور»

aškejā (ابیانه، ازوار) ***aškeje*** (یارند) ***āškeje*** (طره)

زرشک

āškeje (طره)

← aškejā

aškeje (یارند)

aškejā ←

ašma (نشلج، لهجهٔ باستانی نراق) ***mā*** (ابیانه، میمه، ابوزیدآباد) ***māh*** قهرود) (بیدهند) ***mō*** (نراق) ***mah*** (قالهر، بیدهند، طره، کمجان، ابیانه، فریزهند، چیمه، ***möh, mōh*** (ابیانه)

ماه

برای پندارهٔ «ماه» (جرم آسمانی) در بیشتر گویش‌های ایرانی نوین، بازمانده‌های دو بن‌واژهٔ ایرانی باستان به‌کار می‌روند: -māh* و māsti* (شکل مرکب پسوندی از -mās*) که به هندواروپایی -mēns* برمی‌گردد (مقایسه شود: در هندی -mās(a)، فارسی باستان -māh، ارمنی amis).

● در زبان‌های شرقی ایرانی بیشتر گونه‌های این تک‌واژ از māsti* مشتق هستند، برای نمونه: پشتو miyāst، myāšt، شغنی mēst، یزغلامی māst. از زبان‌های غربی ایرانی ظاهراً تنها در زبان زازایی (از گویش‌های شمال‌غربی ایران) واژهٔ «ماه» (به شکل māšti) از māsti* می‌آید. دیگر گویش‌های غربی چه شمال‌غربی (یعنی «مادی») که گویش‌های کاشان بخشی از آن هستند و چه جنوب‌غربی (یعنی «پارسی») گونه‌های مشتق از -māh* را ترجیح می‌دهند. مقایسه شود: در پهلوی māh، فارسی **ماه**، گویش‌های کاشان و اطراف اصفهان mā(h)

● ولی در زبان روستای نشلج (نشلگ) و گویش باستانی نراق در کنار واژهٔ معمولی mā(h) برای نامیدن این جرم آسمانی واژهٔ دیگری نیز ثبت شده است: ašma که از باستانی‌ترین و اصیل‌ترین واژه‌ها برای مفهوم «ماه» در زبان‌های ایرانی است. ظاهراً این از همویژگی‌های مهم گویش‌های «مادی» بوده است و بی‌گمان در لهجه‌های کاشان نیز زمانی تنها این واژه کاربرد داشته است؛ مقایسه شود: زازایی āšma، āsmi، تاتی ušmā، طالشی ovšim، هرزنی ōšma. از زبان‌های میانهٔ ایرانی این گونه تنها در پهلوی (متن زبور حضرت داوود) به شکل āyišm

دیده شده است. احتمالاً hīv (hayv) در کردی نیز به این گروه واژگان تعلق دارد.

● این واژه، به احتمال زیاد، اصطلاحی توصیفی است و از بن‌واژهٔ ایرانی باستان *waxša-māhka- به‌وجود آمده است که ترکیبی است از *waxš- «رشد نمودن، نمو کردن» با نام *māh- و در ظاهر معنی نخستین آن «ماه کامل، ماه بالنده، بدر» بوده است.

āšnā (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود)

آشنا

ašnīda-(šönov-)

enö-(enah-, tenah-) ←

ašnöfta-(ašnöv-) (قهرود)

enö-(enah-, tenah-) ←

ašnūša (یارند)

aččow ←

ašōn (نشلج)

ایشان

āšta (ابوزیدآباد)

نی خشک، گیاه کنار جوی و مرداب

از *ašti (<asti) از ریشهٔ *ad- «خوردن» به معنی **خوراک** (**حیوان**). مقایسه شود: در مازندرانی astō «گونه‌ای گیاه» (←asbas). برای نی سبز و دراز کنار جوی و رودخانه واژهٔ nīya به‌کار می‌رود.

ašūr (جوشقان)

عاشورا؛ تعزیه

āšval (قهرود)

آش رشته

āš-e rešta ←

āšxōla (طره)

ašγāl ←

ataš (ابوزیدآباد، بادرود، نشلج، طره)

adāš ←

ātaš (فریزهند)

adāš ←

atesa (بیدهند)

aččow ←

āteš (دلیجان)

adāš ←

atöšγāl (ابوزیدآباد)

خار و خاشاک؛ به درد نخور و دور ریختنی؛ آت و آشغال

āudomī (جوشقان)

گونه‌ای نان شبیه به نان بربری که با خمیر آبدار درست می‌شود.

بخش نخست این واژهٔ مرکب **آب** است. بخش دوم؟

aur (ابیانه، طره) ***āvr*** (قهرود، فریزهند، جوشقان، ازوار، هنجن، بادرود) ***avr*** (نراق، میمه) ***owr*** (قالهر) ***eyvir*** (بیدهند) ***evr*** (چیمه) ***our*** (ابوزیدآباد، کمجان)

ابر

āurā ←

āurā (یارند)

هوای ابری

aur ←

aurī (بادرود)

avrī ←

āurū (فریزهند)

avrī ←

aurü (هنجن)

avrī ←

ausār (فریزهند، خالدآباد، بادرود، هنجن، یارند)

āfsār ←

āv (یارند) ***ō*** (میمه، محلات) ***ōv*** (نراق، ابیانه، طره) ***ōw*** (ابوزیدآباد، بیچگان، نشلج) ***ū*** (جوشقان) ***ou*** (فریزهند، بادرود، چیمه) (قهرود، دلیجان، قالهر، بادرود، میمه،

آب؛ مایع نوشیدنی؛ یکی از آخشیج‌های چهارگانهٔ طبیعت

از مادی میانه -āp*؛ از واژه‌هایی است که در همهٔ زبان‌های ایرانی ـ غربی و شرقی ـ رواج دارد و گواه‌های آن به دوران باستان زبان‌های ایرانی برمی‌گردد: در *اوستا* -āp، فارسی باستان -āp، سکایی ختنی -ūtčā (<-āpača)، سغدی /āp/'ph، فارسی میانه و پارتی مانوی āb، خوارزمی y'b، بلخی oββυ، فارسی معاصر āb، اشکاشمی vek (-*āpāk(i)ya)، افغانی obə، کردی āv،

لری au و ō، آسی avg(*āpaka->) به معنی «شیشه»، منجی yówγa، یدغا youγo، وخی yupk (*āpakā->) ایرانی باستان *āpa-، سنسکریت āpa- از هندواروپایی *āp- «آب»

āval (یارند) ***āvele*** (طره) ***owle*** (ابوزیدآباد) ***ouela*** (ازوار) ***oula*** (چیمه، هنجن)

آبله

واژه‌ای است بسیار رایج به‌ویژه در زبان فارسی به شکل‌های **آبله**، **آبل** با معنی «گونه‌ای بیماری عفونی و واگیر همراه با تب و دانه‌های تاول مانند چرکی بر روی پوست؛ تاول چرکی در چهره به‌ویژه در پیرامون لب‌ها، تبخال، تکمهٔ پستان، سر پستان، حبابی از بخار که از آب جوشان خارج می‌شود». در ترکیب‌های بسیاری دیده می‌شود: **آبله‌دار**، **آبله‌رو**، **آبله‌پا** «کسی که پایش از بسیار راه رفتن زخم شده است»، آبله‌زار «پرآبله»، **آبله‌پرور** «انسان پایدار، پرمقاومت»، **آبله‌ریز** «پرآبله»، **آبله‌فرسا** «آبله‌دار، زخمناک»، **آبلهٔ فرنگ** «مرض آتشک، کوفت، سیفلیس»، **آبله‌گون**، **آبله‌ناک**، **آبله‌کوبی**، **آبله‌مرغان** «گونه‌ای بیماری آبله که بیشتر کودکان به آن دچار می‌شوند»، **آبلهٔ رخ فلک** «کنایه از ستارگان»، **آبلهٔ گاوی** «بیماری آبله در گاو که در پی آن دانه‌های آبله روی پستان‌های گاو پدید می‌آید»، **آبلهٔ روز** «کنایه از آفتاب»

● واژهٔ ترکیبی پسونددار از دورهٔ میانه: در پهلوی āpilak «آبله، تاول» āp «آب» (←āv) و پسوند -i/īl-ak (فارسی و گویش‌های جدید ایرانی -al، -ēle، -ila، -īla) با عنصر -l- که نشانهٔ مفهوم کوچکی، گردی و نرمی است. گاه، این پسوند مترادف پسوند -ak (فارسی -a/e) است؛ چنان‌چه واژهٔ آبک در فارسی همان معنی آبله را دارد.

avara (بیجگان) ***vara*** (ابوزیدآباد) ***var*** (دلیجان)

کلید

از *varak «گرداننده (بازکننده)» > ایرانی باستان -war* «گرداندن»

āvāra (ابوزیدآباد)

آواره شدن

āvāz (ابوزیدآباد)

آواز

āvele (طره)

āval ←

āvgūšt (یارند) ***ōgūš*** (ابوزیدآباد)

آبگوشت

āvī (یارند) ***ōbī*** (ابوزیدآباد) ***ōvī*** (قهرود، ابیانه، ولوگرد) ***ōyī*** (محلات) ***ōwī*** (ابوزیدآباد)

آبی؛ رنگ آبی و صفت آب (āv←)

āvīne (خالدآباد)

āhīna ←

āvīr (کمجان)

āvīra ←

āvīra (بادرود) ***āvīrū*** (طره) ***āvīre*** (یارند، فریزهند، ابیانه، جوشقان) ابوزیدآباد، بیدهند، ولوگرد، میمه، بیدهند) ***ōvīra*** (کمجان) ***āvīr*** (خالدآباد، کشه) ***ōvīr*** (نطنز) ***ōurī*** (میمه، قهرود) ***āvür*** (ولورد،

آبستن؛ باردار

واژه‌ای است اصیل، ویژهٔ بیشتر گویش‌های گروه «مادی» به استثنای نراق و برخی دیگر از لهجه‌ها (←ābes). مشتق از ایرانی باستان *ā-puθra-(tanu-) با دگرگونی خوشهٔ همخوان -θr-* به -hr- برخلاف زبان‌های جنوب‌غربی (یا فارسی) با دگرگونی آوایی -θr-* به -s- که در **آبستن** فارسی (از پهلوی āpustan) و āvis کردی دیده می‌شود؛ روند تکاملی شکل ایرانی باستان:

āvīr(a)<*āvuhr<*āvuhrt<puθra-(tanu-) *ā-

● از دیگر گویش‌های شمال‌غربی مقایسه شود: زازایی āwirā، هورامانی (اورامانی) āwir، گورانی āwir، گزی ōv/wir – همه به معنی **حامله**، **آبستن**. گونهٔ آبسته (*برهان قاطع*) که همراه با «آبستن» معنی **زهدان** را نیز دارد، ظاهراً از پهلوی āpustak* به‌وجود آمده است.

● در ابوزیدآبادی واژهٔ ōvīra به معنی «منی، اسپرم مرد» نیز به‌کار می‌رود. که ظاهراً وجه اشتقاق دیگری دارد از āv «آب» و -vīra که از ایرانی باستان wīr «مرد» می‌آید، یعنی «آب مرد».

ābes ←

āvīre (طره)

āvīra ←

āvīrū (بادرود، خالدآباد)

āvīra ←

āvīšūn (فریزهند) ***āyšom*** (یارند، هنجن) ***ōišan*** (ازوار)

آویشن

گیاه آویشن، گونه‌ای گیاه سعتر، پودنهٔ کوهی یا کاکوتی، نام علمی *Origanum vulgare* (آویشن کوهی)، *Thymus vulgaris* (آویشن شیرازی)

● گونه‌های دیگر واژه در فارسی: **آویشم، آوشن، آویشنه، آویشه، آویشتن، اوشین، اوشه، اوشن، یوشن**

● در ادبیات کلاسیک نیز بارها آمده است، مقایسه شود:

چکنی دنیا بی‌دین و خرد زیراک خوش نباشد بی‌نان تره و **آویشن**

(ناصرخسرو، به نقل از لغتنامه)

آویشه خوری چو نیم مثقال بیرون برد از تن تو بلغم
نیکو بود از برای معده قوت یابد از او جگر هم
فارغ کندت ز درد سینه تشویق سپرز را کند کم

(یوسفی طیب، به نقل از لغتنامه)

● احتمالاً آمیزه‌ای است از āb یا ābī (←ābī) (←āv) و -šan (از پهلوی šēn «جای زیست»، ارمنی šēn، *اوستا* šayana) که در **گلشن** نیز دیده می‌شود.

āvörda (ابوزیدآباد)

شخم زدن؛ آماده کردن زمین برای کشت

ظاهراً از ایرانی باستان *awa-rad (-*hrad* «کندن، هموار کردن») — ریشه‌ای کمیاب در زبان‌های ایرانی

āvr (ابیانه، کمجان، طره، ابوزیدآباد)

aur ←

avr (ابوزیدآباد، کمجان)

aur ←

āurū/avrī (فریزهند) ***aurī*** (بادرود) ***aurü*** (هنجن) ***āvrū*** (ابوزیدآباد) ***āvrī*** (مذکر) ***āvrīya*** (مونث، طره) ***eurī*** (بیدهند) (ابیانه،

ابرو

پهلوی brūk، فارسی میانهٔ مانوی brūg، فارسی **ابرو**، کردی birū، لری بختیاری būrg< ایرانی باستان -brūka* (مقایسه شود: در سنسکریت bhrū)

āvrī (مذکر، طره)

← **avrī**

avrīšam (ابوزیدآباد)

← **amrīšam**

āvrīū (کمجان)

قیچی پشم‌چینی

احتمالاً از ریشهٔ -brī* «بریدن»

āvrīya (مونث، طره)

← **avrī**

āvrū[1] (ابیانه)

← **ābrou**

āvrū[2] (ابیانه، ابوزیدآباد)

← **avrī**

avrüya (ابیانه)

آرنج

← **kūn-bāfī ،ārenj**

avsār (ابوزیدآباد)

← **āfsār**

avū (ابوزیدآباد)

زوزه

āvūna (قهرود)

āhīna ←

āvür (میمه، قهرود)

āvīra ←

āvval (ابیانه)

اول؛ یکم؛ نخست

āvxūna[1] (ابیانه)

زادگاه

از āv (←) «آب» و xūna «خانه» یعنی «خانهٔ آب، زهاب» که در عین‌حال دو معنی دارد: «زادگاه» (احتمالاً با دگرگونی معنایی «زهاب» ← «چشمه» ← «زادگاه، موطن») و «مستراح، توالت» (با دگرگونی معنایی «آبخانه» ← «دستشویی» ← «توالت»)

āvxūna[2] ←

āvxūna[2] (ابیانه)

مستراح؛ آبریز؛ دستشویی

فارسی **آبخانه** «مستراح». در بسیاری زبان‌ها نام «توالت» تحت پدیدهٔ euphemism («خوشگویی، دگرگویی»، بیان معنی اصلی پنداره‌ای که از دیدگاه عرفی خوشایند نیست با اصطلاح‌های توصیفی) با اصطلاح‌های گوناگون بیان می‌شود؛ مقایسه شود: در فارسی **مستراح**، **توالت**، **سرویس بهداشتی**، در کردی dava-dūr یعنی «دهانه دور»، čašma «چشمه» در تاجیکی **حاجت-**

خانه. از دوران میانه در پهلوی čamišn، فارسی میانهٔ مـانوی čambišn کـه ظاهراً ترکی cemiş «مستراح» از آن می‌آید.

← **āvxūna**[1]

āvzōr (ابیانه)

سلاح

از **افزار**

āwdaš-(awder-) (قهرود)

گذشتن؛ شدن

پهلوی (viter-) vitart- «گذشتن»، فارسی **گذر** < ایرانـی باسـتان *wi-tar-؛ فارسی **گدار**، پهلوی vitār، ارمنی vtaṙ(*vitáṙ>) <-*wi-tar

awrüšöm (قهرود)

← **amrīšam**

awsör (ابوزیدآباد)

← **āfsār**

āxəren (ابیانه)

خرد کردن گندم و جو در خرمنگاه

از *ā-xwar- در ظاهر از ادغام ریشهٔ *hwar- با *xrau-

← **xāvīd-(xāv-)**

āxdo (یارند)

← **āftāv**

āxdova (یارند)

← **āftova**

axe (جوشقان) ***āxo*** (بادرود) ***axīn*** (قهرود، گز)

شخص؛ مرد؛ نفر؛ آقا

مقایسه شود: در *اوستا* ahū- «آقا» و صفت آن -ahuna، پهلوی axv «آقا»

āxetof (کمجان)

مرض بلغم

اخ‌تف «بلغمی که با آواز گلو به دهن آرند و بیرون اندازند» (*لغتنامه*). در سمنانی axatöf «خلط سینه»

axīn (قهرود، گز)

axe ←

āxo (بادرود)

axe ←

āxon (قهرود) ***āxūnd*** (ابیانه، ابوزیدآباد)

آخوند؛ فرد روحانی؛ شخص فرهیخته؛ دانا

وجه تسمیهٔ روشنی ندارد: ربط آن با **خداوند** و **خواندن** بدون پایهٔ بنیادین است. در بیشتر گویش‌های غربی ایرانی با گونه‌های مختلف آمده است (برای نمونه: بختیاری āxun، āxånd). به معنی «فرهیخته، دانا» احتمالاً برپایهٔ پیوند ظاهری آن با فعل **خواندن** در تداول عام به‌وجود آمده است (مقایسه شود: ***آخوند*** *(یا* ***ملا****) شدن چه آسان/آدم شدن چه مشکل*، یعنی تنها با خواندن و کسب علم نمی‌شود به مرحلهٔ کمال رسید). در بیشتر موارد **آخوند** مترادف **ملا** است.

axor (بادرود)

ahor ←

āxor (فریزهند)

āhor ←

axta (ابوزیدآباد)

اخته شده؛ بی‌خایه؛ بی‌تخم

اختهٔ فارسی ظاهراً برگرفته از ترکی است. از اصطلاح‌های اصیل برای اخته کردن حیوان‌ها می‌توان **درون‌کَن** و **خایه‌گردان** را نام برد که در ماوراءالنهر ثبت شده‌اند.

āxtōba (ازوار)

āftova ←

āxtou (ازوار)

āftāv ←

āxūn (میمه، ابیانه، طره، کمجان)

āhūn ←

āxūnd (ابیانه، ابوزیدآباد)

āxon ←

āxūngāh (بیدهند)

خرمنگاه

آمیزه‌ای است از āxūn (←āhūn) و gāh «جای، مکان، گاه»

ay[1] (ابیانه)

بودن

از -ah* که یکی از دو تک‌واژ به معنی «بودن» در ایرانی باستان بوده است. تک‌واژ دیگر -baw* است. گونهٔ نخست بیشتر جنبهٔ «پایا» (static) و دومی

«پویا» (dynamic) را در بیان مفهوم «بودن، وجود داشتن» می‌رساند (bā-(b- ←).

ay[2] (نشلج)

او

āy (قهرود)

باید

به احتمال فراوان از گونهٔ کهن *vāy که به بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ apāy- برمی‌گردد (**باید** فارسی نیز از همین جاست) با دگرگونی آوایی -p- به -v- و سپس حذف آن.

āyn (ابیانه، کمجان، طره، یارند) ***ayn*** (ولوگرد، چیمه، تکیهٔ سادات، بیدهند)

دهان

برای پندارهٔ «دهان» بیشتر گویش‌های مرکزی و اصولاً شمال‌غربی ایرانی واژگانی به‌کار می‌برند که هم‌ریشهٔ **دهان** و **دم** فارسی هستند؛ مقایسه شود:

نایینی dehen، محلاتی dūn، اردستانی dahūn، افتری dahon، بلوچی daf,dap، ابوزیدآبادی dava (یا da’va)، کردی dav، لری dam

● بااین‌حال واژه‌ای که در گویش‌های گروه ابیانه برای پندارهٔ «دهانه» دیده می‌شود (ayn یا āyn) منحصربه‌فرد است و تنها در گروهی از زبان‌های زندهٔ ایرانی گواه دارد (در گسترهٔ کاشان ـ اصفهان). بیرون از این گروه، بنابه داده‌های میدانی، این واژه در بادرودی در واژهٔ مرکب aynua «دهن‌دره» ثبت شده و در یارند نیز به شکل aynuvā و به همان معنی آمده است (←)؛ همچنین agīra به معنی «تنگ‌نفسی» (←) در فریزهند. واژهٔ aynove در طره به معنی «عطسه» بی‌گمان به همین گروه تلعق دارد (← aynuvā). احتمالاً **خمیازه** و

آهن‌بایه (در فرهنگ‌ها ثبت شده است) در فارسی نیز همین وجه تسمیه را دارند (←aynuvā و زیرنویس ۵۹).

• واژهٔ āyn (ayn) بی‌گمان مشتق از ایرانی باستان -āhan* است که در *اوستا* به شکل -āh، al han، در سنسکریت به شکل -āsán, -ās و در لاتین به شکل ōs دیده می‌شود؛ بنابراین āyn (ayn) در گروه ابیانه و گویش‌های منطقه باید همچون عنصری کهن متعلق به میراث واژگان ایرانی باستان ارزیابی شود. جالب توجه است که در *اوستا* -āh از واژگان اهورایی بوده، برخلاف -zafar (-zafan) (**دهان** فارسی از آنجاست) که از واژگان اهریمنی به‌شمار می‌رفته است.

← **aynuvā ،agīra**

ayn (ابیان، کمجان، طره، یارند)

← **āyn**

ayna (ابوزیدآباد، ابیانه)

← **ādīna**

āyna (فریزهند، یارند)

← **āhīna**

aynove (طره)

← **aynuvā**

aynua (بادرود)

← **aynuvā**

aynuvā (یارند) ***aynua*** (بادرود) ***aynove*** (طره)

دهن‌دره

آمیزه‌ای است جالب توجه از āyn (ayn) (←) «دهان» و -ua, -) <-yās*
-vā (ve به معنی **دهن‌دره**. احتمالاً **خمیازه** در فارسی نیز همین ترکیب باستانی
را بازتاب می‌دهد: از -xamyāza<*xanyāza<*āhn-yāsa=
-*āhan-yāsa> **خمیازه**. ظاهراً āxove «دهن‌دره» در آباده‌ای هم از این
گروه واژگان است.

● به تازگی دو نمونهٔ دیگر نیز از این تک‌واژ به معنی «دهن‌دره» در یافته‌های میدانی از منوجان و رودان (ثبت شده به‌وسیلهٔ هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی آریا در ایروان) کشف شده است: gāhāstak (منوجان) و ājāhk (رودان)، که ریشهٔ -yās* «دهان بازکردن، خمیازه کشیدن» در آنان بدون -āhan* «دهان» و با پیشوندهای فعلی آمده است؛ گونهٔ نخست از -wi- yāsaka*؛ (با -t- اضافی پس از -s-) و دومی از -ā- yāh(a)ka*؛ به معانی **خمیازه**، **دهن‌دره**، یا **عطسه**. چند واژهٔ دیگر نیز در زبان‌های ایرانی ثبت شده‌اند که همه از -yās* سرچشمه می‌گیرند: فارسی **بیاستو**، **هاک** (در *لغت فرس*)، **باسه** یا **باشه**، **آهنبایه**، سمنانی viyās، بیرجندی giyās – پهلوی vāšak، viyāzak.

● از همین ریشه، ولی با «دهان» و «لب» ترکیب‌های دیگری هم در گویش‌های کاشان ثبت شده‌اند (←daounā'a، lounaya و «مقدمه»، زیرنویس ۵۹).

● در گویش لری (در ایذه) برای نامیدن «دهن‌دره» واژهٔ var-kuwāre به‌کار می‌رود که خاستگاه آن بر نگارنده روشن نیست. البته بخش آغازین واژه (var-) پیشوند است و پایهٔ آن را بخش دوم تشکیل می‌دهد.

āyn ←

āyšom (یارند، هنجن)

āyn←
āvīšūn←

ayvūn (یارند) *eyvūn* (محلات) *ōyvōn* (طره، فریزهند)

مهتابی (ایوان)

az[1] (ابیانه و در بیشتر گویش‌های گروه ابیانه)

من؛ ضمیر اول‌شخص مفرد

بازتاب حالت سادهٔ ضمیر اول‌شخص مفرد هندواروپایی *eĝ(h)om- در زبان‌های ایرانی باستان دو گونه داشته است: *azam (مقایسه شود در *اوستا* azəm) و *adam (فارسی باستان adam). در زبان‌های شمال‌غربی (از جمله در مادی و گویش‌های کنونی آن) شکل نخست ادامه یافته است؛ مقایسه شود: پارتی az، پهلوی (از پارتی) az، کردی az، گویش‌های گروه ابیانه az؛ از بن‌واژهٔ *adam در گویش‌های جنوب‌غربی تنها یک گواه در پهلوی مانوی به ما رسیده است: an (از adam)

در همهٔ گویش‌های جنوب‌غربی («پارسی») تنها بازماندگان حالت ملکی این ضمیر یعنی *mana دیده می‌شوند: فارسی **من**، لری mo

ma ←

az[2] (ابوزیدآباد) ***ō*** (قهرود، گویش‌های ابیانه)

از

در ایرانی باستان *hača- (فارسی باستان hača-) که بازماندگان آن با -ž- (گویش‌های مادی) و -z- (گویش‌های پارسی) در زبان‌های جنوب‌غربی ایرانی دیده می‌شوند؛ مقایسه شود: پارتی až، پهلوی پسین az، فارسی **از**، کردی ži

● شکل az در گویش‌های کاشان گونهٔ «پارسی» تک‌واژ و برگرفته از فارسی است.

āzād (ابیانه)

آزاد

āzādār (ابوزیدآباد)

عزادار

āzegār (ابوزیدآباد)

دراز و طولانی؛ تمام؛ آزگار

azmūn (فریزهند) ***ozū*** (بادرود) ***özūn*** (ابیانه، خالدآباد، بادرود، طره) ***ozmūn*** (بیدهند، طره، کمجان، یارند) ***elzūn*** (قهرود) ***zabūn*** (نشلج) ***zowūn*** (قالهر) ***zubūn*** (میمه) ***zemō, zoyō*** (ابوزیدآباد) ***zebūn*** (ابیانه) ***üzān*** (ابوزیدآباد) ***zoyūn*** (ابیانه) ***zozūn*** (قهرود، هنجن، چیمه)

زبان

azmūn-kasle (فریزهند) ***uzān-vüjüčča*** (ابیانه) ***özūn-jīja*** (خالدآباد)

زبان گوچگ

kola, qālqala, gālgala ←

āzrōbā (ابیانه)

گیاهی خوشبو که دم می‌کنند و می‌نوشند.

از آغاز فروردین ماه تا پایان خرداد ماده دیده می‌شود. هنگامی‌که آن را می‌چینند شیره از ساقهٔ آن بیرون می‌آید، خوشمزه است و خام هم استفاده می‌شود. ظاهراً از گیاهان متعلق به گروه «ریواس مانندان» است؛ مقایسه شود: فارسی **ریواس**، **رواس**، **راوند**، **روند**، **رواج**، **ریباس**، در گویش‌های فارسی ماوراءالنهر: **راو**، **راوه**، و مانند اینها همه از ایرانی باستان -hrāba* (ریشهٔ -hrab* «مکیدن») یعنی درواقع گیاهانی که دارای شیره هستند (گیورگ مورگنستیرنه). بن‌واژهٔ āzrōbā را می‌توان به شکل -uz-(h)rāba* بازسازی کرد، با پیشوند -uz* : -ā کشیده در آغاز واژه البته پدیده‌ای است ثانوی. برای استفاده از این پیشوند در نام‌های گیاهان، مقایسه شود: بلوچی zbōtk «گیاه انجدان» (-uz-bauda* >-baud* «بو دادن»). ظاهراً **زبوده** در فارسی به معنی «موسیر، تره‌فرنگی» نیز باید همین وجه اشتقاق را داشته باشد● جالب توجه است که نام گیاه **ریواس** در

نوشتارهای ایلامی از تخت‌جمشید آمده است، به شکل ra-ab-ba-kaš که برپایهٔ آن واژهٔ -rābaka* در فارسی باستان بازسازی می‌شود.

azzā (ابوزیدآباد)

مجبور

əvyōna (ابیانه)

vīyōna ←

B

bā[1] (ابوزیدآباد، قهرود) ***ba*** (ابیانه)

حرف اضافه ـ در

← **ba**[4]

bā[2] (قهرود)

← **ba**[2]

ba[1] (ابیانه)

حرف اضافه ـ به

ba[2] (ابیانه) ***bā*** (ابوزیدآباد، قهرود)

حرف اضافه ـ با

- ba del o jorat (ابیانه) ـ «دلیر»

در پهلوی apāk، فارسی **با**

ba[3] (ابیانه) ***bar*** (ابوزیدآباد)

حرف اضافه ـ از

ba[4] (ابیانه)

حرف اضافه ـ در

با این معنی در جمله تنها در هماهنگی با حرف اضافهٔ dar، یعنی ba…dar کاربرد دارد.

bā[1] ←

baad (یارند)

ba'd ←

bābā[1] (قهرود، چیمه، هنجن، میمه، بیدهند، ازوار) ***bābe*** (ابیانه) ***bōbe*** (طره) ***bōba*** (ابوزیدآباد) ***bua*** (یارند) ***buwā*** (بیچگان، نراق، محلات، دلیجان)

بابا؛ پدر

از گروه واژگان «کودکان» (baby-words). Bābā (**بابا**) قدمت قابل توجهی دارد، هرچند از دیدگاه تکوینی از واژگان پشتوانه‌دار نیست و ریشهٔ معینی ندارد که این از ویژگی‌های واژگان «بچگانه» است.

● در کنار مفهوم «پدر» این واژه خیلی زود معنی نزدیک دیگری نیز در محفل‌های صوفی‌گرا گرفته است (پدر روحانی، مرشد، پیر) و با این شکل و معنی به همهٔ گسترهٔ ایران امروزی، ماوراءالنهر و تا شبه‌جزیرهٔ هند راه یافته است؛ مقایسه شود: **باباطاهر**، **بابایادگار**، **ساتیا سی‌بابا**. اصولاً در طریقه‌های صوفی‌گرا بابا مترادف پیر است.

bābā[2] (ابوزیدآباد) ***bōbō*** (ابیانه، طره) ***bābāje*** (ابیانه، یارند، قهرود) ***babajī, babaqa*** (جوشقان) ***bābā-gord*** (هنجن) ***bā-γojā*** (بیدهند) ***bā- xajā*** (چیمه) ***bō-xōji, bā-xājī*** (فریزهند)

پدربزرگ

البته این همان واژهٔ bābā به معنی «پدر» است که در برخی از گویش‌های کاشان مفهوم «پدربزرگ» را می‌رساند، ولی برای پرهیز از هم‌آوایی با bābā با صفت‌های gord «بزرگ» و γojā (xajā) یعنی «خواجه، بزرگ» به‌کار می‌رود. -āje و -aje در گونه‌های ابیانه و قهرود مخفف خواجه و -aqa در جوشقان مخفف آقاست.

bābā-(bāb-, b-) (ابوزیدآباد) ***babö-(beb-, b-)*** (ابیانه)

بودن، شدن

از ایرانی باستان -baw* (←ay[1])

bābā-gord (هنجن)

bābā[2] ←

bābā-jen (بیدهند، هنجن)

پدرزن

آمیزه‌ای است از bābā (←) و jen (←jan)

bāγsūra, bōbe-žan, pežena ←

babajī (جوشقان)

bābā[2] ←

bā-bālā (ابوزیدآباد)

در بالا

babaqa (جوشقان)

bābā[2] ←

babāsīl (فریزهند، یارند)

بواسیر

mavāsīl ←

bābe (ابیانه)

bābā[1] ←

babö-(bāb-, b-) (ابیانه) ***bābā-(bāb-, b-)***

bāböt (قهرود)

فرزند ناخلف

آیا از **بی‌بیعت** «پیمان‌شکن، کسی که فرمانبرداری نمی‌کند» (؟)

babr (جوشقان)

ببر

پهلوی babr، ارمنی vagr- برگرفته از هندی؛ مقایسه شود: در سنسکریت vyāghrá «ببر». جالب توجه است که نام **پلنگ** نیز (مقایسه شود: پهلوی palang، سغدی pwrδ'nk، کردی piling، پشتو pṛāng) باز ظاهراً از هندی گرفته شده است؛ مقایسه شود: در سنسکریت prḍāku- «پلنگ، ببر»

bābüjār (ابیانه)

باد دادن خرمن برای جدا کردن کاه از گندم

احتمالاً از بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ *vāt-vičār با معنی «جدا کردن (دانه‌های گندم از کاه) با باد» و با دگرگونی آوایی *vābijār به bābüjār تحت تأثیر پدیدهٔ assimilation

ba'd (ابیانه، هنجن) ***baad*** (یارند)

بعد؛ پس

• ba'd-az pīšīn (هنجن)، baade pīšīm (یارند) ـ «بعدازظهر، عـصر»؛ • ba'daz (ابیانه) ـ «بعد»

bad (چیمه و بیشتر گویش‌های کاشان)

بد

پهلوی vat، پارتی vad، ارمنی vat

bada, ***beda***, ***bede*** (ابوزیدآباد) ***beden*** (میمه، هنجن) ***bedan*** (میمه، هنجن) ***bedan*** (یارند)

بدن

bādanjō (ابوزیدآباد)

bādanjū ←

bādanjū (قهرود) ***bādanjūn*** (ابیانه) ***bādanyō***, ***bādanjō*** (ابوزیدآباد)

بادنجان

bādanjūn (ابیانه)

bādanjū ←

bādanyō (ابوزیدآباد)

bādanjū ←

bad-čaš (ابوزیدآباد)

بدچشم؛ دارای نظر بد

bad-dava (ابوزیدآباد)

بددهان؛ فحّاش

bad-zeyō ←

bādīgā (قهرود)

سطل

برگرفته از **بادیه** (←bādiyā) تبدیل -y- پیش از -i- به -g- و کشیدگی -ī-
که از قانون‌های آوایی گویش قهرودی است (مقایسه شود: pīgāz> پیاز)

bādiyā (جوشقان)

دیگ مسی کوچک دهان گشاد

فارسی **بادیه**

bōdiyā ←

bādōm, ***bādūm*** (ابوزیدآباد، نوش‌آباد، بادرود) ***bādöm*** (قهرود) ***māyūm*** (کمجان) ***vadūm*** (ابیانه، جوشقان) ***vōma*** (نراق) ***vāma*** طره) ***vōyūm*** (قالهر) ***vāyeme*** (میمه) ***vādū*** (بیجگان، دلیجان، آشتیان، چیمه) ***vāyōm*** (فریزهند، هنجن) ***vārūm*** (یارند)

بادام

پهلوی vātām، کردی bāhīv، لری بختیاری bāhūm. خاستگاه روشنی ندارد، ظاهراً از واژگان منطقه‌ای است.

bādöm (قهرود)

bādōm ←

badpita (جوشقان)

نیمه‌پز؛ کم‌پخت

آمیزه‌ای است از bad (←) و pita «پخته» (یعنی «بدپخته شده»)

bādūm (ابوزیدآباد، بارود)

bādōm ←

bādūm-tel (بادرود) ***vadūm-tāl*** (ابیانه) ***vāyōm-tal*** (فریزهند)
بادام تلخ

dadvīn (ابوزیدآباد)

بدبین

bad-zeyō (ابوزیدآباد، دلیجان)

بدزبان؛ بددهان؛ فحاش
bad-dava ←

bafa (قهرود)

بافه؛ بسته

bāfī (بیدهند) ***bāhī*** (ابیانه) ***bāhū*** (چیمه، قهرود) ***bāzū*** (یارند، قهرود) ***baū*** (هنجن) ***bōhī*** (فریزهند، ابیانه) ***bōzūy*** (طره) ***bōhū, bājū*** (ابوزیدآباد) ***bāū*** (جوشقان)

بازو

در ایرانی باستان دو گونهٔ گویشی یک تک‌واژ برای رساندن مفهوم «بازو» به‌کار می‌رفت: *bāzu- (برای نمونه در *اوستا*) و *bādu- (در فارسی باستان در نوشتارها گواهی ندارد، ولی شکل آن را می‌توان با اطمینان بازسازی کرد). درواقع گونهٔ نخست، ویژهٔ زبان‌های شمال‌غربی (مادی) و گونهٔ دوم ویژهٔ زبان‌های جنوب‌غربی (پارسی) است، ولی در پی آمیختگی گویش‌ها و جابه‌جایی گویشوران، این دو واژه ارزش معیاری خود را از دست داده و درحال‌حاضر وجود آنان در گویش‌های معین، نشانگر وابستگی به گروه شمال یا جنوب نیست؛ برای نمونه گونهٔ شمال‌غربی می‌تواند در لهجه‌های جنوب غربی دیده شود و برعکس، یا

هر دو گاه در یک گویش دیده می‌شوند. البته شکل شمال‌غربی این تک‌واژ، ظاهراً تحت تأثیر **بازوی** فارسی که خود واژه‌ای شمال‌غربی است، گسترهٔ بیشتری را دربر می‌گیرد؛ مقایسه شود: در پهلوی bāzūk (از پارتی) و شکل اصیل «پارسی» bāduk (که در **زبور** حضرت داوود آمده است)؛ فارسی دری bāhū، فارسی کلیمی bāhū (گونه‌های اصیل)، فارسی معاصر **بازو**، لاری bāū، گبری bāyī، لری bōhī، کردی bāsk (از bāzu-*)

● در گویش‌های خطهٔ کاشان نیز هر دو گونه ثبت شده‌اند و در برخی از آنها به طور موازی به‌کار برده می‌شوند. در بیدهندی bāfī ظاهراً از bādu-* می‌آید ـ احتمالاً درپی تلفظ سایشی -d- (یعنی -θ-) که گاه می‌تواند تبدیل به -f- شود.

baft (میمه)

لاف؛ گزافه‌گویی

واژه‌ای است بسیار جالب توجه، برآمده از wafta* (ریشهٔ ایرانی باستان wab/f-* «خواندن، سرودن، سخن گفتن»)؛ مقایسه شود: در *اوستا* vaf-، ufya- «سرودن»، vavaf- «گفتار»، **باف** در **زندباف** «بلبل» در فارسی. در ایرانی باستان ریشهٔ هم‌آوای دیگری نیز به شکل wab/f-* و به معنی «بافتن» وجود داشته که البته واژهٔ یاد شده ربطی به آن ندارد.

bāγā (ابیانه)

← **böγ**

bāγāla (طره) ***bāqal*** (ابیانه، قهرود) ***vaγal*** (جوشقان) ***bāqel*** (قهرود)

بغل

← **gala**[۲]

bāγlī (بادرود) ***bōγelī*** (ابوزیدآباد)

باقلا

ba-γāla (بیدهند)

bābā[2] ←

bāγsīra (ازوار)

bāγsūra ←

bāγsū (هنجن)

bāγsūra ←

bāγsūra (بیدهند، چیمه، ولوگرد، تکیهٔ سادات، جوشقان، ابوزیدآباد) ***bāγsū*** (هنجن) ***bāxāsūrā, boxāsüra*** (ابیانه) ***bāxsüra*** (بادرود) ***baxsīra*** (یارند) ***bāsīra*** (فریزهند) ***bōxsūra*** (ابوزیدآباد) ***böγsüra*** (میمه) ***bāγsīra*** (ازوار)

پدرشوهر؛ پدرزن

آمیزه‌ای است از گونهٔ مخفف bābā(←) و xasūrā به معنی «پدرشوهر»؛ مقایسه شود: فارسی **خسور**، کردی xazūr ، شکل نخستین واژه بی‌گمان *bābā – xasūra بوده است.

● برای «پدرشوهر» یا «پدرزن» در زبان مادر هندواروپایی تک‌واژ *sụekuro- بازسازی می‌شود که گواه‌های بسیاری کم‌وبیش در همهٔ زبان‌های این خانواده دارد؛ برای نمونه: سنسکریت çvaçura، اوستایی -xvasura، ارمنی skesrayr, skesur، روسی svëkor. شکل xasūra/ā، **خسور** در فارسی و xazūr در کردی البته از *xwasura ایرانی باستان می‌آیند.

● در لهجهٔ شهر کاشان: **خُسره‌جو** (xosrejū) به معنی «خویشاوندان شوهر» و **خشرو** (xašrū) به معنی «مادرزن و مادرشوهر»

pežena, bābā-jen, bōbe-žan, mamxesrī ←

bāh (قهرود) ***bo*** (ابیانه) ***be*** (ابوزیدآباد)

به (میوه)

bah (قهرود و بیشتر خطه‌های کاشان)

حرف صوتی ـ به!

baha (ابوزیدآباد)

تا به حال

bāhār (محلات، قهرود)

بهار

bāhī (ابیانه)

bāfī ←

bahrā (ابوزیدآباد، جوشقان) ***bara*** (ابیانه، کمجان، قهرود)

کفگیر آشپزخانه

یکی از تک‌واژهای مهم که خویشاوندان پرشماری در گسترهٔ گویش‌های غربی ایرانی دارد؛ مقایسه شود: در بلوچی bard، گبری bard(a)، سمنانی båla، bāleh، گزی bard، بشاگردی bahr، بختیاری bahra که همه به معنی «بیل» یا «کفگیر، قاشق بزرگ برای هم زدن غذا» هستند.

● از ایرانی باستان -badra* (ریشهٔ -badar* «کندن»، هندواروپایی -bhedh*)، که نیای bah «بیل» ارمنی نیز هست.

bāl ←

bāhū (چیمه، قهرود)

bāfī ←

bāj (قهرود، نراق)

صدا، آواز

مسلماً از -wāč* که در **آواز** فارسی نیز نهفته است.

bāz ←

baja (جوشقان)

با هم

bajiens (ابوزیدآباد)

بدجنس

bājonōγ (فریزهند)

باجناق

برگرفته از ترکی. در گویش‌های غربی برای این مفهوم اصولاً واژه‌ها و آمیزه‌های اصیل به‌کار می‌رود؛ مقایسه شود: در کردی havling «هم‌لنگ، هم‌پا»، فارسی **همریش**، hampūča «هم‌پاچه» و hemedūmade «هم‌داماد» در کاشی

hambāčč ←

bājū (ابوزیدآباد)

bāfī ←

bāl (جوشقان، ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد، چیمه، فریزهند، ازوار، بادرود، یارند، بیدهند) ***bōla*** (طره)

بیل

جدا از گویش‌های کاشان این تک‌واژ به همین معنی در لهجه‌های دیگر نیز آمـده (← bahrā) و در اصل با **بیل** فارسی و bahrā (←) همریشه است.

• واژهٔ bāl از دگرگونی گونهٔ -bard* (درپی جابه‌جایی -dr- در -badra*) به وجود آمده و bēl (در پهلوی bēr) یعنی «بیل» از دگرگـونی -badar* (بـه وسیلهٔ دگرگونی میانه‌ای -bayar*) پدید آمده است.

bahrā ←

bal (میمه، محلات) ***pāl*** (قالهر) ***pal*** (نراق، دلیجان، ابوزیدآباد، جوشقان)

پر و بال

bālā (میمه، جوشقان) ***bura*** (جوشقان) ***berāye*** (قهرود)

برای

bālābōn (دلیجان)

پشت‌بام

dümbō ←

bālākīya (یارند)

بالاخانه

آمیزه‌ای است از bālā (←) و kīya «خانه» که برآمـده از -kata* در ایرانـی باستان اسـت (در پهلـوی katak). معنـی نخـستین ایـن بـن‌واژه ظـاهراً «(خانـهٔ) زیرزمینی» بوده است (از ریشهٔ -kan* «کندن»).

در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی ایرانی آمده است و در فارسی نیز، هرچند به طور جداگانه، کاربرد اندکی دارد (به شکل **کده**)، ولی در ترکیـب‌هـای فـراوان دیـده می‌شود: **کدبانو**، **کدخدا**، **کدیور**؛ مقایسه شود: *گردد **کده** ویران چـو **کـدیور** دو شود*

bālāxōna, māl-xuana, kad ←

bālaš (فریزهند) ***bāleš*** (ابوزیدآباد) ***bālešū*** (هنجن) ***bālef*** (جوشقان)
bālozm (ابیانه) ***bofka*** (بادرود) ***bōlešma*** (طره)

بالش، متکا

اگر واژهٔ بالش (پهلوی bāliš، همچنین bālēn **بالین**) را برآمده از *bard- بدانیم (با پسوند فارسی میانهٔ -išn)، می‌توانیم شکل bālef در جوشقانی را با پسوند -ef (به‌جای -eš) برآمده از پارتی بدانیم (با پسوند -ift).

• bālozma و bōlešma در ابیانه‌ای و طره‌ای با پسوند -m(a) پیوند خورده‌اند که چگونگی آن برای نگارنده روشن نیست.

← **mālīn, motakā**

bālāxōna (ابوزیدآباد)

بالاخانه؛ طبقهٔ دوم خانه

← **māl-xuana, bālākīya**

bālče (ابوزیدآباد) ***bālje*** (یارند)

بیلچه

← **bāl-jem, bāl**

bālef (جوشقان)

← **bālaš**

bāleš (ابوزیدآباد)

← **bālaš**

bālešū (هنجن)

← **bālaš**

balg (ابوزیدآباد، چیمه، آشتیان، ازوار، قهرود) ***valg*** (قالهر، دلیجان، بادرود) ***vālga*** (طره) ***val*** (نشلج) ***valk*** (میمه) (نراق، ابیانه، جوشقان، فریزهند، هنجن، یارند) ***malg*** (کمجان)

برگ درخت

پهلوی vark، فارسی **برگ**، *اوستا* -varəka

balīle (بادرود، خالدآباد)

لالهٔ گوش

alāla, elāla ←

bāl-jem (بادرود) ***bāl-jīm*** (چیمه)

بیلچهٔ بنّایی

bālče, bāl ←

bālje (یارند)

bālče ←

bāl-jīm (چیمه)

bāl-jem ←

balkö (ابیانه)

برای اینکه

bālkom (ابیانه)

بلکه

bālna (ابوزیدآباد) ***bōlūn*** (ابیانه) ***bālūna*** (جوشقان) ***dōlūja*** (طره)

راهروِ دالان

فارسی **بالان**، **بالانه** «دهلیز، راهرو»، «فضای میان دو در» (*ناظم‌الاطبا*)، شکل طره‌ای از **دالانچه**

bālozm (ابیانه)

← **bālaš**

balta (ابوزیدآباد)

تبر

مقایسه شود: در کردی bālt'a

bālūna (جوشقان)

← **bālna**

bamarīya (جوشقان)

← **behmerīya**

bambūlbāz (جوشقان)

حقه‌باز

در زبان محاورهٔ فارسی **بامبول‌بازی** (بامبول در آوردن). در فارسی کاشان **بمبول** به معنی «حقه، کلک و نیرنگ» به‌کار می‌رود.

bamda (ابوزیدآباد)

آمدن

← **madan, ammayan**

bamene (ابوزیدآباد)

جغد، بوم

این واژه بی‌گمان شکل گویشی **بهمن** است. در پهلوی این پرنده را «مرغ بهمن» (Vahman murv) می‌نامیدند.

بهمن نخستین امشسپند و مظهر نیک‌فکری بوده است. چنان‌که از نامش هویداست: Vohu Manah یعنی «اندیشهٔ نیک». در پهلوی برای جغد دو واژه ثبت شده است: būf و būk (būg) که خاستگاه آوایی دارد (←kakou)، در گویش یزد kokova. به نظر ایلرس جغد فاریس نیز از -(aša)yuxta* می‌آید یعنی «وابسته به اشه» چونکه این مرغ در ایران باستان به‌رغم پندارهای کنونی مورد احترام و حتی پرستش بوده است. درحال‌حاضر جغد در اکثر فرهنگ‌های منطقه پرنده‌ای نحس، شوم و بدشگون به‌شمار می‌رود. از این نظر واژهٔ ابوزیدآبادی نمایانگر یکی از نهادهای ایران باستان است که اکنون به فراموشی سپرده شده است.

● البته آثار برخورد محترمانه با این پرنده هنوز هم در نام مرغ حق که به آن اطلاق می‌شود تا حدی بر جای مانده است.

büf, joγd, kakou ←

bāmjo (دلیجان)

چنّاله

kūwānda ←

ban (ابوزیدآباد)

band ←

bana (قهرود) ***bena*** (محلات) ***böna, bōne*** (ابیانه) ***bone*** (نشلج) ***bonā*** (یارند) ***bōna*** (ابوزیدآباد) ***bünā*** (ابیانه)

درخت؛ بوته؛ بوتهٔ خیار و گوجه

برآمده از ایرانی باستان -wana* «درخت»، در *اوستا* vanā، پهلوی van، در فارسی **بن**؛ همچنین مقایسه شود: **ون**، برای نمونه در آمیزه‌ای چون **نارون** «درخت

انار». این واژه در جای‌نام‌های خطهٔ کاشان بـه شـکلی قـدیمی‌تـر دیـده مـی‌شـود؛ مقایسه شود: **ون، ون‌آباد**

banafša (جوشقان) ***bonoš*** (محلات)

بنفشه

در پهلوی vanafšak، ارمنی (از ایرانی) manušak

ban-angöš (ابوزیدآباد)

بند انگشت

band (ابیانه، قهرود) ***ban*** (ابوزیدآباد) ***bend*** (هنجن)

بند

band-(bar-) (قهرود)

bārd-(bar-) ←

bandas (قهرود)

آستین

بند دست

bande (قهرود)

بنده

band kīšā-(kīš-) (قهرود)

بستن؛ پیوند دادن

ban-girove (ابوزیدآباد)

بند جوراب

banj (ابوزیدآباد، یارند، ابیانه) ***panj*** (ابوزیدآباد، قهرود) ***pay*** (طره، ابیانه، قهرود) (ابوزیدآباد)

پنج

banjā (ابوزیدآباد، یارند، قهرود) ***bōnjō*** (ابیانه)

پنجاه

ban-kavš (ابوزیدآباد)

بند کفش

bāqal (ابیانه، قهرود)

bāγāla ←

bāqāt-(bāqov-) (ابوزیدآباد، قهرود)

زدن؛ انداختن؛ گذاشتن

āre-bāqāt-(-bāqov-) ←

bāqel (قهرود)

bāγāla ←

bāqessōn (ابیانه)

باغ

از **باغستان**

baqūr (ابیانه)

صدای پرندگان

واژه‌ای است آوایی، مقایسه شود: **بغبغو** «صدای کبوتر» در فارسی

bār (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان) ***bar*** (قهرود)

بار

bar[1] (ابیانه، جوشقان، ابوزیدآباد، بیجگان، ازوار، بادرود، فریزهند، یارند، بیدهند) ***bara*** (قالهر) (طره، میمه، دلیجان، نراق، محلات،

در؛ دروازهٔ خانه

این واژه در مقایسه با dar (در فارسی) یکی از نشانه‌های مهم گویش‌های شمال-غربی (مادی) است و به همین شکل در بیشتر لهجه‌های این گروه دیده می‌شود (مقایسه شود: گبری bar، آذری bar). از زبان‌های میانه در پارتی (bar) گواه دارد و در ارمنی نیز در واژهٔ مرکب bar(a)pan «دربان» آمده است.

● از ایرانی باستان -dwar* با دگرگونی قانونی -dw* به -b، برخلاف dar در فارسی میانه و گویش‌های «پارسی» که در آن خوشهٔ همخوان -dw* در آغاز واژه به -d تبدیل می‌شود.

bar[2] (دلیجان، میمه، قالهر، جوشقان و بیشتر گویش‌های کاشان)

abar ←

● bar-ammayan, bar-amma-(tt-) (ابیانه) ـ «بیرون آمدن»؛ ● bar- ka-(kar-) (ابیانه) ــ «بیرون کردن»؛ ● bar-kata (ابوزیدآباد) ــ «بیرون افتادن»؛ ● bar-šā-(š-) ابوزیدآباد)، bar-šö-(š-) (ابیانه، قهرود) ــ «بیرون شدن»؛ ● bar-vēstā- (ابوزیدآباد) ـ «بیرون انداختن»

bar[3] (ابوزیدآباد)

ba[3] ←

bar[4] (قهرود)

بر؛ روی

پهلوی apar، فارسی **ابر**، **بر**

bar[5] (قهرود)

bār ←

bara[1] (ابوزیدآباد، جوشقان)

bahrā ←

bara[2] (قالهر)

bar[1] ←

barā (بیجگان) ***barāt*** (بادرود) ***barād*** (بادرود) ***berā*** (ابوزیدآباد) ***bārā*** (ابوزیدآباد) ***berādar*** (قهرود) (دلیجان، ازوار، نراق، واران،

برادر

bārā (ابوزیدآباد)

barā ←

barād (بادرود)

barā ←

barasta (جوشقان)

در ورودی حیاط

احتمالاً از *bar-āstānah «در آستانه». asta مخفف āstānah در جوشقانی است.

bārāšüa (ابوزیدآباد)

berāšūya ←

barāt (بادرود)

barā ←

barātjena (بادرود) ***bārāžen, berāžena*** (ابوزیدآباد)

برادر زن

barāvorda ka-(kar-) (ابیانه)

آشکار کردن
برآورد کردن

beray, ***baray*** (ابوزیدآباد) ***berenj*** (جوشقان و در بیشتر گویش‌های مرکزی ایران) ***beran*** (قهرود)

برنج

شکل beray, baray در ابوزیدآباد گونهٔ دگرگون‌شدهٔ **برنج** است با حذف - nj در هجای پایانی. مقایسه شود: در گویش یهودیان کاشان berayn به همان معنی

bārāžen (ابوزیدآباد)

barātjena ←

bar-bačča (جوشقان) ***dar-beče*** (میمه)

پنجرهٔ کوچک چوبی
dar[3] ،bar[1] ←

bārban (ابوزیدآباد)

جایی که در آن بار شتر بر زمین گذاشته می‌شود تا شتر استراحت کند.

bard-(ber-) (ابوزیدآباد)

bārd-(bar-) ←

bārd-(bar-), ***bördan*** (ابیانه) ***band-(ber-)*** (قهرود) ***bebarda, bard-(ber-)*** (ابوزیدآباد)

بردن

bārde (جوشقان)

غربال کوچک برای الک کردن گندم

bārdī (نوش‌آباد) ***bördī*** (ابوزیدآباد)

شوخی

bared ←

bar-dīz (ابوزیدآباد)

در دیزی

bar[1] ←

bār-dūl (قهرود)

متصل؛ جفت

bared (میمه)

شادمنش؛ شوخ

از عربی **بارد** «سرد و خنک» که «فارسیان به معنی بی‌مزه و ناخوش آورند» (*غیاث‌اللغات*).

bārdī ←

bāren (ابیانه)

برای آنکه

bargāh (هنجن)

در خانه

از bar (←bar[1]) با gāh «جای مکان»، یعنی «جای در» = **درگاه**

bar-görda (ابوزیدآباد)

در بزرگ

gerd[1] ،bar[1] ←

bāry (فریزهند)

bāry ←

bār-γede (ابوزیدآباد)

جوانهٔ درخت مو

baryeje (ابوزیدآباد)

خردهٔ گم

barīnja (ابیانه)

پنجرهٔ کوچک

ظاهراً از bar-bačča (←) که در جوشقان ثبت شده است، یعنی «در کوچک (پنجره)». همچنین ممکن است از *barīža (<*barīčak؛ مقایسه شود: پهلوی darīčak) باشد با اضافه شدن وند -n- میان -ī- و -ž- و تبدیل همخون پایانی تحت تأثیر -n- به -j

bar[1] ←

barkayā (ابیانه، طره) ***barkeya*** (چیمه، تکیه‌سادات، بیدهند)
barkayāt (بادرود، فریزهند، میمه)

در ورودی خانه

آمیزه‌ای از bar (←bar[1]) و kayā, keya «خانه» (←kad)

barkayāt (بادرود، فریزهند، میمه)

barkayā ←

barker (ابیانه، ابوزیدآباد) ***barkera*** (دلیجان)

در روی تنور

آمیزه‌ای از bar (←bar[1]) و ker(a) «کوره، تنور» (مقایسه شود در گبری kərī «تنور»، pōkrī «آشپزخانه، پای تنور»)

barkervenā ←

barkera (دلیجان)

barker ←

barkervenā (طره)

پوشش تنور، در تنور

آمیزه‌ای است از bar (←bar[1]) و kervenā «تنور» (karūna←)، ker(a)← (barker) و karūna. بعید است برگرفته از **کورهٔ** عربی باشند. به احتمال بسیار این تک‌واژ خاستگاه ایرانی دارد، ولی ریشهٔ آن معلوم نیست (مقایسه شود: کردی karak، خوری karg، فارسی **کلک**، مازندرانی kale، kalāna، گزی kīlak، وفسی kelaka، همگی به معنی «تنور»). ویلهلم آیلرس این گروه واژگان را از *kar- (هندواروپایی *ker- «سوختن، سوزاندن») مشتق می‌داند.

● ظاهراً گونهٔ دیگر همین تک‌واژ را در نام ساختمان مرکزی حسینیه‌های برخی از ناحیه‌های روستایی ایران (نایین، یزد) که **کلک** (kalak) نامیده می‌شود، می‌بینیم و در ماه محرّم روی آن شمع یا چراغ موشی روشن می‌کنند. بی‌گمان **کله** (kolle) در فارسی، به معنی «اجاق، تنور» نیز به همین گروه واژگان تعلق دارد؛ مقایسه شود در گونه‌ای سوگند: *قسم به کلهٔ داغ مرتضی علی*، یعنی «قسم به اجاق یا تنور مرتضی علی»

kalak ،kar[1], karūna, barker ←

barkeya (چیمه، تکیه‌سادات، بیدهند)

barkayā ←

barkūbā (ابیانه)

گوبهٔ در

از bar (←bar[1]) و **کوب**. این گونهٔ کوبه ویژهٔ مردان است، کوبهٔ زنان (←) halγā نامیده می‌شود.

barm (جوشقان)

چمن

پارتی brahm «شکل خارجی، رحمت، پوشش»، پهلوی brahmak «شکل، رسم و رفتار» (؟)

barna (بادرود) ***berehna*** (قهرود)

لخت، برهنه

پهلوی brahnak، پارتی brahnag فارسی **برهنه**

bārnāsa (ابوزیدآباد)

صدای گاو

از ستاک آغازین ریشهٔ -an* «نفس کشیدن»، یعنی -ana-s-* با پیشوند pari- (←hanās). تبدیل -p* آغازین در ابوزیدآبادی و ابیانه‌ای به -b پدیده‌ای معمول است (←banjā, bāxš).

aqāle, ārās ←

bārpeša (ابوزیدآباد)

چوبی که برای حمل سطل‌های آب روی پشت به کار می‌رود.

barqē (قهرود)

کمی؛ یک کمی

بیشتر با ī «یک» به‌کار می‌رود: ī barqē

barrīyan (ابیانه) ***birīd-(bir-)*** (قهرود)

بریدن

verī-(vrīn-) ←

barrū (بادرود)

بره

واژهٔ اصیل ایرانی، از ایرانی باستان -warnaka*؛ مقایسه شود: در پهلوی varrak، فارسی میانهٔ مانوی warrag، فارسی **بَره**، کردی barx، زازایی vorrik. گونهٔ بادرودی البته برگرفته از فارسی است. شکل اصیل «مادی» باید با v- یا w- آغازین باشد.

vara[1] ←

bārūn (محلات)

باران

vārō ←

barvajī (دلیجان)

کندن؛ مجزا کردن؛ جدا کردن

آمیزه‌ای از bar (←bar[2]) و -vajī (←(var-(vaj-)

barz[1] (ابوزیدآباد)

آمیزه‌ای از روغن کرچک و آفتابگردان که در چراغ موشی می‌سوزانند.

احتمالاً از ایرانی باستان -wazda* «چربی، پیه، روغن» با -r- اضافی میان -a- و -z- ؛ مقایسه شود: در کردی baz «چربی»، فارسی وز (vaz) «چربی، پیه» (فرهنگ معین)

← vārō

barz[2] (نشلج)

بذر

bas-(band-) (ابیانه، قهرود) ***vess-(vand-)*** (ابیانه)

بستن؛ زدن

bas (قهرود)

بس؛ کافی؛ قید مقدار

← vas

basīl (کمجان)

دیوار دور بام

bāsīra (یارند)

← bāγūra

bassa (ابیانه)

پاگت؛ بسته؛ بقچه

bassüt (فریزهند)

← basūtfa

bastena (ابوزیدآباد)

بقچه

basūtfa (بادرود) ***bassüt*** (فریزهند)

سوختگی

söt-(sūj-) ←

vāša, ***bāša*** (ابوزیدآباد، ابیانه)

باز؛ قرقی

گونه‌هایی از این تک‌واژ در فارسی به همان معنی به چشم می‌خورد: **باسق**، **باشه**، **باش**، **واشه**، **واشک**، **واشق**. باید از پهلوی *vāšak باشد که گواهی در نوشتارهای برجا مانده ندارد. در گویش‌های دیگر مقایسه شود: کردی wāša، لری vāša، مازندرانی vāša

bāšde (ابوزیدآباد)

به‌خاطرِ

bāšna (طره)

دامنهٔ کوه

ظاهراً از pāšna «پاشنه»

bat (قهرود)

تا به‌حال؛ تاکنون

bātrī (فریزهند) ***bötri*** (ابوزیدآباد)

بطری

bāū (جوشقان)

bāfī ←

baū (هنجن)

bāfī ←

bavah (ابیانه)

بافنده

bavar (جوشقان)

باور

bāvo-nebā (ابوزیدآباد)

بود و نبود

bawdarī (دلیجان)

گذشتن، عبور کردن

با پیشوند -ba از ستاک -wadār*< ایرانی باستان -wi-tar*؛ مقایسه شود: پهلوی -vitar، ارمنی vtaŕ، فارسی **گذر**، کردی buhur. گونهٔ سببی این فعل در دلیجانی: bawdarēnī

← **veyāšt-(ver-)**

bā-xajā (چیمه)

← **bābā**[2]

bā-xājī (فریزهند)

← **bābā**[2]

baxarī (جوشقان) ***boxāī*** (ابیانه) ***bōxāī*** (ابوزیدآبادی)

بخاری

bāxādūrā (ابیانه)

← **bāγsūra**

bāxča (یارند)

vāk ←

baxmarda (ابوزیدآباد)

شگستن

behmerīya ،āre-maryan ،hemard-(hmar-) ←

baxsīra (میمه)

bāγsīra ←

bāxsüra (بادرود)

bāγsūra ←

bāxš (ابوزیدآباد)

پخش

bāxt (ابیانه)

بختک؛ کابوس

دیو بختک که همان **کابوس** است و گاهی نیز **آل** (hōl←). واژهٔ ابیانه‌ای (مانند **بختک** در فارسی) البته از baxt (←) می‌آید، ولی از واژهٔ **کابوس** ریشهٔ لاتینی دارد از incubus؛ نام گروهی از موجودات وهمی مذکر که در باورهای عامیانه گویی شب‌ها به سراغ زنان می‌آیند و به آنان تجاوز می‌کنند.

baxt (جوشقان)

بخت

baxtekūrja (ابوزیدآباد)

کوربخت؛ بخت‌برگشته؛ بدبخت

bay (ابوزیدآباد)

حالت تهوع

از **بد(ی)** با دگرگونی قانونی ad- (همچنین ang-، ard-) در پایان واژه بـه ay- در ابوزیدآبادی و ابیانه‌ای (←zay[1,2,3]). امکان دارد از bang(ī) هـم باشـد بـا همان دگرگونی آوایی و با معنی نخستین «مستی، حال خراب».

bāyā (ابوزیدآباد، بیدهند، طره، دلیجان)

ترس

از ایرانی باستان *bai- «ترسیدن»؛ مقایسه شود: بلـوچی bēm «تـرس»، فارسـی **بیم، باک**

bayā (ابیانه)

با هم

bāyad (قهرود)

باید

bāyere (قهرود)

جلگه

بایر

bāyona (دلیجان)

بادیان (گیاه)

baz (چیمه) ***bez*** (قهرود، بادرود، ابوزیدآباد، جوشقان، زر، بیجگان)

بد؛ زشت؛ بدصورت؛ بدترکیب

واژه‌ای است اصیل و کم‌پیدا در گویش‌های ایرانـی: از ایرانـی باسـتان *bazda- «بد، پلید»؛ مقایسه شود: در سغدی ’βz’y(h) (از *bazdya-) «بد، زشت»

• بخش آغازین ترکیب vezgel (به معنی «بدترکیب، زشت») در گویش‌های برخی از خطه‌های کاشان، یعنی -vez، نیز یکی از گونه‌های همین تک‌واژ است. بخش دوم، یعنی -gel، تحت تأثیر **خوشگل** و **بدگل** فارسی به واژه اضافه شده است.

bazbū ←

bāz (نراق)

آواز؛ صدا

از -*wāč (-*vāz) با دگرگونی آوایی -w به -b

bāj ←

bāzār (ابوزیدآباد)

بازار

bāzārča (قهرود)

بازار کوچک

bazbū (چیمه)

زشت‌روی

از baz «بد، زشت» (←) و bū («بو، مشام») با معنی نخستین «بدبو، گندروی»

bū, baz ←

bāz-ö-xās (قهرود)

بازجویی؛ بازخواست؛ سؤال‌جواب

bāzū (یارند، قهرود)

bāfī ←

bažū (یارند، قهرود)

bāfī ←

baža (ابوزیدآباد)

جلبک؛ خزه؛ جل‌وزغ

توضیح واژهٔ ابوزیدآبادی وابسته به روشن کردن جنبهٔ معنایی در نام‌های فارسی آن است. چنان‌که می‌دانیم خزه گونه‌ای پوشش گیاهی نازک است که در کنار آب می‌روید و جلبک به صورت پوششی بر سطح آب ظاهر می‌شود. **جل‌وزغ** در فارسی باید معنی «جُل یا فرش قورباغه» داشته باشد و **جلبک** نیز به احتمال فراوان باید از *jolābak باشد (با حذف -ā-) به معنی «فرش روی آب». به نظر می‌رسد baža در ابوزیدآبادی یکی از نمایندگان گروه واژه‌ای **وزغ** است (←vaza) به معنی «قورباغه». ظاهراً این واژه بخش دوم ترکیبی است که بخش نخست آن واژه‌ای به معنی «جل، فرش» بوده (چیزی مانند *jol-baža) که بعدها دیگر به‌کار نرفته است.

● افزون‌بر این **جلبک** فارسی هم مانند **جل‌وزغ** به احتمال فراوان باید «فرش قورباغه» باشد تا «فرش روی آب»، زیرا بخش دوم این ترکیب گویا **بک** (bak) است (پهلوی vak) به معنی «قورباغه» که در کردی نیز به شکل baq دیده می‌شود.

vaza ←

bəa (میمه، جوشقان)

شوهر

احتمالاً از واژگان خودساخته مانند bāv در کردی به معنی «پدر» و **بابا** در فارسی (←bābā[1]). گاه در جامعه‌های گوناگون، به‌ویژه روستایی، زن همسر خود را «پدر» و شوهر زنِ خود را «مادر» می‌نامد؛ یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این پدیده را در روسیه می‌بینیم.

mard ←

bəl (چیمه)
گاوَرس؛ گونه‌ای ارزن با دانه‌های خاکستری رنگ که برگ و خوشهٔ آن شبیه به جو است.
ظاهراً واژه‌ای است از گروه واژگان خودساخته که بیشتر برای نامیدن چیزهای گرد، کوچک یا نرم به‌کار می‌رود؛ مقایسه شود: در ارمنی gəlgəl «ارزن»

bəlbəl (جوشقان) ***bölböl*** (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)
بلبل

bərma (جوشقان، قهرود)
← **abrome**

be[1] (قهرود)
حرف اضافه ـ به؛ برای

be[2] (ابوزیدآباد)
حرف اضافه ـ به؛ با

be[3] (ابوزیدآباد)
← **bāh**

bebarda (ابوزیدآباد)
← **bārd-(ber-)**

beberīda (ابوزیدآباد)
بریدن
← **barrīyan, verī- (vrin-)**

beča (نشلج) ***čōyemūn*** (ابیانه)
سرد؛ سردی؛ سرما
← **bečāda**

bečāda (ابوزیدآباد) ***čā'an*** (جوشقان)

چاییدن؛ سرما خوردن

مقایسه شود: فارسی چاییدن، مازندرانی čā «سرما»، زازایی -čī «سرد شدن».
ریشهٔ همهٔ این واژگان -*čyā (-*čī) در ایرانی باستان است.

beča ←

bečarxova (ابوزیدآباد)

چرخیدن

bečašta (ابوزیدآباد)

چشیدن

češā'an ←

bečavsēnova (ابوزیدآباد) ***ča'ousnā'an*** (جوشقان)

چسباندن

āre-čawsā-(čaws-) ←

bečavsova (ابوزیدآباد)

چسبیدن

āre-čawsā- (čaws-) ←

bečekova (ابوزیدآباد)

چگیدن

bečernova (ابوزیدآباد)

چراندن

čāmā-(čām-) ←

bečerova (ابوزیدآباد)

چریدن

čāmā-(čer-) ←

bečīda (ابوزیدآباد)

چیدن

← čī-(čīn-)

bečölözova (ابوزیدآباد)

خشک شدن پوست دست و صورت

← čelezgā'a

beda (ابوزیدآباد)

← bada

bedan (یارند)

← bada

bede (ابوزیدآباد)

← bada

beden (میمه، هنجن)

← bada

bederaxšova (ابوزیدآباد)

درخشیدن

bedīda (ابوزیدآباد)

دیدن

begandova (ابوزیدآباد)

گندیدن

begandova (ابوزیدآباد)

گرداندن

← vayla-(vayl-)

begelova (ابوزیدآباد)

گردیدن، گشتن

← vayla-(vayl-)

begerate (ابوزیدآباد)

گرفتن

begerate-mā (ابوزیدآباد)

گرفتن ماه

begerate-xöršīd (ابوزیدآباد)

گرفتن خورشید

begerate-zeyō (ابوزیدآباد)

گرفتن زبان

begūzova (ابوزیدآباد)

گوزیدن

behanjēnova, ***behata*** (ابوزیدآباد)

آبیاری کردن

← henjōyan

beharda (ابوزیدآباد)

آرد کردن

beheš (قهرود، ابوزیدآباد)

vahešt ←

beheta (ابوزیدآباد)

behanjēnova ←

behmerīya (میمه) ***bamarīya*** (جوشقان)

شکسته

hemard-(hmar-), baxmarda ←

behöškēnova (ابوزیدآباد)

خشکاندن

behöškova (ابوزیدآباد)

خشکیدن

bejömovö (ابوزیدآباد)

جنبیدن

bejömōnovö (ابوزیدآباد)

جنباندن

bekašta (ابوزیدآباد)

کاشتن

bekelāšēnova (ابوزیدآباد)

خاراندن

aklūšye, eklāčī ←

bekelōšīva (ابوزیدآباد)

خاریدن

مقایسه شود: کردی qalāštin

bekešova (ابوزیدآباد)

کیشدن

← keššā-(kešš-)

bekīnova (ابوزیدآباد)

فرستادن

← ājayā- (ājey-), kīnāda-(kīn-)

belangova (ابوزیدآباد)

لنگیدن

bēlāgo (ابوزیدآباد)

کثیف

belarzova (ابوزیدآباد)

لرزیدن

← alarze

belēšta (ابوزیدآباد)

لیسیدن

belūt (قهرود) ***belüt*** (ابوزیدآباد)

بلوط

belüt (ابوزیدآباد)

← belūt

bemanda (ابوزیدآباد)

ماندن

bemarda (ابوزیدآباد)

مردن

bemōlīda (ابوزیدآباد)

مالیدن

bemöta (ابوزیدآباد)

مگیدن

← mot(a)-(mok-)

bena (محلات)

← bana

benālova (ابوزیدآباد)

نالیدن

bend (هنجن)

← band

beordan (نراق) ***bexarda*** (ابوزیدآباد)

خوردن

← xarda-(xor-)

beparnova (ابوزیدآباد)

پرت کردن

beparova (ابوزیدآباد)

پریدن

bepāšēnova (ابوزیدآباد)

پاشیدن

bepēčīyā (ابوزیدآباد)

bepeta ←

bepējīyā (محلات)

bepeta ←

depelānova (ابوزیدآباد)

سوزاندن (گز دادن) موی گله و پاچهٔ گوسفند؛ گز دادن

مقایسه شود: در کردی (palīn-) palāndin «لمس کردن، موی بدن را در آوردن»

bepeta (نراق) ***depēčīyā*** (ابوزیدآباد) ***bepējīyā*** (محلات)

پخته

ستاک گذشتهٔ این گونه‌ها به ترتیب pet- , pēčī- و pējī- است.

pā-(pač-, pēč-, poč-) ←

bepīčonova (ابوزیدآباد)

پیچیدن

bepörsova (ابوزیدآباد)

پرسیدن

bepova (ابوزیدآباد)

پختن

ستاک گذشتهٔ این شکل pov- است.

pā-(pač-, pēč-, poč-) ←

bepūšēnova (ابوزیدآباد)

پوشاندن

bepūšova (ابوزیدآباد) ***vapūštan*** (ابیانه)

پوشیدن

berā (ابوزیدآباد، دلیجان، نراق)

barā ←

berādar (قهرود)

barā ←

beraft-(b(e)ram-) (جوشقان) ***börat-(börm-)*** (قهرود) ***börömā-(böröm)*** (ابوزیدآباد)

گریستن؛ گریه کردن

خوشهٔ همخوان -ft- از -mt (ریشهٔ -bram*) در گونهٔ جوشقانی

verāt-(veramm-) ←

berammā (ابیانه)

abrome ←

beran (قهرود)

baray ←

berārī (قهرود)

برادری

berasova (ابوزیدآباد)

رسیدن میوه؛ رسیدن کسی به جایی

berasēnova (ابوزیدآباد)

رساندن

berāšī (ازوار)

berāšūya ←

berāšūya, ***bārāšüā*** (ابوزیدآباد) ***bārāšün*** (ابوزیدآباد) ***berāšī*** (ازوار) ***borāyešī*** (یارند)

برادر شوهر

beray (ابوزیدآباد)

baray ←

berāye (قهرود)

bala ←

berāye-nö-kö (قهرود)

برای آنکه، چونکه

berāžena (ابوزیدآباد)

barātjena ←

berehna (قهرود)

barna ←

beremba (دلیجان)

بوته، خار

شباهت چشمگیری با انگلیسی bramble دارد که نام هرگونه بوتهٔ خاردار است، ولی درواقع، این دو هیچ رابطهٔ تکوینی‌ای با یکدیگر ندارند. واژهٔ انگلیسی از ژرمنی باستان -brēma* «هرگونه بوتهٔ خاردار» می‌آید و آن نیز به ریشهٔ

*bhrem در هندواروپایی برمی‌گردد که در زبان‌های ایرانی هیچ اثری از خویش باقی ننهاده است. واژهٔ broom «جارو» در انگلیسی نیز از همین ریشهٔ هندواروپایی سرچشمه می‌گیرد. واژهٔ دلیجانی beremba ظاهراً باید ساختی آوامعنایی باشد و بنابراین ریشهٔ معینی ندارد.

← **döröma**

berenj (جوشقان و در بیشتر گویش‌های مرکزی ایران)

← **baray**

berīda (ابوزیدآباد)

خریدن

← **hernī-(hrīn-), rīd-(rēn-)**

berīna (ابوزیدآباد)

دیوار تیغه‌ای

berīta (ابوزیدآباد)

ریختن

bēr-kārd-(bēr- ka/er-) (ابیانه)

پایین انداختن

فعل پیشوندی با کردن (ker-)← (ka- و پیشوند bēr- که خود از آمیزش حرف اضافهٔ ba (ba[1]←) با hēr «زیر، پایین» (hēr←) به‌وجود آمده است:

bēr<*ba- hēr

berme (زفره)

← **areye**

berna (قهرود)

پنجره

از ber «در» (←bar[1])

bērō (ابوزیدآباد)

از

beromba (چیمه)

abrome ←

besāta (ابوزیدآباد)

ساختن

sāt-(sāj-) ←

bešöšta (ابوزیدآباد)

شستن

betarsēnova (ابوزیدآباد)

ترساندن

tārsnā-(tārsn-) ←

betarsova (ابوزیدآباد)

ترسیدن

tārsā-(tārs-) ←

betata (ابوزیدآباد)

دویدن

• betay (ابوزیدآباد) ـ «بدو»

tat-(tēj-) ←

beteda (ابوزیدآباد)

تنیدن

از ریشهٔ -tan*؛ پهلوی (-tat) tan، tanand «عنکبوت»، فارسی **تنیدن**

betekōnova (ابوزیدآباد)

تگاندن

← **hōtūšēnova**، **tekna-(tekn-)**

beterakēnova (ابوزیدآباد)

ترگاندن

← **ār-festa**

beterakova (ابوزیدآباد)

ترگیدن

← **tarakā-(tarak-)**

beterāšova (ابوزیدآباد)

تراشیدن

beterošīva (ابوزیدآباد)

ترشیدن

betōnova (ابوزیدآباد)

تاب دادن نخ

betörnova (ابوزیدآباد)

غلتاندن

betörova (ابوزیدآباد)

غلتیدن

bevarda (ابوزیدآباد)

ārd-(tōr-) ←

bevata (ابوزیدآباد)

گندن (بوته)؛ بافتن قالی

در این واژه با در نظر گرفتن معانی آن، دو ریشهٔ مستقل ایرانی باستان ادغام شده‌اند:

یکم) ریشهٔ -waj* «کندن، بیرون آوردن» (var-(vaj-)←) و دوم ریشهٔ -wab/f* «بافتن»

bevāta (ابوزیدآباد)

گفتن

vā-(vāj-) ←

bevereta (ابوزیدآباد)

فرار کردن

• beverīj (ابوزیدآباد) ـ «فرار کن»

ستاک گذشتهٔ این فعل را در ابوزیدآبادی -veret و ستاک حال آن -verīj است، در یارندی و فریزهندی (wret(wrēj. از ایرانی باستان -wi* raič- می‌آید (ریشهٔ -raič*)؛ مقایسه شود در پهلوی (virēz) -virēxt «فرار کردن، گریختن»، در فارسی **گریختن** (گریز). این ریشه در **پرهیز** فارسی نیز نهفته است. ظاهراً ارمنی vrež (<پارتی virēž*) به معنی «انتقام، کینه‌توزی» نیز به این گروه تعلق دارد.

bevesta (ابوزیدآباد)

دروغ گفتن؛ فریب دادن

همان فعل «انداختن، زدن» است (vest-(vēs-←). سیر معنایی «انداختن» ← «فریب دادن، گول زدن، دروغ گفتن» در زبان‌های دیگر نیز دیده می‌شود؛ مقایسه شود: روسی kinut’ «انداختن/ گول زدن». گذشته از این در شهر کاشان به «دروغ گفتن» پراندن هم می‌گویند.

beviyarda (ابوزیدآباد)

پاره کردن

viyard-(viyar-) ←

bēx (ابوزیدآباد، قهرود)

بن؛ بنیاد؛ بیخ

از ایرانی باستان -waixa*؛ مقایسه شود: در سغدی wēxe/ē/wyγ’k، پشتو wēx، فارسی **بیخ**

bexarda (ابوزیدآباد)

beordan ←

bēxgūšī (قهرود)

سیلی؛ کشیده

بیخ گوشی

bēxod (ابوزیدآباد) ***bīxod*** (قهرود)

بی‌خود

bexovl (ابوزیدآباد)

چوبی است که به دو پای جلویی خر یا اسب بسته می‌شود تا از حرکت آنها جلوگیری شود و نتوانند راه بروند.

بخلق (boxloq) «مچ دست و پای اسب و خر». گویا واژه‌ای است ترکی. همچنین مقایسه شود: در فارسی **بخو**، **بخاو** «حلقه و زنجیری که دست و پای چارپایان را به آن بندند.» (*لغتنامه*)

beyöšta (ابوزیدآباد)

vīšt-(vīz-) ←

beyūšēnova (ابوزیدآباد)

جوشاندن

vūšūnā-(vūšūn-) ←

beyūšova (ابوزیدآباد)

جوشیدن

vūšūnā-(vūšūn-)←

bez (قهرود، بادرود، ابوزیدآباد، جوشقان، زر، بیجگان)

baz ←

beza (واران، بیجگان) ***buza*** (ابیانه) ***boz, böz, böza*** (ابیانه، قهرود، قالهر، ابوزیدآباد، بیدهند)

بز

از ایرانی باستان *buza-

kowre, bezila ←

bezāda (ابوزیدآباد)

زاییدن

zā-(zōn-) ←

bezelova (ابوزیدآباد)

ترش شدن ماست

bezīla (قالهر) ***bīzīla*** (نراق) ***bözγāla*** (ابوزیدآباد) ***bozγalū*** (بادرود)

بزغاله

برآمده از buz(a) (←beza) در پیوند با پسوند γāla-. این آمیزه در فارسی نیز در واژهٔ **بزغاله** دیده می‌شود.

← **kowre, beza**

bežan (ابوزیدآباد)

زدن ماست برای کره‌گیری

← **jīd-(jīn-)**

bī[1] (طره، جوشقان)

← **abī**

bī[2] (ابوزیدآباد، قهرود)

بی، بدون

bībīala (جوشقان)

دخترخاله

● bībīamū (جوشقان) ـ «دختر عمو»؛ ● bībīdāyī (جوشقان) ـ «دختر دایی»

آمیزه‌ای از bībī «دختر، خواهر» (از ترکی) و **خاله، عمو، دایی**

bīčāra (قهرود)

بی‌چاره

bīdār (قهرود) ***bīyār*** (ابیانه)

بیدار

bīgonā (قهرود)

بی‌گناه

bīhādāyan (ابیانه)

گزیدن

از ریشهٔ ایرانی باستان -da(n)s* «گازگرفتن، گزیدن، نیش زدن»؛ مقایسه شود: در سنسکریت -daṃś «نیش زدن»، بلوچی -daj به همان معنی، وخی δys «زنبور، خرمگس». درواقع پایهٔ اصلی فعل dāyan است که معنی «گزیدن» را می‌رساند. -bīhā از ادغام حرف اضافه و پیشوند فعلی به‌وجود آمده است (←be[1]، hā-)

bīj (بادرود)

جیب

birīd-(bir-) (قهرود)

barrīyan ←

bīrjāma (فریزهند، بیدهند، ابیانه، ازوار)

پیژامه؛ لباس‌خواب

از **بیرجامه**، زیرا واژهٔ بیر در فارسی «جامهٔ خواب را گویند» و در نوشتارهای کهن و فرهنگ‌ها آمده است (مانند: *برهان قاطع*، *فرهنگ رشیدی*، *آنندراج*، *ناظم‌الاطبا*). هرچند ترکیب **بیرجامه** در نوشتارها گواهی ندارد، ولی داده‌های گویشی به امکان وجود چنین واژه‌ای در فارسی اشاره می‌کنند. به همچنین مقایسه شود: فارسی **باشامه**، **واشامه**، ارمنی varšamak که ظاهراً توضیح دیگری دارد. واژهٔ فرانسوی pyjama «پیژامه» بی‌گمان برگرفته از **بیرجامه** است نه چنان‌که می‌پندارند از **پای‌جامه**.

bīva (جوشقان، ابیانه، دلیجان) ***bīvajen*** (ازوار، بیدهند) ***bīvasā*** (ابوزیدآباد) ***bīvežange*** (ابیانه) ***bīvazan***، ***būva*** (فریزهند)

بیوه؛ بیوه‌زن

برخی از نمونه‌های تک‌واژ bīve به شکل ترکیب آمده است: با jen، zan، - sā (که مخفف zan است) و žange همه به معنی «زن». در پهلوی vēvak؛ از ایرانی باستان -widawakā*؛ مقایسه شود: سغدی wyd'wc('yne)، آسی idäj، کردی bī (žinā bī)

jenbīva, žaneweγe, merdebīva ←

bīvajen (بیدهند، ازوار)

vīga, bīva ←

bīvasā (فریزهند)

bīva ←

bīvazan (ابیانه)

bīva ←

bivežange (ابوزیدآباد)

bīva ←

bīxod (قهرود)

bīva ←

biyābö (ابوزیدآباد) ***biyābūn*** (قهرود، ابیانه)

صحرا، بیابان

biyābūn (قهرود، ابیانه)

biyābö ←

bīyār (ابیانه)

bīdār ←

bīz (ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد)

درخت گز (*Tamarix l.*)

در ایران ۲۷ گونهٔ جنس گز (*Tamaricaceae*) وجود دارد که معمولاً در ناحیه‌های با خاک شور و بیابانی می‌رویند و در برابر شوری خاک مقاومت ویژه‌ای دارند.

● ظاهراً نزدیکی تکوینی با būz در کردی مُکری و vīsk در گویش گزی دارد که هر دو به معنی «درخت نارون» (*Ulmus l.*) به‌کار می‌روند و همریشهٔ vyaz «نارون» در روسی هستند. در ترکی این درخت **قره‌آغاج** «درخت سیاه» نامیده می‌شود. دربارهٔ خاستگاه این واژگان در گسترهٔ زبان‌های هندواروپایی ویلهلم آیلرس و مانفرد مایرهوفر در مقاله‌ای (در *MAGW*، ج ۹۲، ۱۹۶۲، ص ۶۱ـ۹۲) به تفصیل سخن رانده‌اند؛ و همچنین والتر هنینگ.

bīzāla (دلیجان)

bezīla ←

bīzīla (نراق)

bezīla ←

bīzōvōy (ابوزیدآباد)

ابوزیدآباد

شاید از *bīz-ābād*، آمیزه‌ای از bīz (←) و آباد، یعنی «(جایی که) درخت گز فراوان است». نام رسمی این قریه (**ابوزیدآباد**) البته جنبهٔ ثانوی دارد (برای توضیح بیشتر رجوع شود به «پیش‌گفتار»).

bīzōvōyja (ابوزیدآباد)

ابوزیدآباد

از جاینام bīzōvōy (←) با پسوند -ja که باید از پسوند -čīk ایرانی میانه باشد؛ مقایسه شود: در پهلوی rāčīk «رازی، ساکن ری»، sākčīk «سگزی، ساکن سیستان، سکستان»، hrōmčīk (سغدی frōmčīk) «رومی، ساکن روم»

bo (ابیانه)

← **bāh**

bō (ابوزیدآباد) ***bon*** (دلیجان) ***būn*** (جوشقان، قهرود، میمه، هنجن) ***būm*** (ابیانه، فریزهند)

بام

bō-(b-) (بادرود)

← **bābā-(bāh-, b-)**

bōba (ابوزیدآباد)

← **bābā**[1]

bōbe (طره)

← **bābā**[1]

bōbešū (طره) ***buašī*** (یارند)

پدرشوهر

bōbe-žan (طره)

پدرزن

← **bāγsūra, bābā-je, pežena**

bōbō (ابیانه، طره)

← **bābā**[2]

bōdiyā (ابوزیدآباد)

سطل بزرگ

bādiyā ←

bōdüm (ابوزیدآباد)

کاهگل ویژه برای پشت‌بام

بخش نخست ترکیب bō (←)، düm ؟

bofka (بادرود)

bālaš ←

bōfūr (ابوزیدآباد)

وافور؛ ابزار تریاک کشی

bōγ (چیمه)

böγ ←

böγ (ابوزیدآباد) ***bōγ*** (چیمه) ***böq*** (ابوزیدآباد، ابیانه، نوش‌آباد، قهرود، جوشقان) ***bāγā*** (ابیانه) ***āle-bōγ*** (ازوار) (خالدآباد،

گونه؛ رخسار؛ چانه

واژه‌ای است با خاستگاه نامعلوم؛ آیا ربطی با **بوغاس** («گلو») و **بوغاق** («مرض گلو، برآمدگی‌ای در گلو») ترکی دارد (؟) در زبان ارموری واژه‌ای است به شکل bouγūr و به معنی «گونه» که ظاهراً ریشهٔ هندوآریایی دارد، ولی رابطهٔ آن با böγ روشن نیست. گونهٔ ازواری آمیزه‌ای است با āl (←) به معنی «گونه، (کنار چانه)».

در خراسانی bok، boγ، boč «گونه و اطراف دهان»، کرمانی gok «گونه» (vōz←)

boγča (ابیانه، یارند)

بقچه

boγelī (ابوزیدآباد)

← **bāγlī**

böγörova (ابوزیدآباد)

غریدن

واژهٔ آوایی

böγsüra (ابوزیدآباد)

← **bāγsūra**

bōhī (فریزهند، ابیانه)

← **bāfī**

bohl (ابوزیدآباد)

گندذهن

مقایسه شود: کردی جنوبی bılk «آدم جلف» < عربی **بُله** (**ابله**)

bōhū (ابوزیدآباد)

← **bāfī**

bok (ابوزیدآباد)

جرعهٔ آب

bokösta (ابوزیدآباد)

گشتن

← **košt-(koš-)**

bōl (قهرود)

← **bālā**

böl[1] (ابوزیدآباد)

رتیل

böl[2] (ابوزیدآباد)

بوته

• böl-hayna (ابوزیدآباد)، «بوتهٔ هندوانه»

bōla (طره)

bāl ←

böland (ابیانه، قهرود، میمه)

بلند

bōlang, ***bōrahang*** (ابیانه) ***vālengū*** (هنجن)

بالنگ

پهلوی vātrang، ارمنی vatŕang، varung، فارسی **بادرنگ**، **بالنگ**، **والنگ**، تاجیکی bodring. گونهٔ patrinj بازتاب شکل معرّب واژهٔ **بادرنج** در ارمنی میانه است و قدمت چندانی ندارد.

bölböl (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

bəlbəl ←

bōlešma (طره)

bālaš ←

bölγešū (ابوزیدآباد)

گونه‌ای گره

bölnova (ابوزیدآباد)

برگرداندن ظرف

فعل اسمی از böl (←bālā) شبیه (dāqna-)-(dāqnā) ← به معنی «بالا بردن، برگرداندن»

böltovsēnā (ابوزیدآباد)

گور به گور شدن (دربارهٔ شخص بدسرشتی که مرده است)

آمیــزه‌ای از -böl «بــالا» (←bālā) و ta-vesta «پــایین انــداختن» -vest) ←(-vēs)). معنی نخستین این واژهٔ مرکب «بالا پایین شدن» بوده است.

bolū (ابوزیدآباد)

گوزهٔ سفالی سوراخ‌دار

bōlūn (ابیانه)

← bālna

bölvəndā (طره)

عبوس؛ اخم و تَخم

آمیــزه‌ای از -böl «بــالا» (←bālā) و صــفت مفعــولی از فعــل «انــداختن» (van(d)-(van-)) به معنی «اخم‌ها را) بالا انداخته، (اخم‌ها را) درهم برده»

bon (دلیجان)

← bō

bön (ابوزیدآباد)

صدا؛ آواز

مقایسه شود: **بانگ** در فارسی، vānk در پهلوی، vank ارمنی (از ایرانی) «هجا»

bonā (یارند)

← bana

bōna (ابوزیدآباد)

← bana

böna (ابیانه)

← **bana**

bōne (ابیانه)

← **bana**

bone (نشلج)

← **bana**

bōnjō (ابیانه)

← **banjā**

bonja (یارند) ***bunγalā*** (کمجان)

خرپشته

bonoš (محلات)

← **banafša**

böq (ابوزیدآباد، ابیانه، نوش‌آباد، قهرود، جوشقان، خالدآباد)

← **böγ**

bōqolomō, ***būγelemō*** (ابوزیدآباد)

بوقلمون

bora (ابیانه)

خرمگس

مقایسه شود: در ارمنی bor به همان معنی

böra (ابوزیدآباد)

انبوه، گروه (بیشتر دربارهٔ مردان)

بر (bor) «گروه، طایفه، دسته»

bōrahang (ابیانه)

← **bōlang**

borāyešī (یارند)

← **berāšūya**

• borāyešī-joxče (یارند) ـ «برادرشوهر کوچک»

börat-(börm-) (قهرود)

← **beraft-(b(e)ram-)**

börč (قهرود)

برج

bord (ابیانه)

آخرین تکه کفن که سر تا پای مرده را می‌پوشاند.

bördan (ابیانه)

← **bārd-(bar-)**

bördī (ابوزیدآباد)

← **bārdī**

börma (قهرود، جوشقان)

← **abrome**

borme (ابیانه)

خاک سفال که روی زخم ختنه می‌ریختند

← **borme** (؟)

boroma (کمجان)

← **abrome**

böröma (ابوزیدآباد)

← **abrome**

börömā-(böröm-) (ابوزیدآباد)

← **beraft-(b(e)ram-)**

borūta (ابوزیدآباد)

فروختن

← **hörūtt-(hörūš-)**

bōsō (ابوزیدآباد)

باغ؛ بستان

بوستان

bösöta (ابوزیدآباد)

سوخته

← **söt-(sūj-)**

bosounova (ابوزیدآباد)

ساییدن

bösqāl (ابیانه)

بشقاب

bosūjōnova (ابوزیدآباد)

سوزاندن

← **söt-(sūj-)**

böška (ابوزیدآباد) ***boška*** (فریزهند)

بشکهٔ آب

از روسی bočka

boška (فریزهند)

böška ←

bötri (ابوزیدآباد)

bātrī ←

bōxārī (ابیانه)

baxarī ←

boxāsüra (ابیانه)

bāγsūra ←

bō-xōjī (فریزهند)

bābāˀ ←

boxōrī (ابوزیدآباد)

baxarī ←

bōxsūra (فریزهند)

bāγsūra ←

böz (ابیانه، قهرود، قالهر، ابوزیدآباد، بیدهند)

beza ←

boz (ابیانه، قهرود، قالهر، ابوزیدآباد، بیدهند)

beza ←

böza (ابیانه، قهرود، قالهر، ابوزیدآباد، بیدهند)

beza ←

bözγāla (ابوزیدآباد)

bezīla ←

bozγalū (بادرود)

bezīla ←

bözmeja (قهرود)

bözmöč ←

bozmoc (ابوزیدآباد) ***bözmeja*** (قهرود) ***bozmok*** (جوشقان) ***bozmoja*** (ازوار)

چلپاسه؛ گونه‌ای سوسمار؛ بزمجه

می‌گویند این جانور پستان بز را می‌مکد و سمّ خود را از این راه در او وارد می‌کند؛ در فارسی **بزمجه** (*لغتنامه*). آمیزه‌ای است از بز (←beza) و *mačak (>-*mačaka) «مکنده» (-*mač)؛ مقایسه شود: کردی mēžōk «مکنده» (←-mok) (mot(a) یعنی «مکندهٔ بز، (موجودی که بز را می‌مکد». مقایسه شود: bezenmežak در کلهری به همان معنی

● در قریهٔ **بَرزُک** کوهی است که **کوه بزمجه** نامیده می‌شود.

gāmoje, γālmeje ←

bozmoja (ازوار)

bözmöč ←

bozmok (جوشقان)

bözmöč ←

bözmōve (ابوزیدآباد)

بز ماده

آمیزه‌ای از بز (←beza) و ماده، یعنی «بز ماده»

bözörg (قهرود)

بزرگ

gerd[1] ←

bōzūy (طره)

bāfī ←

bū (ابیانه، جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود)

بوی؛ عطر

در پهلوی bōδ، از ایرانی باستان -*bauda؛ در کردی bī(h)n بوی -*baud na->

bua (یارند)

bābā[1] ←

būbūjō (دلیجان)

مردمک چشم

این پنداره در بیشتر زبان‌ها با معانی «مردم، مرد، کودک» بیان می‌شود؛ مقایسه شود: خوانساری babak، ترکی bebek، ارمنی (در لهجه‌ها) pipik، انگلیسی pupil. بنابراین معنی نخستین واژهٔ دلیجانی نیز باید «کودک» باشد.

būd-e-savāl (هنجن)

خشتک شلوار

būdūna (ابوزیدآباد)

دولا بچهٔ چوبی

büf (میمه)

برف؛ جند

bamene, joγd, kakou ←

būgā (فریزهند)

پدر

احتمالاً حالت ندای شکل *baug (از bau با پسوند k- یا g-) است.

būγelemō (ابوزیدآباد)

bōqolomō ←

būj (نراق)

صدا، آواز

bāj ←

būjūla (ازوار)

کوچک

ūrjūk, vejīj ←

bülüka (ابیانه)

بشکهٔ بزرگ

روسی blyudo (؟)

būm (ابیانه، فریزهند)

bō ←

būmγaltōn (میمه) ***būnqaltūn*** (یارند)

غلتک پشت بام

بام غلطان

būmōdarān (ابیانه)

بومادران (گیاه)

būn (جوشقان، قهرود، میمه، هنجن، طره)

bō ←

bünā (ابیانه)

bana ←

bunda (جوشقان)

طنابی ضخیم برای حمل آذوقه و هیزم

از **بند**

būndešeyv (قالهر) ***būndīšav*** (جوشقان)

فردا شب

بخش نخست این واژه از be (←$be^{1,2}$) و (←) ēnde به‌وجود آمده است به معنی «به اینجا» ← «فردا» و بخش دوم «شب» است (←šav(a)).

būndīšav (جوشقان)

būndešeyv ←

bunγalā (کمجان)

bonja ←

bunja[1] (میمه)

قوه

bunja[2] (ابیانه)

پنجه

bunja-γalā (ابیانه)

پنجهٔ کلاغ

būnqaltūn (یارند)

← **būmγaltōn**

bün-kat (ابیانه)

افتادن بر زمین

bura (جوشقان)

← **bala**

burda (ابوزیدآباد)

← **gerd**[2]

būsā- (būs-) (ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد)

بوسیدن

← **mūs**

bussūne-esbe (ابوزیدآباد)

باغ سگ، کنایه از جای کثیف، نجس

بُستان سگ

büšta (ابوزیدآباد)

رفتن

← **šā-(š-)**

būva (ابیانه)

← **bīva**

buwā (بیچگان، نراق، محلات، دلیجان)

← **bābā**[1]

büxüssen (ابیانه)

کتک زدن؛ انداختن

از ستاک آغازین فعل -hwah* «زدن، خرد کردن، خسته شدن»

buza (ابیانه)

beza ←

C

čā (یارند، فریزهند، ابوزیدآباد، ابیانه) ***čah*** (یارند) ***čō*** (طره) ***čōh*** (ابیانه)
چاه
از بن‌واژهٔ *čāθa- (ریشهٔ *kan- «کندن»)

čā'an (جوشان)
bečāda ←

čābök (قهرود)
چابگ

čaččö (قهرود) ***čoršou*** (هنجن) ***čošav*** (ابیانه) ***čāšou*** (فریزهند)
چادرشب؛ رختخواب‌پیچ
در کردی čāršav

čādāre, ***čādere***, ***čādore*** (ابوزیدآباد) ***čādör*** (قهرود) ***čōdor*** (طره)
چادر؛ پوشش؛ پرده؛ خیمه؛ وسیله‌ای برای حمل گاه
پهلوی čātur

čādere (ابوزیدآباد)

čādāre ←

čādör (قهرود)

čādāre ←

čāγā (ابوزیدآباد ،ابیانه)

خوب است (لفظ تأیید)

ظاهراً از **چاق** (ترکی)

čak ←

čaγā (فریزهند)

čārā ←

čāγā-beda (ابوزیدآباد)

شفایافتن؛ فربه‌شدن

čak ،čāγā ←

čaγde (بادرود)

čandagar ←

čaγū (ابیانه، طره، یارند، فریزهند) ***čōγū*** (ابوزیدآباد)

چاقو؛ کارد

čaγūndar, ***čaqūnda*** (ابیانه) ***čünda*** (بادرود)
čāxondōr (فریزهند) ***čeγandar*** (ابوزیدآباد) ***čondar*** (جوشقان)

چغندر

در پهلوی čakundar، درارمنی čakndeł، در کردی čawandar

čaγz (فریزهند، ازوار) ***čax*** (تکیه‌سادات، ازوار)

غوک؛قروباغه؛ وزغ

واژه‌ای است بسیار جالب توجه. ظاهراً یکی از واژه‌های شرقی (سغدی)که تا خطهٔ کاشان رسیده است. جالب توجه است که این واژه به شکل **چغز** در فارسی، همچون واژه‌ای مهجور، تنها در فرهنگ‌ها و نوشتارهای دروهٔ کلاسیک ثبت شده است. ظاهراً این مورد از نمونه‌های نادر این کهن‌واژه در گویش‌های زندهٔ ایرانی است. در گویش‌های کرمان و سیستان نیز به همین شکل و معنی به-کار می‌رود.

از سغدی čγz / čaγz / به همان معنی، مقایسه شود: čγz-r'γ / čaγz-rāγ «frog-plain» «دشت قورباغه‌ها»

← **vaza ،qūrbāqa ،γūrbāγe**

čah (یارند)

← **čā**

čāhār (طره) ***čār*** (ابیانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

چهار

čāhārsü (قهرود)

چهارراه

čaim (جوشقان) ***čem*** (ابیانه، نراق) ***čam*** (طره) بادرود، خالدآباد، فریزهند، ***čeym*** (قالهر) ***češ*** (نشلج، ابوزیدآباد) ***čīn*** (ابوزیدآباد) (بیدهند، یارند، چیمه،

چشم

- češ karda (ابوزیدآباد)- «چشم زدن»

از بن‌واژهٔ *čašman که در بیشتر زبان‌های ایرانی کاربرد دارد: پهلوی čašm، فارسی **چشم**، کردی čav، ča'v، زازایی čam

čaimkata (جوشقان)

کسی که از چشم دیگران افتاده است.

← **čaim**، **kat-(k-)**

čak (جوشقان)

چاق

← **čāγā**

čāk (ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

چاک لباس

čāke (ابوزیدآباد)

چاه کوچک

از čā (←) و پسوند مصغر -ke

čaköš (ابیانه، ابوزیدآباد، طره)

چکش

پهلوی čakuč

← **čakoš**

čakoš (خالدآباد)

تیشهٔ خارکنی

ظاهراً از **چکش**

← **čaköš**

čāl (یارند) ***čel*** (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، طره)

چهل

čāla[1] (دلیجان، میمه)

پایین

از čāla[2] (←) با دگرگونی معنایی «چاله» ← «جای پست، پایین»

čōla ←

čāla[2] (قهرود)

چالهٔ آب

از čā (←) با پسوند مصغر la- که گسترش بسیاری در گویش‌های نوین ایرانی دارد.

čōla ←

čala (فریزهند، کمجان، هنجن) ***čellā*** (ابیانه، قهرود)

چله، مراسم چهلمین روز درگذشت

čālavaš-(-vüz-) (قهرود)

خجالت کشیدن

čāla-kūdgāh (جوشقان)

چالهٔ گود

čālpā (یارند) ***čel-pā*** (ازوار)

هزارپا

یعنی «چهل‌پا»

čālzou (دلیجان)

چاهک

از čā (←)و zau- که معنی‌اش روشن نیست. احتمالاً zah که در **زهاب** فارسی دیده می‌شود.

čam (بادرود، محلات، دلیجان، میمه، فریزهند، چیمه، یارند، بیدهند، طره، خالدآباد) (ابوزیدآباد،

čaim ←

čāmā-(čām-) (ابیانه) ***čēmā-(čēm-)*** (قهرود، ابوزیدآباد)

چرانیدن

bečernova ←

čama (دلیجان،کمجان) ***čāšma*** (ابیانه، طره، فریزهند، قهرود، ابوزیدآباد)

چشمه

čamadūn (طره) ***čarmedūn*** (یارند) ***čomedō*** (ابوزیدآباد) ***čarmedān*** (آشتیان)

چمدان

برگرفته از روسی čemodan که به نوبهٔ خود برگرفته از **جامه‌دان** فارسی است.

čamča (ابوزیدآباد) ***čomča*** (بادرود)

قاشق؛ چمچه

- čamče-čūvayna (ابوزیدآباد)– «قاشق چوبی»

čamōγ (هنجن) ***čemāγ*** (فریزهند) ***čümāγ*** (طره)

چماق

čam-rōšanī (ابیانه)

چشم‌روشنی

čamüša, ***čamüš*** (ابیانه، طره)

کفش

چموش، چاموش «گونه‌ای کفش»

kāfš ،orosī ←

čamüša (ابیانه، طره)

čamüš ←

čan, ***čen***, ***čand*** (ابیانه، فریزهند، ابوزیدآباد، طره، بادرود و دیگر گویش‌های کاشان) ***čanja*** (ابوزیدآباد)

چند

čanārdūn (کمجان)

čanārdūna ←

čanārdūna (فریزهند) ***čenārdouā*** (هنجن) ***čanārdūn*** (کمجان)

چینه‌دان؛ سنگدان پرندگان

آمیزه‌ای از واژهٔ **چینه** که در پهلوی به شکل činak و در پارتی به شکل čīnag – هر دو به معنی «دانه»– ثبت شده و پسوند dān- (فارسی–**دان**)

sandoγūna ←

čand (ابیانه، فریزهند، ابوزیدآباد، طره، بادرود و دیگر گویش‌های کاشان)

čan ←

čandagar (ابیانه) ***čayde*** (بادرود) ***čandaγa*** (طره)

چقدر

čendeqar ←

čandaya (طره)

čandagar ←

čande (ابیانه، ابوزید آباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

چندین

čandeš (ابوزید آباد، محلات، دلیجان)

لرزش؛ چندش

پهلوی čandišn به همان معنی، čandītan «لرزیدن»، فارسی میانهٔ مانوی čannistan، پارتی -čand ایرانی باستان -*ča(n)t «لرزیدن»

čandībī (جوشقان)

چندتای دیگر

آمیزه‌ای از **چند** (čan←) و bī (abī←)

vədī ،abī ،čībī ،ēvdī ،nōmbī ←

čang (ابیانه، قهرود) ***čanga*** (فریزهند) ***čangūla*** (طره، ابوزیدآباد) ***čangūl*** (جوشقان)

چنگ؛ پنجه

čanga (فریزهند)

čang ←

čangak[1] (جوشقان)

چارچوبی که برای نگهداری شیر و دیگر مواد خوراکی در حیاط خانه آویزان می‌کنند.

آمیزه‌ای از čang (←) و پسوند -ak

čangak[2] (یارند)

چنگک قصابی

با čangak[1] یکی است.

čangūl (جوشقان)

čang ←

čangūla (طره، ابوزیدآباد)

← **čang**

čanja (ابوزیدآباد)

← **čan**

ča'ousnā'an (جوشقان)

← **bečavsēnova**

čāp (ابیانه)

چپ

čapar (ابیانه)

چپر؛ گومه؛ آلونگ

از ترکی çeper «پرچین»

čaparī (جوشقان)

دستمالی که به سینهٔ نوزاد می‌بندند.

čāpčī (ابیانه)

گزافه‌گو؛ حراف؛ لاف زن

čāppeš (ابیانه) ***čappöš*** (ابوزیدآباد) ***čappeš*** (گز)

بزغالهٔ مادهٔ یک تا دوساله

فارسی **چپش**، کردی čāpiš. بیشتر وام‌واژه‌ای ترکی به‌شمار می‌رود، ولی به احتمال زیاد ریشهٔ ایرانی دارد: از ایرانی باستان -kapra* (؟)

← **kowre**

čappeš (گز)

← **čāppeš**

čappöš (ابوزیدآباد)

čāppeš ←

čaqūnda (ابیانه)

čaγūndar ←

čār[1] (ابیانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

čāhār ←

čār[2] (ابیانه، هنجن) ***čāra*** (آشتیان)

چرخ

برآمده از بن‌واژهٔ -čaxra* (در هندی -čákra)، **چرخ** در فارسی

čārx ،čarxejā ،čār[3] ←

čār[3] (یدهند، ابوزیدآباد) ***čāra*** (یارند، طره، کمیجان، فریزهند، چیمه) ***čōr*** (فریزهند، ابیانه)

چرخ نخریسی؛ دوک نخ

ظاهراً از čār[2] (←)

čarxejā ←

čārā (ابوزیدآباد) ***čerā*** (محلات، دلیجان، بیدهند،هنجن، کمجان، چیمه، قهرود) ***čaγā*** (فریزهند) ***čarx*** (ابوزیدآباد) ***čörā*** (یارند، ابیانه) ***čorā*** (جوشقان)

چراغ

čarāγ ←

čāra[1] (آشتیان)

čār[2] ←

čāra[2] (بیدهند، ابوزیدآباد)

← **čār**[۳]

čāra[3] (قهرود)

چاره

پهلوی čārak، ارمنی čar(ak)

čarā (فریزهند)

← **čörā**[۱]

čara (جوشقان)

چرخی که برای گرفتن خامه به‌کار می‌رود

← **čār**[۲]

čarāg (دلیجان)

سبد

← **čergīna ،čerge**

čarāγ (ابوزیدآباد) *čürā* (طره) *čörāq* (ابیانه)

چراغ زنبوری

← **čārā ،mušī-gersūj**

čārbör (ابوزیدآباد)

بز چهارساله

از «چهار بر» یعنی «بزی که چهار بار مویش را چیده‌اند (بریده اند.)»

← **yakbor، döbör، sabor، šošbor،paybor**

čārčaxa (ابوزیدآباد)

چهارچرخه

čārčū(a) (ابوزیدآباد)
چارچوب؛ وسیله‌ای چوبی که برای نگهداری خوراک از سقف آویزان می‌کنند.
← čārčū

čārčūye (ابیانه)
چارچوب در
← čārčū(a)

čārčūve-ba (ابوزیدآباد)
← čārčū

čārčūye (ابیانه)
← čārčū

čārde (ابوزیدآباد، قهرود)
چهارده

čārdiyom (بادرود)
شب چهاردهم ماه؛ نیمهٔ ماه قمری

čargīna (فریزهند، جوشقان)
سبدی بزرگ برای حمل گوشت و میوه
← čarāg، čerge

čaryat (کمجان، ابوزیدآباد) *čarqat* (جوشقان، نوش‌آباد) *čārqad* (ابیانه)
لچک؛ چارقد
چهارقد

čāryūne (ابوزیدآباد)
چهارتا؛ چهارگانه

čark (فریزهند، یارند) ***čerk*** (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

چرک زخم؛ کثافت

čārma (ابویدآباد)

چهارمین

čarmedān (آشتیان)

← **čamadūn**

čarmedūn (یارند)

← **čamadūn**

čārpeškema (ابوزیدآباد)

چهار ایوان بزرگ وسط محوطهٔ خانه، چهارپشکم

← **pešgā**

čār-pōva (ابوزیدآباد)

چارپایه

čārqad (ابیانه)

← **čaryat**

čarqat (جوشان، نوش آباد)

← **čaryat**

čāršama (ابوزیدآباد)

چهارشنبه

čāršūna (ابوزیدآباد)

چارشانه

čārvā (فریزهند) ***čarvā*** (جوشقان)

چارپا، حیوان

مقایسه شود: **چاروادار**، یعنی «چارپادار»- «چوپانی که گلهٔ گوسفند و گاو را برای فروش از جایی به جای دیگر می‌برد.»

čārvā (جوشقان)

← **čārvā**

čarx (ابوزیدآباد)

← **čārā**

čārx (ابیانه، طره، بیدهند) ***čarxčā*** (کمجان)

چرخ چاه

← **čār**[2]

čarxā'on (جوشقان)

چرخیدن

čarxčā (کمجان)

← **čārx**

čarxejā (جوشقان، کمجان)

چرخ پشم‌ریسی

← **čār**[3]، **čār**[۲]

čarxnā'an (جوشقان)

چرخاندن

čās(t) (ازوار)

← **čāšt**

čāšda (ابوزیدآباد)

چاشت؛ صبحانه

← **čāšt، češā'an**

čāšma (ابیانه، طره، فریزهند، قهرود، ابوزیدآباد)

← **čama**

čašmak (ابوزیدآباد) ***čemak*** (نراق)

چشمگ

čāšou (فریزهند)

← **čāččö**

čāšt (میمه، ابیانه) ***čās(t)*** (ازوار)

بین صبح و ظهر؛ نزدیک به ساعت ۱۰ صبح

← **čāšda، češā'an**

čāšt-(čāš-) (ابیانه)

چشیدن ؛ مزه‌کردن

← **bečašta، češā'an**

čāšt-(čīn-) (ابیانه) ***čīš(t)-(čīn-)*** (قهرود)

نشستن

از ریشهٔ *čai- «استراحت کردن، نشستن» که تنها در گویش‌های مرکزی ایران به‌جا مانده است (جانی چونگ).

čašta (جوشقان)

خاموش

بی‌گمان از شکل مفعولی فعل (čīn-)čāšt- (←)

čatr (خالد آباد)

زلف

از **چتر مو**

čawdār (ابوزیدآباد)

چاودار؛ شبدر

گیاه **شبدر** که گونهٔ باستانی آن **جودر** است و از بن‌واژهٔ *yawa-tara- به معنی «شبیه جو» (*yawa- «جو») به‌وجود آمده است.

čax (تکیه‌سادات، ازوار)

čaγz ←

čāxondār (فریزهند)

čaγundar ←

čāy[1] (ابیانه)

کبوتر

کبوترهای وحشی بیشتر در دیوارهای **چاه** زندگی می‌کنند. استفاده از این واژه (= چاه) برای نامیدن کبوتر احتمالاً در پی دگرگونی معنایی عبارت «کبوترچاهی» (در محاوره **کفترچایی**) به چای به معنی «کبوتر» است- با حذف **کبوتر**.

čāy[2] (ابیانه) ***čoī*** (فریزهند)

چای

čaz (ابیانه)

گونه‌ای بوتهٔ خار که تیغ بسیار دارد و رنگش نزدیک به خاکستری است. بیشتر برای پوشش سقف از آن استفاده می‌شود.

از بن‌واژهٔ منطقه‌ای -*čaxša (<-*čakša) به معنی «تلخ ، تیز» که بر پایهٔ داده‌های زبان‌های شرقی ایرانی بازسازی شده است (از جوی ادلمان) و تاکنون در گسترهٔ گویش‌های غربی دیده نشده است. مقایسه شود: شغنی cīx، خوفی cox، سرکلی cex «تلخ» و همچنین نام‌های: برتنگی cāx «پیاز وحشی»، یزغلامی čaš «گونه‌ای خار»، روشنی cix «بوتهٔ خار»، شغنی cix «بوته»

گونهٔ čazze هم در برخی از روستاهای کاشان برای نامیدن این گیاه به‌کار می‌رود. در فارسی کاشان نیز به شکل **چزّه** و به معنی «گونه‌ای بوتهٔ تیغ‌دار» دیده می‌شود.

čazda ←

čazda (قهرود، جوشقان)

هیزم

ظاهراً از čaz (←)

heyma ←

če[1] (ابیانه)

غذا (بیشتر آبگی)؛ خوردنی

از ایرانی باستان -*čiθra به معنی «دانه، بذر». اصولاً نامیدن غذا (به‌ویژه آش و سوپ) با واژهٔ دانه یا نام غلات پدیده‌ای است رایج، چنان‌که در ارمنی نیز می بینیم: hatik «دانه، بذر» و درعین‌حال «آش، سوپ»

$\check{c}e^{۴}$ ←

$\check{c}e^{2}$, *$\check{c}i$* (ابیانه، فریزهند و بیشتر گویش‌های کاشان) ***$\check{c}\bar{e}\check{s}$*** (ابوزیدآباد، ابیانه)

چیز؛ چه چیز

$\check{c}e^{3}$ (قهرود، ابوزیدآباد) ***$\check{c}\ddot{o}$*** (ابیانه و بیشتر گویش‌های کاشان)

چه؛ چی

- čade (ابوزیدآباد)– «چه‌ات است؟»

če[4] (ابیانه)

مال‌ومنال؛ ثروت

ظاهراً باید از -ciθra* «دانه، بذر» (و «خانواده، قبیله») باشد- با روند دگرگونی معنایی: «دانه، بذر» ← «کشتزار، مزرعه» ← «دارایی، ثروت، مال و منال» یا «خانواده، قبیله» ← «دارایی، ثروت»

← **če**[1]

čef-bar (ابوزیدآباد)

← **čeft**

čeft[1] (ابیانه) ***čef-bar*** (ابوزیدآباد)

چفت در

čeft[2] (بارود)

دگمه

čeγandar (ابوزیدآباد)

← **čaγundar**

čeje, ***čīče*** (ابوزیدآباد) ***čīča*** (ابیانه)

پستان؛ نوک پستان

از واژگان «کودکانه» که بیشتر برای نامیدن اندام‌های بدن، به‌ویژه بخش‌هایی که پوشیده می‌شوند،

به‌کار می‌روند. مقایسه شود: jūjū ،jījī «پستان»، **چول** «آلت تناسلی بچه». **چچول** یا **چچوله** «زبانک فرج زن»، **ممه** «پستان زن»، ارمنی cic «پستان زن»، کردی mamik به همان معنی

← **jeje**

čekā, ***čekkā*** (یارند، ابیانه، طره، فریزهند)

قطره؛ چکه

čekkā (یارند، ابیانه، طره، فریزهند)

čekā ←

čel[1] (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، طره)

čāl ←

čel[2] (دلیجان، بادرود، میمه، جوشقان) ***čela*** (نراق)

ابله؛ خل؛ چل؛ دیوانه

čela (نراق)

čel[2] **←**

čēlay (ابوزیدآباد)

سر پا

čelezg (ابوزیدآباد) ***čelīz*** (جوشقان)

چین و چروک دست

čelezgā'a ،čolūz ←

čelezgā'a (جوشقان)

پژمرده

ریشهٔ این فعل اسمی (← bečölözova) ظاهراً یک عنصر آوامعنایی است که در čelezg (←) و čelezγī (←) نیز دیده می‌شود، مقایسه شود: در ارمنی čəlez «چین و چروکدار»

bečölözova ،čolūz ←

čelezγī (جوشقان)

دریده؛ پاره شده

← **čelezgā'a**

čelīk (ابوزیدآباد)

انگشت کوچک دست

← **qalīč ،māmāčelīk ،angöšpēla**

čelīz (جوشقان)

← **čelezg**

čella (ابوزیدآباد)

گره قالی

چهل لا (؟)

čellā (ابیانه، قهرود)

← **čala**

čēlmā (ابوزیدآباد)

چهلمین

čel-pā (ازوار)

← **čālpā**

čem (نراق، ابیانه)

← **čaim**

čemā-(čēm-) (قهرود، ابوزیدآباد)

← **čāmā-(čām-)**

čemāγ (فریزهند)

← **čamōγ**

čemak (نراق)

← **čašmak**

čen (ابیانه، فریزهند، ابوزیدآباد، طره، بادرود و دیگر گویش‌های کاشان)

← **čan**

čenārdouā (هنجن)

← **čanārdūna**

čendaqar (جوشقان)

چه اندازه؛ چه مقدار

← **čandagar**

čensür (ابیانه)

حسود

واژهٔ مرکب به معنی «چشم سرخ، چشم قرمز»- آمیزه‌ای از čen «چشم» (←čaim) و sür به معنی «سرخ» (←sūr[1])

در باورهای عامیانهٔ قوم‌های شرق، ازجمله ایرانیان، کسانی‌که چشمان آبی یا سرخ دارند دارای ویژگی‌های بد به‌شمار می‌آمدند. از این گروه انسان‌ها باید دوری جست، زیرا پلیدی همراه با حس حسادت باعث می‌شود با نگاه خود به دیگران ضرر برسانند که در تداول عام همان چشم‌زخم نامیده می‌شود.

آیا از **چشم‌شور** (؟)

čerā[1] (محلات، دلیجان، بیدهند، هنجن، کمجان، چیمه، قهرود)

← **čārā**

čerā[2] (ابوزیدآباد، طره)

← **čörā**[1]

čerā-(čer-) (ابوزیدآباد)

چریدن

از ریشهٔ -čar* «رفت‌وآمد کردن، گشتن»، پهلوی čarak «چراگاه، چریدن»، ارمنی čarak به همان معنی

← **bečerova**

čerā-müšī (ابوزیدآباد)

چراغ موشی

← **mūšī**

čerečelang (محلات)

خرچنگ

ظاهراً شکل تغییر یافتهٔ **خرچنگ** است.

← **karčayng**

čerge (قهرود، ابوزیدآباد)

گونه‌ای سبد که با شاخه‌های نرم درخت انار درست می‌شود.

← **čargīna**، **čarāg**

čerk (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

← **čark**

čerkūnd (ابیانه)

خیلی کثیف

چرکین

češ (نشلج، ابوزیدآباد)

čaim ←

čēš (ابوزرید آباد، ابیانه)

če[2] ←

češā'an (جوشقان)

چشیدن

از ایرانی باستان -*čaš «چشیدن، نوشیدن، خوردن». پهلوی čaxšišn «مزه»، čāšt «چاشت»، čāštak «غذا»، čāšnīk «مزه، چاشنی»، فارسی **چاشت**، **چاشنی**، **چشیدن**، ابیانه‌ای čāšt ، ارمنی (< ایرانی) čaš «غذا»، čašak «سلیقه، مزه»، čašel «غذا خوردن»

čāšt -(čāš-)، bečašta ،čāšda ،češd ←

češd (دلیجان)

لذت؛ کامیابی

češā'an ←

češnā'an (جوشقان)

چشاندن

češā'an ←

čēšzūn (ابیانه)

دانا؛ حکیم

چیزدان

četār (ابوزیدآباد) ***šetār*** (ابیانه)

بند پای بزغاله

در منوجانی čedār «بستن دست و پای دام»

četaw (فریزهند) ***četayī*** (بادرود) ***četenī*** (قهرود)

چگونه، چطور

četayī (بادرود)

četaw ←

četenī (قهرود)

četaw ←

čey (ابیانه) ***čēye*** (ابوزیدآباد)

چیزی

čēye (ابوزیدآباد)

čey ←

čeym (قالهر)

čaim ←

čez (ابوزیدآباد)

گوشت کباب‌شده

واژه‌ای آوایی، مقایسه شود: فارسی محاوره **چلغوز** «جگر سرخ‌شده با پیاز»، ارمنی təž (در təžvəžik به همان معنی)

č-(čīn-) (ابیانه) ***čīd-(čēn-)*** (ابوزیدآباد) ***čīd-(čīn-)*** (قهرود)

چیدن

از ریشهٔ *čai-(*čī-) «چیدن» فارسی میانه، پارتی čīn-

čī (ابیانه، فریزهند و بیشتر گویش‌های کاشان)

$\check{c}e^2$ ←

čībī (جوشقان)

چیز دیگر

← **abī ،vədī ،nōmbī ،ēvdī**

čīča (ابیانه)

← **čeje**

čīče (ابوزیدآباد)

← **čeje**

čīče-ban (ابوزیدآباد)

پستان‌بند زنان

← **jeje-band ،pessūn-band**

čī-(čēn-) (ابوزیدآباد)

← **čī-(čīn-)**

čīd-(čīn-) (قهرود)

← **čī-(čīn-)**

čīl (هنجن، جوشقان)

تنور گلی؛ اجاق

مقایسه شود: در بختیاری čūl، čāle «اجاق» – برآمده از čāh (*čāθa->) با افزوده شدن پسوند مصغر (-al) و سپس تبدیل -ā-* به -ū-* و آنگاه به -ī-

← **čā**

čīla (ابوزیدآباد) ***čīlla*** (جوشقان)

چوب نازک؛ شاخه‌های خردشدهٔ درخت

از čū (←) + پسوند مصغر -la

čīlla (جوشقان)

← **čīla**

čīma (محلات) ***čīna*** (بادرود)

چینه، دیوار

čīmī (ابوزیدآباد)

چیزی، یک کمی

čīn (ابوزیدآباد)

← **čaim**

čīna (بادرود)

← **čīma**

čīn-düm (ابوزیدآباد)

چین صورت

čīš(t)-(čīn-) (قهرود)

← **čāšt-(čīn-)**

čö (ابوزیدآباد، قهرود)

← **če**[3]

čō[1] (ابوزیدآباد) ***čōm*** (محلات) ***čōn*** (چیمه) ***čūm*** (کمجان، بیدهند، فریزهند) ***čūn*** (ازوار، ابیانه) ***čom*** (ازوار) (یارند، قهرود،

خرمنگوب

احتمالاً از ریشهٔ ایرانی باستان *čam- (هندواروپایی *kem- به معنی «فشار دادن، له کردن») مقایسه شود : درارمنی čam به همان معنی

čō[2] (طره)

← **čā**

čöböq (ابوزیدآباد)

چپق

čōdor (طره)

← **čādere**

čoγolī (جوشقان) ***čoγulī*** (ابوزیدآباد)

شگایت، چغلی (گردن)

čōγū (ابوزیدآباد)

← **čaγū**

čoγulī (ابوزیدآباد)

← **čoγolī**

čōh (ابیانه)

← **čā**

čoī (فریزهند)

← **čāy**[2]

čojürē (ابوزیدآباد) ***čöjürī*** (قهرود)

چگونه

čöjürī (قهرود)

← **čojürē**

čok (جوشقان)

گوشهٔ روسری

← čonba

čola (جوشقان) ***čölla*** (ابیانه)

پنبه

čōla (ابوزیدآباد، ابیانه، یارند)

گودال؛ چمن؛ زمین پست و گود

← čāla[2] ،čā،čāla[1]

čolγala (ابیانه)

سبد حصیری خرما

← čolγāl ،čolaqal ،čolale

čolale (فریزهند)

سبد دسته‌دار

← čolγāl ،čolaqal ،čolγala

čolaqal (ابیانه) ***čolār*** (جوشقان)

سبد کوچک

← čolγāl ،čolale ،čolγala

čolār (جوشقان)

← čolaqal

čolγāl (یارند)

سبدها

← čolaqal ،čolale ،čolγala

čölla (ابیانه)

← **čola**

čölm (ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان، قهرود) ***čülm*** (ابیانه، بیدهند)

آب بینی (بیشتر خشک شده)

مقایسه شود: در زفره‌ای و کشه‌ای lunj به همان معنی

← **ōdumāγ**

čölmēna (ابوزیدآباد)

معنی تحت‌اللفظی: دماغو؛ کسی که همیشه آب بینی‌اش روان است.

فارسی (آدم) **چلمن**

čolūz (ابیانه)

چین و چروک

← **čelezg**، **čelezgā'a**

čōm (محلات)

← **čō**[1]

čomča (بادرود)

← **čamča**

čomedō (ابوزیدآباد)

← **čamadūn**

čōn (چیمه)

← **čō**[1]

čon (قهرود) ***čūn*** (ابیانه)

چون

čōnā-(čōn-) (ابوزیدآباد) ***čūnā-(čūn-)*** (قهرود، ابیانه)

نشاندن

از ریشهٔ -*čai «استراحت کردن، نشستن»

← **čūnā'an**

čōna (محلات) ***čūna*** (چیمه، بیدهند، طره، قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند)

چانه

čonba (جوشقان)

گوشه

← **čok**

čondar (جوشقان)

← **čaγundar**

čöppūn (ابیانه) ***čoppūn*** (جوشقان) ***čöwpōn, čūppū, čūppō(n)*** (ابوزیدآباد) ***čūpūn*** (قهرود)

چوپان

čoppūn (جوشقان)

← **čöppūn**

čōr (ابیانه، فریزهند)

← **čār**[3]

čör (ابوزیدآباد، ابیانه) ***čor*** (محلات، بادرود، جوشقان) ***čora*** (دلیجان) ***čūra*** (ابیانه) ***čoua*** (آشتیان)

شاش؛ میز؛ ادرار

مقایسه شود: čūrčūre (←) در میمه به معنی «شاش شخص بیمار»، در ارمنی šer «شاش»، -čʿərčʿər «جریان مایع». ظاهراً این واژه (čör) تکواژی آوایی است.

← **šāš ،jīč**

čōr (فریزهند، ابیانه)

← **čār**[۳]

čor (محلات، بادرود، جوشقان)

← **čör**

čörā[1] (ابیانه) ***čorā*** (یارند) ***čerā*** (طره، ابوزیدآباد) ***čarā*** (فریزهند)

چرا

čörā[2] (یارند، ابیانه)

← **čārā**

čorā[1] (ابیانه، جوشقان)

← **čārā**

čorā[2] (یارند)

← **čörā**[1]

čora (دلیجان)

← **čör**

čōrah, ***čōrak*** (طره)

چارگ؛ ربع

از **چهاریک**

← **čōrīka**

čōrak (طره)

čōrah ←

čörāq (ابیانه)

čarāγ ←

čorband (کمجان)

čordūn ←

čordūn (بیدهند، یارند) ***čordūnā*** (طره) ***čördüna*** (ابوزیدآباد)
čordūna (خالدآباد، کمجان) ***čorband*** (کمجان) ***čoudān*** (آشتیان)

مثانه

آمیزه‌ای از čör «شاش» (←) و پسوند مکان **دان**

dordūn ←

čordūnā (طره)

čordūn ←

čordūna (خالدآباد، کمجان)

čordūn ←

čördüna (ابوزیدآباد)

čordūn ←

čōrīka (ابوزیدآباد)

نیمهٔ آجر

از **چهاریک**، **چارک**

čōrah ←

čörsūja (ابوزیدآباد)

ادرار با سوزش

آمیزه‌ای از čör (←) و ستاک حال فعل «سوزاندن، سوختن» (←(sūj-)-söt)

čoršou (هنجن)

čāččö ←

čortka, ***čorta*** (دلیجان)

ابزار حساب؛ چهارچوبی کوچک که در داخل آن مهره‌هایی با ترتیب ویژه به سیم کشیده شده است. فارسی **چرتکه**، از روسی čëtki به همان معنی

čortka (دلیجان)

čorta ←

čos (یارند، بیدهند، فریزهند، چیمه)

چس

واژه‌ای آوایی که در بیشتر زبان‌ها به شکل‌های همگون دیده می‌شود: کردی fis، سیوندی pēs، نایینی šus ، ارمنی t'is ، منوجانی toe. در کردی فعل fiskirin «چسیدن» به معنی «گادن» در رابطه با پرندگان به‌کار می‌رود: *dīk fisā mirīškā dika* «خروس مرغ‌ها را می‌گاید.»

čosane ←

čosane (فریزهند)

سوسک سیاه

از čos (←) به معنی «چسو، بدبو». ظاهراً این گونه نام‌ها برای **سوسک سیاه** پدیده‌ای است معمول، زیرا ارمنیان نیز این حشره را t'əstan-bəloč می‌نامند که «سوسک چسو» ترجمه می‌شود. در منوجانی گونه‌ای مورچهٔ بدبو را mürīke tosū یعنی «مورچهٔ چسو» می‌نامند و همین مورچه در رودانی

tosouk «چسو» نام دارد. اصولاً بسیاری از حشرات در برداشت‌های عامیانه به انواع مدفوع نسبت داده می‌شوند و این پدیده از پشتوانهٔ تاریخی برخوردار است. برای نمونه در زمان ساسانیان همین کرم را pazūk-ī guhgart (guhvart) می‌نامیدند که «کرم گه گرد (کرمی که در گه می‌گردد)» ترجمه می‌شود. مقایسه شود: فارسی محاوره **گه لوله** «حشره‌ای که در کثافت و نجاست لول می‌خورد و می‌زید.»

- در وفسی māčese

čosgorg (دلیجان)

ذرت برشته؛ چس فیل در فارسی

čös-γaltūna (ابوزیدآباد)

رختخواب

معنی تحت‌اللفظی: «چیزی که چس می‌غلطاند»، کنایه از «رختخواب». در گویش فارسی شهر کاشان به «رختخواب» **گوز خفه کن** می‌گویند.

čosī (فریزهند)

طحال

از čos (←)؛ در برخی باورهای عامیانه باد شکم را به بیماری این عضو نسبت می‌دهند.

← aspal، asfarza، asparza

čosmēj (دلیجان)

حرّاف؛ پرحرف؛ آدم پوچ؛ کنس؛ نوگیسه

آمیزه‌ای از čos «چس» (←čos، čosane) و mēj (vēj-<) ستاک حال از «بیختن» (←ārdavējā، vet-(vēj-) با معنی نخستین «کسی‌که چس می‌بیزد (چس الک می‌کند)»، یعنی «بیکار، لاابالی» ← «حرّاف...».

čošav (ابیانه)

← **čāččö**

čōšnī (ابوزیدآباد)

دانهٔ چینه

همان **چاشنی** است (←češā'an)

čoua (آشتیان)

← **čör**

čoudān (آشتیان)

← **čordūn**

čöwpōn (ابوزیدآباد)

← **čöppūn**

čōyemūn (ابیانه)

← **beča**

čū (ابوزیدآباد، ازوار، ابیانه، جوشقان، دلیجان، محلات، فریزهند، چیمه، هنجن، یارند) ***čūgā*** (قهرود) (طره،

چوب

• čūyīn (ابیانه) – «چوبی»

پهلوی čōp، گونهٔ قهرودی از čōpak

čūgā (قهرود)

← **čū**

čūla (محلات)

خرده‌هیزم

از **چوب** (←čū) همراه با پسوند مصغر -la، مانند rūla در لری و rōłay در کردی جنوبی به معنی «بچه» (از rū «فرزند، رود» با همان پسوند)؛ مقایسه شود: در فارسی بروجنی čūla «چوب کبریت»

← **heyma**

čülm (ابیانه، بیدهند)

← **čölm**

čūlū (ابوزیدآباد)

پرنده‌ای کوچک که سینه‌ای سرخ رنگ دارد.

čūlūfta (جوشقان)

ریزه‌های خردشدهٔ جارو

از čū (←) و lufta یعنی «رفته» («ریزه‌های چوب رفته‌شده»). یا از čūl (←čūla) و ufta («افتادن») یعنی «چوب‌ها (ریزه‌های) افتاده» (؟)

čūm (کمجان، بیدهند، فریزهند، یارند، قهرود)

← **čōˈ**

čümāγ (طره)

← **čamōγ**

čūn[1] (ابیانه)

← **čon**

čūn[2] (ازوار، ابیانه)

← **čō**[1]

čūnā-(čūn-) (قهرود، ابیانه)

← **čōnā-(čōn-)**

čūna (چیمه، بیدهند، طره، قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند)

← **čōna**

čūnā'an (جوشقان)

خاموش کردن

از (-čōnā-(čōn (←) با روند دگرگون معنایی «نشاندن» ← «نشاندن آتش» ← «خاموش کردن»

← **čōnā-(čōn-)**

čündar (بادرود)

← **čaγundar**

čūppō(n) (ابوزیدآباد)

← **čöppūn**

čūppū (ابوزیدآباد)

← **čöppūn**

čūpūn (قهرود)

← **čöppūn**

čūra (ابیانه)

← **čör**

čürā (طره)

čarāγ ←

čūrčūre (میمه)

ادرار شخص مریض

jīš ،šāš ،čör ←

čūrešta (ابیانه)

دوک ریسندگی

از čū (←) و rešta (رشته)

čūrn (میمه)

وسیلهٔ خرد کردن گندم

čūrtkā (طره)

čūxat ←

čūxat (فریزهند، ابوزیدآباد) ***čūrtkā*** (طره)

چوب باریک خط‌دار که به مثابهٔ معیار برای خرید و فروش شیر به‌کار می‌رود.

آمیزه‌ای از čū (←) و **خط**. گونهٔ طره‌ای ممکن است همان čortka باشد (←čorta).

čūzīl (طره)

شبنم یخ‌بسته

آمیزه‌ای از čū (←) و zīl؛ نخست با معنی «چوب» یا «درخت» با در نظر گرفتن اینکه شبنم روی برگ‌های درخت یخ می‌بندند، بنابراین بخش دوم باید به معنی «یخ» یا چیزی یخ‌مانند باشد. از این‌رو رابطهٔ این واژه با گروه واژگانی که به معنی «تگرگ» در زبان‌های ایرانی کاربرد دارند به خاطر می‌آید: سغدی /zyδn

/žēδən، یدغا žīlo و فارسی **ژاله** «شبنم» (البته وابستگی‌های نمونهٔ آخر با گروه یادشده مسئله‌انگیز است) < ایرانی باستان فارسی -zrāduni* و بشاگردی dərāyèn* < باستانی drāduni*. طره‌ای zīl بی‌گمان متعلق به این گروه واژگان است با معنی نخستین «تگرگ».

● یا به احتمال زیاد zīl در طره‌ای از -jardya* می‌آید چنان‌چه **ژاله** مشتق از -jarda* در ایرانی باستان است.

zīz ←

D

da[1] (ابوزیدآباد، قهرود)

حرف اضافه– اندر؛ به؛ برای

• da-lā (ابوزیدآباد)– «در، بین، درمیان،»؛• da-rū (ابوزیدآباد)– «در، بین، درمیان»؛• da-tel (ابوزیدآباد)– «نزد، پیش، درکنار»؛• da-var (ابوزیدآباد)– «به، جلو، درمقابل»

da[2] (ابوزیدآباد، جوشقان)

حرف اضافه– از؛ بعد

• da-čaš bekata (ابوزیدآباد) – «از چشم افتادن»

da[3] (قهرود، ابوزیدآباد) ***dard*** (ابیانه) ***dārd*** (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

درد

dörda ←

dā-(d-) (ابیانه، قهرود)

دادن

dab (ابوزیدآباد)

دف؛ دایره

dabba (فریزهند)

دبهٔ روغن

dabla (ابوزیدآباد)

سطل فلزی بزرگ

dabba ←

dabrīša (ابوزیدآباد)

شخصی که ریش بلند دارد.

احتمالاً برآمده از **درویش** (یا از dabba-rīša*- **دبّه ریش** (؟)

darvūš ←

dača (نراق)

صحیح؛ درست

dād (ابوزیدآباد)

فریاد؛ داد

dādā[1] (بادرود)

مادر

• dādā-gordū (بادرود)- «مادربزرگ»

duwā ←

dādā[2] قهرود، ابیانه، جوشقان، میمه، ابوزیدآباد، ازوار، کمجان، فریزهند، هنجن) ***dāya*** (یارند) ***dodō*** (ابیانه، طره) (چیمه، بیدهند،

خواهر

• dādā-gorda (بیدهند)، dādā-gorde (چیمه، فریزهند، کمجان)، dādā-gord (فریزهند)، dōdō-gorde (طره)، dāya-gorda (یارند)– «خواهر بزرگ»؛• dādā-kasle (بیدهند، فریزهند، چیمه)، dōdō-kūjūlīye (طره)، dādā-jakče (کمجان)– «خواهر کوچک»

dada (جوشقان، میمه، ازوار) ***dade*** (فریزهند) ***dāde*** (کمجان، ابیانه) ***daye*** (یارند، هنجن) ***dedī*** (چیمه) ***dōde*** (ابیانه، طره) ***dödū*** (ابوزیدآباد) ***dādū*** (قهرود)

برادر

• dōde-gurdā (ابیانه، طره)، dödu-görda (ابوزیدآباد)، daye-gordtar (هنجن)، daye-gorda (یارند)، dāde-görde (کمجان)، dade-gord (فریزهند)– «برادر بزرگ»؛• dade-kasle (فریزهند)، dāde-jakče (کمجان)، dōde-kūjūjīyā (طره)، dedī-kasle (چیمه)– «برادر کوچک»

dāde (کمجان، ابیانه)

dada ←

dade (فریزهند)

dada ←

dādebīdād (ابیانه)

بدبختی

dadejana (فریزهند)

dayejen ←

adešū (فریزهند، کمجان) ***dōdešūy*** (ابیانه) ***dōdešū*** (طره)

برادرشوهر

dōdōšūy ←

dādū (قهرود)

dada ←

dagā (ابوزید آباد)

حالا این را می‌خواستی!

dagga (ابوزید آباد) ***taka*** (محلات)

بز نر برای جفتگیری

در گویش‌های ایرانی گسترش بسیاری دارد: کردی tak'a، خوانساری dega، – tega واژه‌ای است ترکی – **تکه** (tekä, taka) به معنی «بز نر، بز کوهی» که در بیشتر زبان‌های ترکی به‌کار می‌رود و در ترکی قدیم نیز گواه دارد.

dāγ[1] (نشلج)

گرم

dāγ[2] (ابوزیدآباد)

tāq ←

daγ (ابوزیدآباد)

زمین سفت

dāγnā-(dāγna-) (ابیانه)

dāqnā-(dāqna) ←

daγya (ابوزیدآباد)

پینهٔ دست و پا

daqū ←

dah[1] (ابیانه)

دهگده؛ روستا

h- در پایان واژه بسیار ضعیف تلفظ می‌شود و گاه (به‌ویژه در ترکیب‌ها) به‌طور کامل حذف می‌شود (←hērda).

dah[2] (ابیانه) ***deh*** (قهرود، ابوزیدآباد)

دَه (۱۰)

dahān (راجی‌زر) ***dahūn*** (فریزهند، طره) ***dühūn*** (بیدهند) ***duhūn*** (هنجن) ***dūn*** (خالدآباد، چیمه) ***dovone, dehan, davā(n)*** (ابوزیدآباد) ***dovūn*** (قالهر) ***dohon*** (نشلج) ***deōne*** (ازوار) ***don*** (محلات)

دهان

مقایسه شود: کردی dav، بلوچی dap

āyn ←

dahana (ابوزیدآباد) ***dahanā*** (ابیانه)

لگام؛ افسار؛ عنان

dahanā (ابیانه)

dahana ←

dahū (بادرود)

dāval ←

dahūl (ابیانه) ***dāvūl*** (قهرود) ***doval*** (ابوزیدآباد)

شکلک؛ مترسک

dahūn (فریزهند، طره)

dahān ←

daja (میمه)

dēja ←

dal, ***del*** (یارند، ابیانه، قالهر و بیشتر گویش‌های کاشان)

دل ؛ قلب

dāla (ابیانه) ***dala*** (ابوزیدآباد)

پوست خشک‌شدهٔ روی زخم

دلمه «خون بسته شده»

dala (ابوزیدآباد)

dāla ←

dalangāl (طره)

چارچوبی که برای حمل بار روی الاغ می‌گذارند.

dālesbīd (ابوزیدآباد)

سپیدار

dālgūš (ابوزیدآباد)

بز یا گوسفندی که گوش‌های بزرگ داشته باشد.

dallak (قهرود)

دلاک

dallakū (محلات)

دارکوب

dalm (محلات)

دلو آب؛ سطل

dālō (ابوزیدآباد) ***dālūn*** (چیمه)

راهرو؛ دالان

dālūn (چیمه)

← dālō

dām (ابوزیدآباد)

دام

dam[1] (ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد)

دم؛ کنار

dam[2] (بادرود)

نفخ شکم

dāman (چیمه)

← dūman

damanā (ابیانه)

← domena

damb (ابوزیدآباد)

ضربت؛ ضربه

مقایسه شود: کردی dirb

dambargāh (هنجن)

آستانهٔ در

dam bedovā (ابوزیدآباد) ***dam dā-(d-)*** (قهرود، ابوزیدآباد)

حرف زدن

dam bekešova (ابوزیدآباد)

دم کشیدن غذا و چای

dam dā-(d-) (قهرود، ابوزیدآباد)

dam bedovā ←

damkonī (فریزهند، کمجان)

دمکش دیگ پلو

damvar, ***dampašā*** (ابوزیدآباد)

تا آخر، به نوبت

damtarešta (ابیانه)

برادهٔ تراشه

damvar (ابوزیدآباد)

dampašā ←

dandā (طره)

dənde[1] ←

danda[1] (فریزهند، بیدهند، ابوزیدآباد، خالد آباد)

dənde[1] ←

danda[2] (قهرود، محلات، فریزهند)

dənde[2] ←

dandō, ***dandūn*** (ابوزیدآباد، بادرود، یارند، بیدهند، ابیانه، فریزهند، طره) ***dendūn*** (هنجن، قالهر) ***dendōn*** (چیمه) (کمجان،

دندان

• dandō-gerd (ابوزیدآباد)- «دندان‌گرد (پر طمع)»؛• dandūn-ālk (کمجان)، dandūn-ōra (طره)، dandūn-ār (بیدهند)- «دندان آسیاب»؛• dandūn-gurd (ابیانه)- «دندان بزرگ»؛• dandūn-kors (یارند)- «دندان کرسی»؛• dandūn-jajawe (کمجان)، dandūn-jelav (ابوزیدآباد)، peš-dandūn (یارند) - «دندان پیشین»؛• dandūn-γuruča (ابوزیدآباد) - «به هم خوردن دندان‌ها»؛• dandūn- kuruče (جوشقان) dandūn-γuruča (ابوزیدآباد) - « به هم خوردن دندان‌ها»

dandūn (ابوزیدآباد، بادرود، یارند، بیدهند، ابیانه، فریزهند، طره، کمجان)

dandō ←

daounā'a (جوشقان) ***dehanwe*** (ابوزیدآباد)

دهن‌دره؛ خیمازه

آمیزه‌ای از da (dehan) «دهان» (←dahān) و aynua (←aynuvā)

aynuvā ←

dāpā (ابیانه)

dappa ←

dappa (ابیانه، ابوزیدآباد) ***dāpā*** (ابیانه)

پهن؛ تپاله

dāq (ابیانه، ابوزیدآباد)

گنبد؛ قلک؛ آسمان

از **طاق**

tāγ ←

daqar (ابیانه)

تعداد؛ مقدار

nēndaqar ،nāndegar ←

daql (ابیانه)

مصادره؛ ضبط

دخل

dāqnā-(dāqna-) (قهرود، ابوزیدآباد) ***dāγnā-(dāγna-)*** (ابیانه) ***taqnā-(tāqna-)*** (جوشقان) ***dāynova*** (ابوزیدآباد)

بازکردن؛ گشودن

فعل اسمی از dāq (←tāq)

daqū (بادرود)

پینه؛ تاول میان انگشتان پا

daya ،(←daγya)

dār[1] (ابیانه، فریزهند، قهرود) ***dāre*** (ابوزیدآباد، چیمه، هنجن، راجی، یارند، ازوار) ***dōre*** (طره) ***dōrī*** (بیدهند) (میمه، جوشقان،

داس بزرگ

شکل اصیل واژه برای «داس» در گویش‌های «مادی» برخلاف dās در لهجه‌های «پارسی» جنوب‌غربی. در وفس و آشتیان: dārre، dāxra

• ایرانی باستان *dā-θra- به‌وسیلهٔ زنجیرهٔ میانی dahra که در برخی از گویش‌های شمال‌غربی هم دیده می‌شود به dār یا dōr تبدیل شده است- با دگرگونی آوایی *-θr- به -hr- و -r- بر خلاف گویش‌های جنوب‌غربی که در آنها *-θr- به -s- تبدیل می‌شود. (مقایسه شود: فارسی و کردی dās)

dār[2] (نراق)

درخت

از ایرانی باستان *dāru-. در بیشتر گویش‌های ایرانی به‌کار می‌رود.

dar[1] (ابیانه، قهرود و بییشتر گویش‌های کاشان)

برای

dar[2] (ابیانه، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

در، اندر، تو (پیشوندی برای برخی فعل‌ها)

• dar-āqūt (tāγūj-) (ابیانه)- «آویختن، آویزان کردن»؛ • dard-čīd- (čīn-) (قهرود، ابوزیدآباد)-«جمع کردن، چیدن»؛ • dar-gelnā (ابوزیدآباد)، dar-gelā- (gel-) (قهرود) - «برگردان، وارونه کردن»؛ • dar-kat-(k-)[1] (قهرود، ابوزیدآباد)، dar-katan (جوشقان) - «افتادن»؛ • dar-kat-(k-)[2] (ابیانه)- «پدید آمدن، به‌وجود آمدن»؛ • dar-pēčā- (pēč-) (ابیانه)- «پیچاندن»؛ • dar-pešt- (peš-) (ابیانه)- «کوبیدن، میخ کوبیدن»؛ • dar-šā-(š-) (ابوزیدآباد)- «فرونشستن خورشید»؛ • dar-vāšt-(vaz-) (ابیانه)- «گم کردن»؛ • dar-xāvīd-(xāv-) (ابوزیدآباد)- «فرو بردن»؛ • dar-xāvīd- (xāv-)(ابوزیدآباد)- «فرو بردن»؛ • dar- xos-(xos-) (قهرود)- «انداختن»

dar[3] (قهرود)

سر؛ در؛ سرپوش

darafš̃ (ابوزیدآباد)

derafš̃ ←

darāγza (ابیانه، ابوزیدآباد)

ترازو

پهلوی tarāzōk ، فارسی میانهٔ مانوی و پارتی talāzūg

tarāz ،terāz ←

darauš (فریزهند)

derafš̃ ←

darāz (ابوزیدآباد) ***dorāz*** (ابیانه)

دراز

derāj ←

darbas (ابیانه)

مخصوص؛ ویژه

از **دربست** در فارسی محاوره که درواقع اصطلاح تاکسیرانی است: زمانی‌که مسافر تاکسی را کرایه می‌کند (دربست) و راننده اجازه ندارد مسافر دیگری سوار کند.

dar-beče (میمه)

bar-bačča ←

darbō (ابوزیدآباد)

دربان

dārd (ابیانه)

da³ ←

dard (قهرود، ابوزیدآباد)

da³ ←

dārd-(dār-) (ابیانه) ***dard-(dar-)*** (فریزهند، یارند)

داشتن

از ریشهٔ -dar* «نگهداشتن، گرفتن» که در بیشتر زبان‌های کنونی ایرانی در واژه‌های گوناگون به معنی «داشتن» دیده می‌شود (برای نمونه، **داشتن**، **دار** در فارسی)؛ گرچه در برخی از زبان‌ها فعل «داشتن» وجود ندارد و برای بیان معنی آن از ساخت‌هایی چون dativus possessivus استفاده می‌شود: در کردی *qīẓaka min haya* «من یک دختر دارم»، معنی تحت‌اللفظی: «مرا دختری هست». البته ریشهٔ -dar* در کردی در برخی ترکیب‌ها آمده است ولی با معانی دیگر، برای نمونه hinārtin (hinēr-) (یا (ha)nārdin) «فرستادن» *ham-dar->

dard-(dar-) (فریزهند، یارند)

dārd-(dār) ←

dāre (ابیانه، فریزهند، قهرود، میمه، جوشقان)

dār¹ ←

dare-kīn (آشتیان)

مقعد

مقایسه شود: **درِکون** در فارسی

kün ←

dargašta (ابوزیدآباد)

گازه نیش

آمیزه‌ای از dar (←dar²) و gašta به معنی «نیش‌زده» (از ریشهٔ -*gaz)

dāryōlī (ابوزیدآباد)

دار قالیبافی

darhel (ابیانه)

همین‌لحظه

درحال

darhōvta (ابوزیدآباد)

آویخته

فعل مرکب با پیشوند dar (←dar²)

hōvt-/hōvj بی‌گمان ریشهٔ -*waig/j «تکان دادن،آویختن» را دربر دارد- ظاهراً از -*fra-waij، برخلاف āγūt-(āγūj-) که از -*ā-waij می‌آید.

← āγūt-(āγūj-)

darhōvjova (ابوزیدآباد)

آویزان شدن

← darhōvta

darī (ابوزیدآباد)

← daurī

darīja (یارند)

پنجره

از *darīčak - «درِ کوچک»

dārjen (جوشقان)

تبر

ظاهراً از **تبرزین** با دگرگونی آوایی ویژهٔ خودِ لهجه: -ž-<-j- ، با ارتباط ثانوی بخش نخست واژه با dār به معنی «درخت، چوب» یا با دگرگونی معمولی -t آغازین به -d (darāγza←)

darmēšta (ابوزیدآباد)

در شلوار ریدن

معنی نخستین واژه «در شلوار ادرار کردن» بوده است، چنان‌چه فعل mēštan معنی «شاش کردن، میزیدن، میختن» را دارد: از -maiz*

ārmēšta ،mēšt-(mēz-) ←

darmū (ابوزیدآباد)

درمان

darpa (ابیانه)

آخرین، آخر

darpaynova (ابوزیدآباد)

تلیت گردن

ترکیب فعلی با پیشوند -dar (dar[۲]←). با درنظر گرفتن قانون‌های آوایی گویش ابوزیدآبادی (دگرگونی -ad-، -ang به -ay- ←(-payīsa) (-payīsa) شکل -payn(a) را می‌توان از ایرانی باستان -pati-dṛna* دانست (از ریشهٔ -dar*«پاره کردن، شکافتن» ← «خرد کردن» که **دره** در فارسی نیز از همین ریشه است ←darra).

darra ،dernāya ←

darra (فریزهند، ابیانه، ابوزیدآباد)

دره

darpaynova ←

dārs (ابیانه)

درس

daršeda (ابوزیدآباد)

غروب آفتاب

درشدن، دررفتن، آمیزه‌ای از dar (←dar[۲])و مصدر فعل šā-(š-)[1] (←)

darvāštan (جوشقان، ابوزیدآباد)

باختن در بازی

آمیزه‌ای از dar (←dar[2]) و vāšt-(vāz-)[1] (←)

darvēsta (ابوزیدآباد)

انداختن (سرکه و شراب)

از dar- (←dar[2]) و فعل vāšt-(vāz-) (←). به‌طورکلی در زبان‌های منطقه درست کردن سرکه، ترشی و شراب با فعل «انداختن» بیان می‌شود.

darvūš (قهرود) ***davrēš*** (ابیانه)

درویش

فارسی **درویش**، کردی darvēš و در بیشتر زبان‌های ایرانی و غیر ایرانی منطقه (برای نمونه در ارمنی darviš، ترکی darviş و حتی در روسی derviš، انگلیسی dervish). بیشتر به معنی پیرو طریقه‌های صوفی‌گرا به‌کار می‌رود، برای نمونه دراویش قادری یا نقشبندی، ولی در تداول عام به گدایان و فال‌بینان دوره‌گرد نیز درویش می‌گویند که درواقع بیشتر آنان همان درویشان طریقه‌های

گوناگون هستند. در فارسی امروز اصطلاح درویش به‌عنوان صفتی برای شخص فروتن، زاهد و کم‌توقع هم کاربرد دارد (مقایسه شود: **درویش مآب**).

● از دورهٔ میانهٔ زبان‌های ایرانی گواه دارد: در سغدی žəxušk/δrγwšk/ به معنی «شاگرد، پیرو» که از ایرانی باستان *driguška- می‌آید، یعنی «مطیع، گوش‌به‌زیر». گونهٔ **درغوش** در فارسی کلاسیک به همین معنی آمده است.

dabrīša ←

daryā (ابیانه)

دریا

dārz (ابیانه)

darz ←

darz (جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود) ***derj*** (نراق) ***dārz*** (ابیانه) ***dayaz*** (ابوزیدآباد) ***doqz*** (نوش‌آباد) ***daš*** (قهرود)

شگاف؛ درز

از *darza-

dārzā-kū (ابیانه)

شگاف کوه

درز کوه

dārzan (کمجان، ابیانه، طره)

darzan ←

darzan (فریزهند، ازوار، آشتیان، ابوزیدآباد، یارند، ابیانه، جوشقان) ***dārzan*** (کمجان، ابیانه، طره) ***dārzen*** (بادرود) ***derjan*** (نراق)

سوزن خیاطی؛ وسیلهٔ بیرون آوردن خار از دست

• darzan γollōbī (یارند) – «سوزن قفلی، سوزن قلاب‌دار»
از *darzana- (ریشهٔ *darz-)

dārzen (بیدهند، هنجن)

darzan ←

das (ابوزیدآباد، چیمه، یارند، نشلج، محلات، نوش‌آباد، ابیانه، قهرود) ***dās*** (طره) ***dast*** (فریزهند، دلیجان، قالهر) (ابیانه،

دست

dās[1] (طره، ابیانه)

das ←

dās[2] (کمجان)

لُنگ حمام

dāsā (یارند) ***dassa*** (فریزهند، هنجن، ابوزیدآباد، آشتیان) ***dāssā*** (ابیانه) ***dasso*** (بادرود) ***dasse*** (ابوزیدآباد)

دستهٔ گلنگ ؛ دستهٔ بیل

• dasse-bāl (ابوزیدآباد)– «دستهٔ بیل»؛• dāssā-yenna (ابیانه)– «دستهٔ هاون»

dāsar (کمجان) ***dassār, dāssōra, dasāra*** (ابیانه) ***dāsōra*** (طره) ***dastāsiyō*** (قهرود، فریزهند) ***dastar*** (هنجن)

دست‌آس

آمیزه‌ای از das «دست» (←) و ār «آسیاب» (←)، با معنی «آسیاب دستی»، چنان‌که در **دست‌آس** فارسی می‌بینیم.

• گونهٔ dastāsiyō (فریزهند، قهرود) از **دست‌آسیاب** می‌آید.

dasāra (ابیانه)

dāsar ←

dasban (ابوزیدآباد)

disband ←

dasband (قهرود، یارند) ***dasban*** (ابوزیدآباد) ***dastūna*** (جوشقان)

النگو

دستبند، دستانه

dasbajī (قهرود) ***das-beželeda*** (ابوزیدآباد)

کف زدن

das-beželeda (ابوزیدآباد)

dasbajī ←

dasgīra (فریزهند) ***dastvākera*** (هنجن)

دستگیره

dasgū (ابوزیدآباد)

دستگاه

dāsγāla (نراق، ابوزیدآباد) ***dāsγōle*** (طره) ***dasxāla*** (بیدهند، کمجان) ***dasxōlā*** (هنجن) (یارند، چیمه،

داس کوچک؛ دستناله

آمیزه‌ای از dās «داس» که گونهٔ غربی جنوب‌غربی (پارسی) dār[1] (←) به‌شمار می‌آید و پسوند yāla– که در **بزغاله** نیز دیده می‌شود (bezīla).

dāsγōle (طره)

dāsγāla ←

dāsmāl (ابیانه)

دستمال

dasnāmāz (ابوزیدآباد)

وضو

dāsōra (طره)

dāsar ←

dāssā (ابیانه)

dāsā ←

dassa[1] (فریزهند، هنجن، ابوزیدآباد، آشتیان)

dāsā ←

dassār (ابیانه)

dāsar ←

dasse (ابوزیدآباد)

dāsā ←

dasso (بادرود)

dāsā ←

dāssōra (ابیانه)

dāsar ←

dasšürī (قهرود)

حوض

dast (قالهر، راجی، فریزهند)

← **das**

dasta (قهرود)

مشت

dastar (هنجن)

← **dāsar**

dastāsiyō (فریزهند، قهرود)

← **dāsar**

dasteyā (کمجان)

رختخواب‌پیچ

dastūna (جوشقان)

← **disband**

dastvākera (هنجن)

← **dasgīra**

dasxāla (بیدهند، کمجان، یارند، چیمه)

← **dāsyāla**

dāsxāt (ابیانه)

دستخط

dasxōlā (هنجن)

← **dāsyāla**

daš[1] (قهرود)

darz ←

daš[2] (ابوزیدآباد) ***dāšta*** (طره) ***dāšt*** (ابیانه) ***dašt*** (فریزهند، یارند)

دشت

dāšeīl (قهرود)

جاروی دسته بلند

دستهٔ بیل (؟)

dāšt (ابیانه)

daš[2] ←

dāšt-(dārz-) (ابیانه) ***dāštan*** (جوشقان)

دوختن

از ریشهٔ -darz* «به هم وصل کردن، پیوند دادن، چسباندن، دوختن»

dašt (فریزهند، یارند)

daš[2] ←

dāšta (طره)

daš[2] ←

dāštan (جوشقان)

dāšt-(dārz) ←

daštavō (ابوزیدآباد)

daštvōna ←

daštavō, daštvōna (ابوزیدآباد)

دشتبان

daur (ابیانه)

dür ←

daurī ،*darī* (ابوزیدآباد) *dāvrī* (طره، ابیانه)

بشقاب؛ دوری

dava(n) (ابوزیدآباد)

dahān ←

davā (ابیانه) *dovā* (یارند) *devā* (قهرود)

دارو؛ دوا

davā[2] (ابیانه)

دعوا؛ نزاع

dāval (یارند) *dahū* (بادرود) *dōvol* (بیدهند) *dōvala* (ابیانه)

تاول؛ دمل

dombal ←

dāvāzze, *devāzze* (ابوزیدآباد) *dövāzza* (ابیانه) *duāza* (یارند) *dāzde* (قهرود)

دوازده

dāvlat (ابیانه)

دولت

davrēš (ابیانه)

← **darvūš**

davreyā (ابوزیدآباد)

به گرد هم

dāvrī (طره، ابیانه)

← **daurī**

dāvūl (قهرود)

← **dahūl**

dax (ابوزیدآباد)

کتک (لفظ کودکانه)

dāya (یارند)

← **dādā**[2]

dayā-berasva (ابوزیدآباد)

به هم رسیدن

dayā-gandova (ابوزیدآباد)

به هم خوردن

← **deyā-beyāta ،ār-gandova**

dayā-mōlīda (ابوزیدآباد)

به هم مالیدن؛ همدیگر را زدن

daya (ابوزیدآباد)

پینهٔ دست و پا

← **daqū**

dayaz (ابوزیدآباد)

← **darz**

daye (یارند، هنجن)

← **dada**

dayejen (هنجن) ***dōdežan*** (طره) ***dōdezan*** (ابیانه) ***dadejana*** (فریزهند)

برادرزن

dayī (یارند) ***dāyī*** (فریزهند، بیدهند) ***döyī*** (فریزهند)

دایی

dāyī (فریزهند، بیدهند)

← **dayī**

dāynova (ابوزیدآباد)

← **dāqnā-(dāqna-)**

dāzde (قهرود)

← **dāvāzze**

dəlī (میمه)

دیگ، دول

dəmbevatī (جوشقان)

ریسمان

dənde[1] (میمه) ***danda*** (خالدآباد، ابوزیدآباد، بیدهند، فریزهند) ***dandā*** (طره)

دنده

dənde[2] (میمه) ***danda*** (فریزهند، محلات، قهرود) ***donda*** (کمجان) ***dünda*** (چیمه، طره) ***dündā*** (بیدهند، میمه، آشتیان، جوشقان، انارک) ***dönda*** (ابیانه) ***dünde*** (اردستان) ***dinda*** (خوانسار)

زنبور

● danda-süra (فریزهند)، dönda-süa (ابیانه)- «زنبور قرمز»؛ dündā-vāš (طره) - «زنبور وحشی بزرگ»؛ ● dündā-zardā (طره)- «زنبور زرد»؛ ● dündā-asal (طره)- «زنبور عسل وحشی»

از گروه واژگان آوایی. اصولاً نام‌های حشرات پرنده را حتی در گسترهٔ زبان‌های هندواروپایی، بیشتر، واژگان آوایی (onomatopoeic) تشکیل می‌دهند، بعید است این واژه وجه‌تسمیه‌ای معین از ایرانی باستان داشته باشد. البته در زبان بازسازی‌شدهٔ هندواروپایی بن‌واژه‌ای وجود دارد به شکل *dhrōn- به معنی «خرمگس»که شباهتی با این گروه از واژگان در کاشان و دیگر منطقه‌های ایران دارد و شکل ایرانی باستان آن، در صورت وجود، می‌بایست *drān- باشد. افزون‌براین خود *dhrōn- در هندواروپایی باز جنبهٔ آوایی دارد.

جالب‌توجه است که این واژه به شکل **دنده** و **تنده** به معنی «زنبور، زنبور سرخ» در فارسی نیز آمده است. ویلهلم آیلرس با در نظر گرفتن گونهٔ **تنده** در فارسی برای این گروه واژه‌ها بن‌واژهٔ ایرانی پیشنهاد می‌کند. وی می‌پندارد که شکل نخستین همهٔ گونه‌های بالا با -t آغازین بوده است به‌سان tunda (یعنی **تنده**) در فارسی و بنابراین، گونهٔ باستانی آن را باید *tundak بازسازی کرد به معنی

«تند، سریع» که به نوبهٔ خویش به *tavandak «قوی، زورمند» پهلوی برمی‌گردد. پیشنهاد آیلرس از چند روی قابل قبول نیست: ۱) از دیدگاه معنایی (semantical) «تند» و «زورمند» معنی نخستین نام این حشره را توجیه نمی‌کند؛ ۲) همهٔ گونه‌های این تکواژ در گویش‌های ایرانی با -d آغازین هستند و تنها در یک مورد در فارسی شکل **تنده** ثبت شده است (آن‌هم به احتمال زیاد باید اشتباه نوشتاری باشد)، بنابراین، اصل این واژه با -d بوده است و نه -t؛ ۳) کیفیت آوایی این تکواژ در دستگاه آوایی آن به‌خوبی نمایان است (تکرار-d-، وجود -n- و فراوانی گونه‌های با واکه‌های گوناگون) و تن به ریشه‌یابی قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد؛ و سرانجام ۴) در هجای نخست (-a-،-ə-،-i-،-ü-)-o- در همهٔ موارد کوتاه است، درحالی‌که اگر ریشه‌یابی آیلرس درست باشد این واکه می‌بایست حتماً با -o- (u یا -ī-) کشیده می‌بود.

در گویش‌های غربی ایرانی برای «زنبور» تکواژ دیگری نیز وجود دارد که در گسترهٔ کاشان هم ثبت شده است (vāž). این تکواژ برخلاف گونه‌های بالا بن‌واژهٔ ایرانی باستان دارد: -*wabsā (< هندواروپایی غربی ایرانی، حتی در *اوستا* و پهلوی، با نمونه‌های گوناگون دیده می‌شود. مقایسه شود: در *اوستا* -waβžaka، پهلوی vabz، بلوچی gwamz، gwabz، منوجانی (در کرمان) gōuz، guazī(n)k، رودانی (نزدیک منوجان) mōuk، لاری bōz، bāz، لری bauz، آباده‌ای benj، گبری bowz، کردی mōz و فارسی **بوز**

vāž ←

dərū (میمه) ***dorū, durū*** (ابوزیدآباد، میمه، ابیانه) ***derū*** (نراق، قهرود)

دروغ

در پارتی drōy، پهلوی drō(v)، فارسی **دروغ**، کردی daraw، بلوچی d(a)rōg، *drauga->drōγ یکی از ویژگی‌های زبان‌های جنوب‌غربی ایرانی تبدیل -g-* ایرانی باستان میان دو واکه به -w-) (-v-) است، برخلاف

تبدیل این همخوان به -γ- در گویش‌های شمال‌غربی. در نمونه‌های یادشده از جمله در کردی ویژگی جنوب‌غربی (پارسی) را می‌بینیم، درصورتی‌که خود فارسی از قانون «مادی»، یعنی شمال‌غربی، پیروی می‌کند (مقایسه شود: **دروغ**).

dū[1] ←

de (قهرود، میمه)

حرف اضافه– از؛ به

این حرف اضافه پشتوانهٔ تاریخی ندارد و درواقع در سطح parole به‌وجود می‌آید یعنی هنگام سخن گفتن، مخاطب معنی آن را از محتوای صحبت در می‌یابد؛ از این‌روست که چنین واژگانی در موارد گوناگون می‌توانند معنای کاملاً متفاوت و حتی متضاد داشته باشند، مانند معنی حرف اضافهٔ **از** (ablativus) و حرف اضافهٔ **به** (dativus) که در واژهٔ یادشده می‌بینیم. چنین حرف اضافه‌ای در کردی (کرمانجی) هم به شکل di وجود دارد < مقایسه شود: *az di Armanīstānē hātima* «من از ارمنستان آمده‌ام» و *az di Rawānē dičim* «من به ایروان می‌روم». معنی حرف اضافهٔ di در این دو جمله تنها به کمک معنی فعل روشن می‌شود.

بعید است از da* ایرانی باستان– نشانهٔ انکلیتیک (enclitic) با معنی «طرف، سو» باشد– زیرا این گونه عناصر لغوی هیچ‌گاه به‌طور مستقل در درازمدت حفظ نمی‌شوند.

dē (ابوزیدآباد)

سریع؛ تند؛ با سرعت (حرف ندا برای تشویق)

dedī (چیمه)

dada ←

dēg (ابوزیدآباد) ***dīg*** (بیدهند) ***dēv*** (ابیانه) ***dīj*** (جوشقان) ***dīk*** (ابوزیدآباد) ***dūgūla*** (محلات)

دیگچه

گونهٔ محلاتی ـ با پسوند تصغیر -ula از ایرانی باستان *dai(a)ka- (*dai- سوختن، سوزاندن) (؟) یا از ریشهٔ *daiz- که برای dēza (←) **دیز** (**دیزی**) نیز باید درست باشد (؟)

← **dīz، deyz، dīzūle، dēza، dēgbar**

dēgbar (فریزهند)

دیگ بزرگ مسی

← **dēg، dīz، dyez، dīzūle، dēza**

degena (ابوزیدآباد)

مرد بزرگ و قوی‌هیکل

دگل، دکل، تکل «درشت‌اندام با دست و پای گنده، نتراشیده، نخراشیده»؛ مقایسه شود: در ارمنی dangalax «مرد هیولا مانند، ولی احمق»، daganak «گرز کلفت»

deh (قهرود، ابوزیدآباد)

← **dah²**

dehan (ابوزیدآباد)

← **dahān**

dehanowe (ابوزیدآباد)

← **daounā'a**

dehma (ابوزیدآباد)

دهمین

dējā (ابیانه) ***daja*** (میمه)

گندم باد داده شده (از کاه جدا شده) و در خرمنگاه انباشه شده

احتمالاً از *dēja به معنی «چیز انباشته شده، دژ مانند»، در فارسی **دز/دژ**<-daiza*، ارمنی dēz

dēkbar (ابیانه)

dīgbar ←

del[1] (یارند، ابیانه، قالهر و بیشتر گویش‌های کاشان)

dal ←

del[2] (فریزهند، ابیانه، یارند)

شکم؛ معده

از **دل** «قلب»

tel ،teldār ←

dela (ابوزیدآباد)

دله

delčā (ابوزیدآباد)

سرماخوردگی درختان پس از شکوفایی

از del (←dal) و **چاییدن** (←bečāda)

deldel (ابوزیدآباد)

مردد؛ دودل

delengōn (محلات)

آویزان

ōngōn ←

delgā (ابوزیدآباد)

خواستن؛ دلخواه

آمیزه‌ای از del (←dal) و (← gat- (gā-/gō-))

deltay (ابوزیدآباد)

دلتنگ

delvāpey (ابوزیدآباد)

دلواپس

delvāz (ابوزیدآباد)

دلباز؛ جای گشاده و باصفا

dema (قهرود)

باد گرم

demāγ (بیدهند، چیمه، ابوزیدآباد، قهرود) ***domāγ*** (قالهر، میمه)

بینی؛ دماغ

از damāk (ریشهٔ -dam* «نفس کشیدن») به معنی «نفس‌کش»

dendōn (چیمه)

dandō ←

dendūn (هنجن، قالهر)

dandō ←

deng (ابیانه)

دانه؛ چینه؛ طعمه

کرمانی dang «دانه»، از -dānaka* ؟

dōn ←

deōne (ازوار)

dahān ←

dēr[1] (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

دیر

dēr[2] (فریزهند)

خمرهٔ آب

derafš (یارند، ابیانه) ***darauš*** (فریزهند) ***derauš*** (هنجن) ***darafš*** (ابوزیدآباد) ***dorous*** (نراق) ***dorouš*** (محلات)

درفش؛ سوزن بزرگ

پهلوی drafš، فارسی **درفش**، ارمنی (< پهلوی) drawš. هم در فارسی و هم در ارمنی این واژه به دو معنی «پرچم» و «سوزن بزرگ» به‌کار می‌رود.

derā-hāxōten (قالهر)

دراز کشیدن؛ خوابیدن

آمیزه‌ای از derā (←derāj) و فعل xoten «خوابیدن»

(← **hōt-(hōs-**) با پیشوند **hā-** (←)

derāj (نراق) ***derāz*** (قالهر، نشلج)

دراز

darāz ←

deramba (محلات) ***derembe*** (ابیانه)

گونه‌ای بوتهٔ خار با تیغ‌های کم و رنگی نزدیک به خاک که بیشتر برای پوشاندن سقف از آن استفاده می‌شود.

döröma ←

derauš (هنجن)

derafš ←

derax (ابوزیدآباد) ***derāxt*** (ابوزیدآباد) ***derāxt*** (طره) ***deraxt*** (چیمه، میمه، ابیانه)

درخت

derāz (قالهر، نشلج)

derāj ←

derāxt (طره)

derax ←

deraxt (چیمه، میمه، ابیانه)

derax ←

derazdena (جوشقان)

مقدار کم

derāz vaka-(ker-) (قهرود)

صبر کردن

deremba (بیدهند)

قلیان

derembe (ابیانه)

deramba ←

derezā-(derez-) (ابوزیدآباد)

جستن؛ دویدن

به احتمال زیاد از ریشهٔ -tarč*(-tark*) «برگشتن، رفت‌وآمد کردن» که در میان زبان‌ها و گویش‌های غربی ایرانی تنها در فارسی **ترکنده** (پیشنهاد جانی چونگ) و در زبان‌های شرقی در یک واژهٔ ختنی آمده است (رولاند امریک، *دستور زبان سکایی*، ص ۱۴۵) واژهٔ ابوزیدآبادی درواقع سومین نمونهٔ اعلام وجود این ریشه در گسترهٔ زبان‌های ایرانی است. در گویش ابوزیدآباد (و همچنین در ابیانه‌ای) -d آغازین در بسیاری از موارد از -t می‌آید (←darāγza، dāγ، dappa)، چنان‌چه در مواردی نیز -p آغازین به -b تبدیل می‌شود (برای نمونه ←banjā).

derī-xōvīda (ابوزیدآباد)

به زور فرو کردن

xāvīd-(xāv-) ←

derj (نراق)

darz ←

derjan (نراق)

darzan ←

dernāya (ابیانه)

دریده شده؛ پاره شده

از -dṛna*

darpaynova ←

derū (نراق، قهرود)

dərū ←

derūn (قهرود)

dorō ←

derūvājen (قهرود) ***dorūvājena*** (ابوزیدآباد) ***dorvājen*** (جوشقان، میمه) ***dorūvājen*** (ابیانه)

دروغگو

آمیزه‌ای از **دروغ** (←dərū) و ستاک حال فعل **گفتن** ویژهٔ گویش‌های شمال-غربی: -vāj از ایرانی باستان -wāč*. این واژه ظاهراً باید ترکیبی باستانی باشد، احتمالاً از -drauga-wāčana* ایرانی باستان.

• **دروغزن** (با همان معنی) در فارسی ترکیب دیگری است (فارسی باستان -draujana)

desman (نراق) ***döšma*** (ابوزیدآباد) ***döšman*** (ابیانه)

دشمن

dešmūn (قهرود، محلات) ***döšmū*** (ابوزیدآباد) ***dožmūn*** (جوشقان)

دشنام، فحش

det (نراق، دلیجان، زر) ***deto*** (واران، بیجگان) ***döče*** (ابوزیدآباد) ***döt*** (فریزهند، ابیانه، چیمه، قهرود، میمه، جوشقان، ابوزیدآباد، بادرود، ازوار)

دختر، دوشیزه

• det-āmū (محلات)، döt-omū (ابیانه)- «دختر عمو»؛ • det-xāla (محلات)، döt- xala (ابیانه)- «دختر خاله»؛ • döt-dādā (فریزهند)-

«دختر خواهر»؛● döt-gorde (چیمه)- «دختر بزرگ»؛● döt-kasla(فریزهند)، döt-kasle (بیدهند)، döt-kaslīye (چیمه)- «دختر کوچکتر»

از *duxtā- با حذف -x- در بیشتر گویش‌های غربی ایران (مقایسه شود:کردی dō، dōt)

deto (واران، بیجگان)

← **det**

dēv[1] (قهرود، ابوزیدآباد) ***dīb*** (ابوزیدآباد)

دیو

dēv[2] (ابیانه)

← **dēg**

devā (قهرود)

← **davā**[2]

devāzze (ابوزیدآباد)

← **dāvāzze**

deves (یارند)

← **dövēs**

devīs (ابوزیدآباد) ***dövēs*** (یارند)

dēvōna, ***dīvōna*** (ابوزیدآباد) ***dīvūna*** (ابیانه، قهرود)

دیوانه

deyā-beyāta (ابوزیدآباد)

به هم خوردن

بخش نخست این فعل مرکب -deyā به معنی «به هم» به‌کار می‌رود و در بسیاری از فعل‌ها ثبت شده است. (برای نمونه←deyā-berasva). بخش دوم نیز اگر پیشوند فعلی -be را برداریم ستاک گذشتهٔ -yāta را دربردارد و این به احتمال زیاد به ریشهٔ ایرانی باستان -hwar*(-xwar*) به معنی «گرفتن، برداشتن، به هم خوردن» برمی‌گردد که در **خوردن** فارسی (در فعل‌های مرکب **زمین خوردن، به هم خوردن** — نه به معنی **غذا خوردن**) نیز نهفته است.

← **dayā-gandova ،ār-gandova**

deyargā (ابوزیدآباد)

← **dēyargove**

deyargove, *deyargā* (ابوزیدآباد) *digīr* (قهرود) *diγar* (محلات) *diyar* (بادرود)

عصر، نزدیک عصر، غروب

آمیزه‌ای از سه بخش: de «در، اندر»، ēvār «عصر، غروب» (در فارسی دری **ایوار**، در فارسی کلیمی **ایوار**،کردی ēvār (<-bāra-adi*)) و سرانجام پسوند -gā (**گاه**)

deylam (ابوزیدآباد)

اهرم، دیلم

dēza (ابیانه)

دیزی

← **dēg ،dīz ،dyez ،dīzūle ،dēgbar**

dēzandö, ***dīzandū*** (ابوزیدآباد) ***dēzandūn*** (ابیانه) ***dēzendōn*** (میمه)

سه‌پایه‌ای برای آشپزی

یعنی «دیگ‌دان، دیزی‌دان» (←dēg)، جایی یا وسیله‌ای که روی آن دیگ می-گذارند، به گفتهٔ آیلرس: Topfhalter

dēzandūn (ابیانه)

dēzandö ←

dēzendōn (میمه)

dēzandö ←

dī-(vün-, yīn-) (قهرود) ***dī-(vīn-)*** (ابیانه) ***dīd-(vīn-)*** (ابوزیدآباد) ***dīyan*** (جوشقان)

دیدن

dī-(vīn) (ابیانه)

dī-(vün-, yīn) ←

dī (یارند)

dū[1] ←

diār (جوشقان)

پیدا، دیدار

کردی dīhār

dīb (ابوزیدآباد)

dēv[1] ←

dīd-(vīn-) (ابوزیدآباد)

dī-(vün-, yīn) ←

dīg (بیدهند)

dēg ←

digīr (قهرود)

dēyargove ←

dīgla (خالدآباد)

پاتیل مسی

درواقع «دیگ کوچک»، از dīg (←dēg) با پسوند مصغر -la

dīgar (نراق)

دیگر

dīgbar (ابوزیدآباد) ***dēkbar*** (ابیانه)

در دیگ یا دیگ

از dīg (←dēg) و bar[1] «در» (←)

diγar (محلات)

dēyargove ←

dīj (جوشقان)

dēg ←

dīk (ابوزیدآباد)

dēg ←

dīm[1] (ابیانه، ازوار) ***dīma*** (طره، ابیانه) ***düm*** (فریزهند، کمجان، هنجن)
dūm (ابوزیدآباد، چیمه)

صورت؛ رخسار

از ایرانی میانهٔ *dēm؛ مقایسه شود: پهلوی dēm، ارمنی dēm(kʿ)، فارسی **دیم**

dīm[2], ***düm*** (ابیانه)

بر؛ روی

dīma (طره، ابیانه)

← **dīm**[1]

dinda (خوانسار)

← **dənde**[2]

dīndel (ازوار)

اسهال

← **del**[۲]

dīštan (قهرود)

قرار داشتن

از دو بخش de (←) و -ešta «ایستادن» (*stā->)

← **veštōyan**، **hōveštova**، **eštā-(eštov-)**

dīvāl (چیمه)

← **dūwal**

dīvōna (ابوزیدآباد)

← **dēvōna**

dīvūna (ابیانه، قهرود)

dēvōna ←

dīyan (جوشقان)

dī-(vün-, yīn) ←

dīyanā (ابیانه)

مراسم مهمانی که در خانهٔ عروس برای خانوادهٔ داماد انجام می‌گیرد و پس از آن پای داماد به منزل عروس گشوده می‌شود.

diyar (بادرود)

dēyargove ←

dīz (جوشقان)

ظرفی سفالی برای نگهداری فراورده‌های شیر

فارسی **دیز**

dēza ،dīzūle ،dyez ،dēg ←

dīzandū (ابوزیدآباد)

dēzandö ←

dīzūle (جوشقان)

دیز کوچک، دیگ سفالی کوچک

آمیزه‌ای از dīz (←) و پسوند تصغیر -ūle

dēgbar ،dēza ،dīz ،dēg ←

do (راجی‌زر، نشلج، قالهر)

dö ←

dö (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، طره) ***do*** (زر، نشلج، قالهر)

دو

döbör (قهرود، ابیانه) ***dobor*** (محلات) ***dobör*** (ابوزیدآباد)

بزغالهٔ نر دوساله

از **دوبُر** به معنی «بزی که موی آن دوبار چیده شده است.»

← **yakbor، čārbör، paybor، šošbor، sabor**

dobor (محلات)

← **döbör**

dobör (ابوزیدآباد)

← **döbör**

döče (ابوزیدآباد)

← **det**

• döčeje (ابوزیدآباد)–«دخترک، دختربچه»؛ • döče-lekāte(ابوزیدآباد)– «دختر هرزه»؛ • döče-šūxe (ابوزیدآباد)– «دختر خوشگل»

dōdešū (طره)

← **dadešū**

dōdešūy (ابیانه)

← **dadešū**

dōdezan (ابیانه)

← **dayejen**

dōdežan (طره)

dayejen ←

dōdō (ابیانه، یارند)

dādā[2] ←

dōdōšū (طره)

dōdōšūy ←

dōdōšūy (ابیانه) ***dōdōšū*** (طره)

خواهرشوهر

dadešū ←

dödū (ابوزیدآباد)

dada ←

dogma (ابیانه، یارند، هنجن) ***dūgma*** (ابیانه)

دگمهٔ لباس

dōγa (ابیانه)

سقف اتاق

taγ ←

doγalī (هنجن) ***doγlī*** (بادرود) ***döqūl*** (ابیانه) ***dologī*** (آشتیان)

دوقلو

doγlī (بادرود)

doγalī ←

döhöl (ابوزیدآباد) ***dömbak, dowra*** (قهرود)

دهل

dohon (نشلج)

dahān ←

döhös (ابوزیدآباد)

شش کیلو؛ یک من

واحد «من» کاشان، برخلاف «من» سه کیلویی تبریز، برابر شش کیلوگرم است.

döka (طره، ابیانه)

douk ←

dokārt (ابوزیدآباد، فریزهند، میمه، بادرود، ازوار) ***dökārt*** (ابیانه)

قیچی پشم‌چینی

ظاهراً از dö «دو» (←) و kārt یعنی «قیچی» به معنی «وسیله‌ای که از دو کارد ساخته شده است»؛ مقایسه شود: dokārč، dokārd به همان معنی در گویش‌های کرمان و سواحل خلیج فارس

dökārt (ابیانه)

dokārt ←

dōkeja (ابوزیدآباد)

douk ←

dökkö (ابوزیدآباد) ***dökūn*** (ابیانه)

دگان

dökūn (ابیانه)

dökkö ←

dökūna (ابیانه)

زین؛ نشیمنگاه؛ کفل

از dö «و» (←) و kūna «کون» (←kün). درواقع **کون** به معنی یک لُبِ **کون** به‌کار می‌رود.

döl (قهرود)

بستن آب پس از آبیاری مزرعه

dölā (قهرود) ***döllā*** (ابوزیدآباد)

دولا

dolī (جوشقان)

دیگ کوچک

dolīj (ابیانه)

راهرو؛ دهلیز

از ایرانی میانهٔ *dahlīč که در پهلوی dahlīč، در فارسی میانهٔ مانوی dahrīz، در ارمنی dahlič و در فارسی به شکل **دهلیز** آمده است.

döllā (ابوزیدآباد)

← dölā

dolγī (آشتیان)

← doγalī

dōlūja (طره)

← bālna

dom (نشلج، قالهر) ***döm*** (طره، ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود) ***domb*** (هنجن، یارند، میمه، جوشقان)

دُم

در پهلوی *dumba->dum(b)، فارسی **دمب**، **دم**، **دنبه**، ارمنی dmak،کردی dūv

donba ←

döm (طره، ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

dom ←

domāγ (قالهر، میمه)

demāγ ←

domaγā (یارند)

پوزهٔ گره

از **دماغ** (demāγ←) با پسوند -ak

domb (هنجن، یارند، میمه، جوشقان)

dom ←

dombal (جوشقان) ***dömmal*** (ابیانه)

دمل

dāval ←

dömbāl (ابیانه)

دنبال

dombe (یارند)

donba ←

domena (ابوزیدآباد) ***damanā*** (ابیانه)

سوراخی در بخش پایینی تنور برای هواگیری

← **höl ،olok**

dömkola (ابوزیدآباد)

دم‌بریده؛ دم‌کوتاه

از döm «دم» (←dom) و kola که واژه‌ای است رایج به معنی «بریده، کوتاه» در گویش‌های ایرانی (مقایسه شود:کردی k'öl، dūvk'öl «دم‌کوتاه»). در کردی همچنین kurt «کوتاه، بریده». احتمالاً از -kṛdu* (؟)

← **kol**[4]

dömma (ابوزیدآباد، ابیانه)

← **donba**

dömmal (ابیانه)

← **dombal**

dömsüre (ابوزیدآباد)

دم‌قرمز؛ دم‌سرخ

don (محلات)

← **dahān**

dōn (ابوزیدآباد) ***dōna*** (ابوزیدآباد) ***dūna*** (ابوزیدآباد) ***dūne*** (ابوزیدآباد) ***döna*** (ابوزیدآباد) ***dūnā*** (ابوزیدآباد)

تخم؛ دانه

- dūne-vōyūm (طره) – «مغز بادام»

پهلوی dān(ak)، از -danaka*، فارسی **دانه**

← **deng**

dōna (ابوزیدآباد)

← **dōn**

döna (فریزهند)

← **dōn**

donba (چیمه، فریزهند، بیدهند) ***dunbā*** (طره) ***dömma*** (ابوزیدآباد) (ابیانه) ***dumme*** (ابیانه) ***dombe*** (یارند)

دنبه

پهلوی *dumbaka->dumbak

← **dom**

donda (کمجان، بیدهند، میمه، آشتیان)

← **dənde**[2]

dönda (ابیانه)

← **dənde**[2]

dö-passā (ابیانه)

دودفعه؛ دوبار

döq (ابیانه)

← **tāq**

döqül (ابیانه)

← **doγalī**

doqz (نوش‌آباد)

← **darz**

dör (ابوزیدآباد)

گوهر؛ درّ

dorāz (ابیانه)

darāz ←

dörda (ابوزیدآباد، ازوار)

دُرد سرگه و شراب

از ایرانی باستان -dṛti*(ریشهٔ هندواروپایی -dher* «کثافت، بیشتر به شکل مایع»)؛ مقایسه شود: سغدی -δrt-/δərt-،ارمنی dirt، وخی dərt و فارسی دری **لرد**، **لرت** (با تبدیل -d آغازین به -l که یکی از ویژگی‌های واژه‌های بختیاری، کلهری tart (از dart*) به معنی «تپالهٔ گاو» (tart-i gå) و تاجیکی lal، lar «تپالهٔ خشک گاو» مشتق از همین ریشه هستند، ولی از ستاک -darti*. البته ‘tart ارمنی و ’tart در کردی (از ارمنی) به معنی «پهن خشک تراشیده شده از کف طویله» ظاهراً از ریشهٔ -der* («شکافتن، بریدن») در هندواروپایی به‌وجود آمده است؛ از شکل -dṛti*.

از همین بن‌واژهٔ آخری نیز ظاهراً **درد** در فارسی به‌وجود آمده است.

همچنین مقایسه شود: کلهری tars «تپالهٔ الاغ»

dordorā (یارند)

دارگوب

dordūn (چیمه)

مثانه

از dord (←dörda) با پسوند مکان **دان** (؟)

čordūn ←

dōre (طره)

dār[1] ←

dorō (ابوزیدآباد) ***dörow*** (محلات) ***dörūn*** (ابیانه) ***derūn*** (قهرود)

درو

dōrī (بیدهند)

← **dār**[1]

döröma (ابوزیدآباد)

بوته‌ای صحرایی که برای سوخت به‌کار می‌رود.

ظاهراً همان گیاه **درمنه** *Artemisia herba* یا *Asso alba* نیای این واژه در پهلوی به شکل deramanak و به همان معنی ثبت شده است.

← **deramba**

dörös (ابوزیدآباد، ابیانه)

درست

dorous (نراق)

← **derafš**

dorouš (محلات)

← **derafš**

dörow (محلات)

← **dorō**

dorū (ابوزیدآباد، ابیانه، جوشقان)

← **dərū**

dörūn (ابیانه)

← **dorō**

dorūvājen (ابیانه)

← **derūvājen**

dorūvājena (ابوزیدآباد)

derūvājen ←

döšak (ابیانه) ***düšak*** (هنجن)

تشک

döšama (ابوزیدآباد) ***döšammay*** (ابیانه)

دوشنبه

döšammay (ابیانه)

döšama ←

döšma (ابوزیدآباد)

desman ←

döšman (ابیانه)

desman ←

döšmū (ابوزیدآباد)

dešmūn ←

došva (جوشقان) ***došval*** (کمجان)

غده، تاول

ظاهراً آمیزه‌ای کهن از شکل میانی *duš-vād به معنی «باد (ورم) بد(خیم)» است. در برداشت‌های عامیانه تورم برخی غده‌ها یا گونه‌هایی از تاول‌ها را **باد** می‌نامند: **باد کردن**= «ورم کردن».

došval (کمجان)

došva ←

döšvār (قهرود)

دشوار

döt (فریزهند، ابیانه، چیمه، قهرود، میمه، جوشقان، ابوزیدآباد، بادرود، ازوار)

det ←

döt-(dūš-) (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه) ***dōtan*** (جوشقان)

دوشیدن

در پهلوی dōxtan (dōšītan)، فارسی **دوختن**، کردی *daug->dōtin (dōš-)

dū[1] ←

dōtan (جوشقان)

döt-(dūš-) ←

doulače (نوش‌آبادی)

سطل کوچک، دول

از شکل *dōl-čak، پهلوی dōl

dūl ←

dovā (ابوزیدآباد)

davā[1] ←

dōvala (ابیانه)

dāval ←

dövēs (ابیانه، طره) ***dövīs*** (قهرود) ***deves*** (یارند) ***devīs*** (ابوزیدآباد)

دویست

dövet (ابیانه)

دوات

dövīs (قهرود)

dövēs ←

dovl (بیدهند)

dāval ←

dovone (ابوزیدآباد)

dahān ←

dovūn (قالهر)

dahān ←

dowra (قهرود)

döhöl ←

douk (جوشقان) ***dük*** (قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند) ***döka*** (طره، ابیانه) ***dōkeja*** (ابوزیدآباد)

چرخ نخریسی؛ دوگ نخ

در پهلوی dōk، فارسی **دوک**. از بن‌واژهٔ -dawaka* «دونده، محرک»

döye (ابوزیدآباد)

دوتا؛ دوتایی

döyī (فریزهند)

dayī ←

döz(d) (قهرود، ابوزیدآباد، نوش‌آباد) ***dözz*** (ابیانه)

دزد

dözdā-(döz-) (قهرود)

دزدیدن

dözdī (قهرود) ***dözzī*** (ابیانه)

دزدی

dözz (ابیانه)

döz(d) ←

dözzī (ابیانه)

dözdī ←

dožmūn (جوشقان)

dešmūn ←

dū[1] (ابوزیدآباد، ابیانه، چیمه، طره، فریزهند، کمجان، بادرود، جوشقان، یارند، محلات) ***düd*** (بیدهند) ***dī*** (یارند) ***düy*** (فریزهند) (دلیجان،

دوغ

از -daug*، مقایسه شود: کردی daw، dō و فارسی **دوغ**

döt-(dūš-) ←

du[2] (چیمه، ابیانه) ***dü*** (هنجن، طره، فریزهند، نشلج، ابیانه) ***düya*** (کمجان) ***düd*** (بادرود، محلات، قالهر، ابوزیدآباد، میمه، قهرود)

دود

dü (هنجن، طره، فریزهند، نشلج، ابیانه)

dū[2] ←

düa (ابیانه) ***düda*** (ابوزیدآباد، قهرود)

ادامه

از dū[2]؛ فارسی **دودمان**

duāza (یارند)

← **dāvāzze**

düd[1] (بیدهند)

← **dū**[1]

düd[2] (بادرود، محلات، قالهر، ابوزیدآباد، میمه، قهرود)

← **dū**[2]

düda (ابوزیدآباد، قهرود)

← **düa**

düdkaš (قهرود) ***düdkeš*** (ابیانه)

دودگش

düdkeš (ابیانه)

← **düdkaš**

dūgma (ابیانه)

← **dögma**

dūgūla (محلات)

← **dēg**

duhūn (هنجن)

← **dahān**

dühün (بیدهند)

← **dahān**

dūja (ابیانه، فریزهند، طره)

dūjax ←

dūjax (نراق) ***dūja*** (ابیانه، فریزهند، طره)

دوزخ

برای پندارهٔ «دوزخ» در ایران اسلامی به‌طورکلی واژهٔ عربی **جهنّم** به‌کار می‌رود که خود ریشهٔ عبری دارد- از gēʻhinnōm به معنی «دشت، وادی هینّوم»، جایی‌که بنی اسرائیل در دورهٔ جاهلیت آیین قربانی کردن کودکان را انجام می‌دادند. بعداً این مکان به مظهر پلیدی، کفر و اعمال بد تبدیل شد و معنی «جهنم، دوزخ» را به خود گرفت.

● واژهٔ **دوزخ** در فارسی بیشتر جنبهٔ ادبی دارد و در ادبیات کلاسیک به‌کار رفته است ولی چنان‌که می‌بینیم در گویش‌های ایرانی این واژه زنده است و روند تکاملی طبیعی خود را طی کرده. در *اوستا* «دوزخ» به شکل duž-aŋhav- یعنی «وجود بد» (به ترجمهٔ بارتولمه schlechtes Sein) آمده است؛ در پهلوی dōšaxv، فارسی میانهٔ مانوی dušox، پارتی dōžax، کردی dōž(a)، ارمنی džox-kʻ (< ایرانی)، فارسی **دوزخ**

● گونه‌های بالا البته ادامهٔ شکل مادی میانهٔ *dōžax هستند که در پارتی هم گواه دارد.

jahandam ←

dük (قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند)

douk ←

dūl (کمجان، فریزهند، بادرود، یارند، جوشقان) ***dūla*** (ابوزیدآباد)

سطل آب؛ دلو

doulače ←

dūla (ابوزیدآباد)

dūl ←

düla[1] (ابیانه)

پارس سگ؛ سر و صدای سگ؛ زوزه

düla[2] (بیدهند)

گوزه

dūlāb (ابوزیدآباد) ***dūlāva*** (ابیانه)

دولاب؛ گنجه و اشکاف کوچک درداری که توی دیوار درست می‌کنند.

dūlāva (ابیانه)

dūlāb ←

dūlāx (ابوزیدآباد، محلات)

گرد و غبار

dūloma (کمجان)

سبد نان

dūm (ابوزیدآباد، چیمه)

dīm[1] ←

düm[1] (فریزهند، کمجان، هنجن)

dīm[1] ←

düm[2] (ابیانه)

dīm[2] ←

dümagēve (کمجان)

رویهٔ گیوه

dūman (ابیانه، طره) ***dāman*** (چیمه)

دامن زنانه

dūma-tammūn (ابیانه)

بند تنبان

← pača-tammūn، tammōn

dümbō (ابوزیدآباد)

پشت‌بام

← bālābōn

dumme (ابیانه)

← donba

dümšīr (ابوزیدآباد)

سرشیر

dümyāda (ابوزیدآباد)

روی هم

dūn (خالدآباد، چیمه)

← dahān

dūna (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه، فریزهند، کمجان، بادرود، جوشقان)

← dōn

dūnā (یارند)

← **dōn**

dunbā (طره)

← **donba**

dündā (چیمه، طره)

← **dənde**[2]

dünda (جوشقان، انارک)

← **dənde**[2]

dünde (اردستان)

← **dənde**[2]

dūne (طره)

← **dōn**

dūng (ابوزیدآباد)

دانگ

dür (ابوزیدآباد، محلات، قهرود، ابوزیدآباد، طره) ***daur*** (ابیانه)

دور

- dür-vesta (ابوزیدآباد)– «دورانداختن»

durū (ابوزیدآباد، ابیانه، میمه)

← **dərū**

dürüšt (قهرود)

درشت

durzen (بادرود)

darzan ←

dūs (قهرود، یارند، بادرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

دوست

dūšō (میمه)

دوشاب؛ شیره

بی‌گمان ترکیبی قدیمی است– احتمالاً از دورهٔ میانه. هرچند در نوشتارهای پهلوی یا پارتی گواه مستقیم ندارد، شکل پهلوی این واژه را به‌راحتی می‌توان بازسازی کرد: *dōš-āp به معنی «آب شیرین»؛ مقایسه شود: در پهلوی dōš، پارتی zōš- هر دو به معنی «عشق، دلبستگی»

düšak (هنجن)

döšak ←

dūvēj (ابیانه)

دُرد روغن آب شده؛ ته نشست

شکل پسوندی (با ēč-) از dū[1] (←) «دوغ»، یعنی «دوغک، دوغی که از آب شدن کره در ته می‌نشیند و با آن نان روغنی درست می‌کنند». یا با همان پسوند از **دُرد** (←döeda)

dūwā (نراق)

مادر

ظاهراً خویشاوند پهلوی dāyak. **دایه** در فارسی، در کردی dē، dā «مادر»، dēlik «سگ ماده» (مقایسه شود: dēla- gur «گرگ ماده»)، dāyka «مادر» در زازایی – همه از ریشهٔ ایرانی باستان *dā(i)- (هندواروپایی *dhē(i)-

«شیر دادن»، سنسکریت -dhēnā «گاو ماده»، -dhēnú «بچه‌شیرخوار»، -dhāyas «مکیدن»، dhātrī «دایه»

dādā[1] ←

dūwal (هنجن) ***dīvāl*** (چیمه)

دیوار

düy (فریزهند)

dū[1] ←

düya (کمجان)

dū[2] ←

dyez (فریزهند)

گوزه‌ای لعابی برای نگهداری روغن

dēgbar ،dīz ،dēza ،dīzūle ،dēg ←

E

ē (ابیانه)

یک

پهلوی ēv، فارسی **یک** <ēvak

e (ابیانه، ابوزیدآباد و دیگر گویش‌های کاشان)

حرف صوت ـ آه

ebā (هنجن)

عبا

ēče, *ēčī* (ابوزیدآباد) ***ēččī*** (طره) ***ēčče*** (هنجن) ***ēš*** (ابیانه، قهرود)

هیچ

● ēčīrā، ēčerā (ابوزیدآباد) ـ «هیچ‌وقت»؛● ēčekār (ابوزیدآباد) ـــ «هیچ کار»؛● ēčekāra (ابوزیدآباد) ـ «هیچ کاره»؛● ēčeyā (ابوزیدآباد)، ēčīgā

(قهرود)، ēšgā (ابیانه) ـ «هیچ جا»؛● ēčīkja (ابوزیدآباد)، ēčīš (قهرود) ـــ «هیچ چیز»

ēččе (هنجن)

← **ēče**

ēččī (طره)

← **ēče**

ečem (ابیانه)

گچ

از ریشهٔ -kamp* «خم کردن»؛ مقایسه شود: فارسی **چمیدن**، **چم** (و خم)، **چفت**، **چفته**

ēčī (ابوزیدآباد)

← **ēče**

edbār[1] (جوشقان)

لاغر

عربی **ادبار** «تیره‌روزی، بدبختی»

edbār[2] (ابوزیدآباد)

بد

← **edbār**[1]

edbōr (ابوزیدآباد)

آزار و اذیت

← **edbār**[1,2]

edyūn (هنجن)

هذیان

egar (قهرود)

آخر؛ پس

egāl (ابوزیدآباد)

چوبی که به دست‌های شتر می‌بندند تا نتواند تگان بخورد.

ēirū (جوشقان، قالهر)

ārū ←

ēisāl (جوشقان) ***ēsāl*** (قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد)

امسال

ēišav (جوشقان)

amšou ←

eklāčī (ازوار)

خارش

aklūšye, kelāš ←

elāha (ابوزیدآباد)

الگی؛ به دروغ

به شکل elāhda نیز در همان گویش ثبت شده است.

elāla (هنجن)

لالهٔ گوش

alāla, balīle ←

ēlazena (محلات) ***ērzāna*** (جوشقان)

فک پایین

ترکیبی از ēla-/ēr (از aδar «پایین، زیر» ←hēr) و zena-/zāna-
«چانه، زنخدان»

ēlečī (قهرود)

کمی؛ مقداری

elīgūjēlī (ابوزیدآباد)

از گیل

به این معنی gūje نیز کاربرد دارد (←gevēje).

ēlvāra (محلات)

alvāra ←

elzūn (قهرود)

azmūn ←

embār (ازوار)

ambār ←

embar (هنجن، محلات)

ambār ←

ēmbar (نوش‌آباد)

این دفعه؛ این بار

emen (دلیجان)

ammayan ←

emrū (چیمه)

āmrūd ←

ēmrū (دلیجان، محلات)

ārū ←

emrūt (محلات)

āmrūd ←

ēmqarta (قهرود)

این بار

karat ←

enār (هنجن، طره، کمجان، قهرود) ***hanār*** (ابیانه) ***onār*** (یارند)

انار

enār-xora (ابوزیدآباد)

شاخه‌های بی‌بارو بر درخت انار

آمیزه‌ای است از دو واژهٔ enār (←) و xora که در ظاهر بایستی معنی «کج» داشته باشد؛ مقایسه شود: در کردی xār (کج) (stu-xār «گردن کج»)، فارسی **خل** «دیوانه» (**کس‌خل** (←künxar)) *kawaθra->

ēnda (ابیانه)

ēnde ←

ēnde (محلات، بیجگان، واران) ***ēnnada*** (جوشقان) ***ēnda*** (ابیانه) ***īnda*** (ابیانه) ***īnjōn*** (محلات)

اینجا

از ایرانی باستان *ima-da- «اینجا» ـ آمیزه‌ای از دو بخش: ضمیر اشارهٔ *ima- و نشانهٔ enclitic (بی‌تکیهٔ) *da-

andar, nīgde ←

ende (قالهر)

بادام

engerua (جوشقان)

حالت گریستن

engīr (ازوار)

angür ←

engöšt (آشتیان)

angöš ←

engüš (بیدهند)

angöš ←

enjbar (ازوار)

گیاهی ترش‌مزه ـ انجبار

انجبار ـ معرب **انگبار**

enjīl (هنجن، چیمه)

anjīl ←

ēnnada (جوشقان)

ēnde ←

enö-(enah-, tenah-) (ابیانه) ***ašnīda-(šönov-)*** (ابوزیدآباد) ***ašnöfta-(ašnöv-)*** (قهرود)

شنیدن

از ریشهٔ ایرانی باستان *xšnaw- «شنیدن» ـ در ابیانه‌ای با تبدیل خوشهٔ *xšn- به n-

ensū(n) (قهرود)

انسان

ēpartūjā (ابیانه)

یک ذره

pārtū ←

eraγ (هنجن)

araγ ←

eraγčī (هنجن)

araqčī ←

eraq (یارند)

araγ ←

ērbāqā (ابیانه)

بناگوش

ترکیبی از -ēr (hēr←) و bāqā (böγ←)، به معنای «زیرگونه، زیرچانه»

ergāla (ابوزیدآباد)

برگه، برگهٔ زردآلو

ermūd (قالهر)

āmrūd ←

erra (بیدهند، هنجن، چیمه، ابیانه)

ara ←

ērū (ابیانه)

ārū ←

ērvāra (ابیانه)

← **alvāra**

ērvera (بادرود)

← **alvāra**

ērzāna (جوشقان)

← **ēlazena**

erzō, ***erzūn*** (ابوزیدآباد)

ارزان

erzūn (ابوزیدآباد)

← **erzō**

ēsāl (قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد)

← **ēisāl**

esar (محلات)

آخور؛ اصطبل

ظاهراً از **اصطبل**

← **āγ**

esba (ابوزیدآباد، ازوار، آشتیان، محلات، دلیجان، قالهر، بیچگان) ***esbe*** (نشلج) ***espa*** (زفره، قهرود، نراق، ابوزیدآباد، واران)

سگ

• esbe čār-čaša (ابوزیدآباد) ـ «سگ چهارچشم، سگی که دو خال سیاه بالای چشمش دارد»؛ • esbe-mā (نشلج)، espo-māča (محلات) ـــ «سگ ماده». واژه‌ای است اصیل، درواقع از بازماندگان ذخیرهٔ لغوی زبان مادی: از

-spake*، برخلاف گویش‌های «پارسی» که نام سگ در آنها مشتق از بن‌واژهٔ -çaka* است (مقایسه شود: در فارسی **سگ**).

● هرودوت، مورخ یونانی قرن پنجم پیش از میلاد، (I, 110) می‌نویسد: «مادها سگ را σπάκα می‌نامند». این واژه در دورهٔ مادی میانه aspak* تلفظ می‌شد که گواه آن در متون ارمنی باستان به شکل -aspak دیده می‌شود. همهٔ گونه‌های این تک‌واژ در لهجه‌های «مادی» نیز از همین aspak* سرچشمه می‌گیرند؛ مقایسه شود: در گویش‌های آذری (تاکستانی و...): asba، azbe، asbe، وفسی asba (← «پیش‌گفتار»، §۲)

espeja ←

esbār (محلات)

esbar ←

esbar (میمه) ***esbār*** (محلات) ***ösbār*** (ابیانه)

بیل؛ شخم؛ سپار؛ اسفار

● esbār kārdan (ابیانه)، «بیل زدن، زمین را با بیل کندن»

از ایرانی باستان -spāra* (ریشهٔ -sparh* «(با پا) فشردن، لگد زدن»)، خویشاوند -phāla «شخم» در سنسکریت

esbarza (ابوزیدآباد، کمجان)

asparza ←

esbe[1] (یارند، ابیانه)

asbey ←

esbe (نشلج، زفره)

esba ←

esbenāj (محلات، قهرود)

← **asfanāj**

esbey (طره)

← **asbey**

esbī (چیمه، نراق)

← **asbey**

esbīd (میمه، جوشقان، قالهر)

← **asbey**

esbīda (ابوزیدآباد)

← **asbey**

esborz (چیمه)

← **asparza**

esfan (ابوزیدآباد)

← **asfand**

esfand (بادرود، هنجن)

← **asfand**

esīr (ابوزیدآباد)

اسیر

eskar (نراق)

آشکار

eskena (ابوزیدآباد) ***eškenje*** (ابیانه)

سگسه

eškenje (ابیانه)

eskena ←

esm (میمه) ***ešm*** (قالهر)

اسم، نام

esp (ابیانه)

as ←

espa (قهرود، نراق، ابوزیدآباد، واران)

esba ←

esbandīra (ازوار)

asfand ←

espārzā (طره)

asfarza ←

esparzā (ابیانه)

asfarza ←

esparza (هنجن، ابوزیدآباد)

asfarza ←

espeja (ابوزیدآباد)

سگ کوچک

esba ←

espenāj (قهرود، ازوار)

asfanāj ←

espenaj (ابیانه)

asfanā ←

espīd (ازوار)

← **asbey**

esrū (بادرود) ***essōra*** (چیمه) ***estare*** (میمه) ***estāra*** (ابوزیدآباد، دلیجان) ***ostāra*** (هنجن) ***ostara*** (جوشقان) ***estera*** (میمه) ***essāra*** (نشلج) ***essāra*** (قالهر، ***setāra*** (ابیانه)

ستاره

essāra (نشلج)

← **esrū**

essekān (طره)

← **estekān**

estal (میمه، دلیجان)

استخر

essōra (چیمه)

← **esrū**

estāra (ابوزیدآباد، دلیجان، قالهر)

← **esrū**

estare (میمه)

← **esrū**

estekān (یارند) ***essekān*** (طره) ***assakūn*** (فریزهند)

استگان

برگرفته از روسی stakan، ولی اصل **استکان** ایرانی است و از **دوستکان** (**دوستگان**) می‌آید. این واژه در روسی با گویش‌های تاتاری تحت دگرگونی‌های

آوایی قرار گرفته و بـه شـکل tustakan و stakan درآمـده اسـت (جمـشید گیوناشویلی).

estera (میمه)

← **esrū**

estexən (میمه)

← **astaxūn**

estoxon (قالهر)

← **astaxūn**

ēš (ابیانه، قهرود)

← **ēčē**

eša-kō (قهرود)

از کجا که

eša-ka-(ker-) (قهرود)

توضیح دادن

از ریشهٔ ایرانی باستان -sanh* «اعـلام کـردن، تـشریح کـردن»؟ فارسـی **سـخن**، **پاسخ** و ارمنی (<ایرانی) patasxani «جواب»، این ریشه را دربر دارند.

ēšāv (ابیانه)

← **amšou**

ēšax(t) (قهرود) ***ešrā, ešvāxte*** (ابیانه)

هرگز

در فارسی **هیچوقت**

ešbeš (یارند)

← **ešbeš**

ešgār (دلیجان) ***eškār*** (ابوزیدآباد، نراق، قهرود) ***öškār*** (ابیانه، یارند، کمجان، بیدهند، فریزهند)

شکار

eškaff (کمجان)

غار؛ شکاف

eškār (ابوزیدآباد، نراق، قهرود)

← **ešgār**

ēškē (ابوزیدآباد)

کس دیگر

ēškedom (ابوزیدآباد) ***ēškudum*** (قهرود)

هیچ کدام

ēškī (ابیانه، طره، ابوزیدآباد) ***ēškīn*** (طره)

هیچ کس

ēškīn (طره)

← **ēškī**

ēškudum (قهرود)

← **ēškedom**

ešm (قالهر)

← **esm**

ešmešā (خالدآباد)

aččow ←

ešmešū (بادرود)

aččow ←

ešnāsā-(ešnās-) (ابوزیدآباد، قهرود) ***ešānsa-(ešans-)*** (ابیانه)

شناختن

ešnīza (آشتیان)

ārenj ←

ešpeš (ابیانه، نشلج، ازوار، قالهر، جوشقان، چیمه، بیدهند، هنجن، طره، میمه) ***ešbeš*** (یارند) ***ešpöš, ošpoš*** (ابوزیدآباد) ***ošvoš*** (فریزهند) ***ušvuš*** (قهرود)

شپش

ایرانی باستان *spiša-

ešpöš (ابوزیدآباد)

ešpeš ←

ēššav (بادرود)

amšou ←

eštā-(eštov-) (ابوزیدآباد)

ایستادن

از ریشهٔ *stā- «ایستادن»

īšā (īšt-)، veštōyan، hōveštova، dīštan ←

ešrā (ابیانه)

ēšax(t) ←

ešte (جوشقان)

ایستاده

← **eštā-(eštov-)**

eštikerī (ابوزیدآباد)

وسیله‌ای چوبی که از آن برای سرپا نگه داشتن کودک نوپا استفاده می‌شود.

ešū (ابوزیدآباد)

گیاهی که پودر آن را برای شستن لباس به‌کار می‌بردند.

به گونهٔ enšū نیز آمده است.

ešvāxte (ابیانه)

← **ēšax(t)**

ēta (ابوزیدآباد) ***ētan*** (ابیانه) ***īta*** (ابوزیدآباد)

یکی؛ شخصی؛ کسی

از *ēv-tan

ētan (ابیانه)

← **ēta**

eteu (بادرود)

حالا؛ اکنون

ettesa (هنجن)

← **aččow**

eurī (بیدهند)

← **avrī**

ēvdī (ابیانه)

دیگری

← **nōmbī ،čībī ،čandībī ،vədī ،abī**

ēvī (ابوزیدآباد)

کشت آبی (در مقابل دیم)

از ābī (؟)

← **ābī**

evr (بیدهند)

← **aur**

ēvrere (خالدآباد)

← **alvāra**

exēya (ابوزیدآباد)

در کاروانسراهای قدیمی؛ چوبی که دو سر آن در سنگ و آجر فرو رفته و افسار شتر یا اسب را به آن می‌بستند.

● مقایسه شود: **اخیه** «میخ بزرگ برای بستن حیوانات در تربت حیدریه»

ey[1] (ابیانه)

حرف ندا ـ ای

eyno (دلیجان)

این

eyvir (قالهر)

← **aur**

eyvūn (یارند)

ayvūn ←

eze (قهرود)

ezze ←

ēzem (کشه)

heyma ←

ēzme (زفره)

heyma ←

ezze (بادرود) ***eze*** (قهرود) ***hazze*** (فریزهند) ***hezze*** (ابیانه، بیدهند، چیمه) ***hezze*** (ازوار) ***heze*** (ابوزیدآباد) ***hīzze*** (آشتیان) ***hezīrī*** (طره، یارند، قالهر)

دیروز

واژه‌ای است اصیل؛ از ایرانی باستان -uz-ayara* «دیروز» که در بسیاری از گویش‌های شمال‌غربی کم‌وبیش به همان شکل دیده می‌شود. فارسی **دی** (در **دیروز**) از همین بن‌واژه، ولی با پیشوند -ud* می‌آید. در گویش‌های ماوراءالنهر **دینه** (یا **دینه‌روز**) از -ud-ayana* برآمده است. مقایسه شود: در *اوستا* -uzayara «بعدازظهر، عصر»، در زازایی vīžēr(ī)، گورانی uzēra، هرزندی و دیگر گویش‌های آذربایجان zīr، تاکستانی و تالشی azīra، افتری yezze، در گویش یهودیان کاشان heyzerī

F

fafr (ابوزیدآباد) ***vāfra*** (طره، یارند) ***vafr*** (چیمه، ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان) ***wafr*** (جوشقان، ازوار) ***varf*** (ابیانه) ***vāvr*** (میمه، بیدهند، فریزهند، هنجن، کمجان)

برف

پهلوی vafr، از ایرانی باستان *wafra- (*اوستا* vafra)، فارسی برف، کردی barf، هرزندی vohor

fahmā-(fahm-) (ابیانه) ***fahmā'an*** (جوشقان)

فهمیدن

fahmā'an (جوشقان)

fahmā-(fahm-) ←

fahmēnā'an (ابیانه)

فهماندن

fāk (بیجگان، نراق، دلیجان، ازوار)

خواهر

*xwāh-ka-

xāka ←

fak (فریزهند)

آرواره؛ فک
alvāra ←

fal (قهرود) ***fat*** (جوشقان)

زیاد؛ فراوان
● faltar (قهرود) ـ «بیشتر»؛● fattarna (جوشقان) ـ «بیشترین»
واژه‌ای است ظاهراً کهن، ولی خاستگاه آن روشن نیست؛ -f آغازین نمی‌تواند از *-fr باشد، زیرا این خوشهٔ آوایی بیشتر در این گویش‌ها به -r (<-hr-) (rāsp←) یا به -h (hayā←) تبدیل می‌شود؛ ولی ممکن است -f آغازین از *-xw باشد که در این صورت این واژه می‌تواند ارتباطی با -xvarənah داشته باشد (؟).

fāl (جوشقان) ***pal*** (میمه)

فال؛ فال‌بینی

fala (ابوزیدآباد، جوشقان)

عمله؛ کارگر (صفت تحقیر)؛ فعله

falagī (جوشقان)

کارگری؛ فعلگی
fala ←

fandoq (ابوزیدآباد) ***fondoq*** (ابیانه)

فندق
پهلوی pundu/ik/pndk’، عربی **بندق**، **فندق**، ترکی **فندق**، سریانی pendəqā، ارمنی pnduk، pndel. ریشهٔ همهٔ این گونه‌ها، گونهٔ پهلوی

است و خود واژهٔ پهلوی برگرفته از نام یونانی این میوه است که درواقع به نام دریای سیاه برمی‌گردد (با درنظر گرفتن اینکه گویی فندق محصول اصلی سواحل جنوبی آن بوده است) -πoντικά. همان‌گونه که نام گلابی بسیار مشهوری در قفقاز و ناحیه‌های شمال‌شرقی ترکیه (panta) از نام همین دریا سرچشمه می‌گیرد.

farmū (ابوزیدآباد)

فرمان

farsang (ابیانه)

فرسنگ

fāš (نوش‌آباد)

فحش

fāša (یارند)

← alō²

fāša (قهرود)

← alō²

faša (ابیانه)

← alō²

fašan (نوش‌آباد) ***fešay*** (ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

فشنگ

برگرفته از واژهٔ یونانی φυσίγγιον، از فعل φυσάιιο «فوت کردن، وزیدن» است. در یونانی امروز شکل ترکی این واژه یعنی φυσάιιο رواج دارد (فین تیسن).

fat (جوشقان)

fal ←

fāvrī (ابیانه)

فوری؛ بلافاصله؛ بی‌درنگ

fāxer (قهرود)

گران‌بها
فاخر، فخر

fāzelōw (ابوزیدآباد)

فاضلاب

fekr ka-(ker-) (ابیانه)

فکر کردن

felfel (جوشقان)

فلفل

فلفل معرّب **پلپل** فارسی است. از پهلوی *pilpil. ریشهٔ نخستین واژه pippalī هندی است که در بیشتر زبان‌های امروز جهان رخنه کرده است؛ برای نمونه: ارمنی pəłpeł (< پهلوی)، لاتینی pipper، ترکی biber، آلمانی pfeffer، سریانی felfəlā

fenjū (نوش‌آباد) ***fenjūn*** (جوشقان) ***penjān*** (محلات)

فنجان

فارسی **پنگان**، معرّب **فنجان** ـ وام‌واژه‌ای است از یونانی πινάκιον، مصغر πίναξ «بشقاب»؛ مقایسه شود: سریانی pinkā، ارمنی pank

fenjūn (جوشقان)

fenjū ←

feqīr (ابیانه)

فقیر

ferā (ابوزیدآباد) ***ferah*** (ابیانه) ***forā*** (جوشقان) ***ferūn*** (قهرود)

گشاد؛ فراخ

feray (ابوزیدآباد)

برق؛ صاعقه

با درنظرگرفتن اینکه در ابوزیدآبادی هجاهای پایانی -ang، -ūg، ōg، -ag، -ad به -ay تبدیل می‌شوند و همچنین اینکه -f اصیل آغازین (نه برگرفته از فارسی مانند ferāvō (←)) در این گویش از -wi* ایرانی باستان (-vi در ایرانی میانه) می‌آید (برای نمونه feyoma←)، گونهٔ ایرانی میانهٔ واژهٔ بالا را می‌توانیم به شکل virōg* بازسازی کنیم که در فارسی میانهٔ مانوی نیز به همان شکل (wirōg) و به معنی «صاعقه، آذرخش» آمده است ـ از ایرانی باستان *wi-rauka- (ریشهٔ -rauk*/-rauč* «درخشیدن، روشنایی بخشیدن»). همچنین مقایسه شود: پهلوی virōčak، پارتی wirōž و از گویش‌های کنونی birūsk درکردی ـ همه از (-ka) *wi-rauča-. البته یک گزینهٔ (option) دیگر نیز برای توجیه واژهٔ ابوزیدآبادی (feray) به خاطر می‌آید که باز از دیدگاه دگرگونی آوایی و جنبهٔ معنایی می‌تواند صلاحیت داشته باشد.

در این صورت بن‌واژهٔ feray را می‌شود -vaδraka* در فارسی باستان دانست، با معنی نخستین «گرز» (مقایسه شود سنسکریت -vajra). واژهٔ vēr «صاعقه، برق» در پهلوی نیز همین وجه تسمیه را دارد. از -vaδra* (مارتین شوارتس). دگرگونی معنایی «گرز» ← «صاعقه» یکی از قالب‌های اسطوره‌ای رایج در فرهنگ‌های گوناگون است که در بسیاری از زبان‌ها بازتاب یافته است. تنها مورد قابل بحث این است که چرا در یک گویش «مادی» واژهٔ «صاعقه» از فارسی باستان می‌آید نه از مادی vazraka*، که این هم پدیده‌ای است طبیعی و دست‌کم در گسترهٔ گویش‌های ایرانی بسیار دیده شده است.

● در بیشتر گویش‌های غربی ایرانی گونه‌های واژهٔ **برق** (bāryγ←) برای نامیدن پندارهٔ «صاعقه» به‌کار برده می‌شوند؛ برای نمونه مقایسه شود: در لکی tašbərīq که آمیزه‌ای است از taš «آتش» و **برق**. در وفسی ترکیبی با āyr «آتش» (ātar*>) برای نامیدن این پنداره به‌کار می‌رود: āyr-eškī

bāryγ ←

ferah (ابیانه)

ferā ←

ferāham (ابوزیدآباد)

فراهم

ferāvō (ابوزیدآباد) ***forāun*** (جوشقان)

فراوان

ferūn (قهرود)

ferā ←

ferūšeda (ابوزیدآباد)

فرو رفتن

fesenjō (ابوزیدآباد و بیشتر آبادی‌های منطقه)

فسنجان (خورشت)

خاستگاه این خورشت چنان‌که از نامش بر می‌آید باید منطقهٔ کاشان باشد ـ شکل صفت فاعلی از فعل «پاره کردن، شکستن» (fesess- (fesanj-)←) به معنی «خردکنان» ← «خوراکی که از مواد خرد شده درست شود». در ضمن در توجیه این نام نباید تنها ترکیب امروزی یا به اصطلاح «کلاسیک» این خورشت را به خاطر آورد، زیرا ترکیب غذا به یقین بنابه ویژگی‌های منطقه‌ای دستخوش تغییر و گوناگونی شده است.

fesess-(fesanj-) (ابیانه) ***feset-(fesanj-)*** (ابوزیدآباد)

پاره کردن؛ شکاندن

برآمده از ایرانی باستان *wi-said- (*said-) به معنی «شکستن، شکافتن، خراب کرن» فارسی **گسستن**

feset- (fesanj-) (ابوزیدآباد)

fesess (fesanj-) ←

fessā (ابیانه) ***festa*** (قهرود، جوشقان) ***pesā*** (یارند) ***feššа*** (ابوزیدآباد)
pessā (طره، چیمه) ***pessū*** (فریزهند، بادرود)

پسته

پهلوی pistak، ارمنی pistak، یونانی πιστάκιον عربی **فستق**، لاتینی pistacium. در نوشتارهای ایلامی یک‌بار به شکل pi-iš-tuka آمده است؛ در فارسی باستان گواهی ندارد، ولی به آسانی بازسازی می‌شود: *pista-ka-

festa (قهرود، جوشقان)

← **fessā**

fešār (ابیانه، قهرو، ابوزیدآباد)

فشار

fešay (ابوزیدآباد)

← **fašan**

fešša (ابوزیدآباد)

← **fessa**

feyoma (ابوزیدآباد) ***fiouma*** (جوشقان)

بهانه

در فارسی میانه vihānak، در فارسی میانهٔ مانوی wihānag، در فارسی امروز **بهانه**

fezertī (جوشقان)

ژنده؛ پاره‌پوره

fiouma (جوشقان)

← **feyoma**

fojja (ابوزیدآباد)

سکته

از عربی **فُجّه** «شکاف»؛ همچنین مقایسه شود: **فُجاء** «ناگاه گرفتن کسی را». جالب است که این واژه در فارسی امروز اصلاً کاربرد ندارد و در ادبیات دری نیز گسترش بسیار اندکی داشت.

folān (ابیانه)

فلان

fondoq (ابیانه)

fandoq ←

fōnūs (ابوزیدآباد)

فانوس
یونانی φανός

forā (جوشقان)

ferā ←

forāun (جوشقان)

ferāvō ←

fōrsī (ابوزیدآباد، ابیانه)

فارسی

fošā (ابیانه)

alō[2] ←

füt, ***fūt*** (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

نفس؛ لحظه؛ دم
فارسی **فوت**

füt (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

fūt ←

G

gā (فریزهند، یارند، چیمه، کمجان، بیدهند، ابوزیدآباد، قهرود، قالهر، محلات) ***gō*** (طره، ابیانه، نوش‌آباد) (جوشقان، میمه،

گاو

gāčerūn (قهرود) ***gāgalavūn*** (ابیانه)

چوپان؛ گاوچران؛ گله‌بان

gadār (ابوزیدآباد)

دیوارهٔ سنگی

gaf (ابوزیدآباد) ***gāp*** (ابیانه)

حرف؛ سخن؛ گپ

• gaf-mof (ابوزیدآباد) ـ «سخن مفت و بی‌معنی». به‌ویژه در گویش‌های فارسی ماوراءالنهر گستردگی بسیار دارد؛ مقایسه شود: در تاجیکی گپ زدن «سخن گفتن»، سیرگپ «پرحرف، حرّاف»

gāgā (بادرود)

برادر بزرگ‌تر

از واژگان «کودکانه» است؛ مقایسه شود: در بختیاری gagū «برادر»، فارسی **کاکا** به همان معنی

gāgal (جوشقان، میمه)

گلهٔ گاو

gāgalavūn (ابیانه)

gāčerūn ←

gāhā (ابوزیدآباد، ابیانه)

شاید؛ ممکن است

gāhē (ابوزیدآباد، ابیانه)

گاهی

gāhēš (ابوزیدآباد)

گاو ورزا؛ گاو نر که از آن برای شخم زدن استفاده می‌شود.

از ترکیب **گاو** و **خیش** (hēš, gā←)

gāhvorā (طره) ***gōxra*** (بادرود) ***gavāra*** (ازوار، ابوزیدآباد)

گهواره

gākūyī (ابیانه، قهرود، یارند) ***gorāz*** (ابیانه، فریزهند، طره) ***gorāj*** (نراق)
gurāz (جوشقان) ***gərāz*** (ابوزیدآباد)

گراز

گونهٔ نخست از گاو کوهی به‌وجود آمـده اسـت (مقایـسه شـود: در کـردی gā- kūvī «بز کوهی»). گونه‌های دیگرالبته از ایرانی باستان -warāza* می‌آیند که در پهلوی varāz، در ارمنی varaz، در کردی barāz و در دیگر گـویش‌هـای ایرانی نیز گواه دارند.

gāl[1] (یارند، دلیجان)

← **gāla**

gāl[2] (جوشقان)

کثیف

gāl[3] (طره)

← **gala**[1]

gal[1] (کمجان، ابیانه) ***gelū*** (یارند) ***gulū*** (ابیانه، محلات)

گلو

gal[2] (کمجان) ***galī*** (ابیانه)

خلق؛ مردم

در بسیاری از گـویش‌هـای ایرانـی آمـده اسـت و گونـه‌ای از **گلـه** اسـت. ظـاهراً خاستگاه آن ایرانی باستان -garnu* است.

← **gala**[1]

gal[3] (قهرود)

در بالا

gala[1] (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه) ***gāl*** (طره)

گله

← **gal**[2]

gala[2] (ابیانه)

بغل؛ آغوش

← **bāγāla**

gāla (قهرود، جوشقان) ***gāl*** (یارند، دلیجان) ***gāle*** (بادرود، ابوزیدآباد)

گاله؛ کیسه یا جوالی که برای حمل گرد یا خاک روی چارپایان می‌گذارند.

galadū (یارند، ابوزیدآباد، هنجن) ***geladū*** (کمجان، ابیانه، فریزهند، طره)
galdī (بادرود) (خالدآباد) ***geldū*** (قهرود)

سرفه

• geladū-siyā (یارند) ـ «سیاه‌سرفه»

galand (دلیجان) ***geland*** (ازوار)

توبره

galbar (بادرود، خالدآباد)

← **galadū**

gāle (بادرود، ابوزیدآباد)

← **gāla**

• gāle-zeldīna (ابوزیدآباد) ـ «کیسهٔ بافته شده از موی بز»

gālgala (ابوزیدآباد)

زبان گوچگ

← **azmūn-kasle**

galī (ابیانه)

← **gal**[2]

gālī (یارند) ***gālā*** (ابیانه) ***gālīya*** (کمجان) ***gālow*** (جوشقان)

آلو

gālīya (ابوزیدآباد)

دام، تله

galladār (قهرود)

گله‌دار

gālow (جوشقان)

gālī ←

gālū (ابیانه)

gālī ←

galū (ابیانه)

gal[1] ←

gāmīš (جوشقان، ابیانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

گاومیش

gamīza (جوشقان)

اتاقی کوچک که در آن لوازم ضروری زندگی را نگهداری می‌کنند.

gāmoje (جوشقان، میمه)

مارمولک بزرگ

آمیزه‌ای از gā «گاو» (←) و -moje که از ایرانی میانه *mačak می‌آید و در **بزمجه** نیز دیده می‌شود.

bözmöč, γālmeje ←

gana (جوشقان) ***gand*** (ابوزیدآباد)

گند؛ بوی گند

ganam (ابوزیدآباد) ***gendom, gandom*** (طره، هنجن، فریزهند، ابیانه، بیجگان، قهرود)

گندم

ganamnūmšūy (ابوزیدآباد)

خرمنگویی

gand (ابوزیدآباد)

gana ←

gandā- (gandov-) (ابوزیدآباد)

روشن کردن

از ریشهٔ *gar- «گرم کردن، پختن، آتش روشن کردن» که تنها در برخی از گویش‌های ایرانی دیده شده است (برای نمونه نایینی (ginn-) (ginnāye-) ولی شکل اسمی این ریشه («گرم») در بیشتر زبان‌های ایرانی آمده است، برای نمونه در *اوستا* garəma، در فارسی باستان garma، در فارسی **گرم**

garm, hāgandova ←

gandela (ابوزیدآباد)

گلولهٔ نخ

gandom (طره، هنجن، فریزهند، ابیانه، بیجگان)

ganam ←

gandōu (ابوزیدآباد)

گنداب

gandūj (ابوزیدآباد، میمه، ازوار) ***gündūj*** (بیدهند) ***gendūj*** (فریزهند، هنجن) ***gondūj*** (جوشقان، ابیانه) ***gondōj*** (بادرود) ***gündūja*** (طره) ***gondūy*** (یارند)

سوزن جوال‌دوز؛ پالان‌دوز

ganj (جوشقان)

گنج

ganjafa (ابیانه)

گنجفه؛ ورق‌بازی کردن

به گونهٔ ganjefe نیز در منطقه به‌کار می‌رود.

gāp (ابیانه)

gaf ←

gar (فریزهند، یارند، جوشقان، آشتیان، میمه)

مرض گری؛ گچلی

از -garna* ایرانی باستان

kačal ←

gārd (ابیانه) ***gard*** (قهرود، جوشقان) ***gart*** (نوش‌آباد، ابوزیدآباد)

گرد؛ غبار

پهلوی gart

gard (قهرود، جوشقان)

gārd ←

garda[1] (ابوزیدآباد) ***gardan*** (بیدهند، یارند، قالهر) ***gārdan*** (طره) ***gorm*** (ابیانه، ازوار، ابوزیدآباد، جوشقان) (ابیانه،

گردن

گونهٔ gorm در فارسی به شکل **گُرم** (به‌ویژه در اصطلاح **گُرم‌کلفت** ـ گردن-کلفت) دیده می‌شود.

← **pašgorm**

garda[2] (ازوار)

آفت انگور

garda-band (ابوزیدآباد) ***gārdan-band*** (طره)

گردن‌بند

گونهٔ garda- ba (یا garde- ba) نیز رایج است.

garda-kolof (ابوزیدآباد)

گردن‌کلفت

gārdāl (یارند) ***gaudāl*** (هنجن) ***gaudī, gaudōl*** (فریزهند)

زمین گود و پست، گودال

gardālū (نراق) ***gardvāy*** (یارند)

گردباد

گونهٔ نخست از ترکیب واژهٔ *gard با پسوند -ālūd («گردآلود») و گونهٔ دوم از ترکیب واژهٔ *gard با پسوند -vād («گردباد») به‌وجود آمده است.

gārdan (طره، ابیانه)

← **garda**[1]

garden (بیدهند، یارند، قالهر)

← **garda**[1]

garde-pā (ابیانه)

ساق پا

gardeš (قهرود)

گردش

gardvāy (یارند)

← gardālū

gārm (ابیانه)

← garm

garm (میمه، ابوزیدآباد) ***gārm*** (ابیانه)

گرم

← gandā-(gandov-)

gārmā (ابیانه) ***gārmō*** (طره)

گرما؛ حرارت

gārmašg (جوشقان)

جعبهٔ چوبی بزرگی که روی چارپایه قرار می‌دهند و مشک ماست را در آن نگهداری می‌کنند.

gārmāvā (ابیانه) ***garmāva*** (چیمه) ***garmoa*** (کمجان، بادرود، هنجن) ***gārmoā*** (طره) ***garmūa*** (یارند، جوشقان، ابوزیدآباد) (ازوار،

گرمابه؛ حمام

garmāva (چیمه)

← gārmāvā

gārmō (طره)

← **gārmā**

gārmoā (طره)

← **gārmāvā**

garmoa (کمجان، بادرود، هنجن، ازوار)

← **gārmāvā**

gārmsīr, gārmasēr (ابیانه)

گرمسیر

garmūa (یارند، جوشقان، ابوزیدآباد)

← **gārmāvā**

gārōm (جوشقان، میمه)

چوبی دراز برای راندن گاو و الاغ

در گویش‌های لری نیز به همین شکل دیده می‌شود. ظاهراً باید به شکل دگرگون‌شدهٔ **گاوران** باشد.

← **qārāz**

gārs (قهرود)

گاورس؛ گونه‌ای دانهٔ خوراکی تلخ‌مزه از نوع ارزن که برگ و خوشهٔ آن شبیه به گیاه جو است.

از ایرانی باستان -gāwarsa*؛ مقایسه شود: کردی gāris، یدغا gawarso، پراچی gāš

gart (ابوزیدآباد، نوش آباد)

← **gārd**

gas (طره)

گس

gasben (هنجن) ***gūsfand*** (ابوزیدآباد)

گوسفند

در گفت‌وگو بیشتر gūsfa تلفظ می‌شود.

gāšnīj (ابیانه، طره) ***gašnīj*** (بادرود، ابوزیدآباد) ***gāynīj*** (یارند) ***gūgīnīj*** (ابیانه) ***kašnīj*** (هنجن) ***gašnīz*** (فریزهند)

گشنیز

در بیشتر زبان‌های ایرانی و غیرایرانی دیده می‌شود: کردی kišnīš، بلوچی kīnīč، تاجیکی kašnīj، kašnīz، gašnīz، هندی kišnīz، ترکی kišniš، kišniz، kišnic، روسی kišnec. بازتابی بسیار قدیمی از این تک‌واژ ایرانی در ارمنی نیز آمده است: ginj. والتر هنینگ مقالهٔ ویژه‌ای به گشنیز اختصاص داده است (*Asia Major*، ج ۱۰/۲، ص ۱۹۵ـ۱۹۹) که در آن گونهٔ پهلوی واژه را (gšnyč) به شکل giišnīč می‌خواند و بن‌واژهٔ ایرانی باستان آن را به شکل *arzna- بازسازی می‌کند.

gašnīj (بادرود، ابوزیدآباد)

gāšnīj ←

gašnīz (فریزهند)

gāšnīj ←

gat-(gā-/gō-) (ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد)

خواستن؛ شایستن

- gōbī (ابوزیدآباد) ـ «شاید»

از ریشهٔ ایرانی باستان -gaw* «احتیاج داشتن، مورد احتیاج بودن، خواستن» که گویی تنها در گویش‌های مرکزی ثبت شده است. از زبان‌های میانهٔ ایرانی در پارتی در gawānīg «مورد احتیاج» و در فعل -fraγāw «فاقد بودن، نداشتن» (با -fra*) آمده است. احتمالاً واژهٔ **غوره** در فارسی نیز همین ریشه را دربر دارد از -gau-ra* به معنی «(انگوری که) احتیاج (به رسیدن) دارد، نارس» (مارتین شوارتس، شفاهی).

← **γūrā**

gaudāl (هنجن)

← **gārdāl**

gaudī (فریزهند)

← **gārdāl**

gaud-ū-goloudī (هنجن)

زمین ناهموار

gaudra (کمجان)

پستو

gavāra (ابوزیدآباد، ازوار)

← **gāhvōrā**

gā-vāxtī (ابوزیدآباد)

گهگاه؛ گاهی

gāyīnā-(gāyīn-) (ابیانه، فریزهند، بیدهند، هنجن)

گادن؛ گاییدن؛ رابطهٔ جنسی برقرار کردن

از ریشهٔ ایرانی -gā* «رابطهٔ جنسی برقرار کردن»؛ مقایسه شود: در پهلوی gātan، gāt (tan pat gāt -dātan «تن به رابطهٔ جنسی دادن»)، کردی gāyīn (gē-)، اورامانی (ga-) gāyīn، فارسی **گادن**. ریشهٔ دیگری نیز در ایرانی باستان برای این عمل وجود داشته است (-yab*، هندی باستان -yabh، اسلاوی باستان ebati) که جز چند نمونهٔ مسئله‌برانگیز در زبان‌های ایرانی اثری از خود باقی ننهاده است؛ ولی در فعل yosnel در ارمنی کلاسیک (*yawsel>yosel) به معنی «تجاوز کردن، زن را به زور گادن» ــ که بی‌گمان برگرفته از ایرانی است ـ همین ریشه نهفته است؛ احتمالاً از ستاک آغازین آن: -yaβs* (*yab-s->) در پهلوی روابط جنسی با -marz نیز بیان می‌شد، به‌ویژه آمیزش غیرطبیعی، kūn-marz «کونی، مفعول».

gāynīj (یارند)

gāšnīj ←

gaz[1] (در بیشتر گویش‌های کاشان و اطراف)

واحد طول

gaz[2] (ابیانه، طره، فریزهند، بادرود)

گونه‌ای درخت کوچک که بیشتر کنار رودخانه می‌روید و صمغی (گزانگبین) دارد که به مصارف صنعتی و خوراکی می‌رسد.

gaza (جوشقان)

گاز (گرفتن)

gazangebī (ابوزیدآباد) ***gazangemīn*** (قهرود)

گزانگبین؛ صمغی که از درخت گز به دست می‌آید.

آمیزه‌ای است از gaz (←gaz[2]) و angabīn یعنی «انگبین، عسل»

gazangemīn (قهرود)

gazangebī ←

gazar[1] (ابوزیدآباد، میمه) ***gezar*** (یارند) ***havīj*** (ابوزیدآباد، دلیجان، ابیانه) ***havēj*** (فریزهند) ***zardak*** (میمه، کمجان، ابیانه، فریزهند، یارند)

زردگ؛ هویج

گونهٔ نخست همان **گزر** فارسی است که معرب آن به شکل **جزر** دیده می‌شود. گونهٔ دوم havēj یا havīj. البته **هویج** فارسی است که از عربی می‌آید. در گویش‌های فارسی ماوراءالنهر نام اصیل این گیاه زردک است (به معنی «زردرنگ»)، ولی **گزر** نیز به‌کار می‌رود. نام **گزر** در لهجه‌های دیگر ایرانی، برای نمونه در کردی، به شکل gizēr دیده می‌شود. در زبان‌های غیرایرانی در ارمنی gazar، آرامی gzr و در سریانی gezārā ثبت شده است. این واژه بی‌شک ایرانی است، هرچند وجه تسمیهٔ مشخصی ندارد. ظاهراً ربطی با garjaram (در هندی باستان) که نام گونه‌ای گیاه است ندارد. در زبان هندی کنونی gājar به معنی «هویج» برگرفته از فارسی است. اصولاً -z- فارسی در هندی معاصر در همهٔ موارد به -j- تبدیل می‌شود (برای نمونه bájār «بازار»).

● بر پایهٔ نوشتارهای ایرانی، شکل ایرانی باستان این واژه -gazara* بازسازی می‌شود.

gazar[2] (ابیانه)

گونه‌ای گیاه علفی که مانند نی ساقه‌ای تهی دارد.

gāzor (طره)

بز سفید و سیاه

gazōšāyīn (ابیانه)

ستارهٔ سحر

باید ستارهٔ venus یا aurora باشد. در ایرانی باستان برای «ستارهٔ سحر» نام ویژه‌ای ثبت نشده است؛ tištrya- را در *اوستا* بیشتر ستارهٔ sirius می‌شمارند که در انگلیسی dog star نامیده می‌شود و ستارهٔ شومی به‌شمار می‌آید؛ زیرا مردم (مسافران) آن را ستارهٔ سحر می‌پندارند، راه را گم می‌کنند و می‌میرند. چنین برداشتی از این ستاره در باورهای ایرانیان نیز بازتاب یافته است: در فارسی **کاروان‌کُشان** و در کردی Galāvēž (یعنی «مردم‌انداز، هلاک‌کنندهٔ مردم») ــ هر دو از نام‌های بارز این ستاره در گسترهٔ زبان‌های نوین ایرانی هستند.

در رابطه با تک‌واژی که در گویش ابیانه **خوشه‌چین** شده است باید گفت که این یقیناً ترکیبی است کهن از gaz- و -ōšāyīn. خاستگاه بخش نخست روشن نیست، ولی در بخش دوم ظاهراً پهلوی ōš «سحر، سحرگاه» (مقایسه شود: در *اوستا* -ušah، هندی باستان -uṣás به همان معنی) نهفته است. افزون‌براین هیچ بعید نیست که شکل پسوندی -ušah در *اوستا*، یعنی -ušahina به معنی «(مدت‌زمانی که) از نیم‌شب تا پیدایش ستارهٔ سحر (را دربر می‌گیرد)»، پایهٔ بخش دوم این واژه باشد.

gərāz (ابوزیدآباد)

gākūyī ←

gedā (قهرود) ***godō*** (ابوزیدآباد)

گدا

از ایرانی میانه *gadāk (<-*gadāka) به معنی «پُرسنده، خواهش‌کننده» (ریشهٔ -*jad/-*gad «خواهش کردن، پرسیدن»)، که برای «گدا» بسیار مناسب است. مقایسه شود: عربی **سائل** «گدا» از ریشهٔ -sa'ala «سؤال کردن، خواستن»

gēj (ابیانه) ***gījgala*** (محلات) ***gīj*** (ابوزیدآباد)

گیج؛ دیوانه

ارمنی gīž (<gēž)، کردی و رودانی gīž، از ایرانی میانه *gēj/ž

gel[1] (یارند، فریزهند) ***gal*** (طره، ابیانه، جوشقان، ابوزیدآباد)

گل؛ گل و لای

• gelmāl karda (ابوزیدآباد) ـ «پاک کردن آلودگی از ظرف‌ها به کمک مالیدن گل و آبکشی کردن آنها»؛ • gel- süre (ابوزیدآباد) ـ «گل سرخ، سفال»

پهلوی gil

gel[2] (ابوزیدآباد)

گردن و همچنین «بر؛ روی؛ بین؛ میان»

gel karda- (ابوزیدآباد) ـ «به گردن آویختن»

مقایسه شود: فارسی **گَل** «گردن»

gelā- (gel-) (قهرود، بادرود، ابوزیدآباد) ***gelyā- (gell-)*** (ابیانه)

گشتن؛ شدن

← **vaylā- (vayl-), beln(n)āyan**

geladū (یارند، ابوزیدآباد، هنجن)

← **galadū**

geland (ازوار)

← **galand**

geldū (قهرود)

← **galadū**

gelgelake (ازوار، بادرود، برزک، آشتیان)

تگرگ

از تکرار ساخت آوایی -gel به معنی «چیز گرد و کوچک» که بی‌گمان خاستگاه آوا ـ معنایی دارد؛ مقایسه شود: در ارمنی gəlgəl «گونه‌ای دانهٔ خوراکی که دانه‌های گرد و کوچک دارد»، در فارسی خراسانی **قل‌قلی** ـ صفتی برای توصیف چیزهای کوچکِ گرد

gelīm (ابوزیدآباد، قهرود) ***gīlīm*** (ابیانه)

گلیم

gelīz (ابوزیدآباد، میمه) ***gilīz*** (جوشقان)

آب دهان

• gelīzūnda (ابوزیدآباد) صفت کسی که مدام از دهانش گلیز می‌ریزد، کردی davšil

gelnā-(geln-) (قهرود، ابوزیدآباد)

← geln(n)āya

geln(n)āyan (ابیانه) ***gelnā-(geln-)*** (قهرود، ابوزیدآباد)

گرداندن

← vaylā-(vayl-), gelā-(gel-)

gelū (یارند)

← gal'

gelūna (قهرود)

پاکت

gelyā (ابوزیدآباد)

درهم؛ مخلوط

gelyā-(gell-) (ابیانه)

← **gelā-(gel-)**

gembaz (جوشقان) ***gonbaz*** (جوشقان، میمه) ***gömbaz*** (ابوزیدآباد)

گنبد

در باستانی‌ترین نوشتارهای دری، گونهٔ **گنبذ** (با ذال) آمده است.

gemū (ابوزیدآباد)

گمان

gemūn ka-(ker-) (قهرود)

گمان کردن

gendom (طره، هنجن، فریزهند، ابیانه، بیجگان)

← **ganam**

gendūj (فریزهند، هنجن)

← **gandūjā**

gennā-(genn-) (ابیانه)

شدن؛ گشتن

← **vaylā-(vayl-)**

gēra (جوشقان و بیشتر آبادی‌های منطقه)

حشره‌ای که لابه‌لای دنبهٔ گوسفندان می‌زید.

gerā ka-(kar-) (ابوزیدآباد)

جمع کردن

gerač (ابوزیدآباد)

گچ

پهلوی gač، معرب **جس**، سریانی gessā

gerah (ابیانه) ***gere*** (ابوزیدآباد، جوشقان)

گره

gerata-(gēr-) (ابیانه)

grata- (gēr-) ←

gerd[1] (ابوزیدآباد) ***gond*** (قهرود) ***görda*** (میمه، نشلج، جوشقان) ***gord*** (ابوزیدآباد) ***görd*** (ابیانه، بادرود،کمجان، هنجن، قهرود، نراق، ابوزیدآباد، قالهر فریزهند) ***burda*** (ابوزیدآباد) بیدهند،

بزرگ

مقایسه شود: کشه‌ای gürd، زازایی gord، کردی giŕ، کرمانی gohort – همه به معنی «بزرگ»، از *waδṛta- که گونهٔ دیگر *wazṛka- می‌باشد با -d- جنوب‌غربی و با پسوند -ta- (به‌جای -ka-). از بن‌واژهٔ دومی **بزرگ** فارسی، girz- در خوری و gozer در بشاگردی به‌وجود آمده‌اند. gond در قهرودی و همچنین **گنده** در فارسی ظاهراً از بن‌واژهٔ (-ka) *gṛnda- برآمده‌اند. خاستگاه گونهٔ ابوزیدآبادی burda احتمالاً باید از *wṛtta- باشد.

← «مقدمه»، §۳

gerd[2], ***gerdūl*** (میمه)

گرد

از *gaṛta- (از ریشهٔ -gar، بعید است از *wart- یا از *gart-باشد). پهلوی girt، ارمنی grtak «نان گرد» (< پهلوی *girtak)- گونهٔ میمه‌ای با پسوند مصغر -ūl آمده است.

gerda (ابیانه)

کندهٔ درخت

از $gerd^2$

gerdekūn (محلات، قالهر) ***gerlekū*** (میمه) ***gohūz*** (ابوزیدآباد) ***guhūz*** (فریزهند، قهرود) ***zū*** (طره، ابیانه، قهرود، فریزهند) ***yūz*** (قهرود)

گردو؛ گردکان؛ جوز

• gerdak- bena (بیجگان) ـ «درخت گردو»

پندارهٔ «گردو» در این گویش‌ها با دو واژه بیان می‌شود. **گردکان** و **گوز** که از پهلوی gōz می‌آید و معرب آن **جوز** است. در برخی از گویش‌های ایرانی این واژه با تلفظ نخستین دیده می‌شود، مانند کردی gōz یا gūz است با حذف g- آغازین برای پرهیز از هم‌آوایی (homonymy) با **گوز** به معنی «باد صدادار که از مقعد بیرون می‌آید». در وفسی گونهٔ vīz ثبت شده است که v- آغازین آن باز از g-* می‌آید ـ با دگرگونی آوایی ثانوی.

gerdōu (ابوزیدآباد)

گرداب

gerd- sūj (ابوزیدآباد، جوشقان) ***gersūj*** (فریزهند)

چراغ گردسوز؛ چراغ نفتی

gerdūl (میمه)

← **$gerd^2$**

gerdvād (جوشقان) ***gerdvāf*** (ابوزیدآباد)

گردباد

gerdvāf (ابوزیدآباد)

← **gerdvād**

gere (ابوزیدآباد، جوشقان)

← **gerah**

• gere dāynova (ابوزیدآباد) ـ «گره باز کردن»

gereytār (ابیانه)

گرفتار

gerī (طره)

واحد باغ
گره

gerīvā (ابیانه)

گدار

در جای‌نام‌ها آمده است، برای نمونه: bālā- gerīva، یعنی «گدار بالایی». از **گریبان** (؟)

gerj (میمه)

← **varg**

gersūj (فریزهند)

← **gerd-sūj**

gerūnjūn (جوشقان)

گران‌فروش

ظاهراً از **گران‌جان** یعنی کسی که کالا را گران‌تر از جانش می‌فروشد.

gērvūnīd-(vōn-) (ابوزیدآباد)

به دست آوردن

از ریشهٔ -grab* «گرفتن، برداشتن»

grata-(gēr-) ←

geryā (طره)

شیبِ گدار

gēs (ابیانه)

گلابتون؛ ابریشم پاک‌شده

gēsa ←

gēsa (ابیانه، طره) ***gīs*** (یارند، بادرود، فریزهند، ابوزیدآباد) ***gīsū*** (قهرود)

گیسو

gēs ←

gēva (ابوزیدآباد، ابیانه) ***gēwe*** (کمجان) ***gēve*** (طره) ***gīvū*** (بادرود) ***gīva*** (فریزهند) ***gūva*** (قهرود) ***gya*** (میمه)

گیوه

از -gaip* «بافتن (نخ)» (؟)

gēve (طره)

gēva ←

gevēj (یارند)

gevēje ←

gavēje (کمجان) ***gūvēj*** (ابیانه) ***gevēj*** (یارند) ***gūje*** (طره، قهرود) ***kavēj*** (فریزهند)

زالزالک

گونهٔ gūje به معنی «ازگیل» نیز به‌کار می‌رود.

← **elīgūjēlī**

gēwe (کمجان)

← **gēva**

gezar (ابوزیدآباد، میمه)

← **gazar**

gezerū (محلات)

چوب بارگ و بلند

gezīne (قهرود)

گونه‌ای گیاه گل‌دار

گزنه

gīj (ابوزیدآباد)

← **gēj**

gījala (محلات)

← **gēj**

gījgala (محلات)

← **gēj**

gīlča (بیدهند)

تغار

gīlīgilī (ابیانه، بادرود)

قلقلک

مقایسه شود: منوجانی (کرمان) kelīkalā

gīlīm (ابیانه)

← **gelīm**

gilīz (جوشقان)

← **gelīz**

gīnā-(gīn-) (قهرود)

پیدا شدن

ستاک حال با -na- از ریشهٔ -waid* «پیدا کردن»، مقایسه شود: فارسی میانه و پارتی مانوی -wind «پیدا کردن، به دست آوردن»

gīr[1] (طره)

بند انگشت

gīr[2] (ابیانه)

گیر

• gīr darda (ابوزیدآباد) ـ «گیر داشتن»؛ • gīr kata (ابوزیدآباد) ـ «گیر افتادن»؛ • gīr varda (ابوزیدآباد) ـ «گیر آوردن»

gīrōve (ابوزیدآباد)

پایین، زیر

gīs (ابوزیدآباد)

← **gēsa**

gīsū (قهرود)

← **gēsa**

gīva (فریزهند)

← **gēsa**

gīvū (بادرود)

← **gēsa**

gīz (نایین)

← **gūz**

gīžga (یارند)

شقیقه
گیجگاه

gō (ابیانه، طره، نوش‌آباد)

← **gā**

godō (ابوزیدآباد)

← **gedā**

goh[1] (میمه)

بیهودگی
ظاهراً از gū[1]

goh[2] (بیدهند)

← **gū**[1]

gohar (جوشقان)

گوهر

gohūz (ابوزیدآباد)

← **gerdekūn**

gol(a) (ابوزیدآباد، ابیانه، چیمه، فریزهند، نراق) ***gül*** (طره)

گل

گونهٔ «پارسی» این تک‌واژ (پهلوی gul، فارس **گـل**) کـه در بیـشتر گـویش‌هـای شمالی‌غربی نیز گسترش پیدا کرده است؛ ولی مقایسه شود: زازایی vel، تاتی vel، سمنانی val- از (*ward-) *wṛda-: *اوستا* varəδa، سغدی warδ، ارمنـی vard، سریانی ward-، عربی **ورد**

gol (قهرود)

جای

golābī (طره) ***golōwī*** (بادرود) ***gülüvī*** (فریزهند) ***golōvī*** (هنجن، فریزهند، ابوزیدآباد) ***gom*** (ابیانه)

گلابی

golassūn (ابیانه)

گلستان

golbar (یارند) ***golmēx*** (ابیانه)

گل‌میخ

یعنی «گل‌در» (bar[1]←)؛ گونهٔ مردم در ابیانه‌ای آمیزه‌ای اسـت بـا mēx یعنـی **میخ**.

goldū (ابوزیدآباد)

گلدان

gol-gōv-zebō (ابوزیدآباد)

گل گاوزبان

gölja (ابوزیدآباد)

نام بوته‌ای خاردار

golmāftōu (جوشقان) ***goloftōw*** (ابوزیدآباد)

گل آفتابگردان

در سیستانی rōzgardak، منوجانی rügardešt

golmēx (ابیانه)

golbar ←

goloftōw (ابوزیدآباد)

golmāftōu ←

gōlōne, ***gōlūne*** (ابوزیدآباد)

گاو ماده

آمیزه‌ای است از gō «گاو» (gā←) و (-lūne)-lōne که باید از *dāynā- از ریشهٔ *dā(-)i- «مکیدن (شیر)، (شیر) دادن» به معنی «گاو شیرده» باشد با تبدیل d- آغازین به l-؛ مقایسه شود: اورامانی dāyāna «دایه»؛ هندی باستان dhénā- «گاو شیرده»

gōlūne (ابوزیدآباد)

gōlōne ←

golōvī (هنجن، فریزهند، ابوزیدآباد)

golābī ←

golōwī (بادرود)

golābī ←

golōwpāš (قهرود)

تُنگ

گلاب‌پاش (؟)

gōm (ابوزیدآباد)

گام؛ قدم

gōm[1] (ابیانه)

سوراخی که آب از آن رد می‌شود

gōm[2] (ابیانه)

golābī ←

gömbaz (ابوزیدآباد، نوش‌آباد)

gembaz ←

gōn (ازوار، دلیجان، بادرود)

پستان جانوران شیرده (گاو و گوسفند)

واژه‌ای است زیبا و کهن که بیرن از گسترهٔ کاشان نیز دیده شده است: بختیاری gūn، کردی guhān، gāhān به همان معنی، بلوچی gōdān «پستان زن» ــ از ایرانی باستان -gau-dāna* «جای شیر»

gonbaz (جوشقان، میمه)

gembaz ←

gond (قهرود)

gerd[1] ←

gondale (ابیانه) ***gondole*** (جوشقان) ***gondūla*** (نوش‌آباد)
gūndale (طره)

گلولهٔ پشم یا نخ

gondōj (بادرود)

gandūj ←

gondola (جوشقان)

gondale ←

gondūj (جوشقان، ابیانه)

gandūj ←

gondūla (نوش‌آباد)

gondale ←

gondūy (یارند)

gandūj ←

gūndale (طره)

gondale ←

gor[1] (جوشقان، ابیانه، فریزهند)

یک دسته غلهٔ درو شده

در روستای ابیانه پیش از آغاز درو چند بافه از خوشه‌های گندم را به‌عنوان صدقه به افراد کم‌بغل و فقیری که دوروبرِ کشت جمع می‌شوند می‌دهند. این بافه‌ها را ابیانه‌ای‌ها **گرصلواتی** (gorsalavātī) می‌نامند، یعنی «بافه یا دستهٔ گندم صلواتی، خیری» و باور دارند که این عمل مایهٔ برکت کشت و زراعت خواهد شد.

gor[2] (ابوزیدآباد، جوشقان، میمه)

آتش؛ شعله

در فارسی کاشانی گُر گرفتن «شعله‌ور شدن، سوختن». در رابطه با سوزش معده نیز به‌کار می‌رود؛ مقایسه شود: gorgor در میمه‌ای به معنی «آتش فروزان، شعلهٔ بلند»

gorāj (نراق)

← **gākūyī**

gorāz (فریزهند، ابیانه، طره)

← **gākūyī**

gord (ابیانه، بادرود، کمجان، هنجن، قهرود، نراق، ابوزیدآباد، قالهر)

← **gerd**[1]

gorda (میمه)

← **vāk**

görd (فریزهند، بیدهند)

← **gerd**[1]

görda (ابوزیدآباد)

← **gerd**[1]

gorg (ابوزیدآباد)

← **varg**

gōrī (ابوزیدآباد)

گاری

gorm (ابوزیدآباد، جوشقان، ابیانه، ازوار)

garda[1] ←

gorō (ابوزیدآباد)

گران

• gorō hābeda (ابوزیدآباد) ـ «گران شدن»

gorombeš (ابیانه)

رعدوبرق؛ صاعقه

آسمان غرمبه

γorombeš ←

gorr-o-gorr (قهرود)

بسیار سریع؛ تند

gorz (ابوزیدآباد و بیشتر آبادی‌های منطقه)

گرزهٔ خشخاش؛ بوتهٔ خشخاش

goujū (بادرود) ***govja*** (ابیان)

گوجه فرنگی

gōva (ابوزیدآباد)

گوه؛ چوبی شیبدار و گوه مانند در دستگاه قالیبافی

gōwāhen (محلات)

گاوآهن

gowāl (محلات)

خورجینی که بر روی ستوران نهند
گوال، جوال

gōwgalōn (دلیجان) ***gōwrān*** (محلات)

چوپان گاو
گاو گله‌بان

gōwrān (محلات)

gōwgalōn ←

gozarūn ka-(kar-) (ابیانه)

زندگی کردن
گذران کردن

grata-(gēr-) (ابوزیدآباد) ***gerata-(gēr-)*** (ابیانه)

گرفتن
از ریشهٔ -grab* «گرفتن»
gērvūnīd-(vōn-) ←

gū[1] (چیمه، ابوزیدآباد، بادرود، طره، فریزهند، خالدآباد، ابیانه) ***gūh*** (ابیانه) ***gūh*** (بیدهند) ***goh*** (ابیانه)

مدفوع؛ فضله؛ گه
در پهلوی guh، کردی gū، guh و در بیشتر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی **گُه** ـ از ایرانی باستان ـ -guθa*

gū[2] (ابوزیدآباد، هنجن) ***gu*** (یارند) ***gūy*** (بیدهند، جوشقان)

توپ بازی؛ گوی

gūgīnīj (ابیانه)

gāšnīj ←

gūh (ابیانه)

gū[1] ←

guhūz (قهرود، فریزهند، طره، ابیانه)

gerdekūn ←

gūjā (ابیانه) ***gūjele*** (چیمه) ***gūja*** (یارند، کمجان، طره) ***gūjū*** (بادرود) ***gūjāle*** (فریزهند) ***gūjel*** (هنجن) ***gūsūle*** (جوشقان) ***gūsale*** (قهرود)

گوساله

gūja (یارند، کمجان، طره)

gūjā ←

gūjāle (فریزهند)

gūjā ←

gūjāle (طره، قهرود)

gevēje ←

gūjel (هنجن)

gūjā ←

gūjele (چیمه)

gūjā ←

gūjū (بادرود)

gūjā ←

gūl[1] (محلات، جاسب، نراق، آران، بیدگل)

گود؛ گودال؛ چاله

به شکل kūl نیز در بعضی از گویش‌های منطقه دیده می‌شود. همان واژهٔ **کول** در فارسی دری است که در **کولاب** «تالاب، آبگیر» نیز دیده می‌شود. ظاهراً کردی k'ūr «ژرف، عمیق، هم به این گروه تعلق دارد.

● اشتقاق این تک‌واژ روشن نیست: از طرفی در گویش‌های ترکی بسان köl رواج دارد و از طرف دیگر در پهلوی مانوی به شکل kōl و به معنی «چاله، گودال» آمده است.

höl ←

gūl[2] (ابیانه، ابوزیدآباد و دیگر گویش‌های کاشان)

دروغ؛ فریب؛ نیرنگ

● gūl bexarda (ابوزیدآباد) ـ «گول خوردن»؛ ● gūl dā- (d-) (ابیانه) ـ «گول زدن»

gūlī (فریزهند)

آلو زرد

gulla (جوشقان)

گلوله

gulū (ابیانه، محلات)

gal[1] ←

gulua (جوشقان) ***gūrāva*** (قهرود، طره، ابیانه) ***gulvā*** (دلیجان) ***gulva*** (میمه) ***gūrava*** (یارند) ***gūrūwe*** (کمجان) ***gurōva*** (قالهر)

جوراب

در فارسی دری **گوراب**

jorōv ←

gülüvī (فریزهند)

← **golābī**

gulvā (دلیجان)

← **gulua**

gūnā (ابوزیدآباد)

گون؛ رنگ

gundale (طره)

← **gondale**

gündūj (بیدهند)

← **gandūj**

güdūja (طره)

← **gandūj**

gūr (ابیانه و بیشتر گویش‌های همسایه)

گور؛ قبر

gūrāva (قهرود، طره، ابیانه)

← **gulua**

gūrava (یارند)

← **gulua**

gūrassō (ابوزیدآباد)

گورستان

← **γabrasūn**

gurāz (جوشقان)

← **gākūyī**

gurōva (قالهر)

← **gulua**

gürras (طره)

رگبار، رعد و برق

← **qorre, gorombeš**

gūrūwe (کمجان)

← **gulua**

gurzā (ابوزیدآباد)

کوتاه‌قد

گرز

gūsale (قهرود)

← **gūjā**

gūsfand (ابوزیدآباد)

← **gasben**

gūsūle (جوشقان)

← **gūjā**

gūš (قالهر، بیدهند، فریزهند، طره، ابیانه، بیجگان، نشلج، دلیجان، میمه)

گوش

gūša (یارند)

دستگیرهٔ آشپزخانه

gūšmōhī (ابوزیدآباد)

خاویار

گوش‌ماهی

این واژه به همین معنی ۴۰ سال پیش از طرف دانشمند بلژیکی پیر لکوک در ابوزیدآباد ثبت گردیده و در سال ۲۰۰۲ در کتاب جامعی منتشر شده است (رجوع شود به: *Acta Iranica*-39, P. 594). از نگاه اول البته تعجب‌آور است که چگونه واژه‌ای به معنی «صدف» در این گویش برای نامیدن «خاویار» به‌کار می‌رود (و یا بهتر است بگوییم به‌کار می‌رفته است زیرا ظاهراً در حال‌حاضر در ابوزیدآباد به خاویار همانا **خاویار** می‌گویند و نه **گوش‌ماهی**). درهرحال نگارنده تردیدی در صحت ثبت این واژه از طرف مؤلف مذکور ندارد. این مسئله را می‌توان دو گونه توجیه نمود:

۱) هر تحلیل علمی چه در علوم پایه و چه در رشته‌های اجتماعی از جمله در زبان‌شناسی تطبیقی یا تاریخی باید براساس ابعاد زمان و مکان یعنی با در نظر گرفتن پارامترهای زمانی و جغرافیایی پدیدهٔ مورد مطالعه انجام می‌پذیرد، در غیر این صورت تحلیل علمی به سخن‌پردازی بی‌مایه می‌گراید. در رابطه با واژهٔ مورد بحث نیز باید این دو بعد بنیادین را اساس تحلیل قرار داد. می‌دانیم که ۵۰ ـ ۶۰ سال پیش در نظام تغذیه مردم ایران خاویار نقش قابل‌توجهی نداشته است: به جز ساکنان سواحل جنوبی دریای خزر در دیگر نواحی ایران این مادهٔ غذایی مورد استفاده نبوده است. کما اینکه خود ماهی *esturgeon* که به فارسی «سگ‌ماهی» نامیده می‌شود و اکثر انواع خاویار از آن تولید می‌شود در شرع اسلام همواره حرام تلقی شده است. بنابراین ایده و پندارهٔ خاویار برای مردمی که در مناطق دور از دریا زندگی می‌کنند زمانی بسیار مبهم و غیرقابل تجسم بوده است. به همین منوال نیز دیگر فراورده‌های دریایی (مثلاً گوش‌ماهی و غیره). از برای این نام‌های پنداره‌های دور از محیط‌زیست به آسانی عوض می‌شوند: برای یک روستانشین دریاندیده با بینش و معلومات بسیار محدود نیم قرن پیش چه خاویار و چه گوش‌ماهی ـ هر دو پنداره‌های غیر ملموس بوده‌اند. البته واژهٔ صدف به

مثابهٔ نام ماده‌ای که از آن جام شراب و یا در جواهرسازی به‌کار می‌بردند همواره رواج داشته است اما خاستگاه آن زیاد محسوس نبوده است.

۲) دیگر گزینهٔ اشتقاق این واژه که به حقیقت نزدیک‌تر است دگرگونی آوایی جزء اول ترکیب می‌باشد که تحت تأثیر توجیه مردمی (folk etymology) رخ داده است: از *ūš-mōhī یا *ušpul-mōhī به معنی «تخم ماهی». در گویش‌های نوین ایرانی از جمله در فارسی ušbul، ešpīl، ušpul به معنی «خاویار» و **اسپل**، **سپرز**، **اسفرزه** به معانی «بذر قطونا» و «طحال» ثبت شده‌اند که همه از یک بن‌واژه سرچشمه گرفته‌اند: از *sþrdan- (یا *sþrzan-). در ابوزیدآبادی و دیگر گویش‌های مرکزی ایران نیز این تک‌واژ به معنی «تخم ماهی» و به شکل *ušpul یا *ūš (در کلمات مرکب) باید زمانی به‌کار می‌رفته است (←asparza) که با قرینه‌سازی با گوش فارسی به gūšmōhī مبدل شده است.

یک اصل متودولوژی دیگر ـ این‌بار در رابطه با ارزیابی گویش‌ها و خرده‌فرهنگ‌های بومی در محافل روشنفکران و ادیبان ایرانی. ابوزیدآبادی، ابیانه‌ای، یارندی، قهرودی، سمنانی، سیوندی و غیره گویش‌های فارسی نیستند بلکه زبان‌اند با دستور، ذخیرهٔ لغوی و دیگر ویژگی‌های خاص خویش، درست مثل کردی یا بلوچی. عنوان گویش یا لهجه برای این زبان‌ها یک اصطلاح شرطی است. بنابراین اگر پدیده‌ای در این زبان‌ها می‌بینیم که با فارسی مغایرت دارد (مثلاً همان **خاویار** و **گوش‌ماهی** ـ سوای وجه اشتقاقی که بالا ارائه گردید) نباید موجب تعجب و یا حمل بر سوءتفاهم شود همان‌طور که **حریف** در فارسی معنی معینی دارد ولی در برخی از گویش‌های کردی شمالی به معنی «احمق» به کار می‌رود؛ و یا **کارخانه** که واژهٔ اصیل فارسی است در گویش‌های ترکی معنی «خانهٔ فحشا» را به خود گرفته و یا **جانباز** یعنی «فداکار، سلحشور» در همان گویش‌های کردی به معنی «ترسو» کاربرد دارد. و الی آخر... .

gūš-pēša (ابوزیدآباد)

گوشگوب

آمیزه‌ای از gūš(t) (←) و ستاک حال از فعل pešt- (pēš-←) به معنی «خرد کردن»

gūš(t) (قهرود، ابوزیدآباد، طره و بیشتر گویش‌های غربی ایران)

گوشت

gūštere (قهرود)

گوسالهٔ دوساله

با gū- (gā←) و staura-* (veštar←)؛ منوجانی gūaster، کردی štīr

gūšvāra (طره) ***gūšvāre*** (ابیانه) ***gūšvārū*** (بادرود)

گوشواره

gūšvāra (ابیانه)

gūšvāra ←

gūšvārū (بادرود)

gūšvāra ←

gūšexara (جوشقان)

گیاهی وحشی با برگ‌هایی پهن

گیاهی دارویی است و از آن برای سوخت هم استفاده می‌شود. یعنی «گوش خر»، مانند **اسپغول** (نام گیاهی دیگر) که معنی آن «گوش اسب» است و **خرغول** آن همانا باز «گوش خر» است.

gūva (قهرود، محلات)

← **gēva**

gūvēj (ابیانه)

← **gevēje**

gūy (جوشقان، بیدهند)

← **gū**[2]

gūz (بیدهند و همهٔ آبادی‌های کاشان) ***gīz*** (نایین)

گوز؛ باد صدادار که از مقعد بیرون می‌آید.

← **wōy ،nōy ،vād ،vōy**[4]

gya (میمه)

← **gēva**

γ

γabā (طره، ابیانه) ***γuə*** (میمه) ***γepā*** (قهرود)

قبا؛ گونه‌ای لباس بلند مردانه

قبا ـ معرب kapāh پهلوی «لباس»؛ مقایسه شود: در ارمنی (< پهلـوی) kapay به همان معنی

γabrasūn (جوشقان، قهرود)

قبرستان

← gūrassō

γabreja (ابوزیدآباد)

قبر

γalā (بیدهند، فریزهند، ابیانهف جوشقان) ***γalō*** (بادرود، طره، کمجان) ***γolā*** (یارند) ***γəlō, γolū*** (میمه) ***γelāγ*** (ازوار) ***karā*** (فریزهند، ابیانه)

کلاغ

• γolā-γājā (یارنـد)، γalō-jorā (طـره) ـــ «کـلاغ، زاغ»؛• nūn-γalāq، surma-γalāq ـ نـام‌هـای گیاهـانی وحـشی کـه در خوانـساری ثبـت شـده و ترکیب‌هایی با کلاغ و نان و سرمه هستند. گونهٔ kalā نیز در ابیانه‌ای ثبـت شـده است، ولی تنها در ترکیب haγdūs-kalā(←).

واژه‌ای اسـت آوایـی کـه از ریـشهٔ -ker(k)* بـه‌وجـود آمـده و در زبـان‌هـای هندواروپایی گواه بسیار دارد.

γālāčke (ابوزیدآباد) ***γalāše*** (جوشقان)

زاغ، کلاغ

از *kalāγ-ēč-ak (γalā←) با پسوند مصغّر

← **kelā-čege**

γalāše (جوشقان)

← **γālāčke**

γalb (ابوزیدآباد)

← **γālb**

γālb (طره، ابیانه) ***γalb*** (ابوزیدآباد)

قلب

γalbāl (قهرود، جوشقان) ***γalbīl*** (ابیانه) ***γalbūl*** (نوش‌آباد)

غربال

از عربی **غربله** «الک کردن»

← **halbāl, alhāl**

γalbīl (ابیانه)

← **γalbāl**

γāle (فریزهند)

داس

ظاهراً مخفف dasγāle، **دستغاله** با حذف بخش نخست ترکیب das(t)، **دست**

γālma (ابیانه)

سوسمار

مخفف γālmeje (←) است.

γālmeje (طره، ابیانه) ***γāmūče*** (ازوار)

مارمولک

ظاهراً گونهٔ دیگر gāmoje (←) است.

γalō (بادرود، طره، کمجان)

γalā ←

γāltak (طره)

خلتک پشت‌بام

γalyūn (بادرود) ***γelyūn*** (ابیانه)

قلیان

γāmūče (ازوار)

γālmeje ←

γand (ابیانه)

قند

γanddūn (بادرود)

قندان

γapūn (فریزهند)

قپان

γar (میمه)

چین؛ شکن

عربی **غر** «چین جامه» در *برهان قاطع* و *فرهنگ جهانگیری* به معنی «شکن و چین اندام و رو» نیز آمده است.

γaran (جوشقان)

غرش؛ نعره

γarγav (نوش‌آباد)

γarγara ←

γarōrā (ابیانه)

گونی

γāš (ابیانه)

γōš ←

γašaša (فریزهند)

صرع (غشی)

غُشاش، جمع **غاش**، صفت فاعلی از **غش** یعنی «غش‌کننده»

γašaul (فریزهند)

قشو

xešoul ←

γayγ (فریزهند) ***γāvγa*** (ابیانه) ***γayγe*** (قهرود)

کبگ

kav ←

γayγe (قهرود)

γayγ ←

γauγekare (قهرود، ابیانه)

بلدرچین

کبک کر

γāvγa (ابیانه)

γauγ ←

γay (فریزهند) (ابیانه، کمجان) ***γeγ*** (بیدهند)

چرک گوشهٔ چشم

از **قی** یا gand «گند» با تبدیل and- به ay- که از پدیده‌هایی آوایی گویش‌های کاشان، به‌ویژه ابوزیدآبادی است (zay[1] ←).

γazγōn (دلیجان)

γazγūn ←

γazγūn (کمجان، یارند، نراق، ابیانه) ***γazγūne*** (جوشقان) ***γazγōn*** (دلیجان)

دیگ

γəlō (میمه)

γalā ←

γelā (ابوزیدآباد)

← γalā

γelāγ (ازوار)

← γalā

γelγelīse (فریزهند)

خنازیر؛ غده‌های چرکین زیر گلو

γelγūn (ابیانه)

← γalγūn

γepā (قهرود)

← γabā

γermez (ابیانه)

قرمز

γerna (دلیجان)

قرقره

γey (بیدهند)

← γay

γīr (ازوار)

تاول؛ آژخ

γōbilima (بادرود)

قابلمه

γofl (ابیانه) ***γolf*** (بیدهند، فریزهند، ابوزیدآباد، جوشقان، نوش‌آباد)

قفل؛ قفل چوبی

از **قفل** فارسی که وام‌واژه‌ای است از لاتینی copula

← **kel**

γolā (یارند)

← **γalā**

γolfsāj (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

قفل‌ساز

← **γolf**

γollāb (فریزهند، ابیانه)

چنگک قصابی

γolā (یارند)

← **γalā**

γolā (یارند)

← **γalā**

γolva (فریزهند، بیدهند، کمجان)

گلیه؛ قلوه؛ گرده

← **vāk**

γončā (ابیانه، طره)

← **γonča**

γōr (ابیانه)

غار

γorāb (طره)

غروب

γorčīn (بادرود)

خورجین

γorγor (ازوار)

γerombeš ←

γorγorīčā (طره) ***γorγorīš*** (ابیانه)

سیب آدم

γorγorīš (ابیانه)

γorγorīčā ←

γorombe (بیدهند)

γorombeš ←

γorombeš (طره، ابوزیدآباد) ***γorommeš*** (ابیانه) ***γorombe*** (بیدهند) ***γorrombeš*** (چیمه) ***γorromba*** (فریزهند) ***γorγor*** (ازوار)

برق، رعد، آسمان غرمبه

gorombeš ←

γorromba (فریزهند)

γorombeš ←

γorrombeš (چیمه)

γorombeš ←

γōš, ***qāš*** (ابیانه)

آغل

مقایسه شود: در فارسی دری **غوشاد** و **غوشا** «آغل گاو و گوسفند، محوطه‌ای که شب‌هنگام چارپایان در آن به‌سر می‌برند» (در بسیاری از فرهنگ‌ها آمده است ← *لغتنامه*) از ایرانی باستان *gau-šāda به معنی «جای گاو». بخش دوم ترکیب -*hāda->*šāda- (بوگولیوبوف) است. گونهٔ ابیانه‌ای ـ با حذف -ād در پایان واژه. بعید است که این واژه برگرفته از زبان‌های شرقی ایران باشد (با در نظر گرفتن -γ آغازین به جای -g)، زیرا این پدیده در بسیاری از تک‌واژهای گویش‌های عربی نیز دیده می‌شود (مانند دگرگونی -d-* به -l-).

γōšoγlenjū (فریزهند)

سارُ، سارگ

بخش نخست ترکیب γōšoγ «قاشق» است؛ ولی توضیح بخش دوم دشوار می‌نماید. برپایهٔ شکل ظاهری، lenjū باید ستاک حال از فعلی باشد که در حال‌حاضر در گویش‌های کاشان (دست‌کم در نوشتارهای زیردست و مواد میدانی) وجود ندارد، ولی احتمالاً در این ترکیب حفظ شده است. عنصر -ū در پایان واژه نشانهٔ صفت فاعلی -ān یا پسوند -āk است که در ایرانی میانهٔ غربی اسامی فعلی با معنی «کننده» (nomen agentis) می‌ساخت. خوشبختانه این فعل در فارسی دری آمده است: **لنجیدن** (**لنجه**) به معنی «بیرون کشیدن، چیزی را از جایی به جای دیگر بردن» < ایرانی باستان -*θanj «بیرون کشیدن، کشیدن» (که در **آهنج**، **آهنجیدن**، **آهختن**، **آخته**، **فرهنگ**، **نهنگ**، **سنجیدن** نیز نهفته است). شکل **لنجیدن** (با -l<-θ*) باید برگرفته از گویشی شرقی باشد. در هر صورت بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ lenjū به احتمال زیاد *θanjān یا *θanjāk بوده است به معنی «کشنده» ← «برنده» ← «رباینده» ← «دزد». بدین ترتیب معنی نخستین نام این پرنده «دزد قاشق» یا «قاشق‌دزد» بوده است.

γōzūn-gīra (طره)

دستگیرهٔ آشپزخانه

γuə (میمه)

γabā ←

γūldönda (ابیانه)

خزوک؛ خبزدوک؛ سرگین گردان

آمیزه‌ای است از **غول** و dönda (←). در فارسی کاشان، واژهٔ مترادف برای این حشره **پشکل‌ترونه** است.

dənde ←

γūrā (طره، ابیانه) ***γūra*** (ابوزیدآباد)

غوره

دربارهٔ ریشهٔ این واژه ←(gā-/gō-) -gat همچنین مقایسه شود: آرامی تلمود gwrq- «میوهٔ نارس» (<پارتی)

γūra (ابوزیدآباد)

γūrā ←

γūrbāγe (بیدهند) ***qūrbāqa*** (ابوزیدآباد)

قورباغه

čaγz, vaza ←

γūrγūrje (طره) ***γalaγače*** (قهرود)

پرستو

paraske ←

γūtī (کمجان)

حلب روغن؛ قوطی

γūza (ابوزیدآباد)

آرنج

γūzak (ابیانه، ابوزیدآباد) ***γüzak*** (طره) ***γūzaka*** (یارند) ***γūzepā*** (خالدآباد)

قوزک پا؛ استخون ساق پا

γūzaka (یارند)

γūzak ←

γūzepā (خالدآباد)

γūzak ←

γüzak (طره)

γūzak ←

H

ha[1] (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه) **hə** (ابیانه)

حالا

ha[2] (ابوزیدآباد)

هست

hā- (بیشتر گویش‌های مرکزی)

پیشوند فعلی

• (-band-) hā-bas- (ابیانه، قهرود) ــ «بستن»؛ • (-čīn) hā-čāšt- (ابیانه)، (-čīn) hā-češ- (ابوزیدآباد)، (-čīn) hā-čiš(t)- (قهرود) ــ «نشستن»؛ • (-čōn) hā-čonā- (ابوزیدآباد) ــ «نشاندن»؛ • (-d) hā-dā- (ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد)، γāden hā- (قالهر) ــ «دادن»؛ • daš- hā- (derz-) (ابوزیدآباد) ــ «دوختن»؛ • (dūš-) hā-dot- (ابوزیدآباد) ــ «دوشیدن»؛ • (eštov-) hā-eštā- (ابوزیدآباد) ــ «ایستادن»؛ • hā-gelā- (gel-) (ابوزیدآباد) ــ «برگشتن»؛ • (geln-) hā- gelnā- (ابوزیدآباد) ــ «برگرداندن، گرداندن»؛ • (ger-) hā- grerat- (ابیانه)، (gr-) hā-gēra-

(قهـرود)، hā-gra- (gēr-) (ابوزیـدآباد) ـــ «گـرفتن»؛● hā-ka- (kar-)
(ابوزیدآباد) ـــ «بـاز کـردن»؛● hā-ka- (ker-) (قهـرود) ـــ «کـردن»؛● hā-
nevešt (ابوزیدآباد) ـ «نوشتن»؛● hā-lüzā- (lüz-) (ابیانـه) ـــ «لغزیـدن»؛●
hā-peš- (peš-) (ابوزیدآباد) ـ «پاشیدن»؛● hā-vat- (vaj-) (ابوزیدآباد) ـ
«کنـدن»؛● hā-xa- (xōr-) (ابوزیـدآباد) ـــ «خـوردن، نوشـیدن»؛● hā-
xāsōnā- (xāsōn-) (ابوزیـدآباد) ـــ «خوابانـدن»؛● hā-xāt- (xās-)
(ابوزیدآباد) ـ «خوابیدن».
ظاهراً از frā-*

hab (ابوزیدآباد، جوشقان)

قرص؛ حبّ

hābarda (ابوزیدآباد)

ساییدن گشگ در تشت سفالی

hābeda (ابوزیدآباد)

آب شدن یخ

hābezā (یارند)

arbeza ←

hāčaštan (ابیانه) ***hāčešten*** (قالهر) ***hāčešta*** (ابوزیدآباد)

نشستن

با پیشوند فعلی hā- (←) از فعل (čīn-) čāšt- (←)

hāčešta (ابوزیدآباد)

hāčaštan ←

hāčšten (قالهر)

hāčaštan ←

hādašta (ابوزیدآباد)

دوختن

با پیشوند فعلی -hā(←) از فعل (-d) -dā(←)

hādoyan (ابیانه)

hādova ←

haf (قهرود، ابوزیدآباد) ***hāft*** (ابیانه)

هفت

hāft (ابیانه)

haf ←

haftā (یارند، ابوزیدآباد) ***hāftā*** (طره) ***hāfta*** (ابیانه)

هفته

hāftā (طره)

haftā ←

hāfta (ابیانه)

haftā ←

hāftād (ابیانه)

هفتاد

hāgandova (ابوزیدآباد)

واخوردن

پیشوند -hā(←) با فعل (-gandov) -gandā (←) ظاهراً با معنی نخستین «روشن شدن، (مسئله‌ای را برای خود) روشن کردن»

hāγ (ابوزیدآباد)

ak ←

hāγ ka-(kar-) (ابوزیدآباد)

دفن کردن؛ به خاک سپردن

ak ←

haγdūs-kalā (ابیانه)

haγdūs-karā ←

haγdūs-karā (فریزهند) ***haγdūs-kalā*** (ابیانه)

جغد؛ مرغ حق

یعنی «کلاغ حق‌دوست»

γalā ←

haγeje (فریزهند)

سگسگه

hajda (ابیانه)

هجده

hāk (ابوزیدآباد، ابیانه)

ak ←

hākandāz (کمجان) ***hokandāz*** (ابیانه)

چمچه، خاک‌انداز

hākarda (ابوزیدآباد)

بستن در

hākje (کمجان)

xākeje ←

hākrūbe (یارند)

زباله

خاکروبه

hāl (ابیانه)

حال

hāla (بیدهند، جوشقان)

خاله

در کردی xāl «دایی»

halab (فریزهند)

حلب روغن

halāk (جوشقان)

خسته و کوفته

هلاک

halbāl (کمجان، ابوزیدآباد) ***harbāl*** (یارند) ***hōlbōla*** (طره)
گونه‌ای غربال بزرگ که در سرِ خرمن با آن گندم و جو را از شن و کاه و خاک پاک می‌کنند.
alhāl, γalbāl ←

hālg (ابیانه)
algī ←

halg (جوشقان)
algī ←

halgāla (جوشقان)
برگهٔ الگ و هلو

halγ (فریزهند) ***halq*** (ابوزیدآباد، یارند)
حلق

halγā (ابیانه)
دق‌الباب، گوبهٔ در (برای زنان)
از **حلقه**
hālγā ←

halīkašta (ابیانه)
آلو
آلوی کاشته مقابل **آلوی وحشی**

halīrō (دلیجان)
خاکستر

آمیزه‌ای از «خاکستر» (←xal[1]) و ستاک حال از فعل «رُفتن، پاک کردن». ظاهراً به معنی «خاکستر رُفته شده»

haljak (نراق)

دستگش

halma (جوشقان)

گلهٔ بز و بزغاله

hāl-avlat (فریزهند، بیدهند)

hāl-ovlat ←

hāl-ovlat (چیمه) ***hāl-avlat*** (فریزهند، بیدهند)

برادرزن

از hāl «دایی» (←xālū) و ترکی arvad «زن». روند دگرگونی معنایی «زن‌دایی» و «برادرزن» از پدیده‌های درونی روابط خویشاوندی و اصطلاحات وابسته به آن است.

halq (ابوزیدآباد، یارند)

hal ←

hālqā (ابیانه)

حلقه

halγā ←

hālū (قهرود)

شخص نفهم؛ گودن؛ احمق

هالو، لری hālū

halvā (ابیانه)

حلوا

ham (قهرود) ***höm*** (ابیانه)

هم

hāmā (ابیانه، طره، میمه)

← **ama**

hamā[1] (بیجگان، فریزهند، نشلج)

← **ama**

hamā[2] (ابوزیدآباد)

← **hama**[2]

hama[1] (چیمه، قهرود، جوشقان، قالهر، نراق، ابوزیدآباد)

← **ama**

hama[2] (قالهر، میمه) ***hamo*** (ابیانه) ***hamā*** (ابوزیدآباد)

همه

hāmarda (ابوزیدآباد)

پژمرده شدن

← **baxmarda**، **behmerīya**، **hemard- (hmar-)**، **hevardan**

hambāčč (آشتیان) ***hampāča*** (چیمه، قهرود) ***humbāja*** (ازوار) ***hampača*** (یارند، ابوزیدآباد، طره) ***hompāča*** (ابیانه) ***hambāja*** (دلیجان، نراق، محلات)

باجناق؛ همپاچه

مقایسه شود: **همپاچه**، **همریش** و **همزلف** در گونه‌های محاوره‌ای فارسی؛ همچنین havling «همپا، هم‌لنگ» در کردی ـ همه به معنی «باجناق»

← **bājonōγ**

hambāja (دلیجان، نراق، محلات)

← **hambāčč**

hambasta (قهرود)

بسته

hamčenīn (قهرود)

همچنین

hamčenīn (قهرود)

همچشمی

hamdas (ابوزیدآباد)

همدست، همکار، یار

hamē (ابوزیدآباد)

همه‌وقت

hamēša (قهرود) ***hamüšā(v)*** (ابیانه) ***hamīšav*** (جوشقان) ***hemēša*** (ابوزیدآباد)

همیشه

hamīn (طره)

همین

hamīr (ابیانه، جوشقان) ***henār*** (قهرود) ***hēmīr*** (ابوزیدآباد)

خمیر

مقایسه شود: بلوچی hamīr، کردی havīr

hamīšav (جوشقان)

hamēša ←

hammāl (ابیانه)

فرسپ، شاه‌تیر سقف

حمّال

rāsp ←

hamo (ابیانه)

hama[2] ←

hampāča (چیمه، قهرود)

hambāčč ←

hampača (یارند، ابوزیدآباد، طره)

hambāčč ←

hāmrā (ابیانه)

همراه

hamsoa (فریزهند) ***honsūa*** (ازوار) ***homseya*** (یارند) ***hümsayā*** (ابیانه، طره) ***homsoya*** (کمجان) ***hamsōwa, hemsāya*** (ابوزیدآباد)

همسایه

hamsōwa (ابوزیدآباد)

hamsoa ←

hamū (میمه) ***hanū*** (ابیانه) ***henī*** (ابوزیدآباد، قهرود)

هنوز

hamūm (قهرود)

حمام

hamūš (یارند)

آنها

hamüšā(v) (ابیانه)

hamēša ←

hamvārya (قهرود)

آهسته

hamyān (نراق)

انبان

hamzeyō (ابوزیدآباد)

همزبان

hanār (ابیانه)

enār ←

hanār (طره)

نفس

احتمالاً از ریشهٔ ایرانی باستان -an* «نفس کشیدن» با پیشوند -fra*(←-hā) – از ستاک حال آغازین -ana-s*؛ مقایسهشود: در کردی hināsa، «نفس، آه»

(hilk'iša hināsa «آه مـی‌کـشد»)، فارسـی **هناسـه** «نفـسِ تنـد»، گـورانی hanāsa، سمنانی hennese. البته وجود **هناسه** در فارسی این وجـه‌تـسمیه را تضعیف می‌کند، زیرا در این زبان -fr* آغازین به -far تبدیل می‌شود و بـر پایـهٔ قانون‌های آوایی، شکل این واژه می‌بایـست ***فرنـاس** یـا ***فرناسـه** مـی‌بـود و نـه **هناسه**! از سوی دیگر در کردی نیز دگرگـونی -fr* ایرانـی باسـتان در ایـن واژه مسئله‌انگیز است، زیرا فرایند این خوشهٔ آغازین در کـردی معمـولاً -ŕ اسـت. در گویش‌های کاشان هر دوی این پدیده‌ها دیـده مـی‌شـوند: -fr->h* و -fr->r* (برای نمونه rāsp←). امکان دارد در همهٔ این واژگـان ریـشهٔ بـدون پیـشوند و سـاده (simplex) موجـود باشـد. در ایـن صـورت بایـد -h آغـازین را اضـافی پنداشت (مانند hanār = **انار** در کردی).

handāt (ابوزیدآباد، قهرود) *henāxta* (ابوزیدآباد)

برنامه؛ تصمیم؛ قرار

از -ham-tač* (-tač* «به چیزی رسیدن، بـه دسـت آوردن»)؛ مقایـسه شـود: **پـرداختن** (بـا -para* یـا pari*)، **پرداخـت**، **انـداختن** (بـا -ham*)، **انـداز**، **اندازه**. معنی نخستین واژه در گویش‌هـای کاشـان «ترتیـب داده شـده، settled» بوده است.

handay (ابوزیدآباد)

خندق

از ایرانی میانه xandak*(=kandak) با تبدیل هجـای پایـانی -ag(<-ak) به -ay در ابوزیدآبادی.

handūna (قهرود، کمجان) ***handyūnā*** (طره) ***hayyūna*** (ابیانه)
hendīna (ازوار) ***hayna*** (یارند، ابوزیدآباد) ***hendūna*** (جوشقان)
hayynā (ابیانه) ***andüna*** (بادرود)

هندوانه

handūxta (ابوزیدآباد)

زیلو، گلیم
انداخته
handāt ←

handyūnā (طره)

handūna ←

hangāma (جوشقان)

شور و غوغا، هنگامه

hangošt- (hangār-) (ابیانه)

گفتن

از ریشهٔ -gard* «صدا زدن» (فارسی **گله** (geleh)، کردی gilī) با پیشوند *ham-

hangūr (ابیانه)

گرگ و میش، سحرگاهان، بامدادان

● تنها فرق این واژه با «انگور» در ابیانه‌ای در تلفظ -ū- کشیده در هجای دوم است: در واژهٔ «انگور» این مصوت -ü- تلفظ می‌شود (angür-). خاستگاه این واژه برای نویسنده روشن نیست: ربط آن با «انگور» قابل توجیه نیست.

hangür (ابیانه)

angür ←

hanī (ابوزیدآباد)

گونه‌ای پرندهٔ کوچک

hanjan (هنجن) ***henzā*** (ابیانه)

درهٔ کوچک

← **henjōyan** و «**پیش‌گفتار**»، §۲

hanū (ابیانه)

hamū ←

hanzāyan (هنجن)

henjāyan ←

haoulī (جوشقان)

گره‌خر

happol (ابوزیدآباد)

بزرگ

hāpūšengāyan (ابیانه)

فراموش کردن

آمیزه‌ای از فعل (pūšen-) pūšengā- با پیشوند hā-(←)- از ریشهٔ ایرانی باستان *marš- که در **فراموشتن** فارسی هم دیده می‌شود. در برخی از گویش‌های ایرانی (مانند کردی) این ریشه کاملاً ناپدید شده است و به جای آن از

(vīr←) *wīra- با فعل «کردن» استفاده می‌شود: کردی *bīr kirin* «فراموش کردن»

vīr ←

har (قهرود، ابوزیدآباد)

hār[1] ←

hār[1] (طره، ابیانه) ***har*** (قهرود، ابوزیدآباد)

هر

● har-če (ابوزیدآباد، یارند)، hār-čī (ابیانه)، har-čī (قهرود، ابوزیدآباد) ــ «هرچه»؛ ● har-kī (ابوزیدآباد، قهرود)، har-kīe (ابیانه) ـ «هرکه، هرکس»؛ ● har-kodōm (ابوزیدآباد)، har-kudūm (قهرود) ـ «هر کدام»

hār[2] (ابوزیدآباد)

مرض هاری؛ هار شدن

hār-(tār-) (قهرود)

آوردن

ārd-(tōr-)، hūnīd-(hūn-) ←

harangū (محلات)

اَسپریس؛ میدان

harbāl (یارند)

halbāl ←

harbeza (ابوزیدآباد)

arbeza ←

hārbeza (ابیانه)

arbeza ←

harbīzā (طره)

arbeza ←

harboza (ازوار)

arbeza ←

hargez (قهرود)

هرگز

harrūa (جوشقان)

هر روزه

hārsā (ابیانه)

پوست درخت

haryā (قهرود، ابوزیدآباد)

هرجا

از هر و yā «جا» (**yā**[2] ←)

harzā-(harz-) (قهرود)

ارزیدن

harzegī (قهرود)

هرزگی

hās (ابیانه)

آغل گوسفند در درون ده

از ایرانی باستان -hasta* (صفت مفعولی از -had* «نشستن، زندگی کردن») به معنی «(جای) نشستن، (محل) زندگی». احتمالاً بخش دوم ترکیبی است که بخش نخست آن افتاده؛ مقایسه شود: در *اوستا* -pasuš-hasta ، پهلوی pahast «آغل گوسفندان»

xas ←

hasājēn (ابیانه، طره) ***hasenjēn*** (جوشقان) ***asčau*** (بادرود)

جارو

واژه‌ای است جالب‌توجه که همتراز آن در گویش‌های مازندران نیز به شکل sāje یا sāze و به همان معنی دیده می‌شود. گونه‌های کاشی این واژه احتمالاً مشتق از ایرانی باستان *ham-sāčanaka و گونه‌های مازندرانی برگرفته از *sāčaka هستند که ریشهٔ مشترک این دو بن‌واژه *sak-(sač-) به معنی «ساختن، روبه‌راه کردن، منظم کردن» است. معنی نخستین این دو بن‌واژه «سازنده، منظم‌کننده» بوده است. گونهٔ بادرودی را می‌توان شکل دگرگون شدهٔ hasājēn دانست.

zārjēna, pāenjēn, jārū ←

hasenjēn (جوشقان)

hasājēn ←

haspaq (فریزهند)

حصبه

hassa (ابوزیدآباد، ابیانه)

هسته

پهلوی ast(ak) «استخوان، هستهٔ میوه»، estak در منوجانی < ایرانی باستان *ast(i)-

haš (قهرود، ابوزیدآباد) ***hāšt*** (ابیانه)

هشت

haš- (harz-) (ابوزیدآباد) ***hāšt- (hārz-)*** (ابیانه) ***hašt- (hel-)*** (قهرود)

گذاشتن؛ نهادن

● báhārz، váhāl (طره)، hǎvarz (ابوزیدآباد) ـ «بگذار»

گونهٔ ابوزیدآبادی در حالت امر ظاهراً نتیجهٔ ابـدال از *vǎharz یـا *vāhārz است. از ریشهٔ ایرانی باستان -*harz

hašā (ابوزیدآباد) ***hūša*** (قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد، دلیجان)

خوشه

hašdād (قهرود) ***haštā*** (ابوزیدآباد) ***hāštād*** (ابیانه)

هشتاد

hāšīša (ابیانه) ***hōšīk*** (ابوزیدآباد)

شتر کوچک

hašou (فریزهند)

hečav ←

hāšt (ابیانه)

haš ←

hāšt-(hārz-) (ابیانه)

haš-(harz-) ←

hašt-(hel-) (قهرود)

haš-(harz-) ←

haštā (ابوزیدآباد)

← **hašdād**

haštī (ابوزیدآباد)

راهروی سرپوشیدهٔ هشت‌ضلعی یا با سقف هلالی شکل در ورودی خانه؛ دالان سرپوشیدهٔ ورودی خانه

hat (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان) ***hāt*** (کمجان) ***hatan*** (ابیانه) ***hate*** (قالهر، میمه) ***haton*** (نراق) ***heto*** (محلات)

حالا، اکنون

hāt (کمجان)

← **hat**

hatan (ابیانه)

← **hat**

hatanā (کمجان) ***hatane*** (ابیانه) ***hotena, xatena*** (یارند)

ختنه

hatane (ابیانه)

← **hatanā**

hate (قالهر، میمه)

← **hat**

hatebī (قهرود)

هنوز

hauγ (ابوزیدآباد)

← **havō**

hauz (ابیانه)

havja ←

hav (ابوزیدآباد)

ناتوان، علیل

عربی **هفهاف** «لاغر» (؟)

hāva (ابیانه)

هوا

hāvan (ابوزیدآباد) ***hoveng*** (محلات) ***houang*** (ازوار)

دستهٔ هاون، هاون، هَوَنگ

از ایرانی باستان *hāwana-، *اوستا* hāvan-، پهلوی hāvan

hāvāndan (ابیانه)

پهن کردن، گستردن

خواباندن

hāvata (ابوزیدآباد)

کندن

xāvīd- (xāv-) ←

havēj (فریزهند)

gazar[1] ←

havīj (یارند)

gazar[1] ←

hāvīta (ابوزیدآباد)

بیختن؛ غربال کردن

← **vet- (vēj-)**

havja (ابوزیدآباد) ***hauz*** (ابیانه)

حوض کوچک

حوض، حوضچه

havō (بادرود) ***havū*** (چیمه، طره، قهرود) ***havūk*** (ازوار) ***hevū*** (فریزهند) ***havūγ*** (ابیانه) ***hawūg*** (کمجان) ***hauγ*** (ابوزیدآباد) ***xava*** (آشتیان)

هوو؛ وسنی

پهلوی hapōk، فارسی **هوو** و **وسنی**، **اموسنی**، کردی hēwī- از ایرانی باستان *ha-paθnī-، *اوستا* hapaθnī، سغدی pn'nc (pənānč) (دخیل در فارسی **بناغ**، **بنانج**). این تک‌واژ رواج گسترده‌ای در همهٔ زبان‌های ایرانی دارد.

havū (چیمه، طره، قهرود)

← **havō**

havūγ (ابیانه)

← **havō**

havūk (ازوار)

← **havō**

havūn (قهرود) ***hayvūn*** (یارند) ***hayvō(n)*** (ابوزیدآباد)

حیوان

hawūg (کمجان)

← **havō**

hayā (فریزهند، ابیانه، ولوگرد، بیدهند، طره) ***heyū*** (ابوزیدآباد) ***hīyā*** (قهرود)

فردا

< ایرانی باستان -fratāka*، در پهلوی fratāk، فارسی کلاسیک **فرداذ** در پی قرینه‌سازی با **بامداذ**؛ در گویش‌های بالا پدیدهٔ دگرگونی آوایی -fr* ایرانی باستان در آغاز واژه به -hr(<-h) دیده می‌شود.

← **payhā**

hayāhū (ابیانه)

هیاهو

hayāšava (طره)

← **hayāšou**

hayāšou (فریزهند) ***hayāšava*** (طره)

فردا شب

آمیزه‌ای از «فردا» (←hayā) و «شب» (←šav(a))

hayynā (ابیانه)

← **handūna**

hayna (ابوزیدآباد)

← **handūna**

hāyrōva (ابوزیدآباد)

خاکروبه

hayvō(n) (ابوزیدآباد)

← **havūn**

hayvūn (یارند)

havūn ←

hayvūn (ابیانه)

handūna ←

hazār (ابیانه، طره و بیشتر گویش‌های خطهٔ کاشان)

هزار

hazāra (ابوزیدآباد)

لُنگ؛ حولهٔ حمام

hazārpā (طره)

هزارپا

hazd (جوشقان) ***hazza*** (ابیانه)

کیف؛ لذت (بردن)

عربی **حظّ**؛ کردی h'iz (kirin) «دوست داشتن»

hazza (ابیانه)

hazd ←

hazze (فریزهند)

ezze ←

hə (ابیانه)

ha[1] ←

həp (جوشقان)

zāp ←

hərd (جوشقان)

hourd ←

hēč (یارند)

هیچ

hečav (ابوزیدآباد) ***hečev*** (یارند) ***heššava*** (ابیانه) ***hašou*** (فریزهند) ***heččava*** (طره) ***heššab*** (کمجان) ***hezešey*** (ازوار) ***hezeršou*** (آشتیان) ***hezzešeyv*** (قالهر) ***hezešow*** (دلیجان)

دیشب

آمیزه‌ای از hazze (←ezze) و «شب» (←šav(a)

heččava (طره)

hečav ←

hečev (یارند)

hečav ←

hedūr (ابیانه)

شاد

احتمالاً از عربی **حضور** که «فارسیان به معنی شکفتگی و خرمی استعمال نمایند» (*آنندارج*). جالب توجه است که این واژه تلفظ زندهٔ واژه عربی را می‌رساند ـ با بازتاب ضاد به شکل -d- در ابیانه‌ای. بنابراین می‌توان گفت که نه از راه نوشتاری و به‌وسیلهٔ زبان معیاری، بلکه از راه روابط مستقیم با حاملان زبان عربی وارد این گویش شده و ظاهراً از قدمت بالایی برخوردار است.

hef (ابیانه)

ضرر

حیف

hegō (محلات)

جایگاه

آمیزه‌ای از -he «جا(ی)» (yā²←) با دگرگونی ثانونی j->y-(>h-) و پسوند -gō به معنی «مکان»؛ مقایسه شود: در فارسی گاه به همان معنی

hegenze (میمه)

جاروب؛ جارو

مقایسه شود: در کردی gēzī به همان معنی

helādema (ابوزیدآباد)

نفس؛ دم

helōva (محلات)

باران همراه برف

مقایسه شود: خوانساری helīye، گزی halōve

helovvat (ابوزیدآباد)

فرصت

helūke (ابوزیدآباد)

آلوچه

- helūke torše (ابوزیدآباد) ـ «آلوچهٔ ترش»

hemā (قهرود)

اما

hemard-(hmar-) (ابیانه، جوشقان) ***hamard- (hmar-)*** (یارند، فریزهند) ***hamard-(həmer-)*** (قهرود) ***xamar-(xmar-)*** (ابوزیدآباد)

شکستن؛ زدن

از ریشهٔ -mar* «مالیدن، شکاندن» با پیشوند fra*

← **āre-maryan، baxmarda، behmerīya، hevardan، hāmarda**

hemēša (ابوزیدآباد)

← **hamēša**

hēmīr (ابوزیدآباد)

← **hamir**

hemsāya (ابوزیدآباد)

← **hamsoa**

hena[1] (آشتیان)

زور

از ایرانی باستان -ama* «زور، قدرت»؛ مقایسه شود: *اوستا* -ama، سنسکریت -áma

hena[2] (ابوزیدآباد) ***henō*** (طره)

حنا

henār (قهرود)

← **hamīr**

henāxta (ابوزیدآباد)

← **handāt**

hendetomūn (جوشقان)

مشکل‌گشایی؛ راه‌حل نشان دادن (بیشتر به‌وسیلهٔ بزرگان)

← **handāt** (؟)

hendīna (ازوار، یارند)

← **handūna**

handūna (جوشقان)

← **handūna**

henī (ابوزیدآباد، قهرود)

← **hamū**

henjanā (ابیانه)

سبزی خردکن؛ وسیلهٔ خرد کردن سبزی‌ها و رشته

← **henjāyan**

henjāyan (کمجان، ابیانه) ***hanzāyan*** (هنجن)

خرد کردن ساقه‌های گندم و جو در خرمنگاه

در پارتی مانوی -hanjīn، فارسی میانهٔ مانوی -hanzīn «خرد کردن، کُشتن»، فارسی کلاسیک **انجیدن** (**انجین**) به همان معنی < ایرانی باستان -*han-zai (ریشهٔ -*zī :-*zai «خراب کردن، برداشتن، محروم کردن»). خوشهٔ -nj- در پارتی، ابیانه‌ای، کمجانی و فارسی جنبهٔ ثانوی دارد (مانند **گنج**).

● اصولاً این فعل در زبان گویشوران بیشتر نام عمل است (nomen actions) تا فعلی راستین (با پاردایم ویژهٔ خویش).

← **henjanā**

henjōyan (ابیانه)

آبیاری کردن

هم‌آوای (homonym) henjāyan (←) است، ولی از دیدگاه خاستگاه ارتباطی با این واژه ندارد. ظاهراً باید از ریشهٔ -θanj* باشد به معنی «کشیدن» و با دگرگونی معنایی: «کشیدن» ← «ترتیب دادن» ← «سنجیدن» ← «منظم کردن (cultivate)» ← «آبیاری کردن». همان‌گونه که **فرهنگ** (**فرهیخته**) فارسی نیز با (-fra*) بر پایهٔ همین ریشه ساخته شده است. از سوی دیگر سیر معنایی «کشیدن» ← «آب کشیدن» ← «آبیاری کردن» نیز امکان‌پذیر است. جالب توجه است که نیای این واژه در پهلوی به شکل (hīxtan) hanjītan و به معنی «آبیاری کردن» آمده است. **هنجیدن**، **هنجیتن** (**آهنجیتن**) در فارسی کلاسیک تنها معنی «(بیرون) کشیدن» دارد. بنابراین، «آبیاری» که ظاهراً یکی از معانی فنی این تک‌واژ بوده، به صورت اصطلاح کشاورزی در میان زبان‌های زندهٔ ایرانی تنها در گسترهٔ کاشان برجا مانده است. به احتمال زیاد hanjan، henzā(←) به معنی «درهٔ کوچک» نیز یکی از گونه‌های اسمی این فعل است ـ با معنی نخستین «جای آب‌دار» ← «دره». امکان دارد نام روستای **هنجن** که در دره قرار دارد و رودخانهٔ برزرود (چیمه‌رود) از کنارش می‌گذرد، همین معنی را برساند (← «مقدمه»، §۲). بعید است از ریشهٔ -haič* «خیس کردن، ریختن آب» باشد (مقایسه شود: *اوستا* -haēk «ریختن (آب)»، پهلوی paššinčītan، فارسی **پشنجیدن**، گزی enjūe «می‌ریزد»)

← **hanjan ،henzā ،behanjēnova**

henō (طره)

← **hena²**

henzā (ابیانه)

← **hanjan**

hēr (ابیانه)

زیر؛ پایین

از افزوده شدن *ēr به -h ثانوی در آغاز واژه < ایرانی باستان *adari، چنان‌چه **زیر** فارسی و žēr کردی از *hača-adari به‌وجود آمده‌اند؛ در پهلوی ēr، aδar

jēr ←

herā (ka-), *rā(ka-)* (ابوزیدآباد)

رها (کردن)

احتمالاً از ریشهٔ ایرانی باستان *(h)rah- «بیرون افتادن، ترک کردن، رها شدن» که بر پایهٔ داده‌های اوستایی بازسازی شده است (توسط جانی چونگ)؛ مقایسه شود: کرمانجی (rahīn) rahāndin «سرزنش کردن، رد کردن». ظاهراً گونه‌های ابوزیدآبادی و کردی تنها بازمانده‌های این ریشه در گسترهٔ زبان‌های ایرانی کنونی است.

rahōya- (rah-) ،heya ←

hērāvī (ابیانه)

زیرآبی

آمیزه‌ای از hēr (←) و آب (āv←)

hērbaγal (ابیانه)

زیربغل

آمیزه‌ای از hēr (←) و بغل

hērda (ابیانه)

پایین‌ده

آمیزه‌ای از hēr (←) و da «ده، روستا» (dah[1]←)

hērkātan (ابیانه)

افتادن (رها شدن به‌سوی پایین)؛ فرو افتادن

hermize (میمه)

harbeza ←

hermūd (ازوار)

āmrūd ←

hernī-(hrīn-) (ابیانه) ***hirīd-(hrīn-)*** (قهرود)

خریدن

از ریشهٔ ایرانی باستان -xrī* (سنسکریت -krī). در ابوزیدآبادی ستاک گذشته با الگوی فارسی ساخته شده است (**خرید**)، ولی در ابیانه‌ای این ستاک تحت تأثیر ستاک حال، -n- به خود گرفته است (<hernīd* با حذف -d). ستاک حال این فعل به گروه ۹ (Class 9) (بنابه رده‌بندی ستاک‌های فعل‌های هندی باستان) تعلق دارد < ایرانی باستان -xrī-nā* (یا -xrī-na* در حالت ضعیف)؛ مقایسه شود: در هندی -krī-nā/a

berīda ،rīd-(rēn-) ←

hērpā (ابیانه)

پاشنه

آمیزه‌ای از hēr (←) و پا، یعنی «زیر پا، سوی زیرین پا، کف پا»

hērpērūnī (طره) ***hērpūš*** (ابیانه)

زیرپوش؛ زیرپیراهن

آمیزه‌ای از hēr (←) و pērpūš «پیراهن»، در ابیانه‌ای با ستاک حال «پوشیدن»

jīrpīrūnī ←

hērūš (ابیانه)

hērpērūnī ←

herūš (میمه)

فروش

hörūtt- (hörūš-) ←

hērvōn (ابیانه)

قالی؛ فرش

آمیزه‌ای است از hēr(←) و vōn که احتمالاً از -pāna* می‌آید، به معنی «نگهدارنده، پوشانده». معنی نخستین واژه ظاهراً «زیرپوش، چیزی که پایین را می‌پوشاند» بوده است، اینجا **زیربان** (مانند **دربان**).

hērzamīn (ابیانه)

سرداب (زیرزمین)

آمیزه‌ای از hēr(←) و **زمین**

hēš (ابیانه، قهرود، طره، فریزهند، چیمه، هنجن)

گاوآهن؛ خیش

پهلوی ēš. در *تاریخ کاشان* گونهٔ **هیشه** به همان معنی به‌کار رفته است.

heš (ابوزیدآباد)

hešt ←

hēšgīn (جوشقان)

هیچ کس

heššab (کمجان)

hečav ←

heššava (ابیانه)

hečav ←

hešt (ابیانه، کمجان، یارند) ***heš*** (ابوزیدآباد)

خشت

xeš ←

heto (محلات)

hat ←

hevardan (جوشقان)

پاره کردن

ظاهراً با دگرگونی -m-* میان دو واکه به -v- (مانند کردی) از -mar*؛ بعید است از -war* «پاره کردن» باشد (←viyar-) viyard-).

hemard-(hmar-)، baxmarda، āre-maryan ←

hevū (فریزهند)

havō ←

hey (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

هی؛ همواره

از ایرانی میانه haδ*، *اوستا* haδa، فارسی باستان hadā «همیشه»، هندی باستان sádā

heya (ابوزیدآباد)

گم (شدن)

از ریشهٔ -(h)rah* «بیرون افتادن، ترک کردن، رها شدن» (←ka-) herā)

heyma (محلات) ***hīzom*** (بیدهند، فریزهند، چیمه) ***hēzeme, hēzom*** (قهرود) ***özöm*** (ابیانه) ***ēzem*** (کشه) ***ēzme*** (زفره) ***üzüm*** (طره) ***üzom*** (بادرود)

هیزم، هیمه

گونهٔ نخست این تک‌واژ (در محلات) مشتق از ایرانی باستان *aidma- و گونه‌های hīzom و hēzom از *aizma- هستند که گونهٔ نخست ویژهٔ گویش‌های جنوب‌غربی (پارسی) و دومی ویژهٔ لهجه‌های شمال‌غربی (مادی) است. فرایند هر دوی این دگرگونی‌های گویشی در فارسی موجود است: هیمه (پارسی) و هیزم (مادی)

← **čazda ،čūla**

heyū (ابوزیدآباد)

← **hayā**

hezer (ازوار)

← **ezze**

hēzeme (قهرود)

← **heyma**

hezeršou (آشتیان)

← **hečav**

hezešey (ازوار)

← **hečav**

hezešow (دلیجان)

← **hečav**

hezīrī (آشتیان)

← **ezze**

hēzom (قهرود)

heyma ←

hezm (ابیانه)

خشم، غضب

فرایندی جالب توجه از بن‌واژهٔ ایرانی باستان -*aišma (*اوستا* -aēšma) که در فارسی به شکل **خشم** و **خلم** آمده است.

xešm ←

hezze (قالهر، ابیانه، چیمه، طره، یارند)

ezze ←

hezzešeyv (قالهر)

hečav ←

hirīd-(hrīn-) (قهرود)

hernī-(hrīn-) ←

hīyā (قهرود)

hayā ←

hīye (ابوزیدآباد) ***yā*** (یارند، طره، کمجان، ابیانه) ***ya*** (بیدهند، بادرود، فریزهند) ***je*** (میمه) (قهرود، بیجگان، قالهر، دلیجان، نراق، ازوار) ***ye*** (هنجن، چیمه، ابیانه،

جو

از ایرانی باستان -*yawa (*اوستا* -yava). با حفظ -y آغازین برخلاف فارسی و دیگر گویش‌های جنوب‌غربی ایرانی که این آوا در آغاز واژه به -j تبدیل می‌شود. در میمه‌ای گونهٔ «پارسی» ثبت شده است. مقایسه شود: در وفسی yav، گلین‌قیه ya

hīzom (فریزهند)

heyma ←

hīzze (ابوزیدآباد)

ezze ←

hoftan (جوشقان)

hōt- (hos-) ←

hojm (ابوزیدآباد)

بچه‌صفت؛ گردن

hok (ابیانه، کمجان)

āk ←

hōka (طره)

āk ←

hokandāz (ابیانه)

hākandāz ←

hōkje (طره)

xākeje ←

hōl (ازوار، بیدهند) ***ōl*** (ابیانه، طره، گز)

آل؛ موجودی وهمی که بیشتر به شکل پیرزنی لاغر توصیف می‌شود و دشمن زائو و نوزاد است.

در گسترهٔ ایران غربی (ایران کنونی) میان همهٔ نژادهای ایرانی به شکل‌هایی چون xāl ،yāl ،hōl ،hāl ،čāl ،ōl ،āl، نامیده می‌شود. در گسترهٔ ایران شرقی (آسیای مرکزی) همین موجود بیشتر albasti/almasti، نامیده می‌شود. در میان قفقازی‌ها و ترکان نیز رایج است: ارمنی ‘alk، al، گرجی ali، ترکی al و مانند اینها. خویشکاری اصلی این روح خبیث درآوردن جگر زائو، دزدیدن نوزاد و اصولاً خدشه رساندن به مادر و کودک است. آل را **ایسیچی** یا **امّ‌الصبیان** («مادر

کودکان») یا **آل بختک** نیز می‌نامند. بینی آل در برخی روایات از گل است و اگر کسی آن را بگیرد در عوض هرچه بخواهد آل به او می‌دهد. برپایهٔ برخی داستان‌ها می‌توان آل را اسیر کرد و اگر کسی در این حال سوزنی در مخش فرو برد یا چند تار مو از او بگیرد و در میان صفحات قرآن جای دهد، آل همهٔ عمر مطیع و فرمان‌بردار او خواهد شد. آقا جمال خوانساری، صاحب *عقایدالنساء* (چاپ کتیرایی، ص ۱۵-۱۶)، می‌نویسد:

آل بشناختن بود مشکل — گیس او سرخ و بینی‌اش از گل
گر ببینی بگیر بینی او — تا از او مطلبت بود حاصل

نام āl یا almasti تاریخچهٔ دور و درازی دارد که از حوصلهٔ این مدخل خارج است. برپایهٔ یافته‌های اخیر، این واژه از alme/ēsti (= اهورامزدا) که در یکی از نوشتارهای سغدی آمده است، سرچشمه می‌گیرد و درواقع این نام در پی سقوط معنایی (demonisation) به‌وجود آمده است. (برای شرح بیشتر رجوع کنید به: گارنیک آساتوریان، «آل بختک»، *مجلهٔ ایران‌شناسی*، سال یازدهم، شمارهٔ ۳، ۱۳۷۸، ص ۶۴۴-۶۴۹؛ و Garnik Asatrian, "Āl Reconsidered", *Iran and the Caucasus*, vol. 5(2001), pp. 149-156).

● افزون بر **آل**، **غول**، **نسناس**، **دیو**، **پالیس**، **دوالپا**، **خفجا** (یا **خفج**)، **بختک**، **کابوس** که در نوشتارها و فرهنگ‌ها نیز آمده‌اند و معروف‌اند، نظام دیوها و ارواح خبیثهٔ اقوام ایرانی، پیکرهای دیگری را هم در برمی‌گیرد که ببیشتر ناآشنا هستند؛ مقایسه شود: dorrūnj «آدمخوار» (منوجان)، doronj «موجود افسانه‌ای در قالب انسان» (رودان در کرمان)، ōxtāpūs «موجود افسانه‌ای هزارپا ـ از یونانی به معنی هشت‌پا» (در میان لک‌ها)، mērē-šavē «هیولای شب» (در میان کردها)، šüe «دیو» (در میان گوران‌ها) **سیاه‌گالش** (در گیلان)، žindorw «آدمخوار، شخص پرخور» (در پامیر)

höl (ابیانه) ***hol*** (جوشقان، فریزهند، چیمه، قهرود) ***holo*** (دلیجان) ***holū*** (نراق) ***holaū*** (میمه، یارند، کمجان، ابیانه) ***hüle*** (طره)

سوراخ

• hole-kāl (فریزهند)، hüle-kāl (طره) ــ «سوراخ دیوار»؛• hole-mīyūn-būm (ابیانه) ـ «سوراخ سقف خانه که به جای پنجره می‌گذارند»؛• holbūm (کمجان) ـ «سوراخ سقف».

اصولاً این تک‌واژ به چهارگونه در گویش‌های غربی ایرانی ثبت شده است:

۱) با -h آغازین که در نمونه‌های بالا می‌بینیم (همچنین مقایسه شود: گزی hol، خوانساری hūl، hōl، نایینی hūlūk، hūlōk، وفسی hole)؛

۲) با -f آغازین سیوندی (fale, file, fēk)؛

۳) با -k آغازین (کردی kōl «سوراخ»، kōlānga «سوراخ»)؛ و

۴) با -x آغازین (گیلکی xol، فارسی **خل** «سوراخ مقعد»).

با در نظر گرفتن قانون‌های دگرگونی‌های آوایی در زبان‌های ایرانی بن‌واژهٔ این گروه خویشاوند ظاهراً باید با خوشهٔ آغازین -xw* باشد یا -x* (چنان‌که در کردی -k آغازین اصیل در همهٔ موارد به -x* ایرانی باستان برمی‌گردد). در رابطه با -l- به احتمال زیاد این عنصر از -ṛd-* (یا از -/-r-- θr-*<-hr-*) می‌آید که با کوتاهی واکهٔ ریشه‌ای (که در بیشتر نمایندگان این گروه به چشم می‌خورد) نیز تأیید می‌شود. ارمنی kuł (در nəkuł «زیرزمین، سوراخ» (ni-kul>) و kūl در تاجیکی «جای گود» (**کولاب** «تالاب، مرداب») نیز ممکن است از این سلسله واژگان باشند. بعید است از -xau* (یا kau*) باشد. امکان اینکه **کول** تاجیکی وام‌واژه‌ای ترکی باشد (مقایسه شود: ترکی باستان köl به همان معنی) بسیار کم است زیرا نیای کول به شکل kōl در متون فارسی میانهٔ مانوی به معنای «گودال» آمده است.

höla, holā, olok ←

hol (جوشقان، فریزهند، چیمه، قهرود)

höl ←

holā (فریزهند، کمجان، یارند)

مستراح

دگرگویی (euphemism) به معنی «سوراخ»

höl ←

hola (میمه، یارند، کمجان، ابیانه)

höl ←

höla (طره) ***holka*** (طره)

غار

درپی دگرگونی معنایی از höl (←) به معنی «سوراخ» به‌وجود آمده است.

holbōla (طره)

harbāl ←

holdarkera (قهرود)

گونه‌ای ملخ

معنی تحت‌اللفظی واژه: «(موجودی که از) سوراخ بیرون آمده است.»

höl ←

höle-forforā (طره)

دارگوب

hōleke (قهرود)

algī ←

hōlī (میمه)

← **algī**

holler (ابیانه)

← **hollarī**

hollarī (جوشقان) ***holler*** (ابیانه)

گونه‌ای دانهٔ خوراکی شبیه به نخود

hölö (چیمه)

← **ōal**[2]

holo (دلیجان)

← **höl**

holū (نراق)

← **höl**

höm (ابیانه)

← **ham**

homba (فریزهند)

← **hombe**

hombe (یارند، کمجان) ***homba*** (فریزهند) ***hümrā*** (ابیانه) ***hünbā*** (طره)

خمرهٔ آب

hömja (ابیانه)

بشگه

homjīla (جوشقان)

ظرفی سفالین برای نگهداری سرکه

hömmōtan (ابیانه)

آموختن؛ یاد گرفتن

hompāča (ابیانه)

hambāčč ←

homseya (یارند)

hamsoa ←

homsoya (کمجان)

hamsoa ←

hōmvār (ازوار)

گاهدان

ظاهراً از **انبار**

hömzāy (یارند) ***xāsm*** (ابیانه)

جفت

از فارسی **همزاد**. افزون بر **جفت** و **همزاد** برای این پنداره در گویش‌های ایرانی اصطلاحات دیگری نیز به‌کار می‌رود، برای نمونه در کردی (*pus-dān>) p'izdāng و havālbičūk (یعنی «رفیق کوچک»)، در تاتی ارمنی (قفقاز) ham-pöz («هم‌پوزه، هم‌شکم»)، در آذری گلین‌قیه hürtülī (چگونگی ساخت این ترکیب بر نگارنده روشن نیست). واژهٔ xāsm (؟)

hōn (ابیانه)

همین حالا

hondow (جوشقان)

کاهگل کردن پشت‌بام

اندودن

کردی *han-daw->hindōtin

honnāγ (کمجان)

خنازیر (گرفتگی و تورم گلو بر اثر گونه‌ای سل غده‌های لنفاوی)

خناق

honsūa (ازوار)

hamsoa ←

hophop (ابیانه)

پارس (سگ)

horde (ابوزیدآباد)

هر دو

hōrījova (ابوزیدآباد)

فرو ریختن

rējā- (jēj-) ←

horjīn (ابیانه)

xorčī ←

hörm (ابوزیدآباد)

بخار آب

فارسی **هُرم** «هوای گرم»

hörmā (ابیانه، یارند) ***hormō*** (طره)

خرما

hormō (طره)

hörmā ←

hōrū (ابوزیدآباد)

پی ساختمان

hōrūta (ابوزید آباد)

جارو کردن؛ رُفتن

از -raup* با پیشوند فعلی hā/ō- (*fra->)

hörūtt-(hörūš-) (ابیانه) ***hurūt-(hrūš-)*** (قهرود)

فروختن

از -fra-waxš*؛ کردی firōtin (firōš-)

borūta، **rūt-(rūš-)** ←

hösönā-(ösön-) (قهرود)

خوباندن؛ چسباندن

hösüd (ابوزیدآباد)

حسود

hošā ka-(ker-) (قهرود)

دروغ گفتن

حاشا کردن

hošg (دلیجان) ***hošk*** (ابوزیدآباد، میمه، قالهر، ابیانه) ***hušk*** (قهرود)
خشک

hōšīk (ابوزیدآباد)
hāšīša ←

hošīnja (میمه)
aččow ←

hošk (ابوزیدآباد، میمه، قالهر، ابیانه)
hošg ←

hoškovīda (ابوزیدآباد)
شگافتن

hōt-(hōs-) (چیمه) ***hōttan*** (ابیانه) ***hoftan*** (جوشقان)
خوابیدن
xāt-(xās-) ←

hotena (یارند)
hatanā ←

höttan (ابیانه)
hōt-(hōs-) ←

hōtūšēnova (ابوزیدآباد)
تکاندن
بخش اصلی واژه فعل -tūšē- (با پیشوند -hā (←)) از ریشهٔ -θrah* «تکان دادن، لرزیدن، ترسیدن» است.

houang (ازوار)

← **hāvan**

hourd (جوشقان) ***hūr*** (قهرود) ***hūrd*** (ابیانه) ***hərd*** (جوشقان)

خرد، کوچک

hoveng (محلات)

← **hāvan**

hōveštova (ابوزیدآباد)

ایستادن

← **eštā- (eštov-) ،veštōyan**

hūje (میمه)

خود

hüle (طره)

← **höl**

hülö (طره)

← **alō²**

humbāja (ازوار)

← **hambāčč**

hūmbābā (ابیانه و بیشتر منطقه‌های کاشان)

آیینی که پسربچه‌های روستایی در روز ۲۱ رمضان اجرا می‌کنند و (←) jerjerūne **نیز نامیده می‌شود.**

ظاهراً نام موجودی است افسانه‌ای، زیرا شعری که پسران می‌خوانند خطاب به اوست و نامش پس از هر سطر دوبار تکرار می‌شود: **هومبابا، هومبابا**. بعید است

ارتباطی با خدای کشور **ارین** در حماسهٔ **گیل‌گمش** -Humbaba داشته باشد. ارمنیان نیز رسمی مشابه دارند: در روز معینی پسران پیازی را با نخ از سقف آویزان می‌کنند و سوزن‌های زیادی در آن فرو کرده، آوازهایی می‌خوانند که نام xəmbaba در آن پس از هر سطر تکرار می‌شود. مخاطب آواز همین پیاز سوزن‌دار است که xəmbaba نامیده می‌شود.

● در برخی خطه‌های کاشان این آیین، که **هومبابایی** نامیده می‌شود، در پانزدهم (نیمهٔ) رمضان انجام می‌شود. هرچند این آیین ظاهراً تاریخ بسیار کهنی دارد و نمونه‌های آن را در فرهنگ‌های گوناگون می‌توان دید (افزون بر ارمنیان، در میان اسلاوها و به‌ویژه روس‌ها هم چنین مراسمی هنوز رایج است) مردم عموماً پیدایش رسم **هومبابایی** را به دورهٔ اسلامی نسبت می‌دهند. گویا شب پانزدهم رمضان، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به درِ خانهٔ جدشان حضرت محمد(ص) می‌رفتند و با صدای بلند سورهٔ نودویکم قرآن، یعنی سورهٔ «الشمس» را برای او و حضرت علی(ع) می‌خواندند و پیغمبر و حضرت علی(ع) برای تشویق ایشان مقداری خوراکی به آنان می‌دادند.

● رسم **هومبابایی** افزون بر کاشان در شهرستان‌های محلات و جاسب و برخی از آبادی‌های قم (در روستای دستجرد از بخش کهک و روستای بریج) به همان ترتیب و با اندک اختلافی انجام می‌گیرد.

hümrā (ابیانه)

← **hombe**

hümsayā (ابیانه، طره)

← **hamsoa**

hünbā (طره)

← **hombe**

hunek (ابیانه)

خنگ؛ سرد

پهلوی xunak «خوشبخت، سرد»

hūnīd-(hūn-) (قهرود) ***ūnīya-(tūn-)*** (ابیانه)

آوردن

از ریشهٔ -nai* «آوردن» با پیشوند -fra* (با حذف -h آغازین در ابیانه‌ای)؛ مقایسه شود: در کردی با پیشوند فعلی -ā: ānīn، ستاک حال -in- (tīna «می‌آورد» <di-ēna*)

← **ārd-(tōr-)**

hūnjaqala (ابیانه)

خرپشته

خانهٔ جغله

← **jeqel**

hūr (قهرود)

← **hourd**

hūrd (ابیانه)

← **hourd**

hurūrs (میمه)

خروس

در گویش یهودیان کاشان: herūs

← **rūs, xorūs**

hurūt-(hrūš-) (قهرود)

← **hörūtt-(hörūš-)**

hūrvārī (طره)

زیبا (برای دختر)
مانند **حوری** بهشتی

hūš (قهرود)

وجدان
هوش

hūša (قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد، دلیجان)

hašā ←

hūšan (ابوزیدآباد)

yayšen ←

hušk (قهرود)

hošg ←

Ī

ī (یارند، قهرود، ابوزیدآباد، بادرود، نشلج، قالهر)

یک

از ایرانی میانه *ēv و *ēvak

← **ja ،je ،yak**

ībī (ابوزیدآباد)

یکی دیگر

آمیزه‌ای است از ī (←) و bī «دیگر» (مقایسه شود: در پارتی bidīg) با دگرگونی آوایی *dw- به b- (←abī)

īčaš (ابوزیدآباد)

انسان یا جانور یک‌چشم

آمیزه‌ای است از ī (←) و čaš (←)

īčči (ابیانه) ***īškī*** (ابیانه)

هیچ‌چیز

īčē (ابوزیدآباد) ***ī̌čī*** (قهرود، ابوزیدآباد)

یک‌چیز

īčī (قهرود، ابوزیدآباد)

īčē ←

īd (واران)

او

پهلوی ēt, ēd

īdā (دلیجان)

تنها

īdambā (ابوزیدآباد)

نزدیک بود که...

īdambī (ابوزیدآباد)

کمی بعد

īdas (ابوزیدآباد)

یکدست

آمیزه‌ای است از **ī** (←) و das (←)

īde (واران)

ایشان

īderaxt (یارند)

یک اصله درخت

īhaw (قهرود)

← **īhō(w)**

īhō(w) (ابوزیدآباد) ***īhaw*** (قهرود)

یکهو، ناگهان

ījā (ابوزیدآباد)

یکباره

īje (جوشقان)

جو

← **hīye ،jū**[3]

ījūrī (ابوزیدآباد)

یک‌جوز

īkayka (ابوزیدآباد)

یکایک

īlā (ابوزیدآباد)

یک‌لا

īmā (واران)

ما

īmī (یارند) ***īmü*** (طره) ***īmū (sar)*** (خالدآباد)

یک تار مو

īmü (طره)

← **īmī**

īmū(sar) (خالدآباد)

← **īmī**

īnāsā-(īnās-) (ابیانه)

دانستن

از ستاک حال با میانوند آغازین -s- از ریشهٔ -zan* «دانستن» که در **شناس** (**شناختن**) فارسی نیز دیده می‌شود – با حذف -s(<-z*) آغازین چنان‌که در کردی دیده می‌شود: nāsīn (nās kirin) «شناختن»، nās «آشنا»

← **ešnāsā-(ešnās-)**

īnda (ابیانه)

← **ēnde**

injīl (ابیانه)

← **anjīl**

īnjōn (محلات)

← **ēnde**

īōn (طره)

یک‌لحظه

یک‌آن

īpalī (ابوزیدآباد)

یک‌پهلو (خوابیدن)

īpārča (ابوزیدآباد)

یک‌پارچه

īpasā (یارند) ***īpāssō*** (طره)

بار (دفعه)

īpāssō (طره)

īpasā ←

īrās (ابوزیدآباد)

یکراست

īray (ابوزیدآباد)

یکرنگ

īraz (یارند)

واحد باغ

īrō (ابوزیدآباد) ***īrūn*** (ابیانه)

ایران

īrū (ابوزیدآباد، بیدهند، چیمه، بادرود، ازوار، طره، هنجن و دیگر خطه‌های کاشان)

ārū ←

īrūja (ابوزیدآباد)

یکروزه

īrūn (ابیانه)

īrō ←

īrāle (ابوزیدآباد)

یگساله

īsera (ابوزیدآباد)

یگسره

īspīd (میمه)

← asbey

īšā-(īšt-) (قهرود)

شدن؛ قرار داشتن

← eštā-(eštov-)

īša (ابوزیدآباد)

← amšou

īšau (فریزهند)

← amšou

īšav (یارند، طره)

← amšou

īšey (ازوار)

← amšou

īkī (ابیانه)

← īččī

īta (ابوزیدآباد)

← ēta

ītena (ابوزیدآباد)

یک‌تنه

īvaxtī (قهرود)

یک‌وقتی، یک‌زمان

īye-īue (ابوزیدآباد)

یکی یکی

J

-ja (ابوزیدآباد)

پسوند تصغیر برای جنس مذکر؛ برای مؤنث -je

← **-je**

ja[1], ***je*** (میمه)

یگ

← **yak ā**

ja[2] (جوشقان، میمه)

← **yā**[2]

jaba (ابیانه)

جعبه

jada (جوشقان، ابیانه، قهرود، نوش‌آباد) ***jadā*** (یارند)

جاده

jadā (یارند)

← **jada**

jaga (جوشقان) ***jūmāxā*** (ابیانه) ***jaγa*** (میمه)

رختخواب

← **jūmāxāv**

jaγa[1] (میمه)

← **jaga**

jaγa[2] (جوشقان)

گریبان

← **yāγā**

jāhal (ابوزیدآباد)

جوان، نوجوان

jahandam (قهرود) ***janandam*** (ابیانه)

جهنم، دوزخ

← **dūjax**

jailūn (ابوزیدآباد و همهٔ پهنهٔ کاشان)

آواز ندا برای هدایت مرغان به لانه

jājom (فریزهند)

جاجیم، گونه‌ای گلیم

jalav (ابیانه)

جلو

jald (جوشقان) ***jaldē*** (ابوزیدآباد، ابیانه) ***jaldī*** (ابوزیدآباد)
تند، سریع، زود

jaldē (ابوزیدآباد، ابیانه)
jald ←

jaldī (ابوزیدآباد)
jald ←

jālsā (ابیانه)
جلسه

jan (جوشقان، فریزهند، میمه) ***jana*** (ازوار) ***jen*** (هنجن، بادرود، چیمه، بیدهند) ***jenka*** (فریزهند، طره، کمجان) ***žan*** (بیجگان) ***zančū*** (ابیانه) ***zan*** (قالهر) ***yenke*** (نشلج) ***yan*** (قهرود) ***žange*** (ابوزیدآباد) (ابوزیدآباد، نراق، یارند،
زن
از ایرانی باستان -jani*، پهلوی zan، پارتی žan، فارسی **زن**، کردی žin، هرزندی yan. گونه‌هایی که با -y آغاز می‌شوند حاصل قرینه‌سازی معکوس با قانون دگرگونی -y* آغازین در ایرانی باستان به -j هستند؛ -j آغازین نیز ظاهراً باید نتیجهٔ دگرگونی ثانونی از -ž باشد.

jana (ازوار)
jan ←

janandam (ابیانه)
jahandam ←

janbābā (ازوار) ***jenbābā*** (هنجن، بیدهند، چیمه) ***žanbabe*** (طره)
نامادری، زن‌بابا

jandada (ازوار)

jandadē ←

jandadē (فریزهند) ***jenāγā*** (بیدهند) ***jendedī*** (یارند) ***jandada*** (ازوار) ***žandōde*** (طره) ***žandaye*** (یارند)

زن برادر

jandōī (فریزهند)

زن‌دایی

jang (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه) ***jay*** (ابوزیدآباد)

جنگ

jangal (ابوزیدآباد)

جنگل

janpīre (ازوار) ***janpür*** (فریزهند) ***žanpür*** (طره)

زن پسر، عروس

آمیزه‌ای از jan (←) و (pīra←)

janpür (فریزهند)

janpīre ←

jānū (نراق) ***zānū*** (قالهر، میمه، نشلج، بیدهند، هنجن) ***zōng*** (قهرود، فریزهند) ***zōnū*** (طره) ***zūng*** (ابیانه)

زانو

-jār (ابیانه)

«پسوند = فارسی ـ زانو»؛ مازندرانی -jār

jarāb (نراق)

پیشاب

jarra (نراق)

ذره

jurja ←
pārtū ←

jārū (طره) ***jōrū*** (فریزهند)

جارو

pāenjen, hasājen ←

jarza (جوشقان) ***jeγez*** (میمه)

قدری؛ مقداری

jašn (جوشقان، میمه)

صمغ گیاهان و درختان

zay[1] ←

javāv (ابیانه) ***jevāb*** (قهرود)

جواب

javdū (ابیانه)

آش جو

متشکل از **جو** و **دوغ**. این غذا را ظاهراً با دوغ درست می‌کردند.

jaxd (ابوزیدآباد)

تازه

فارسی عامیانه **جَخت**

jay (ابوزیدآباد)

← jang

jay-(jan-) (فریزهند)

← jīd-(jīn-)

jāz^1 (میمه)

آشغال، زباله

← jāz^2

jāz^2 (جوشقان)

گیاهی با ساقه‌های بلند که از آن جارو می‌سازند.

← jāz^1

-je (ابیانه)

پسوند تحبیب و تحقیر برای جنس مؤنث

← -ja

je (میمه)

← hīye

jeda (میمه)

تنها

jegar (ابوزیدآباد، یارند، ابیانه) ***jigar*** (بیدهند، طره، فریزهند)

جگر، کبد

jeγez (میمه)

← jarza

jehāzya (ابیانه)

جهیزیه

jeje (طره) ***jījī*** (چیمه، بیدهند، کمجان، یارند، هنجن، ابیانه) ***jījīle*** (فریزهند)
juju (بادرود، خالدآباد)

پستان (بیشتر (مال) زنان)؛ نوک پستان؛ سینه

● از واژگان «بچگانه» که در اغلب زبان‌های منطقه تقریباً به همان شکل و معنی آمده است. مقایسه شود: پنجابی jījī «پستان زن»، هندی jījī، jijjī «سینه، خواهر بزرگ، دایه»، گجراتی jijī «مادر»، ارمنی cic «پستان زن» و غیره

← **čeje**

jeje-band (طره) ***jījī-band*** (ابیانه) ***jījīle-band*** (فریزهند)

سینه‌بند

← **pessūn-band**، **čīče-ban**

jeleγa (فریزهند) ***jerīzγe*** (کمجان)

جلیقه

jelwās (خالدآباد)

← **jerme-guš**

jen (هنجن، بادرود، چیمه، بیدهند، فریزهند)

← **jan**

jenāγ (ابیانه)

ستون

ترکی جناغ

jenāγā (بیدهند)

← **jandadē**

jenbābā (هنجن، بیدهند، چیمه)

← **janbābā**

jenbīva (هنجن) ***žanewēγe*** (کمجان)

زن بیوه

← **bīva**

jenbūgā (فریزهند) ***žanbōbe*** (طره) ***žanpe*** (ابوزیدآباد)

زن‌پدر؛ زن‌بابا

jende (ابوزیدآباد، ابیانه، طره، فریزهند، بیدهند)

جنده؛ فاحشه؛ روسپی

در بسیاری از گویش‌های غربی ایرانی دیده شده است. خاستگاه روشنی ندارد و بعید است از *jai- «از بین رفتن، خراب شدن، خراب کردن») باشد، چنان‌که جانی چونگ می‌پندارد. به احتمال قریب‌به‌یقین، از عربی **جندی** می‌آید به معنی «لشکری، وابسته به سپاه؛ کنایه از زنانی که هنگام لشکرکشی‌ها گروه گروه از پشت سپاه می‌رفتند و به روسپی‌گری می‌پرداختند».

• ربطی با **ژندهٔ** فارسی نیز ندارد.

jendedī (یارند)

← **jandadē**

jenemū (هنجن، فریزهند) ***žanamū*** (یارند) ***žanōmū*** (طره)

زن‌عمو

← **zanāmū**

jenka (قالهر)

← **jan**

jenn[1] (ابیانه، طره، فریزهند و بیشتر گویش‌های مرکزی)

جن؛ موجود وهمی

جنّ (جمع **اجنّه**) نام عمومی موجودی وهمی است که بنابه روایت‌های اسلامی از آتش ساخته شده، نامرئی است و چون انسان دارای قدرت انتخاب و اختیار است. این نام در مواردی به‌عنوان نام کلی موجودات خبیث به‌کار می‌رود و گاه همراه با **پری** می‌آید: **جنّ و پری**. برپایهٔ برخی روایت‌ها، جن‌های خوبی وجود دارند که مسلمان هستند، ولی اجنّهٔ بد کافرند و خادمان شیطان شمرده می‌شوند و خویشکاری اصلی این گروه، ضرر رساندن به آدم‌هاست. می‌گویند حضرت سلیمان افزون بر آدمیان بر جن‌ها نیز حکم می‌راند.

jenn[2] (ابیانه، ابوزیدآباد)

نبوغ؛ نابغه

از **جن** یعنی کسی که مانند اجنّه از همه چیز سر در می‌آورد. بعید است از فرانسه génie باشد.

← **jenn**[1]

jeqel (میمه)

بچهٔ گوچگ

جغل، جغله

← **hūnjaqala**

jer (ابیانه، ابوزیدآباد)

پاره شدن پارچه یا کاغذ

جِر

jēr (دلیجان، نراق، بادرود، جوشقان، هنجن، بادرود) ***jīr*** (قهرود، ابیانه، فریزهند)

زیر

از ایرانی میانهٔ شمال‌غربی *hača-adari>*ažēr، کردی žēr

hēr ←

jerīzγe (کمجان)

jeleγa ←

jerjerūne (ابیانه)

آیینی که تنها پسران در آن شرکت می‌کنند و در روز بیست‌ویکم ماه رمضان برگزار می‌شود.

hūmbābā ←

jerme- gūš (ابیانه) ***jelwās*** (خالدآباد)

چرگ گوش

jērpērunī (کمجان)

jīrpīrūnī ←

jērpūš (چیمه، فریزهند)

jīrpīrūnī ←

jērzemīn (چیمه)

jīrzamīnī ←

jevāb (قهرود)

javāv ←

jevū (قهرود، هنجن) ***jovō*** (ابوزیدآباد) ***jovūn*** (ابیانه، طره، ابوزیدآباد) ***javūn*** (بادرود، یارند، فریزهند)

جوان

jī (طره، ابیانه)

هم

کردی žī «هم»، اوستایی čōit (؟)

jīč، ***jīš*** (ابوزیدآباد)

شاش؛ ادرار

← jūjū ،čör ،šāš ،jīš ،xālīje

jīd-(jīn-) (قهرود) ***žat-(žen-)*** (ابوزیدآباد) ***ža-(žan-)*** (یارند) ***jay-(jan-)*** (فریزهند)

زدن

از ریشهٔ *jan- (*gan-) «کشتن، زدن»

← bežan

jīf (ابیانه، هنجن، کمجان، چیمه، فریزهند) ***jīv*** (فریزهند)

جیب

مقایسه شود: ضرب‌المثل ابیانه‌ای *jīf man ba küna māllō pāktara* «جیب من از کون ملا پاک‌تر است» ـ کنایه از بی‌پولی، تهیدستی

jīga (قهرود)

← žüya

jibar (بیدهند، طره، فریزهند)

← jegar

jīj, ***jūj*** (بادرود)

کوتاه؛ کوچک

← būjūla ،vejīj ،ūrjūk

jījī (هنجن، یارند، کمجان، بیدهند، چیمه)

← **jeje**

jījī-band (ابیانه)

← **jeje-band**

jījīke (ابوزیدآباد)

جوجهٔ مرغ و پرنده

jījīke-sahrāī (ابوزیدآباد)

بلدرچین

jījīle (فریزهند)

← **jeje**

jījīle-band (فریزهند)

← **jeje-band**

jīlak (جوشقان)

گونه‌ای نیم‌تنهٔ زنانه

jīmbāl (فریزهند)

بیلچه

jīnī-jīnī (ابیانه)

کم‌ظرفیت

jīr (دلیجان، نراق، بادرود، جوشقان، هنجن، بادرود)

← **jēr**

jirēxta (جوشقان) ***jirīxta*** (بادرود)

جلیقه

jirīxta (بادرود)

jirēxta ←

jīrpalanī (بادرود)

jīrpīrūnī ←

jīrpīrūnī (هنجن) ***jērpērunī*** (کمجان) ***jērpūš*** (چیمه، فریزهند)
jīrpalanī (بادرود)

زیرپوش؛ زیرپیراهن

hērpērūnī ←

jīrzamīn (بادرود)

jīrzamīnī ←

jīrzamīnī (هنجن) ***jīrzamīn*** (بادرود) ***jērzemīn*** (چیمه)

سرداب؛ زیرزمین

آمیزه‌ای از jēr (←) و «زمین»

hērzamīn ←

jīš (ابوزیدآباد)

شاش؛ ادرار (در زبان کودکان)

از واژه‌های «کودکانه» مقایسه شود: در ارمنی čiš به همان معنی

čör ،šāš ،jīč ←

jīv (فریزهند)

jīf ←

jīya (ابیانه)

yadā ←

jō (جوشقان)

یوغ. چوبی که هنگام شخم زدن زمین بر گردن گاو می‌گذارند و گاوآهن را بـه آن می‌بندند.

برگرفته از ایرانی باستان -yauga* (ریشهٔ -yauj*)؛ در هنـدی باسـتان و *اوسـتا* -yuga، در کـردی jōt، در سـمنانی jua و jot. جالـب توجـه اسـت کـه در گویش‌های شمال‌غربی گونهٔ جنوب‌غربی (با -y*) رواج یافته است، درحالی‌که در فارسی که یک گویش جنوب‌غربی است گونهٔ شمال‌غربی (با حفظ -y* آغـازین) دیده می‌شود؛ البته در فارسی دری گونهٔ اصیل نیز ثبت شده است: «**یوغ** ـ آلتی بُـوَد که برزگران آن را **جغ** گویند» (*فرخ‌نامه*، تألیف ابـوبکر مطهـر جمـالی یـزدی در سال ۵۸۰ قمری، چاپ ۱۳۸۶، ص ۲۸۷).

← **yō[1]**

jōdī (ابوزیدآباد)

جادو

jof (ابوزیدآباد، قهرود، نوش‌آباد) ***jort*** (ابیانه)

جفت

joγd (طره، ابیانه)

جند

← **bamene ،kakou**

jol (جوشقان، ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

گهنه؛ پلاس؛ جل

← **jola**

jola (قهرود، ابوزیدآباد)

پرده، روپوش
jol ←

jolovī (ابیانه)

عاج، دندان
(دندان) جلویی (؟)

jōm (نوش‌آباد)

جام

jōn (محلات) ***jū*** (ابوزیدآباد) ***jūn*** (قهرود)

جان

jōra (ابوزیدآباد)

کودک ضعیف، کم‌جثه
فارسی **جره** «مرغابی کوچک»

jorat (ابیانه)

جرئت
ba[2] ←

jōrčī (ابوزیدآباد)

کسی که زیاد سروصدا می‌کند.
جارچی

jōrī (ابیانه)

yāde ←

jorōv (ابیانه) ***jūlvā*** (ازوار) ***jūrāb*** (هنجن) ***jūrou*** (بادرود، فریزهند، چیمه)

جوراب

gulua ←

jorrat (نراق)

ذرت

zora ←

jort (ابیانه)

jof ←

jōrū (فریزهند)

jārū ←

jovā'an (جوشقان)

راه رفتن

احتمالاً از -čam* «راه رفتن»؛ بعید است از čyaw* باشد.

jovīd- (jov-) (ابوزیدآباد) ***jowan*** (جوشقان)

جویدن

jovō (ابوزیدآباد)

jevūn ←

jovōna (میمه)

گوسالهٔ نر

از ایرانی میانه yuvānak*؛ مقایسه شود: ارمنی awanak «خر، کره‌خر» ــ از همین بن‌واژه

jovūn (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

jevūn ←

jowar (ابوزیدآباد)

جوهر

joz (ابیانه)

جز؛ جدا از؛ مگر

jū[1] (ابوزیدآباد، طره، هنجن، ابیانه، فریزهند) ***jī*** (بادرود) ***jūk*** (قهرود)

جوی آب

• jū gorde(a) (ابوزیدآباد) ـ «جوی بزرگ»؛ • jūke (ابوزیدآباد) ـــ «جوی کوچک»

jū[2] (ابوزیدآباد)

jōn ←

jū[3] (محلات)

جو (غله)

hīye ←

jūgāda-(jūg-) (قهرود)

جستن؛ گریختن

-g- در این محیط آوایی در قهرودی – از -y-

jūī, ***jūy*** (ابیانه)

زیاد؛ بسیار

jūj (بادرود)

jīj ←

jūja (هنجن) ***jūje*** (ابیانه، طره)

جوجه

jūje (ابیانه، طره)

← **jūja**

jūjū (قهرود)

شاش؛ ادرار

← **čör ،šāš ،xālīje ،jīč ،jīš**

juju (بادرود)

← **jeje**

jūlvā (ازوار)

← **jorōv**

jūmadūn (ابیانه)

جعبهٔ قرآن

jūmāxā (ابیانه)

← **jaga**

jūmāxāv (ابیانه) ***jūmāxōv*** (طره) ***jūxō*** (هنجن) ***jūnxōw*** (قهرود)
jūwāxāv (کمجان) ***jīmaxōv*** (فریزهند)

لحاف

جامهٔ خواب

← **jaga**

jūmāxōv (طره)

← **jūmāxāv**

jūn (قهرود)

← jōn

jūn kārd- (dār-) (ابیانه)

جان داشتن

jūnemāz (ابوزیدآباد)

جانساز

jūnevar (ابوزیدآباد)

جانور

jūnxōw (قهرود)

← jūmāxāv

jūr (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود)

جور

jūrāb (هنجن)

← jorōv

jurja (بیجگان) ***jurra*** (نراق)

ریز، ذره

← jarra

jūrou (بادرود، فریزهند، چیمه)

← jorōv

jūrū (ابیانه)

تمیز کردن جوی آب

جوی‌روبی، رُفتن جوی

jurra (نراق)

jurja ←

jūwāxāv (کمجان)

jūmāxāv ←

jūxō (هنجن)

jūmāxāv ←

jūy (ابیانه)

jūī ←

K

kā[1] (ابوزیدآباد، ابیانه)

ورقهٔ نازک فلزی

kā[2] (ابوزیدآباد، آشتیان) ***ka*** (جوشقان) ***kīgā*** (قهرود) ***kīva*** (ابوزیدآباد) ***kīyā*** (یارند، فریزهند، ابوزیدآباد) ***kāhā*** (هنجن) ***kūyā*** (ابیانه)

کجا

kā[3] (جوشقان، رطه، چیمه، فریزهند)

گاه

ka[1] (جوشقان)

kā[2] ←

ka[2] (دلیجان)

اتاق

kad ←

ka- (ker-) (بادرود، قهرود) ***ka- (kar-, ker-)*** (ابوزیدآباد) ***kārd- (ka/er-)*** (طره، ابیانه)

گردن

kaa (گز)

kāda ←

kabāb (ابیانه) ***kobāb*** (یارند)

کباب

kābōlayne (کمجان) ***kašbarzēnā*** (یارند) ***kašbōlīna*** (فریزهند)

آبکش (پالاون برنج)

بخش نخست هر سه ترکیب (-kā در کمجانی، -kaš در یارندی و فریزهندی) گونه‌های ستاک حال از فعل «کشیدن» است (←(-keš) -(keššā)، بخش دوم در کمجانی و فریزهندی از پهلوی *pālēnak و در یارندی از مادی میانهٔ *parzēnak به معنی «پالاینده، صاف‌کننده» برآمده است: از ستاک سببی فعل *parz- در ایرانی میانه با میانوند -ēn (و پسوند -ak) <*pari-harz.
وجود بخش نخست در این ترکیب ظاهراً وابسته به تأثیر **آبکش** در فارسی است، زیرا از دیدگاه معنایی توجیه دیگری ندارد.

pālāst, ōuke ←

kabūtar (ابیانه) ***kūftar*** (ابوزیدآباد، نوش‌آباد، جوشقان، میمه) ***kevū*** (قهرود)

کبوتر

kač (ابوزیدآباد)

واحد اندازه‌گیری مساحت زمین کشاورزی برابر ۲۴۰ مترمربع

kačā (ابوزیدآباد) ***kenča*** (کمجان) ***kačīz*** (فریزهند)

قاشق

کفگیر، **کفچی**، کردی kavčī

kačal (طره) ***kečal*** (کمجان، ازوار) ***kūčel*** (هنجن)

کچل

مترادف **کَل** است؛ یعنی «کسی که در سر مو ندارد» (*آنندارج* و *برهان قاطع*) و ظاهراً همین kal ریشهٔ این واژه که باید شکل دگرگون‌شدهٔ **کرو** (سغدی karw-) «سوراخ» باشد (←kāčīz) نیز هست. معنی بنیادین **کچل** درواقع همان است که *برهان قاطع* می‌آورد، یعنی: «شخصی را گویند که سر او موی نداشته باشد و زخم یا داغ‌های زخم داشته باشد و او را به عربی اقرع خوانند». در این صورت شکل نخستین **کچل** باید *kal-ča باشد (با پسوند ča-<čak-*) که با پسوند تصغیر ـ تحقیر al- از *kalčal به kačal تبدیل شده است.

← **gar**، **kāčīz**

kačalahey (جوشقان)

گونه‌ای بازی کودکانه که در عید نوروز انجام می‌گرفت.

kačalī (کمجان)

← **karčīlī**

kāčīz (ابیانه)

لوچ، چپ‌چشم

شکل نخستین این ترکیب احتمالاً *kal-čašm بوده و بعداً از راه *kačīš<*kalčeš به حالت کنونی رسیده است (کشیدگی ثانونی -ā- در هجای آغازین از ویژگی‌های بارز گویش ابیانه است). بخش دوم ترکیب کاملاً

روشن است (←čaim)، ولی خاستگاه و معنی -kal خیلی روشن نیست. دو راه برای توجیه این واژه وجود دارد:

۱) اگر آن را گونه‌ای از تک‌واژ xar به معنی «کج» بپنداریم (←künxar)؛ و

۲) اگر به **کرو** «سوراخ، دندان خراب» در فارسی (که در *لغت فرس* اسدی آمده است) و -karw «سوراخ» در سغدی ارتباط دهیم، هر دو مورد نیز از دیدگاه معنا برای واژهٔ ابیانه‌ای درست خواهند بود.

kačal ←

kačīz (فریزهند)

kačā ←

kad (بادرود) ***kah*** (هنجن) ***kīya*** (چیمه، ازوار، نراق، قالهر، جوشقان) ***kēya*** (طره، ابیانه) ***kayā*** (کمجان) ***keyā*** یارند، قهرود) (فریزهند، ابوزیدآباد، **خانه**

از ایرانی باستان -kata*؛ مقایسه شود: فارسی **کده** که در **کدخدا**، **کدیور** و **کدبانو** نیز دیده می‌شود. همچنین مقایسه شود: زازایی čē، تالشی ka، kar، هرزندی čar (در گلین‌قیه)

ka ،bālākīya ،kayja[2] ←

kāda (قهرود) ***kāye*** (ابیانه، جوشقان، ازوار، انارک، نایین) ***kaa*** (گز) ***kōwe, kōvē*** (ابوزیدآباد) ***kōyja*** (میمه)

بازی، شوخی

واژه‌ای است اصیل که در خوارزمی به شکل kāt، در سغدی k’t’k (katē) به معنی «بازی، شوخی»، در پهلوی kātak و در ارمنی (از ایرانی میانه) katak (به معنی «شوخی») نیز آمده است. از گونه‌های دیگر در گویش‌های ایرانی مقایسه شود: زازایی kāy، گورانی kāy، کشه‌ای kōya، زفره‌ای kē، ورزنه‌ای kāhā –

از ایرانی باستان -kā* «لذت بردن» (*اوستا* -kā، سنسکریت -kā «خواستن، آرزو داشتن»)

kādōna (ابوزیدآباد) ***kādūn*** (بادرود، طره، یارند، ابیانه، جوشقان) ***kenda*** (هنجن) ***kāmbār*** (آشتیان)

گاهدان

در کردی این واژه را (به شکل kādīn) به معنی «مرغدانی، لانهٔ مرغ» نیز به‌کار می‌برند، مقایسه شود: fīrinā mirīškē h'atā kādīnēya- ضرب‌المثلی به معنی «پرواز مرغ تا لانه‌اش است»، کنایه از شخص بی‌عرضه و بی‌بخار

kadxodā (ابیانه، قهرود) ***katxodā*** (ابوزیدآباد)

کدخدا

← **kad ،bālākīya**

kādūn (بادرود، طره، یارند، ابیانه، جوشقان)

← **kādōna**

kaf (کمجان)

کف روی غذا

kafa, ***kefa*** (ابوزیدآباد) ***kefen*** (هنجن)

کفن

kafal (فریزهند)

← **kapal**

kāfš (ابیانه، طره) ***kaš*** (میمه) ***kawš*** (قهرود، ابوزیدآباد، هنجن، چیمه) ***kaweše*** (فریزهند، آشتیان، جوشقان) ***kauš*** (نراق) ***kowš*** (محلات) ***koš*** (کمجان)

کفش

← **orosī ،čamüš(a)**

kaft (جوشقان، خالدآباد) ***kat*** (طره، کمجان، یارند، ابوزیدآباد، قهرود) ***kūl*** (فریزهند) ***katf*** (ابیانه، هنجن، جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود)

کتف؛ شانه؛ دوش؛ گول

← **katta**

kaftār (فریزهند)

← **kāttār**

kafyont (یارند) ***kafyörte*** (ابوزیدآباد) ***kafyort*** (ابیانه)

کف اتاق

کف‌یورد یا **یورت** که واژه‌ای است ترکی

kafyort (ابیانه)

← **kafyont**

kafyörte (ابوزیدآباد)

← **kafyont**

kāgal (یارند)

← **kagel**

kāgel (طره، ابوزیدآباد، ابیانه)

← **kagel**

kagel (بادرود) ***kāgle*** (طره، ابوزیدآباد، ابیانه) ***kāgal*** (یارند)

گاهگل

kah (هنجن)

← **kad**

kāhā (هنجن)

← **kā**[2]

kahe (ابیانه) ***key*** (یارند) ***kay*** (هنجن)

کِی، چه وقت

kahna (ابیانه) ***kona*** (ابوزیدآباد) ***kana*** (جوشقان) ***kohna*** (قهرود)

کهنه، دیرینه

پهلوی kahvan، پارتی kafnag، کردی kavin، فارسی **کهن، کهنه**

kāhū (ابیانه، ابوزیدآباد) ***kāū*** (بادرود) ***kāvū*** (قهرود)

گاهو

پهلوی kāhōk

kaj (ابوزیدآباد)

کج

kāk (ابیانه) ***kak*** (ابوزیدآباد، فریزهند) ***kāka*** (طره) ***kauk*** (جوشقان)
keke (قهرود)

کگ

kak (ابوزیدآباد، فریزهند)

← **kāk**

kāka (طره)

← **kāk**

kakou (بادرود)

جغد

← **joγd**، **bamene**

kāl[1] (یارند، کمجان، جوشقان، ابوزیدآباد) ***kal*** (ابیانه، طره، کمجان، فریزهند) (قهرود، ازوار،

دیوار

از *karda- (ریشهٔ *kard- «نشاندن، نگه‌داشتن»، بازسازی شده توسط جانی چونگ) (؟). آیا فارسی **کال** «گسل، دره نیز از این ریشه است؟

kāl[2] (چیمه، هنجن، یارند) ***kōl*** (بادرود، ابیانه، طره)

تره

فارسی **کال** «خام، نرسیده»

← **kālājār**

kal[1] (یارند، کمجان، جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود، ازوار)

← **kāl**[1]

kal[2] (فریزهند)

← **kel**

kal[3] (ابیانه) ***kalk*** (دلیجان)

دندان حیوانات درنده

kāla (ابیانه، طره، فریزهند)

← **kala**[2]

kala[1] (ابیانه) ***kelam*** (قهرود)

گلم

از ایرانی میانه *karamb که خود برگرفته از یونانی κράμβη است. در ارمنی kałamb (< ایرانی میانه *kalamb)

kala[2] (ابوزیدآباد، میمه) ***kalla*** (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، کمجان، خالدآباد، هنجن)
kālā (ابیانه، طره، فریزهند) ***kūllā*** (طره)

سر؛ کله

• kālā- dārol (طره) ـ «سردرد»

کله؛ مقایسه شود: *اوستا* ka-mərəδa- «سر (برای موجودات اهریمنی)»، پهلوی kamāl (؟)

kāllā[2] ←

kalā (ابیانه)

زمین بایر

kāla (ابیانه)

فریاد

• kāla kārdan (ابیانه) ـ «فریاد زدن»

قال (؟)

kalāfe (ابیانه) ***kalefe*** (قهرود) ***kolāf*** (ابوزیدآباد) ***kolāžg*** (یارند)

کلاف نخ

kālājār (ابیانه)

ترەزار؛ زمینی که در آن تره روییده است.

kāl[2] ←

kalak[1] (ابوزیدآباد)

کلگ؛ تنه‌های به‌هم بسته‌شدهٔ درخت برای شناور شدن روی آب

مقایسه شود: در فارسی **کلک** (kalak) «چوب و نی و علفی بود که برهم بندند و مشکی چند را پرباد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشسته از آب‌های عمیق بگذرند» (*برهان قاطع*).

kalāke ←

kalak[2] (ازوار) ***kelak*** (هنجن، دلیجان، میمه)

اجاق؛ تنور

مقایسه شود: در فارسی **کلک** (kalak) به معنی «آتشدان سفالی یا گلی»

← **karūna**، **barkervenā**، **kar**ˋ

kalāke (جوشقان)

حلقه‌ای چوبی که برای حمل هیزم بر سر طناب می‌بندند.

آیا ربطی با kalak[1] دارد؟

kālālčak (ابوزیدآباد)

گونه‌ای آواز؛ موسیقی

kalanj (جوشقان) ***kolang*** (ابیانه، قهرود) ***kolay*** (ابوزیدآباد) ***kolong*** (هنجن)

کلنگ

مقایسه شود: در فارسی **کَنَند**، بختیاری -kaland از ریشهٔ -kan* «کندن» با پسوند فعلی *-ant/*-n̥t به معنی «کَننده، چیزی که می‌کند.»

kalanjār šö-(š-) (ابیانه)

دعوا کردن

کلنجار شدن

kalāša (ابیانه) ***kelāša*** (ابوزیدآباد)

تهِ دیگ؛ قسمت زیرین دیگ

kalāšangōhī (فریزهند)

کلاه دوره‌دار

kalčak (هنجن) ***karčak*** (ابوزیدآباد، طره)

روغن گوچگ

kalefe (قهرود)

kalāfe ←

kalg (فریزهند)

karg ←

kālgalūn (ابیانه) ***kalgedūnī*** (هنجن) ***kargedūn*** (چیمه، یارند) ***kargedū*** (ابوزیدآباد، جوشقان، قهرود)

مرغدانی؛ لانهٔ مرغ

karg ←

kalgedūnī (هنجن)

kālgalūn ←

kalī (جوشقان)

آگیش؛ میله‌ای آهنی که برای به هم زدن آتش تنور زمینی به کار می‌رود.

karūna ←

kalīč(a) (ابیانه) ***kojīlū*** (بادرود)

انگشت

• kalīč-pā (ابیانه) ـ «انگشت پا»؛ • kalīč-dās (ابیانه) ـ «انگشت دست»؛ • kalīče-šasse (ابیانه) ـ «انگشت شست»؛ • kalīče- vājüččе (ابیانه) ـ «انگشت کوچک»

kalīj (جوشقان، خالدآباد) ***karīja*** (بادرود)

شقیقه

kalk[1] (ازوار)

karg ←

kalk[2] (دلیجان)

kal[3] ←

kalkan (ابیانه، طره)

قوچ اخته‌شده

مقایسه شود: در فارسی **کل** «نرینهٔ جمع حیوانات را گویند عموماً و گاومیش نر را خصوصاً» (*برهان قاطع*، *فرهنگ نفیسی*)، «نر از گاو و گوسفند و مانند آن، نرینه از ستور» (*لغتنامه*)؛ **کل خوردن** «آبستن شدن گاو و گوسفند و مانند آن، جفت شدن نر با ماده» (همان). از این‌رو، kal- در بخش آغازین این واژه باید معنی «نرینگی» یا حتی «آلت نرینه» داشته باشد، هرچند خاستگاه آن برای نگارنده روشن نیست. بدین ترتیب kalkan یعنی «(موجودی که) آلت ذکور یا قدرت نرینهٔ آن کنده شده است» ← «اخته‌شده». در گویش‌های ترکی (مانند: ازبکی و چغتایی) käl ،käla، به معنی «گوسالهٔ نر» به‌کار می‌رود. امکان اینکه kal در اصل یک واژهٔ ترکی باشد نیز وجود دارد.

● در مازندران عاشق زن شوهردار یا مردی را که با زنی روابط نامشروع برقرار کرده است، kal می‌نامند که بی‌گمان همان **کَل** است. ظاهراً kal در میمه‌ای به معنی «گوسفند یا بز نر بدون شاخ» نیز گونهٔ معنایی دیگری از این تک‌واژ است.

kāllāā[1] (طره، ابیانه) ***kalla-kū*** (فریزهند)

قلهٔ کوه

kala[2] ←

kāllā[2] (طره، ابیانه) ***kalla*** (ابوزیدآباد)

جمجمه

kala[2] ←

kalla[1] (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، کمجان، خالدآباد، هنجن)

← **kala**[2]

kalla[2] (ابوزیدآباد)

← **kāllā**[۲]

kalla-kū (فریزهند)

← **kāllā**[1]

kaltengese (هنجن)

← **kūltangērī**

kalū (یارند) ***kerū*** (هنجن) ***kelū*** (قهرود، جوشقان، فریزهند) ***kolūq*** (نوش‌آباد) ***kolūf*** (بادرود) ***kolū*** (طره، ابیانه، جوشقان) ***kūlū*** (ابیانه ابوزیدآباد، محلات)

گلوخ

• kolūpeša (ابیانه) ـ «کلوخ‌شکن»؛ • kūlūpoš (ابوزیدآباد) ـ «کلوخ پشت، گوژپشت»

kam[1] (قهرود، ابیانه، فریزهند)

کم

• kam varda (ابوزیدآباد) ـ «کم آوردن»

kam[2] (بادرود، دلیجان)

← **ārdavējā**

kama (کمجان)

← **ārdavējā**

kamar[1] (ابیانه، طره، کمجان، جوشقان) ***kemerša*** (قهرود)

سنگ

مقایسه شود: در فارسی **کوه و کمر**، در کردی kavir، وفسی kavar «سنگ»

kamar[2] (ابیانه، جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود، هنجن، یارند، طره، فریزهند)

کمر

• kamar-band (طره) ـ «کمربند»

پهلوی kamar، ارمنی kamar، «طاق، کمر، قوس»

kāmbār (آشتیان)

kākōna ←

kame (ابیانه، جوشقان)

ārdavējā ←

kamīz (محلات)

علاقه

از ریشهٔ -kā* «لذت بردن، خواستن»، مقایسه شود: فارسی **کام** (؟)

kamōnča (ابوزیدآباد)

کمانچه

kamrü (ابیانه، قهرود)

کمرو، خجالتی

kamūn-rostam (چیمه)

قوس قزح

افزون بر «کمان رستم» برای این پندارهٔ آسمانی اصطلاحات «عَلَم زرین»، «سینخ زرین»، «طاق»، «علم سرخ»، «علم سبز» و «علم سرخ و سبز» نیز در روستاهای ایران به‌کار می‌رود. در مازندرانی به «رنگین‌کمان» rəngī-kemō، «کمان علی» kəman-alī هم می‌گویند.

← **ōšfayā**

kan-(kīn-) (ابوزیدآباد، قهرود) ***kand-(kan-)*** (ابیانه)

کندن

از ریشهٔ *kan- «کند»؛ ستاک حال در ابوزیدآبادی *kanya->kīn-

kana (جوشقان)

← **kahna**

kand-(kan-) (ابیانه)

← **kan-(kīn-)**

kanda[1] (دلیجان)

زاغه

کنده

kanda[2] (ابیانه، ابوزیدآباد) ***kandüna*** (قهرود)

کندو

پهلوی kandūk، فارسی **کندو**؛ در نوشته‌های قدیم ترکی به شکل‌هایی چون kündüg، kendüg، kendük آمده که همه برگرفته از پهلوی است.

kandüna (قهرود)

← **kanda**[2]

kanes (ابیانه) ***kenesd*** (دلیجان)

خسیس؛ گنس

kenesd (دلیجان)

kanes ←

kanjī (ابوزیدآباد) ***konjī*** (ابیانه) ***konjet*** (قهرود)

گنجد

در پهلوی kunjit، کردی k'injū، ارمنی k'ənjut'

kanūč (هنجن)

بیلچهٔ بنایی

kāoula (جوشقان)

پوستهٔ تخمه

kaowš (جوشقان)

kāfš ←

kapal (طره، یارند) ***kafal*** (فریزهند) ***kaval*** (ابیانه)

کفل

künal ←

kapīyāsa (فریزهند)

طناب

مقایسه شود: ارمنی kap «بند»

kapūt (طره)

خاکستری

کبود (!)

kar[1] (یارند، فریزهند) ***kera*** (ابیانه) ***ker*** (ازوار، ابوزیدآباد، نراق، جوشقان، ولوگرد، هنجن، چیمه، میمه، بادرود)

تنور

← **karūna**

kar[2] (ابوزیدآباد)

← **karbī**

kār (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه و همهٔ گویش‌های مرکزی)

کار

• kār karda (ابوزیدآباد) ـ «کار داشتن»؛ • kār rāvesta (ابوزیدآباد) ـــ «کار راه انداختن»

karā[1] (جوشقان)

← **kara**

karā[2] (فریزهند، ابیانه)

← **γalā**

kara (ابوزیدآباد) ***karā*** (جوشقان) ***kera*** (قهرود)

گره؛ فرآورده‌های لبنی

← **nīmešk**

karat (کمجان، ابیانه، میمه، ابوزیدآباد) ***karte*** (قهرود)

بار؛ دفعه

در فارسی نیشابوری karat به همان معنی

← **ēmqarta**

karatena (میمه) ***kore, kārtana*** (ابیانه) ***kartūna*** (ابوزیدآباد) ***kāsašehane*** (چیمه) ***kartene*** (قهرود)

تار عنکبوت

← **šeytūn**

karbī (بادرود) ***kar*** (ابوزیدآباد) ***kard*** (یارند، هنجن)

گرت؛ هر قطعهٔ مرزبندی شده در جالیز یا زمین زراعتی

مقایسه شود: در فارسی **کرت**، **کرد**، **کردبندی**. از ریشهٔ -kart* «بریدن» که در **کارد** فارسی، karī «قسمت، پاره» در کردی نیز دیده می‌شود. معنی نخستین واژه «قسمت، قطعه» بوده است. بخش -bī در پایان گونهٔ بادرودی ظاهراً معنی «دیگر» را دارد (← abī).

← **kōrda**، **kārd**[1]، **kārd**[1]

karčak (ابوزیدآباد، طره)

← **kalčak**

karčayng (دلیجان) ***xarčangal*** (آشتیان)

خرچنگ

برخلاف رواج گستردهٔ گونه‌های این تک‌واژ با -x آغازین، شکل اصیل آن ظاهراً با -k آغازین بوده است (تبدیل -k به -x بی‌گمان تحت تأثیر ترکیب‌هایی مانند **خرزور**، **خروار**، **خرمگس**، **خرکله** پدید آمده است): در پهلوی karčank، ارمنی میانه k'aržank (< پارتی *karžank)، وفسی kalačanga و اکنون گونهٔ دلیجانی در بالا با -k آغازین هستند. بن‌واژهٔ ایرانی باستان این واژه به گفتهٔ بیلی *karičanaka- بوده است (ریشهٔ -kar*، هندواروپایی -(s)ker*)؛ مقایسه شود: ارمنی کلاسیک karič (<ایران) «عقرب»

• در گویش کاشان به خرچنگ **کوجَی** (koujay) نیز می‌گویند که ظاهراً از **گاوچنگ** به‌وجود آمده است، یعنی «چنگ گاو».

← **čerčelang**

karčīlī (جوشقان) ***kasgelīj*** (ابوزیدآباد) ***kačalī*** (کمجان)

فضلهٔ پرندگان

kard (یارند، هنجن)

← **karbī**

kārd[1] (هنجن، ازوار) ***kārt*** (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه، کمجان)

گارد؛ چاقو

← **karbī ،kōrda**

kārd[2] (ابیانه)

کرت؛ هر قطعهٔ مرزبندی شده در جالیز یا زمین زراعتی

← **karbī**

kārd- (ka/er-) (ابیانه، طره)

← **ka- (ker)**

kārg (یارند)

← **karg**

karg (کمجان، بادرود، هنجن، چیمه، جوشقان، قهرود) ***kārg*** (یارند) ***kargīe***, ***kargeje*** (ابوزیدآباد) ***kārgā*** (ابیانه، طره) ***kalg*** (فریزهند) ***kalk*** (ازوار) ***kark*** (آشتیان) ***kerg*** (زر) ***kerga*** (واران، بیجگان) ***kerk*** (میمه)

مرغ

یکی از تک‌واژهای بسیار اصیل: *اوستا* -kahrka، پهلوی kark، فارسی **کرک**، وخی kerk. از بن‌واژهٔ ایرانی باستان -karka*، هندی باستان -kṛka. در کردی مفهوم «مرغ» با واژهٔ mirīšk بیان می‌شود.

← **korok ،kālagalūn ،marq**

kārgā (ابوزیدآباد)

نانی که هنگام پختن در تنور افتد.

← **karūna**

kargedū (چیمه، یارند، جوشقان، قهرود)

kālgalūn ←

kargeje (ابوزیدآباد)

karg ←
از karg (←) با پسوند مصغر -eje

kargīe (بادرود)

kalīj ←

kark (آشتیان)

karg ←

karkas (یارند)

شاهین
اوستا -kahrkāsa، پهلوی karkas، فارسی **کرکس**، سغدی čarkas، آسی čärgäs

kārm (ابیانه، طره)

karm ←

karm (کمجان، بادرود، هنجن، قهرود، فریزهند) ***kārm*** (ابیانه، طره) ***ker*** (میمه) ***kerm*** (ابوزیدآباد) ***kermele*** (چیمه)

کِرم

karmalēr (فریزهند)

بزمچه
bözmöč ،māslīse ←

kārmeserā (ابوزیدآباد) ***kōrūnsarā*** (قهرود)

کاروانسرا

kārt (هنجن، ازوار)

kārd[1] ←

kārtana (ابیانه)

karatena ←

karte (قهرود)

karat ←

kārtene (قهرود)

karatena ←

kartūna (ابوزیدآباد)

karatena ←

karūna (یارند) ***kema*** (قهرود) ***kervenā*** (طره) ***kerūnā*** (بادرو) ***korōna, korūna*** (ابوزیدآباد) (قهرود، ابیانه، کمجان،

اجاق؛ تنور

barker ،**küra**[1] ،**barkervenā** ،**kalak**[2] ،**kar**[1] ←

kas (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

کس؛ شخص

kāsa (کمجان، قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد، ابیانه) ***kāsū*** (طره) ***kasīja*** (جوشقان)

کاسه

kasamalī (کمجان) ***kōsa*** (هنجن، ابیانه، فریزهند)

ظرف آب مرغ و خروس

معنی اصلی واژهٔ کمجانی «کاسهٔ گربه» است (←malī).

lagan ←

kāsašehane (چیمه)

karatena ←

kāsavarda (ابیانه)

جای ظرف

kasgelīj (ابوزیدآباد)

← **karčīlī**

kasīja (جوشقان)

← **kāsa**

kasla (فریزهند) ***kaslī*** (هنجن) ***kasle*** (ابیانه)

کوچک

kasle (ابیانه)

← **kasla**

kaslī (هنجن)

← **kasla**

kāsnī (طره)

کاسنی

kāsū (طره)

← **kāsa**

kasū (محلات)

کوزهٔ سفالی کوچک

kaš[1] (ابوزیدآباد) ***kašk*** (ابیانه، فریزهند)

کشک

پهلوی kašk، فارسی **کشک**، کردی kašk، ارمنی (< ایرانی) kask

kaš[2] (میمه)

kāfš ←

kaš-(kar-) (قهرود، ابوزیدآباد) ***kāšt-(kar-)*** (ابیانه، طره)

گاشتن

kašal (قهرود) ***kölörūna*** (ابوزیدآباد)

ران؛ پاچه

واژهٔ قهرودی ظاهراً از افزوده شدن پسوند (-al) به واژهٔ kaš به معنی «بغل، زیربغل» پدید آمده است؛ مقایسه شود: اوستایی -kaša، پهلوی kaš، فارسی **کش**، **کشاله**، **کشالهٔ** (ران) «فصل مشترک بین شکم و ران، بیخ ران» با دگرگونی معنایی از «زیربغل» به «زیر شکم» ← «ران، پاچه»، و گاه حتی «قوزک پا». واژهٔ ابوزیدآبادی احتمالاً آمیزه‌ای است از واژهٔ kölö به معنی «کلید» (kel←) و واژهٔ rūn «ران» که روی هم معنی «کلید ران» می‌دهد. همچنین مقایسه شود: kač «لگن خاصره»، kaš «کنار» در گویش منوجان (کرمان)

kāšk ،kaškak ،keš[2] ←

kāsašehane (چیمه)

karatena ←

kašbarzēnā (یارند)

kābōlayne ←

kašbōlīna (فریزهند)

kābōlayne ←

kāšī (ابیانه)

اهل کاشان؛ کاشی

kašk[1] (ابیانه، طره)

kaš[1] ←

kašk[2] (ابیانه)

پارچه

kāšk (ابیانه)

کاسهٔ زانو

احتمالاً همریشهٔ kašal (←) «ران»

kaškak ←

kaškak (خالدآباد، بادرود)

لگن خاصره؛ قوزک پا

kāšk ،kašal ←

kaškala (محلات)

غوزهٔ پنبه؛ غلاف پنبه که هنوز پنبهٔ آن را در نیاورده باشند.

kaškašōn (دلیجان)

کهکشان؛ مجموعهٔ ستارگان

کهکشان یا کاه‌کشان در تداول مردم به آن ابرگونهٔ سفیدرنگی اطلاق می‌شود که شب‌ها به شکل راه در آسمان به چشم می‌خورد، یا اصولاً به گروه ستارگان یا مجمع‌الکواکب می‌گویند. این راه شیر مانند بیشتر به کاه ریخته تشبیه می‌شود که همانا **کهکشان** از آنجاست. مقایسه شود در زبان‌های دیگر: کردی rīyā kādizīyē («راه کاه دزدان»)، ترکی saman yolu («راه کاه»)، ارمنی hardagoγi čanaparh («راه کاه دزدان»)

kāškāvā (ابیانه)

گونه‌ای غذا که در شب حنابندان به مهمانان می‌دهند.

kaš ←

kašnīj (هنجن)

gāšīj ←

kāšova (آشتیان)

لاگپشت؛ کَشَف

اوستا -kasyapa، هندی باستان -kaśyápa، پهلوی kašavak، فارسی **کشف**، **کشپ**، کردی kusī

lākpašte ←

kāšūn (ابیانه)

کاشان

kāt-(k-) (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

افتادن

برآمده از -*kafta (-*kap «افتادن»)، در کردی k'atin (-k'av)

kat[1] (قهرود، ابوزیدآباد، یارند، طره، کمجان)

kaft ←

kat[2] (یارند، کمجان)

پارو

pārū ←

katf (فریزهند)

kaft ←

katta (ابوزیدآباد)

کتف گوسفند

← **kaft**

kāttār (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، طره) ***kaftār*** (فریزهند)

کفتار

مقایسه شود: در سغدی /əfdār/’βt’r، پهلوی kaftār (؟)

● در باورهای عامیانهٔ مردم ابیانه و روستاهای اطراف این حیوان نقش werewolf را ایفا می‌کند که در ترکی görnapıştik یا görnadab نامیده می‌شود. از این‌رو در نخستین شبی که مرده‌ای را دفن می‌کنند، نزدیک قبر آتش روشن می‌کنند تا مرده از جای برنخیزد و به شکل کفتار به خانه بر نگردد. برخی می‌گویند این آتش برای آن است که کفتارها را بترساند تا مرده را از قبر بیرون نکشند.

katxodā (ابوزیدآباد)

← **kadxodā**

kāū (بادرود)

← **kāhū**

kauk (جوشقان)

← **kāk**

kaurōu (بادرود)

مستراح، دستشویی

معنی نخستین این واژه ظاهراً باید «راه پا» باشد که برای «مستراح» بسیار مناسب است (مقایسه شود: در ارمنی otac’ čamp’a «راه پا»، یعنی «مستراح،

دستشویی»). بخش نخست ترکیب (kau-) احتمالاً به معنی «پا، لگد» است (←kou-kardan).

kauš (فریزهند، آشتیان، جوشقان)

kāfš ←

kav (ابوزیدآباد) ***kok*** (محلات) ***kowg*** (بیجگان)

گبگ

پهلوی kapk

γauγ ←

kaval (ابیانه)

kapal ←

kavalā (ابیانه)

صدف

مقایسه شود: **کَوَل** (kaval) در فارسی به معنی «لولهٔ سفالین، حلقهٔ سفالین که در مجرای قنات نشانند» (*لغتنامه*).

kavēj (فریزهند)

gevēje ←

kāvū (قهرود)

kāhū ←

kawš (چیمه، هنجن، ابوزیدآباد، قهرود)

kāfš ←

kay (هنجن)

kahe ←

kayā (طره، ابیانه)

kad ←

kāye (ابیانه، جوشقان، ازوار، انارک، نایین)

kāda ←

kayja (ابیانه) ***kīja*** (جوشقان، میمه)

گومه؛ خانهٔ کوچک

آمیزه‌ای از «خانه» (kad←) و پسوند تصغیر ja-

ka ،bālākiya ،kad[2] ←

kaynūγ (ابیانه)

کدبانو؛ زن سالمندی که در مراسم عروسی نقش دعوت‌کنندهٔ اهالی روستا را دارد.

پهلوی takbānūk، فارسی **کدبانو**، کردی kavānī

kāza (ابوزیدآباد، ابیانه، طره)

جای بز کوهی در کوه

مقایسه شود: سغدی /k'z'kh/kāzē «کلبه، خانهٔ کوچک». بعید است چنان‌که آیلرس می‌پندارد گونهٔ دیگر **کده** «خانه» باشد (kad←). **کاز** و **کازهٔ** فارسی به معنی «مغلگاه چهارپایان در کوه و بیابان» یا «خانهٔ موقتی از چوب و خار و خاشاک که در کنار مزرعه و پالیز سازند» نیز همین واژه است. جای بزکوهی در کوه؛ بلندی‌ای که از شن ریز تشکیل شده و ۲ یا ۳ متر ارتفاع دارد و بزکوهی در آن رو به آفتاب می‌خوابد. در فارسی کلاسیک نیز به شکل **کاز** و **کازه** و به معنی «زمین کنده که چهارپایان را آنجا کنند؛ موضعی باشد که در کوه و بیان برکنند تا به شب مردم و چهارپایان در آنجا باشند» (*لغتنامه*) آمده است.

kažolom (فریزهند)

عقرب؛ گژدم

از gazdum، فارسی **گژدم**، **گزدم**

← **āγrab**

kəīja (میمه)

فضولی

kəvar (جوشقان)

بیل

ke, ***ko*** (یارند، ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، میمه، قالهر، نشلج)

کی؛ که

kedī (ازوار)

← **kokī**

kefa (ابوزیدآباد)

← **kafa**

kefe-kah (هنجن)

کف اتاق

از **کف** و kah (←kad)

kefen (هنجن)

← **kafa**

keft (ابوزیدآباد)

زیر بغل

keke (قهرود)

← **kāk**

kel (ابوزیدآباد، کمجان، بادرود، هنجن، چیمه، جوشقان، قهرود، ابیانه، ازوار) ***kolle, kella*** (ابیانه) ***kele*** (طره) ***kal*** (فریزهند) ***kelīla*** (ابیانه) ***kölü(dö)*** (ابوزیدآباد)

کلید

پهلوی kilēl، فارسی **کلید** ـ وام‌واژه‌ای است از یونانی κλειδός «کلون چوبی»

← **γofl**

kelā (قهرود، هنجن) ***kolove*** (قالهر)

کلاه

kelak (هنجن، دلیجان، میمه)

← **kalak**[2]

kelāneveyī (هنجن)

کلاه نمدی

kelā-čege (ابوزیدآباد)

زاغ

← **γālāčke**

kelam (قهرود)

← **kala**[1]

kelāš (ابوزیدآباد)

خارش

← **aklūšye ،eklāčī ،sawdā**

kelāša (ابوزیدآباد)

kalāša ←

kelata (ابوزیدآباد)

گهنه، قراضه

kele (طره)

kel ←

kelīla (ابیانه)

kel ←

kella (ابیانه)

kel ←

kelpīt (ازوار)

گبریت

kelū (قهرود، جوشقان)

kalū ←

kelūn(čūī) (کمجان) ***kūlūn*** (چیمه) ***koyūn*** (ابیانه، یارند) ***kolīn*** (فریزهند، بادرود) ***kolūn(a)*** (جوشقان، طره)

گلونِ در (چوبی)

kelūse (جوشقان)

توله

آمیزه‌ای از دو واژهٔ «توله» و «سگ ماده» (←kūa، lās)

lolāsa-espa ←

kelzöwōnē (ابوزیدآباد)

هدیه‌ای برای شکستن رسم سکوت
کلید زبان (←kel)

kem (هنجن)

گمی

kema (قهرود)

← **karūna**

kema-ārdvīj (چیمه)

← **ārdavējā**

kemar (هنجن)

پوزهٔ کوه
← **kamar**[1]

keme (کمجان)

← **ārdavējā**

kemerša (قهرود)

← **kamar**[1]

kemūn (هنجن)

کمان

ken (هنجن)

خربال
احتمالاً از **کمان** (←kemūn)
← **alhāl**، **γalbāl**

kenča (کمجان)

← **kačā**

kenda (هنجن)

← **kādōna**

ker[1] (ازوار، ابوزیدآباد، نراق، جوشقان، ولوگرد، هنجن، چیمه، میمه، بادرود)

← **kar**[2]

ker[2] (میمه)

← **karm**

kera[1] (قهرود)

← **kara**

kera[2] (ابیانه)

← **kar**[1]

kerč (جوشقان)

خسیس؛ تنگ‌نظر

kerefo (ابوزیدآباد)

گونه‌ای گیاه خاردار

گیاه **کرپو** یا **کرفو** (*Typha latifolia L.*)

kerenda (ابیانه)

گنه

kerg (زر)

← **karg**

kerga (واران، بیجگان)

karg ←

kerk (میمه)

karg ←

kerm (ابوزیدآباد)

karm ←

kermāla (ابوزیدآباد)

پارچه‌ای که سر چوب می‌بندند و با آن دودهٔ تنور را پاک می‌کنند.

آمیزه‌ای از ker (←kar[1]) و **ماله**

kermele (چیمه)

karm ←

kernū (ابیانه)

شب‌نشینی

ظاهراً ساختی پسوندی است از واژهٔ «اجاق، تنور» (karūna←) و -ū (< ایرانی میانه -ōk) به معنی «گردهمایی دور و بر تنور یا اجاق».

šamšīnī ←

kerū (هنجن)

kalū ←

kerūnā (بادرود، قهرود، ابیانه، کمجان)

karūna ←

kervenā (طره)

karūna ←

keš[1] (جوشقان)

کِش؛ بند شلوار

keš[2] (ابوزیدآباد)

پستان

از «زیربغل» (kašal←)

← **pestūn ،ārpeštūn**

keš[3] (جوشقان)

چمباتمه

kešā-(keš-) (ابوزیدآباد)

← **keššā-(kešš-)**

keša (ابوزیدآباد)

کنج؛ گوشه؛ انتها

احتمالاً برآمده از ترکی kösa «گوشه»

← **kešja**

kešja (ابوزیدآباد)

سوراخ سنبه

← **keša**

keššā-(kešš-) (ابیانه) ***kešā-(keš-)*** (ابوزیدآباد) ***kešā'an*** (جوشقان) ***(kīšā(d)-(kīš-)*** (قهرود)

کشیدن

← **bekešova ،bekešēnova**

kešūna (ابوزیدآباد)

دامن بذرپاشی

ketīrā (هنجن)

کتیرا

ketrī (قهرود)

کتری

برآمده از kettle انگیسی «کتری»

ketūn (قهرود)

کتان

kevō-halājī (ابوزیدآباد)

ابزار پنبه‌زنی

کمان حلاجی

kevū (قهرود)

← **kabūtar**

key (ابوزیدآباد)

← **kahe**

kēya (ابوزیدآباد، قهرود، بادرود)

← **kad**

kīča (ازوار)

← **kūčā**

kīgā (قهرود)

← **kā²**

kīja (جوشقان، میمه)

← **kayja**

kīn (ازوار، یارند)

← **kün**

kīnāda-(kīn-) (قهرود، ابوزیدآباد) ***kīnōva-(kīn-)*** (ابوزیدآباد)

فرستادن

از ریشهٔ -*kai (هندواروپایی *kei) «حرکت دادن» (جانی چونگ) (؟)

← **ājayā-(ājey-)**

kīnāvanda (ازوار)

← **kūnbāfī**

kīnōva-(kīn-) (ابوزیدآباد)

← **kīnāda-(kīn-)**

kīnūy (ابوزیدآباد)

آدم تیزکار

kīnyar (ابوزیدآباد)

ریشهٔ گیاه تنباکو

kīsa (قهرود، فریزهند، ابیانه، نراق، ابوزیدآباد، محلات، هنجن، دلیجان) ***kīsā*** (طره)

گیسه، جیب

kīsā (طره)

← **kīsa**

kīsm (جوشقان)

تخته‌چوب‌هایی که برای پوشاندن سقف؛ روی تیرهای اصلی می‌اندازند.

kīšā(d)-(kīš-) (قهرود)

keššā-(kešš-) ←

kīva (ابوزیدآباد)

kā² ←

kīya (چیمه، ازوار، نراق، قالهر، جوشقان)

kad ←

kīyā (ابوزیدآباد، یارند، فریزهند)

kā² ←

kīza (ازوار)

kouza ←

kō (قهرود، ابیانه، هنجن) ***küšü*** (طره)

گوی

kobāb (یارند)

kabāb ←

kōčī (ابوزیدآباد)

آش ذرت که با کشک و قرمه می‌خورند.

kodī (بادرود) ***ködü*** (ابوزیدآباد) ***kodū*** (هنجن) ***kohī*** (طره) ***koy*** (ابیانه) ***kudū*** (قهرود) ***kedī*** (ازوار)

کدو

kodom, ***kodūm*** (ابوزیدآباد) ***komīn*** (ابیانه) ***kohom*** (فریزهند)
گدام

kokū (هنجن)
← **kodī**

kodūm (ابوزیدآباد)
← **kodom**

kodüya (ابوزیدآباد)
بالاترین جاء رأس

kofera (میمه)
خاگانداز

kōfō (ابوزیدآباد) ***kūhān*** (ابیانه) ***kuhūn*** (قهرود)
گوهان (شتر)

kōfūr (ابوزیدآباد)
کافور

kohī (طره)
← **kodī**

kohna (قهرود)
← **kahna**

kohom (فریزهند)
← **kodom**

kōj (ابیانه)
گاج

koj (جوشقان، میمه)

فلج

احتمالاً باید یکی از گونه‌های تک‌واژ **کژ**، **کج** (**کژی**) باشد که معنی «بیمار، بیماری» هم می‌دهد. ظاهراً koja (←) نیز از همین گروه واژگان است.

koja (نراق و بسیاری از آبادی‌های کاشان)

آبله

کسی که آثار آبله بر چهره دارد koja-rū نامیده می‌شود. همچنین در شهر کاشان **کُج** (koj) به زخم‌هایی گفته می‌شود که روی اعضای بدن کبوتر (سر و صورت و نوک) پیدا می‌شود.

← **koj ،āval**

kojar (نراق)

گذر

koje (جوشقان)

تعویذ؛ سنگی بیضی شکل به رنگ آبی یا سفید که برای دفع چشم‌زخم به لباس نوزاد آویزان می‌کنند. مقایسه شود: در کردی kōbja «دکمه» و در ارمنی kočak به همان معنی

kojīl (جوشقان)

سوسک صحرایی

kojīlū (بادرود)

← **kalīč(a)**

kok[1] (محلات)

← **kav**

kok[2] (ابیانه، میمه)

بخیه

فارسی **کوک**

← **kolī**

koke (جوشقان، میمه)

سرفه

koknār (ابیانه) ***kūknār*** (ابوزیدآباد)

خشخاش سیاه، گوکنار

«خشخاش را که به فارسی **کوکنار** خوانند بر دو گونه باشد، سفید و سیاه. خواب آورد و اگر درد سر بر کسی غالب بود پیشانی را بدان ضماد کنند نافع بود و اگر با عسل خورند در قوت باه بیفزاید و اما سیاه‌خواب آورد در عصاره، خشخاش مصری را **افیون** خوانند. شربت او بر مقدار عدسه باشد، هر عضوی را که بدان طلا کنند مخدر باشد» (*عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات*، ص ۲۵۸ـ۲۵۹).

kol[1] (ابوزیدآباد)

حبهٔ انگور

kol[2] (قهرود)

زگیل

kol[3] (محلات)

بی‌دم (پرنده)

مقایسه شود: در کردی k’ōl «بی‌دم (برای سگ)»، dūv-k’ōl»

← **dömkola**

kol[4] (میمه)

کُند (دربارهٔ کارد؛ قیچی)

واژه‌ای است آوا ـ معنایی؛ مقایسه شود: ارمنی gul «کُند (دربارهٔ چاقو)»؛ فارسی **گول** «احمق، ابله» ؟

kōl (بادرود، ابیانه، طره)

← **kāl**[2]

kola (چیمه، کمجان)

زبان کوچک

← **gālgala ،qālqala ،azmūn- kasle**

kolā (ابیانه، ابوزیدآباد، طره)

کلاه

• kolā- navayīa (طره) ـ «کلاه نمدی»؛ • kolā- sābgā (طره) ـــ «کلاه دوره‌دار»

kolača (ابیانه)

کرته

kolāf (ابوزیدآباد)

← **kalāfe**

kolang (ابیانه، قهرود)

← **kalanj**

kolāsa-espa (نراق)

توله

بخش نخست این ترکیب همان kelūse (←) است و بخش دوم «سگ» (esba←).

kolay (ابوزیدآباد)

kalanj ←

kolāžg (یارند)

kalāfe ←

kolfat (جوشقان، قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد)

کُلفَت

kolī (کمجان)

بخیه

kok[2] ←

kolīn (فریزهند، بادرود)

kelūn(čūī) ←

kōljūš (ابوزیدآباد، میمه)

کله‌جوش؛ کشک جوشیده که با پیاز داغ می‌خورند.

ظاهراً kōl به معنی «ولرم»؛ مقایسه شود: ارمنی gol به همان معنی. ارمنیان ناحیهٔ وان (در ترکیهٔ کنونی) نیز چنین غذایی درست می‌کردند که k'ala-čoš نامیده می‌شد.

kolk (ابیانه، فریزهند، ازوار، طره)

گرگ

kollačen (ابیانه)

انگورچینی

kolle (ابیانه)

kel ←

kolof (ابوزیدآباد)

کُلُفت

kolong (هنجن)

kalanj ←

kolong (هنجن)

kalanj ←

koloppa (ابیانه)

گومه؛ آلونگ

مقایسه شود: **کُلپَک** به معنی «خانهٔ کوچک یا آلونی که با خار و پوشال در کنار کشتزار یا خرمنگاه برای نگهبانی می‌سازند» و این ظاهراً گونهٔ دیگر **کلبه** است که باید از پهلوی kurpak* باشد، چنان‌که واژهٔ krpak در ارمنی نشان می‌دهد و برآمده از ایرانی باستان *-hu-krpa است. گونه‌های معرّب این واژه به شکل‌های **قربج**، **کربج** و **قربق** دیده می‌شوند.

kölörūna (ابوزیدآباد)

kašal ←

kolove (قالهر)

kelā ←

kolū (طره، ابیانه، جوشقان)

← **kalū**

kölü(dö) (ابوزیدآباد)

← **kašal**

kolūf (بادرود)

← **kalū**

kolūn(a) (جوشقان، طره)

← **kelūn(čūī)**

kolūq (نوش‌آباد)

← **kalū**

kolū- vīsa (ابوزیدآباد)

ته‌ماندهٔ خرمن گندم و جو که خاک و خاشاک دارد.

kolüz (ابوزیدآباد)

جمع کردن بدن هنگام سرما

kolūza (ابیانه)

خوشه

komīn (ابیانه)

← **kodom**

komō (ابوزیدآباد)

آرشه؛ کمانی کوتاه؛ بیشتر از جنس موی اسب برای نواختن سازهایی چون کمانچه و قیچک

کمان

kona (ابوزیدآباد)

← **kahna**

kōnāvājā (ابیانه)

سوراخی در سقف که کاربری نورگیر و دودکش دارد.

کردی kō/ūn «سوراخ مار». بخش دوم که جداگانه ثبت نشده است، ظاهراً باید معنی «سقف» داشته باشد ـ از *ā-wāča- «انداخته شده، پهن شده» (ریشهٔ *wač- «فرستادن، ول کردن، انداختن»).

● این سوراخ افزون بر دودکش و نورگیر کاربرد فرهنگی نیز دارد و آیین‌ها و باورهای زیادی به آن مربوط می‌شود. برای نمونه زن حامله‌ای که زمان وضع حملش رسیده و نمی‌تواند بزاید، زیر این سوراخ می‌نشیند و دختر باکره‌ای به اسم فاطمه به بالای بام می‌رود و هفت عدد گردو از درون آن به پایین می‌اندازد و با انداختن هر گردو می‌گوید: «من که دختر بودم زاییدم، تو که زنی نمی‌توانی بزایی؟»

← **xōna**

konda[1] (ابیانه، ابوزیدآباد)

گندهٔ درخت

← **gerda**، **künda**

konda[2] (ابیانه)

میخ طویله؛ میخ بزرگ فلزی که به زمین می‌کوبند و حیوان‌ها را با طناب به آن می‌بندند.

konjet (قهرود)

← **kanjī**

konjī (ابیانه)

kanjī ←

kopā (طره)

تپه

koppa ←

koppa (ابیانه، بادرود، میمه)

ذره

در دیگر خطه‌های ایران به شکل‌های گوناگون و با معانی مترادف آمده است: فارسی **کپه** و در گویش‌های دیگر: koppe, kope, koppa, kopa. در فرهنگ نفیسی واژهٔ **کپه** به معنای هر چیز برآمده است و دهخدا نیز آن را هر چیز توده کرده و گنبدمانند می‌داند و می‌پندارد که اصل **قبهٔ** عربی همین واژه است. آنندراج هم **قبهٔ** عربی را معرب **کپهٔ** فارسی می‌داند. با این‌همه، به تازگی علی‌اشرف صادقی در مقاله‌ای (*مجلهٔ زبان‌شناسی*، ش. ۱/۲، ۱۳۸۵، ص ۹ـ۱۰) با در نظر گرفتن برخی از ویژگی‌های معنایی، **کپه** (**کبه**) را صورت فارسی شدهٔ **قبهٔ** عربی می‌شمارد، ولی به نظر نگارنده این واژه با تشدید -p- و -k آغازین، واژه‌ای است آوامعنایی که در بطن زبان‌های ایرانی به‌وجود آمده است، هرچند در دورهٔ میانه گواهی ندارد (احتمالاً به شکل *kuppak در پهلوی موجود بوده است). **قبهٔ** عربی نیز یا واقعاً معرب کپه است یا واژه‌ای است اصیل و احتمالاً باز آوامعنایی، زیرا در زبان عربی نیز تن به ریشه‌یابی نمی‌دهد.

kopā ←

kopūle (بیشتر نقاط کاشان)

مورچهٔ بزرگ

ریشهٔ واژه بی‌گمان -kop (یا kopp) است (← koppa) با پسوند تصغیر -ūle.

askar-mūrča ←

kor (ابیانه، ابوزیدآباد، بادرود، فریزهند)

آلت تناسلی مرد؛ گیر

در گویش‌های غربی ایرانی گونهٔ دیگر این تک‌واژ kīr، qilīr (در کردی با اضافهٔ -l- پس از همخوان آغازین یا برگرفته از ارمنی kəlir) وجود دارد که با **کیر** فارسی یکی است و باید از kēr* باشد (با یای مجهول) که تاکنون وجه تسمیهٔ قانع‌کننده‌ای برای آن پیدا نشده است. گونهٔ kor را که در گویش‌های کاشان دیده می‌شود (که ممکن است با -ō- کشیده نیز باشد: در نایینی kōr و kūr) می‌توان برآمده از -kapṛ* ایرانی باستان دانست که در زبان هندواروپایی به همان شکل و به معنی «کیر» آمده است (مقایسه شود: در هندی باستان -kapṛth «کیر»). این بن‌واژه می‌توانست در گویش‌های کاشان به -kaur* و سپس به kōr* دگرگون شود، ولی با این‌همه چنین وجه اشتقاقی بعید می‌نماید و kor (یا kōr) به احتمال زیاد گونهٔ دیگر kēr (kīr) است که به شکل čor نیز در گویش‌های غربی دیده می‌شود. اصولاً در زبان در پی دگرنامی یا دگرگویی (euphemism)، آلات تناسلی مرد و زن با استعاره بیان می‌شوند: برای نمونه در گویش اورامانی (در قریهٔ اورامان تخت) آلت مذکور را dəm یعنی «دم» می‌نامند. به تازگی نگارنده اصطلاح kērd را به این معنی در روستای گلین‌قیه از توابع مرند در آذربایجان شرقی (گویش هرزند) ثبت کرده که گونهٔ دیگری از kēr (کیر) است ـ ظاهراً با -d اضافی.

● امکان دارد که kor (یا kōr) از ایرانی باستان -kaura* باشد و kēr (یعنی **کیر**) از -kurya* ـ از ریشهٔ هندواروپایی -(s)keu* «فشار دادن، هل دادن» (هارولد بیلی). جونی چانگ (ص ۲۵۰) همهٔ این گونه‌ها را به ریشهٔ -k(a)ur* «متولد شدن» نسبت می‌دهد که در **کُرهٔ** فارسی و kurr «پسر» در کردی هم نهفته است.

• واژهٔ kor درنام‌های گیاهان نیز آمده است، برای نمونه kor-esbā به معنی «کیر سگ» (esba←) که در گویش آذری کلاسور نام گیاهی است؛ یا نام «قارچ» در ابیانه‌ای و ابوزیدآبادی که امکان دارد از عبارت «کیر غول» به‌وجود آمده است (korγelā←).

korča (ابیانه)

لوزه

kōrdā (ابیانه)

خنجر

فارسی **کارد**

← **karbī ،kārd**[2]

kore (ابیانه)

← **karatena**

korγālā (ابوزیدآباد)

← **korγelā**

korγālā, ***korγelā*** (ابوزیدآباد) ***korqelā*** (ابیانه)

گونه‌ای قارچ

به‌طورکلی بیشتر نام‌های این گیاه در زبان‌ها و گویش‌های غربی ایرانی از **قارچ** فارسی ریشه می‌گیرند. که خود ظاهراً برگرفته از ʼἀγαρικόν یونانی است؛ مقایسه شود: کلهری xārčik، لکی xārč، کردی qārčik (در عبارت qārčikā mārān «قارچ مارها»). اصطلاح دیگری نیز در فارسی ثبت شده است به شکل **سماروغ** (**سماروخ**) که تاکنون توضیح قانع‌کننده‌ای ندارد. اصولاً این گیاه از آغاز شکل‌گیری تمدن در بسیاری از فرهنگ‌ها، از جمله میان

ایرانیان، ارزش پرستشی داشته و از این‌رو نام آن نیز تحت تابو قرار گرفته است. به همین دلیل تنها نام «قارچ» که در سطح هندواروپایی بازسازی می‌شود درواقع یک اصطلاح توصیفی است به معنی «زبان گاو» (*gu̯ōu-dn̥ghu̯ā)، به آلمانی ochesen-zunge. اصطلاحات توصیفی برای نامیدن «قارچ»، به‌ویژه در فارسی، رواج گسترده‌ای دارند: **چتر مار**، **کلاه قاضی**، **کلاه زمین**، **گوشت زمین**، **گوش زمین**، **نرمهٔ گوش**، **کیرخرک** (یا **کیرک خر**)، **نان کلاغ** (در سمنانی kalāγ-nūn). تک‌واژ دیگری با معنی «قارچ» در برخی زبان‌ها به چشم می‌خورد که جنبهٔ منطقه‌ای دارد و ریشهٔ آن معلوم نیست: ارمنی sunk(n)، یونانی spóngos، لاتینی fungus، اوستایی -baŋha «نام گیاهی است»، گرجی sok'o (زازایی sūng به معنی «قارچ» برگرفته از ارمنی است). از زمرهٔ اصطلاحات توصیفی قارچ می‌توان مازندرانی kərma'ūš، kemāmūš، «کمان گوش» و zardekījā «دختر زرد (رنگ)» را نام برد. مازندرانی gombəlān «گونه‌ای قارچ سمی» از واژگان آوامعنایی است با معنی نخستین «چاق، گرد، گنده» (مقایسه شود: در همان گویش gambəl «چاق‌وچله، گنده»)؛ gabalak در مازندرانی به معنی «قارچ» که در گیلکی، تالشی و آذری (گلین‌قیه) نیز دیده می‌شود، ظاهراً از همین گروه واژگان است و نه برگرفته از ترکی. معنی نخستین اصطلاح کردی برای «قارچ» kiwārk (kēvārk, kīārk, karg) احتمالاً باید «سبد» باشد یعنی «چیزی که به شکل سبد است» (مقایسه شود: در فارسی **کواره** «زنبیل یا سبد برای حمل میوه»). با این‌همه بسیاری از نام‌های «قارچ» در گویش‌های کنونی ایرانی ترکیب‌هایی هستند که بخش آغازین آنها را گونه‌های یک تک‌واژ (؟) تشکیل می‌دهد؛ مانند: kārī (در کردی)، kalālenj (در گویش منوجان، کرمان)، karkīd(ak) (در گیلکی) و البته korγelā در گویش‌های کاشان. متأسفانه اشتقاق هیچ‌کدام از این ترکیب‌ها روشن نیست. بخش دوم گونهٔ کاشی را می‌توان برآمده از gōš (-gauša*) «گوش» دانست (مقایسه

شود: **اسپغول**، **خرغول** در فارسی که نام‌های گیاهانی هستند با معنی «گوش اسب» و «گوش خر»). البته بخش نخست را می‌توان «کیر» دانست (←kor) که معنایی ندارد («کیرگوش» یا «گوش‌کیر» ؟). شاید «کیرغول» که از دیدگاه معنی برای «قارچ» مناسب‌تر است (؟). گونهٔ منوجانی به معنی «انگشت کلاغ»: kalā(g) «کلاغ» + kelenj «انگشت» (؟). در رودانی (نزدیک منوجان) hōkāg «قارچ».

● در مازندرانی چند نام توصیفی دیگر نیز برای «قارچ» به‌کار می‌رود: xīmeryene یعنی «خایهٔ خوک» (xī «خوک» و meryene «خایه»)، gesfendem(b)elīk (دنبلان گوسفند»، šālxāne (از *šālxāye) به معنی «خایهٔ شغال» (šāl «شغال») و gūšī («مانند گوش»). گذشته از آن، نام دیگر گیاهی که ظاهراً باید گونه‌ای قارچ باشد نیز در متن *تاریخ طبرستان* از بهاءالدین محمدبن حسین‌بن اسفندیار (تصحیح عباس اقبال، ص ۸۸) آمده است که خوانش معینی ندارد و به دو گونه در دستنویس‌ها ثبت شده است: **کندیه رویه** و **کندیه زومه**. به نظر می‌رسد این اصطلاح باید به شکل **گندیه زومه** تصحیح شود، مقایسه شود: «در نواحی آمل گیاهی است که **گندیه زومه** گویند او را، اگر او را به دست مالند و در قضیب مرد مالند انعاظ گیرد و ورم کند و دوچندان شود که بوده باشد، بعد یک‌ساعت برقرار آید». البته ابن اسفندیار می‌افزاید که این «گیاه را برگ‌های خردک باشد» که از احتمال قارچ بودن آن می‌کاهد، ولی در هر صورت نام گیاه بسیار جالب توجه است و به پندار این نگارنده، معنی «خایهٔ داماد» را دارد: gundī-ya zōma. واژهٔ gundī همان **گنده** در فارسی است به معنی «خایه، بیضه» که در *اوستا* به شکل -gunda/ā و به معنی «گلولهٔ خمیر» و در افغانی γunda «گلولهٔ خمیر، سنگ گرد» آمده است. واژهٔ zōma نیز البته «داماد» است (←zōmā).

● در *لغت فرس* اسدی طوسی (چاپ علی اشرف صادقی، ص ۱۳۴) اصطلاحات **خایه‌دیس** «خایه‌شکل»، **دیوه** و **کلاه دیوان** در توضیح واژهٔ **سماروغ** آمده است و در دیگر دست‌نویس‌های همان متن، واژه‌های **کارز** و **اکارج** نیز برای قارچ ثبت شده‌اند. گونهٔ **آغاریقون** (**غاریقون**) در فارسی به معنی «گونه‌ای قارچ» باید وام‌واژه‌ای کم‌وبیش نو از یونانی باشد که در بالا گفته شد.

korīčī (جوشقان)

گردهٔ الاغ

← **korra ،kürra**

korjūna (ابیانه)

هستهٔ سیب

korok (میمه)

روی تخم نشستن مرغ

مقایسه شود: در کردی kurk به همان معنی، kurk rūništin «روی تخم نشستن»، در فارسی **کرک** یا **کرچ** (**مرغ کرچ**)

← **karg**

korōna (ابوزیدآباد)

← **karūna**

korqelā (ابیانه)

← **korγelā**

korra (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

گردهٔ اسب

← **kürra ،korīčč**

korsī (ابوزیدآباد، ابیانه)

چارپایه (کرسی)

korre-bōhī (ابیانه)

ārenj ←

korūna (ابوزیدآباد)

karūna ←

kōrūnsarā (قهرود)

kārmeserā ←

kos (ابیانه، هنجن، قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند، دلیجان و بیشر گویش‌های اطراف)

آلت تناسلی زن؛ کس؛ فرج

در پهلوی kus، کردی quz، لری kos، هرزندی čüs. در ایرانی باستان گواه ندارد، ولی امکان وابستگی تکوینی با kukṣí «شکم» در سنسکریت، kysos «کون، کس» در یونانی و kūšys «موی زهار، کس» در زبان لیتوانیایی وجود دارد. ریشهٔ همهٔ این واژگان ظاهراً *ku-k- در هندواروپایی است به معنی «کون، کس».

kōsa (هنجن، ابیانه، فریزهند)

kasamalī ←

kos-gorba (ابوزیدآباد)

صدف یا مهره‌ای که برای دفع چشم‌زخم به لباس می‌آویزند.

این صدف یا مهره را «مهرهٔ خر» یا «کس کفتار» نیز می‌نامند. اصولاً به کُس این دو حیوان در باورهای عام نسبت مهرانگیزی (aphridisiac) داده می‌شود. مردم می‌پندارند که اگر کسی کس گربه یا کفتار را خشک کند و به لباس

خویش بیاویزد مورد توجه جنس مخالف قرار می‌گیرد. از این‌رو دربارهٔ کسی که در میان جنس مخالف محبوبیت دارد می‌گویند: «فلانی انگار کس گربه (کفتار) دارد».

● صاحب *فرخ‌نامه*، ابوبکر مطهر جمالی یزدی (تألیف ۵۸۰ قمری، چاپ ایرج افشار، ۱۳۸۶) دربارهٔ خواص آلات تناسلی گربه و کفتار می‌نویسد: «هرکه خایهٔ گربه بیرون کند و بساید و به قضیب در مالد با هرکه مجامعت کند جز او نخواهد و این مجرب است» (ص ۵۵)؛ «اگر خایهٔ گربهٔ سیاه با پیه بز سرخ بر تابه کنند و بگذارند و روغن آن به ذکر مالند و مجامعت کنند زن عاشق مرد باشد چنانک بی‌قرار شود» (همانجا)؛ «قضیب کفتار در سایه خشک کنند، چون به زنی دهند بخورد آرزوی جماع کند... و آرزوی مجامعت از وی بشود» (ص ۲۷)؛ «فرج کفتار هر که با خود دارد همه کس او را دوست دارند، خاصه زنان» (همانجا).

← **kos-moljī**

kos-moljī (ابوزیدآباد، بادرود، قهرود)

گونه‌ای صدف

یعنی «کس گربه»، molji از گونه‌های نام «گربه» در ابوزیدآبادی است (←malī). به‌طورکلی برخی گونه‌های صدف از روزگاران قدیم در بسیاری از سنت‌ها با نام آلت تناسلی زن بیان می‌شده است (به خاطر شباهتی که با این عضو دارد). از سوی دیگر، به‌وجود آمدن چنین آمیزه‌ای برای نامیدن پندارهٔ «صدف» مربوط به یک دگرگونی ثانوی است: «صدف دفع چشم‌زخم» ← «صدف»

● در ابوزیدآباد kosmāljüna که گونهٔ دیگر واژهٔ یاد شده است، نام گیاهی است خوراکی که در فصل بهار با سرکه می‌خورند.

← **kos- gorba**

košt-(koš-) (ابیانه)

گشتن

kōsta-(kōd-) (قهرود)

کوبیدن

پهلوی kōstan، فارسی **کوستن**، **کستن** و به همچنین **کوس** «آلت موسیقی» ـ از ایرانی باستان -kaud* «کوبیدن، خرد کردن»

koš (محلات)

kāfš ←

kōta-(kūj-) (ابیانه)

جویدن؛ اذیت کردن

از -kauč* «خم کردن، جمع کردن». یکی از واژه‌های بسیار کمیاب در زبان‌های ایرانی؛ مقایسه شود: فارسی **انجوغ** (؟) (برای اطلاع بیشتر دربارهٔ واژهٔ فارسی رجوع شود به: گارنیک آساتوریان، «فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی: معرفی مقدماتی با چند نمونه»، *مجلهٔ زبان‌شناسی*، شمارهٔ ۲، ۱۳۸۰، ص ۲۹ـ۳۰)

kūjīdan ←

kotera (ابوزیدآباد) *kotōrā* (ابیانه) *kotōra* (چیمه) *kūlūsa* (جوشقان)

توله‌سگ

ترکیب kotōrā-kūyā نیز به همین معنی در ابیانه ثبت شده است ـ با واژهٔ kūyā «سگ» (←kūa). شکل kotera (و دیگرگونه‌های آن) گویا از ترکیب kot «سگ» (<-kuti*← kūa) و tōrā (←tūra) به‌وجود آمده است. گونهٔ kūlūsa در جوشقانی ترکیبی است از -kuti*← kūa) و <)*kūt- lūsa (<lās).

lās[1] ←

kotōrā (ابیانه)

kotera ←

kotōra (چیمه)

kotera ←

kou-kardan (بادرود)

توپ‌بازی کردن

مقایسه شود: **کو** «لگد» در خراسان

kaurōu ←

kouza (جوشقان) ***kūja*** (نراق) ***küza*** (قهرود، ابوزیدآباد، هنجن، چیمه، ابیانه، بادرود) ***kūzā*** (طره، ابیانه) ***kūle*** (فریزهند) ***kīza*** (ازوار)

کوزه

kūjo ←

kovā (ابوزیدآباد) ***kowle*** (جوشقان)

کوزهٔ سفالی کوچک برای نگهداری ترشی و مربا

kovassō (ابوزیدآباد)

کوهستان

kōvē (ابوزیدآباد)

kāda ←

kōvū (ابوزیدآباد)

kāhū ←

kōvnō'an (طره)

کاویدن

kōwe (ابوزیدآباد)

kāda ←

kowg (بیجگان، دلیجان)

kav ←

kowle (جوشقان)

kovā ←

kowlevār (ابوزیدآباد)

گوله‌بار

kowr (بیجگان)

گبود

کردی gawr «خاکستری»

kowre (بیجگان)

بزغاله

از ایرانی باستان *kapra- (< هندواروپایی *kapr-o-) به معنی «کیردار، دارای آلت نرینه» که برای نامیدن «بز نر» به‌کار می‌رفت؛ مقایسه شود: در یونانی kapros «بز نر» (←kor). از میان گویش‌های ایرانی مقایسه شود: kāvir «بز نر» در کردی

bezila ،beza ،čāppeš ←

kowš (نراق)

kāfš ←

koy (ابیانه)

kodī ←

kōyja (میمه)

kāda ←

koyūn (ابیانه، یارند)

← **kelūn(čūī)**

kū (نشلج، قالهر، میمه، ابوزیدآباد، طره، ابیانه، فریزهند) ***kūh*** (قهرود)

گوه

kūa (کمجان، جوشقان، میمه) ***kūwa*** (میمه، بادرود) ***küyā*** (ابیانه، طره، یارند)
kūya (هنجن، فریزهند، بیدهند ولوگرد،کمجان)

سگ

از ایرانی باستان -kuti*، مقایسه شود: کردی kūčik (<kut-čīk)، زازایی kōtək، kūtək، آسی kuj

kūčā (ابیانه، طره، ابوزیدآباد، فریزهند، هنجن) ***kīča*** (ازوار)

گوچه

kūčel (هنجن)

← **kačal**

kūčūra (محلات)

گوچگ
کوچولو

kudū (قهرود)

← **kodī**

kūftar (ابوزیدآباد، نوش‌آباد، جوشقان، میمه)

← **kabūtar**

kūh (قهرود)

← **kū**

kūhān (ابیانه)

← **kōfo**

kuhūn (قهرود)

← **kōfo**

kūja (نراق)

← **kouza**

kūjo (دلیجان)

خمرهٔ سرگه

← **kouza**

kūknār (ابوزیدآباد)

← **koknār**

kūkūkere (ابوزیدآباد)

شانه‌به‌سر، هدهد

یعنی «(موجودی که) کوکو می‌کند»، مقایسه شود: نام این پرنده در ارمنی kəku

kūl (ابوزیدآباد، قهرود، هنجن، جوشقان)

← **kaft**

kūla[1] (محلات)

ریشه

kūla[2] (ازوار)

آفت سیاهی گندم

kūlā (طره)

حرامزاده

احتمالاً از ترکی kul «غلام، برده»، küŋ «کنیز»

kūlār (ابیانه)

بز دوسالهٔ ماده

واژه‌ای ترکی است؛ مقایسه شود: در قزاقی küralai، ازبکی kuralai یا koralai «بز ماده». این واژه ترکیبی است از kuran «آهوی نر» با پسوند مؤنث -lai.

kūlatekena (طره)

kūltangērī ←

kūle (فریزهند)

kouza ←

kūletekene (ابیانه)

kūltangērī ←

kūltekum (کمجان)

kūltangērī ←

kūllā (طره)

kala[2] ←

kūltangērī, ***kūltekūm*** (کمجان) ***kūltangīs*** (چیمه) ***kūletekene*** (ابیانه) ***kūlteqna*** (محلات) ***kūrtengesīn*** (فریزهند) ***kūrtangese*** (یارند) ***kūrtekatana*** (نراق) ***kaltengese*** (هنجن) ***kūlatekena*** (طره)

خارپشت؛ جوجه‌تیغی

یـا برگرفتـه از واژهٔ kūl «خـار» (←kūla[1]) و (←) tīkena بـه معنـی «جوجه» یعنی «جوجهٔ خاردار»، یا برگرفته از kūl «پشت، کتف» (←kaft) و *tīka (مقایسه شود: **تیغـک**، تـاجیکی tēγak «تیـغ کوچـک» ←tē) یعنـی «(موجـودی کـه) پـشتش خـار دارد». بـا درنظـر گـرفتن واژهٔ هـم‌معنـی (←) tītekene پیشنهاد نخست درست‌تر مـی‌نمایـد: «جوجـه‌ای کـه پـشتش تیـر (= خار)» دارد.

● در گویش وفس به این جانور kūga-tīkīne می‌گویند که معنی تحت‌اللفظی آن «گربهٔ تیغـی» اسـت: kūga در وفـسی یعنـی «گربـه». در فارسـی کلاسـیک **کرتن کله** به معنی «بزمجه» آمده است.

← **tīrtekene**

kūltangī (چیمه)

← **kūltangērī**

kūlteqna (محلات)

← **kūltangērī**

kūlū (ابیانه، ابوزیدآباد، محلات)

← **kalū**

kōlūn (چیمه)

← **kelūn(čūī)**

kūlūsa (جوشقان)

← **kotera**

kūmva (ابوزیدآباد)

خرمنگوب

از **کوبه** (؟)

kün (ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد، کمجان، هنجن، ابیانه، فریزهند) ***küyn***, ***kūna*** (طره) ***kīn*** (ازوار، یارند)

مقعد (مخرج)؛ گون

در بیشتر گویش‌های غربی به شکل‌های qūn (کردی)، **کون**، **قین** (فارسی) و مانند اینها ثبت شده است. در پهلوی نیز به شکل kūn آمده است (مقایسه شود: kūn-marz «کون‌ده، مخنث، مفعول»). ظاهراً با واژهٔ **کُس** (←kos) همریشه است ـ از ایرانی باستان -*kusna (< هندواروپایی -*kuts-no)، مقایسه شود: در یونانی kysos «کون، کُس»

← **künal**، **dare-kīn**، **döküna**، **nešīn**

kūna (طره)

← **kün**

küna (ابوزیدآباد)

تنهٔ بریدهٔ درخت

از *künda «کندهٔ درخت» (←künda)

künāl (ابیانه، هنجن)

← **künal**

künal (چیمه) ***künāl*** (ابیانه، هنجن)

کفل؛ ران

kün (←) + پسوند -āl/-al

künalk (خالدآباد) ***kündüzī*** (کمجان)

طحال؛ سپرز

بخش نخست این دو ترکیب بی‌گمان «کون» است (←kün).

kūnāvzana (چیمه، یارند)

ملخ بزرگ؛ شترملخ. به «سنجاقک» هم می‌گویند.

کون‌آب‌زنک، یعنی «(موجودی که) کونش را به آب می‌زند»؛ احتمالاً حشرهٔ *Hydrometra stagnorum*، این پنداره اصولاً در بیشتر زبان‌های غربی ایرانی با واژه‌هایی وابسته به maδaxa- اوستایی بیان می‌شود: پهلوی madak، فارسی **ملخ**، **میگ**، کردی malax، بلوچی maδay، مازندرانی، گیلکی malax، کلهری małüa، ارمنی (morex) marax از شکل ایرانی میانهٔ *maδax برگرفته شده است. درعین‌حال بسیاری از نام‌های این حشره در گویش‌های ایرانی جنبهٔ توصیفی دارند، برای نمونه در کردی (جدا از malax) اصطلاح haspē gīhē به معنی «اسب (درون) گیاه» نیز به‌کار می‌رود، چنان‌که در چیمه‌ای «کون آب‌زنک» را داریم. در پهلوی واژهٔ kullak نیز به معنی «ملخ» ثبت شده است.

● در گویش‌های ارمنی برای نامیدن این حشره از واژهٔ بسیار کهن ایرانی až استفاده می‌شود که بی‌گمان از واژهٔ پارتی *až- به معنی «اژدها، مار» برگرفته شده است (اوستایی ažī-، پهلوی az «اژدها»). دگرگونی معنایی از پندارهٔ «اژدها، مار» به «حشره، کرم» بارها دیده شده است: dēvōk «زالو» (در پهلوی) ــ از dēv «دیو»، ažīk «گونه‌ای کرم» (در گیلکی و مازندرانی) ــ از همان *až، **دیوچه** «کرمکی باشد که اندر چشم افتد» (*لغت فرس*) ـ از dēv

← **kūndümōubanda**، **kīnāvanda**

kūnbāfī (بیدهند) ***kürrapōyī*** (طره) ***kīnārenj*** (ازوار)

آرنج

آمیزه‌ای است از kū/īn (←kün) و bāfī «بازو» (bāfī) به معنی «کون بازو، نوک بازو». گونهٔ طره‌ای ترکیبی است با kürr «پسر، فرزند» به معنی «فرزند بازو» در ازوار kūnārenj و در آشتیان kūnaešnīzō (یعنی «کون آرنج») ثبت شده است. در محلات واژه‌ای به شکل kūndā به معنی «استخوان زانو» به‌کار می‌رود که گویا ربطی با «کون» ندارد و خویشاوندی آن بیشتر با **کنده** است (←künda). در سیستانی kūn-e-das «آرنج»، یعنی «کونِ دست»

← ārenj ،avrüya

kūnberena (ابوزیدآباد)

کون برهنه

künda (قهرود)

کندهٔ درخت؛ چوب

تاریخچهٔ این واژه و گونه‌های آن در گویش‌ها و زبان‌های ایرانی در مقالهٔ نگارنده به تفصیل شرح داده شده است. رجوع شود به:

F. Vahman, G. Asatrian, *West Iranian Dialect Materials: II. Short Stories of the Baxtiārīs*, Copenhagen, 1991, pp. 18-22.

← kūnbāfī ،küna ،gerda ،konda[1]

kūndümōubanda (فریزهند) *küomende* (هنجن)

ملخ؛ سنجاقک

از دو ترکیب جداگانه به‌وجود آمده است: kūndüm «دم‌کون» و ōuband «آب‌بند» (یعنی «به آب بسته‌شده، به آب خورده»). معنی نخستین این واژه باید«(موجودی که) دم کونش به آب می‌خورد» باشد.

← kūnāvzana ،kīnāvanda

kündüzī (کمجان)

künalk ←

küne-pāšnepā (هنجن) ***küyna-pā*** (طره) ***kīne-pā*** (ازوار)

پاشنهٔ پا

آمیزه‌ای از kün (←) و pā (←) به معنی «کون پا، نوک پا» یعنی «پاشنه»

künranj (خالدآباد)

غضروف

رنج‌دهندهٔ کون — استعارهٔ توصیفی و طنزآمیزی برای غضروف

künxar (خالدآباد)

دیوانه

آمیزه‌ای است از kün (←) و xar «کج» به معنی «کون‌کج» یعنی «دیوانه»، هم‌معنی **کس‌خل** در فارسی که معنی تحت‌اللفظی آن «کس‌کج» است. بخش دوم ترکیب ابوزیدآبادی xar همریشهٔ **خل** در فارسی (xvahl در پهلوی)، xal در لری و xār در کردی است و از -*kawaθra ایرانی باستان می‌آید. جالب توجه است که بنابر پنداره‌ای رایج در جامعهٔ ایرانی، به‌ویژه جامعهٔ روستایی، برای کنایه از صفت دیوانگی، خلی یا حماقت، به کج بودن آلت تناسلی زن و کون وی اشاره می‌شود. این منطق به شکل زیبایی در یکی از حکایت‌های بختیاری دربارهٔ *zan-i kus-xal* (یعنی «زن کس‌خل») بیان می‌شود — رجوع شود به:
F. Vahman, G. Asatrian, *West Iranian Dialect Materials: II. Short Stories of the Baxtiārīs*, Copenhagen, 1991, pp. 18-22

این دو عضو و نیز آلت تناسلی مرد برای نام‌های بسیاری از پنداره‌ها درواقع همچون terminus comparationis یعنی «مرز مقایسه» جلوه می‌کنند. در قزوین **خل** اصلاً به معنی «کجی، تورفتگی» به‌کار می‌رود که در ضرب‌المثل زیر به خوبی دیده می‌شود: *هر خلِ دیزی یک خل قاپاقی پیدا می‌کند*، یعنی «هر دیگ

کجی یک سر کجی پیدا می‌کند» ــ کنایه از اینکه هرکسی جفت خودش را می‌یابد.

● این واژه نباید با عبارت **کونِ خر** با معنی تحقیرآمیز اشتباه گرفته شود. برای نمونه در شعر سعدی:

گر بی‌هنر کند به مال فخر بر حکیم **کون خرش** شمار اگر گاو عنبر است

← **xal**[2]

küomende (هنجن)

← **kūndümōubanda**

kür (بادرود)

گور

küra[1] (ابوزیدآباد)

گوره

← **karūna ،barkervenā**

küra[2] (ابوزیدآباد)

پشته

kürerā (میمه)

گوره‌راه

kūreqor-ōxōne (ابوزیدآباد)

انگشت میانی

بخش دوم این ترکیب گویا **آخوند** است، ولی بخش نخست آن برای نگارنده روشن نیست. آیا از **کون‌خار** یعنی «برای خاریدن کون» (؟)

← **angöšta-görde**

kürra (طره)

گره‌خر؛ پسر

پهلوی kurrak، ارمنی k'uŕak «کره (خر یا اسب)»، کردی kuŕ، لری korr «پسر» ـ از *kura- «زاده شدن، به‌وجود آمدن»

← **korra ،korīčī**

kürrapōyī (طره)

← **kūnbāfī**

kūrtangese (یارند)

← **kūltangērī**

kūrtekatana (نراق)

← **kūltangērī**

kūrtengesīn (فریزهند)

← **kūltangērī**

küšü (طره)

← **kō**

kūt (کمجان) ***kūy*** (ابیانه)

زباله؛ گود

● kūykeššā (ابیانه) ـ «کودکش»

پهلوی kōt، فارسی میانهٔ مانونی kōd «کود انبار شده»، ارمنی koyt، فارسی کود

kūwa (میمه، بادرود)

← **kūa**

kūwānda (نراق)

چناله

← **bāmjo**

kūy (ابیانه)

← **kūt**

küyā[1] (ابیانه، طره، یارند)

← **kūa**

küyā[2] (ابیانه)

← **kā**[2]

kūya[1] (ابیانه)

مغز گردو

kūya[2] (کمجان، هنجن، فریزهند، بیدهند، ولوگرد)

← **kūa**

küyn (طره)

← **kün**

küyna-pā (طره)

← **küne-pāšnepā**

kūzā (طره، ابیانه)

← **kouza**

küza (چیمه، هنجن، ابوزیدآباد، قهرود، بادرود، ابیانه)

← **kouza**

küzagār (قهرود، ابیانه)

گوزه‌گر

L

lā (طره، یارند، کمجان) ***lākū*** (ابیانه) ***lō*** (طره)

دره؛ گسل

گونهٔ ابیانه‌ای به معنی «لای کوه» (kū←). واژهٔ **لا** در فارسی کاربرد قید مکان هم دارد، برای نمونه: **لای مردم**، **لاپاچه**، **لای نان**. در گویش‌های لری و لکی lā بیشتر معنی «جا، مکان» را می‌رساند: lāmerdūn «جای ویژهٔ مردان در خانه»، lāžanōn «جای زنان د رخانه». **لای** lā(y) در گویش‌های ایرانی معنی «دره، گسل، راه‌آب» دارد، به‌ویژه اگر این پدیده‌ها در میان دو کوه، تپه یا بلندی قرار داشته باشند. ظاهراً **لایه** نیز باید همریشهٔ lā(y) باشد ـ واژهٔ آخری از بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ *dāδak، واژهٔ نخست از *dāδ<*dāta-(ka-) (ریشهٔ *dā- «گذاشتن، افراشتن»). با دگرگونی آوایی *-d->-l- (مقایسه شود: بنلاد = بنیاد)

lāe، lā²، lā³، lā⁴ ←

lā² (دلیجان)

رختخواب

از lā¹

lā[3] (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

در؛ اندر؛ میان

از lā[1]

lā[4] (ابیانه)

آب گل‌آلود؛ گل‌ولای

از lā[1]

lab (ابیانه) ***lav*** (جوشقان، بادرود، خالدآباد، ابیانه) ***lava*** (کمجان) ***leu*** (محلات) ***lo*** (ابوزیدآباد، بیدهند) ***lev*** (فریزهند، ازوار)

لب

پهلوی lap، کردی lēv

lāb-par (ابیانه)

گونه‌ای بازی با سنگ پهن

lačak (ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان، طره)

لچک؛ روسری

lāe (جوشقان)

خاک سفید گچ‌مانند که برای سفید کردن اتاق‌ها به کار می‌برند.

از lā[1]

lagan[1] (ابیانه، ابوزیدآباد، یارند، جوشقان) ***legen*** (هنجن)

لگن؛ تشت

فارسی **لگن**، معـرّب آن **لقـن**، ارمنـی lakan، گرجـی lakani، ترکـی leyen، legen. گونهٔ فارسی برگرفته از یونـانی lakánē اسـت و گونـه‌هـای دیگـر از فارسی می‌آیند.

lagan[2] (یارند)

ظرف آب مرغ و خروس

از lagan[1]

kasmalī ،lagan[1] ←

layа (دلیجان)

lāγa ←

lāγa, *layа* (دلیجان) *laqa* (جوشقان) *leγar* (قهرود) *layat* (بیدهند) *layar* (ابوزیدآباد) (طره، فریزهند،

لگد

● lāγa-māl (دلیجان) ـ «لگدمال»؛ ● lāγa-tīza (دلیجان) ـ «لگدپرانی»

در زبان محاورهٔ فارسی layat (**لَقَد**). ایلیا گرشویچ **لگد** فارسی را از *rakata- (< هندواروپایی *lekn̥- -to) مشتق می‌داند که خویشاوند نزدیک λάγδην، λάξ («کسی را با پاشنهٔ پا لگد زدن») در یونانی و lakuṭa-، laguḍa-، «گـرز» در سنسکریت است (واژهٔ نخست از *lekṛ-to-)). گونه‌های lγar و leγar (با r- در پایان واژه) در ابوزیدآبادی و در قهرودی در پی دگرگونی آوایی -d->-r- به‌وجود آمده‌اند.

lapāča ←

layar (ابوزیدآباد)

lāγa ←

layat (بیدهند، طره، فریزهند)

← lāγa

lāγat (بیدهند، طره، فریزهند)

← lāγa

lāγmā (کمجان)

رعشه (لرزش دست و پا)

عربی **لقوه** «لغزش، کجی دهان، بیماری عضله‌ها»، بیماری پارکینسون

lahar (جوشقان)

لەشده

lāhārā (طره)

بنفش

lahsa (فریزهند) ***lahza*** (چیمه) ***lasā*** (طره، یارند) ***lesa*** (ابوزیدآباد)

لثه

← verg[1]، mārī

lahza (چیمه)

← lahsa

lak (بادرود)

قطره

← lek

laka[1] (ابوزیدآباد)

تکه پارچه

laka[2] (ابوزیدآباد)

لگه

lake-pīs (ابوزیدآباد)

لگ و پیس؛ لگه‌های کوچک روی پوست

lākočū (ابیانه)

بازی الگ دولگ

آمیزه‌ای از lāk (؟) و چوب

lākpašte (قهرود) ***lākpešte*** (هنجن) ***lāpašte*** (جوشقان، میمه) ***lōkpešte*** (ابوزیدآباد) ***lōwpešta*** (دلیجان)

لاگ‌پشت

← kāšova

lākpešte (ابوزیدآباد)

← lākpašte

lākū (ابیانه)

← lā[1]

lāla (ابوزیدآباد) ***lāla-xorūs*** (ازوار) ***lāle*** (فریزهند)

تاج خروس

← elāla، alāla، balīle

lāla-xorūs (ازوار)

← lala

lāle (فریزهند)

← lala

lāle-gūš (یارند) ***lōlā*** (بیدهند) ***lolā-gūš*** (طره، ابیانه)

لالهٔ گوش

lām (جوشقان) ***lampā*** (ابوزیدآباد)

لامپ؛ چراغ

lam (ابوزیدآباد)

لم (دادن)

lama (ابوزیدآباد)

لطمه

lame-līs (ابوزیدآباد)

تگه‌تگه؛ لقمه‌لقمه

lampā (ابوزیدآباد)

lām ←

lams (جوشقان)

انعطاف‌پذیر

lānā'an (ابیانه)

نهادن در...

لا نهادن

langa (ابوزیدآباد)

لنگ در

لنگه

langā (کمجان)

مجرد؛ تنها

lanja (ابوزیدآباد)

فتیلهٔ چراغ و سماور

lānjīn (محلات)

تنار

فارسی **لانجین** به همان معنی

laouda (جوشقان)

حرف مفت؛ سخن بیهوده

فارسی **لوده** «شوخ، بی‌شرم، بی‌حیا»، **لودگی** «شوخی، مزاح»

laoul (جوشقان)

جعبه‌ای چوبی برای حمل بار به‌وسیلهٔ چارپایان. فارسی **لوده** «سبدی دراز که در آن میوه کنند و بر پشت گرفته به جاها برند و دوتای آن را بر چارپا بار کنند» (فرهنگ معین). با تبدیل -d- میان دو واکه به -l- در جوشقانی، قهرودی (laul←) و ابوزیدآبادی (lavl←)

laul ،lavl ←

lap (جوشقان)

کف (دست)

مقایسه شود: lap ،lapik «کف دست» در کردی، lapa در روسی نیز به همان معنی است. واژه‌ای است آوامعنایی.

lāp (ابیانه) ***lop*** (فریزهند، ابیانه، هنجن) ***lüp*** (طره)

گونه؛ لپ

lapāča (دلیجان)

لگد

لاپاچه، لای پاچه ـ ظاهراً از دگرگونی معنایی «لای پاچه را باز کردن» که هنگام لگد زدن صورت می‌گیرد به‌وجود آمده است.

← **lā ،laγar**[1]

lāpašte (جوشقان، میمه)

← **lākpašte**

lāpošte (هنجن)

← **lākpašte**

lāpūšt (نوش‌آباد)

مخفی‌کاری

لاپوشانی (کردن)

laq (نوش‌آباد)

شل

لق

laqa (جوشقان)

← **lāγa**

lārz (طره، ابیانه)

سکسکه

larzā'an (جوشقان، ابوزیدآباد)

لرزیدن

lās[1] (جوشقان، میمه) ***lāse*** (ابوزیدآباد، ابیانه، طره، ولوگرد، چیمه)

سگ ماده

مقایسه شود: در خوانساری isbe-lās، lās «سگ ماده»، kū-lāsa «توله‌سگ» و در بسیاری از گویش‌های شمال‌غربی ایران. در فارسی **لاس** «سگ ماده و عموماً مادهٔ هر حیوان»، **لاس زدن**، **لاس‌بازی**، **لاسیدن** «ملاعبه، با شهوت به بدن زن دست زدن، معاشقه، عشق‌بازی»

● واژه‌ای است تاریک که تا به حال ریشه‌یابی نشده است، ولی شکل ظاهری و رواج گستردهٔ آن در گسترهٔ زبان‌های ایرانی به اصالت آن اشاره می‌کند. به نظر نگارنده این باید از تک‌واژهایی باشد که به ریشهٔ ایرانی باستان -dā(i)* «شیر دادن با پستان، شیر مکیدن» بر می‌گردد (مانند **دایه** در فارسی، dē «مادر» در کردی) ـ با تبدیل -d* آغازین به -l که در میان زبان‌های ایرانی غربی (از جمله گویش‌های کاشان)، به‌ویژه در آغاز واژه، بسیار دیده شده است (این دگرگونی آوایی بیشتر پدیده‌ای شرقی شمرده می‌شود). بن‌واژهٔ ایرانی باستان این واژه را باید به شکل -dāθrī* بازسازی کرد؛ به معنی «دایه، شیرده» (مقایسه شود: در سنسکریت -dhātrī به همان معنی). خوشهٔ -θr-* قانوناً در جنوب غربی به -s- و در شمال به -hr- (<-r- یا -h در پایان واژه) تبدیل می‌شود. جالب توجه است که گونهٔ شمال‌غربی این تک‌واژ به شکل **لاه** (lāh) نیز در فارسی ثبت شده است (از lāhr*). گونهٔ **لاچ** (و **لاج**) ظاهراً از lāh-č(ak)* به‌وجود آمده است. بعید است ربطی با واژهٔ منطقی läg «مرد، پسر» که در زبان‌های قفقازی رواج دارد داشته باشد. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به:

Garnik Asatrian, "Kurdish Lō-lō", *Iran and the Caucasus*, vol. 10/2 (2006), pp. 239-242.

● امکان دارد واژهٔ lāza در وفسی به معنی «پسر» با (lāj) lāč در کردی به همان معنی رابطهٔ تکوینی داشته باشد.

● در فارسی دری گونهٔ **لاده** (lāda) نیز به معنی «سگ ماده» ثبت شده است که بخش نخست آن احتمالاً باید از *lāhr باشد، ولی خاستگاه بخش دوم (-da) بر نگارنده روشن نیست.

lās[2] (گز)

ضعیف؛ ناتوان

بی‌گمان از lās به معنی «سگ ماده» (←lās[1])، زیرا به گمان مردم جنس ماده (چه انسان و چه حیوان) موجودی ناتوان ارزیابی می‌شد. مقایسه شود: اصطلاح **ضعیفه** به معنای «زن، همسر» در فارسی

lasā (طره، یارند)

lahsa ←

lāse (ابوزیدآباد، ابیانه، طره، ولوگرد، چیمه)

lās[1] ←

lasūn (چیمه)

تیشه

واژه‌ای است اصیل که ظاهراً باید یکی از گونه‌های yassa (←) باشد ـ از *hasān با تبدیل -h آغازین به -l که پدیده‌ای است عادی. همین واژه به شکل **حصون** و به معنی «ابزاری برای وجین علف» در *تاریخ کاشان* از عبدالرحیم کلانتر ضرابی (به کوشش ایرج افشار، ۱۳۷۸، ص ۴۴۱) ثبت شده است. مقایسه شود: «چون بقریهٔ مرق آمد بابا را در زمین پنبه‌زاری دید که **حصونی** در دست داشت و گیاه بیگانه را از آن زمین می‌سترد و در دامن خویش می‌اندوخت».

lāš (قهرود، ابوزیدآباد)

لاشه؛ جسم بی‌ارزش

lašga (جوشقان)

تکه‌های بریده شدهٔ پارچه

laškar (ابیانه)

لشکر

lat (ابوزیدآباد)

لطمه، آسیب

lāt(a) (ابوزیدآباد)

لات، آدم لاابالی

lata (ابوزیدآباد)

هر قطعه از زمین کشاورزی
لته، لت و (پار)

lau (هنجن)

← lab

laul (قهرود، چیمه)

سطل، سبد
← laoul ،avl

lav (ابیانه، خالدآباد، بادرود، جوشقان)

← lab

lava (کمجان)

← lab

lavgaza (جوشقان)

لب گزیدن به هنگام تعجب یا خشم

lavl (ابوزیدآباد)

ظرفی چوبی برای حمل میوه
laoul ،laul ←

lav-serā (ابوزیدآباد)

سوراخی میان سقف که از آن نور وارد خانه می‌شود.
لب‌سرای (؟)

lāvuka (ابیانه)

ظرف بزرگ چوبی؛ تغار چوبی
فارسی **لاوک**

lay (ابوزیدآباد)

لنگ؛ شَل؛ چلاق
از lang «لنگ» (zang←)

lēč (ابوزیدآباد)

خاک زمینی که از بسیاری آب؛ گِل شود.
در خراسان واژهٔ līč یعنی «گونه‌ای خیس شدن ناخواسته»: لباسم **لیچ** آب شد = خیس شد.

lef (جوشقان)

لوس
فارسی محاوره‌ای **لفت** (دادن)

legen (هنجن)

lagan[1] ←

leγar (قهرود)

← lāγa

leh-o-lah (ابوزیدآباد)

له شده

lek (ابوزیدآباد)

مقدار کم؛ یک‌خرده

← lak

lekāte (ابوزیدآباد، میمه)

هرزه؛ لگاته

ترکی lekete «تولهٔ سگ؛ زن خل، احمق»

lemkonī (هنجن)

دم‌کنی دیگ پلو

دم‌کنی ـ با تبدیل -l آغازین به -d

lēmō (ابوزیدآباد)

لیمو

lesa (ابوزیدآباد)

← lahsa

leštan (ابوزیدآباد، جوشقان) ***līsāda- (līs-)*** (قهرود) ***lūzā'an*** (ابیانه)

لیسیدن

leu (فریزهند، ازوار)

← lab

lev (ابوزیدآباد، بیدهند)

lab ←

lēvān (ابوزیدآباد)

شیشه، لیوان

lēve (کمجان)

پوزه

گونهٔ دیگر تک‌واژ معروف بـه معنـی «روی، چهـره» (←kīm[1]) بـا تبـدیل -l آغازین به -d (←lemkonī) و -v- میانه‌ای از -m-

leylamī (خالدآباد)

اهرم، دیلم

دیلم ـ با -l از -d

līčal (جوشقانه، میمه)

مربایی که با کدو و شیرهٔ انگور درست می‌کنند.

فارسی **ریچال** «گونه‌ای مربا»

līčār (قهرود، ازوار، دلیجان)

گفتار بیهوده و چرند و گاه هرزه

ظاهراً گونهٔ دیگر lītār (←) است و هر دو باید از واژگان آوامعنایی باشند.

● در فارسی محاوره اصطلاح **لیچار بار کردن** بـه معنـی «متلـک و دشـنام دادن، سخنان تند و هرزه و بیهوده گفتن» به‌کار می‌رود.

līčar (ابیانه)

گونه‌ای کدو

līlī (ابوزیدآباد)

فریاد و سر و صدای شادی؛ هلهله

lir (فریزهند) ***lūr*** (ابیانه، طره، میمه)

لور؛ آب پنیر؛ از فراورده‌های لبنی

در کردی lūrik، lūr، لکی lüe؛ مقایسه شود: در لهجه‌های ارمنی lor. در فارسی دری واژهٔ **لور** به معانی «قسمی از شیر که زفت شود چون پنیری ریزه آن‌گاه که شیر ببرد»، گونه‌ای از پنیر که «آن را از آب پنیر تازه مانند پنیر سازند»، «ماست چکیده» و حتی «روغن و مسکه» به‌کار می‌رفته است (*لغتنامه*).

līsa (جوشقان)

از حال رفتن کودک

ریسه (رفتن دل) «حالت گرسنگی، حالت ضعف و بی‌حالی ناشی از گرسنگی». در خراسان: **از خنده ریسه رفتن**، یعنی «روده‌بر شدن، بی‌حال شدن از خنده»

līsāda-(līs-) (قهرود)

leštan ←

lītār (دلیجان، قهرود)

چیز کم‌ارزش؛ کنایه از پستی یا بی‌ارزش بودن رفتار یا سخن

līčār ←

lītfal (میمه)

ریچال؛ مربا

līwūna (کمجان)

هذیان؛ حالت دیوانگی

از dēvāna «دیوانه» با تبدیل -d آغازین به -l که در لری līv و در پشتو **لوانـه** «دیوانه» نیز دیده می‌شود.

lō (طره)

lā[1] ←

lo (محلات)

lab ←

lōbā (ابوزیدآباد) ***lū*** (چیمه، فریزهند، ابیانه، طره، میمه، جوشقان) ***lūk*** (قهرود) ***lūn*** (یارند) ***lūvā*** (قهرود، بادرود) ***lūba*** (ازوار)

روباه

پهلوی rōpāh؛ گونهٔ جالب‌توجهی از این تـک‌واژ در گـویش وفـس ثبـت شـده است: lūās؛ همچنین مقایسه شود: در گلین‌قیه rüarü

rū[4] ←

ločāla (محلات)

لب پایین

از **لوچه** + hēr (←)

louza ←

loγof (فریزهند)

lōkpešte (ابوزیدآباد)

lākpašte ←

lōlā (بیدهند)

lāle-gūš ←

lomja (ابوزیدآباد)

گونه‌ای کرم که در دانه‌های خوراکی دیده می‌شود.

lōna, ***lūne*** (ابوزیدآباد) ***lūna*** (ابیانه)

لانه

- lūne-perezg (ابوزیدآباد) ـ «لانهٔ پرستو»

lop (فریزهند، ابیانه، هنجن)

lāp ←

lornās (هنجن)

روناس

lōs (ابوزیدآباد)

کتک

ظاهراً از همان **لوس** در فارسی با معنی‌های گوناگون: لوس کردن، لوس زدن، لوس‌بازی در آوردن و مانند اینها که احتمالاً «کتک» از این گسترهٔ معنایی برآمده است.

lotel (دلیجان)

رتیل

lou (چیمه)

lab ←

lounaya (هنجن)

دهن‌دره

واژه‌ای مرکب با lou «لب»

daounā'a ،aynuvā ←

louza (فریزهند)

زبان کوچک

ظاهراً برآمده از واژهٔ *lab-čak «لب کوچک، لوچه» که بعدها معنی «زبان کوچک» را به خود گرفته است.

← **azmūn-kasle ،ločāla**

lōwpešta (دلیجان)

← **lākpašte**

lox(t) (ابوزیدآباد، نوش‌آباد)

لخت؛ برهنه

← **rowt**

lozm (ابوزیدآباد، نوش‌آباد)

لعاب

lū (چیمه، فریزهند، ابیانه، طره، میمه، جوشقان)

← **lōbā**

lūba (ازوار)

← **lōbā**

lūbīgā (قهرود) ***lūbīyou*** (ابوزیدآباد) ***lūbīyā*** (ابیانه)

لوبیا

واژهٔ **لوبیای** فارسی (درواقع خاستگاه نام این گیاه در همهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی) خود وام‌واژه‌ای است از lobion یونانی. این واژه از فارسی به سنسکریت (-lobhya)، هندوستانی (lobiyā)، گرجی (lobiyo) و دیگر زبان‌های منطقه راه یافته است (توضیح دانشمند نروژی فین تیسن)؛ ولی نام‌های ارمنی این

گیاه lobi و lovias ظاهراً به‌طور مستقیم از یونانی سرچشمه می‌گیرند. دربارهٔ g- در گونهٔ قهرودی ← pīgāz

lūbīyā (ابیانه)

lūbīgā ←

lūbīyou (ابوزیدآباد)

lūbīgā ←

lūč (فریزهند) ***lūča*** (دلیجان)

چپ‌چشم؛ چپول

واژه‌ای است کهن چنان‌که در کهن‌ترین نوشتارهای دری و در فرهنگ *لغت فرس* اسدی طوسی نیز به شکل **لوچ** آمده است.

lūča (دلیجان)

lūč ←

lūdar (طره)

گروه

عربی **لَوذ** «پناه گرفتن به چیزی» (*لغتنامه*) (؟)

lūk[1] (قهرود)

lōbā ←

lūk[2] (ابوزیدآباد)

شتر نر

لوک «نوعی شتر کم‌موی بارکش» (*برهان قاطع*، *فرهنگ نظام*)، «شتر نر در خراسان (گناباد)» (*لغتنامه*)

lūk[3] (خالدآباد)

گلبه

مقایسه شود: در فارسی **لوخ** «خانهٔ خرپشته» (*آنندراج*)، در گویش‌های شرقی بلوچی lōg یا lōγ «خانه» ـ ظاهراً وام‌واژه‌ای است از زبان‌های نوین هندی که گونه‌های این تک‌واژ در این زبان‌ها به معنی «جهان، مردم، جای باز، قبیله، جای زندگی، روستا» به‌کار می‌روند و به سنسکریت -lōká بر می‌گردند.

● البته **لوخ** در فارسی نمی‌تواند، چنان‌که برخی از فرهنگ‌نویسان می‌پندارند، اشتباه نوشتاری در نگارش **کوخ** «خانهٔ موقتی» باشد.

lūka (ابیانه، قهرود، نراق، ابوزیدآباد، میمه)

پنبه

لوکه «پنبهٔ خام که هنوز حلاجی نشده باشد» (*لغتنامه*).

لوک ـ در سیستان «گیاهی است که بر درخت پیچد» (*برهان قاطع*). در خراسان **لُکّه** معنای حالت جمع‌شدگی را می‌دهد.

lūla (قهرود) ***lūla*** (ابوزیدآباد، ابیانه)

لوله

lūla (ابوزیدآباد، ابیانه)

lūla ←

lūlaū (ابیانه) ***lūva*** (ابوزیدآباد)

روده

پهلوی rōtīk، فارسی **روده**، وفسی lūala، کردی rūvī، منوجانی rütīk

rūa، **vīra** ←

lūlū (ابوزیدآباد)

لولو (موجودی وهمی برای ترساندن کودکان)

لولو بیشتر در گسترهٔ ایران امروزی، برای ترساندن کودکان از موجودی وهمی کاربرد دارد. در کشورهای فارسی‌زبان آسیای مرکزی (افغانستان و تاجیکستان) رواج ندارد. واژه‌ای است از گروه واژگان کودکانه.

lūn (یارند)

← **lōbā**

lūna (ابیانه)

← **lōna**

lūne (ابوزیدآباد)

← **lōna**

lüp (طره)

← **lāp**

lūr (ابیانه، طره، میمه)

← **līr**

lūserā (ابوزیدآباد)

بخش بالای حیاط خانه

روی سرا(ی)

← **pāmīserā**

lūvā (قهرود، بادرود)

← **lōbā**

lūva (ابوزیدآباد)

← **lūlalā**

lūzā'an (ابیانه)

← **leštan**

M

mā[1] (ابیانه، میمه، ابوزیدآباد)

ašma ←

mā[2] (ابیانه، طره) ***mou*** (بادرود) ***muan*** (هنجن) (ابیانه) ***mau*** (فریزهند) (یارند، ابیانه، کمجان، ابوزیدآباد) ***mēv*** (محلات) ***mō***

مو، درخت انگور

همهٔ گونه‌های این تک‌واژ، برای نمونه **مو** در فارسی، از واژهٔ maδuk* می‌آیند. وجود -δ- میانی در بن‌واژهٔ بازسازی شده با mal «درخت انگور» در گویش‌های گرگان تأیید می‌شود: -δ-*>-l-

• واژهٔ محلاتی mēv گونه‌ای از تک‌واژ میوه است (پهلوی mēvak، ارمنی میانه mēw «درخت انگور») که به بن‌واژهٔ ایرانی باستان -migda* برمی‌گردد. در ارمنی mirg «میوه» برگرفته از miδg* پارتی است.

mēva ←

ma[3], ***mōva*** (ابوزیدآباد) ***mā'a*** (جوشقان) ***māde*** (قهرود) ***mōye***, ***māya*** (ابیانه)

ماده

پهلوی mātak، فارسی **ماده**، کردی mē، هرزندی mörā، لری mā

mā[4] (قهرود، زر، بیجگان، دلیجان، بادرود، واران) ***māne*** (قهرود) ***mōme*** (بیدهند) ***mōmō*** (ابیانه) ***mō*** (ابوزیدآباد) ***māya*** (ابیانه) ***mūne*** (فریزهند، یارند، چیمه)

مادر

ma (ابیانه، طره، نشلج، بیدهند، قهرود، ابوزیدآباد) ***man*** (قهرود، ابوزیدآباد) ***me*** (قالهر) ***mon*** (دلیجان، میمه، نراق)

من (حالت غیرصریح ضمیر شخصی)

● manī (ابیانه) ـ «مرا، به من»؛ ● manjī (ابیانه) ـ «من هم»

← **az**[1]

mā'a (جوشقان)

← **mā**[3]

māč (ابوزیدآباد، ابیانه)

بوسه، ماچ

mača (بادرود)

بچه

با تبدیل -b آغازین به -m، در بادرودی (←mād)

← **vača**

mače-āxarna (بادرود)

فرزند آخر

← **mača**

māča-esba (نشلج)

سگ ماده

این واژه آمیزه‌ای است از māča («ماچه، ماده») و esba «سگ» (←) (مانند **ماچه‌خر** در فارسی). بخش نخست باید از *māk باشد که از *mādka- می‌آید (مقایسه شود: در کردی māk «مادهٔ حیوانات» و در دشنامی دربارهٔ مادر مخاطب: min žin mākā gāyī به معنی «من زن و مادرت را...» با پسوند: -čak māča<*mākčak. ارتباطی با ریشهٔ *mak- به معنی «مکیدن» ندارد.

mād (بادرود)

ورم بیضه؛ بادگردگی (بیضه)

از **باد** بنابه قانون تبدیل b- آغازین به m- در بادرودی (←mača)

madā (ابوزیدآباد)

پر بودن؛ فراوانی

عربی **مداء** «پر کردن»

madan (ابوزیدآباد) ***mödan*** (قهرود)

آمدن

← **ammayan**

madāqā (ابوزیدآباد)

سالک؛ پرهیزکار

مداقه «باریک‌بینی»

mādayūn (قهرود) ***mādyūn*** (ابیانه، محلات) ***mōdüyö*** (ابوزیدآباد) ***mōdyūn*** (بیدهند)

مادیان

māde (قهرود)

← **mā**[3]

mādyūn (ابیانه، محلات)

← **mādayūn**

māftāyī (بیدهند)

کنترات؛ قراردادی

از آنجا که کارهای کنتراتی ظاهراً ارزان‌تر تمام می‌شود، آیا ممکن است از **مُفتایی** (؟)

mafto (میمه)

← **maftouī**

māftou (قالهر، جوشقان)

← **maftouī**

maftouī (قالهر، جوشقان) ***māftou*** (میمه) ***mafto*** (قهرود، ابوزیدآباد) ***māxtōba*** (ازوار)

مهتاب

magas (بیدهند) ***maγas*** (محلات، آشتیان) ***maqas*** (نوش‌آباد، قهرود) ***meγas*** (هنجن، چیمه) ***māša*** (ابیانه) ***māš*** (ابوزیدآباد، طره، بیدهند) ***maš*** (جوشقان، فریزهند) ***megaz*** (قهرود) ***mēš*** (زفره) ***paγas*** (ابیانه) ***mās*** (دلیجان)

مگس

در میان نام‌های این حشره در این گویش‌ها بازمانده‌های دو بن‌واژهٔ جداگانهٔ ایرانی باستان -makasa* و -maxši* را می‌یابیم که ردپای هر دو در زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی به‌روشنی دیده می‌شود: maxši در *اوستا* (-makṣikā در

هنـــدی)، makas و magas در پهلـــوی (maš در پهلـــوی واژه‌ای فنـــی از *اوستاست*)، **مگس** در فارسی و گونه‌هایی از -maxši* در گویش‌هـای ایرانـی از جمله گسترهٔ کاشان؛ maš، māš، māša و mēš در لهجه‌هـای گـروه ابیانـه، کردی mēš

magar (ابوزیدآباد)

مگر

← **ačarā ،agar**

mayas (بیدهند)

← **magas**

mayz (فریزهند، ابیانه) ***maqz*** (قهرود، ابوزیدآباد) ***maqas*** (ابیانه) ***mox*** (ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند، خالدآباد، طره، چیمه، یارند)

مغز؛ مخز

گونهٔ نخست البته از -mazga* ایرانی باستان مـی‌آیـد کـه در پهلـوی mazg، فارسی میانهٔ مانوی magž و در بیشتر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به شـکل‌هـای گوناگون دیده می‌شود (فارسی **مغز**، کردی mēžū). گونهٔ دوم، یعنی **مـخ**، واژه‌ای است که هرچند اصیل است، ولی وجه‌تسمیهٔ روشنی ندارد.

māh (قهرود، قالهر، بیدهند، طره، کمجان، ابیانه، فریزهند، چیمه)

← **ašma**

mah[1] (نراق)

← **ašma**

mah[2] (ابوزیدآباد، یارند، هنجن، فریزهند، ابیانه، کمجان) ***mah-dülā*** (طره)

مه؛ مه‌آلودگی

← **mēžōn ،mēž**

mahaal (قهرود، ابیانه)

māhlā ←

mah-dülā (طره)

mah[2] ←

māhī (قالهر، نشلج) ***mahī*** (بیجگان) ***māyī*** (میمه، ازوار) ***mōhī*** (بیدهند) ***māsā*** (ابوزیدآباد) (ابیانه،

ماهی

از -maθya* که بن‌واژهٔ همهٔ گونه‌های جنوب‌غربی («پارسی») نام ماهی است؛ ولی مقایسه شود: در کردی māsī یا masya->masī* (هندی باستان mátsya). در گویش‌های گسترهٔ کاشان و اصفهان واژهٔ اصیل جای خود را به گونهٔ «پارسی» سپرده است. در یافته‌های میدانی این پژوهش، گونهٔ اصیل را تنها در ابوزیدآبادی می‌بینیم: masya->māsā*.

mahī (بیجگان)

māhī ←

māhīča (یارند) ***māyča*** (خالدآباد) ***māīčū*** (فریزهند، ابوزیدآباد) ***mōhīčā*** (طره)

ماهیچهٔ ساق پای انسان یا جانور

آمیزه‌ای از ماهی (←māhī) + پسوند -ča (*-čak>)

māhlā (ابیانه) ***mahall*** (قهرود، ابیانه)

محله

māhr (قهرود)

māhr ←

māhūr (یارند) ***mā'ūr*** (جوشقان)

تپه
ماهور

māhyūna (ابوزیدآباد)

ماهانه

māīčū (خالدآباد)

māhīča ←

maja (ابوزیدآباد) ***moj*** (ابیانه)

لحظه، آن
مجال

mājān (یارند) ***majān*** (جوشقان) ***mājūn*** (فریزهند) ***māmā*** (کمجان) ***mame*** (ابوزیدآباد، ابیانه، بیدهند، طره، فریزهند، چیمه)

مادربزرگ
مادرجان، ممه
nāna ←

majān (جوشقان)

mājān ←

mājīla (جوشقان)

چوب خشک‌شدهٔ درخت مو که در تنور با تپالهٔ خشک می‌سوزانند.
آمیزه‌ای از mā (←mā²) و jīla به معنی «خردهٔ هیزم» (←čūla)

majīma (هنجن، جوشقان، نوش‌آباد) ***majma'a*** (ابیانه) ***mejirī*** (قهرود)

سینی مسی بزرگِ گِرد
مجمعه

majma (ابوزیدآباد)

مجمر؛ آتشدان

majma'a (ابیانه)

majīma ←

mājūn (فریزهند)

mājān ←

māk (ابیانه، جوشقان) ***maxma, max*** (میمه)

گم (شدن)

ظاهراً از ریشهٔ -maij* «حرکت کردن، نقل مکان کردن» که در گسترهٔ زبان‌های ایرانی غربی در گیلکی -vā-maxtan-/vā-maj «دنبال چیزی گشتن» نیز دیده می‌شود.

makū (قهرود) ***makkū*** (جوشقان)

زورق؛ قایق

در فارسی دری **مکو**، **ماکو**، **مکوک** و **ماکوک** همه به معنی «ابزار بافندگی» ثبت شده‌اند که با واژهٔ ارمنی mak'ok' «دوک» (برگرفته از فارسی کلاسیک) نیز تأیید می‌شود. در پهلوی پسین معنی بنیادین makōk «دوک» بوده است (یعنی چیزی که تند حرکت می‌کند)، ولی makoyk ارمنی کلاسیک به معنی «قایق» که بی‌گمان برگرفته از پهلوی نخستین (یعنی قرن‌های ۳ـ۱ پیش از میلاد) است اشاره به آن دارد که معنی نخستین makōk در پهلوی همانا «قایق» بوده است نه «دوک ریسندگی» و نیز در پهلوی **ترفان** نیز به شکل makōg و به همان معنی «قایق» آمده است؛ بنابراین واژگان قهرودی و جوشقانی این معنی نخستین را حفظ کرده‌اند. احتمالاً این تک‌واژ از ریشهٔ ایرانی -māk* «تند حرکت کردن» سرچشمه می‌گیرد که در فعل **مخیدن** در فارسی نیز نهفته است.

makkū (جوشقان)

makū ←

māl (ابیانه، جوشقان، نوش‌آباد) ***male*** (قهرود)

چارپا؛ گاو نر

در بیشتر گویش‌های نوین ایرانی چارپایان یا جانوران اهلی را با واژهٔ عربی **مال** می‌نامند، برای نمونه در کردی و برخی گویش‌های دیگر.

māla (ابوزیدآباد)

ماله

mala[1] (ابوزیدآباد) ***malax*** (بیدهند، ابیانه، چیمه، طره) ***malaq*** (آشتیان) ***mela*** (ابوزیدآباد) ***melāx*** (یارند) ***mele*** (میمه) ***mulū*** (بادرود) ***meleh*** (هنجن)

ملخ

بی‌گمان به بن‌واژهٔ ایرانی باستان *madaka- برمی‌گردد (بلوچی madaγ، madaq، منوجانی moteq، ارمنی *maδax>marax) و در *اوستا* نیز یک‌بار به شکل maδaxā- ثبت شده است. پهلوی mayg، فارسی کلیمی **میگ** و آسی mätyx به همان معنی ظاهراً از بن‌واژهٔ *madika- می‌آیند. احتمال دارد این تک‌واژ (یعنی *madaka-، *madika-) از شکل باستانی‌تر *ham-ad-aka- (*ham-ad-ika) با ریشهٔ *ad- «خوردن» به‌وجود آمده باشد (با حذف هجای نخست (یعنی ha) با معنی نخستین «پرخور، شکمو» (اسوالد سمیرینی).

mala[2] (جوشقان، ابیانه، دلیجان)

گوسالهٔ نر یک‌ساله به بالا

مقایسه شود: ترکی balax، balağ، malak همگی به معنی «گوسالهٔ نر»

mālā'an (جوشقان، قهرود) ***mōlīd-(mōl-)*** (ابیانه، ابوزیدآباد)
مالیدن

malaq (آشتیان)
← **mala²**

malax (بیدهند، ابیانه، چیمه، طره)
← **mala²**

malax-gorde (طره)
شترملخ؛ ملخ بزرگ

malāzka (ازوار)
← **melāj**

mālčīn (ازوار)
← **malī**

mālčīn (ازوار)
← **malī**

māldār (ابیانه)
مالدار؛ دارای گلهٔ گاو و گوسفند
← **māl**

male (قهرود)
← **māl**

malešt (ابوزیدآباد، فریزهند)
تنفر
آیا از میل (تمایل) که با شدت معنایی به تنفر گرویده است (؟)
← **melešt**

malg (کمجان)

balg ←

از **برگ** با تبدیل -b آغازین به -m، مانند بادرودی (mača, mād←)

malī (قالهر، نراق، دلیجان) ***māljīn*** (هنجن، کمجان، بادرود، فریزهند، طره) ***moljīka, māljüna*** (ازوار) ***malīya*** (قهرود، بیجگان، واران، ابوزیدآباد، ابوزیدآباد) ***melī, melū*** (قهرود)

گربه

از نام‌های آوایی این حیوان در گویش‌های ایرانی (مقایسه شود: افغانی mə̄līya، ارمنی mə̄lav-el «صدای گربه»). در دیگر لهجه‌های ایرانی، گونه‌های pūšī، pīšī، pišī، pīča، نیز دیده می‌شود. اصولاً نام هندواروپایی «گربه» -kat-u*) (در گسترهٔ زبان‌های ایرانی در آسی gädy، درکردی kitik، kata و در برخی از گویش‌های شمال‌غربی ایرانی ثبت شده است. همچنین مقایسه شود: در ارمنی katu، یونانی κάττα روسی kot، آلمانی katze، انگلیسی cat. به‌طورکلی این واژه را از اصطلاحات فرهنگی می‌دانند که ظاهراً از شمال آفریقا سرچشمه گرفته و در زبان‌های سامی، هندواروپایی، قفقازی و ترکی رخنه کرده است: عربی **قطّ**، آرامی ḳaṭṭā، گرجی k'at'a، ترکی kedi. فارسی **گربه** و gurpak در پهلوی خاستگاه ایرانی دارد: از ایرانی باستان -wṛpaka* در وفس به «گربه» kūga می‌گویند.

kos-moljī ←

mālīn (دلیجان)

بالش، بالین

از **بالین** (پهلوی bālēn) با تبدیل -b آغازین به -m (mād, mača, malg←) که در کمجانی و بادرودی نیز دیده می‌شود.

bālaš ،motakā ←

malīya (بیدهند)

malī ←

māljīn (قالهر، نراق، دلیجان، قهرود، بیجگان، واران، ابوزیدآباد)

malī ←

māljüna

malī ←

māllō (ابیانه) ***mollā*** (ابوزیدآباد)

ملا

malōγa (فریزهند)

melāka ←

malū (جوشقان، میمه، ابیانه)

malī ←

mālūm (ابیانه)

معلوم

mālūna (ابوزیدآباد) ***mūrdūna*** (چیمه) ***mūrūna*** (بیدهند) ***mūryāna*** (فریزهند) ***mōrdūna*** (هنجن) ***marū*** (ابیانه، جوشقان)

موریانه؛ مورچه

پهلوی mōrčak، mōr، پارتی mōrw

morjūna ←

māl-xuana (چیمه)

بالاخانه

از **بالاخانه** با دگرگونی b- آغازین به m- (mača, malg, māīn, mād←)

bālākīya ←

māmā (ابوزیدآباد، ابیانه، بیدهند، طره، فریزهند، چیمه)

mājān ←

mama (آشتیان)

پستان زن؛ ممه

واژه‌ای است «کودکانه» (←māmāčelīk)

māmāče (ابیانه)

قابله؛ ماما

ماماچه

māmāčelīk (ابوزیدآباد) ***māne-kulīče*** (قهرود)

انگشت کوچک

آمیزه‌ای از -mām (یا -mān) ظاهراً به معنی **ممه** «چیز مکیدنی»» (←mama) و čelīk/kulīče به معنی «انگشت»؛ مقایسه شود: در کردی qilīč «انگشت کوچک»

čelīk ،qalīč ←

mame (کمجان)

mājān ←

māmīza (جوشقان)

مدفوع گوساله در آغاز تولد

mamxesrī (میمه)

مادر داماد؛ مادرشوهر

آمیزه‌ای از **مام** به معنی «مادر» (←mājān) و xesrī از ایرانی باستان *xwasryā-، مقایسه شود: در کردی xwasī

bāγsūra ←

man (قهرود، ابوزیدآباد، بیدهند، طره، نشلج، ابیانه)

← **ma**

mān (قهرود)

منش؛ راه و روش

← **mūn**

manāl (ابیانه)

دارایی؛ مال و منال

منال

mand-(mön-) (ابوزیدآباد) ***mnd-(mun-)*** (ابیانه) ***mendan*** (جوشقان) ***mon(d)-mun-*** (قهرود)

ماندن

mand-(mön-) (ابیانه)

← **mand-(mön-)**

mandāv (ابیانه) ***mandöw*** (ابوزیدآباد) ***ma'ot*** (جوشقان)

گونه‌ای گیاه وحشی خوراکی

برآمده از شکل باستانی (*mandaγ<*mandag<*mandak)؛ مقایسه شود: در کردی شمالی (کرمانجی) mandak، mandik، کردی جنوبی mandūk، mandē، ارمنی mandak، آسی mänt، mäntäg، در زبان‌های قفقازی mant. ظاهراً نمونه‌ای از واژگان «فرهنگی» است که در گسترهٔ خاور نزدیک و بالکان گسترش و کاربرد داشته و در لاتینی و یونانی نیز گواه دارد: menta و minthē. گونهٔ ma'ot در جوشقانی بی‌گمان از *mant پدید آمده است.

mandemūr (جوشقان)

لاغر؛ کسل؛ کسی که سرماخوردگی دارد

مانند مور (؟)

mandīl (ابیانه)

عمامه؛ مندیل

mandōw (ابوزیدآباد)

← mandāv

māne (قهرود)

← $mā^4$

māne-kulīče (قهرود)

← māmāčelīk

mangal (ابوزیدآباد) ***menγal*** (هنجن)

منقل

mangalī (ابیانه)

النگو

manγāš (کمجان)

وسیلهٔ بیرون آوردن خار از دست؛ منقاش

manjel (ابیانه)

دیگ بزرگ مسی

ma'ot (جوشقان)

← mandāv

maqas[1] (محلات، آشتیان)

magas ←

maqas[2] (ابیانه)

maγz ←

māqz (ابیانه)

گونه‌ای خزندهٔ کوچک

مقایسه شود: در ارمنی moγes به همان معنی. ارتباطی با **مار** ندارد.

maqz (قهرود، ابوزیدآباد)

maγz ←

mār (فریزهند) ***mōr*** (بیدهند، ابیانه، طره)

مارِ افعی

mard (هنجن، ابوزیدآباد، چیمه، نشلج) ***mērd*** (ازوار) ***mēre, mēra, mēr*** (ابیانه، بیدهند، طره) ***mērā*** (قهرود، جوشقان، میمه، کمجان، یارند) ***mīra*** (نراق، بیجگان) ***mīr*** (بادرود)

مردِ شوهر

گونه‌های mard و mērd این تک‌واژ از martiya* (فارسی باستان martiya-) هستند. گونه‌های mēr، mīr، mēra، و مانند اینها از ایرانی باستان -maryaka* می‌آیند. فارسی باستان -maryaka، *اوستا* mairya، هندی باستان -marya، پهلوی mērak «شوهر، مرد جوان»، بختیاری mīra، mērā، mīr «شوهر»، کردی mēr «شوهر». به‌طور کلی بازمانده‌های -martiya* بیشتر به معنی «مرد»، و واژگانی که از -maryaka* می‌آیند به معنی «شوهر» دیده می‌شوند.

bəà ←

marda (قهرود، ابیانه) ***morda*** (ابوزیدآباد)

مرده؛ جسد

mard-(mēr-) (قالهر، ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد)

مردن

پهلوی murtan (mīr-)، فارسی **مردن** (**میر-**)، کردی mirin (mirī-)

mārdāšūrē (ابیانه)

مرده‌شور

mārdom (ابیانه)

مردم

marendezī (میمه) ***mārīnje*** (ابیانه، هنجن، چیمه) ***mārenjū*** (بادرود) ***mārje*** (ابوزیدآباد، قهرود) ***milīč*** (محلات) ***mōrīje*** (ابوزیدآباد) ***mōrīnje*** (فریزهند) ***mōrja*** (کمجان) ***mōrjā*** (یارند) ***mūrenje*** (جوشقان) ***melīčīya*** (آشتیان)

گنجشک

بی‌گمان واژه‌ای است آوامعنایی (ideophonic یا phonosemantic) که در نام‌های پرندگان بسیار دیده می‌شود (مانند **چغوک**، **چکا**، **چکاو**، **چکوک**، **چکاوک** که نام پرندگان کوچک، به ویژه گنجشک، است) و با فرمول mvl/r(n)j/d- ساخته شده است.

- همچنین مقایسه شود: در چیمه‌ای mārenje، قهرودی mārenjī، mārjī، کشه‌ای merenjī، میمه‌ای mārenjīn

mārenjīle (چیمه)

گونه‌های گیاه وحشی

مارانجیل، یعنی «انجیر مار»، یا ممکن است «گیاه گنجشک» («توشهٔ کنجشک») (marendezī←) چنین نامی برای یک گیاه وحشی کاملاً طبیعی است و در دیگر زبان‌های منطقه نیز دیده می‌شود. مقایسه شود: در ارمنی cətan-pašar «توشهٔ گنجشک» که نام گیاهی است صحرایی و خوراکی. بدین‌گونه ساخت واژه بسیار روشن می‌نماید: mārenje (marendezī←) با پسوند -(ī)le

mārenjū (بادرود)

marendezī ←

mārg (ابیانه) ***marg*** (قهرود)

مرگ

marg (قهرود)

mārg ←

marγezār (فریزهند)

جالیز

مرغزار

mārī (فریزهند)

لثه

مقایسه شود: در منوجانی narīyečak «لثه»

lahsa ،verg[1] ←

mārīnje (ابیانه، هنجن، چیمه)

marendezī ←

mārje (ابوزیدآباد، قهرود)

marendezī ←

markerō (ابوزیدآباد)

مراسم عروسی؛ عقد
مِهر کردن

marq (جوشقان) ***morq*** (ابیانه)

مرغ
karg ←

marr (بیدهند)

انبار گندم

این واژه در دیگر روستاهای گروه ابیانه و منطقه‌های گویشی کاشان دیده نشده و حتی پرسش مستقیم از گویشوران وجود آن را تأیید نکرده است؛ ولی جالب‌توجه است که این تک‌واژ به همین شکل و معنی (marr) در گویش منوجان (در کرمان) ثبت شده است. هارولد بیلی در سال ۱۹۵۶ برای ریشهٔ -mardz* بر پایهٔ وام‌واژهٔ ایرانی در ارمنی maṙan «انبار» و برخی دیگر از واژگان همریشه، معنی «نگهداری کردن، نگهداشتن، حفظ کردن» را پیشنهاد کرده است. حال شاید بتوان گفت که marr در بیدهندی و منوجانی خویشاوند مستقیم maṙan ارمنی و برآمده از همان ریشه است: از -marda/āna* یعنی «(جای) نگهداری»؛ ولی بن‌واژهٔ یاد شده درواقع یک شکل جنوب‌غربی («پارسی») می‌نماید که برای منوجانی طبیعی است، ولی در بیدهندی در مقام یک گویش «مادی» پدیده‌ای است غیرعادی. گذشته از این، بازتاب -mard* می‌بایست در منوجانی māl* می‌بود یا دست‌کم mār* (اگر قاعده‌های آوایی فارسی میانهٔ مانوی را در نظر بگیریم)، در صورتی‌که واکهٔ هجایی در marr کوتاه است و افزون بر این، -r- در پایان واژه مشدد است. پس آیا ممکن است این تک‌واژ برگرفته از maδānā سریانی به معنی «انبار، انبار گندم» باشد (که ظاهراً برخلاف پیشنهاد

بیلی منبع maṙan یا maran ارمنی نیز هست)؟ ولی باز هم نمی‌توان دگرگونی -δ- میان دو واکه به -r-(-rr-) را در منوجانی و به‌ویژه در بیدهندی توجیه کرد، چراکه این ویژگی ویژهٔ گویش‌های آذری و عناصر ایرانی در ارمنی است و در لهجه‌های بالا ثبت نشده است. بدین ترتیب چگونگی اشتقاق این تک‌واژ به‌طورکلی تاریک است. همچنین در ارمنی یک واژهٔ دیگر هم‌آوا، marag به معنی «انبار کاه» وجود دارد که نسبت آن با marr روشن نیست و مانند marr تاکنون توضیح قانع‌کننده‌ای برای آن یافت نشده است.

آیا از آرامی marrā «خرمن» که به عربی نیز راه یافته است (به شکل مرّ) (؟)

mārsomna (ابوزیدآباد)

گونه‌ای حشره که در خاک می‌زید و به گیاهان، به‌ویژه به سیب‌زمینی و گوجه‌فرنگی، زیان می‌رساند.

مار زمین (؟)

marš (بادرود)

نامزد

از عربی **مُرَشّح** «نامزد»

marū (ابیانه، جوشقان)

mālūna ←

marz (قهرود)

مرز

mas (نراق، بیجگان) ***mes*** (دلیجان، محلات)

بزرگ، گنده

پارتی -mas، پهلوی mas «بزرگ»، *اوستا* و فارسی باستان -masišta «بزرگترین»، masādar، سغدی msy'tr «بزرگتر»، سمنانی masīn «بزرگ» < ایرانی باستان -mas* «بزرگ»<هندواروپایی mak <ولی کردی mazin «بزرگ» < ایرانی باستان mazant*، *اوستا* -mazant، سغدی mzyx، فارسی میانهٔ مانوی mah و فارسی **مه** (**مهتر**) برگرفته از ریشهٔ -maz* هستند.

← **massar**

mās[1] (ابیانه) ***mōs*** (قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد، بادرود، فریزهند، یارند، بیدهند)

ماست

mās[2]

← **magas**

māsā[1] (ابوزیدآباد)

← **māhī**

māsā[2] (ابیانه، بیدهند) ***mōsā*** (فریزهند)

ماسه

māsaxār (دلیجان)

خرمگس

آمیزه‌ای از **خر** و **مگس** (←magas ،xār[1])

masγal (ابوزیدآباد)

چاقو تیزکن؛ سوهان

مصقل

masīn (میمه)

مسکین؛ بی‌نوا

masīs (جوشقان)

خوراکی از آرد و گاه و آب که به چارپایان می‌دهند.

در لهجهٔ کاشان **مِسیس** به همان معنی

maske (زفره)

nīmešk ←

māslīs (محلات)

سوسک

ماست‌لیس، لیسندهٔ ماست

mojmojak ،**māslīse** ،**bözmöč** ←

māslīse (فریزهند)

بزمچه

mojmojak ،**māslīs** ←

massar (نراق، بیجگان) ***messar*** (دلیجان، محلات)

بزرگ؛ درشت؛ بلند

از -mastar* «بزرگ‌تر، مهتر» (←mas)

mastā (ابوزیدآباد)

مست

māš (ابوزیدآباد، طره، بیدهند)

magas ←

maš[1] (جوشقان، فریزهند)

magas ←

maš[2] (کمجان)

پشه

با تبدیل -p آغازین به -m

pāša ←

māša (ابیانه)

magas ←

māšak (قالهر)

ماش

mašk (ابوزیدآباد، کمجان، ابیانه، چیمه) ***māškā*** (ابیانه)

خیگ روغن؛ مشک

فارسی باستان -maška ظاهراً برگرفته از زبان‌های سامی است: اکّادی -maš ku-u «پوست»، آرامی -maškā. واژهٔ ارمنی mašk «پوست» از پهلوی mašk برآمده است.

● در بیشتر گویش‌های غربی ایرانی واژهٔ mašk به معنی «ابزار گرفتن کره» نیز به‌کار می‌رود (در گویش‌های کاشان ←nēra)، یعنی مشکی از پوست بز که از سه‌پایه آویزان می‌کنند، درونش ماست می‌ریزند و با تکان دادن آن کره به عمل می‌آورند. البته در برخی از گویش‌ها، برای نمونه در تالشی و لهجه‌های آذری تاتی، واژه‌هایی وابسته به nēra (←) برای این پنداره ثبت شده است. در کردی شمالی (کرمانجی) افزون بر mašk، این وسیله را sirsūm هم می‌نامند که وام‌واژه‌ای است از ارمنی (در ارمنی jəcʿum)؛ ولی جالب توجه‌ترین و بی‌گمان اصیل‌ترین نام «مشک» در گویش‌های بختیاری و لکی ثبت شده است ـ به شکل

hīza- که به بن‌واژهٔ ایرانی باستان *īzaina- برمی‌گردد و در *اوستا* نیز گواه دارد: īzaēna-، صفتی به معنی «درست شده از پوست (بز)».

māškā (ابیانه)

mašk ←

mašrefa (ابوزیدآباد)

پارچ مسی که در حمام به‌کار می‌رود.

مشرفه

māštī (ابیانه)

زیبا، نیکو

آیا از *māsti- «ماه» (āyišm←) (؟)، یا از **مشدی** (< **مشهدی**) (؟)

mau (فریزهند)

mā² ←

mā'ūr (جوشقان)

māhūr ←

mavāsīl (بادرود)

بواسیر

با دگرگونی b- آغازین به m-؛ مقایسه شود: mafāsīl dokma- در برزک

babāsīl ←

max (میمه)

māk ←

māxare (ابوزیدآباد) ***māxere*** (ابوزیدآباد)

ماده‌خر؛ ماچه‌خر

آمیزه‌ای از ماده (←$mā^3$) و خر (←$xār^1$)

māča- esba ←

māxere (ابوزیدآباد)

māxare ←

maxma (میمه)

māk ←

māxmal (ابیانه)

مخمل

māxtōba (ازوار)

maftouī ←

māxulī (محلات)

سیب‌زمینی

بخش دوم این ترکیب (-xul-ī) بی‌گمان یکی از گونه‌های xal (←xal^1) است به معنی «زمین»، زیرا این تک‌واژ درواقع معنی «زمین» را نیز می‌رساند (مقایسه شود: در کردی xwalī «خاکستر» و «زمین، سرزمین»). بخش نخست ترکیب (mā-) روشن نیست، ولی به احتمال زیاد (با دگرگونی b- آغازین به m- که از ویژگی‌های گویش‌های مرکزی است: (←māč, mād) از *bā(h) می‌آید به معنی «به (میوه)» (←bāh). بدین ترتیب معنی نخستین واژه باید «به زمینی» باشد. درواقع هم این میوه بیشتر شبیه به به است تا سیب و اصیل‌تر از اصطلاح فارسی است که خود از فرانسه pomme de terre گرته‌برداری شده است.

xal[1], sāv-zamīnī ←

maxzare (میمه)

مضحک؛ خنده‌دار

مسخره

māya[1] (ابیانه)

← **mā**[3]

māya[2] (ابیانه)

← **mā**[4]

māyā (ابیانه) ***māye*** (ابوزیدآباد)

مایهٔ ماست

māyča (یارند)

← **māhīča**

maydön (ابوزیدآباد، ابیانه)

میدان

māye (ابوزیدآباد)

← **māyā**

māyī (میمه، ازوار)

← **māhī**

maymū (ابوزیدآباد)

میمون

میمون واژه‌ای است تازی؛ در پهلوی نام این حیوان kapīk بوده که در زبان ارمنی به شکل kapik هنوز هم رایج است. در فارسی دری گونهٔ دگرگون شدهٔ

این واژه، یعنی **کبی** یا **کپی** به‌کار می‌رفت که اکنون به فراموشی سپرده شده است. این واژه ظاهراً ریشه‌ای هندی دارد.

māyōn (دلیجان)

اسب ماده، مادیان

maytāba (فریزهند)

māhītāva ←

māytāva (ازوار)

māhītāva ←

maytōwa (بادرود)

māhītāva ←

māyūm (کمجان)

bādōm ←

mayxōš (طره) ***mehxōš*** (هنجن)

ماس، میخوش

māzge (ابیانه)

مسجد

پهلوی mazgit، در فارسی کلاسیک **مزگت** «مسجد»، برگرفته از آرامی است. از میان گویش‌های کنونی ایرانی مقایسه شود: کردی mizgaft برای نمونه در ضرب‌المثلی کردی:

ži dērē ži bū
ži mizgaftē ži bū

یعنی: «در کلیسا محروم شد و از مسجد ماند». کنایه از کسی که دنبال دو چیز می‌رود و هر دو را از دست می‌دهد.

mazraza (ابیانه) ***merzowa*** (ابوزیدآباد) ***morzā'a*** (جوشقان)
مزرعه

me (قالهر)
← ma²

meda (بیدهند)
معده

megaz (قهرود)
← magas

meγas (هنجن، میمه)
← magas

mehmō (ابوزیدآباد) ***mehmūn*** (قهرود)
مهمان

mehmō-xüna (ابوزیدآباد)
مهمانخانه

mehmūn (قهرود)
← mehmō

mehmūnī (ابوزیدآباد)
مهمانی

mehrebō (ابوزیدآباد)

← **mehravūn**

mehxōš (هنجن)

← **mayxōš**

mejā-(mej-) (گز)

← **mot(a)-(mok-)**

mejirī (قهرود)

← **majīma**

mejja (محلات) ***mejū*** (خالدآباد، بادرود) ***mežū*** (بادرود) ***moja*** (ابیانه) ***mūža*** (بیدهند، طره) ***možā*** (بیدهند، ابیانه، هنجن، قهرود، جوشقان، نوش‌آباد، قهرود) ***müja*** (فریزهند، ابوزیدآباد) ***mža*** (چیمه) ***moja-čam*** (یارند)

مژه

پهلوی *mijaka->mijak (ریشهٔ *maij- «چشمک زدن، سوسو زدن»)

← **mēž ،mēžōn**

mejrī (جوشقان، نوش‌آباد)

صندوقچه‌ای کوچک که برای نگهداری اشیای قیمتی و پول از آن استفاده می‌شود.

مجری

mejū (بادرود، خالدآباد)

← **mejja**

mela (ابوزیدآباد)

← **mala**[1]

melāj (یارند) ***molāj*** (ابوزیدآباد) ***malāzka*** (ازوار)

ملاج

melāka (دلیجان) ***malōγa*** (فریزهند) ***mülāγa*** (هنجن)

چمچه؛ ملاقه

melāx (یارند)

mala[1] ←

mele (میمه)

mala[1] ←

meleh (هنجن)

mala[1] ←

melešt (ابوزیدآباد)

میل؛ تمایل

malešt ←

melī (قهرود)

malī ←

melīčya (آشتیان)

marendezi ←

melīla (ابوزیدآباد)

اصطلاحی در قالی‌بافی؛ یکی از فن‌های نقش‌سازی روی بافت قالی

mella (ابوزیدآباد)

گاو نر

مقایسه شود: در قهرودی mele و در کشه‌ای mela به همان معنی و در دلیجانی mal به معنی «گاو نر تخمی». بعیداست با māl (←) که به احتمال بسیار از **مال** عربی است همریشه باشد. ظاهراً از mala[2] (←)

melū (قهرود)

← **malī**

melūl, ***mölül*** (ابوزیدآباد)

آب ولرم؛ آب نیمه گرم

mendan (جوشقان)

← **mand-(mön-)**

menγal (هنجن)

← **mangal**

mēr (ابیانه، قهرود، جوشقان، کمجان، یارند)

← **mard**

mērā (ابیانه، بیدهند، طره)

← **mard**

mēra (قهرود، جوشقان، میمه، کمجان، یارند)

← **mard**

mērd (ازوار)

← **mard**

mēre (ابیانه، قهرود، میمه، جوشقان، کمجان، یارند)

← **mard**

mert (میمه)

کارگر

از **مرد** با سیر معنایی «مرد» ← «کارگر، عمله»

merzowa (ابوزیدآباد)

← **mazraza**

mes (دلیجان، محلات)

← **mas**

mesgra (ابوزیدآباد)

حلبی‌ساز
مسگر

mesīs (ابوزیدآباد)

← **masīs**

messar (دلیجان، محلات)

← **massar**

mēš[1] (قهرود، ابیانه و بیشتر گویش‌های ایرانی)

میش
پهلوی mēš، کردی mī(h)

mēš[2] (زفره)

← **magas**

mēšt-(mēz-) (ابیانه، ابوزیدآباد)

رفع حاجت کردن؛ ریدن
این فعل می‌بایست در اصل معنی «شاشیدن، میختن» را می‌داشت: برای «ریدن» واژگانی از ریشهٔ *rai- «ریدن، رفع حاجت کردن» به‌کار می‌روند که **ریدن** و **ریم** در فارسی و rīn در کردی آن گروه هستند. در هرحال سرواژهٔ این مدخل از ریشهٔ ایرانی باستان *maiz- به‌وجود آمده است که در *اوستا* به شکل‌های

maēsman-, maēz-، در پهلوی mēz-، gō-mēz «شاش گاو»، mistan(mēz-) «شاشیدن، آب پراندن»، در فارسی **میزیدن**، **میختن**، در ارمنی mēz «شاش» (از پهلوی) و در کردی به شکل mīstin(mēz-) دیده می‌شود.

darmēšta ←

mēv (محلات)

mā² ←

mēva (ابوزیدآباد) ***mīva*** (قهرود، فریزهند، ابیانه) ***mīvā*** (بیدهند) ***mya*** (میمه) ***müva*** (کمجان، ابیانه)

میوه

پهلوی mēvak، فارسی میانهٔ مانوی mēw

mā² ←

mēx (چیمه، کمجان، بیدهند، ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه) ***mīx*** (بیدهند) ***mīxja*** (ابوزیدآباد)

میخ

پهلوی mēx، ارمنی (< پهلوی) mēx

mēxak (ابیانه)

میخک

ارمنی (< ایرانی) mēxak

meyvīz (ازوار)

ārdavējā ←

mezd (میمه) ***moz*** (ابوزیدآباد)

مزد

پهلوی mizd

mēž (ولوگرد، برزُک، بیجگان، گز، ون‌آباد)

مه؛ گرفتگی آسمان

از ایرانی باستان -maija* (ریشهٔ -maij* «سوسو زدن، چشم برهم زدن، پیدایش روشنایی ضعیف»)

احتمالاً -maēγa در *اوستا* و **میغ** و **مه** در فارسی نیز این از همین ریشه هستند.

← **mah**[2]، **mejja**، **mēžōn**

mēžōn (ولوگرد، بیجگان، برزُک) ***mēžūn*** (گز، ون‌آباد)

مه‌آلود؛ ابرآلود

از -maijāna* (←mēž)

← **mejja**، **mēž**

mežū (بادرود)

← **mejja**

mēžūn (گز، ون‌آباد)

← **mēžōn**

mī[1] (ابیانه، قهرود، بادرود، میمه، بیدهند، کمجان) ***mü*** (یارند، ابوزیدآباد، ازوار، خالدآباد، فریزهند، هنجن، نشلج)

مو؛ تارمو

در پهلوی mōδ و در کردی mī (ولی در این زبان برای معنی «مو» بیشتر از واژه‌های pōr و pirč استفاده می‌شود).

mī[2] (ابوزیدآباد) ***mīyūn*** (جوشقان، ابیانه) ***mühüm*** (قهرود) ***mīna*** (ابوزیدآباد)

میان؛ وسط

پهلوی mayān

mībune (ابوزیدآباد)

موهای بدن (ناحیهٔ اندام تناسلی)

milīč (محلات)

marendezī ←

mīlpolos (ابوزیدآباد)

محور

آمیزه‌ای است از mīl «میل، میله» و ظاهراً polus فرانسوی (از لاتین polus) به معنی «محور» (یونانی polos). واژه‌ای فنی که نام یکی از بخش‌های اتومبیل است.

mīna (ابوزیدآباد)

mī[2] ←

mīr (نراق، بیجگان)

mard ←

mīra[1] (بادرود)

mard ←

mīra[2] (میمه)

برادر داماد

mīrāv (ابیانه)

mīrāw ←

mīrāw (جوشقان) ***mīrāv*** (ابیانه) ***mīrōw*** (ابوزیدآباد، قهرود)

میراب

mirī (قهرود) ***morvōrīd*** (ابوزیدآباد)

مروارید

کردی mirī

mīrōw (ابوزیدآباد، قهرود)

mīrāw ←

mīrōwja (ابوزیدآباد)

مظهر قنات

mīš (ازوار، یارند)

müš[1] ←

mīškūr (یارند) ***müšküre*** (هنجن) ***müškūr*** (ابوزیدآباد)

شب‌پره، خفاش، موش کور

mīvā (بیدهند)

mēva ←

mīva (قهرود، فریزهند، ابیانه)

mēva ←

mivīč (ابوزیدآباد)

ārdavējā ←

mivīj (طره)

ārdavējā ←

mīx (بیدهند)

mēx ←

mīxja (ابوزیدآباد)

mēx ←

mīyūna (ابیانه، جوشقان)

mī[2] ←

mīyūna (کمجان) ***mīyūn- tanbūn*** (ابیانه)

خشتک شلوار

mīyūn-tanbūn (ابیانه)

miyūna ←

mīz (ابیانه، بیدهند)

میز

پهلوی mēzd

mīzohār (یارند)

موی زهار

آمیزه‌ای از **موی** (mī[1] ←) و zohār («زهـار»). در پهلـوی zahār «شـکم»، از ایرانی باستان *zaha-bāra. *zaha- که در پهلوی zahak و در فارسی **زه** به معنی «بچه، کودک» دیده می‌شود گویا برآمده از *zanθa- ایرانی باستان است.

mō[1] (ابیانه، طره)

mā[2] ←

mō[2] (بیدهند)

ašma ←

moassōn (ابیانه)

تاگستان

moč (یارند، ابوزیدآباد، فریزهند، بادرود، خالدآباد، قهرود) ***moč-dāsī*** (ابیانه)
müč (طره، بیدهند)

ساعد؛ مچ

moč-dāsī (ابیانه)

moč ←

mödan (قهرود)

madan ←

modal (ابیانه)

دوره؛ مرحلهٔ زمانی

مدت با تبدیل t- پایانی به l-

mōdüyö (ابوزیدآباد)

mādayūn ←

mōdyūn (بیدهند)

mādayūn ←

mof (ابوزیدآباد)

مفت

mōh (ابیانه)

ašma ←

möh (ابیانه)

ašma ←

mōhī (بیدهند، ابیانه)

māhī ←

mōhīčā (طره)

← **māhīča**

moj (ابیانه)

← **maja**

moja (ابیانه، جوشقان، نوش‌آباد، بیدهند، ابیانه، هنجن)

← **mejja**

moja-čam (چیمه)

← **mejja**

mojmojak (محلات) ***molmolī*** (هنجن)

مارمولک

← **māslīs ،māslīse**

mol (ابوزیدآباد، چیمه) ***mola*** (ابیانه) ***mül*** (فریزهند) ***möl*** (ابوزیدآباد)

پشت گردن؛ گردن؛ پشت؛ کتف

در فارسی کلاسیک **مُل** «گردن» برآمده از ایرانی باستان -mr̥du*؛ مقایسه شود: در *اوستا* -mərəzu (در کردی mil «گردن») با تبدیل خوشهٔ همخوان -rd-* به -l- در گویش‌های یاد شده با معنی‌های گوناگون به‌کار می‌رود: در ابیانه این واژه به معنی «کتف» است و در ابوزیدآبادی به معنی «پشت» (مانند mölbō «پشت‌بام» ←).

möl (ابوزیدآباد)

← **mol**

mola (ابیانه)

← **mol**

molāj (ابوزیدآباد)

← **melāj**

mölbō (ابوزیدآباد)

پشت‌بام

← **mol**

mōlīd-(mōl-) (ابوزیدآباد)

← **mālā'an**

moljī (ابوزیدآباد)

← **malī**

moljīka (ابوزیدآباد)

← **malī**

mollā (ابوزیدآباد)

← **māllō**

molmolī (هنجن)

← **mojmojak**

mölül (ابوزیدآباد)

← **melūl**

molüša (ابوزیدآباد)

سبوس گندم و جو

mōme (بیدهند)

← **mā**[4]

mōmō (ابیانه)

← **mā**[4]

mon (دلیجان، میمه، نراق)

← ma[2]

mon(d)-(mūn-) (قهرود)

← mand-(mön)

moqolī (ابوزیدآباد)

حیله گری

mor[1] (جوشقان، ابوزیدآباد)

مُهر

mor[2] (ابوزیدآباد)

پرنده‌ای انگورخوار

mōr (بیدهند، ابیانه، طره)

← mār

morāfia (جوشقان)

جنگ و دعوا؛ مرافعه

morda (ابوزیدآباد)

← morda

mordār (ابیانه)

ماه مرداد

mōrdūna (هنجن)

← mālūna

morg (نوش‌آباد)

گره

mōrīje (ابوزیدآباد)

← **marendezī**

mōrīnje (فریزهند)

← **marendezī**

mōrjā (یارند)

← **marendezī**

mōrja (کمجان)

← **marendezī**

morjūna (ابیانه) ***mūčūna*** (محلات) ***mūrča*** (ابوزیدآباد، یارند، قهرود) ***murčūna*** (جوشقان) ***mūrjū*** (بادرود) (بیدهند، فریزهند،

مورچه؛ موریانه

← **mālūna**

morq (ابیانه)

← **marq**

morvōrīd (ابوزیدآباد)

← **mirī**

morzā'a (جوشقان)

← **mazraza**

mōs (ابیانه)

← **mās**

mōsā (فریزهند)

← **māsā**[2]

mosalmō (ابوزیدآباد) ***mosolmūn*** (ابیانه)

مسلمان

mosolmūn (ابیانه)

← **mosalmō**

moš (ابوزیدآباد) ***mošt*** (ابیانه، فریزهند) ***müš*** (ابوزیدآباد) ***müšt*** (ابیانه، یارند) ***müšta*** (طره، بیدهند)

مشت

mošgü (ابیانه)

شگوفه

پهلوی viškōfak، فارسی **بشکوفه**

mōšī (ابوزیدآباد)

ماشین

mōšt (ابیانه، فریزهند)

← **moš**

mošt-o-māl (ابوزیدآباد)

مشت و مال

mot(a)- (mok-) (جوشقان) ***mejā- (mej-)*** (گز)

مگیدن

برآمده از ریشه -*mač (-*maič)؛ مقایسه شود: در کردی (-mēž) mētin، در فارسی **مکیدن** (**مک ـ**)، **مزیدن** (**مز**)

motbax (ابیانه) ***motvax*** (یارند)

آشپزخانه؛ مطبخ

motakā (جوشقان) ***motako*** (فریزهند) ***motkā*** (خالدآباد) ***moteka*** (یارند)

بالش؛ متکا

← **bālaš ،mālīn**

motako (فریزهند)

← **motakā**

moteka (یارند)

← **motakā**

motkā (خالدآباد)

← **motakā**

motvax (یارند)

← **motbax**

mou (بادرود)

← **mā²**

mōva (ابوزیدآباد)

← **mā³**

mōvūt (ابوزیدآباد)

ماهوت

mox (ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند، خالدآباد، طره، چیمه، یارند)

← maγz

mōy (ابوزیدآباد)

← mā[4]

mōyašū (ابیانه)

مادرشوهر

mōyazan (ابیانه) ***mōyžene*** (ابوزیدآباد)

مادرزن

mōye (ابیانه)

← mā[3]

mōy-gā (ازوار)

ماده گاو

mōy-pīre (ابوزیدآباد)

پدرزن؛ مادر پیر

mōyūn (ابوزیدآباد)

مانند؛ مثل

mōyžene (ابوزیدآباد)

← mōyazan

moz (ابوزیدآباد)

← **mezd**

moza-angoš (ابوزیدآباد)

بند انگشت

mozēnna (جوشقان) ***mozon*** (قهرود)

مثل اینگه

mozon (قهرود)

← **mozēnna**

možā (بیدهند، طره)

← **mejja**

moža (فریزهند، ابوزیدآباد)

← **mejja**

mü (ابیانه، قهرود، بادرود، میمه، بیدهند، طره، کمجان، خالدآباد، فریزهند، هنجن، نشلج)

← **mī**[3]

müč (بیدهند، طره)

← **moč**

mūčūn (محلات)

← **morjūna**

müja (قهرود)

← **mejja**

mujmujū (بادرود)

← **māslīse**

mühüm (قهرود)

← **mī**[2]

mül (فریزهند)

← **mol**

mülāγa (هنجن)

← **melāka**

mulū (بادرود)

← **mala**[1]

mūn (ابیانه)

فکر؛ تفکر

در پهلوی mānak و menītan هر دو از ریشهٔ -man* «فکر کردن»؛ پهلوی gumān، فارسی **گمان** (*wi-māna->)

← **mān**، **mūnoya-(mūn-)**

mūnā-(mūn-) (گز)

← **mūnd-(mūn-)**

mūnd-(mūn-) (قهرود) ***mūnā-(mūn-)*** (گز)

شبیه بودن

از ریشهٔ -mān* «مانند بودن شباهت»: پهلوی mānāk، فارسی **مانستن** (**مان**-)، کردی mīnin (mīn)

mūne (فریزهند، یارند، چیمه)

← **mā**[4]

mūnoya-(mūn-) (قهرود)

فکر کردن؛ باور کردن؛ اعتقاد داشتن

← mūn

mūrča (ابوزیدآباد، قهرود، بیدهند، یارند)

← morjūna

mūrčakata (ابوزیدآباد)

لرز؛ تشنج؛ خواب رفتن پا و دست

mūrčūna (جوشقان)

← morjūna

mūrd (ابوزیدآباد)

گونه‌ای حشره که پرواز می‌کند و بیشتر به رنگ سبز است.

mürd (ابوزیدآباد) ***mūrt*** (جوشقان، ابیانه)

درخت آس‌دانه؛ مورد

mūrdūna (چیمه)

← mālūna

müre (ابوزیدآباد)

مهره

mūrenje (جوشقان)

← marendezī

mūrjū (بادرود)

← morjūna

mūrt (جوشقان، ابیانه)

← **mürd**

mūrūna (بیدهند)

← **mālūna**

mūs (جوشقان)

بوسه

← **būsā- (būs-)**

mūsaqāl (جوشقان)

سوت گِلی

mūsūre (جوشقان)

شلوار تنگ

müš[1] (ابیانه، بادرود، بیدهند، هنجن، میمه، ابوزیدآباد، قهرود، فریزهند) ***mīš*** (ازوار، یارند)

موش

müš[2] (ابوزیدآباد)

← **moš**

mūšī (فریزهند)

چراغ موشی

← **čerā-müšī**

mūšī- gersūj (فریزهند)

چراغ گردسوز

müškūr (ابوزیدآباد)

← **mīškūr**

müšküre (هنجن)

← **mīškūr**

müšt (ابیانه، یارند)

← **moš**

müš-telā (بیدهند)

تلهٔ موش

müva (ابیانه، کمجان)

← **mēva**

mūža (یارند)

← **mejja**

mya (میمه)

← **mēva**

N

nā[1] (طره) ***na*** (فریزهند، چیمه، ابیانه، بادرود، بیدهند، جوشقان) ***nadə*** (میمه)

نای، گلو

nā[2] (قهرود، فریزهند، بادرود) ***nū*** (ابوزیدآباد)

آن

nō[2] ←

nā[3] (طره)

na[1] ←

na[1] (طره) ***nā*** (ابیانه، ابوزیدآباد، نشلج، میمه)

نه، نخیر

na[2] (جوشقان)

nā[1] ←

nā'amīd (ابوزیدآباد)

ناامید

naə (میمه)

nā[1] ←

nabada (میمه)

مبادا

nāband (جوشقان، ابیانه)

گردن‌بند، نای‌بند

nā[1] ←

nā-bī (ابوزیدآباد)

آن یکی

abī ←

nabīra (فریزهند)

نبیره

naböt (ابوزیدآباد)

خوراک لذیذ

بی‌گمان از **نبات** (nebāt←)

nebāt ←

nač (ابوزیدآباد، قهرود، نراق، بادرود، نشلج) ***načа*** (ابوزیدآباد)

خوب، نغز

باید با سغدی naγz (= فارسی **نغز**) همریشه باشد، ولی ریشه و روند دگرگونی آن بر نگارنده روشن نیست.

naštar ←

načа (ابوزیدآباد)

nač ←

nāčāq (ابیانه)

بیمار؛ ناخوش

ناچاق

nāčār (قهرود، ابوزیدآباد)

ناچار؛ بیمار

nāčer (جوشقان)

گوسفند بیماری که از چریدن بپرهیزد.

ناچرا، بدون چرا

● آیا ربطی با واژهٔ **ناچر** (nāčer) کردن در گویش کاشان به معنی «ناقص کردن، معیوب کردن» دارد؟

nādelgrūn (جوشقان)

ناراحت؛ غمگین

آمیزه‌ای از nā[1] (←) «گلو» و دلگیر ـ (**دل‌نگران**)

nādō (ابوزیدآباد) ***nādūn*** (ابیانه)

نادان

nādūn (ابیانه)

nādō ←

nāemn (ابیانه)

خطرناک

ناامن

nāf (ابیانه، ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد، چیمه، یارند، فریزهند، بیدهند، قهرود)
nōf (طره، ابیانه ،بیدهند، ولوگرد)

ناف

اوستا -nāfah، پهلوی nāfak «ناف»، کردی nāwik، ارمنی -nah (در واژهٔ nahapet «بزرگ خانواده»)، اورامانی (در روستای اورامان تخت) naha (در دو مورد اخیر با تبدیل -f-* به -h-)

nafar (ابیانه)

نفر

nafasgīra (کمجان)

نفس‌تنگی
agīra ←

nagad (نراق) ***nagat*** (جوشقان) ***negeda*** (ابوزیدآباد)

نارس؛ میوهٔ نرسیده

بازتاب آیینه‌ای «مادی» شکل جنوب‌غربی (پارسی) **نارس** است به معنی «نرسیده، نیامده» ـ با علامت نفی -na و حالت مفعولی فعل -gam* («آمدن») ویژهٔ زبان‌های شمال‌غربی -gad (از -gata*)؛ مقایسه شود: کردی (*āgāta->) hāt(in)، بلوچی ātk (*āxt>). این هماهنگی گویشی به روشنی در āmat (فارسی میانه) /āγad (پارتی) دیده می‌شود.

nāras ←

nagovār (ابوزیدآباد)

ترسو

ناگوار (؟)

nāγ (بادرود) ***nāx*** (ابیانه، طره)

نخ

naγāra (ابوزیدآباد)

نقاره

naγīm (ابیانه)

نگین (انگشتری)

naγsa, ***naγše*** (ابوزیدآباد)

نقشه

maγše (ابوزیدآباد)

naγsa ←

naγūlūse (یارند)

خنازیر (غدهٔ زیر گلو)

nāhā (فریزهند، قهرود) ***nōa*** (جوشقان) ***nōme*** (بادرود، یارند) ***nōngal*** (قالهر) ***nūma*** (ابیانه، طره)

ایشان، آنها

ōnā ←

naha (جوشقان)

نیست

nāhālī (فریزهند، ابیانه) ***nālī*** (قهرود، نوش‌آباد، محلات) ***nehōlī*** (طره) ***niali*** (جوشقان) ***nōlī*** (بادرود)

تشگ

در فارسی کاشان **نالی** به همان معنی. در *شاهنامه* نیز به معنی «تشک» و به شکل **نهالی** آمده است.

nahang (ابیانه)

نهنگ

naham (قهرود)

زیاد؛ بسیار؛ آن مقدار

nahmal (ابوزیدآباد)

آن‌موقع؛ آن‌وقت؛ پس از

naikar (جوشقان) ***noukar*** (ابیانه) ***nāvkar*** (ابیانه)

نوگر

najjār (ابوزیدآباد)

نجار

nājūr[1] (ابوزیدآباد)

آن‌طور

از nā «آن» (nā[2]←) و **جور**

nējūr ←

nājūr[2] (ابیانه)

ناجور

از فارسی **ناجور**

nāk (گز، ازوار)

بسیار گرسنه

مقایسه شود: لری nāk «تنگدست، بی‌بضاعت» ظاهراً از *anavǎk (< ایرانی میانه *a-nipāk «بی‌نوا، فقیر»)؛ فارسی **نوا** «دارایی، اسباب، سامان، برگ خانه»، بی‌نوا «بدبخت، تنگدست». این تکواژ از ni-pāk فارسی میانه می‌آید به معنی «گرو، رهن» که در سغدی nipāk، خوارزمی nibāk و بلخی nivaγo یا navaγo نیز ثبت شده است – از ایرانی باستان *ni-pāka- «گرو، رهن» (ریشهٔ *pā- «نگهداری کردن، حفاظت کردن» با پیشوند فعلی *ni-). در ارمنی باستان گونهٔ nepak این تکواژ آمده است به معنی «نوعی مالیات که به شکل جمع‌آوری مقدار معینی حشرات و خزندگان زیانکار از هر جامعهٔ روستایی در مدت زمانی ازطرف دولت اخذ می‌گردید».

● یا به معنی «رمق» در محاورهٔ فارسی تهران نیز باید از همین **نوا** باشد (مقایسه شود: نوای حرف زدن ندارم). برای تحول صوتی -avā- به -ā- مقایسه شود: **بواد** > **باد**.

nāke (ابوزیدآباد) ***nako*** (قهرود)

آنگه

nako (قهرود)

nāke ←

nāl (ابیانه، کمجان، طره، ازوار) ***nal*** (ابوزیدآباد، فریزهند)

نعل

nal (ابوزیدآباد، فریزهند)

nāl ←

nāla[1] (ابوزیدآباد)

آن‌طرف؛ آن‌سو؛ کنار

آمیـزه‌ای از nā (←nā²) و ala «طـرف، سـو» (< ایرانـی باسـتان -arda*)، مقایسه شود: کردی ālī «طرف، سو»: vī ālī «این سو»، wē ālī «آن‌سو»

← **āl، ōla، nēla**

nāla² (ابوزیدآباد)

ناله

nālbakī (طره) ***nālbekī*** (جوشقان)

نعلبکی

nālbekī (جوشقان)

← **nālbakī**

nālī (قهرود، نوش‌آباد، محلات)

← **nāhalī**

nām (قهرود) ***nūm*** (نشلج، ابیانه)

نام؛ اسم

nam (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

نم

nāma¹ (قهرود، ابیانه)

نامه

nāma² (ابوزیـــدآباد) (فریزهنـــد، ابوزیـــدآباد) ***nama*** (میمـــه) ***nemāz*** (ابوزیـــدآباد) ***nümāz*** (ابیانه)

نماز

nemāz-pīšngā ●؛«نماز عصر» ـــ (ابوزیدآباد) nemāz-deyargā ●
(ابوزیدآباد) ـ «نماز ظهر»؛● nemāz-šev (ابوزیدآباد) ـ «نماز شب»
پهلوی namāč «احترام، تعظیم، عبادت»، namāč burtan «تعظیم کردن» =
نماز بردن در فارسی کلاسیک

nama (میمه)

nāma[2] ←

namak (هنجن) ***nemak*** (بادرود) ***nemek*** (ابوزیدآباد، ابیانه، فریزهند)
(طره، ابیانه) ***nümāk*** (ابیانه) ***nomak*** (یارند) ***nomāk*** (ابوزیدآباد،
نمک

namakdūn (قهرود) ***nemakdō*** (ابوزیدآباد)
نمکدان

nāmehrebō (ابوزیدآباد)
نامهربان
mehrebō ←

nāmerdūna (ابوزیدآباد)
نامردانه

nān (هنجن، یارند)
آن؛ او

nāna (قهرود) ***nana*** (جوشقان، بادرود، کمجان) ***nanagord*** (هنجن)
nane (ابوزیدآباد، بیدهند) ***nanaje*** (ازوار)
مادربزرگ

یکی از واژه‌های «کودکانه» که در بیشتر زبان‌های خاورمیانه و خاور نزدیک، از کهن‌ترین دوره‌های تاریخی تا به این زمان، به شکل‌ها و ترکیب‌های گوناگون آمده است. باوجود دیرینگی، این واژه بن‌واژهٔ معینی ندارد، زیرا چنین واژگانی در هر زمان و در هر گسترهٔ زبانی همواره به خودی‌خود شکل می‌گیرند. **ننه** در فارسی و واژه‌های nan و nani در ارمنی از همین‌دست واژگان و به همین معنی هستند. واژهٔ nanai که نام ایزدبانوی معروف میان‌رودان است و در گسترهٔ ایران هم ردپایی از خود باقی نهاده نیز بی‌گمان از این واژه‌های خودساخته است.

• در هنجی با gord «بزرگ» (←gerd[1])، در ازواری با پسوند مصغر -je

mājān ←

nanā[1] (هنجن) ***nanī*** (قهرود) ***nānī-wača*** (ابیانه، کمجان، فریزهند) ***nanū*** (فریزهند)

گهواره

از گروه واژگان «کودکانه»

nanā[2] (ابیانه)

نعناع

nana (جوشقان، بادرود، کمجان)

nāna ←

nanagord (هنجن)

nāna ←

nanaje (ازوار)

nāna ←

nāndegar (قهرود) ***nōndaqar*** (جوشقان)

آن‌قدر

← daqar، nēndaqar

nane (ابوزیدآباد، بیدهند)

← nāna

nanga (ابیانه)

دشنام

ننگه

nanī (قهرود)

← nanā[1]

nānī-wača (ابیانه، کمجان، فریزهند)

← nanā[1]

nanja (ابوزیدآباد، قهرود)

اندگ

nanū (فریزهند)

← nanā[1]

napā'a (جوشقان)

نپخته

nāparzī (ابوزیدآباد)

ناپرهیزی

naqaja (قهرود) ***naqajalī*** (نوش‌آباد) ***negla*** (جوشقان) ***neqeje*** (قهرود)
کوچک

naqajalī (نوش‌آباد)
naqaja ←

naqma (قهرود)
زیرزمین
از **نقب، نقبه**

nāqra (ابیانه) ***noqra*** (ابوزیدآباد)
نقره

nar (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)
نر

nāranjassō (ابوزیدآباد)
نارنجستان

nāras (ابیانه)
نارس؛ میوهٔ نرسیده
فارسی **نارس**
nagad ←

narboz (ابیانه)
بزغالهٔ پنج‌سالهٔ نر
بز نر

nardevūn (بیدهند، فریزهند، نوش‌آباد) ***nardibūn*** (بادرود)
nuardevūn (هنجن)

نردبان

nardibūn (بادرود)

nardevūn ←

nārenj (ابیانه)

نارنج

narjāriya (دلیجان)

چمنزار
از **مرغزار** (؟)

narmā (ابوزیدآباد)

نرم

narmelū (جوشقان)
تکه پارچه‌ای که برای پاک کردن دیواره‌های تنور از آن بهره می‌برند.

nar-tavar (ازوار)

تبر هیزم‌شکنی
تبر نر ـ کنایه از بزرگی و تیز بودن تبر

nārū (ابیانه)

نوروز

nārūj (ابوزیدآباد)

آن‌روز

naryū (محلات)

اسب نر

«نریان: اسب نر و هر ستوری» (*فرهنگ نفیسی*)؛ «مقابل مادیان» (*لغتنامه*). این واژه احتمالاً در پی قرینه‌سازی (analogy) با mādyūn (←mādayūn) شکل گرفته است.

nāsāzī (قهرود)

ناسازی

nasbe-šev (یارند) ***nesbešau*** (هنجن) ***nesvešav*** (ابیانه)

نصف‌شب، نیمه‌شب

nāsūlī (جوشقان)

لاغر

ناسور

našoq (نوش‌آباد)

بزرگ

naštar (ابوزیدآباد، قهرود)

بهتر

صفت برتر از nač (←)

nač ←

nātemōm (ابوزیدآباد)

ناتمام

nātevō (ابوزیدآباد)

ناتوان

nava (ابوزیدآباد، ابیانه، بادرود، طره) ***nawā*** (کمجان) ***neva*** (قهرود، بیدهند، هنجن، ازوار) ***nova*** (یارند، بادرود)

نوه

navad (ابوزیدآباد) ***navay*** (طره)

نمد؛ فتر

navandūl (ابیانه، جوشقان)

نسل چهارم؛ فرزند نوه

ظاهراً از **نو(ند)آل**، یعنی **آل نوه**. شاید هم بخش پایانی dūl- همان **دور** باشد که در این صورت معنی ترکیب: «نوهٔ دور ـ نسل دوم به بعد» است.

nāvax (ابوزیدآباد)

همان‌وقت؛ آن‌وقت

از nā («آن») و **وقت** (vax←)

navay[1] (طره)

navad ←

navay[2] (ابیانه) ***nevey*** (هنجن، یارند)

گونه‌ای روپوش زمستانی آستین بلند؛ بیشتر از جنس نمد

در پی دگرگونی معنایی از navay[1] («نمد») (navad←) پدید آمده است.

nāvkar (ابیانه)

naikar ←

nawā (کمجان)

nava ←

nawīra (کمجان) ***netīja*** (هنجن، ابوزیدآباد)

نبیره؛ نتیجه

nāx (ابیانه، طره)

nāγ ←

naxāla (ابیانه)

شن؛ نخاله

nāxan (فریزهند) ***nāxon*** (یارند، نشلج) ***nāxūn*** (میمه، قالهر) ***nāxō*** (قهرود) ***nuxūn*** (طره، ابیانه) ***nōxon*** (ابوزیدآباد) ***noxo*** (بادرود)

ناخن

در پهلوی nāxun، در فارسی **ناخن**، در کردی naynik و naynuk

naxl (ابوزیدآباد)

گونه‌ای اتاقک چوبی کوچک با سقف گنبدی که در مراسم عزاداری عاشورا به‌وسیلهٔ عزاداران حمل می‌شود.

naxlessō (ابیانه)

نخلستان

nāxō (بادرود)

nāxan ←

nāxod (جوشقان) ***naxoy*** (طره، ابیانه) ***nāxoy*** (کمجان، یارند) ***naxāy*** (هنجن) ***naxūn*** (بیدهند) ***nāxūm*** (بادرود، چیمه) ***nōxod*** (قهرود)

نخود

پهلوی naxōt، فارسی **نخود**، تاجیکی nod، کردی nōd < ایرانی باستان *nahwata- (بیلی)

naxāy (هنجن)

nāxod ←

naxāy (هنجن)

nāxod ←

nāxon (یارند، نشلج)

nāxan ←

nāxončīna (ابیانه) ***nōxončīna*** (طره، ابیانه)

قیچی پشم‌چینی

āvrīu ←

nāxoy (کمجان، یارند)

nāxod ←

naxoy (طره، ابیانه)

nāxod ←

naxrāz (محلات) ***noxrāz*** (ابیانه، طره، چیمه، میمه، جوشقان) ***noxrōz*** (ابوزیدآباد)

بز نر دوساله به بالا؛ پیشرو گله؛ میش پیش‌آهنگ

مقایسه شود: در فارسی کلاسیک **نُهاز** «آن گوسفند بُوَد که در پیش گله رود و آن را به تازی «هادی» خوانند» (*فرخ‌نامه*، ۵۸۰ قمری، چاپ ایرج افشار، ص ۲۸۴). برای آگاهی از خاستگاه این واژه رجوع شود به: مقدمه، بخش هم‌ویژگی‌های لغوی و گویش‌های گروه ابیانه

pēšgāl ←

nāxūn[1] (میمه، قالهر)

nāxan ←

nāxūn[2] (بادرود، چیمه)

nāxod ←

naxūn (بیدهند)

nāxod ←

nay[1] (ابوزیدآباد)

نِی (ساز بادی)

nay[2] (ابوزیدآباد)

نباید

nay[3] (ابیانه)

چوب‌خط معاملهٔ شیر و مواد مایع

nay[1] ←

nay[4] (ابوزیدآباد)

ساق پا

ظاهراً معانی «ساق پا» و «چوب‌خط معاملات» (nay[3] ←) نتیجهٔ دگرگونی معنایی nay[1] (←) هستند.

nāya-(n-), ***nōya-(n-)*** (ابیانه، قهرود، بادرود) ***nōwa-(n-)*** (ابوزیدآباد)

نهادن؛ گذاشتن

برآمده از *ni-dā- (ریشهٔ *dā- «گذاشتن، نهادن»)؛ فارسی **نهادن** (نِه ـ)، کردی (dāynē-) dāynān، قهرودی nāda- (n-)

nāz (ابوزیدآباد، ابیانه)

ناز

naza (ابوزیدآباد)

nēza ←

nazād (جوشقان) ***nezā(d)*** (نراق، برزک، دلیجان، اراک، ساوه)

فرزند زن از همسر دیگر؛ پسر یا دختر ناتنی

گورگ مورگنستیرنه (در «جشن‌نامهٔ سیدحسن تقی‌زاده»، لندن، ۱۹۴۲، ص. ۲۰۸) گونهٔ anazā (به همین معنی) را از آشتیان می‌آورد و می‌پندارد که آن در گسترهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی منحصربه‌فرد است و جای دیگر دیده نشده است. اکنون با ثبت گونه‌های جدید این تک‌واژ در حیطهٔ گویش‌های کاشان، دلیجان و اراک و ساوه این گفتهٔ نامبرده صلاحیت خود را از دست می‌دهد.

● تک‌واژی است بسیار ارزشمند برای تاریخ روابط اجتماعی و به‌ویژه خانوادگی ایران باستان که هیچ شاهدی از آن در متون باستان و میانه به زبان‌های ایرانی دیده نشده، ولی از پشتوانهٔ کهنی برخوردار است. بی‌گمان از ایرانی باستان *anya- zāta- می‌آید به معنی «دگرزاد، از (مرد) دیگر زاده شده». مورگنستیرنه همتراز این تک‌واژ باستانی هندوایرانی را در متون ودایی کاویده است که به شکل anyà-jāta- و به همان معنی دوبار در *رگ‌ودا* آمده است (همان‌جا؛ همچنین نگاه کنید: Grassmann، ص. ۴۹).

nazarā (ابوزیدآباد)

دیگر؛ از این‌روی

nazdīk (ابیانه) ***nazīk*** (ابوزیدآباد) ***nazük*** (قهرود) ***naždīk*** (نراق)

نزدیک

nazdīk (نراق)

نزدیک

nazīk (ابوزیدآباد)

← **nazdīk**

nāzok (ابوزیدآباد، قهرود) ***nazūk*** (نوش‌آباد)

نازگ

nazūk (نوش‌آباد)

← **nāzok**

nazük (قهرود)

← **nazdīk**

naždīk (نراق)

← **nazdīk**

nəjek (جوشقان، میمه)

← **nēzg**

nək (میمه)

← **nok**

nē (فریزهند، ابوزیدآباد، قالهر) ***nīn*** (بادرود، طره) ***nohon*** (نشلج) ***nīm*** (ابوزیدآباد)

این

nēāla (جوشقان)

← **nēla**

nēan (ابوزیدآباد)

اینجا

nebāt (هنجن) ***nobāt*** (یارند)

نبات

← **naböt**

nefa-šalvāl (بادرود)

خشتک شلوار

لیفهٔ شلوار

nefrī (ابوزیدآباد)

نفرین

negeda (ابوزیدآباد)

← **nagad**

negarān (قهرود)

نگران

negla (جوشقان)

← **naqaja**

neγ (ابوزیدآباد)

نق (زدن)

nehāl (ابوزیدآباد)

نهال

nēham (ابوزیدآباد)

این‌هم

nehār (ابیانه)

ناهار

nehen (ابوزیدآباد، برزُک، ازوار)

هیولا؛ غول؛ دیو

بی‌گمان شکل دیگر **نهنگ** است (←nahang). جالب‌توجه آن است که در هیچ‌یک از گویش‌های ایرانی نام این جانور همچون واژه‌ای مترادف «غول» یا «دیو» ثبت نشده است، ولی برداشت مردمی این‌چنینی از «نهنگ» ظاهراً باید ریشه‌ای کهن داشته باشد، چنان‌که در کتاب *رد فرق دینی* (باب یک، ۲۵)، اثر نویسندهٔ ارمنی قرن پنجم میلادی یزنیک کولباتسی (گنجینه‌ای با ارزش برای بازسازی بسیاری از عناصر باستانی دینی و عقیدتی ایران باستان) عیناً چنین برداشتی را از «نهنگ» می‌بینیم. بنابه گفتهٔ یزنیک، نهنگ‌ها (ارمنی nhang، از *nihang) یکی از نمودهای دیوان هستند. در آب زندگی می‌کنند و گاه به شکل زن و گاه به صورت سگ دریایی نمایان می‌شوند و شناگران را به ژرفای دریا می‌کشند و می‌کشند.

nehōlī (طره)

nāhālī ←

nējūr (ابوزیدآباد)

این‌طور

nājūr[1] ←

nēla (ابوزیدآباد) ***nēāla*** (جوشقان)

این‌سو؛ این‌طرف

nala ،ōla ←

nēm (ابوزیدآباد) ***nēma*** (ابیانه) ***nēmey*** (یارند) ***nīa*** (جوشقان) ***nīā*** (هنجن)

اینها؛ ایشان

nēma (ابیانه)

← nēm

nemā'an (جوشقان)

نشان دادن؛ نمایان کردن

nemak (هنجن، ابوزیدآباد)

← namak

nemakdō (ابوزیدآباد)

← namakdūn

nemāz (ابوزیدآباد)

← nāma[2]

nemek (بادرود)

← namak

nēmōv (دلیجان)

گرایهٔ آب برای آبیاری مزرعه و باغ

nēmey (یارند)

← nēm

nēn (جوشقان، هنجن، چیمه، فریزهند، ابیانه)

این (مذکر)

nēna (جوشقان، ابیانه، هنجن، چیمه، فریزهند)

این (مؤنث)

nēndaqar (جوشقان)

این‌قدر

← **nāndegar**

nēndaqarjele (جوشقان)

این مقدار کم

← **nēndaqar**، **daqar**

nepēčīvōva (ابوزیدآباد)

نپخته

neqeje (قهرود)

← **naqaja**

nēra (یارند)

ظرف سفالی بزرگ بیضی شکل با سوراخی در میان آن (به قطر کم‌وبیش ده سانتی‌متر) که از سه پایه آویزان می‌کنند و درونش ماست می‌ریزند و با تکان دادن آن کره به‌عمل می‌آورند. در دیگر جاها برای این منظور از مشک نیز استفاده می‌کنند.

● در فارسی دری **نیره**. ظاهراً از ریشهٔ (-nī*) -nai* «فشار دادن، زدن، کره به‌عمل آوردن»؛ مقایسه شود: در هندی باستان -návanīta «کرهٔ تازه»

← **mašk**

nesāyeda (ابوزیدآباد)

بخش تاریک کوهپایه؛ جایی که آفتاب نمی‌تابد و بیشتر در سایه می‌ماند؛ خانه‌ای که در سایهٔ کوه از چوب و خاشاک درست کنند.

نسار، **نسر** «جایی از کوهستان و جز آن که آفتاب کمتر بر آن تابد یا هرگز نتابد» (*لغتنامه*). مقایسه شود: در پارتی nisāg «بدن سایه»؛ جای‌نام Nisā نیز گویا از این گروه واژگان است (ایلیا گرشویچ، ویلهلم آیلرس). سرواژهٔ این مدخل در پی ادغام گونهٔ اصیل با **سایه** به‌وجود آمده است. گونهٔ nesāγeda نیز به همین معنی در ابوزیدآبادی ثبت شده است.

nesbešau (هنجن)

← **nasbe-šev**

nesf (ابوزیدآباد) ***nesfā*** (ابیانه)

نصف؛ نیم

nesfā (ابیانه)

← **nesf**

nesvešav (ابیانه)

← **nesbešau**

nešīn (ابیانه)

← **kün**

nešō (ابوزیدآباد) ***nešūn*** (قهرود)

نشان

nešūn (قهرود)

← **nešō**

netīja (هنجن، ابوزیدآباد)

← **nawīra**

neva (قهرود، بیدهند، هنجن)

← **nava**

nēvar (جوشقان)

این‌سو

neve/ušt-(nevēs-) (ابوزیدآباد) ***nevüšt-/nüšt-(nüš-)*** (قهرود) ***nomüšt-(nomüs-)*** (ابیانه)

نوشتن

nevey (هنجن، یارند)

← **navay**[2]

nevüšt-/nüšt-(nüš-) (قهرود)

← **neve/ušt-(nevēs-)**

nevüšta (قهرود)

نوشته

neyassō (ابوزیدآباد) ***neyjār*** (نراق)

نیزار

نیستان و نیزار

neydast (بیدهند)

استخوان

این واژه نام توصیفی «استخوان» است: یعنی «نیِ دست»

← **astaxūn**، **pīša**

neyjār (نراق)

← **neyassō**

nēza, ***naza*** (ابوزیدآباد) ***nūzan*** (طره، ابیانه) ***nēzan*** (ابیانه، یارند) ***nōzanī*** (ازوار) (جوشقان،

این‌طور؛ چنین؛ این‌گونه؛ این‌چنین

nezā(d) (نراق، برزک، اراک، ساوه)

← **nazād**

nēzan (ابیانه، یارند، جوشقان)

← **nēza**

nēzg (ابیانه) ***nēžg*** (جوشقان، کمجان، طره) ***nījga*** (جوشقان) ***nūjge*** (قهرود) ***nəjek*** (جوشقان، میمه) ***nījk*** (قالهر)

عدس؛ مرجمک

واژه‌ای جالب‌توجه است و بی‌گمان اصیل؛ مقایسه شود: در کردی nīsk، فارسی **نسک**، **نزک**، کلهری nežī، در اراک nešk، nask

nēžg (جوشقان، کمجان، طره)

← **nēzg**

nī (ابوزیدآباد، بادرود)

این

nīā (هنجن)

← **nēm**

nīa (جوشقان)

← **nēm**

nīālī (جوشقان)

nāhālī ←

nībī (ابوزیدآباد)

از آنجا

ābī ←

ničīn (محلات)

وجین

واژهٔ **وجین** در فارسی ظاهراً باید بازماندهٔ *abi-kana- یا *awa-kana- ایرانی باستان باشد. گونهٔ محلاتی از *ni-kana-

nīdēja (ابوزیدآباد)

اینجا

nīgde (قهرود) ***nījje***, ***nījeje*** (ابوزیدآباد)

آنجا

ēnde ←

nījga (جوشقان)

nēzg ←

nījeje (ابوزیدآباد)

nīgde ←

nījje (ابوزیدآباد)

nīgde ←

nījk (قالهر)

nēzg ←

nīl (ابیانه)

نیل (رنگ حاصل از گیاه نیل)

nīm[1] (ابوزیدآباد)

nē ←

nīm[2] (طره، قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

نیم؛ نصف

nīm-dang (ابوزیدآباد)

نیم‌دانگ

nīmešk (فریزهند، طره، بیدهند، ابیانه) ***maske*** (زفره)

گَره؛ نمشگ

بیشتر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی غربی برای «کَره» واژگان برآمده از karak پهلوی (ارمنی karag) را به‌کار می‌برند (←kara). از این‌رو، سرواژهٔ این مدخل ارزش ویژه‌ای دارد، زیرا ظاهراً افزون‌بر گویش‌های گروه ابیانه، تنها در تاتی به همان شکل (nīmešk) ثبت شده است. بیرون از گسترهٔ گویش‌های مرکزی این واژه را در کردی نیز می‌بینیم: nivīšk به معنی «کره» (مقایسه شود: rūnē nivīšk). گونهٔ maske در زفره‌ای همان است که در فارسی افغانستان و تاجیکستان می‌بینیم و به شکل **مسکه** (روغن مسکه) در دری و فارسی خراسان نیز آمده است. خاستگاه nīmēšk (و گونهٔ کردی آن) روشن نیست. آیا می‌توان آن را برآمده از -nai* دانست (←nēra) (؟). واژهٔ maske (**مسکه**) نیز وجه‌تسمیهٔ روشنی ندارد؛ از -maška با تبدیل -š- به -s- (؟)

● اشتقاق واژهٔ **مسکه** به نظر هنینگ وابسته به ریشهٔ ایرانی باستان -manθ «تکان دادن، تکان خوردن» است که در بومهن نیز دیده می‌شود.

nīmsūja (ابوزیدآباد، ابیانه)

نیم‌سوز

nīmšūr (ابوزیدآباد)

چوبی دراز و کلفت برای کوبیدن نمد؛ قالی و گلیم هنگام شست‌وشو

از **نمدشور** (؟)

nīn (بادرود، طره)

nē ←

nīš (طره)

نیش

nīxo (بادرود)

خودش

nīyā (چیمه، ابیانه، بادرود، طره) ***nīye*** (فریزهند)

آنها

nīye (فریزهند)

nīyā ←

nīzanī (جوشقان، ازوار)

این‌طور که

nō[1] (ابوزیدآباد) ***nū*** (ابوزیدآباد) ***nūn*** (قهرود، طره، بادرود، ابیانه، فریزهند، چیمه، کمجان، میمه)

نان

nō[2] (قالهر) ***nūn*** (ابیانه، طره، یارند، فریزهند)

آن

noa (جوشقان)

nāhā ←

nobāt (یارند)

nebāt ←

nōdard (فریزهند)

گلودرد

نای‌درد (nā'←)

nōf (طره، ابیانه، بیدهند، ولوگرد)

nā ←

nōγlesī (بیدهند) ***nōγlisū*** (خالدآباد)

سیب آدم

آمیزه‌ای از *nōγol - nōγ (nā'←) + پسوند مصغر -ol و sī «سیب» (sōw←)، یعنی «سیب نای، سیب گلو»

● در فارسی کاشان: **ناقلوسیه** «برآمدگی گلو»

nōγlisū (خالدآباد)

nōγlesī ←

noh (قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد)

نُه

nohode (قهرود) ***nonze*** (ابوزیدآباد) ***nozzah*** (ابیانه)

نوزده

نه و ده

nohon (نشلج)

← **nē**

nōjūrī (قهرود)

این‌جوری

nok (چیمه، طره) ***nūk*** (فریزهند، ابیانه، کمجان، قهرود، یارند، ابوزیدآباد، ولوگر)
nək (میمه) ***nūj*** (نراق)

منقار، نوک

nōkūr (ابوزیدآباد)

خیس

در خراسان **نا**، **ناک** – «رطوبت و بوی ناشی از آن»؛ **نمور**، **نموک** – «نم‌دار، با بوی نم»، **ناکش** «هواکش مستراح». واژهٔ ابوزیدآبادی بی‌گمان از *nāk-bar (**ناک‌بر**) می‌آید به معنی «نمدار، نمناک، خیس» (مقایسه شود: فارسی **وخشور**، **دستور**، **نمور** در بالا). در بعضی از گویش‌های کاشان، مانند ابوزیدآبادی یک nōkūr دیگر نیز وجود دارد به معنی «خسیس، کنس، بی‌معرفت» که از نظر تکوینی ربطی با سرواژهٔ این مدخل ندارد، ظاهراً شکل گویشی **نان‌کور** است.

nōlī (بادرود)

← **nāhālī**

nomāk (یارند)

← **namak**

nomak (ابیانه)

← **namak**

nōmbī (ابوزیدآباد)

دیگران

← vədī ،nībī ،čandībī ،čībī ،ēvdī ،abī

nōme (بادرود، یارند)

← nāhā

nōmvaxt (چیمه) ***nūmoγa*** (فریزهند) ***nūnvaxt*** (ابیانه)

آن گاه

nomüšt-(nomüs-) (ابیانه)

← neve/ušt-(nevēs-)

nōmzad (ابوزیدآباد) ***nūmzāy*** (فریزهند) ***nūmzey*** (یارند) ***nūmzed*** (هنجن) ***nūmzaya*** (کمجان، طره)

نامزد

nön (ابوزیدآباد، یارند)

این؛ او (مؤنث)

nōna (جوشقان)

آن؛ او (مؤنث)

nōndaqar (جوشقان)

← nāndegar

nōndum (جوشقان)

وارونه

nōndoče (ابوزیدآباد)

آن دختر

nōngal (قالهر)

nāhā ←

nōnvō (ابوزیدآباد) ***nūnbā*** (قهرود)

نانوا

آمیزه ای از **نان** و bā <-pāke* «پزنده، آنکه می‌پزد»

sūrvā ←

nonze (ابوزیدآباد)

nohode ←

nōq (ابوزیدآباد) ***nūq*** (نشلج، ابیانه، قهرود) ***nūγa*** (ابوزیدآباد)

نو، تازه

noqra (ابوزیدآباد)

nāqra ←

nošūnī (ابوزیدآباد)

نشانی

nōtaftō (ابوزیدآباد)

نان تفتان

nouča (دلیجان)

درختچه

نوچه

noudūn (فریزهند)

ناودان

now ←

noukar (ابیانه)

naikar ←

nova (یارند، بادرود)

nava ←

now (میمه، جوشقان)

آبشخور چوبی نیمه استوانه‌ای که از تنهٔ درختان درست می‌کنند.

از ریشهٔ ایرانی باستان -naw* که پایهٔ **ناودان** (noudū←) و **ناو** نیز هست.

nōwa-(n-) (ابوزیدآباد)

nāya-(n-) ←

noxo (ابوزیدآباد)

nāxan ←

nōxod (قهرود)

nāxod ←

nōxon (طره، ابیانه)

nāxan ←

nōxončīna (طره، ابیانه)

nāxončīna ←

noxrāz (ابیانه، طره، چیمه، میمه، جوشقان)

naxrāz ←

noxrōz (ابوزیدآباد)

← **naxrāz**

nōy (ابیانه، طره)

گوز؛ باد صدادار که از مقعد بیرون می‌آید.

واژه‌ای است بسیار ارزشمند ـ از ایرانی باستان -nad* «صدا در آوردن، آواز دادن» که به معنی «صدا، آواز»، تنها در برخی از زبان‌های ایرانی (*اوستا* -nad، ختنی nāyai «صدا»، آسی nätyn، nätun «آه کشیدن» و پشتو nūl «حزن و غم») آمده است. روی‌هم‌رفته در سراسر گسترهٔ زبان‌های غربی ایرانی از این ریشه (به مثابهٔ اسم فعلی) تنها گونه‌هایی به معنی «نی» ثبت شده است: پهلوی nād، پارتی nad «نی»، فارسی **نای**، **نی**. بنابراین معنی نخستین ریشهٔ ایرانی باستان در ایرانی غربی تنها در گسترهٔ کاشان برجای مانده است.

← **wōy ،gūz ،vād ،vōy**[4]

nozzah (ابیانه)

← **nohode**

nōzanī (ازوار)

← **nēza**

nū[1] (ابوزیدآباد)

← **nō**[1]

nū[2] (قهرود، فریزهند، بادرود)

← **nā**[2]

nuardevūn (هنجن)

← **nardevūn**

nūe (بادرود)

آنها (مؤنث)

nūγa (ابوزیدآباد)

← nōq

nūhūrā (قهرود)

خوب، عالی

nūj (نراق)

← nok

nūje (ابوزیدآباد)

نان کوچک
از *nānčak

nūjge (قهرود)

← nēzg

nūk (چیمه، طره)

← nok

nūm (نشلج، ابیانه)

← nām

nūma (ابیانه، طره)

← nāhā

nümāk (طره، ابیانه)

← namak

nūmāz (ابیانه)

nāma² ←

nūmoγa (فریزهند)

nōmvaxt ←

nūmzāy (فریزهند)

nōmzad ←

nūmzaya (کمجان، طره)

nōmzad ←

nūmzed (هنجن)

nōmzad ←

nūmzey (یارند)

nōmzad ←

nūn¹ (قهرود، طره، بادرود، ابیانه، فریزهند، چیمه، کمجان، میمه)

nō¹ ←

nūn² (ابیانه، طره، یارند، فریزهند)

nō² ←

nūnbā (قهرود)

nōnvō ←

nūnbenda (خالدآباد، هنجن) ***nūnbendā*** (بادرود)

تخته‌ای به شکل بیضی یا دایره به اندازهٔ نیم متر که رویش پارچه کشیده‌اند و با آن نان را به دیوارهٔ تنور می‌چسبانند.

این وسیلهٔ نانوایی در گویش ابوزیدآباد tafdo نامیده می‌شود.

nūn-gobūdayā (کمجان) ***nūn-γolomba*** (طره، هنجن، یارند)
nūn- γülümmā (ابیانه)

نان گلفت؛ زمخت

nūn-γolomba (طره، هنجن، یارند)

nūn- gobūdayā ←

nūn-γülümmā (ابیانه)

nūn-gobūdayā ←

nūnvaxt (ابیانه)

nōmvazt ←

nūq (نشلج، ابیانه، قهرود)

nōq ←

nūvanga (ابوزیدآباد)

نان خالی

nuxūn (قهرود)

nāxan ←

nūzan (طره، ابیانه)

nēza ←

Ō/ O/ Ö

ō[1] (میمه، محلات)

āv ←

ō[2] (ابوزیدآباد)

az[2] ←

O (ابوزیدآباد) ***Ö*** (قهرود، ابیانه)

و (حرف ربط)

Ö (قهرود، ابیانه)

o ←

ō'anbār (نراق، محلات، زر) ***ōwanbār*** (ابوزیدآباد) ***ōmbar*** (ابیانه)

آب‌انبار

شکل بومی ترکیبی فارسی از ō «آب» (āv←) و anbār > ایرانی باستان *ham-pār-

ōberū (ابوزیدآباد)

ābrou ←

ōbī (ابوزیدآباد)

← **āvī**

ōberū (ابوزیدآباد)

← **ābādī**

ōdahūn (فریزهند)

← **ōveyn**

odū (نراق)

نخ

ōdumāγ (فریزهند) ***ōwdemāγ*** (ابوزیدآباد)

آب بینی؛ آب دماغ (بیشتر مایع)

← **čölm**

odüva (ابوزیدآباد)

← **ālat**

ōesda (آشتیان)

← **ābes**

ofsör (ابیانه)

← **āfsār**

oftāda (قهرود)

فقیر؛ افتاده

ōftou (فریزهند)

← **āftāv**

ōftōv (ابیانه، کمجان، طره)

← **āftāv**

ōftov (قهرود)

← **āftāv**

ōftōw (ابوزیدآباد)

← **āftāv**

ōftowa (ابوزیدآباد، ابیانه)

← **āftova**

oftua (فریزهند)

← **āftova**

ōgora (جوشقان)

آش رشته

ōγōra (ابیانه)

آخور؛ جای خوراک خوردن چهارپایان؛ طاقچه‌ای در کنار دیوار که خوراک چهارپایان را در آن می‌ریزند.

گاه به معنی اسطبل و طویله نیز کاربرد دارد. در ابوزیدآبادی واژهٔ eskena به این معنی به‌کار می‌رود.

← **āγ**

oγrevā (بیدهند)

سگسگه

öhla(h) (چیمه)

← **alō²**

ōhō (ابوزیدآباد)

are ←

ōhū (ابوزیدآباد)

āhū ←

ōīna (هنجن)

āhīna ←

ōišan (ازوار)

āvīšūn ←

ōjor (ابوزیدآباد)

ājor ←

ōjīl (ابیانه)

آجیل

از *hadā-čiθra- (مارتین شوارتس، شفاهی)

anjīl ←

ōl (ابیانه، طره، گز)

hōl ←

ōl (ابیانه)

سوی؛ کنار؛ پشت

• ba ōla čāp (ابیانه) ـ «به سوی چپ»؛ • ba ōla rāšt (ابیانه) ـ «به سوی راست»؛ • ōla kātan (ابیانه) ـ «افتادن (به پشت)»

از ایرانی باستان *ardaka- «طرف، سو»؛ مقایسه شود: در *اوستا* arəδah- در پهلوی کتابی ālak، در فارسی میانه از ترفان ārag، در کردی ālī

āl، **nēla**، **nāla**[1] ←

ōla-kün (ابیانه)

پاچه؛ ران

یعنی «اطراف کون، پشت کون، چیزی که نزدیک کون واقع است» (←ōla، kün).

ola (ابوزیدآباد)

alō² ←

ōlešī (ابوزیدآباد)

ālišī ←

ōljum, ***ōljuma*** (جوشقان)

گیاهی وحشی که در غذا استفاده می‌شود و در قدیم به جای صابون به کار می‌رفت.

ōljuma (جوشقان)

ōljum ←

olla (ابوزیدآباد)

بدریخت؛ زشت

oloh (فریزهند، بیدهند)

alō² ←

ölöh (ابیانه)

alō² ←

olok (بادرود)

سوراخ

höl ،domena ←

olōnīya (ابوزیدآباد)

همیشه؛ همواره

olos (محلات)

سایبانه

olow (ابوزیدآباد)

alāw ←

olūma (ابوزیدآباد)

بدبختی؛ فاجعه؛ نکبت

احتمالاً از *olōw به معنی «آتش» (←alāw)، یعنی «آتش خداوندی، نکبت». یا ممکن است از ترکی ölüm «مرگ» (؟). شاید صورت جمع **الم** یعنی **آلام**، به معنی «درد و رنج» (؟)

olvar (ابوزیدآباد، نراق)

بنشن؛ دانه‌هایی خوراکی چون عدس؛ لوبیا؛ نخود

ōma (فریزهند، طره)

عمه

ōmbar (ابیانه)

ō'anbār ←

ombār (دلیجان)

ambār ←

omīd (ابیانه)

امید

omū (ابیانه، ابوزیدآباد، طره، فریزهند، قهرود)

← **āma**

ōnā (میمه) ***ōnān*** (نراق)

ایشان

← **nāhā ،ūnā**

ōnaga (نراق)

آن‌سو

ōnān (نراق)

← **ōnā**

onār (یارند)

← **enār**

ōne (میمه)

← **āhīna**

ōngōn (نوش‌آباد)

آویزان

از آونگـــان، آونـــگ، در گـــویش شـــهر کاشـــان āvangūn، در خراســـان delangōn

← **delengōn**

onnāb (هنجن)

عنّاب

ōr (طره)

← **ar/ār²**

ōravūn (ابیانه)

āravūn ←

orāxūnā (ابیانه)

rāxūna ←

orčan (یارند) ***orčīn*** (کمجان)

پله

از ترکی örçin

orčīn (کمجان)

ārd ←

ōrd (کمجان)

ārd ←

ōrda (ابیانه)

ārd ←

ordag (ابیانه)

ordak ←

ordak (ابوزیدآباد، ابیانه) ***ordag*** (ابیانه)

اردگ

ōrd-(tōr-) (ابیانه)

ārd-(tōr-) ←

ōrdemej (کمجان)

ārdavējā ←

ōrdīne (ابیانه)

گونه‌ای آش که با آرد درست می‌کنند.
آردینه

ordolok (جوشقان)
گونه‌ای گیاه وحشی که خشک شدهٔ آن را خرد می‌کنند و با گاهگل برای پوشاندن پشت‌بام‌ها به‌کار می‌برند.
گیاه اردو ـ *phleum pratense* (؟)

orīb (مشکنان، گز)

کج؛ منحنی
واژه‌ای است نادر در ایرانی نوین: به اطلاع نگارنده فقط در فارسی (به شکل **اریب**، **اریو**، **اریف**، **وریب**) و در تاجیکی و دری افغانستان (به شکل urēb، vurēb و به همان معنی) آمده است. در برخی از گویش‌های ترکی نیز دیده می‌شود. به‌رغم جایگاه کمرنگی که در حیطهٔ زبان‌های ایرانی دارد و در ایرانی میانه نیز ثبت نشده است، ظاهراً باید واژه‌ای اصیل باشد. پشتوانهٔ موثق چنین ادعایی وجود همگونهٔ تقریباً یک‌شکل و هم‌معنی این واژه در ارمنی کلاسیک (قرن پنجم میلادی) می‌باشد. مقایسه شود: vrēp، vripak «اشتباه، غلط»، vripakan «به‌طور اشتباه»، an-vrēp «بدون اشتباه، بی‌غلط». هرچند این واژهٔ ارمنی وجه‌تسمیهٔ قانع کننده‌ای ندارد لیکن بی‌تردید وام‌واژه‌ای است ایرانی — از ایرانی میانهٔ *virēp < ایرانی باستان *wi-raip- ؟

orge (ابیانه)

برادر؛ داداش

orīkata (ابوزیدآباد)

برازنده بودن لباس

orīšon (نراق)

← **amrīšam**

oroγ (طره)

← **ār**[1]

oroq[1] (یارند)

← **ār**[1]

oroq[2] (قهرود)

← **araγ**

orosī (آشتیان، جوشقان)

گفش

از **ارسی** یعنی «روسی، کفش روسی»

← **kāfš ،čamüš**

orūse-xodā (فریزهند) ***örūsmāke, orūsmače*** (طره) ***orūsjeje*** (ابیانه)

گفشدوز؛ گفشدوزک یا عروس خدا

این حشره را در بسیاری از فرهنگ‌ها حامل برکت الهی و نشستن آن روی کسی یا پیدا شدن آن را در خانه نشانهٔ رحمت خداوندی و نیکبختی می‌دانند. از این‌رو کشتن کفشدوزک یا عروس خدا را گناه می‌دانند. روس‌ها این حشره را bož'ya korovka «گاو خدا» می‌نامند.

● دو گونهٔ طره‌ای به ترتیب معنی «عروس بچه» و «عروس مکه» و گونهٔ ابیانه‌ای معنی «پستانک عروس» را می‌رساند.

← **pālūndūz ،ārūsle**

ōrū (نراق)

ābrou ←

orūs (ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند، طره، چیمه، فریزهند)

ārūs ←

orūsak (ابیانه)

ārūsje ←

orūsče (ابوزیدآباد)

ārūsje ←

orūsjeje (ابیانه)

orūse-xodā ←

orūsmače (طره)

orūse-xodā ←

یعنی «عروس بچه»

örūsmāke (طره)

orūse-xodā ←

osārā (یارند)

esrū ←

ösbār (ابیانه)

esbar ←

osbī (بادرود)

asbey ←

osdāra (کمجان)

esrū ←

osexān (نشلج)

astaxūn ←

ōslīyō (فریزهند)

آسیاب

ظاهراً گونهٔ دیگر āsīyou (ar²/ār←) با اضافهٔ -l- بین -s- و -ī- و با اندکی تغییر در معنی

ōsōna-bar (چیمه) ***ōsūne*** (ابیانه)

آستانهٔ در؛ درگاه

گونهٔ چیمه‌ای آمیزه‌ای است از bar «در» (bar←) و **آستانه** (āsūna←).

ospī (بادرود)

asbey ←

ossā (ابوزیدآباد)

استاد؛ اوستا

össār (ابیانه)

āstar ←

ossara (فریزهند)

esrū ←

ossoxō (بادرود)

astaxūn ←

ossoxūn (طره، فریزهند)

astaxūn ←

ostāγoddūs (طره) ***ūsoγoddūs*** (ابیانه)

استخودوس

این واژه از عربی وارد فارسی و گویش‌های ایرانی شده است و سه گونهٔ نوشتاری دارد: **اسطوخودوس**، **اسطخدس** و **استخودوس**. البته عربی این واژه خود برگرفته از یونانی است ـ از حالت ملکی واژهٔ stáxos، یعنی stōxádos. اسم جنس این گیاه: *Stachos* (برگرفته از یونانی) است.

● در کردی جنوبی به این گیاه žānūbā می‌گویند.

ostāra (هنجن)

← **esrū**

ostara (جوشقان)

← **esrū**

ostexūn (میمه)

← **astaxūn**

ostora (جوشقان)

ابزاری در قالیبافی

ostoxō (ابوزیدآباد، قهرود)

← **astaxūn**

ōsūn (ابیانه)

← **āsō**

ōš (ابیانه، طره، فریزهند، هنجن، ولوگرد)

← **āš**

ōšfayā (فریزهند) ***ōžfendā*** (ازوار) ***ōzfay*** (ابوزیدآباد)

رنگین‌کمان؛ قوس قزح

برای آگاهی از خاستگاه این واژه ← مقدمه، §۵

öškār (ابیانه، یارند، کمجان، بیدهند، فریزهند)

ešgār ←

öšnūša (کمجان)

aččow ←

ošnūša (ابیانه)

aččow ←

ošpoš (ابوزیدآباد)

ešpeš ←

öštör (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود، ازوار، هنجن، چیمه، یارند، کمجان، بادرود، ولوگرد)
šütüre (طره) ***ōštīr*** (ابوزیدآباد)

شتر

öštörčerūn (قهرود)

شترچی؛ شترچران

ošvoš (فریزهند)

ešpeš ←

ōtaš (فریزهند)

adāš ←

ou (ازوار، چیمه، هنجن، فریزهند، بادرود)

āv ←

ōudozdak (فریزهند)

آب‌دزدگ

ouela (ازوار)

āval ←

ōukeš (فریزهند) ***ōukūš*** (هنجن)

آبگش گردن برنج

ōukūš (هنجن)

ōukeš ←

oula (چیمه، هنجن)

āval ←

our (چیمه)

aur ←

ōurī (نطنز)

āvīra ←

ourū (چیمه، ولوگرد)

ābrou ←

ousa (بادرود)

āsa ←

ousūn (هنجن)

āsa ←

ōv (نراق، ابیانه، طره)

āv ←

ovdo (ابوزیدآباد)

ظرفی سفالی که در آن لوز می‌چینند.

ōveyn (کشه) ***ōyayn*** (نطنز) ***ōyeyn*** (زفره) ***ōwdava*** (ابوزیدآباد) ***ōdahūn*** (فریزهند)

آب دهان؛ تف

آمیـزه‌ای از آب (av→) و دو واژهٔ جداگانـه بـرای پنـدارهٔ «دهـان»: ayn و dava (āyn→)

ū'āyn ←

ovgā (ابیانه)

کنار؛ پشت

ovgač (ابیانه)

گوسفند سه‌ساله

مقایسه شود در کردی hōgač به همان معنـی. وام‌واژه‌ای اسـت از ترکـی ögaj «گوسفند سه‌ساله».

ōvī (قهرود، ابیانه، ولوگرد)

āvī ←

ovīsa (ابوزیدآباد)

āsa ←

ōvīr (کشه)

āvīra ←

ōvīra (ابوزیدآباد، بیدهند، ولوگرد، میمه، بیدهند، ولوگرد)

āvīra ←

ōvrēja (نراق) ***ōwšār*** (ابوزیدآباد) ***ōvšār*** (ابیانه)

آبشار

بخش نخست هر سه **آب** (āv←) است. بخش دوم در نراقی ستاک حال فعل «ریختن» -rēj و در ابیانه‌ای و ابوزیدآبادی (مانند فارسی) -šār است که احتمالاً برآمده از ایرانی باستان -*xšār (-*γžar) است (**شاریدن**).

ōvšār (ابیانه)

← **ōvrēja**

ōvyarī (نراق، ابیانه) ***ōwyāī*** (ابوزیدآباد)

آبیاری

ōw (ابوزیدآباد، بیچگان، نشلج، قهرود، دلیجان، قالهر، بادرود، میمه)

← **āv**

ōwanbār (ابوزیدآباد)

← **ō'anbār**

ōwbanda (ابوزیدآباد)

آب‌بند

ōwdava (ابوزیدآباد)

← **ōveyn**

ōwdemāγ (ابوزیدآباد)

← **ōdumāγ**

ōwī (ابوزیدآباد)

← **āvī**

owjen (جوشقان)

وسیله‌ای برای وصل کردن خیش به یوغ

مقایسه شود: در انجیرک (اراک) owjār «تیرهٔ گاوآهن». در نگاه نخست به نظر می‌رسد با واژه‌ای ایرانی سروکار داریم، اما انگار عربی بودن آن به حقیقت نزدیک‌تر است؛ مقایسه شود: عربی **هُجّ** «یوغ آماج» (*آنندراج*، *فرهنگ نفیسی*)، **هجار** «ریسمان، بند، زه کمان» (*لغتنامه*)

• نام اصیل وصل‌کنندهٔ یوغ به گاوآهن (به‌طور معمول دو چوب موازی که با طناب به زیر گردن گاو بسته می‌شوند) در گویش‌های اراک به شکل simīka، سیستانی sīmāk، عربی **سمیق** (از پهلوی samīk*)، ارمنی samik (از همان شکل پهلوی) و در برخی از گویش‌های شرقی ایرانی (مانند: وخی و منجی) ثبت شده است ـ همه از ایرانی باستان -sami*

ōwjūš (جوشقان، ابوزیدآباد)

آب جوش

owle (ابوزیدآباد)

āval ←

owr (نراق، میمه)

aur ←

ōwranja (ابوزیدآباد، جوشقان)

موریانه؛ مورچه

واژه‌ای است توصیفی که ظاهراً از دورهٔ ایرانی میانه می‌آید ـ از abranjāk* (-abi-ranjāka*) به معنی «کوشا، رنجبر»، مقایسه شود: در پارتی ranj، فارسی میانهٔ مانوی ranz «کار و کوشش»، پارتی abrang «کوشش، جهد».

چنین صفتی برای این حشره بسیار طبیعی است، زیرا مورچه در بیشتر فرهنگ‌ها، به‌ویژه در ایران، همواره نشانهٔ جهد و سخت‌کوشی بوده است.

● در نوشتارهای فارسی دری: **اُورَنج**، در گویش فارسی کاشان **اُورَی**، یا **اُورَنگ**

owsār (میمه، دلیجان)

āfsār ←

owsar (قهرود)

āfsār ←

ōwšār (ابوزیدآباد)

ōvrēja ←

ōwšār (ابوزیدآباد)

آب زیرگاه؛ زیرگ و مخفی‌گار

آمیزه‌ای از سه بخش: «آب» (āv←)، «زیر» (šēv←) و «کاه» (kā[3]←)

ōwyārī (ابوزیدآباد)

ōvyarī ←

owzār (نراق)

ابزار

ōxera (طره)

āhor ←

ōxtāva (چیمه)

āftova ←

oxtou (هنجن)

āftāv ←

oxtōva (بیدهند)

← **āftova**

oxtowa (هنجن)

← **āftova**

ōxtōva (نطنز)

← **ōveyn**

ōyeyn (زفره)

← **ōveyn**

ōyī (محلات)

← **āvī**

ōyīnā (طره، ابیانه)

← **āhīna**

ōyna (فریزهند)

← **āhīna**

oyna (فریزهند)

← **āhīna**

ōyō (طره)

چرا (در پاسخ به پرسش منفی)
آیا

ōyvōn (محلات)

← **ayvūn**

ozāqa (ابوزیدآباد)

آذوقه

ōzfay (ابوزیدآباد)

← **ōšfayā**

özmard-(özmar-) (ابیانه)

شمردن

özöm (ابیانه)

← **heyma**

ozū (بادرود)

← **azmūn**

ozmūn (کمجان، یارند)

← **azmū**

özūn (ابیانه، خالدآباد، بادرود، بیدهند، طره)

← **azmūn**

özūn- būjūlī (طره)

← **azmūn-kasle**

özūn-jīja (خالدآباد)

← **azmūn-kasle**

ōžfendā (ازوار)

← **ōšfayā**

P

pā[1] (قهرود، میمه، دلیجان، قالهر، ابیانه، طره، ابوزیدآباد، چیمه، بیدهند، ولوگرد) ***pōy*** (ابیانه) ***pō*** (نشلج) (یارند، فریزهند،

پا

pā[2] (قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد)

در پای؛ زیر؛ در زیر

pā-(pač-, pēč-, poč-) (ابوزیدآباد) ***pād-(pīč, pač-)*** (ابیانه، جوشقان) ***pā-(paj-)*** (قهرود)

پختن

از ریشهٔ -pač* «پختن»، ستاک حال -pēč* <pačya*)؛ مقایسه شود: patin (pēž-) در کردی

bepova ،bepeta ،pata ←

pa (ابیانه) ***pey*** (ابوزیدآباد، قهرود) ***pay*** (فریزهند)

پی؛ دنبال

pā'aujār (جوشقان)

کفش

پای‌افزار، در خراسان **پوزار**

← **kāfš**

pābeda (ابوزیدآباد)

← **pōbōyan**

pāberena (ابوزیدآباد)

پابرهنه

pača-tammūn (ابیانه)

پاچهٔ شلوار

← **dūma-tammūn**، **tammōn**

pāčīn (جوشقان) ***pōčīn*** (ابوزیدآباد)

شلوارک پُرچینی که زنان در برخی لباس‌های محلی زنانه در زیر دامن می‌پوشند.

دامن چین‌دار زنان

پاچین

pād-(pīč-, pač-) (قهرود)

← **pā-(pač-, pēč-, poč-)**

pādāyniva (ابوزیدآباد)

پای کسی به خانه‌ای باز شدن؛ رفت‌وآمد کردن کسی به جایی

pāenjēn (جوشقان)

چوب جارو؛ چوبی که به‌عنوان دسته به جارو می‌بندند.

آمیزه‌ای از پای (←pā[1]) و hasenjēn با حذف هجای نخست has- (←hasājēn)

payas (ابیانه)

magas ←

با تبدیل -m به -p در آغاز واژه

pahara (ابیانه) ***pahrā*** (ابیانه، یارند، طره، کمجان، ولوگرد) ***perā*** (بادرود) ***perehā*** (بیدهند) ***pešahrā*** (ابیانه، قهرود) ***pēšarrā*** (بادرود)

پس‌فردا

آمیزه‌ای از **پس** (pas→) و «فردا» (hayā→)

pahen (ابیانه) ***pan*** (نراق) ***pemāle*** (جوشقان)

پهن؛ گسترده

pahīn (ابیانه) ***pehen*** (قهرود)

پهن؛ تپاله

peyar ←

pāhlī (یارند) ***pahlū*** (بیدهند، فریزهند، چیمه، هنجن، ولوگرد) ***pal*** (ابوزیدآباد) ***palāu*** (جوشقان) ***palī*** (ابوزیدآباد، بادرود)

پهلو؛ کنار

pāhlī ←

pahlū (بیدهند، فریزهند، چیمه، هنجن، ولوگرد)

pāhlī ←

pahrā (ابیانه، یارند، طره، کمجان، ولوگرد)

pahara ←

pājīna (بیدهند) ***pāšnapā*** (چیمه) ***pašn*** (یارند) ***pāšna*** (فریزهند) ***pōšne*** (ابیانه)، (ابوزیدآباد)

پاشنهٔ پا

pāk[1] (ابوزیدآباد، قهرود) ***pak*** (جوشقان)

پاک؛ تمیز

pāk[2] (ابوزیدآباد، جوشقان) ***pākla*** (جوشقان)

همه

• pāk derax (ابوزیدآباد) ـ «همهٔ درختان»

از pāk[1]

pak[1] (ابوزیدآباد، قهرود) ***pāka*** (ابیانه، طره) ***palla*** (فریزهند) ***pele*** (ابوزیدآباد) ***pela*** (هنجن) ***pīlla*** (طره) ***pellā*** (ابیانه)

پله

گونهٔ pak (pāka) از *palak (*padaka->*paδak>) با دگرگونی -d به -l- و سپس حذف آن؛ گونهٔ palla از تکرار -l- تحت تأثیر قرینه‌سازی با واژگان مشابه عربی

← **palakōn**

pak[2] (محلات)

انبار کوچک

انگلیسی pack (؟)

pak[3] (جوشقان)

← **pāk**[1]

pāka (ابیانه، طره)

← **pak**[1]

pākla (جوشقان)

← **pāk**[2]

paküča (ابیانه) ***pašküča*** (قهرود)

کوچه؛ پس‌کوچه

pāl (میمه، محلات)

← **bal**

pal[1] (میمه)

← **fāl**

pal[2] (ابوزیدآباد)

← **pāhlī**

pal[3] (قالهر)

← **bal**

pal[4] (ابیانه)

بالا؛ بلندی (به محلهٔ بالای ده گفته می‌شود.)

← **pala**

pala (ابوزیدآباد)

تپه؛ تل؛ بلندی

← **pal**

pala (ابوزیدآباد)

تپه؛ تل؛ بلندی

← **pal**[4]

palakon (نوش‌آباد)

پلکان؛ پله

از *paδakān

← **pāk**[1]

palās (نوش‌آباد، ابیانه)

زیرانداز؛ پلاس

در بسیاری از زبان‌های ایرانی و غیرایرانی آمده است: کردی p'alās، p'ilās، گورانی pilās، گویش‌های ترکی palas، ارمنی p'alas، گرجی plasi، زبان‌های قفقازی palaz، palas، حتی در روسی palas. بیشتر به معنی «زیلوی کهنه، لباس کهنه»

pālāst (خالدآباد) ***pālveš*** (ابوزیدآباد) ***pōlāšt*** (جوشقان)

آبکش

در گویش کاشان نیز این واژه به شکل **پالاش** و **پالاشت** وجود دارد.

← **kābōlayne ،ōukeš**

palāu (جوشقان)

← **pāhlī**

palāv (ابیانه) ***palō*** (فریزهند، ابیانه، طره، چیمه) ***pālou*** (بادرود)

پلو (برنج)

palī (ابوزیدآباد، بادرود)

← **pāhlī**

pālīza (نراق)

جالیز؛ پالیز

از pardēz*< (ایرانی باستان -pari-daiza-ka*؛ مقایسه شود: ارمنی partēz «باغ»، همچنین **فالیز** (معرب **پالیز**)

palk (فریزهند)

پلک چشم

از pardak* «پرده»، یعنی «چیزی که می‌پوشاند/ آویزان می‌شود».

palla (فریزهند)

pak[1] ←

palō (فریزهند، ابیانه، طره، چیمه)

palāv ←

pālō(n) (ابوزیدآباد) ***pālūn*** (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند، قهرود، ابیانه) ***pālūm*** (خالدآباد) ***pōlūna*** (ابیانه، طره)

پالان خر یا اسب

واژهٔ **پالان** ظاهراً از pari-dāna* ایرانی باستان به‌وجود آمده است.

pālou (بادرود)

palāv ←

palpala (ابیانه) ***pārpār*** (ابیانه، طره) ***parparču*** (بادرود) ***pārpāreje*** (یارند) ***parparūnje*** (چیمه) ***parpareči*** (قهرود)

پروانه

واژه‌ای است آوامعنایی (ideophonic)، مقایسه شود: در کردی p'ēpalīng، منوجانی parparük، وخی pirpironak، ارمنی (گویشی) p'əlp'əlak؛ همگی به همان معنی

parparče ←

palpehe (ابوزیدآباد)

نوعی گیاه وحشی

ظاهراً **پرپهن** (*Portulaca L.*)

● این گیاه-نام به احتمال زیاد از اصطلاحات فرهنگی یا منطقه‌ای است (←qodome) و با **پرپهن** فارسی همگونه می‌باشد. ظاهراً از parparḥīnā آرامی می‌آید که خود مشتق از parpar-ḫə* خوری-اورارتی است و در ارمنی

نیز ریشه دوانده (مقایسه شود: ارمنی p'er'eran به همان معنی). همچنین مقایسه شود: اکادی parparḫû «پرپهن»

pārpīlūk ←

pālūm (خالدآباد)

pālō(n) ←

pālūm-pošte (کمجان) ***pōlūn-pašte*** (ابیانه، طره)

لاگ‌پشت

از **پالان** (pālō(n)←) و **پشت**، یعنی «(موجودی که) پالان به پشت دارد.»

pālūn (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند، قهرود، ابیانه)

pālō(n) ←

pālūndūz (جوشقان)

حشرهٔ گفشدوز یا عروس خدا

پالان‌دوز

orūse-xodā ،ārūsle ←

pālveš (ابوزیدآباد)

pālāst ←

pāmā-(pām-) (ابوزیدآباد) ***pamā-(pam-)*** (قهرود)

پرت کردن

آیا از *pati-manθ- (ریشهٔ *manθ- «تکان دادن») برآمده است؟ گرچه برپایهٔ دگرگونی‌های آوایی می‌بایست واژهٔ *paymā- (یا *pāymā-) را می‌داشتیم. به هرروی این ریشه تاکنون در زبان‌های غربی ایرانی به‌عنوان فعل تنها در بلوچی ثبت شده است: mant- (manθ-) «تکان دادن مشک» و به‌عنوان اسم در فارسی در واژهٔ **بومهن** «زلزله» نهفته است *būmi-maθana>.

همچنین مقایسه شود: ارمنی mahak «گرز، چوبدستی، چیزی که تکان می‌دهند» < ایرانی میانه *ma(n)θak

pāmā-(pām-) (قهرود)

← **pamā-(pam)**

pāmāl (ابوزیدآباد)

پامال (کردن)

pāmīserā (ابوزیدآباد)

بخش پایینی حیاط خانه که به ایوان را دارد.

پایین‌سرا(ی)

← **lūserā**

pan (نراق)

← **pahen**

panīr (ابیانه) ***penīr*** (فریزهند، هنجن)

پنیر

panj (طره، ابیانه، قهرود)

← **banj**

panja (فریزهند) ***panjāy*** (ابیانه) ***panjūla*** (ابیانه) ***panjūl*** (قهرود)

چنگ؛ پنجه

panja-mesī (ازوار)

قابلمه

panjara (فریزهند، ابوزیدآباد) ***pīnjera*** (هنجن) ***penjera*** (چیمه)
پنجره

panjāy (ابیانه)
panja ←

panjūl (قهرود)
panja ←

panjūla (ابیانه)
panja ←

pāpēča (ابوزیدآباد)
نواری که دور مچ و ساق پا می‌پیچند.
پاپیچ

paqal (ابیانه)
سرگین خر
ترکی pox (؟)، بعید است از **پشکل**

pār[1] (یارند، فریزهند، ولوگرد، چیمه، ازوار) ***pāre*** (ابوزیدآباد، ابیانه، طره) ***pere*** (گز، جوشقان)
پارسال
از -*pari-yāra، مقایسه شود: کردی pār «پارسال»، pērār «پیرارسال»

pār[2] (طره، ابیانه) ***par*** (فریزهند، ابوزیدآباد) ***per*** (نشلج)
پر (پرندگان)

par (فریزهند، ابوزیدآباد)
pār[2] **←**

pārā-(par-) (ابوزیدآباد) ***pārā-(pār-)*** (قهرود) ***parrīdan*** (قالهر)

پریدن

pāranda (ابیانه) ***paranda*** (ابوزیدآباد، قهرود، بیجگان، قالهر، نشلج، میمه)

پرنده

paranda (ابوزیدآباد، قهرود، بیجگان، قالهر، نشلج، میمه)

pāranda ←

paran (جوشقان) ***pērūn*** (طره، کمجان، ابیانه) ***pīran*** (بادرود) ***pīrōn*** (هنجن، فریزهند، یارند) ***pīrūn*** (چیمه)

پیراهن

از *pa(i)ri-yāhana- (ریشهٔ *yah- «بستن، کمر بستن»)، مقایسه شود: **همیان** ـ از همان ریشه

paraske (نوش‌آباد) ***perezg*** (ابوزیدآباد)

پرستو

در کاشان **پرزگه** که به پرندهٔ دم‌جنبانک می‌گویند.

γūrγūrje ←

parašau (بیدهند) ***parēšava*** (طره) ***parēšou*** (فریزهند) ***parīšev*** (یارند) ***parrēšava*** (ابیانه)

پریشب

pasparēšou ←

pārča (ابیانه، ابوزیدآباد، هنجن، ولوگرد، چیمه، تکیهٔ سادات) ***pōrča*** (ابیانه، طره)

پارچه

pārdoma (ابوزیدآباد)

چرمی که با آن زین را به اسب می‌بندند.

فارسی **پاردم**، سغدی p'rδwnph

pāre (جوشقان، طره، بیدهند، بادرود، کمجان، فریزهند، یارند، میمه) ***pere*** (چیمه، هنجن، ولوگرد)

پریروز

← **paspare**

parēšava (طره)

← **parašau**

parēšou (فریزهند)

← **parašau**

parga (جوشقان، ابوزیدآباد)

جای نگهداری گندم و جو و دیگر غلات

parīšev (یارند)

← **parašau**

pārjan (ابوزیدآباد)

الگ؛ آردبیز

مقایسه شود: در گورانی parzēn «وسیلهٔ زدودن مایعات (پارچه، تنظیف و مانند اینها)» ـ از ایرانی باستان -harz *pari- یا -*para-daw*، یا در پی آمیغ (contamination) این دو بن‌واژه. کردی pārzōn یا pārzūn «پارچهٔ نازک برای زدودن شیر» وام‌واژه‌ای است از ارمنی parzon (parzun) به همان معنی. البته ریشهٔ واژهٔ ارمنی (-parz) خود برگرفته از ایرانی است.

← **ārdavējā**

parm (ابوزیدآباد) ***parva*** (ابیانه)

گروه ستارگانی که در مرداد ماه در آسمان دیده می‌شوند.

ظاهراً نام مجمع‌الکواکب پروین است ـ از ایرانی باستان *parwyainī- که در *اوستا* به شکل paoiryaēinyah- آمده است. افغانی pērūne، کردی pērū, pēvir و فارسی پروین از بازماندگان همین بن‌واژه هستند. بن‌واژهٔ ایرانی باستان از ریشهٔ هندواروپایی *pelu̯i- («گرد، کاه، خاکستر») برآمده و معنی نخستین «گردمانند، کاه‌مانند» دارد که گویای کهکشان است (مقایسه شود: در کردی rīyā kādizīyā «راه کاه‌دزدان»). با توجیه مردمی (folk etymology) مجمع‌الکواکب پروین به «غربال، الک» تشبیه شده و parvēn (پروین) به **پرویزان** و **پرویز** تبدیل شده است (کریستیان بارتولمه). بدین ترتیب واژهٔ parm (parva) در کاشان را می‌توان یکی از نمونه‌های اصیل ذخیرهٔ واژگان ایرانی باستان شمرد که تا امروز همچنان زنده مانده است.

● در ابوزیدآباد عقیده بر این است که با ظاهر شدن این گروه ستارگان در آسمان هوا رو به خنکی می‌گراید. روشنایی‌ای که در ابتدای سپیده‌دم در آسمان دیده می‌شود را نیز parm می‌نامند؛ در این حالت می‌گویند *parm bālova ma* یعنی «پرم یا روشنایی بالا آمد.»

kaškašōn ←

pārnā-(pārn-) (ابیانه) ***parnā'an*** (جوشقان)

پراندن

parnā'an (جوشقان)

pārnā-(pārn) ←

pārpār (ابیانه، طره)

palpala ←

parparče (نوش‌آباد)

حشره‌ای که شب‌ها جذب نور چراغ می‌شود؛ پروانهٔ شب

← **palpala**

parparčū (بادرود)

← **palpala**

parparečī (قهرود)

← **palpala**

pārpāreje (یارند)

← **palpala**

parparūnje (چیمه)

← **papala**

pārpīlūk (ابیانه)

گونه‌ای گیاه

مقایسه شود: در ارمنی p‘ip‘ert

← **palpehe**

parrēšava (ابیانه)

← **parašau**

parrīdan (قالهر)

← **parā- (par-)**

pārsā (ابیانه)

عَلَمی تزیین شده با پارچه‌های قرمز رنگ که به عَلَم قاسم نیز معروف است.

pārsā-(pars-) (قهرود)

← **pārsā-(pārs)**

parsyāvoš (ابیانه)

پرسیاوشان (گیاه)

pārtū (طره، ابیانه، ولوگرد، تکیهٔ سادات)

ذره

← jarra ،ēpartūjā

pārū (بیدهند، ابیانه) ***pōrū*** (فریزهند، طره)

پارو

← kat[3]

parva (ابیانه)

← parm

pas (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، چیمه، ولوگرد، بیدهند)

پس

pās (چیمه) ***pūs*** (طره، فریزهند، ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند، نشلج، ابوزیدآباد) ***pūst*** (میمه، قالهر، یارند، قهرود)

پوست

pasā (نوش‌آباد) ***pāss*** (ابیانه) ***pāssō*** (طره) ***pesā*** (ازوار)

بار؛ دفعه

pasalaxūn (ابیانه)

غیبتگو؛ آدم موذی؛ آب‌زیرکاه

pasar (ابیانه)

به دنبال؛ پشت سر

pasāu (جوشقان)

باقیماندهٔ آب

پسامد

pāsbō (ابوزیدآباد)

پاسبان

pasī (میمه) ***pasīn*** (طره، کمجان، ابیانه، جوشقان، نوش‌آباد، نراق، ازوار، ولوگرد)

عصر؛ بعد از ظهر

pasīn (طره، کمجان، ابیانه، جوشقان، نوش‌آباد، نراق، ازوار، ولوگرد)

pasī ←

pasoft (جوشقان)

passendāj ←

paspare (یارند، طره، فریزهند) ***pašpare*** (هنجن، فریزهند، کمجان) ***pečpare*** (بادرود)

پس‌پریروز

pare ←

pasparēšava (طره، یارند)

pasparēšou ←

pasparēšou (فریزهند) ***pasparēšava*** (طره، یارند)

پس‌پریشب

parašau ←

pāss (ابیانه)

pasā ←

passendāj (نراق) ***pasoft*** (جوشقان)

پس‌انداز

پس‌انداخته و پس‌افتاده

pāssō (طره)

pasā ←

pasta (فریزهند، یارند، ولوگرد) ***pastū*** (ابوزیدآباد، جوشقان)

صندوقخانهٔ کوچک

پستو

pastū (ابوزیدآباد، جوشقان)

pasta ←

paš[1] (ابوزیدآباد)

paym ←

paš[2] (قهرود)

پشت

pāša (ابیانه) ***paša*** (ابوزیدآباد، فریزهند، هنجن) ***pāšā*** (یارند، طره) ***peša***, ***pexča*** (قهرود)

پشه، مگس

برآمده از پهلوی paxšak< ایرانی باستان -*paxšaka (سنسکریت (pakṣa- (ka-)

maš[1] **←**

paša (ابوزیدآباد، فریزهند، هنجن)

pāša ←

pāšā (یارند، طره)

pāšā ←

paša- bend (هنجن) ***paš- ban*** (ابوزیدآباد)

پشه‌بند

paš- ban (ابوزیدآباد)

paša-bend ←

pāšbūm (ابیانه)

pašbūn ←

pašbūn (یارند) ***pāšbūm*** (ابیانه)

پشت‌بام

pašgorm (ابیانه) ***pašgelā*** (قهرود)

پس گردن

garda[1] ←

pašküča (قهرود)

paküča ←

pāšm (طره) ***pašm*** (قهرود، فریزهند)

موی زهار

این پنداره در کردی rōv نامیده می‌شود: از *rauma-

paym ←

pašn (یارند)

pājīna ←

pāšna (فریزهند، ابوزیدآباد)

← pājīna

pāšnā-(pāšn-) (ابیانه)

پاشیدن

pāšnapā (چیمه)

← pājīna

pāšne-bar (ابوزیدآباد، فریزهند)

پاشنهٔ در

pašpare (هنجن، فریزهند، کمجان)

← paspare

pašqāb (نوش‌آباد) *pešγāp* (خالدآباد) *pošγāb* (فریزهند) *pošqāb* (یارند) *pešqāv* (ابیانه)

بشقاب

pāšt (ابیانه، کمجان)

کمر

pašta (جوشقان)

گوله‌بار

pāštā-(pāšta-) (فریزهند، بیدهند)

بلند شدن، پاشدن

← pāštā'an

pāštā'an (جوشقان)

بلند شدن؛ پا شدن

آمیزه‌ای از (pā'←pā) و -štā'an «ایستادن» (<-stā*)، یعنی «به پا ایستادن»

← **pōbōyan ،pāštā-(pāšta-)**

pāšūr (ابوزیدآباد)

سینی جلو سماور

آمیزه‌ای از -pā (یعنی پای) و -šūr<sūr* که شکل دگرگون‌شدهٔ **سماور** است. معنی اصلی واژه «(سینی) پای سماور» است. ربطی با شستن پا ندارد.

paš-vere (ابوزیدآباد)

پشم بره

pata (محلات)

پخته

← **pā- (pač-, pēč-, poč-)**

patāl (جوشقان، نوش‌آباد)

پیر؛ پیر و پاتال

خراسانی **پاتال**

pātaxī (ابیانه)

پایتخت

pātīl (هنجن، جوشقان، کمجان، یارند) ***pōtīl*** (فریزهند)

دیگ مسی دهان گشاد

پاتیل

pātīnī (جوشقان)

سینی بزرگ برای پاک کردن گندم
پاتین، پاتینی، پتنی، پاتنی

pātōve (نراق، دلیجان)

مچ‌پیچ؛ پاتابه
در سمنانی pātöve به همان معنی

patū (ابیانه)

پتو
در ظاهر برگرفته از هندی paṭṭū «گونه‌ای لباس پشمی»

pāxār (قهرود)

pāxārā ←

pāxārā (جوشقان) ***pāxār*** (قهرود)

پابرهنه
آمیزه‌ای است از «پا» (pā'←) و xātā- که بی‌گمان باید معنی «برهنه» داشته باشد و ظاهراً عنصری است بسیار کهن، چراکه در واژه‌ای مرکب به جا مانده است. از سوی دیگر، این واژه در هیچ‌یک از گویش‌های مرکزی ایران مگر در جوشقانی، قهرودی و ابیانه‌ای نیامده است (xaravā←)؛ گرچه بهتر است بگوییم در حال حاضر دیده نمی‌شود، زیرا بی‌گمان این تکواژ زمانی در همهٔ گسترهٔ ماد بزرگ گسترش داشته و چنان‌که خواهیم دید یکی از بازماندگان کمیاب میراث واژگان ایرانی باستان است. در سال ۱۹۶۲ ایلیا گرشویچ در جشن‌نامهٔ سیدحسن تقی‌زاده (لندن، ص ۸۳ ـ ۸۴) برای نخستین بار واژهٔ pǎ-xwavés) «پابرهنه» در بشاگردی را با pē-xwās («پابرهنه») در کردی و

wirwā (pā-) در اورامانی مقایسه کرد و همهٔ این واژه‌ها را به xvā-aoθra- («پابرهنه») اوستایی نسبت داد. ترجمهٔ تحت‌اللفظی واژهٔ اوستایی «(کسی که) پای‌افزار خود (را دارد)» است، یعنی «با کفش طبیعی، پابرهنه». بنابراین می‌توان با احتمال نزدیک به یقین واژهٔ جوشقانی و قهرودی xārā- را یکی دیگر از گونه‌های این تکواژ باستانی به‌شمار آورد. در حال حاضر تکواژ ایرانی باستان *auθra- با معنی «کفش» جدا از ترکیب یاد شده در *اوستا* و گونه‌های کردی و اورامانی تنها در خوارزمی (به شکل wš') و اکنون در جوشقانی و قهرودی (به شکل xārā-) و در ابیانه‌ای (xaravā←)، ثبت شده است. شرح روند تکاملی آوایی *xwā-auθra- از ایرانی باستان به xār-ā- در گویش‌های کاشان از دیدگاه قانون دگرگونی‌های آوایی تاریخیِ زبان‌های ایرانی دشوار نیست.

- هیچ‌گونه ارتباطی با **پاخاره** «سنگ پا» ندارد.
- به تازگی نگارنده در دهکدهٔ گلین‌قیه و روستای هرزند قدیم در نزدیکی مرند، واژه‌ای دیگر نیز به همین معنی ثبت کرده است که ظاهراً باید یکی از گونه‌های این تکواژ باستانی باشد. این ترکیبی است با pö «پا» به شکل pürö-pö که برای نامیدن مفهوم «پابرهنه» به‌کار می‌رود. پایهٔ واژه البته pürö است که باید به نوبهٔ خود گونهٔ دگرگون‌شدهٔ ترکیب *pö-ürö باشد ـ به‌سان pā-wirwā در اورامانی. طبیعتاً بخش نخست آن باز همان pö است به معنی «پا» و *ürö اصل پایهٔ ترکیب است که بی‌گمان به بن‌واژهٔ *xwā-auθra- ایرانی باستان برمی‌گردد.

xaravā ←

pay[1] (ابوزیدآباد)

banj ←

pay[2] (فریزهند)

paybor (ابوزیدآباد)

بز پنج‌ساله

یعنی «پنج‌بُز، بزی که مویش پنج بار بریده (چیده) شده است.»

← **sabor، ošborš، čārbör، döbör، yakbor**

payderī (ابوزیدآباد)

پنج دری؛ اتاقی که پنج در دارد.

← **banj**

pāygūm (ابیانه) ***peyyūm*** (ابوزیدآباد)

پیغام

payhā (فریزهند)

پس‌فردا

← **hayā**

pāyīj (نراق) ***pōīz*** (ابوزیدآباد، محلات)

پاییز

پهلوی pātēč، فارسی میانه از ترفان padēz، سغدی patēz

payīsā-(payīsa-) (ابیانه)

سوختن تدریجی؛ بی‌شعله سوختن

از *pay-ōs- (با تبدیل -ō- نخستین به -ū- و سپس به -ī- کشیده که از پدیده‌های رایج، نه تنها در گویش‌های مرکزی، بلکه در کردی، لکی و لری نیز

هست)، برآمده از ایرانی باستان *pati-auš- (*auš به معنی «سوختن، سوزاندن» یکی از ریشه‌های نادر در زبان‌های ایرانی است که از هندواروپایی *euš- برگرفته شده). ریشهٔ *auš- در واژهٔ ارمنی atrušan به معنی «معبد، آتشکده» (*ātar-aušāna-<*ātrōšān<) دیده می‌شود و احتمالاً جاینام ošakan (نام شهری تاریخی در نزدیکی ایروان ارمنستان *aušakāna- >*ōšakān< «آتشکده، پرستشگاه آتش») و همچنین واژهٔ زازایی vešā- (vešen-) «سوختن»، (vešnen-) vešnā- «سوزاندن» و آذری خیارجی vašt- (vast-) نیز ریشه در *auš- دارند.

paym (جوشقانه، قهرود) ***paš*** (ابوزیدآباد) ***pāzm*** (ابیانه) ***pāžm*** (طره)

پشم

← **pašm**

paysar (جوشقان)

پشت سر

payšama (ابوزیدآباد)

پنج‌شنبه

pāzm (ابیانه)

← **paym**

pāžm (طره)

← **paym**

pēr (میمه)

← **pīra**

pe (بادرود، ابوزیدآباد) ***pīya*** (ابیانه، ازوار)

پدر

pe-bosota (ابوزیدآباد)

پدرسوخته

pēč (ابوزیدآباد، بادرود، ازوار، ولوگرد، طره، ابیانه، فریزهند، یارند) ***pīč*** (خالدآباد)

پیچ، پیچ جاده

pēča (ابیانه)

پیچک

pēčā-(pēč-) (ابیانه)

پیچیدن

pečpare (بادرود)

← paspare

pehen (قهرود)

← pahīn

pek (فریزهند، ابیانه) ***pok*** (طره، هنجن، خالدآباد، ابوزیدآباد، محلات، دلیجان، کمجان)

پتک

پهلوی putk

pel (قهرود)

غلاف

pela (ابوزیدآباد)

← pak[1]

pelāla (ابوزیدآباد، محلات)

لالهٔ گوش

pēlay (ابوزیدآباد)

← **peleng**

pele (ابیانه)

← **pak**[1]

peleng (ابیانه، هنجن) ***pēlay*** (ابوزیدآباد)

پلنگ

pellā (طره)

← **pak**[1]

pelm (خالدآباد، بادرود)

چرک گوشهٔ چشم؛ قِی

pelūk (کمجان)

نخ‌تاب (پره)

pemāle (جوشقان)

← **pahen**

penīr (فریزهند، هنجن)

← **panīr**

penjān (محلات)

← **fenjū**

penjera (چیمه)

← **panjara**

pepūsa (فریزهند)

گباب

per (نشلج)

← **pār**[2]

perā (بادرود)

← **pahara**

pērāre (فریزهند) ***pīrār*** (ابوزیدآباد) ***pērōra*** (طره)

دو سال پیش
پیرار (سال)

pere[1] (گز، جوشقان)

← **pār**[1]

pere[2] (چیمه، هنجن، ولوگرد)

← **pare**

perehā (بیدهند)

← **pahara**

perezg (ابوزیدآباد)

← **paraske**

perī (ابوزیدآباد)

پری

pērōra (طره)

← **pērāre**

pērūn (طره، کمجان، ابیانه)

← **paran**

pēs (فریزهند)

لگ و پیس

پهلوی pēs، ارمنی pēs

pes (کمجان) ***pesse*** (ابیانه) ***pīse*** (هنجن)

لیفهٔ شلوار

pesā[1] (ابوزیدآباد)

← **fessā**

pesandā-(pesand-) (ابوزیدآباد)

پسندیدن

pesar (ابوزیدآباد، قهرود، میمه)

← **pese**

pese (جوشقان) ***pesar*** (ابوزیدآباد، قهرود، میمه)

عقب

pessā (طره، چیمه، فریزهند)

← **fessā**

pesse (ابیانه)

← **pes**

pessō (بادرود)

← pestūn

pessōnak (ابوزیدآباد)

سنجد

پستانک، پستنک ـ «سنجد»

pessū (بادرود)

← fessā

pessūn (فریزهند)

← pestūn

pessūn-band (فریزهند)

سینه‌بند

← čīče-ban، jeje-band

pestūn (قالهر، قهرود) ***pessūn*** (فریزهند) ***pessō*** (بادرود)

پستان

← mama، čeje، jeje، keš[2]، ārpeštūn

pēš[1] (ابیانه، قهرود) ***pīš*** (ابوزیدآباد)

پیش

pēš[2] (ابوزیدآباد)

پشت، عقب

peš-(pūš-) (ابیانه) ***pūšt-(pūš-)*** (ابیانه) ***pūšā-(pūš-)*** (قهرود)

پوشیدن

peša (قهرود)

← **pāša**

pešahrā (ابیانه، قهرود)

← **pahara**

pēšepīšīm (ابیانه) ***pēšapīšīn*** (طره) ***pēšepīšēm*** (کمجان)

پیش از ظهر

← **pīšīm**

pēšapīšīn (طره)

← **pēšapīšīm**

pēšarrā (بادرود)

← **pahara**

pēšband[1] (ابیانه)

پیش‌بند

pēšband[2] (ابوزیدآباد)

دیوار شیب‌درای که در پشت دیوار اصلی ساخته می‌شود تا از فرو ریختن آن جلوگیری کند.

pešgā (ابیانه) ***peškam*** (ابوزیدآباد) ***pešgam*** (طره)

مهتابی؛ ایوان

از ایرانی باستان -*pati-škamba(-skamb*)؛ مقایسه شود: ارمنی (از ایرانی میانه) patšgamb «ایوان، بالکن»، فارسی میانهٔ مانوی -padiškamb «اتاق» و فارسی کلاسیک **پشکم**. همچنین مقایسه شود: آذری گلین‌قیه pātišga به معنی «پنجره»

← **čārpeškema**

pēšgāl (طره)

میش پیشاهنگ

پیشروی گله (gala←)

← **naxrāz**

pešgam (طره)

← **pešgā**

pešγāp (خالدآباد)

← **pašqāb**

peškal (خالدآباد) ***peškel*** (ابوزیدآباد)

پشگل؛ سرگین

peškel (ابوزیدآباد)

← **peškal**

pešqāv (ابیانه)

← **pašqāb**

pešt-(pēš-) (ابیانه، ابوزیدآباد)

خرد کردن

از ریشهٔ ایرانی باستان *paiš- به معنی «خرد کردن»، در *اوستا* piš- و در پهلوی pist

← **gūš-pēša**، **pīša**[۲]، **pešt-(peš-)**

peštebūn (بادرود)

بام؛ پشت‌بام

pēšxedmat (ابیانه)

پیشخدمت؛ کلفت

pexča (قهرود)

← **pāša**

pey[1] (قهرود)

دیوار؛ پیِ خانه

pey[2] (قهرود، ابوزیدآباد)

← **pa**

peyōda (ابیانه، طره، چیمه)

← **pīgāda**

peyar (ابوزیدآباد)

گود؛ پهن

در ابوزیدآبادی گونهٔ peγar نیز ثبت شده است.

← **pahīn، varz، seγa**

peyrav (ابیانه)

پیرو

peyvand (ابوزیدآباد)

پیوند

peyyūm (ابوزیدآباد)

← **pāygūm**

pezg (قهرود)

سرزنش؛ نکوهش

پهلوی pazd «تعقیب، خشونت» (؟)

pežena (ابوزیدآباد)

پدرزن

← **bōbe-žan ،bābā-je ،bāγsūra**

pī[1] (ابیانه، ابوزیدآباد)

چربی؛ روغن

← **pī**[2]

pī[2] (هنجن، فریزهند) ***pīh*** (فریزهند، چیمه، طره، بیدهند، ولوگرد، یارند)

پیه

← **pī**[1]

pīč (ابوزیدآباد، بادرود، ازوار، خالدآباد)

← **pēč**

pīdūna (دلیجان) ***pīyanā*** (طره) ***pīyūnā*** (ابیانه) ***pōdūna*** (جوشقان) ***pūtana*** (فریزهند) ***pūtna***, ***pūdna*** (کمجان) ***pūtūna*** (هنجن) ***pütna*** (یارند)

پونه؛ پودنه؛ بابونه

ظاهراً از *bōδēnak یعنی «بودار، خوشبو»؛ کردی pūng، منوجانی pūden

pīgāda (قهرود) ***peyōda*** (ابیانه، طره، چیمه)

پیاده

← **pīgāz**

pīgāla (قهرود)

← **pīyāla**

pīgāz (قهرود) ***pīyāz*** (نراق، ابیانه)

پیاز

در قهرودی -y- پس از -ī-/-i- کوتاه یا کشیده و پیش از -ā- بیشتر به -g- تبدیل می‌شود (← pīgāla، pīgāda). این پدیده را در سیستانی و منوجانی نیز می‌بینیم، با این تفاوت که در این گویش‌ها -y- در همین گسترهٔ آوایی به -m- تبدیل می‌شود. pīmā، pīmāz «پیاز»، pīmāzük «گونه‌ای سبزی شبیه تره» (در منوجانی) و pīmāvouk «گونه‌ای سبزی» (در رودانی)

← **sīva ،lūbīgā ،vīga**

pīh (فریزهند، چیمه، طره، بیدهند، ولوگرد، یارند)

← **pī**[2]

pīhī (قهرود)

عطسه

← **aččow ،sabr**

pīla (قهرود، جوشقان)

پیله

pīlī (یارند) ***pīlūk*** (ابیانه)

دوگ نخ

pīlla (هنجن)

← **pak**[1]

pilta (محلات)

فتیله

pīlūk (ابیانه)

← **pīlī**

pīna (ابوزیدآباد، نراق، ابیانه و دیگر گویش‌های منطقه)

پینه

← مقدمه، زیرنویس ۴۳

pīnadūj (نراق)

پینه‌دوز

pīnjera (هنجن)

← **panjara**

pīr (قهرود، طره، بیدهند، ابیانه، چیمه، فریزهند، ازوار، یارند، ابوزیدآباد)

پیر

pīra (یارند، ازوار) ***pour*** (جوشقان) ***püra*** (ابیانه) ***pür*** (طره، آشتیان، چیمه) ***pər*** (ابوزیدآباد، کمجان، بیدهند، بادرود، هنجن، ابیانه، چیمه،

پسر

از ایرانی باستان -puθra*(<puhr*<pūr)؛ در گویش‌های «پارسی» خوشهٔ -θr-* به -s- تبدیل می‌شود: از پهلوی pus، فارسی **پسر**

pīrajan (فریزهند، ازوار) ***pīrajen*** (بیدهند، چیمه) ***pīreyene*** (قهرود) ***pīržange*** (ابوزیدآباد) ***pīrāzan*** (ابیانه) ***pīržan*** (طره، یارند)

پیرزن

pīrajen (بیدهند، چیمه)

← **pīrajan**

pīran (بیدهند، چیمه)

← **pīrajan**

pīran (بادرود)

← **paran**

pīrār (ابوزیدآباد)

← **pērāre**

pīrāzan (ابیانه)

← **pīrajan**

pīreyene (قهرود)

← **pīrajan**

pīrōn (چیمه)

← **paran**

pīrūn (هنجن، فریزهند، یارند)

← **paran**

pīržan (طره، یارند)

← **pīrajan**

pīržange (ابوزیدآباد)

← **pīrajan**

pīse (هنجن)

← **pes**

pīsedūme (نراق) ***pīšūī*** (هنجن) ***pīšīnī*** (قهرود) ***poštūnū*** (ابیانه، طره، یارند، ابوزیدآباد، فریزهند) ***püšnī*** (خالدآباد، بادرود) ***pīšūnī*** (بیدهند)

پیشانی

در فارسی میانه pēšanīk؛ مقایسه شود در کردی ānī (a'nī) – بدون pēš.
در نراقی با واژهٔ به معنی «صورت» (←dīm')

pīš (ابوزیدآباد)

←pēš[1]

pīša[1] (بادرود، ابوزیدآباد) ***pīše*** (گز)

استخوان

بی‌گمان باید واژه‌ای اصیل باشد، هرچند در نگاه نخست خاستگاه آن تاریک می‌نماید. این‌گونه واژه‌ها (نام‌های اعضای بدن) به‌ندرت از زبان‌های دیگر برگرفته می‌شوند. در *اوستا* واژه‌ای است به شکل -pištra که صاحب‌نظران بیشتر آن را «آرد» ترجمه می‌کنند، ولی با در نظر گرفتن معنی کلی متنی که این واژه در آن آمده است، می‌توان آن را «عضو بدن» نیز ترجمه کرد (*ZAiW*, 194). از این‌رو هیچ بعید نیست واژهٔ یادشده در ابوزیدآبادی و بادرودی ادامهٔ مستقیم واژهٔ اوستایی باشد.

● البته امکان زیاد دارد خویشاوند pēšak در پهلوی به معنی «عضو بدن، اندام» نیز باشد.

←astaxūn ،neydast

pīša[2] (جوشقان)

تخم؛ تخمه؛ هستهٔ زردآلو

از -pišta*، پهلوی pist «تخم کوبیده یا خرد شده، گندم، جو» (←pešta)

←pešt-(pēš-) ،pešta ،guš-pēša

pīšbābā (جوشقان)

گونه‌ای بازی دو نفرهٔ دختران

pīše (گز)

← **pīša**[1]

pīšīm (ابیانه، طره، هنجن، یارند، کمجان، تکیهٔ سادات، ولوگرد) ***pīšīn*** (جوشقان، ابیانه، چیمه، قهرود، طره، محلات، دلیجان،

ظهر

pīšīn (جوشقان، ابیانه، چیمه، قهرود، طره، محلات، دلیجان)

← **pīšīm**

pīšnī (قهرود)

← **pīsedūme**

pīšūī (هنجن)

← **pīsedūme**

pīšūnī (ابیانه، طره، یارند، ابوزیدآباد، فریزهند)

← **pīsedūme**

pīya (ابیانه، واران)

← **pe**

pīyāla (ابیانه) ***pīgāla*** (قهرود)

پیاله؛ استگان

پهلوی paygāl

← **pīgāz**

pīyanā (طره)

← **pīdūna**

pīyašūy (ابیانه)

پدرشوهر

īyāz (نراق، ابیانه، فریزهند)

← **pīgāz**

pīyazan (ابیانه)

پدرزن

pīyūnā (ابیانه)

← **pīdūna**

pīzī (بیدهند)

بواسیر

فارسی **پیزی** ـ «کون، مقعد، تکمهٔ بواسیر»

pō (نشلج)

← **pā**[1]

pōbōyan (ابیانه) ***pābeda*** (ابوزیدآباد)

برخاستن؛ پا شدن

← **pāštā'an**

pōčīn (ابوزیدآباد)

← **pāčīn**

pōdūna (جوشقان)

← **pīdūna**

pōīz (ابوزیدآباد، محلات)

← **pāyīj**

pok (فریزهند، ابیانه، کمجان)

← **pek**

pol (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، ولوگرد و بیشتر گویش‌ها)

پل

اوستا -pərətu، پهلوی puhl، کردی p'īr

pōlāšt (جوشقان)

pālāst ←

pōlīkī (ابوزیدآباد)

گجاوهٔ چوبی که روی شتر نهند.

polozm (جوشقان)

نیم‌سوخته

pōlūna (ابیانه، طره)

pālō(n) ←

pōlūn-pašte (ابیانه، طره)

pālūm-pošte ←

pōm (ابوزیدآباد، ابیانه، فریزهند، طره، قهره)

تل گود و سرگین؛ مرز میان دو کرت که به شکل خاک برآمده درست می‌کنند.

مقایسه شود: در فارسی **بوم** «زمین کاشته و مرز و کناره‌های آن که قدری بلند کرده‌اند.» (*فرهنگ نفیسی*، *لغتنامه*)

pōnze (ابوزیدآباد) ***pōnzzah*** (ابیانه)

پانزده

pōnzzah (ابیانه)

pōnze ←

por (قهرود، نشلج، قالهر)

پر، زیاد

پهلوی purr < ایرانی باستان *pṛna-

pōrča (ابیانه، طره)

← **pārča**

pōrū (فریزهند، طره)

← **pārū**

porxar (ابیانه، ابوزیدآباد)

پرخور

pōsür (ابوزیدآباد)

ورق‌های بازی

پاسور «نوعی از بازی ورق» (*لغتنامه*)

pošγāb (فریزهند)

← **pašqāb**

pōšne (ابیانه)

← **pājīna**

pošqāb (یارند)

← **pašqāb**

poštūnū (خالدآباد، بادرود)

← **pīsedūme**

poštak (ابیانه)

شیرجه

pot (طره، یارند، ابیانه، میمه)

لب

pōtīl (فریزهند)

pātīl ←

pouč (جوشقان)

تاب‌بازی

pour (جوشقان)

pīra ←

pous (جوشقان)

بوی نم و پوسیدگی

از ریشهٔ *pau- (← $vōy^5$، (püs-) (püsōya-

pöza-(pöz-) (ابوزیدآباد)

عطسه کردن؛ آروغ زدن

از ریشهٔ *pazd- «فوت کردن، دمیدن، دود کردن»؛ مقایسه شود: در پهلوی و پارتی pazd- «دمیدن»، فارسی میانهٔ مانوی nāy-pazd- «نی‌لبک‌نواز» (جانی چونگ)

pözva (ابیانه)

صابون‌پزی

pōy (ابیانه)

$pā^1$ ←

pü (ابیانه)

خاکاره؛ براده

pūdna (کمجان)

← **pīdūna**

pūja (نراق) ***pūz*** (جوشقان) ***pūza*** (نوش‌آباد، ابوزیدآباد، ابیانه، فریزهند، طره)

پوزه

پهلوی pōzak، کردی pōz، بلوچی (pōz) pōnz «بینی»، آسی finjä، fynj «بینی». واژه‌های ارمنی (لهجه‌ای) pinčʿ و کردی pʾīnj به معنی «بینی» ارتباطی به این گروه ندارد.

pūk (ابیانه)

پوگ

pül (ابیانه، ابوزیدآباد)

پول

pūlūna (محلات)

تالاب؛ آب راکد

پالونه (؟)

pür (آشتیان، طره، ابوزیدآباد، کمجان، بیدهند، فریزهند، بادرود، هنجن، ابیانه، چیمه)

← **pīra**

püra (ابیانه)

← **pīra**

pūrījā (طره)

گمی

pūr-pūr (طره)

نم‌نم باران

pürja (ابوزیدآباد)

پسرک؛ پسر کوچک

• pürja gortar (ابوزیدآباد) ـ «پسر بزرگ‌تر»؛ • pürja načа (ابوزیدآباد) ـ «پسر خوب»؛ • pürja vejīja (ابوزیدآباد) ـ «پسر کوچک».

از pür (←pīra) با پسوند مصغر -ja

pūrt (بادرود)

کبک پخته

pūs (طره، فریزهند، ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند، نشلج، ابوزیدآباد)

← pās

püs-(püsa-) (گز)

← püsōya-(püs-)

püsōya-(püs-) (ابیانه) ***püs-(püsa-)*** (گز)

پوسیدن؛ پوسیده شده

از ریشهٔ *pau (←vōy[5]، pous)

pūst (میمه، قالهر، یارند، قهرود)

← pās

pūstāla (جوشقان)

پوست نازک روی گوشت

pūstaxt (قهرود)

رختخواب از پوست

pūš (ابوزیدآباد)

پودری که از گیاهان دارویی تهیه می‌کنند و بر روی زخم ختنه می‌پاشند.

فارسی **پوش**، کردی pūš، ارمنی p‘uš «خار» (؟)

pūšā-(pūš-) (قهرود)

← **peš-(pūš-)**

püšnī (بیدهند)

← **pīsedūme**

pūšt-(pūš-) (ابیانه)

← **peš-(pūš-)**

pūta (محلات) ***pūte*** (ابیانه)

چارقد پیرزنان

pūtana (فریزهند)

← **pīdūna**

pūte (ابیانه)

← **pūta**

pūtīnī (ابوزیدآباد)

تختهٔ خمیر

← **valgebarā ،tīr-tōve**

pūtna (کمجان)

← **pīdūna**

pütna (یارند)

← **pīdūna**

pūtūna (هنجن)

pīdūna ←

pūz (جوشقان)

pūja ←

pūza (نوش‌آباد، ابوزیدآباد، ابیانه، فریزهند، طره)

pūja ←

Q

qadele (جوشقان)

کاسهٔ کوچک؛ پیاله

qaftar (جوشقان)

کبوتر

qaher (ابیانه)

بزغالهٔ سه‌ساله

کهر ـ «رنگ سرخ و تیره برای اسب و حیوان» (؟)

qāhrū (قهرود)

قهرود؛ نام روستا و دهستانی در شهرستان کاشان؛ استان اصفهان

qalafī (جوشقان)

قابلمهٔ مسی دردار که برای نگهداری روغن به‌کار می‌رود.

قلف «زنبیل از برگ خرما» (؟). مقایسه شود: در منوجانی gelyef «دیگ»، gelyē «دیگ بزرگ مسی، کماجدان»

● در خراسان **نون قلفی** «نانی قطور، شبیه تافتون»

qalb (ابوزیدآباد)

سرازیری، شیب

qālī (قهرود) ***qālū*** (ابیانه) ***qōlī*** (ابوزیدآباد)

قالی

qalīč (جوشقان)

انگشت کوچک دست انسان

← **čelīk ،māmāčelīk ،angöšpēla**

qalla (ابوزیدآباد، ابیانه)

قله، سر

qalmesanq (یارند)

قلوه‌سنگ

qālqala (ابوزیدآباد)

زبان کوچک

← **azmūn- kasle**

qālū (ابیانه)

← **qālī**

qanāt (ابیانه)

تنگه

از **قنات**

qānō (ابوزیدآباد) ***qānūn*** (ابیانه)

قانون

qānūn (ابیانه)

qānō ←

qalalīče (جوشقان)

قلقلک

qarāra (ابیانه)

کیف بزرگ چرمی

قراره. بی‌گمان با γarōrā در ابیانه‌ای به معنی «گونی» یکی است (γarōrā←)

qārāz (ابوزیدآباد، خالدآباد، بادرود)

دیلم آهنی

ظاهراً باید ترکیبی کهن باشد. از ایرانی میانه *xara-āza-(ka-)>*xarāz(ak) («چوبی یا وسیله‌ای که با آن خر را می‌رانند»؛ مقایسه شود: **گواز، گوازه** «وسیله‌ای که گاو را با آن می‌رانند» <*gāwa-āza-(ka-) ارمنی gavazan «عصا، گرز» <*gāwa-āzana-(ka-)

• روند دگرگونی معنایی «وسیلهٔ راندن خر» ← «دیلم» یا «اهرم» طبیعی است.

xarāz ،gārōm ←

qāš (ابیانه)

γōš ←

qašang (قهرود) ***qešang*** (ابوزیدآباد)

قشنگ، زیبا

qātar (ابوزیدآباد)

قاطر

asdar ←

qāteq (جوشقان)

ماست

فارسی **قاتق** < ترکی qatıq

qazīn (ابیانه)

قزوین

qed-qed (ابیانه) ***qod-qod*** (ابوزیدآباد)

قُدقُد مرغ

qelqele (قهرود) ***qorqorīča*** (ابیانه)

برآمدگی حلق

qenjeqneje (جوشقان)

ریزریز شده

qesūn (جوشقان) ***qossō*** (ابوزیدآباد) ***qoy*** (یارند)

قی؛ استفراغ

qešang (ابوزیدآباد)

qašang ←

qeya (ابیانه)

اگر

qeylō (ابوزیدآباد)

قلیان

qīč[1] (جوشقان)

زالزالک

فارسی **کُوُچ** (kovoč) «زالزالک وحشی» (*لغتنامه*)، تاجیکی qīč «گونه‌ای گیاه که در مرغزار می‌روید»، در زبان آسوریان اورمیه kīji «گونه‌ای گیاه خوردنی» ظاهراً از ترکی qıčı «خردل».

qīč[2] (محلات) ***görna***

لوچ؛ چشم‌چپ

مقایسه شود: در فارسی **کوچ** «لوچ و احول باشد.» (*فرهنگ نفیسی*)

qiyūma (نوش‌آباد)

بهانه

قیامت (؟)

qobal (جوشقان)

گلوله‌های نخی که بالای سر قالیبافان آویزان می‌شود تا به‌راحتی از آن استفاده کنند.

qodome (رامشه، برزک)

تره‌تیزک؛ شاهی آبی؛ تره‌تیزک آبی

- به شکل qodomak نیز استعمال می‌شود.
- ظاهراً گونهٔ **کودم** در فارسی است که فقط یکبار در فرهنگ *دستورالافاضل* از حاجب خیرات دهلوی (تدوین قرن ۱۴ میلادی در هندوستان)به معنی «نوعی گیاه» آمده است (بعید است همگونهٔ **قدومه** «*Erysimum*» و یا **قودمک** «*Alyssopsis Boiss*» باشد). این واژه یکی از نمونه‌های بسیار جالب اصطلاحات منطقه‌ای یا فرهنگی است که منشأ آن در متون آسوری قدیم (قرن ۱۹ قبل از میلاد) به شکل kuddimmu و به همان معنی ثبت شده است. در

ارمنی نیز به شکل kotim و یونانی کپدوکی kótimos (احتمالاً از ارمنی) «شاهی، شاهی آبی» آمده است. اصولاً شماری از نام‌های گیاهان در فارسی متعلق به این گروه واژگان می‌باشند که ظاهراً از زیربنای زبانی (substratum) سرچشمه می‌گیرند (مثلاً **پرپهن**، **مرخ** و غیره) و از قدمت چندهزارساله برخوردارند. هیچ‌یک از این واژگان اشتقاق ایرانی ندارند (←palpehe).

qod-qod (ابوزیدآباد)

qed-qed ←

qōlī (ابوزیدآباد)

qālī ←

qoloma (ابوزیدآباد) ***qolomba*** (قهرود)

توده، گرده انباشته شده

قلنبه، غلمبه

qolomba (نوش‌آباد)

گنبدی‌شکل

qōna (ابوزیدآباد)

تکه، لقمه

qonāl (ابوزیدآباد)

تنگهٔ زیرزمینی

qop (ابوزیدآباد، ابیانه، جوشقان)

مرغ جوجه‌کشی

qorbetī (قهرود)

کولی دوره‌گرد

غربتی ـ یکی از نام‌های کولیان در ایران. کولیان در ایران بیشتر گروه‌های دوره‌گردی را تشکیل می‌دهند که در سطح خانواده یا درون طایفه به زبان خود سخن می‌گویند، ولی بیشتر فارسی‌زبان هستند. زبان کولی‌ها از گروه گویش‌های هندوآریایی است که در شبه‌جزیرهٔ هند رواج دارند. خود کولی‌ها بازماندگان چندین موج مهاجر از هند هستند که در اواخر هزارهٔ یکم و اوایل هزارهٔ دوم پس از میلاد این شبه‌جزیره را ترک کرده و در جهان پراکنده شدند. مسیر مهاجرت ایشان به دیگر منطقه‌های جهان از ایران می‌گذشت. کولی‌ها در ناحیه‌های گوناگون ایران نام‌های ویژهٔ خود را دارند: **قره‌چی**، **عاشق** (در آذربایجان)، **غارشمال**، **هندی**، **توشمال** (یا **تشمال**) (در بختیاری)، **مهتر** (در ممسنی)، **لوری**، **چللی**، **ترتبیت**، **لوتی**، **چینگانه** (در بلوچستان)، **غربتی**، **غوباز** (در تهران **گوباز** هم می‌گویند)، **دومکی**، **چلنگر**، **عاشق** (در فارس و اصفهان)، **لوری**، **لولی**، **لوتی**، (در کرمان)، **کولی**، **لوتی**، **سوزمانی** (در کرمانشاه)، **قرچی**، **غرشمال**، **عاشق**، **جت** (در خراسان)، **لوتی**، **کولی**، **قاجار** (در خوزستان)، **کولی**، **لوتی**، **دوم** (در کردستان)، **لوتی**، **کولی**، **دومی**، **گورانی**، **هوی‌هر** (به معنای «گرازخوار»)، **جوکی**، **غدر** (در مازندران)

qorre (ابوزیدآباد، قهرود) ***qörömmeš*** (ابیانه)

غرش؛ رعد

qorqorīča (ابیانه)

qelqele ←

qossō (ابوزیدآباد)

qesūn ←

qoy (یارند)

qesūn ←

qūrbāqa (ابوزیدآباد)

γūrbāγe ←

qūč (ابیانه)

قوچ

ترکی koč، مغولی xuc(a)

qūgert (ابیانه)

گوگرد

qūlūm (محلات)

قفل چوبی؛ کلون

از فارسی **کلون**

qulūza (محلات)

غوزهٔ بازنشدهٔ پنبه

R

rā[1] (نشلج) ***ra*** (قالهر، ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود، فریزهند)

راه

• rā vāšoden (قالهر) ـ «راه رفتن»؛ • rā pak (ابوزیدآباد) ـ «راه‌پله»؛ • rā katan (جوشقان، ابیانه، قهرود) ـ «راه افتادن، جاری شدن»؛ • rā vesta (ابوزیدآباد) ـ «راه انداختن»؛ • rā vašö- (š-) (ابیانه) ـ «رفتن»؛ • rā keššā- (keš-) (ابیانه) ـ «به راه کشاندن»

rā[2] (ابوزیدآباد، قهرود)

برای

rā[3] (ابیانه، فریزهند)

بار؛ دفعه؛ مرتبه

rā[4] (ابیانه)

روی؛ بر

ra (نشلج)

rā[1] ←

rāčā (طره)

گوره‌راه؛ بیراهه

rā (←rā[1]) با پسوند مصغر -č-. مقایسه شود: در کردی rēč، مقایسه شود: در گویش فارسی کاشان **ریچه** در اصطلاح **راه و ریچه**

raddī (جوشقان)

اذیت

rag[1] (ابوزیدآباد، چیمه، هنجن، بیدهند) ***reg*** (بادرود، ابیانه، یارند) ***ray*** (خالدآباد) (طره)، ***rayγ*** (فریزهند)

رگ

rag[2] (فریزهند)

عادت ماهانهٔ زنان

شاید از **رگل** (؟)

sar-šūr ←

rayγ (خالدآباد، طره)

rag[1] ←

rayγasne (طره)

rasan ←

rahōya-(rah-), ***rahā-*** (ابیانه)

رهیدن؛ رها شدن

برگرفته از فارسی **رها** (شدن) <-raz*. گونهٔ اصیل واژه ←(ka-) herā

rāhatī (ابیانه) ***rōhetī*** (ابوزیدآباد)

قیف

راحتی (؟)

rāhōu (فریزهند) ***rā'ou*** (یارند) ***rōāv*** (طره)

راه‌آب

raja (جوشقان) ***rejā*** (ابوزیدآباد)

طناب لباس

rak (جوشقان، ابوزیدآباد)

رج قالی

rā ka- (ابوزیدآباد)

← herā (ka-)

rama (قهرود)

گلهٔ گوچک؛ رمه

ramas (طره)

← rasan

ran (نوش‌آباد) ***rang*** (ابیانه، قهرود) ***ray*** (ابوزیدآباد)

رنگ

randa (فریزهند، ابوزیدآباد، ابیانه) ***renda*** (هنجن)

رنده

rang (ابیانه، قهرود)

← ran

rangerēj (جوشقان) ***rayrēj*** (ابوزیدآباد) ***rangrīj*** (کمجان)

رنگرز

یعنی رنگریز (←(rēj-) (rējā-)

rangī-kemō (ابوزیدآباد)

رنگین کمان؛ قوس قزح

← **tāq-sawz-o-süra**

rangrīj (کمجان)

← **rangerēj**

ranjā'an (جوشقان)

رنجیدن

ranj-o-bārīt (قهرود)

رنج و زجر

rā'ou (یارند)

← **rāhōu**

raoun (جوشقان)

روان

rap (هنجن، یارند، فریزهند، بادرود، طره)

← **rapak**

rapa (ابوزیدآباد، ابیانه)

← **rapak**

rapak (دلیجان) ***ravāq*** (جوشقان) ***rapa*** (ابوزیدآباد، ابیانه) ***rap*** (هنجن، یارند، فریزهند، بادرود، طره)

رف؛ طاقچه

از ایرانی میانهٔ *rapak (ریشهٔ *rap/f- «از زیر نگه‌داشتن، بر دوش کشیدن») (؟)

← **rūjen**

rāqā (ابوزیدآباد) ***raxtexou*** (فریزهند، هنجن)

رختخواب

rāqsā-(rāqs-) (ابوزیدآباد)

rāxsā-(rāxs) ←

rās (قهرود)

ras ←

ras (محلات) ***rās*** (قهرود) ***rāš*** (ابوزیدآباد) ***rāst*** (فریزهند) ***rāšt*** (ابیانه)

راست در برابر دروغ/کج

rasā-(ras-) (ابوزیدآباد، قهرود) ***rassā-(rass-)*** (ابیانه) ***rasā'an*** (جوشقان)

رسیدن

rasā'an (جوشقان)

rasā- (ras-) ←

rasan (جوشقان) ***rēsmō*** (ابوزیدآباد) ***rēsmūn*** (فریزهند، بیدهند، بادرود) ***ramas raγasne*** (طره) (یارند، کمجان،

طناب؛ رسن

rasenā-(rasn-) (قهرود)

rasnā'an ←

rasnā'an (جوشقان) ***rasenā-(rasn-)*** (قهرود) ***rasōnā-(rasōn-)*** (ابوزیدآباد)

رساندن

rāsnādan (ابیانه)

فرستادن

از *fra-san- (؟)؛ مقایسه شود پهلوی ōsān- («هل دادن، انـداختن») *awa-san->

rasōnā-(rasōn-) (ابوزیدآباد)

rasnā'an ←

rāsp (ابیانه، قهرود، بیدهند) ***rasb*** (کمجان) ***rāsm*** (طره)

فرسپ؛ شه‌تیر؛ تیر اصلی سقف خانه

در پهلوی frasp، در فارسی **فرسپ** (← مقدمه، §۳)

در ابیانه به **رسپ** یا **فرسپ** hammāl (**حمّال**) نیز می‌گویند.

šeuš ،hammāl ←

rassā-(rass-) (ابیانه)

rasā-(ras-) ←

rāst (فریزهند)

ras ←

rāstan (جوشقان)

بافتن

rāš[1] (ابوزیدآباد)

ras ←

rāš[2] (طره)

بز سیاه و زرد

مقایسه شود در کردی raš «سیاه» <-*raxša

rāšav (بادرود)

فرداشب

آمیزه‌ای از **فردا** (hayā←) و **شب** (šav). در این واژهٔ بادرودی پدیدهٔ تبدیل گروه آغازین -fr* به -r را می‌بینیم (rāsp←).

rāšk (فریزهند) ***rešk*** (ابوزیدآباد)

تخم شپش؛ گونه‌ای انگل در موی سر

فارسی **رشک**، کردی ṙišk، بلوچی rašk، مازندرانی rešk، گیلکی rəšk- همه به معنی «تخم شپش»

rāšn (ابیانه)

مدت آبیاری در ۲۴ ساعت

عربی **رشن** (rašn) «موعد شرب» (*فرهنگ نفیسی*)

rāšt (ابیانه)

ras ←

rāšt(a) (ابوزیدآباد)

روبه‌رو. مقابل

rav (ابوزیدآباد)

مثل؛ مانند

ravāq (جوشقان)

rapak ←

rā-vas-(vēs-) (ابوزیدآباد)

تشکیل دادن

rax (ابوزیدآباد) ***rāxta*** (ابیانه) ***raxt*** (قهرود)

رخت، لباس

rāxsā-(rāxs-) (ابیانه) ***rāqsā-(rāqs-)*** (ابوزیدآباد)

رقصیدن

raxt (قهرود)

rax ←

rāxta (ابیانه)

rax ←

raxtexou (فریزهند، هنجن)

rāqā ←

rāxūna (ابیانه، هنجن، فریزهند، کمجان، یارند) ***rūxūna*** (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، میمه)

رودخانه، آبرفت عریض

مقایسه شود: ruxanaō در گویش رودانِ استان هرمزگان

rūy ←

ray[1] (فریزهند)

rag[1] ←

ray[2] (ابوزیدآباد)

ran ←

rayhūn (ابیانه، یارند)

ریحان

rayrēj (ابوزیدآباد)

rangerēj ←

raz (محلات، هنجن) ***rez*** (ازوار، ابیانه، نراق، بیجگان، دلیجان، میمه، جوشقان، قهرود)

باغ

razbūn (نراق) ***razjī*** (ابیانه)

باغبان

razjī (ابیانه)

razbūn ←

reg (ابوزیدآباد، چیمه، هنجن، بیدهند)

rag[1] ←

rēg (ابیانه، قهرود، ابیانه) ***rīγ*** (جوشقان) ***rīy*** (ابوزیدآباد)

ریگ

پهلوی rēg

rēγ (فریزهند)

اسهال

از **ریغ**

reγ (ابوزیدآباد)

مرغ

از **رخ** (rex) که نام مرغی است افسانه‌ای و در فرهنگ‌ها آمده است (رجوع شود: *لغتنامه*). صاحب *فرهنگ نظام* (ج ۳، ص ۱۵۴) می‌نویسد: «رخ یک مرغ چینی است و شاید در چین چنین مرغی باشد که در افسانه بزرگ جلوه داده شد، باید ریشهٔ **رخ** را در زبان چینی پیدا کرد». جالب این است که چگونه واژه‌ای فنی (زیرا **رخ** تنها در ادبیات باستان و بیشتر به معنی یکی از مهره‌های شطرنج آمده

است) در لهجه‌ای زنده به معنی «مرغ» به جای مانده است. شـاید از **رغـاء** عربـی که «مرغی است» (*فرهنگ نفیسی*)؛ ولی در این صورت نیز باز جای تعجب اسـت که واژهٔ عربی بسیار کمیابی که تنها در فرهنگ‌ها آمـده اسـت، در یـک گـویش ایرانی کاربرد دارد.

rejā (ابوزیدآباد)

← **raja**

rējā-(rēj-) (ابوزیـدآباد) ***rēttan*** (ابیانـه) ***rešt-*** ***(tēs-)*** (ابیانـه) ***rītan*** (جوشقان)

ریختن

از ریشهٔ -raič* «ریختن»؛ مقایسه شود: فارسی **ریخـتن** (ریـز)، کـردی -rētin (rēž-)

← **hōrījova**

renda (هنجن)

← **randa**

resad (قهرود)

قسمت، بخش

از فارسی **رسد**، یعنی چیزی که به کسی می‌رسد.

rēsmō (ابوزیدآباد)

← **rasan**

rēsmūn (فریزهند، بیدهند، بادرود، یارند، کمجان)

← **rasan**

rēščāra (ابوزیدآباد)

آرایش صورت زنان

ظاهراً از rēš «ریش» و čāra «چاره»، معنی «ریش‌کاری»، یا «چارهٔ ریش کردن» یا از **رشتن** «رنگ کردن»

rešk (ابوزیدآباد)

← **rāšk**

rēšt-(rēs-) (ابوزیدآباد)

ریسیدن؛ رشتن

کردی ṙēstin ،ṙīstin

rešt-(rēs-) (ابیانه)

← **rējā-(rēj-)**

rēttan (ابیانه)

← **rējā-(rēj-)**

rēvō-γar (ابوزیدآباد)

حرف‌شنو؛ مطیع

← **rēvō-karda**

rēvō-karda (ابوزیدآباد)

حرف گوش کردن؛ اطاعت کردن

رعایت کردن، روا (داشتن) (؟)

← **rēvō-γar**

reyša (نشلج)

← **rīša**

rez (محلات، هنجن)

← **raz**

rēz (قهرود) ***rēze*** (نشلج)

قلوه‌سنگ، شن

ریز، ریزه

← rīz

rēze (نشلج)

← rēz

rībī (نراق)

← rū[4]

rīd-(rēn-) (ابوزیدآباد)

خریدن

← hernī-(hrīn-) ،berīda

rīγ (جوشقان)

← rēg

rīš (ابوزیدآباد، قهرود)

ریش

rīša (فریزهند، ابیانه، طره، ابیانه، میمه، ابوزیدآباد، قهرود، قالهر) ***reyša*** (نشلج)

ریشه

rīšesped (قهرود)

← rīšespey

rīšespey (ابیانه) ***rīšesped*** (قهرود)

ریش سفید، پیر

rīš-rīš (ابوزیدآباد)

رشته‌رشته شدن پوست یا پارچه

rītan (جوشقان)

← rējā- (rēj-)

rīxd (ابوزیدآباد)

ریخت؛ شکل؛ قیافه

rīxšan (ابوزیدآباد)

ریشخند

با جابه‌جایی -šx- به -xš-

← rīš

← rēz

rīy[1] (ابوزیدآباد)

← rēg

rīy[2] (ابوزیدآباد)

ریه

rīz (قالهر)

ریز

← rēz

rō[1] (ابوزیدآباد)

← rūn

rō[2] (طره) ***rōš*** (ابیانه، طره، کمجان، یارند، بادرود)

آغوز؛ نخستین شیری که پس از زایمان از گاو و گوسفند می‌دوشند.

یکی از تکواژهای بسیار جالب توجه که در گویش‌ها و زبان‌های ایرانی کنونی رواج دارد. **آغوز** را در کردی fīrō(h)، فارسی **آفروشته**، **افروشه**، **فرشه**، **هرش**، **هرشه**، ارمنی (< ایرانی) xrušak، hrušak، پهلوی کتابی frōšak و در پهلوی مانوی frōšag می‌گویند که همگی از ایرانی میانه -frau* -frōšakš*(*afrōšak)> به معنی «سفت شدن شیر» هستند. چنان‌که می‌بینیم در گویش‌های این گستره خوشهٔ آغازین -fr* به -r تبدیل می‌شود (←rāsp). در کردی -š- میان دو واکه به -h- تبدیل می‌شود یا می‌افتد.

rōāv (طره)

rāhōu ←

rob (ابوزیدآباد)

تمشک

rofdorū (ابوزیدآباد)

رفت و روب

rōhetī (ابوزیدآباد)

rāhatī ←

rok (طره)

شیب تند

رک (و راست) (؟)

rōn (محلات، بیدهند)

rūn ←

rōš (ابیانه، طره، کمجان، یارند، بادرود)

rō² ←

rot-(rōg-) (قهرود)

جارو کردن

rowt (جوشقان) ***rūt*** (جوشقان، دلیجان، میمه) ***rūtan*** (جوشقان)

برهنه؛ لخت

روت، رت، لوت؛ کردی ṙūt، هرزندی lüt(a)

loxt(t) ←

rū[1] قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه، چیمه، فریزهند، هنجن، بیدهند، طره، جوشقان، یارند، (دلیجان، کمجان) (نراق، بادرود، ابوزیدآباد) ***rūj*** میمه، زر، واران

روز

• rūjgā (ابوزیدآباد)، rūār (جوشقان)، rūvar (گز) ـ «هنگام روز»

از ایرانی باستان -rauča*، فارسی **روز**، کردی rōž، هرزندی rūž. این واژه در برخی از گویش‌ها به معنی «آفتاب» نیز به‌کار می‌رود، برای نمونه در کردی: rōž hilhāt «آفتاب طلوع کرد» rō(ž)hilāt «طلوع آفتاب». هرچند در بین گویش‌های کاشان چنین کاربردی برای این تکواژ ثبت نشده است، در برخی از اصطلاحات مهجور می‌توان آثار آن را کشف کرد: ابوزیدآبادی rū hārījya «روز شد.» ← «آفتاب طلوع کرد.»

rū[2] (جوشقان، میمه، ابوزیدآباد، قهرود)

در؛ اندر؛ تو

• rū demāγ (ابوزیدآباد) ـ «تو دماغ»

rūda ←

rū[3] (ابوزیدآباد) ***rūot*** (بادرود)

اتاق زنانه

از **راحت** (؟) ـ یا از rū به معنی «درون، اندرون» (←$rū^2$) ـ حداقل در رابطه با گونهٔ ابوزیدآبادی(؟)

$rū^4$ (ابیانه) ***rībī*** (نراق) ***rūva*** (چیمه)

روباه

lōbā ←

$rū^5$ (بادرود)

rūn ←

rü (ابیانه)

چهره، روی

rūa (فریزهند) ***rūdā*** (طره، خالدآباد) ***rūva*** (بیدهند) ***rūya*** (یارند، هنجن)

روده

lūlalā ،vīra ←

rūan (جوشقان، بادرود، ازوار) ***rūya*** (ابوزیدآباد) ***rūwan*** (ابیانه، نراق) (قهرود) ***rūqan*** (طره) ***rūyan*** (نشلج، کمجان) ***rūyān*** (میمه، قالهر، چیمه، هنجن) ***rūγen***

روغن

• rūya čerā (ابوزیدآباد) ـ «روغن چراغ»؛ • rūya bādūm (ابوزیدآباد) ـ «روغن بادام»

rūat (بادرود)

$rū^3$ ←

rūbanda (ابوزیدآباد)

روبند

rūd (میمه)

← **rūja**[1]

rūda (قهرود) ***rūya*** (ابیانه)

داخل

ظاهراً از **روده** به معنی «درون، داخل»

← **rūa**، **rū**[2]

rūdā (طره، خالدآباد)

← **rūa**

rūdelī (جوشقان)

جگر پختهٔ گوسفند

rūg (قهرود)

بخش داخلی؛ درون

از *rūdag (؟)

← **rūda**، **rūa**، **rū**[۲]

rūgdāv (قهرود)

خالی؛ ریخته

← **rūvanga**

rūgūšī (ابوزیدآباد)

سیلی؛ کشیده

rūγen (چیمه، هنجن)

← **rūan**

rūj (نراق، بادرود، ابوزیدآباد)

rū[1] ←

rūjā (ابیانه)

rūja[2] ←

rūja[1] (ابوزیدآباد) ***rūza*** (قهرود) ***rūd*** (میمه)

جوان؛ فرزند

دو گونهٔ نخست از rōdčak*، گونهٔ میمه‌ای از rōd «کودک، بچه» (<-fra- hūta*)؛ مقایسه شود: فارسی **رود**، کردی جنوبی rōta (با پسوند -la)، کمزاری rōr، بختیاری rūla (با پسوند -la)

rūja[2] (دلیجان، میمه، جوشقان) ***rūjā*** (ابیانه)

روزه

پهلوی rōčak، ارمنی ṙočik (<rōčīk) «دستمزد روزانه»

rūjen (کمجان، بادرود)

رف؛ طاقچه

rapak ←

rūjnūma (ابوزیدآباد) ***rūznūma*** (ابیانه)

روزنامه

rü ka-(kar-) (ابیانه)

مراقبت کردن

rūme (ابیانه و بیشتر آبادی‌های منطقه)

جوانهٔ درخت مو

rūn (میمه، قهرود، جوشقان، ابیانه، طره، هنجن، فریزهند، خالدآباد) ***rū*** (بادرود) ***rō*** (ابوزیدآباد) ***rōn*** (محلات، بیدهند)

ران

rūne (ابیانه، طره، چیمه)

روزنه؛ سوراخ سقف

از ایرانی میانهٔ -rōčanak*، مقایسه شود: پهلوی rōčan، rōčpānak «پنجره»، فارسی **روزن**، **روزنه**.

rūot (بادرود)

← **rū**[3]

rūp (ابیانه)

ستون

پیوستگی این واژه با ریشهٔ -rap/f* «از زیر نگه‌داشتن، بر دوش کشیدن» بعید می‌نماید.

rūqan (قهرود)

← **rūan**

rūs (جوشقان، ابیانه، بادرود)

خروس

از *hurūs (< xurūs) با حذف هجای نخست

← **xorūs**، **hurūrs**

rūša (ابوزیدآباد) ***rūšna*** (ابیانه)

روشن

rūšan (ابیانه) ***rūšana*** (طره)

وسیلهٔ باد دادن خرمن گندم

از *fra-šāna-(ka-) (ریشهٔ *-šan «تکان دادن، پخش کردن»)، فارسی **افشاندن**، کردی ṙašāndin

← **yayšen**

rūšana (طره)

← **rūšan**

rūšna (ابیانه)

← **rūša**

rūt (جوشقان، دلیجان، میمه)

← **rowt**

rūt-(rūš-) (ابوزیدآباد)

فروختن

← **borūta**، **hörūtt-(hörūš-)**

rūtan (جوشقان)

← **rowt**

rūva[1] (چیمه)

← **rū**[4]

rūva[2] (بیدهند)

← **rūa**

rūvanga (ابوزیدآباد)

خالی؛ ریخته

← **rūgdāv**، **vay**[1]، **rū**[2]

rū-vö-bar (ابوزیدآباد)

زیر و بر

rūwan (ابیانه، نراق، میمه، قالهر)

rūan ←

rūwe (قالهر)

yūre[2] ←

rūxāštara (فریزهند)

مالیخولیا

rūxūna (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، میمه)

rāxūna ←

rūy (ابیانه)

رود، رودخانه

rāxūna ←

rūya[1] (یارند، هنجن)

rūa ←

rūya[2] (ابوزیدآباد)

rūan ←

rūya[3] (ابیانه)

rūda ←

rūyān (نشلج، طره، کمجان)

rūan ←

rūyan (طره)

rūan ←

rūza (قهرود)

rūja[1] ←

rūzegār (ابیانه، قهرود)

روزگار

rūznūma (ابیانه)

rūjnūma ←

S

sa[1] (طره، یارند، ابیانه)

سه

sa[2] (ابوزیدآباد)

sayīn ←

sabā (ابوزیدآباد) ***sāhb*** (چیمه) ***sohb*** (طره، یارند) ***sühb*** (ابیانه)

صبح، صباح

sābāt (ابیانه)

sābāta ←

sābāta (ابوزیدآباد) ***sābāt*** (ابیانه) ***sōbāt*** (طره)

گذرگاه سرپوشیده، طاق‌دار

عربی **ساباط** «راهرو سرپوشیده، دالان، سایبان»

sābbī (هنجن) ***sālbī*** (فریزهند، یارند) ***sōlavdī*** (ابیانه) ***sōblī*** (طره)
šābbī (کمجان)

سال آینده

آمیزه‌ای از **سال** (sāl[1]←) و bī (abī←)

sabēl (فریزهند) ***sebīl*** (ابوزیدآباد) ***sobēla*** (طره، ابیانه) ***sobīl***
(خالدآباد، بادرود، کمجان)

سبیل

عربی **سبله** «آویزان»

sābgā (طره)

šābgā ←

sabī (ابوزیدآباد) ***sābün*** (ابیانه)

صابون

sabor (ابیانه)

بزی که در کوچگی اخته شده باشد.

بز سه‌ساله چنان‌که از نامش نمایان است: « سه‌بر، سه بار مویش چیده شده است.»

yakbor ،čārbör ،paybor ،šošbor ،döbör ←

sabr (فریزهند)

aččow ←

sābün (ابیانه)

sabī ←

sād (ابیانه، طره) ***sad*** (ابوزیدآباد)

صد

sad (ابوزیدآباد)

sād ←

sadā (ابوزیدآباد) ***sedā*** (ابیانه)

صدا

sadr (فریزهند)

کنار

safrū (ابوزیدآباد)

sofra ←

sagak (ابیانه)

سگگ

sagtūra (ابوزیدآباد)

توله‌سگ

از **سگ** و **توله** (←tüla)

sāγ (کمجان)

saγ ←

saγ (ابوزیدآباد، یارند، ابیانه) ***saq*** (فریزهند، خالدآباد، چیمه، بیدهند) ***sāk*** (کمجان) ***sāγ*** (آشتیان)

کام؛ زبان کوچک

سق، سغ

sāγa (بیدهند، بادرود) ***sōγā*** (طره)

ساقه

sāba ←

saγāltūn (ابیانه) ***sangbūmγaltūn*** (فریزهند) ***sanγaltūn*** (کمجان)

بام‌غلطان

سغ «پوشش و سقف خانه»؛ در فریزهندی و کمجانی **سنگ بام‌غلتان**

sāhb (چیمه)

← **sabā**

sāhob (ابیانه)

صاحب

sāj[1] (نراق) ***sāz*** (ابوزیدآباد)

ساز

sāj[2] (ابوزیدآباد، ابیانه، میمه، گز، قهرود)

سنگی صاف یا گونه‌ای تابهٔ آهنی که زیرش آتش می‌افروزند و پس از داغ شدن بر روی آن نان می‌پزند یا کباب درست می‌کنند.

ساج یکی از رایج‌ترین ابزار آشپزی و ابزاری بنیادین برای تهیهٔ خوراک در میان کوچروان ایرانی است و به‌ویژه در مراتع کوهستانی در هنگام تابستان کاربری اجاقی متحرک را دارد.

sāk (آشتیان)

← **saγ**

sāken (ابیانه)

ساگت

saksaka (فریزهند، یارند)

سگسگه

sāl[1] (ابوزیدآباد، فریزهند، ابیانه) ***sōl*** (ابیانه، طره)

سال

sāl[2] (واران)

← **sāla**

sāla (راجی زر) ***sāl*** (واران)

استخر

عربی **سأل** «جای ریزش آب در رود». در شهر کاشان به استخر **سِلخ** می‌گویند.

sār ←

sālbī (فریزهند، یارند)

sābbī ←

sāle (ابیانه)

تختهٔ سنگی

از ایرانی باستان *sāta- (*sād< یا *sāy) «(سنگ) صاف» در ترکیب با پسوند مصغر -le. ارمنی sal(ik) «تخته‌سنگ» ارتباطی با این واژه ندارد.

sālla (ابیانه) ***sālta*** (طره، فریزهند) ***satlāv*** (ابوزیدآباد)

دلو آب؛ سطل

سطل

salma (جوشقان)

گونه‌ای سبزی خودرو که در آش می‌ریزند.

در فارسی **سرمه** خوانده می‌شود و معرّب آن **سرمق** «اسفناج رومی» (عربی **قطف**) است. باید از یک بن‌واژهٔ ایرانی میانه به شکل *sarmak باشد.

salsakū, ***sarsakū*** (ابیانه) ***sekū*** (فریزهند)

سگّو

سرسکّو یا sāle (←) + **سکو** (؟)

salt (میمه، جوشقان، زفره)

sārda ←

sālta (طره، فریزهند)

sālla ←

samarqan (قهرود)

گونه‌ای درخت

از **سمرقند**، یعنی «درخت سمرقندی» (؟)

samāvār (ابیانه)

سماور

روسی samovar «خودپز»

samej (ابیانه)

پرحرف

سمج

samūrā (ابیانه، طره) ***semūr*** (هنجن) ***semūra*** (فریزهند)

سمور

پهلوی samōr، ارمنی samoyr

sān (ابوزیدآباد)

شکل؛ طور

فارسی **سان**

sandal (کمجان، طره) ***sendal*** (ابیانه، جوشقان)

اسپند

صندل

sandesalōm (فریزهند)

گل‌مژه؛ جوش چشم

مقایسه شود: در لکی sīktasalōm به همان معنی. طبق باورهای عامیانهٔ جوامع کوچرو و دامپرور ایرانی جوش چشم از شاشیدن یا ریدن در گذرها و راه‌ها به‌وجود می‌آید و به اصطلاح کثافتی که انسان در راه‌ها از خود به در می‌کند از چشمش بیرون می‌زند. بنابراین واژهٔ یاد شده باید «سلام کثافت (مدفوع)» معنی شود، همان‌طور که **سنده** در فارسی یعنی «فضله، گه، مدفوع». در رودانی گل‌مژه را gūtos می‌نامند، یعنی «چس گاو». واژهٔ **سنده‌سلام** در فارسی نیز آمده است.

sandīq (یارند) ***sandoγ*** (فریزهند) ***sündüq*** (ابیانه) ***sendüγ*** (هنجن)

صندوق

sandoγ (فریزهند)

sandīq ←

sandoγūna (ابوزیدآباد) ***sandūn*** (طره) ***sangdūn*** (ابیانه، فریزهند)

سنگدان

čanārdūna ←

sang (طره، یارند، چیمه، فریزهند، ابیانه، قهرود) ***sen*** (نشلج) ***seng*** (بیدهند) ***say*** (ابوزیدآباد) (میمه، هنجن، چیمه، یارند،

سنگ

sangāb (فریزهند)

سنگاب؛ ظرف سنگی یا سفالی بزرگ پر از آب در مکان‌های عمومی چون مسجدها برای تشنگان

sangbūmγaltūn (فریزهند)

saγāltūn ←

sangdūn (ابیانه، فریزهند)

sandoγūna ←

sangehar (یارند)

دست‌آس

آمیزه‌ای از sang (←) و $ār^2$ (←)، یعنی «آسیای سنگی»

sangešā (ابیانه)

واحد وزن

سنگ‌شاه

sangliča (محلات)

تپهٔ سنگی؛ سنگلج

sanγūra (بادرود)

جوجه تیغی؛ خارپشت

خویشاوند sīxūr کردی، **سگر** (**سگرنه**) فارسی، sīxčūlīn لری، škuṇ افغانی، (sīnkur) sīkū(n) بلوچی، šougar منوجانی. در میان زبان‌های باستانی و میانهٔ ایرانی در *اوستا* -sukurəna و پهلوی sukurr (تعلق سغدی syrrn «جوجه تیغی» به این گروه بعید می‌نماید) دیده می‌شود. از بن‌واژهٔ ایرانی باستان -sikurna* برآمده است. اوسوالد سمیرینی و واسیلی آبایف این بن‌واژه را «(دارای) پشم سوزن‌دار» معنی می‌کنند که مسئله‌برانگیز است.

sandūn (طره)

sandoγūna ←

sanjara (ابوزیدآباد)

درخت انگور؛ مو؛ درخت سنجد

sannār (جوشقان)

واحدی قدیمی برای پول
صنّار، صد دینار

sanzeγevā (هنجن) ***savzaγavā*** (ابیانه)

سبزه‌قبا
گونه‌ای پرنده که به انگلیسی آن را greenfinch می‌نامند. همچنین در روستاهای گروه ابیانه، به‌ویژه در خود ابیانه، این واژه به‌عنوان کنایه از شخص روحانی نیز به‌کار می‌رود.

sapestūn (ابیانه)

سپستان (گونه‌ای درخت)
از **سگ‌پستان**

sapō'a (فریزهند، طره) ***sepōva*** (ابوزیدآباد)

سه‌پایه برای مشک درخ‌زنی

saq (ابوزیدآباد، یارند، ابیانه)

saγ ←

sāqa (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود)

لوله
ساقه
sāγa ←

sar[1], ***ser*** (ابوزیدآباد، یارند، میمه، بیجگان، ابیانه، قالهر، نشلج، قهرود)

سر
• sar hemardan (جوشقان) ـ «سرشکستن»؛ • sar dā'an (جوشقان) ـ «سر دادن»؛ bekešova • sar (ابوزیدآباد) ـ «سر کشیدن، دزدکی نگاه

کردن»؛● sar bebeγāta (ابوزیدآباد) ـ «سر زدن به جایی یا کسی»؛● sar-berena (ابوزیدآباد) ـ «سربرهنه»؛● sar-baršeda (ابوزیدآباد) ـ «سر رفتن شیر یا غذا»

sar[2] (ابوزیدآباد، قهرود)

دربارهٔ؛ بر؛ روی؛ طی

sār (ابیانه، طره)

تالاب؛ آبگیر

به احتمال بسیار، واژه‌ای است ایرانی، ولی خاستگاه آن روشن نیست. ممکن است از zraya* باشد. چنان‌که می‌دانیم تکواژی هندواروپایی برای «دریا» (یعنی ĝreiios*) دو بازتاب در زبان‌های ایرانی دارد: drayah- (فارسی باستان و در زبان‌های جنوب‌غربی ایرانی) و zrayah- (در *اوستا* و در زبان‌های شرقی و شمال‌غربی ایران). بنابراین اگر پیشنهاد بالا درست باشد، sār در ابیانه‌ای باید از واژگان اصیل خطهٔ کاشان به‌شمار رود (هرچند اشتقاق آن از zraya* از نظر سیر تکاملی آوایی دشوار می‌نماید.)؛ مقایسه شود: در کردی zirē «دریا» که در نام دریاچهٔ zirēbār (یا zirēvār) نزدیک مریوان نیز نهفته است (بخش دوم باید از pāra-* باشد به معنی «کنار»، مانند رودبار). برای «تالاب، مرداب، آبگیر» در گویش‌های مرکزی واژه‌های دیگری نیز وجود دارند، مانند: xarzōu در کشه‌ای، قهرودی manjelōb، در گزی gūrōu.

● یا از ایرانی باستان γžar-* (یا xšar-*) «در جریان بودن آب» تحت تأثیر قرینه‌سازی با سرد (←sart[1]) (؟). مقایسه شود: saharesdāl «آبگیر، مرداب» که بخش دوم آن (dāl) همان **تال** در **تالاب** است.

● آیا با sāla به معنی «استخر» یکی است (←sāla[1]) (؟)

sārā (ابیانه) ***sargīn*** (فریزهند، قهرود)

سرگین

گونهٔ نخست از بن‌واژهٔ *saraka- و دومی از (*sarakaina->) *sarakēn می‌آید ـ هر دو از ریشهٔ ایرانی باستان *sara- (< هندواروپایی *sker- «ریدن، کثافت، مدفوع، فضله»، *اوستا* sairya-). همین ریشه را در کردی pasārī «پشکل گوسفندان» <*pasu-sārya(-ka-)* و نیز sīrik «چرک سر یا مو» <*sarya-ka-* می‌بینیم. ظاهراً seγa «سرگین» در ابوزیدآبادی نیز برآمده از این ریشه است از *saraka- با حذف -r- (؟)

← **seγa**

sara (ابوزیدآباد)

تشک

saraja (نراق)

← **sereja**

sarājīrī (جوشقان، ازوار)

← **sarejērī**

sarang (قهرود)

پارچه

sāravūn (ابیانه)

ساربان

sarabarvoze (جوشقان)

گونه‌ای بازی پسران که از روی یکدیگر می‌پرند.

sarbas (ابوزیدآباد)

گونه‌ای بیماری؛ سردی مزاج

sārd (ابیانه)

sart[1] ←

sard[1] (قالهر)

sart[1] ←

sard[2] (قهرود، میمه)

sārda ←

sārda (ابیانه، طره) ***sart*** (فریزهند، میمه، بیدهند) ***salt*** (میمه، جوشقان، زفره)
serd (ابوزیدآباد) ***serde*** (آران بیدگل) ***sard*** (قهرود، میمه)

نردبان؛ پلکان

معرفی مفصل این تکواژ مهم، یافتن گواه در پهلوی (/sart/srt)، شناسایی وجه اشتقاق و گردآوری کامل داده‌های گویشی آن، از آنِ شادروان احمد تفضلی است (*JA*, 1970: 87-89). مقایسه شود: گیلکی sardī (serdī) ، سمنانی sardī، سرخه‌ای serd، گزی sort، اردستانی sard، گبری surut همه به معنی «پلکان، نردبان» < ایرانی باستان *sarta- (ریشهٔ *sar- «به هم پیوند دادن»).

sardōu (فریزهند، بادرود، ابوزیدآباد)

سرداب (زیرزمینی)

sarejērī (یارند) ***sarājīrī*** (جوشقان، ازوار) ***sarš̌īva*** (ابوزیدآباد)

سرازیر؛ سراشیب

sarešūm (یارند، بادرود، کمجان) ***saršava*** (طره، فریزهند) ***saršev*** (ابوزیدآباد)

سرشب، وقت غروب

سرشام، سرشب

sārevō (ابوزیدآباد)

سرگردان

sargīn (فریزهند، قهرود)

sārā ←

sarīsa (ابیانه)

نام رودخانه‌ای در ابیانه

sārmā (فریزهند، ابیانه، طره)

سرما

sarpūš (قهرود)

سرپوش

sārsam (ابوزیدآباد)

ریحان

فارسی **سپرم**، **اسپرم**، **سپرغم**، پهلوی sprahm(ak)، ارمنی aspram (نام دختر) ـ «گل» (؟)، ترکیبی با samana (**سمنه**)، یعنی «گل سمنه» (؟)

sarsakū (ابیانه)

salsakū ←

sarsangī (ابوزیدآباد)

لاابالی؛ بی‌اعتنا به مردم

سرسنگین یا **سرسنگی** (؟)

sarsemō (ابوزیدآباد)

بهانه

sarserīnou (ابوزیدآباد)

سرسره

saršava (طره، فریزهند)

sarešūm ←

saršet (قهرود)

سرشیر

مانند **سرشیر** فارسی آمیزه‌ای است از **سر** (←sar[1]) و šet به معنی «شیر» (←)

šet ←

saršev (ابوزیدآباد)

sarešūm ←

saršīva (ابوزیدآباد)

sarejērī ←

saršūna (یارند)

شانه (عضو بدن)

šūna[2] ←

sar-šūr (ازوار)

عادت ماهانه

ظاهراً شستن سر در رابطه با قاعدگی زن کنایه از گوشه‌گیری زن در زمان عـادت ماهانه است.

← **rag²**

sart¹ (میمه) ***sārd*** (قالهر)

سرد

sart² (فریزهند، بیدهند، میمه)

← **sārda**

sartākūn (ابوزیدآباد)

برعکس

یعنی «از سر تا کون، سر تا ته ـ برعکس»

← **varepe**

sārüj (ابیانه، طره)

ملاط ساروج

sārūn (جوشقان)

← **sārevō**

sārv (ابیانه، فریزهند، بیدهند)

سرو

sarvār (میمه)

مزرعه‌ای که به منبع آبیاری نزدیک است.

آمیزه‌ای از **سر** (←sar[1]) و vār به معنی «منبع آب» (مقایسه شود: پهلـوی var «دریاچه»)

sārvōn (ابیانه)

← **sārevō**

sās (جوشقان)

تفالهٔ انگور

از **سبوس**

← **sūs**

sašammay (ابیانه)

سه‌شنبه

sāt-(sāj-) (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود) ***sātan*** (جوشقان)

ساختن

← **hasājen**

sātan (جوشقان)

← **sāt-(sāj-)**

satlāv (ابوزیدآباد)

← **sālla**

satūr (فریزهند، بیدهند) ***šotür*** (طره)

ساطور قصابی

sauda (هنجن)

← **sāvayā**

sāv (جوشقان، طره، یارند، کمجان)

sōw ←

sāvā-(sāv-) (ابیانه)

جدا کردن؛ پالاییدن
صاف کردن

savāl (هنجن)

šalvōla ←

savār (جوشقان)

sovār ←

sāvayā (ابیانه، طره) ***souda*** (چیمه، بیدهند) ***sauda*** (هنجن)

سبد حصیری

پهلوی sapat، فارسی **سبد**، کردی savat’، ارمنی sapat (به معنی «قوز، گوژ») < ایرانی باستان -sapatā* (از ریشهٔ -sap* «گرد بودن»)

sāvd (یارند)

sawz ←

sāvda (ابیانه)

sawdā ←

savok (ابیانه) ***sobok*** (ابوزیدآباد)

سبگ

پهلوی sapuk

savr (ابوزیدآباد)

aččow ←

sāvz (طره، ابیانه)

sawz ←

sāv-zamīnī (طره، یارند، کمجان) ***sōw-zemīnī*** (ابوزیدآباد، ابیانه) ***sou-zamīnī*** (بادرود)

سیب‌زمینی

savzaγavā (ابیانه)

sanzeγevā ←

sawdā (ابوزیدآباد، قهرود) ***sāvda*** (ابیانه)

خارش؛ مرض گری؛ گچلی

همچنین مقایسه شود: کرمانی saudā «خارش». ارتباطی با عربی **سودا** (مؤنث **اسود**) «سیاه» ندارد. همریشهٔ پهلوی sūtan، **سودن** (**سایش**) در فارسی، نایینی sāwitīš(sāwēn-) «مالیدن» ــ sawnā- (sawn-) «خرد کردن»، زازایی همه از ریشهٔ ایرانی باستان *sau-/*sū- «مالیدن، سودن»

aklūšye ،eklāčī ،kelāš ،sōfō ←

sawz (ابوزیدآباد، هنجن، فریزهند) ***sāvd*** (یارند) ***sāvz*** (طره، ابیانه) ***sowz*** (محلات)

سبز

sawzī (ابوزیدآباد)

سبزی

sāxdū (طره)

پوزهٔ گره

sāxt (ابیانه)

سخت

sāxtemō (ابوزیدآباد)

ساختمان

say[1] (ابوزیدآباد)

sang ←

say[2] (ابوزیدآباد)

چارگ

از **سنگ** یا **صد**

sayāk (طره، ابیانه)

ثلث

سه یک

sāyebō (ابوزیدآباد)

سایبان

saygorda (ابوزیدآباد)

سنگ بزرگ

از say (←gorda) + (sang «بزرگ» gerd[1])

sayīn (طره، ابیانه) ***sa*** (ابوزیدآباد)

چگونه

sayl (ابیانه، طره، بادرود)

سیل

sāz (ابوزیدآباد)

sāj[1] **←**

səl (میمه)

← **sül**

sərewən (میمه)

← **sārevō**

sebande-kamar (خالدآباد)

مهرهٔ کمر

sebīl (ابوزیدآباد)

← **sabēl**

sedā (ابیانه)

← **sadā**

sef (ابوزیدآباد) ***seft*** (ابیانه)

سفت؛ محکم

sefīdā (ابوزیدآباد)

سرگین؛ تاپالهٔ الاغ

← **sārā**

sejena (دلیجان) ***sūjak*** (فریزهند) ***sōjak*** (میمه)

سوزن جوال‌دوز

برآمده از *saučana- یا *saučina-؛ کردی šūžin، فارسی **سوزن**

sekū (فریزهند)

← **salsaku**

selle (خالدآباد)

چرک زخم

semma (ابوزیدآباد)

سوم

semūr (هنجن)

← samūrā

semūra (فریزهند)

← samūrā

sen (نشلج)

← sang

senabbar (ابیانه)

صنوبر

sandal (جوشقان، ابیانه)

← sandal

sendalī (ابیانه) ***sendelī*** (هنجن، فریزهند)

صندلی

sendelī (هنجن، فریزهند)

← sendalīī

sendō (ابوزیدآباد)

سندان

sendüγ (هنجن)

← sandīq

seng (بیدهند، میمه، هنجن، چیمه، یارند)

← sang

sengak (دلیجان، محلات)

تگرگ

از **سنگ** با پسوند ak-. در فارسی، مقایسه شود: **سنگک**، **سنگچه** و **ینچه** ـ تگرگ

← **gelgelaka**[1]، **zormakka**، **tagāra**

senjay (ابیانه)

سنجد

sepōva (ابوزیدآباد)

← **sapō'a**

sēr[1] (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود) ***sīr*** (طره)

سیر؛ فراوان

سیر به معنی زیاد، بیشتر در گویش‌های تاجیکی ماوراءالنهر به‌کار می‌رود، مقایسه شود: **سیرگپ** «پرحرف، حرّاف، کسی که زیاد حرف می‌زند.»

← **sēr**[2]

sēr[2] (ابیانه، طره، فریزهند، بیدهند، هنجن)

سیر (در مقابل گرسنه)

پهلوی sēr (sagr)، فارسی **سیر** <-sagra* (هندواروپایی -kegro*)، کردی t'ēr <-θagra*

← **sēr**[1]

ser (ابوزیدآباد و برخی خطه‌های دیگر)

← **sar**[1]

serāješ (ابوزیدآباد)

سرزنش

serā (محلات، نراق، دلیجان)

خانه

در پهلوی srād، در فارسی **سرای** -srāda* و در ارمنی srah

serāj (قهرود)

همه

serd (ابوزیدآباد)

sārda ←

serde (آران بیدگل)

sārda ←

sereja (ابوزیدآباد) ***saraja*** (نراق)

آبیاری کوتاه‌مدت (۱۰ دقیقه‌ای)

ظاهراً از **سرجا** -in situ

ser-e-sedā (ابوزیدآباد)

سروصدا

sereš (ابیانه، قهرود)

چسب؛ سریش

sērkū (محلات) ***sīrγū, sīrγō*** (بادرود)

هاون سنگی؛ دستهٔ هاون

از **سیرکوب** وسیله برای کوبین سیر

sēsād (طره، ابیانه) ***sēsad*** (یارند)

سیصد

sēsad (یارند)

← **sēsād**

setāra (ابیانه)

← **esrū**

setün (فریزهند) ***sotīn*** (یارند)

ستون

seu (کمجان)

← **šefta**

seva (میمه)

سواء جدا

sēx (ابوزیدآباد)

سیخ

seyala (ابوزیدآباد) ***sīyala*** (جوشقان)

تکه‌های شکستهٔ ظرف‌های سفالی

ساکنان کاشان و اطراف به ظرف‌های سفالی نقش‌دار، از جمله به تکهٔ سفال شکسته، **سیاه‌لک** می‌گویند. نام تپه‌های سیلک نیز از سیاه‌لک می‌آید به خاطر انبوه سفالینه‌های شکسته‌ای که به‌ویژه پس از کاوش‌های باستان‌شناسی، همواره در این محوطه به چشم می‌خورد.

● عبدالرحیم کلانتر ضرابی، مؤلف *تاریخ کاشان* (چاپ ایرج افشار، ۱۳۷۸، ص ۱۱۶) دربارهٔ وجه‌تسمیهٔ تپهٔ سیلک می‌نویسد: «و یکی از قلعه‌جات قدیمی قلعهٔ سی‌ارگ است و بالفعل تل خاکی است و بانی بنایش اصلاً معلوم نیست. در میان کاشان و فین واقع است. گویند چون خاک آن موضع که مبنای آن قلعه است بالنسبه از خاک اطرافش سفیدتر است موسوم به سپدارگ شده و از کثرت استعمال سی‌ارگش نامند». چنین توجیهی نمونه‌ای از پدیده‌ای است که در زبان‌شناسی «اشتقاق عامه» (folk etymology) نامیده می‌شود.

seyāmore (ابوزیدآباد)

سیاه‌مرغ (گونه‌ای پرنده)

sī (ابوزیدآباد، طره، ابیانه)

سی

sīgā (قهرود)

← **sīva**

sīl (یارند)

← **sül**

sīlaγāz (ازوار)

← **sül**

sīlča (بیدهند)

تغار، خم

← **sīlkeje**

sīlkeje (ابوزیدآباد)

کشک‌ساب، ظرفی سفالی برای ساییدن کشک

← **sīlča**

sīna (ابوزیدآباد، ابیانه، قالهر، قهرود، طره، فریزهند، چیمه، بیدهند، طره) ***sīne*** (یارند)
سینه

sīne (یارند)
← **sīna**

siōu (خالدآباد)
جگر
ظاهراً از معنی «جگر سیاه»

sīr (طره)
← **sēr**[1]

sīrat (یارند) ***sūrat*** (خالدآباد، بیدهند)
صورت، چهره

sīrγō (بادرود)
← **sērkū**

sīrγū (بادرود)
← **sērkū**

sīrīč (ازوار)
← **sūrīje**

sīrīt (یارند)
ماه (سی روز)

sīsk (یارند)
سوسک سیاه
← **süsk**

sīva (ابوزیدآباد) ***syā*** (میمه، قالهر، ابیانه، نشلج، یارند، چیمه، طره) ***sīgā*** (قهرود)
سیاه
دربارهٔ چگونگی دگرگونی‌های آوایی منشأ -g- میانی در قهرودی ← pīgāz

siyala (جوشقان)
← **seyala**

sō[1] (میمه)
← **sōw**

sobāt (طره)
← **sābāta**

sobāt (طره، ابیانه)
← **sabēl**

sobīl (خالدآباد، بادرود، کمجان)
← **sabēl**

sobok (ابوزیدآباد)
← **savok**

sobra (خالدآباد)
بقچه
سفره
← **sofra**

soda (جوشقان، کمجان، یارند)
سرماخوردگی شدید
از **سدّه** «گرفتگی بینی»

sofa (ابیانه)

سالن

از **صفّه** «ایوان مسقف»

sōfō (ابوزیدآباد) ***sōfūn*** (ابیانه) ***sūhūn*** (قهرود) ***sōhōn*** (میمه)

سوهان

از ریشهٔ sau*- «ساییدن، سابیدن» (sawdā←)

sofra (ابوزیدآباد، ابیانه، هنجن، فریزهند) ***sohra, sohla*** (بیدهند) ***safrū*** (ابوزیدآباد)

سفره

sobra ←

sōfūn (ابیانه)

sōfō ←

sōγā (طره)

sāγa ←

soγyāla (ابوزیدآباد)

میوهٔ کم‌آب

sohb (طره، یارند)

sabā ←

sohla (بیدهند)

sofra ←

sōhōn (میمه)

sōfō ←

sohr (نراق)

ظهر

sohra (بیدهند)

sofra ←

sōjak (میمه)

sejena ←

sok (آشتیان)

آب بینی

sōko (ابوزیدآباد)

خار

از -sauk* به معنی «سوزاندن» (؟)؛ مقایسه شود: در خوانساری sūk به معنی «چوب خشک تیزشده برای راندن خر»

sōl[1] (ابیانه، طره)

sāl[1] ←

sōl[2] (محلات)

sül ←

sōlbī (طره)

sābbī ←

solf (یارند)

نخاع

solfa (چیمه، فریزهند)

سرفه

solm (نوش‌آباد، جوشقان)

تیرهٔ پشت؛ پی

صلب

sollāb (ابیانه)

چاقو تیزکن؛ مصقل

ظاهراً از **صلابه** «قلاب گوشت»

som (ابوزیدآباد، فریزهند، طره، ابیانه) ***sombe*** (قهرود)

کفش چوبی؛ سم

این واژه در پهلوی به شکل sumb و در ارمنی smbak (<*sumbak) است.

← **somb**

somb (بادرود، خالدآباد)

پاشنهٔ پا

← **som**

sombe (قهرود)

← **som**

sōra (فریزهند)

گس

پهلوی sōrak «نمکین» (؟)

← **sūr²**

sornā (ابوزیدآباد)

سرنا

söt-(sūt-) (ابوزیدآباد، جوشقان، ابیانه)

سوختن

← پیش‌گفتار، §۷، ۸، ستاک گذشته، ۶

söte (گز)

sotta[1] ←

sotīn (یارند)

setün ←

sotta[1] (ابوزیدآباد، ابیانه، جوشقان) ***söte*** (گز)

سرگه

از دیگر گویش‌های مرکزی ایران این تکواژ در کشه‌ای به شکل suta و به همان معنی و در پراچی که از گویش‌های گسترهٔ شرق می‌باشد به شکل sītö و به معنی «ترش» ثبت شده است.

در ایرانی باستان شاهدی ندارد ولی در سنسکریت دیده شده است: śukta- «سرکه»، و از زبان‌های میانهٔ ایرانی در ختنی شاهد دارد: suttä «سرکه». گونه‌های مختلف این تکواژ اصیل در گویش‌های ایرانی از بن‌واژهٔ *suxta- (ریشهٔ *sauk- «سوختن») به‌وجود آمده‌اند. در پهلوی به این معنی واژه sik آمده است که در فارسی نیز به شکل **سک** و در ترکیب‌های **سکه** با (آشی که با سرکه درست کنند) و **سکنگبین** (**سکنجمین**) دیده می‌شود. ظاهراً سرکه نیز از sik مشتق شده است: از *sikka و بعد با پدیدهٔ دگردیسی (dissimilation) به sirka مبدل شده است.

از *suxta- (ویلهلم آیلرس)

sotta[2]، **tār[1]** ←

sotta[2] (ابیانه)

سوخته

sotta[1] ←

sou (فریزهند، هنجن، بادرود، فریزهند)

← **sōw**

souda (چیمه، بیدهند)

← **sāvayā**

soupara (فریزهنـــــد) ***šabpara*** (جوشـــــقان) ***šowpar*** (قهـــــرود) ***šowparak*** (محلات)

شب‌پره

sous (محلات)

← **sūs**

sou-zamīnī (بادرود)

← **sāv-zamīnī**

sovāl (ابیانه) ***suwāl*** (محلات، میمه) ***suāl*** (گز)

ساقهٔ گندم

فارسی **سفال** «پوست پسته، بادام و فندق»

sovār (ابیانه) ***savār*** (جوشقان) ***suvār*** (محلات)

سوار

sōw (ابوزیدآباد، نراق، ابیانه، قالهر، محلات، قهرود) ***sō*** (میمه) ***sāv*** (جوشقان) ***sou*** (فریزهند، هنجن، بادرود، فریزهند) (طره، یارند، کمجان،

سیب

sowl (جوشقان)

← **sül**

sowk (جوشقان) ***sūk*** (محلات، قهرود)

گوشه

sowne (جوشقان) ***sūna*** (طره، کمجان)

تشت خمیر

← **sūnō**

sowr (جوشقان)

← **sūr**[1]

sowreje (جوشقان)

← **sūrīje**

sowz (محلات)

← **sawz**

sōw-zemīni (ابوزیدآباد، ابیانه)

← **sāv-zamīnī**

soxāba (نراق) ***šoxāba*** (نراق)

جلیقه

شب‌خوابه، لباس خواب (؟)

sōya (محلات) ***sūya*** (قهرود)

سایه

suāl (گز)

← **sovāl**

subul (قهرود)

← **süsükra**

sūhb (ابیانه)

← **sabā**

sūhūn (قهرود)

sōfō ←

sūja (کمجان)

دمل روی گردن

از *sōčak

süzēnak، **sūzak** ←

sūjak (فریزهند)

sejena ←

sūk (محلات، قهرود)

sowk ←

sül (ابوزیدآباد، ابیانه، میمه، فریزهند، چیمه، هنجن، بیدهند، طره، کمجان) ***sowl*** (ازوار) ***sīlaγāz*** (یارند) ***sīl*** (محلات) ***sōl*** (میمه) ***səl*** (جوشقان)

ناودان؛ سول

مقایسه شود: **سوله** «سوراخ را گویند عموماً و سوراخ مقعد و سوراخ فرج» (*لغتنامه*) (؟). ارتباط این تکواژ با آب به‌روشنی در **سولاب** دیده می‌شود که نام دهی است در شهرستان ساوه و روستایی در دهستان جلالوند، بخش فیروزآباد، شهرستان کرمانشاه. البته هر دوی این جاینام‌ها برگرفته از نام رودخانه‌های مجاور هستند. گونهٔ ازواری ترکیبی از sīl (<sūl) و **غاز** که وجود بخش دوم احتمالاً تحت تأثیر شباهت ناودان با گردن غاز است.

sūsūlū ←

sūl (ابیانه) ***süle*** (ابوزیدآباد، ابیانه)

آخور بزرگ؛ آغال

فارسی **سولدونی** «جای کثیف و تاریک، هولدونی» (فرهنگ معین) (؟)

süle (ابوزیدآباد، ابیانه)

← **sūl**

sūna (طره، کمجان)

← **sowne**

sündüq (ابیانه)

← **sandīq**

süne (قهرود، میمه)

← **sūnō**

sūnō (دلیجان) ***süne-sünī*** (قهرود)

تشت؛ تغار؛ خم

از **سینی** (< عربی **صینی** «چینی») (؟)

← **sowne**

sūr[1] (ابوزیدآباد، نراق، میمه، ابیانه، قالهر، محلات، نشلج، طره، هنجن، فریزهند) ***sōwr*** (جوشقان) ***sūr*** (ازوار) (بادرود، قهرود، دلیجان،

سرخ؛ قرمز

از *suxra-

← **sür**

sūr[2] (ابیانه) ***šūr*** (فریزهند، طره، هنجن)

شور؛ مزهٔ شور

در پهلوی sōr، در فارسی **شور**، در بیشتر زبان‌های زندهٔ ایرانی این تکواژ با -š آغازین ثبت شده است. افزون بر گونهٔ ابیانه‌ای -s آغازین را در زبان زازایی نیز می‌بینیم: sōl به معنی «نمک». به نظر والتر هنینگ این تکواژ در ایرانی برگرفته از زبان‌های دراویدی است.

sür (قهرود)

زغال داغ

← **sūr**[1]

sūrat (خالدآباد، بیدهند)

← **sīrat**

sūrīje (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود، دلیجان، طره، کمجان، هنجن) ***sowreje*** (ازوار) ***sīrīč*** (جوشقان)

سرخگ

sūrmā (کمجان)

← **sūrvā**

sūrmāī (ابیانه) ***sürmeyn*** (ابوزیدآباد) ***sīrmeyī*** (یارند) ***sürmāyī*** (طره)

سرمه‌ای

sürmāyī (طره)

← **sürmaī**

sürmeyn (ابوزیدآباد)

← **sürmaī**

surū (خالدآباد)

مری؛ لولهٔ گوارش

sūrvā (هنجن) ***sūrmā*** (کمجان) ***šūrvā*** (ابیانه، یارند، فریزهند، طره)

شوربا؛ آش؛ غذای آبکی

از *šōr-pāk؛ مقایسه شود: **سرکه‌با** «آش سرکه»، **شیربا** (یا **شیروا**) «آشی که از شیر درست می‌کنند»، **گندم‌با** (یا **گندم‌وا**) «آش گندم، هلیم»، **اسپیدبا** (یا

سفیدبا) «آش ماست»، **ماست‌وا** به همان معنی، **کشک‌با** «آش کشک»، **غوره‌با** «آش غوره». بخش دوم ترکیب از pāka* ایرانی باستان (از ریشهٔ -pak* (pač-) «پختن») آمده است. در ایران واژهٔ **شوربا** اکنون کم‌وبیش فراموش شده و گویا تنها در برخی گویش‌ها دیده می‌شود و واژهٔ **آش** جایگزین آن شده است. برخلاف آن، در فارسی افغانستان و تاجیکستان و حتی در کشورهای ترک‌زبان آسیای مرکزی šörpō تنها نام خورشت های آبکی است، درحالی‌که **آش** (ōš) برای نامیدن پلو و غذاهای برنجی به‌کار می‌رود.

← **nōnvō**، **sūr**[2]

sūs (جوشقان) ***sous*** (محلات)

سبوس

← **tāsa**، **sās**

süsk (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود، هنجن، بادرود، فریزهند، طره)

سوسک

süsükra (ابوزیدآباد) ***süt*** (ابیانه، قهرود) ***subul*** (قهرود)

صوت

sūsūlū (خالدآباد)

ناف

احتمالاً نامی است توصیفی ـ از sūsūlū*، شکل تکراری **سول** «سوراخ» (sü←)

süt (ابیانه، قهرود)

← **süsükra**

suvār (محلات)

sovār ←

süvī (ابیانه)

شوید

suwāl (محلات، میمه)

sovāl ←

sūya (قهرود)

sōya ←

sūz (ابوزیدآباد)

سوز

sūzak (ابوزیدآباد)

دمل

برآمده از *sōčak به معنی «سوزان، سوزنده»، فارسی **سوزاک**

sūja ،süzēnak ←

süzēnak (قهرود)

جوش

از *sōčēnak، sūja

syā (میمه، قالهر، نشلج، یارند، چیمه، طره، ابیانه)

sīva ←

Š

šā (ابوزیدآباد) ***šā(h)*** (ابیانه)

شاه

šā-(š-)[1] (ابوزیدآباد) ***šo'an*** (جوشقان) ***šöyan*** (ابیانه، قهرود، بادرود)

رفتن؛ شدن

← **büšta ،daršeda**

šā-(š-)[2] (قهرود)

توانستن

مقایسه شود: پهلوی -šāy، پارتی -šah، فارسی **شایستن** (**شای** ـ)، ابیانه‌ای ešö (-š)، ابوزیدآبادی (-š)-ašö- ـــ همگی از ایرانی باستان *xšā به معنی «حکومت کردن»

ša (ابوزیدآباد)

آوایی برای متوقف کردن خر

šabā (ابوزیدآباد)

به‌به! آواز شادی

از **شادباش**!

← **šabōw**

šābbī (کمجان)

← **sābbī**

šābgā (ابیانه) ***sābgā*** (طره)

کلاه دوره‌دار

واژهٔ روسی‌الاصل ـ از šapka. فارسی کلاه **شابگا**

šabpara (جوشقان)

← **soupara**

šabōw (ابوزیدآباد)

آواز شادباش که هنگام بردن داماد به حمام سه بار سر می‌دهند.

← **šabā**

šādā (ابیانه)

عَلَم امام حسین در مراسم شب تاسوعا

šādūna (ابوزیدآباد، فریزهند، قهرود)

شاهدانه

šaftālū (طره، ازوار) ***šeftalū*** (فریزهند)

شفتالو

از ایرانی میانهٔ شمال‌غربی šift-ālūk (در پهلوی) یعنی «آلوی شیری، شیردار»: šift در پارتی «سیر»: مقایسه شود: پهلوی šīrēn «شیرین» = پارتی šiftēn به همان معنی

← **šet**

šāger (ابوزیدآباد) ***šāgerd*** (ابیانه)

شاگرد، دانش‌آموز

šāgerd (ابیانه)

šāger ←

šaγāl (فریزهند، ابیانه، جوشقان)

شغال

šaγīγa (فریزهند، کمجان)

پیشانی
شقیقه

šaqīqa ←

šāhr (ابیانه)

šar ←

šal (قهرود، ابیانه) ***šal*** (ابوزیدآباد)

شل، لنگ

šal (ابوزیدآباد)

šāl ←

šālā-(šāl-) (ابیانه)

لنگیدن

šālγam (طره، ابیانه، هنجن)

شلغم

از پهلوی *šalgam (ارمنی šałgam)، معرّب آن **شلجم**، **سلجم**

šalvōla (طره) ***šolar*** (نراق) ***savāl*** (هنجن)

شلوار

پهلوی šarvār

šama[1] (ابوزیدآباد) ***šemā*** (هنجن، چیمه) ***šomā*** (فریزهند، بادرود، نراق) (طره، ابیانه،

شما

šama[2] (ابوزیدآباد، قهرود)

شنبه

šamāl, ***šemāl*** (ابوزیدآباد)

باد خنک، نسیم

مخفف **باد شمال**؛ در تاجیکی شمال تا اندازه‌ای جایگزین نسیم و حتی باد سرد شده است. برای نمونه: شمال خوردن یعنی «سرما خوردن»

šambelīle (ابوزیدآباد) ***šanbalīlā*** (ابیانه، طره، یارند)

شنبلیله

پهلوی šamblītak (ارمنی šamłitak)، فارسی کلاسیک **شمبلید** یا **شمبلیذ** «اسپرغمی بود به زردی که همهٔ زردی‌ها مثل به وی زنند.»، «طبع او معتدل است، آماس‌ها نرم کند و دردها را ببرد و دماغ را تری و لطافت دهد و دل به نشاط آورد. بوییدنش معده را سود دارد.» (*فرخ‌نامه*، ۵۸۰ قمری، چاپ ایرج افشار، صص ۱۲۸، ۲۸۳)

šamkūr (کمجان)

ševkūr ←

šamšēr (فریزهند) ***šamšīr*** (یارند، ابیانه، هنجن)

شمشیر

پهلوی šamšēr

šamšīnī (ابوزیدآباد)

شب‌نشینی

← kernū

šamšīr (یارند، ابیانه، هنجن)

← šamšēr

šan (ابیانه، فریزهند، کمجان) ***šen*** (میمه، طره)

شن

šanbalīlā (ابیانه، طره، یارند)

← šambelīle

šanjōr (فریزهند) ***šengār*** (یارند) ***šenōlā*** (طره)

جای شنی؛ شنزار

šankaš (فریزهند)

شن‌کش

šaqīqa (ابیانه، ابوزیدآباد) ***šaqqā*** (فریزهند)

شقیقه

← šaγīγa

šaqqā (فریزهند)

← šaqīqa

šaqšaq (قهرود)

محکم؛ سخت

شقّ

šar (ابوزیدآباد) ***šāhr*** (ابیانه)

شهر

šarassō (ابوزیدآباد)

شهرستان

šas[1] (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، طره)

شصت؛ عدد شصت

šas[2] (قهرود، ابیانه)

انگشت شست

šāš (یارند، ولوگرد، تکیهٔ سادات)

شاش؛ ادرار

مقایسه شود: گزی tāš، tōš، در تاجیکی čāč(īdan). بی‌گمان تکواژی است آوایی و اشتقاق آن از -tāč* (که آیلرس پیشنهاد کرده است) بعید می‌نماید. مقایسه شود: درگویش‌های ارمنی šaš (نمی‌تواند برگرفته از ایرانی باشد)، c'et'el، šəṙ-el به معنی «ادار کردن». سغدی -š'š/-šāš/ نیز ارتباطی با این تکواژ ندارد. روی‌هم‌رفته پندارهٔ «ادرار، شاش» در پهلوی با واژگان pēšyār، pēšārvār (در فارسی **پیشاب**)، و مفهوم «شاشیدن» با فعل (mēz-) mist- بیان می‌شود.

← **šāšīd- (šāš-)، čōr، jīš**

šāša (جوشقان)

شپشک غله

šāšīd-(šāš-) (قهرود)

شاشیدن

← **šāš**

šata (فریزهند)

← **šefta**

šātera (هنجن)

شاەترە

فارسی **شاەترە** ـ از ایرانی میانه *šāhtarak، یا از *šahtarrak «ترهٔ سیاه» (؟)، مقایسه شود: **شاەتوت** که بخش نخست آن همان šah به معنی «سیاه» است (← «مقدمه»، §۳).

● گونهٔ معرّب این واژه (از پهلوی) **شاەترج** است که «گر را سود دارد، خاصّه که با هلیله بود» (*فرخنامه*، ۵۸۰ قمری، چاپ ایرج افشار، ص ۲۰۰). صاحب *عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات* (قرن ششم قمری) می‌نویسد: «شاەترج گیاهی مشهور است در غایت تلخی باشد و شیخ‌الرئیس گوید از بهر جرب و حکه بغایت نافع بود و بن دندان را قوی کند و معده را همچنین» (ص ۲۶۴).

šau (جوشقان، هنجن)

← **šav(a)**

šaudar (فریزهند)

← **šövdar**

šaunem (هنجن)

← **šonam**

šav(a) (ابوزیدآباد، یارند) ***šev*** (جوشقان، هنجن) ***šau*** (ابیانه، زر، طره، کمجان) ***šow*** (میمه، نشلج، نراق) ***šö*** (قهرود، محلات) ***šey*** (واران، قالهر، ازوار)

شب

šavčera (جوشقان)

میوه یا آجیلی که هنگام شب می‌خورند.

واژه‌ای مرکب از šav (←) و čera (**چرا، چریدن**)، یعنی «چریدن هنگام شب» ـ ظاهراً نام طنزآمیز این‌گونه وقت‌گذرانی هنگام شب است.

šavje (ابوزیدآباد) ***šovje*** (ابیانه)

خاکشی

درلهجهٔ فارسی شهر کاشان **شوجه** (šouje) به خزه و کثافتی می‌گویند که روی آب حوض یا گنداب جمع می‌شود.

← **xākeje**

šāvkār (ابیانه)

← **ševkūr**

šavnam (ابیانه، یارند)

← **šonam**

šavqa (ابیانه) ***šawga*** (کمجان)

پنجرهٔ (کوچک)

šawga (کمجان)

← **šavqa**

šawī (ابیانه، طره)

← **süye**[1]

šāx (ابوزیدآباد) ***šōxa*** (ابیانه) ***šāxa*** (فریزهند، بادرود)

شاخه

• šāxe behoškova (ابوزیدآباد) ـــ «شاخهٔ خشکیده»؛ • šāxe baxmarūva (ابوزیدآباد) ـ «شاخهٔ شکسته»

šāxūna (قهرود)

آشیان

شاخ‌خانه «خانه‌ای که روی شاخهٔ درخت است» (؟) یا *šāxlūna- «لانـهٔ روی شاخ» (با حذف -l-) (؟)

šaytō (ابوزیدآباد)

شیطان

← **šeytūn**

šaysād (ابیانه)

ششصد

šebūna (ابوزیدآباد)

شبانه

šefde (ابوزیدآباد)

گونه‌ای آش با گوشت و آرد نخودچی

شفته

šefta (جوشقان، هنجن) ***šetā*** (یارند، طره) ***seu*** (کمجان) ***šata*** (فریزهند)

شته؛ آفت درخت؛ آفت سیاهی گندم

šeftalū (فریزهند)

← **šaftālū**

šeftar (جوشقان)

← **šövda**

šekassenī (ابوزیدآباد)

شکستنی

šekūm (ابوزیدآباد)

میمون؛ مبارک
شگون

šelīta (ابوزیدآباد)

دامن زنانه؛ شلیته

šemad (ابوزیدآباد)

چادرشب نازک
شمد «رواندار کتانی (پارچه‌ای)»

šemāl (ابوزیدآباد)

šamāl ←

šen (میمه، طره)

šan ←

šengār (طره)

šanjōr ←

šenōv (ابیانه، میمه) ***šolōw*** (ابوزیدآباد)

شنا
*snā-، تالشی snāv

šepoškoš (ابوزیدآباد)

انگشت سبابه
انگشت شپش کش

šēr (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، یارند، فریزهند، طره)

شیر (حیوان درنده)

šerōw, ***šorōw*** (ابوزیدآباد)

شراب

šeršere (ابیانه)

زاغ

مقایسه شود: **چلچله** «پرستو»

šet, ***šīt*** (قهرود، گز)

شیر (مایع)

از واژگان کلیدی گویش‌های شمال‌غربی (مادی) که گویا در گسترهٔ کاشان تنها در قهرودی و گزی (آن هم در ترکیب šīr-o-šift «لبنیات») آمده است (بیرون از این گستره مقایسه شود: سیوندی šet/šit، زازایی šət/sət). در دیگر گویش‌های منطقه شکل اصیل نام «شیر» جای خود را به گونهٔ جنوب‌غربی (پارسی) سپرده است، یعنی به šīr (رجوع شود به مقدمه، §۳).

← **saršet ،šetī ،šaftālū**

šetā (یارند، طره)

← **šefta**

šetār (ابیانه)

← **četār**

šetī (قهرود)

فراوردهٔ شیری

← **šet**

šeuš (بیدهند) ***šouš*** (چیمه)

تیر معمولی سقف (نه شه‌تیر)

ظاهراً از نام درختی است که از تنهٔ آن تیر سقف می‌ساختند. در ابیانه واژهٔ šōš که هم‌ردیف گونه‌های بیدهندی و چیمه‌ای است، به معنی درخت بید به‌کار می‌رود؛ هرچند نام اصلی بید در زبان این روستا vēy است (←vēd). بی‌گمان šōš (یا šeuš) نام درختی دیگر بوده که پیشتر در ساختن تیرهای سقف به‌کار می‌رفته و اکنون در پی انتقال معنی به «بید» اطلاق می‌شود. باید گفت که نام درختان و به‌طورکلی نام گیاهان بسیار دگرگون شونده هستند و در طول زمان پنداره‌های آنان تغییر می‌یابد (←asfanāj). از این‌رو باید معنی نخستین این واژه را کاوید و دانست که نام چه درختی بوده است. در زبان ارمنی نام درخت چنار sōs است که از قرن پنجم میلادی گواه دارد. در نوشتارهای ایرانی گونه‌های این تکواژ به این قدمت ثبت نشده‌اند، ولی اگر بخواهیم گونهٔ ایرانی میانهٔ واژهٔ ارمنی را بازسازی کنیم شکل *sōs (یا sōš یا *šōš) را خواهیم یافت که باید نیای تکواژ یادشده در گویش‌های کاشان باشد؛ بدین ترتیب می‌توان گفت که معنی این تکواژ «درخت چنار» بوده است. وجه‌تسمیهٔ sōs در ارمنی روشن نیست و نه بر پایهٔ زبان ارمنی و نه ایرانی توجیه قانع‌کننده‌ای ندارد. به احتمال زیاد این نام یکی از نمونه‌های واژه‌های منطقه‌ای است که در نام گیاهان بسیار دیده می‌شود و ربطی با واژهٔ sosna «درخت کاج» در روسی ندارد.

● بی‌گمان فارسی دری **شفش**، **شفشه** و مازندرانی šīš به معنی «شاخ درخت» خویشاوند همین واژه هستند.

rāsp ←

šev, *šīv* (ابوزیدآباد)

زیر، در پایین

شیب

ševdere (ابوزیدآباد)

شب‌هنگام

ševī (قالهر، آشتیان)

šüye[1] ←

ševkūr (ابوزیدآباد، طره، یارند) ***šamkūr*** (کمجان) ***šāvkār*** (ابیانه)

خفاش

شب کور

xoffāš ،mīškūr ←

šey (واران، قالهر، ازوار)

šav(a) ←

šeyī (قهرود)

šüye ←

šeytūn (فریزهند)

عنکبوت

از **شیطان**. اصولاً در تداول عامه عنکبوت حشره‌ای شیطانی انگاشته می‌شود. برای نمونه ارمنیان در برخی از منطقه‌ها عنکبوت را satana می‌نامند که همان **شیطان** است. در برخی از ناحیه‌های خراسان و در اراک این حشره به نام **شیطانک** یا **شیطونک** معروف است. در نوشتارها **دیوپای** نیز آمده است.

● نام‌های اصیل این حشره در فرهنگ‌ها به شکل‌های **تنند**، **تنندو**، **تننده** ـ یعنی «(موجودی که) می‌بافد، بافنده» (از -tan*، پهلوی -tan، فارسی **تنید**) و **تارتنک**، **تارتنه**، **تارتن** و **تارتنند** و ـ یعنی «بافندهٔ تار» ثبت شده است. شکل‌های **کارتنک**، **کارتن** و **کارتنه** که *لغتنامه* می‌آورد گویا گونه‌های دیگر **تارتنک**،

تـارتن و **تارتنـه** هـستند. در گـویش منوجـان mütanak «بافنـدهٔ مـو»، یعنـی «عنکبوت».

šaytō ،xāgeza ،karatena ←

šī (یارند، ازوار)

šow[1] ←

šīd (جوشقان، ابوزیدآباد)

پهن؛ گسترده

در لهجهٔ کاشان: **شید** «پهن، گشوده، پخش»، **شید کردن** و **شید شدن**

šīdāya (یارند) ***šīdādā*** (ازوار)

شوهرخواهر

آمیزه‌ای از šī (←šow[1]) و dādā/dāya «خواهر»

šīdādā (طره)

بزی که در بچگی اخته شده باشد.

عربی **شیق** «سرنره» (*فرهنگ نفیسی*). معنی ترکیب ـ «(بزی که) نره‌اش (بیضه‌اش) کنده شده است.»

šīra (ابوزیدآباد، ابیانه)

شیره

šīšak (ابیانه)

میش بین دو تا سه ساله؛ شیشک

از ترکی šišek «گوسفند پروار» ـ از ریشهٔ ترکی -šiš «چاق شدن، باد کردن»

● در محافل ایران‌شناسان **شیشک** بیشتر یک واژهٔ اصیل ایرانی به‌شمار می‌رود. برای نمونه ویلهلم آیلرس آن را همریشهٔ -śiśu «حیوان خردسال، بره، بچه» در هندی باستان می‌داند (*WIM I,* 384) و هارولد بیلی (*DkhS,* 410) به بن‌واژهٔ ایرانی باستان -xšai-š* نسبت می‌دهد.

● در هر صورت با در نظر گرفتن اینکه این واژه گسترش بسیاری در زبان‌های ترکی و ایرانی دارد (در ارمنی نیز به شکل šišak و به معنی «بره» وجود دارد) و بر پایهٔ اصول این دو گروه زبان نیز توجیه می‌شود، احتمال ایرانی یا ترکی بودن آن کم‌وبیش یکسان است.

šīt[1] (قهرود، گز)

← **šet**

šīt[2] (محلات)

پادرد

šīv (ابوزیدآباد)

← **šēv**

● šīv-čaši (ابوزیدآباد) ـ «زیرچشمی»؛ ● šīvdas (ابوزیدآباد) ـ «زیردست»

šö (قهرود، محلات)

← **šav(a)**

šo'an (جوشقان)

← **šā**[2]

šōdī (ابوزیدآباد)

شادی

šofā (ابوزیدآباد)

شفا

šokō (هنجن)

چانه

šol (ابوزیدآباد)

سست، شل

šōl (ابیانه، طره)

شال

šolar (نراق)

šalvōla ←

šolōw (ابوزیدآباد)

šenōv ←

šomā (فریزهند، بادرود، نراق، طره، ابیانه)

šama[1] ←

šōmī (ابوزیدآباد)

گوشت کباب‌شده

احتمالاً نام گونه‌ای کباب بوده است: **شامی**، **کباب شامی** (؟): مانند **کباب شاندیز**، **کباب بناب**، **کباب ترکی**، **کباب دندهٔ کرمانشاه**. در فرهنگ معین آمده: «شامی ـ نوعی خوراک که با گوشت کوبیده و آرد نخود سازند و آن انواع مختلف دارد.»

šōn (محلات)

šōna ←

šōna (ابوزیدآباد) ***šōn*** (محلات) ***šūn*** (جوشقان) ***šūna*** (بادرود)

شانه، دوش

پهلوی šānak

šonam (محلات) ***šaunem*** (هنجن) ***šavnam*** (ابیانه، یارند) ***šovnem*** (چیمه)

شبنم

šōnze (ابوزیدآباد، ابیانه)

شانزده

پهلوی šāzdah

šorōw (ابوزیدآباد)

šerōw ←

šorōwxora (ابوزیدآباد)

شراب‌خوری

šor-šor (ابوزیدآباد، محلات)

آبشار

بعید است از *γžar- (یا *xšar-) باشد (که در **آبشار** فارسی است)، به احتمال زیاد واژه‌ای است آوایی (مقایسه شود: در ارمنی šəṙ-šəṙ، فارسی **شرشر**).

šoš (ابوزیدآباد، نراق، ابیانه، میمه، قالهر، بیدهند، نشلج، هنجن، فریزهند، بادرود، کمجان)

ریه؛ شش

پهلوی suš-

šoš-(šūr-) (ابوزیدآباد) ***šoštan*** (جوشقان) ***šošt-(šūr-)*** (ابیانه) ***šüš-(šür-)*** (قهرود)

شستن

šošbor (ابوزیدآباد)

بز شش‌ساله (بزی که پشمش شش بار چیده شده)

yakbor ،čārbör ،paybor ،döbör ،sabor ←

šošt-(šūr-) (ابیانه)

← **šoš-(šūr-)**

šoštan (جوشقان)

← **šoš-(šūr-)**

šōtīr (ابوزیدآباد)

← **öštör**

šotür (طره)

← **satūr**

šouš (چیمه)

← **šeuš**

šövdar (ابیانه) ***šeftar*** (جوشقان) ***šaudar*** (فریزهند)

شبدر

نام این گیاه در ایرانی غربی به شکل‌های **جودر**، **گندمدر** نیز آمده است که هر دو ساختهٔ شفاف ایرانی دارند: از *yawa-tara- (یعنی «مانند جو») و *gantuma-tara- (یعنی «مانند گندم»)؛ البته اگر گندم در گونهٔ نوساخت در پیِ قرینه‌سازی (analogy) با **جودر** پدید نیامده باشد.

šovje (ابیانه)

← **šavje**

šovnem (چیمه)

← **šonam**

šovūš (ابوزیدآباد)

خوشهٔ انگوری که بر مو خشک و به کشمش تبدیل شده باشد.

šow[1] (جوشقان) ***šü*** (ابوزیدآباد، نراق، جوشقان، قهرود، ابیانه، دلیجان، فریزهند) ***šī*** (طره، کمجان، بادرود، چیمه، یارند، ازوار)

شوهر

پهلوی šōy

šow[2] (میمه، نشلج، نراق)

← **šav(a)**

šowpar (قهرود)

← **soupara**

šowparak (محلات)

← **soupara**

šōx[1] (ابوزیدآباد)

شوخی

šōx[2] (ابیانه)

← **šāx**

šōxa (ابیانه)

← **šāxe**

šoxāba (نراق)

← **soxāba**

šöyan (ابیانه، قهرود، بادرود)

← **šā**[2]

šü (ابوزیدآباد، نراق، جوشقان، قهرود، ابیانه، دلیجان، فریزهند، طره، کمجان، چیمه، بادرود)

← **šow**[1]

• šü dārda (ابوزیدآباد) ـ «شوهر داشتن»؛ • šü šeda (ابوزیدآباد) ـ «شوهر کردن»

šūlī (نوش‌آباد)

آش شله

šūm[1] (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

شام

پهلوی šām

šām[2] ←

šūm[2] (بادرود، کمجان، ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان، قهرود)

عصر

šūmame (کمجان)

ناپدری

شوهر مادر

šūn (جوشقان)

šōna ←

šūna[1] (بادرود)

šōna ←

šūna[2] (جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، هنجن، یارند، طره، بادرود، فریزهند)

شانهٔ سر

پهلوی šānak

saršūna ←

šūnasar (هنجن، ابیانه) ***šūnsarā*** (یارند)

شانه‌به‌سر

همان پرندهٔ هدهد است. افسانه‌های بسیاری دربارهٔ شانه یا تاج این پرنده وجود دارد. برای نمونه در ایلام و لرستان می‌پندارند که هدهد قاصد حضرت سلیمان بوده و پیامبر او را نوازش کرده و تاجی بر سرش نمایان شده است (منصور کیایی، *باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام*، تهران ۱۳۸۵، ص ۲۴۴). بنابه یک باور ارمنی هدهد نوعروسی بوده است که هنگام حمام و شانه کردن موها، پدر شوهر او را برهنه می‌بیند و نوعروس ناکام از خداوند می‌خواهد که او را از این شرمساری رهایی دهد و خداوند او را تبدیل به پرنده‌ای می‌کند که هنوز شانه بر سرش مانده است.

šūnsarā (یارند)

← **šūasar**

šūne-γōlī (ابوزیدآباد، قهرود، بیدهند، یارند)

شانهٔ قالی

šūr (فریزهند، طره، هنجن)

← **sūr**[2]

šūrvā (ابیانه، یارند، فریزهند، طره)

← **sūrvā**

šüš-(šür-) (قهرود)

← **šoš-(šūr-)**

šütür (طره)

← **öštör**

šuvī (دلیجان)

← **süye**[1]

šūx (ابوزیدآباد)

قشنگ؛ زیبا

از **شوخ** به معنی «شوخ، خوش‌صحبت، خوش‌مشرب»

süyaka-(kar-) (ابوزیدآباد)

داد کشیدن؛ فریاد کردن

süye² ←

süye¹ (ابوزیدآباد) ***šeyī*** (قهرود) ***šuvī*** (دلیجان) ***ševī*** (قالهر، آشتیان) ***šawī*** (ابیانه، طره)

لباس؛ پیراهن

از ایرانی میانهٔ *šapīk «(لباس) شب»، ارمنی šapik «پیراهن، لباس شب». کردی šāpik (به همان معنی) برگرفته از ارمنی است؛ به دلیل حفظ -p- میان دو واکه (به جای تبدیل به -v- یا -w-) و کشیدگی -ā- در هجای نخست. شکل اصیل این واژه در کردی می‌بایست *šavī می‌بود. همچنین مقایسه شود: در وفسی šay «پیراهن»، کلهری šeü «پیراهن نازک»

süye² (ابوزیدآباد)

شیون؛ زاری

پهلوی šēvan، کردی šīn <-*xšaiwan

süya ka-(kar-) ←

T

ta (ابیانه) ***te*** (ابوزیدآباد) ***to*** (بادرود، قهرود)

تو (حالت غیرصریح ضمیر دوم شخص مفرد)

ta[2] (ابوزیدآباد) ***tah*** (قهرود)

ته؛ زیر؛ پایین

پهلوی tah، فارسی **ته**

• ta barda (ابوزیدآباد) ـ «پایین بردن»؛ • ta dā- (d-) (ابوزیدآباد) ـ «پایین آوردن»؛ • ta (keš-) kešā- (ابوزیدآباد) ـ «پایین کشیدن»؛ • ta šeda (ابوزیدآباد) ـ «پایین رفتن»

tā[1] (ابیانه)

کیسهٔ گندم

tāča ←

tā[2] (ابوزیدآباد، قهرود)

تا (حرف ربط و اضافه)

پهلوی tāk

tābessōn (ابیانـــــه) ***tāvestūn*** (جوشـــــقان) ***tōvestūn*** (میمـــــه) ***tōwessō*** (ابوزیدآباد)

تابستان

پهلوی tāpistān

tābetā (ابوزیدآباد)

عوضی؛ جابه‌جا

تابه‌تا

tabīla (نوش‌آباد، جوشقان، طره، کمجان، یارند) ***tabüla*** (ابیانه) ***tebīla*** (ابیانه، فریزهند، هنجن) ***tavīlā*** (ابوزیدآباد، چیمه)

آخور؛ طویله؛ آغل

tabl (ابوزیدآباد)

tāvl ←

tābtoγālī (هنجن) ***tahtaγōr*** (فریزهند)

فرزند آخر

ته‌تغاری. یعنی چیزی که ته‌تغار مانده است، آخری.

tabüla (ابیانه)

tabīla ←

tābūsgā (ابیانه)

گونه‌ای بازی با توپ

آیا از روسی گویشی tapuška (tapočki) که به معنی «کفش کتانی برای بازی» به‌کار می‌رود (؟)

tāča (محلات)

کیسهٔ بزرگ؛ یک کیسه از دو کیسهٔ خورجین

از *tāy (فارسی **تای** «قسمت یک جفت، عدد» < پهلوی tāk) با پسوند -ča: tāča<*tāyča. واژهٔ tā به معنی «کیسهٔ گندم» (←tā[1]) باید از اینجا باشد، ولی بدون پسوند -ča

● افزون‌بر این ممکن است این واژه از گروه واژگانی باشد که در پهلوی به شکل tāčānak (فارسی **تازیانه**)، taškanak «زیرپوش»، ارمنی (از پهلوی) t'aškinak «دستمال، روسری» ثبت شده‌اند.

←tā[1]

tafang (ابوزیدآباد) ***tofang*** (ابیانه) ***tefeng*** (هنجن، یارند)

تفنگ

از **تف** «آب دهان» با پسوند -ak: **تفک** یعنی «تف‌پران، چیزی که از دهانش تف می‌پراند» ـ کنایه از دهانهٔ تفنگ: -n- پیش از -k و پس از -a- جنبهٔ ثانوی دارد و پدیده‌ای است رایج. ترکی عثمانی tüfek (tüfeng) برگرفته از فارسی است و نه برعکس (فین تیسن). در ابوزیدآبادی گونهٔ tefay نیز ثبت شده است که با در نظر گرفتن ویژگی‌های آوایی این گویش اصیل‌تر می‌نماید.

tāfto (ابوزیدآباد) ***tōva*** (ابیانه) ***tāwe*** (کمجان، یارند)

تابهٔ نان‌پزی

پهلوی tāpak، ارمنی tapak، فارسی **تابه**، **تاوه**. گونهٔ ابوزیدآبادی برگرفته از *tāftak- (مقایسه شود: پهلوی tāftan) است.

←tāva، varbela

taftū (ابوزیدآباد) ***tankebandā*** (کمجان، طره، ابیانه، طره)

وسیله‌ای که با آن خمیر پهن شده را به دیوار تنور می‌چسبانند.

اصولاً بیشتر نام‌های مربوط به پخت نان و تهیهٔ غذا در زبان‌های غربی ایرانی از ریشهٔ -tap* سرچشمه می‌گیرند: tāfto (←)، نان **تافتون**. شکل taftū برآمده از taftōk، ولی خاستگاه گونهٔ tankebandā روشن نیست: از tank-band* (**تن‌بند**) یا «وسیلهٔ بافته‌شده» (؟)

tagar (بادرود)

tagārs[1] ←

tagarg (ابوزیدآباد)

tagārs[1] ←

tagārs[1] (ابیانه) ***tagarg*** (ابوزیدآباد) ***tegarg*** (جوشقان، ازوار) ***tegers*** (میمه، هنجن، یارند) ***tagar*** (بادرود) ***teārs*** (طره) ***taras*** (بیدهند) ***tagars*** (میمه)

تگرگ

پهلوی tagarg، takarg، فارسی میانهٔ مانوی tagarg، فارسی **تگرگ**، **تذرگ**، کردی tayrōk، تالشی taxərča. به نظر هارولد بیلی برآمده از ریشهٔ -ta(n)k* است (هندواروپایی -tenk*) به معنی «منقبض شدن» (*takaraka>). گونه‌هایی که -s در آخر دارند، افزون‌بر نمونه‌های یادشده، عبارتند از: کشه‌ای teγars، وفسی terseh، سیوندی teγārs و تالشی taγörs، taxərsa، tāγārs، و tāγərs. احتمالاً این -s تحت تأثیر **قرص** به‌وجود آمده است - با شباهت دانه‌های تگرگ به قرص و حبه‌های سفید. در منوجانی و رودانی: saxkāše، saxkāsak، در فارسی **شخکاسه**

tagārs[2] (ابیانه) ***teqarq*** (قهرود)

لاغر؛ نحیف

ظاهراً همان tagārs (←) است به معنی «تگرگ»؛ ولی روند دگرگونی معنایی این واژه روشن نیست. چگونه می‌توان صفت لاغری را با تگرگ توجیه کرد؟ احتمالاً این معنی باید از **تگرگ‌زده، زیر تگرگ افتاده** برآمده باشد. یا شاید یکی از گونه‌های **تگژ، تگس** (tagaž/s) باشد به معنی «استخوان یا هستهٔ درون انگور» که در *لغت فرس* هم آمده است: «انگور بود یعنی استخوان» (چاپ علی اشرف صادقی، ص ۱۲۳). در این صورت روند دگرگونی معنایی آن بیشتر قابل توجیه است.

tagars (میمه)

tagārs[1] ←

tāγ (بادرود)

taγ ←

taγ (جوشقان) ***tāγ*** (بادرود) ***taqkeya*** (یارند)

طاق

در یارندی **طاق** با keya «خانه» (←bālākīya، kad)

dōγa ←

taγār (بادرود، ابیانه، بیدهند) ***toγār*** (یارند، فریزهند، ابوزیدآباد) ***teγār*** (هنجن) ***taγōr*** (فریزهند)

ظرفی سفالی برای درست کردن خمیر نان

از پهلوی takār* (مقایسه شود: د ر ارمنی takaṙ) «خم، ظرف سفالی بزرگ». در ارمنی این واژه از قرن پنجم میلادی گواه دارد (در واژهٔ مرکب takaṙapet)، در ترکی **تقار** از فارسی برگرفته شده است. فارسی **تغار**

tāγča (هنجن)

tāxče ←

tāγnosrat (یارند)

tāq-sawz-o-süra ←

taγōr (فریزهند)

taγār ←

tāγ-rūva (ابوزیدآباد)

جارویی برای پاک کردن سقف
طاق‌روب

tah (قهرود)

ta[2] ←

tahtaγōr (فریزهند)

tābtoγālī ←

taina (جوشقان) ***tešnā*** (ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد) ***teše*** (قهرود) ***tena*** (ابیانه)

تشنه

پهلوی tišnak، فارسی میانهٔ مانوی و پارتی tišnag، فارسی **تشنه**، کردی -tīhn از -tṛšna* (*اوستا* taršna). در جوشقانی و ابیانه‌ای خوشهٔ میانی -šn- گویا مانند کردی به (-n-<) تبدیل شده است.

tājā-(taj-) (ابیانه)

رنجاندن؛ دواندن

از ریشهٔ -tač «در جریان بودن، دویدن»، فارسی **تازندن**، **تازانیدن**

tāja (جوشقان، میمه)

tāza ←

tajīr (میمه)

سگ تازی

برآمده از پهلوی tāčīk به معنی «تند، سریع» که بـنواژهٔ (سـگ) **تـازی** فارسـی است. کوتاه شدن -ā- کشیده در هجای ریشه‌ای پدیده‌ای است که در گونهٔ کردی این تکواژ نیز دیده می‌شود: کردی tažī (یا ta'žī) «سگ تازی»

taka (محلات)

dagga ←

takata (ابوزیدآباد)

پایین افتادن چیزی از بلندی

از tah (ta[2]←) و kata «افتادن» (*kafta->)

take (قهرود)

tīka[1] ←

tāl[1] (طره، کمجان، یارند، ابیانه)

tal ←

tāl[2] (ابوزیدآباد)

حلبی

tal (ابوزیدآباد، ازوار، جوشقان، میمه، محلات، قهرود، فریزهند، طره، هنجن، چیمه)
tāl (طره، کمجان، یارند، ابیانه)

تلخ

پهلوی و پارتی taxl، فارسی میانهٔ مـانوی tahr، فارسـی **تلـخ**، کـردی *taxra- >tal

tala, ***tela*** (یارند) ***tele*** (هنجن) ***telah*** (طره) ***talā*** (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)
تله؛ دام برای جانوران وحشی

talā[1] (طره)
tala ←

talā[2] (طره)
telā ←

talāša (ابیانه)
تراشه؛ براده
تراشه

tāl-xonča (ابوزیدآباد)
خل؛ سربه‌هوا؛ فرد گله‌شق
خونچه تلخ، «کسی که غذایش تلخ است» (؟)
tal ←

tamām (ابیانه) ***temūm*** (ابوزیدآباد)
تمام

tambal (ابوزیدآباد)
تنبل
از گروه واژگان آوامعنایی که قدمت و پشتوانهٔ تاریخی ندارند. بنابه فرمول ساخت (پسوند al- با tv(m)b/p) این واژه درآغاز معنی «گردی، نرمی، چاقی» را می‌رساند؛ مقایسه شود: **تمپل**، **تپل‌مپل**، **قنبل**، ارمنی t‘əmplik. روند دگرگونی معنایی واژه از «چاق، فربه، نرم، کند» به «سنگین، کندرو» و سپس به «تنبل» انجامیده است. این‌گونه واژگان تن به اشتقاق نمی‌دهند و ریشهٔ ویژه‌ای

(etymon) (جدا از پایهٔ آوایی که بر پایهٔ قانون‌های ویژه ساخته می‌شود) ندارند.

tambikū (بادرود) ***tembekū*** (هنجن)

تنباگو

برآمده از واژهٔ فرنگی tobacco

tambūn (جوشقان، قهرود، طره، کمجان)

tammōn ←

tammōn, ***tammūn*** (ابیانه) ***tambūn*** (جوشقان، قهرود، طره) ***temmōn*** (چیمه) (ابوزیدآباد، میمه) ***tamō(n)*** (کمجان)

زیرشلواری؛ تنبان

در فارسی **تنبان**. از ایرانی باستان *tanu-pāna- یعنی «نگهدارندهٔ تن، حافظ تن و بدن»

dūma-tammūn ،pača-tammūn ←

tammūn (ابیانه)

tammōn ←

tamō(n) (ابوزیدآباد، میمه)

tammōn ←

tan (طره)

نفر

تن

tana (ابیانه، ابوزیدآباد)

تنه

tana-bunā (ابیانه)

ساقه

آمیزه‌ای از tana (←)و bunā (←)

tanāf (ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان،طره، بادرود، فریزهند، خالدآباد) ***tenāf*** (ابوزیدآباد، هنجن)

ریسمان؛ طناب

tanāsa (جوشقان)

خردهٔ نان

ته‌ناس: **ناس** – «برگ و نان خشک» *(لغتنامه)*

tanda (محلات)

هسته؛ مغز بادام و زردآلو

تنده «غنچه، شکوفه»؛ گویا tande (←) به معنی «میوهٔ نارس» نیز از اینجاست.

← **tande**

tande (جوشقان)

میوهٔ نارس زردآلو و بادام

← **tanda**

tang (طره، قهرود)

← **tay**

tanga (ابوزیدآباد)

تنگه

tangenafas (یارند)

نفس تنگی؛ آسم

← **agīra**

tanges (ابوزیدآباد)

بادام کوهی

تنگرس «گونه‌ای درخت و میوهٔ آن»، **تکس**، **تکسک**، «بادام تلخ»

tangiā (جوشقان)

نزدیک هم؛ تنگ هم

tankebandā (کمجان، طره، ابیانه، طره)

tafū ←

tappa (ابوزیدآباد، قهرود، فریزهند، چیمه)

تپالهٔ گاو

از **تپه** (که واژه‌ای است در اصل ترکی) و بیشتر با پسوند -āla می‌آید (مقایسه شود: فارسی **تپاله**).

tāq (جوشقان) ***dāγ*** (ابوزیدآباد) ***döq*** (ابیانه)

باز (در مقابل بسته)

از **طاق** (باز) (taγ←)

dāqnā- (dāqna-) ←

taqkeya (یارند)

taγ ←

taqnā-(tāqna-) (جوشقان)

dāqnā-(dāqna-) ←

tāq-sawz-o-süra (ابوزیدآباد) ***tāq-e-sauz-o-sowr*** (جوشقان) ***tōγa*** (طره) ***tāγnosrat*** (یارند)

رنگین کمان

یکی از نام‌های رایج این پدیدهٔ طبیعی است؛ مقایسه شود: در کردی kaska-sōr «سبز و سرخ»، در ارمنی kanač-karmir « سبز وسرخ». در یارندی **طاق نصرت**

در وفس به رنگین‌کمان šīrāzah می‌گویند.

rangī-kemō ←

tāq-e-sauz-o-sowr (جوشقان)

tāq-sawz-o-süra ←

tār[1] (ابیانه)

سرگه

از tār[2]

sotta[1] ←

tār[2] (جوشقان،کمجان، ابیانه، ازوار) ***türš*** (ابیانه) ***tāršā*** (ابوزیدآباد) ***tōr*** (طره) ***torj*** (چیمه)

ترش

پهلوی tru(f)š، فارسی **ترش**، کردی tirš ـ همگی از *tṛfša

tar (ابوزیدآباد)

ترهٔ خیس

پهلوی tarr < ایرانی باستان *tarna-

tara (فریزهند)

تره

پهلوی tarrak<*tarnaka-

tarak (جوشقان)

حلوایی که باشیرهٔ انگور درست می‌شود.

از tar (←) با پسوند -ak (؟)

tarakā-(tarak-) (ابوزیدآباد) ***terekā-(terek)*** (قهرود)

ترکیدن

taras (بیدهند)

tagārs ←

tarāsk (بیدهند)

tarāz ←

tarāšā-(tarāš-) (ابوزیدآباد) ***tāšā-(tāš-)*** (قهرود، ابیانه)

تراشیدن

tarāz (ابوزیدآباد) ***torāzī*** (جوشقان) ***tarāzge*** (قهرود، کمجان، طره، یارند)
tarāsk (بیدهند) ***terāzū*** (هنجن) ***tārāzū*** (آشتیان)

ترازو

پهلوی tarāzūk، فارسی **ترازو**

terāz ،**darāγza** ←

tarāzge (قهرود، کمجان، طره، یارند)

tarāz ←

tārāzū (آشتیان)

tarāz ←

tarešta (جوشقان، کمجان)

tēša ←

tārhāvdan (ابیانه)

رمیدن

از «کندن، بند گسیختن» (←hāvata، xāvīd (xāv))

tārka (ابیانه، ابوزیدآباد)

تالاب؛ آبگیر

ظاهراً از tāl (در **تالاب**) که ریشه‌اش معلوم نیست؛ باید به معنی «برکه، آبگیر» باشد، مانند kūl/kul در **کولاب**.

tārs (ابیانه، ابوزیدآباد)

ترس

tārsā-(tārs-) (ابیانه، ابوزیدآباد)

ترسیدن

tarsēnā-(tarsēn-) (قهرود)

tārsnā-(tārsn) ←

tārsnā-(tārsn-) (ابیانه، ابوزیدآباد) ***tarsēnā-(tarsēn-)*** (قهرود)

ترساندن

tāršā (ابوزیدآباد)

tār[2] ←

tās (جوشقان)

تاس؛ لگن مسی کوچک

معرب آن **طاس**، پارتی tāstag، tāst، ارمنی t‘as

tāsa (دلیجان)

سبوس

← **sās ،sūs**

tasma (ابوزیدآباد)

← **tāsmakamar**

tāsmakamar (ابیانه) ***tasma*** (ابوزیدآباد)

کمربند

taš (نراق)

← **adāš**

tāšā-(tāš-) (قهرود، ابیانه)

← **tarāšā-(tarāš)**

taška (ابیانه، فریزهند، ازوار) ***teška*** (نراق، نشلج)

گونه‌ای خار کوهستانی

مقایسه شود: taškena که نام گیاهی است دارویی در لرستان. در فارسی میانهٔ مانوی برای «خار» واژهٔ tašk را داریم که در کنار وام‌واژه‌ای ایرانی در ارمنی tatask «خار» (شکل تکراری tašk) وجود تکواژ *ta/isk یا *ta/išk را در زبان‌های میانه و جدید ایرانی برای پندارهٔ «خار» تأیید می‌کند. این تکواژ گویا از *tṛška ایرانی باستان می‌آید (-*tṛs «خشک»).

← **tē**

tāšta (طره)

تشت

tat-(tēj-) (ابوزیدآباد)

تاختن؛ دویدن

از ریشهٔ (*tak-) *tač- «در جریان بودن، دویدن»، ستاک حال- از *tačaya-

tāznā-(tāzn-) ←

tatelōujū (ابوزیدآباد)

تاب برای بازی کودکان

tav (ابیانه، طره، بیدهند) ***tev*** (قهرود، یارند) ***to*** (محلات) ***tow*** (دلیجان) ***teu*** (فریزهند، هنجن، ازوار)

تب

پهلوی tap، ارمنی tap «گرما»

tāv (ابیانه)

گج؛ منحنی

از **تاب** (**تابیده**)

tāva (قهرود، ابیانه، بیدهند، کمجان، فریزهند) ***tōwa*** (میمه، ابوزیدآباد) ***tōva*** (طره)

تاوه؛ ماهیتابه

tāfto ←

tāval (فریزهند) ***toel*** (هنجن)

تاول؛ دمل

tavar (جوشقان، جوشقان، ابیانه، یارند) ***tēvera*** (قهرود، هنجن، یارند) ***tuvar*** (ابوزیدآباد) ***tovar*** (محلات) ***tavār*** (فریزهند)

تبر؛ تیشهٔ خارکنی

پهلوی tapar، ارمنی tapar

tavār (فریزهند)

tavar ←

tavīlīa (ابیانه، فریزهند، هنجن)

tabīla ←

tāvl (ابیانه) ***tabl*** (ابوزیدآباد)

طبل

tāvō (ابوزیدآباد) ***tōwūn*** (دلیجان)

تاوان

پهلوی tāvān

tāvq/γ (ابیانه)

گردن‌بند

طوق

tāvr (ابیانه)

طور؛ طرز

tavxāl (بیدهند)

teuxāl ←

tāwe (کمجان، یارند)

tāfto ←

taws (ابوزیدآباد)

پای جلویی شتر؛ لگد زدن شتر خشمگین

tax (ابوزیدآباد)

تخت

tāxče (نوشآباد) ***tāγča*** (هنجن)

طاقچه

tāxna (ابوزیدآباد)

تنور نان‌پزی

از **طبخ‌خانه**، یا **طبخ نان** (؟)

tāxtā (یارند)

taxta ←

taxta (ابیانه) ***taxtō*** (کمجان) ***tāxtā*** (یارند)

تخته؛ سگو

• taxta-valgbera (جوشقان)- «تخته‌ای چوبی که روی آن خمیر را رشته رشته می‌برند.»

taxtgēvā (کمجان)

تخت گیوه

taxtō (کمجان)

taxta ←

tāxūna (ابیانه)

خانهٔ تابستانی

از *tāy-xūna (←tāča) به معنی «جفتِ خانه، تای خانه» ← «خانهٔ دوم» (؟)

tay (ابوزیدآباد) ***tong*** (ابیانه) ***tang*** (قهرود، طره) ***teng*** (یارند)

تَنگ

taydār (جوشقان)

ژرف؛ گود

از tah (←ta^2) و dār

tāza (ابیانه، محلات، قهرود) ***tāja*** (جوشقان، میمه)

تازه

• tāza-dōmād (محلات)، taza-zūmā (نراق)– «تازه داماد»

tāzī (قهرود)

دلقک

از (سگ) **تازی** (←tajīr) (؟)

tāznā-(tāzn-) (ابیانه)

تر کردن؛ خیس کردن

از ریشهٔ -tač* «در جریان بودن»، -taž « در جریان بودن»، -tāž «ریختن»

← tat-(tēj-)

te (ابوزیدآباد)

← ta^1

tē (ابیانه، قهرود) ***tī*** (جوشقان) ***tīka*** (نراق)

خار

از tēγ، tīγ (**تیغ**)

← taška

teārs (طره)

tagārs[1] ←

tēassōn (ابیانه) ***tēastūn*** (قهرود)

بوتهٔ خار

از tē (←) با پسوند **ستان، خارستان**

tēastūn (قهرود)

tēassōn ←

tebīla (ابوزیدآباد)

tabīla ←

tefeng (هنجن، یارند)

tafang ←

tegarg (جوشقان، ازوار)

tagārs[1] ←

tegers (میمه، هنجن، یارند)

tagārs[1] ←

teγār (هنجن)

taγār ←

tēγ-ōftōv (طره)

طلوع خورشید

تیغ آفتاب

tejīr (ابوزیدآباد، بادرود، چیمه)

چادر؛ خانهٔ موقتی در کوهستان

از «مادی میانه» *tajar (در فارسی **تجر** در مقابل **تزر** که واژهٔ اصیل «پارسی» است، معرّب آن **طزر**)، فار سی باستان -tačara «کاخ»، ارمنی tačar «معبد»، سغدی -tačar، تالشی tajar «ایوان». در جاینام‌های ایران، به‌ویژه در شمال، **تجر** با وندهای گوناگون بسیار دیده می‌شود.

● درشهر کاشان **تجیر** به چادر مخصوص روضه‌خوانی می‌گویند.

teke (ابوزیدآباد)

← **tīka**

teknā-(tekn-) (ابیانه)

تکان دادن

tel (ابیانه، طره، بیدهند، کمجان، فریزهند، چیمه)

شکم

مقایسه شود: گزی tel به همان معنی، از **دل**. در گفت‌وگوهای عامه شکم را بیشتر با واژهٔ **دل** بیان می‌کنند، به‌ویژه در رابطه با آبستنی؛ مقایسه شود: *فلانی زیر دلش بچه داره*، یعنی حامله است.

← **teldār**[۲]، **del**

telā (ابیانه) ***talā*** (طره)

طلا

tēla (ابوزیدآباد)

تیغه (دربارهٔ دیوار)

از **تیغه** با پسوند -la

tela (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

← **tala**

• tela-hāvašta (ابوزیدآباد) – «تله گذاشتن»

telah (هنجن)

← **tala**

telāše-gūš (ازوار)

لالهٔ گوش

تراشهٔ گوش (؟)

teldār (فریزهند)

آبستن

از tel (←) با dār یعنی «شکم‌دار، حامله»

← **tel**، **del**[۲]

tele (یارند)

← **tala**

telengāla (جوشقان)

بخشی از خوشهٔ انگور

tembekū (هنجن)

← **tambikū**

temūm (ابوزیدآباد)

← **tamām**

tena (ابیانه)

← **taina**

tenāf (ابوزیدآباد، هنجن)

tanāf ←

teng (یارند)

tay ←

tēqa (ابیانه)

نوار

از تیغه

tēqahēš (ابیانه)

گاوآهن

تیغ خیش

teqaq (قهرود)

tagārs[2] ←

terāk (جوشقان)

شگاف؛ تَرَک

terāz (کمجان)

چوب مقیاس برای شیر

tarāz ←

terāzū (هنجن)

tarāz ←

terekā-(terek-) (قهرود)

tarakā- (tarak) ←

terenjebīn (هنجن)

ترنجبین، ترانگبین

شیرابهٔ خشک‌شدهٔ گیاه **خارشتر** با استفادهٔ دارویی

terešt (ازوار)

← **tēša**

tereštā (طره)

← **tēša**

tērō (ابوزیدآباد)

تهران

teryākī (ابیانه)

رنگ قهوه‌ای رنگ تریاکی

tēša (ابیانه) ***tarešta*** (جوشقان، کمجان) ***tereštā*** (طره) ***terešt*** (ازوار)

تیشه

فارسی میانهٔ tēš «تیشه» <-*tašya* (ریشهٔ -*taš* «تراشیدن، بریدن، آفریدن»)،

فارسی **تیشه**، کردی tavšō

← **tīša**

teše (قهرود)

← **taina**

teška (نراق، نشلج)

← **taška**

tešnā (ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد)

← **taina**

teu (فریزهند، هنجن، ازوار)

tav ←

teularz (فریزهند) ***tevlarz*** (یارند)

تب و لرز

teuxāl (فریزهند، هنجن) **tavxāl** (بیدهند)

تبخال

tev (قهرود، یارند)

tav ←

tevā (ابوزیدآباد)

سقط جنین

از **تَوه** (عربی) «هلاک شدن». یا از فارسی **تباه** (پهلوی tapāh)

● در پهلوی کتابی، با این معنی viśūtak را در رابطه با موجودات اهریمنی (در فارسی میانهٔ مانوی guhūdag) داریم، از فعل viśūtan «به دنیا آوردن موجودات اهریمنی» و در فارسی میانهٔ مانوی و پارتی نیز واژهٔ abgānag که نیای **آبکانهٔ** (**ابکانه**) فارسی است به معنی «بچهٔ آدمی یا حیوان دیگر که نارسیده از شکم مادر بیفتد» (*برهان قاطع*). گونهٔ **آبکانه** (با -ā کشیده در آغاز واژه) با قرینه‌سازی با آب و تحت تأثیر -ā- کشیده در میان واژه به‌وجود آمده است. بن-واژهٔ ایرانی باستان این واژه باید -apa-kānaka* باشد با معنی نخستین «بیرون انداخته شده، تباه شده» (از ریشهٔ -kan* «انداختن»). این واژه یکی از گواه‌های نادر ریشهٔ -kan* (به معنی « انداختن») با پیشوند -apa* است، زیرا تاکنون تنها گواه چنین ترکیبی apakanem («خراب کردن، تباه کردن») در زبان ارمنی بوده است.

● در گویش وفسی برای پندارهٔ یادشده واژهٔ ziyān، یعنی **زیان** به‌کار می‌رود.

tēvera (قهرود، هنجن، یارند)

tavar ←

tevnauba (یارند)

تب نوبه (مالاریا)

tevalarz (یارند)

teularz ←

teyō (ابوزیدآباد) ***fīyūn*** (جوشقان)

دیگ بزرگ دهانه گشاد؛ دیگ بزرگ رنگرزی

فارسی **تیان**، مازندرانی te/ihān، گیلکی tiyān ، معرّب آن **طیجن**

tūnča ←

tī (جوشقان)

tē ←

tīfō (ابوزیدآباد)

tīfūn ←

tīfūn (میمه، طره، هنجن) ***tīfō*** (ابوزیدآباد) ***tōfen*** (نوش آباد)

توفان

tīγ (جوشقان، میمه)

روز دهم محرم؛ عاشورا

tīj[1] (ابوزیدآباد)

قسمت‌های نرسیدهٔ سیب‌زمینی که سبز مانده است.

تیز

دو گونهٔ یک تکواژ را در این گویش‌ها می‌بینیم: گونهٔ اصیل (tīj) و گونهٔ «پارسی» (tīz) — هر دو از *taija- (*taig- «تیز بودن»)؛ مقایسه شود: پهلوی tēz، فارسی **تیز**، کردی (گویش شمال‌غربی) tīž و tūž. در برابر **تیز** فارسی در فرهنگ‌ها (*برهان قاطع*) گونهٔ دخیل شمال‌غربی **تیج** آمده است.

tīka[1] (ابیانه) ***take*** (قهرود) ***teke*** (ابوزیدآباد)

تگه

tīka[2] (نراق)

tē ←

tīkena (ازوار)

جوجهٔ مرغ

tīšk ←

tīkpēša (نراق)

خارپشت

آمیزه‌ای از tīka «خار» (tē←) و pēša «پشت»

kūltangērī ،tīrtekene ←

tīm (قالهر)

tom[1] **←**

tīq (قهرود)

تیغ

tīr[1] (ابیانه)

درخت سپیدار

tīr[2] (جوشقان، ابوزیدآباد، ابیانه)

تیر

tīrāš (جوشقان)

چوب باریکی که با آن رشته درست می‌کنند.
از **تیر** و **آش** (؟)

tīres (ابیانه)

واحدی برای وزن برابر با ۱۰ سیر
مقایسه شود: **تیرست** در فارسی کلاسیک به معنی «سیصد»- از مادی میانه *hrēsat با تبدیل -h آغازین (*-θr->) به -t

tīr-komō (ابوزیدآباد)

تیر و کمان

tīrtekene (ابوزیدآباد)

خارپشت
← **tīkpēša ،kūltangērī**

tīrtormāš (کمجان)

← **tīr-tōve**

tīr-tōve (ابوزیدآباد) ***tīrtormāš*** (کمجان)

تخته‌ای چوبی که روی آن خمیر پهن می‌کنند.
← **valgebarā ،pūtīnī**

tīša (فریزهند)

قندشکن، تیشه

← **tēša**

tīšk (یارند) ***toušk*** (جوشقان) ***tušk*** (جوشقان، قهرود، بادرود)

جوجهٔ مرغ

مقایسه شود: در سیستانی tīsk «گونه‌ای گنجشک»، در کرمانی tīš «جوجهٔ مرغ»

← **tīkena**

tīt (ازوار)

← **tü**[1]

tiyārt (جوشقان)

شوخی، نمایش

از **تئاتر**

tīyūn (جوشقان)

← **teyō**

tīyūnā (طره، ابیانه)

← **tūnča**

tīz (ابوزیدآباد)

← **tīj**[۲]

to[1] (ابوزیدآباد) ***tū*** (ابیانه، بیجگان، واران، قالهر، بادرود، نشلج، قهرود، میمه، هنجن)

تو، درون

to[2] (بادرود، قهرود)

← **ta**[1]

to[3] (محلات)

← **tav**

tōbūt (طره) ***tōpūt*** (ابوزیدآباد)

تابوت

toel (هنجن)

← **tāval**

tof (ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند) ***tüf*** (طره)

تف؛ آب دهان

tofang (ابیانه)

← **tafang**

tōfen (نوش‌آباد)

← **tīfūn**

tōγa (طره)

← **tāq-sawz-o-süra**

toγār (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند)

← **taγār**

tohm (بیدهند، فریزهند)

← **tom**[1]

tohva (ابوزیدآباد)

تحفه

tok (ابیانه، جوشقان)

سر، نوک

تُک (tok)، **تُک پا**- واژهٔ بازتابی (rhyme- word) از **نوک**

tola (جوشقان، ابوزیدآباد)

تفالهٔ چای

تفاله

tole-angür (ابوزیدآباد)

تفالهٔ انگور

tola ←

tolom (ابیانه)

tolomb ←

tolomb (ابوزیدآباد) ***tolom*** (ابیانه)

مشک روغن‌زنی

در خراسانی **کره تلمبی**

tolomba ←

tolomba (ابوزیدآباد)

تلمبه

tolomb ←

از ترکی tulumba > ایتالیایی tromba «پمپ»

tom[1] (بیجگان) ***tum*** (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، میمه، طره، هنجن، یارند، نشلج) ***tohm*** (بیدهند، فریزهند) ***tīm*** (قالهر) (جوشقان، نراق، دلیجان،

تخم؛ بذر

در فارسی میانه tōhmak، tōm، ارمنی tohm «خاندان»، پارتی tōxm ، کردی tōv<*tauxman

tom[2] ←

tom[2] (نراق) toxm (ابیانه، قهرود، بیدهند، طره،فریزهند)

خایه؛ بیضه

tom[1] ←

toma-karg (ابیانه، میمه، طره) ***toxme-karg*** (قالهر، یارند)

تخم مرغ

آمیزه‌ای از (toma→tom[1,2]) و karg (→)

tōna (دلیجان)

تار

فارسی کلاسیک **تانه** (**تان**): «... و تار را نیز می‌گویند که نقیض پود باشد و رشته‌ای چند را هم می‌گویند که جولاهگان از پهنای کار زیاده آوردند و آن را نبافتند» (*برهان قاطع*).

toned (ابیانه) ***tondā*** (ابوزیدآباد) ***tondē*** (ابوزیدآباد)

تندی

tong[1] (ابیانه)

tay ←

tong[2] (جوشقان، ابوزیدآباد)

پارچ شیشه‌ای
تُنگ

tonoke (فریزهند)

گونه‌ای نان
ظاهراً «نان نازک» (مقایسه شود: در فارسی tonok، **تُنُک** «نازک، ظریف»)

tōpūt (ابوزیدآباد)

tōbūt ←

toqolī (ابیانه)

بزغالهٔ دو ساله
ترکی toxlu، toğli «بزغالهٔ دو ساله»

tōr (طره)

tār[2] ←

torāzī (جوشقان)

tarāz ←

tōrīkā (ابوزیدآباد)

تاریک
در تداول عامه **تاریکا**

tōrīk-rūšan (طره)

گرگ و میش
تاریک روشن

torj (چیمه)

← **tār**[2]

torob (ابیانه، ابوزیدآباد) ***torof*** (محلات) ***torop*** (قهرود)

ترب؛ تربچه

torof (محلات)

← **torob**

torop (قهرود)

← **torob**

toršāla (جوشقان، ابوزیدآباد، نوش‌آباد)

میوه‌های خشک؛ خشکبار

ترشاله، ترشال

toršamka (فریزهند)

ترش کردن معده

tortora (ابیانه، چیمه)

کلنگ (ابزار)

در کرمان tartarak «پرنده‌ای نوک‌دراز»

torū (ابوزیدآباد)

← **tūtün**

tošak (ابیانه) ***tūšak*** (کمجان)

تشک

tourk (میمه، جوشقان)

دانهٔ انگور

بسیار شبیه به واژهٔ کردی tirī (یا tirē) به معنی انگور است . نگارنـده در یکـی از نوشتارهای خویش این واژهٔ کردی را واژه‌ای زیربنایی (substrate) پنداشته است از زبان اورارتویی (به‌وسـیلهٔ ارمنـی). در اورارتـویی uduli یعنـی «خوشـهٔ انگور». برای شرح بیشتر رجوع کنید به:

Garnik Asatrian, "Die Ethnogenese der Kurden und frühe kurdisch-armenische Kontakte", *Iran and the Caucasus*, vol.5 (2001), pp.60,64.

tōūs (ابوزیدآباد)

طاووس

toušk (جوشقان)

tīšk ←

tōv (ابوزیدآباد) ***tōw*** (دلیجان)

تاب دادن نخ؛ تفت دادن غذا

tōva[1] (طره)

tāva ←

tōva[2] (ابیانه)

tāfto ←

tova (ابوزیدآباد)

آبیاری نیم‌روزه (دوازده ساعته)

xerāz ←

tovar (محلات)

tavar ←

tōw (دلیجان)

tōv ←

tow (دلیجان)

tav ←

tōwa (میمه، ابوزیدآباد)

tāva ←

tōwūn (دلیجان)

tāvō ←

toxčem (ابیانه)

دست‌پرورده

تخم چشم (؟)

toxm (ابیانه، قهرود، بیدهند، طره، فریزهند)

tom[2] ←

toxmdaha (ابیانه)

مرغی که خوب تخم می‌دهد.

تخم‌ده، تخم دهنده

toxme-karg (قالهر، یارند)

toma-karg ←

toyfī (ابیانه)

تیهو

بر پایهٔ شکل‌های معرّب این واژه **تیهوج**، **طیهوج**، اصل واژه را در ایرانی میانه باید به شکل *tēhōk بازسازی کرد که پهلوی به شکل tīhūk آمده است.

tü[1] (ابیانه، دلیجان، طره، هنجن) ***tüt*** (قهرود) ***tūd*** (بادرود) ***tīt*** (ازوار)

توت

واژه‌ای است فرهنگی که در بیشتر زبان‌های منطقه، چه ایرانی و چه غیرایرانی به‌کار می‌رود . از دوران باستن گواه دارد: در ایلامی du-ud-da، در آرامی هخامنشی twt، که برپایهٔ این دو شکل *tūta- در فارسی باستان بازسازی می‌شود.

● بر پایهٔ باور روستاییان کاشان بودن درخت توت در باغ شگون دارد و بر برکت خانه می‌افزاید. این درخت را نمی‌برند و اگر مجبور به بریدن آن شوند چوبش را می‌فروشند و پولش را نذر امامزاده یا مسجد می‌کنند.

tü[2] (ابوزیدآباد)

تون حمام

اتون، تون

tū[1] (جوشقان) ***tūq*** (ابیانه)

سرشیر

از **دوغ** (؟): مقایسه شود: کردی tō «سرشیر»

tū[2] (ابوزیدآباد)

to[1] ←

tūarja (یارند)

tūbre ←

tūbre (ابیانه) ***tūra*** (جوشقان، طره، خالدآباد، بادرود) ***tūrba*** (محلات)
tūwara (نراق) ***tūwera*** (کمجان) ***tūarja*** (یارند)

توبره؛ گیسه

بر پایهٔ **توبره** در فارسی و به‌ویژه toprak درارمنی می‌توان نیای ایرانی میانهٔ این واژه را به شکل tōprak* بازسازی کرد؛ مقایسه شود: در خوارزمی twbryk، کردی t'ūrik، t'ōrba. اصیل ایرانی باستان این تکواژ روشن نیست.

tūd (بادرود)

tü[1] ←

tüf (طره)

tof ←

tūγ (ابوزیدآباد)

عَلَم؛ چوب دراز تزیین شده برای عزاداری

از **توق** (**طوق**، **توغ**، **طوغ**) که واژه‌ای است ترکی و چینی‌الاصل به معنی «درفش، پرچم». بخش دوم **پاتوق** فارسی به معنی «جای اجتماع همیشگی » نیز همین واژه است، یعنی « دور و بر پرچم که محل اجتماع بوده است».

tūja (جوشقان)

گونی؛ گیسهٔ بزرگ

tūq (ابیانه)

tū[1] ←

tūla (جوشقان)

نهال

از **توله** (←tūla)؛ مقایسه شود: درخوانساری tīla به معنی «توله» و همچنین به معنی « نهال، درخت کوچک»

← tūla

tūla (قهرود، دلیجان) ***tūta*** (ابوزیدآباد)

تولهٔ سگ

پهلوی tōrak «شغال»

← tūla، tūrā

tūlavāzī (دلیجان)

الک دولک

توله‌بازی (؟)

tum (بیجگان، جوشقان، نراق، دلیجان)

← tom[1]

tuma (نراق)

دکمه

tūnča (دلیجان) ***tīyūna*** (ابیانه، طره)

پاتیل، دیگ بزرگ

← teyō

tünja (قهرود)

فنجان چای

tunūr (محلات)

تنور

پهلوی tanūr، ارمنی t'onir و در بیشتر زبان‌های منطقه و گویش‌های ایرانی. یکی از واژگان فرهنگی که ریشهٔ سامی دارد و در بیشتر نوشتارهای شرق باستان، از جمله در نوشتارهای ایرانی، آمده است.

tūq (ابیانه)

← **tū**[1]

tuqula (محلات)

جمجمه

tūr (ابیانه، کمجان، یارند)

تور حمل گاه

tūrā (طره) ***tūra*** (چیمه، بادرود)

شغال

پهلوی tōrak، منوجانی tüla به همان معنی

← **tüla**

tūra[1] (جوشقان، طره، خالدآباد، بادرود)

← **tūbre**

tūra[2] (ابوزیدآباد)

← **tüla**

tūra[3] (چیمه، بادرود)

← **tūrā**

tūrba (محلات)

tūbre ←

turke-čaš (ابوزیدآباد، محلات)

تخم چشم

türš (ابیانه)

tār[۲] ←

tūserī (قهرود)

شوخی
توسری

tušk (جوشقان، قهرود، بادرود)

tīšk ←

tušak (کمجان)

tošak ←

U

ū[1] (میمه، ابوزیدآباد)

او، وی

ū[1] (جوشقان، کمجان)

āv ←

ū'āyn (کمجان)

آب دهان

ترکیبی از ū (āv←) و āyn (←)

ōveyn ←

ūbā (ابیانه)

خاندان، تیره

از **اوبه** یا **اوبا** (obā/a) ترکی به معنی «چادر بزرگ، خانهٔ موقت دامداران کوچرو ترک از سنگ و چوب» و نیز «خانواده‌ای که در این چادرها یا خانه‌ها می‌زید.»

ūj (نراق)

خود

از *hwa-či(t)- (؟)

üloh (طره)

← **alō**[۲]

ūm (ابوزیدآباد)

برگت

ایرانی باستان *áma- «نیرو، قوّت» (؟)

شاید از عربی **عون** «نمک» (؟)

ūma (ابیانه)

← **ame**[۱]

ūmahal (طره)

آنگاه

ūmed-o-šod (ابوزیدآباد)

آمدوشد

ūn (قهرود، ابیانه)

آن

ūnā (هنجن) ***ünü*** (ابوزیدآباد)

آنها

← **ōnā**

ünbör (آشتیان)

ambār ←

ūnīya-(tūn-) (ابیانه)

hūnīd-(hūn-) ←

ūniya (دلیجان) ***ūnje*** (بیجگان)

آنجا

ūnje (ابوزیدآباد)

ūnā ←

ūra (ابیانه، کمجان)

قلم هیزم‌شکنی؛ تبر بزرگ

به احتمال زیاد یکی از گونه‌های گویشی اره (←ara) است. جالب توجه است که واژه‌ای هم‌معنی به شکل urag در زبان ارمنی، از قرن پنجم میلادی، وجود دارد که ظاهراً واژه‌ای فرهنگی یا منطقه‌ای است، و واژه‌ای با معنی نزدیک و شبیه آن در نوشتارهای بابلی نیز ثبت شده است: ur-ra-ku به معنی «سنگ تراش» (urrakūtu «مجسمه، تندیس»). با وجود این ارتباط تکوینی ūra با واژه‌های یاد شده هر چند جذاب است، ولی بعید می‌نماید.

● آیا از **خاره** «پتک» (؟)

ūrda (ابیانه)

گمی
خرده

ūrjūk (قالهر)

کوچک

از خرده پسوند -čak، مقایسه شود: کردی hūr

← **vejīj**، **būjūla**

ūsoγoddūs (ابیانه)

← **ostāγoddūs**

ūstā (قهرود)

استاد، اوستا

üškār (طره)

بز کوهی
فارسی اِشکار

üštür (طره)

← **öštör**

ušvuš (قهرود)

← **ešpeš**

ušvuša (قهرود)

← **aččow**

ūz (فریزهند، چیمه)

← **gerdekūn**

üzān (ابیانه)

← **amūn**

uzān-vüjüččā (ابیانه)

← **azamūn-kasle**

üzom (بادرود)

← **heyma**

üzüm (طره)

← **heyma**

V

vā[1] (قهرود) ***va*** (ابیانه)

از؛ به؛ با

vā[2] (جوشقان) ***vāz*** (نوش‌آباد)

باز (در مقابل بسته)

vā[3] (محلات)

آنجا

پارتی ōδ، فارسی باستان -avadā «آنجا»- از ضمیر اشارهٔ -ava (-da>)

va[1] (ابیانه) ***vo*** (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود) ***ve*** (ابیانه)

و (حرف ربط)

va[2] (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

به – پیشوند فعل

• va-bast-(band) (قهرود) – «بستن»؛ • va-daš- (dēr-) (ابوزیدآباد)– «گذاشتن»؛ • va-daš- (vadēr-) (قهرود، ابیانه، جوشقان) – «دوختن»؛ va- • daš- (vadēr-) (قهرود، ابیانه، جوشقان) – «دوختن»؛ va-gelnā- • (hārz-) (ابیانه)– «نهادن»؛ • va-hašt-(hel-) (قهرود)– « نهادن، انداختن»؛ • va-nüš- (nüs-) (قهرود)– «نوشتن»؛ • va-parsā- (pars-) (قهرود، ابیانه) – «پرسیدن»؛ • va-püšnā- (püšn-)، va-püštan- (ابیانه)– «پوشیدن»؛ • va-püšnōyan- (ابیانه)– «پوشاندن»

پهلوی (*pati->) ، فارسی **به**

va[1] (ابیانه)

vā[1] ←

vā-(vāj-) (ابوزیدآباد، قهرود) ***vātan*** (جوشقان، ابیانه) ***vōtan*** (ابیانه) ***vāten*** (قالهر)

گفتن

یکی از مبناهای مهم برای دسته‌بندی گویش‌های غربی ایرانی که نخستین‌بار پاول تدسکو در سال ۱۹۲۱ به گونه‌ای سیستماتیک در «گویش‌شناسی نوشتارهای غربی ایرانی از ترفان» به آن پرداخته است، کاربرد دو فعل ایرانی باستان برای پندارهٔ «گفتن» است (در گویش‌های جنوبی‌غربی (پارسی): *gaub، در شمال‌غربی (مادی): -*wač). این دو گونه را به طور چشمگیری در فارسی میانه و پارتی می‌بینیم: در فارسی میانه gō(v)-/guft و در پارتی: -wāž-/wāxt. در گویش‌های گسترهٔ کاشان مفهوم «گفتن» همانند پارتی (با ریشهٔ -*wač) بیان می‌شود: ستاک حال: (-*wāča>vāj، در پارتی -wāž)، و ستاک گذشته: -vā(t) (<*wāxta، پارتی wāxt). این امری بسیار طبیعی و گویای تداوم شاخص‌های زبانی در این گستره است؛ ولی برخی از گویش‌های شمال‌غربی از این اصل پیروی نمی‌کنند؛ برای نمونه در مازندرانی و گیلکی پندارهٔ «گفتن» همانند

فارسی از -gaub* می‌آید: gūy-/gūt. در کردی با پدیدهٔ آمیختگی این دو تکواژ روبه‌رو می‌شویم: ستاک حال از -wāč* می‌آید (-bēž <wačya*) و ستاک گذشته از -gaub* (gō(t) <-gufta*).

va-bōyan (ابیانه)

شدن

از افزوده شدن پیشوند -va به فعل «بودن» (baw*)

vāčā (طره، ابیانه، بیدهند)

← **vača**

vača (بیجگان) ***večа*** (نراق، ازوار، چیمه، جوشقانع هنجن، دلیجان، فریزهند، یارند) ***vāčā*** (طره، ابیانه، بیدهند) ***wačа*** (کمجان) ***vačča*** (ابیانه، قهرود)

بچه، فرزند

پهلوی vaččak، فارسی **بچه**

← **mača ،večela**

vača-kasla (هنجن)

نوزاد

vačča (قهرود، ابیانه)

← **vača**

vačdūn (بیدهند) ***wačadūn*** (کمجان)

رحم، زهدان

بچه‌دان

← **zāyadū**

vad (ابیانه، بیدهند، فریزهند، هنجن، یارند) ***vay*** (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، میمه)

بد

پهلوی vat، ارمنی vat

vād (ابیانه، فریزهند، چیمه) ***vōy*** (ابوزیدآباد، دلیجان، قهرود، نراق، جوشقان)
vāy (بیدهند، هنجن، یارند، کمجان) ***vāt*** (بادرود)

باد

از پهلوی *wāta>vāt

va-dāštan (جوشقان، ابیانه)

دوختن

از فعل dāštan (←(dārz-) dāšt-) با پیشوند va- (←va²)

vādja (ازوار)

vādzan ←

vadjens (ابیانه)

vatjens ←

vādkera (ابوزیدآباد)

vādzan ←

vādū (میمه)

bādōm ←

vādūm (ابیانه، جوشقان)

bādōm ←

vadūm-tāl (ابیانه)

bādūm-tel ←

vādzan (خالدآباد) ***vādkera*** (ابوزیدآباد) ***vādja*** (ازوار) ***wōdmēja*** (کمجان)

بادبزن

در ترکیب کمجانی بخش دوم -mēja، ستاک حال از فعل «بیختن» (←ārdavēja، (vēj) -vet) به معنی «بیز، الک کن»

vāfā (فریزهند)

یک دسته غلهٔ درو شده

پهلوی *vāfak، فارسی **بافه**، مقایسه شود: نایینی vāve، یزدی vōva، هر دو از ریشهٔ -wab* «بافتن»

vāferšekan (طره)

میش پیشاهنگ

احتمالاً از **برف‌شکن**، یعنی میشی که از جلو راه را دربرف‌ها باز می‌کند (؟)

vāfr (فریزهند) ***vafrūva*** (ابوزیدآباد)

پارو

از ایرانی باستان -wafra* (ریشهٔ -wap* «پخش کردن، پراکندن»). گونهٔ ابوزیدآبادی آمیزه‌ای از -vafr با rūba (**روبه**) است یعنی **برف‌روبه**

← **wāz**

vafr (ابوزیدآباد، چیمه، قهرود، جوشقان، میمه، بیدهند، فریزهند، هنجن)

← **fafr**

vāfra (طره، یارند)

← **fafr**

vafrūva (ابوزیدآباد)

← **vāfr**

vagellāyan (ابیانه)

vayla-(vayl-) ←

va-grāt-(grā-) (ابیانه)

روشن کردن آتش و چراغ

از ریشهٔ -gar* «آتش روشن کردن، گرم کردن، پختن»، مقایسه شود: اورامانی (-girīn) -girīnāy «جوشاندن»، سیوندی (-gērī) -gēr، -gar «پختن»، نایینی (-gīnn) -gīnnāye «آتش روشن کردن»

vāgza (دلیجان)

چوبی باریک که به کمک آن یوغ را به گاوآهن متصل می‌کنند.

با افزوده شدن پیشوند -vā با کشیدگی ثانوی (va[2]←) به *gāzak به معنی «گیرنده، وصل‌کننده» (ریشهٔ -gāz* «گرفتن»؛ مقایسه شود: در کردی hangāž، فارسی **انگژ** <-han-gāza*

شکل اولیهٔ واژهٔ دلیجانی ظاهراً va-gāza* بوده است که با جابجایی کشیدگی مصوت‌ها در دو هجا و حذف -a- کوتاه در هجای دوم در وضع قبل از تکیه (یعنی pretonic) به vǎgza مبدل شده است.

vaγal (جوشقان)

bāγāla ←

vah (ابیانه)

خوب؛ به

vāhār (ابیانه)

vahār ←

vahār (میمه) ***vāhār*** (ابیانه)

بهار

پهلوی vahār، فارسی **بهار**، کردی bāhār

vahešt (ابیانه) ***beheš*** (قهرود، ابوزیدآباد)

بهشت

پهلوی vahišt

vahī (ابیانه، طره) ***vihī*** (قهرود) ***vehī*** (بیدهند، فریزهند) ***wahī*** (کمجان)

بزغالهٔ یک‌ساله

فارسی **بهی**

پهلوی vahīk، فارسی میانهٔ مانوی wahīg، خوانساری bīg «بز ماده»، همگی از ایرانی میانهٔ جنوب‌غربی *vaθīk (گونهٔ شمال‌غربی *vas(s)īk) < ایرانی باستان -*was(s)a، هندی باستان -vatsá «گوساله». گونهٔ کردی این تکواژ gīsk به معنی «بزغالهٔ از شیر بریده» از شکل ایرانی باستان -*wasyaka می‌آید (در پی پدیدهٔ i-umlaut از *vēsk). ارمنی Vasak (نام شخص، مذکر) از مادی میانه یا از پارتی *vas(s)ak (با پسوند -aka) نیز ظاهراً به این گروه واژگان تعلق دارد. این نام از قرن پنجم میلادی در نوشته‌های ارمنی گواه دارد و نام اصیل garnik «بره» که متعلق به همان دوره است ترجمهٔ vasak ایرانی است. بلوچی gvask «گوساله» نیز از بن‌واژهٔ ایرانی میانه با پسوند -ak برآمده است (*vas(s)ak).

vahtar (ابیانه)

← **vetar**[۲]

vaī (قهرود)

باید

پهلوی apāyēt، فارسی **باید**

vāj (ابوزیدآباد، جوشقان، نراق، فریزهند)

صدا؛ آواز؛ بانگ

پارتی wāž، پهلوی کتابی vāč و مانوی vāz «سخن، نطق» – از ایرانی باستان *wāča- ریشهٔ wāč- به معنی «سخن گفتن»

vāj ka-(kar-) (ابیانه)

صدا کردن

vāj ←

vājī (نراق) ***vāzī*** (گز، دلیجان)

بازی

پهلوی vāzīk، فارسی **بازی**، خوانساری vāzī، همگی از ریشهٔ باستان *wāz- «بازی کردن». -j- در گونهٔ نراقی ظاهراً تحت تأثیر همگون‌سازی با موارد بازتابی قانونی -č- ایرانی باستان به -j- شکل گرفته است (vāj←).

vājüččе (ابیانه)

vejīj ←

vāk (ابیانه) ***vak*** (آشتیان) ***velk*** (فریزهند) ***baxča*** (یارند) ***gorda*** (میمه)

گلیه؛ گرده؛ قلوه

مقایسه شود: پهلوی gurdak، فارسی **گرده**، کردی (gurd-čik*>gurčik). همهٔ این واژگان برآمده از *wṛdka- ایرانی باستان هستند (*اوستا* vərəδka). گونهٔ ابیانه‌ای در پی حذف -l- پیش از (*-rd->) -k و کشیدگی ثانوی -ā-

به‌وجود آمده است (یعنی valk>vāk). گونهٔ یارندی پیامد دگرگونی *w- آغازین به -b، حذف -l- (*-rd->) پیش از -k (همانند ابیانه‌ای) و سپس تبدیل -k به -x- تحت تأثیر -č- در پسوند -ča است و سرانجام گونهٔ جوشقانی با معنی «قلوهٔ گوسفند» (←vek) نیز در پی حذف -l- پیش از -k (که در فریزهندی دیده می‌شود: velk) پدید آمده است.

← γolva، vek

vak (آشتیان)

← vāk

val[1] (نشلج)

← balg

val[2] (جوشقان)

حوصله

ویر «میل مفرط»، **ویار** «هوس شدید زن حامله»

vāla (قهرود)

← var[1]

valāde (جوشقان)

حرف‌های بیهوده

در کردی baradāyī «هرزه‌گوی، بیهوده‌گوی» (؟)

valārm (ابیانه)

ولرم، گرم

vālek (ابیانه)

گونه‌ای گیاه دارویی؛ گل عرقچین

درواقع همان **والک** است، نام گونه‌ای سیر وحشی با نام علمی *Alium Akaka*

vālengū (هنجن)

bōlang ←

valg (ابوزیدآباد، چیمه، آشتیان، میمه، ازوار، قهرود، نراق، ابیانه، جوشقان، فریزهند، هنجن)

balg ←

vālga (طره، یارند)

balg ←

valgebarā (فریزهند)

تخته‌ای که روی آن خمیر پهن می‌کنند.

pūtīnī ،tīr-tōve ←

vālgū (محلات)

مجرای آب

از ایرانی میانهٔ vārak*؛ مقایسه شود: فارسی **برغ**، **ورغ** «بند آب، گل و خاکی که هنگام آبیاری با آن جلو آب را می‌بندند»، گزی vāre، خوانساری velgō به همان معنی — از ایرانی باستان -war* «جلوی چیزی را گرفتن، پادن». احتمالاً -ū در vālgū «آب» است (āv←) و بنابراین معنی نخستین واژه می‌بایست «برغ‌آب» باشد.

مقایسه شود: در گویش فارسی کاشان **وار** به معنی «بندی که با خار و خاشاک جلوی آب درست می‌کنند.»

var[4] ←

valk (میمه)

balg ←

vāma (بیجگان، دلیجان، آشتیان)

bādōm ←

van (ابیانه) ***venō*** (محلات)

درخت زبان گنجشک

bana ←

van(d)-(van-) (ابوزیدآباد)

انداختن

از ایرانی باستان -wan* «انداختن، بیرون کردن». در فارسی باستان -van، ارمنی van-em (< ایرانی)، گبری venōdvūm، بختیاری vandan (īvanom به معنی «می‌اندازم») و در سمنانی be-vandium. در کردی این ریشه ظاهراً تنها در یک واژهٔ مهجور دیده شده است: zīwān «آشغال، چیزی که بیرون می‌اندازند، **حنظل، خار و خاشاک**» برآمده از -uz-wāna*

vande-gulva (دلیجان)

بند جوراب

vanga (ابوزیدآباد)

vay[1] ←

vapūštan (ابیانه)

bepūšova ←

vār (میمه)

var[4] ←

var[1] (ابوزیدآباد، ابیانه، میمه، جوشقان) ***vāla*** (قهرود)

طرف، سو، جهت، پیش

از va- (<*awa*، فارسی باستان ava- «آن») و -rā/-r/-la (varā←) «سمت، سو» (al←)

var[2] (ابیانه)

رها، ول

از va-hil*(-hṛd*)، فارسی **ول**

var[3] (دلیجان)

بخش

ظاهراً از ایرانی میانه var* (پهلوی var) «جای محصور، جدا» < ایرانی باستان *wara-

var[4] (ابوزیدآباد) ***vār*** (میمه) ***vōr*** (ابیانه)

سد جلوی آب (به‌ویژه هنگام آبیاری)

vālgū ←

var[5] (دلیجان)

avara ←

vara[1] (ابوزیدآباد، ابیانه، جوشقان، میمه، دلیجان، فریزهند) ***vera*** (قهرود، قالهر) ***wera*** (کمجان) ***vareyle*** (ازوار، آشتیان) ***varā*** (طره) (بیدهند، یارند، ***varo*** (دلیجان)

بره

barrū ←

vara[2] (ابوزیدآبادی)

avara ←

varā[1] (طره)

vara ←

varā[2] (ابیانه)

به سوی

var' ←

varā[3] (ابوزیدآباد)

varyā ←

vārā-(vār-) (قهرود، ابوزیدآباد) ***vōrō-(vōr-)*** (ابیانه)

باریدن

از ایرانی باستان -wār* «باریدن»؛ مقایسه شود: گلین‌قیه vōrōst «باریدن»

vārō ←

varā-γūč (طره)

قوچ

بخش نخست ترکیب **بره** است (؟) (vara←)

varāvard (جوشقان)

سنجش

برآورد

varaxš (ابوزیدآباد)

درخشش

از -wi-raxš* (ریشهٔ ایرانی باستان -ra(n)j*)، مقایسه شود: **رخش** «نام اسب رستم»، -Raxš (نام اسب رستم در سغدی)، پهلوی abrang «درخشش»، کردی raš «سیاه»، فارسی **رخش** «درخشش، روشنایی»، **رزیدن** «رنگ کردن »، **رنگرز**

varband (ابیانه)

پیشبند

آمیزه‌ای از -var «سینه، بر» (*اوستا* varah) و **بند**

varbela (بیدهند)

تابهٔ نان‌پزی

tāfto ←

var-dā-(-d-) (قهرود) ***var-dōyan*** (ابیانه)

رها کردن؛ ول کردن

مقایسه شود: در کردی bar-dān «ول کردن، آزاد کردن»: *āgā a'raba f-ksē bar-dā* «چرخ ماشین فلان کس پنچر شد (بادش رها شد).»

vardana (فریزهند)

vārzanā ←

var-dōyan (ابیانه)

var-dā-(d-) ←

verekārī (جوشقان)

کرباس

ظاهراً «لباس کار» -var به معنی «لباس». اصولاً کرباس به عنوان پارچه‌ای زمخت بیشتر در دوختن لباس‌های روزمره و غیررسمی به‌کار می‌رفت.

varepe (جوشقان)

برعکس؛ وارونه

از بر به پا، یعنی از بالا به پایین ، برعکس (←sartākūn)، خراسانی varčoppe «وارونه»

vareyle (چیمه)

vara ←

varf (جوشقان، ازوار)

fafr ←

vārg (طره، ابیانه)

varg ←

varg (طره، ابیانه) ***vārg*** (قهرود، بیدهند، جوشقان، فریزهند، هنجن، ازوار) ***verg*** (آشتیان) ***warg*** (کمجان) ***gerj*** (میمه) ***gorg*** (ابوزیدآباد)

گرگ

گونهٔ میمه‌ای و ابوزیدآبادی برگرفته از فارسی و دیگر واژه‌ها شکل‌های اصیل این تکواژ هستند. در میمه‌ای j- پایانی در پی کامی شدن g- به‌وجود آمده است (مانند vorč در گویش آذری گلین‌قیه). در پهلوی و پارتی gurg، فارسی **گرگ**، *اوستا* -vəhrka، کردی guṛ، زازایی verg، وفسی و مازندرانی varg، ایرانی باستان -*wṛka و در هندی -vṛka

vārī (نراق)

باریک

variyāu (جوشقان)

عجله، شتاب

varnā-(varna-) (ابوزیدآباد)

جلو آب را گرفتن (هنگام آبیاری)

از ریشهٔ -*war (← $var^{۴}$، vālgū)

vārō (ابوزیدآباد) ***vārūn*** (قهرود، هنجن ، ابیانه، جوشقان، فریزهند، میمه، نشلج) ***vešnef*** (قالهر) ***vārōn*** (نراق، دلیجان، چیمه) ***vōrūn*** (طره، ابیانه) ***vašand*** (آشتیان) ***vašan*** (طره) ***vārūm*** (کمجان) (بیدهند،

باران

در پهلوی کتابی vārān، فارسی میانهٔ مانوی wārān، فارسی **باران** و در کردی bārān. همهٔ گونه‌های یاد شده ، جدا از آشتیانی و قالهری، از -wār* «باریدن» (vārā-(vār-)←) هستند. گونه‌های طره‌ای، آشتیانی و قالهری و همچنین تالشی vōš، گروسی (از گویش‌های جنوبی کردی) wašan و اورامانی wašt، wišanī، همگی برآمده از همان ریشه، ولی با عنصر میانوند -s- (هندواروپایی -ṷer-s*) هستند، یعنی از ایرانی باستان -warš*؛ مقایسه شود: در هندی باستان -varṣá- (varṣati «(باران) می‌بارد» = اورامانی wašt māwārū «باران می‌بارد») از -wṛšta*، wṛšana (هندی -vṛṣtá) و -wṛšti*. برخلاف هندی که همهٔ واژگان وابسته به «باران» و «باریدن» از حالت میانوند سرچشمه می‌گیرند، در ایرانی هر دو حالت این ریشه کاربرد دارد: با میانوند -s- و بدون آن.

● گونهٔ vašan که در طره‌ای ثبت شده است، در زبان قدیم شهر کاشان نیز به معنی «بارن» به‌کار می‌رفته است، چنان‌که در متن *تاریخ کاشان* (به کوشش ایرج افشار، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰) به اصطلاح **وَشَن‌سال** برمی‌خوریم به معنی «بارش سال».

← vārā-، bārūn (vār-)

varo (دلیجان)

← vara

vārōn (نراق، دلیجان، چیمه)

← vārō

varra (ازوار، آشتیان)

← vara

varsūja (ابوزیدآباد، ازوار) ***vorāsūja*** (یارند)

ترش کردن معده

گویا آمیزه‌ای از -var (یا -vor) به معنی «شکم» (←vīra) و ستاک حال از فعل «سوختن» -suj با پسوند -a که باید از -āk باشد. در تداول عامه: **سوزا**

vārūm[1] (یارند)

bādōm ←

vārūm[2] (کمجان)

vārō ←

vārūn (قهرود، هنجن، ابیانه، جوشقان، فریزهند، میمه، نشلج، بیدهند)

vārō ←

varyā (ابوزیدآباد، جوشقان، ابیانه) ***varā*** (ابوزیدآباد)

پیش هم؛ کنار هم؛ باهم

varz (ابوزیدآباد)

پهن؛ تپاله؛ گود

از ریشهٔ -warz* به معنی «تغذیه کردن، رشد دادن» (-warHz*)

varzā (جوشقان، ابیانه) ***varzū*** (محلات)

گاو نر برای شخم زدن

پهلوی varzāk، فارسی **ورزاو**، **ورزا** به همان معنی. برآمده از ایرانی باستان -warzāka* (ریشهٔ -warz «کار کردن، زمین را شخم زدن»). پسوند -āka- با -ā- کشیده در بیشتر موارد نام‌های فاعلی در ایرانی می‌سازد، بنابراین معنی نخستین واژه «کارکن، شخم‌زن» بوده است.

vārzanā (طره، ابیانه) ***varzane*** (خالدآباد، یارند) ***vardana*** (فریزهند)

وردنه؛ استوانهٔ چوبی‌ای که با آن گلوله‌های خمیر را باز می‌کنند.

پهلوی vartānāk، فارسی **گردنا، وردنه، واردن** «چوبی باشد هر دو سر باریک و میان گنده که خمیر نان را با آن پهن سازند» (*فرهنگ نفیسی*). برآمده از ایرانی باستان -wartanaka، *wartānāka (ریشهٔ -wart* «گردیدن»). گونه‌های دارای -z- در پی همگون‌سازی گویشی جنوب‌غربی/شمال‌غربی (-z-/zd-) به‌وجود آمده‌اند. ارمنی gərtnák/grtnak، به همان معنی، بازتابی از شکل گویشی دیگری است- ظاهراً از *girtanak (<-*gṛtā/anaka) برگرفته از ریشهٔ *gart «گردیدن». بعید است گونه‌های با -z- (طره، ابیانه، خالدآباد، یارند) ربطی با اوستایی -vazra (هندی vájra)، پهلوی varz و فارسی **گرز** داشته باشند.

varzane (خالدآباد، یارند)

← **vārzanā**

varzū (محلات)

← **varrzā**

vas (ابوزیدآباد، جوشقان) ***vos*** (ابوزیدآباد) ***ves*** (قهرود)

بس

پهلوی vas، فارسی **بس**

vas ka-(ker-) (قهرود)

فرستادن

پهلوی visēd (kartan)، فارسی **گسی، گسیل**

vaš-(varz-) (ابوزیدآباد)

گذاشتن

از *warz- (*warHz-) (←varz)

vaš(t)-(vüz-) (قهرود) ***vašt-(vaz-)*** (جوشقان، ابیانه)

دویدن

پهلوی -vaz، ارمنی vazem «دویدن»

vāšā (ابیانه، طره)

← **veša**

vāša (ابوزیدآباد)

← **bāša**

vaša (میمه)

← **veša**

vašan (طره)

← **vārō**

vašand (آشتیان)

← **vārō**

vāšt-(vāz-)[1] (جوشقان)

باختن

از ریشهٔ *wāz- «بازی کردن»

← **darvāštan**

vāšt-(vāz-)[2] (ابیانه)

وزیدن

← **vaš(t)- (vüz-)**

vāšt-(vaz-) (ابیانه)

دویدن اسب

← **vaš(t)-(vüz-)**

vašt-(vaz-) (جوشقان، ابیانه)

← **vaš(t)-(vüz)**

vāt (بادرود)

← **vād**

vat-(vaj-) (ابوزیدآباد، دلیجان) ***vot-(voj-)*** (جوشقان) ***vet-(vež-)*** (گز)

کندن؛ بیرون آوردن لباس

از *waj- (*Hwaj-) «بیرون آوردن، کندن»، مقایسه شود: فارسی باستان vaj- «بیرون آوردن (چشم‌ها)»، زازایی vet- (vež-)

← **barajī**

vat-(vand-,fand-) (ابوزیدآباد، قهرود) ***vattan ،vot-(vah-)*** (ابیانه)

بافتن

از ریشهٔ *wab/f- «بافتن»؛ گونهٔ ابوزیدآبادی از ستاک حال فعل band- «بستن» درست شده است.

vātan (جوشقان، ابیانه)

← **vā-(vāj-)**

vatar (ابوزیدآباد) ***vetar*** (قهرود) ***vattar*** (جوشقان، بادرود)

بدتر

پهلوی vattar، ارمنی vatt‘ar، شکل برتر صفت «بد» (←vad)

vāten (قالهر)

← vā- (vāj-)

vatjens (قهرود) ***vadjens*** (ابیانه)

بدجنس

vattan (ابیانه)

← vat-(vand-, fand-)

vattar (جوشقان، بادرود)

← vatar

vāvanda (یارند)

ریسمان یا طنابی که با آن بافه‌های گندم را به هم می‌بندند.

بافه‌بند (←vāfā)

vāvr (ابیانه)

← fafr

vavjiyan (ابیانه)

جدا کردن

آمیزه‌ای از پیشوند -va و jiya «جدا» (←yadā)

vax (ابوزیدآباد)

وقت

vāy[1] (بیدهند، هنجن، یارند، کمجان)

vād ←

vāy[2] (فریزهند)

ورم بیضه

البته از **باد** (vād←)

vay[1], ***vanga*** (ابوزیدآباد)

خالی؛ پوچ؛ تهی

مقایسه شود: در فارسی دری **ونگ** (**ونک**) «تهی، خالی، درویش تهیدست» (*لغتنامه*)

واژه‌ای است اصیل، از ریشهٔ ایرانی باستان (*u-) *wā- که با عناصر پسوندی مختلف در زبان‌های ایرانی (da'ra, --na) و هندواروپایی ثبت شده است: اوستایی – (una-, ūna) «ناکامل»، سنسکریت -ūná، -vāra به همان معنی، ارمنی unain «تهی»، بلوچی gwand «کوتاه»، سغدی w'r'k «خالی»، ''w't'k «خالی شده»، کردی undā (یا wandā) «گم شدن» و غیره

rūvanga←

vay[2] (ابیانه، بیدهند، فریزهند، هنجن، یارند)

vad ←

vay[3] (ابیانه)

وی؛ او

vāye-tūfān (فریزهند) ***vōy*** (فریزهند، یارند)

طوفان

vād ←

vāyeme (قالهر)

bādōm ←

vaylā-(vayl-) (قهرود) ***vogellōyan, vagellāyan*** (ابیانه)

برگشتن

با پیشوند -va و ستاک -gart->/gel-/vayl* «گردیدن»؛ مقایسه شود: شکل سببی در ابیانه‌ای vagelnāyan به معنی «برگردانیدن». گذشته از این بعید نیست که گونهٔ قهرودی از ریشهٔ -wart* برآمده باشد.

geln(n)āyan ،begelnova ،begelova ←

vāyōm (فریزهند، هنجن)

bādōm ←

vāyōm-tal (فریزهند)

bādūm-tel ←

vāyom-zamīn (یارند)

رازیانه

بادام‌زمینی

bādōm ←

vāz (نوش‌آباد)

vā² ←

vaz (جوشقان)

wāz ←

vazā (ابیانه)

vaza ←

vaza (ابوزیدآباد، جوشقان) ***vazā*** (ابیانه) ***vazaγa*** (طره، فریزهند) **vezaγa** (جوشقان) ***vaze*** (هنجن) ***veray*** (کمجان) ***warag*** (گز) ***vezaq*** (ازوار)

وزغ؛ قورباغه؛ غوک

اوستا -vazaγā، پهلوی vazaγ، فارسی **وزغ**، **بزغ**، در کردی baq که همگروه پهلوی vak و **بک** فارسی است. گونه‌های کمجانی و هنجنی (با -r- به جای -z-) ظاهراً به بن‌واژهٔ ایرانی میانه *vaδaγ برمی‌گردند.

čaγz ،baža ،γūrbāγe ،qūrbāqa ←

vazaγa (طره، فریزهند)

vaza ←

vazanā (ابیانه)

vazane ←

vazane, ***vazanā*** (ابیانه)

ساطور؛ تبر گوشت

پهلوی varz، *اوستا* -vazra (هندی -vajrá)، فارسی gurz، با فرایند همگون‌سازی با vārzanā (←) (؟)

vaze (جوشقان)

vaza ←

vāzī (گز، دلیجان)

vājī ←

vāž (یارند، طره)

زنبور قرمز؛ زنبور بزرگ

همچنین در طره‌ای dundā-vāž «زنبور وحشی». مقایسه شود: فارسی **بوز**، گبری bowz، بلوچی gvamz ، gwabz، کردی mōz (mōzā hingiv «زنبور عسل»). مازندرانی būz، همگی از ایرنی باستان *wabsā- (> هندواروپایی *u̯obhsā-)

← **dənde**[۲]

vədī (ابیانه)

دیگر

← **čībī**، **ēvdī**، **čandībī**، **abī**

vē[1] (ابوزیدآباد، جوشقان) ***vī*** (میمه)

بی؛ بدون

پهلوی apē، فارسی **بی**

vē[2] (یارند)

← **vēd**

ve (ابیانه)

← **va**[۱]

veča (بیجگان)

← **vača**

veček (جوشقان)

← **vejīj**

večela (ابوزیدآباد)

توله‌سگ، تخم‌سگ (دشنام)

از vača (←) با پسوند مصغر -la

ved (ابوزیدآباد، قهرود) ***vey*** (ابیانه)

تنها

واحد (؟)

vēd (ابوزیدآباد، قهرود) ***vēy*** (ابیانه، فریزهند) ***vīd*** (نراق) ***vī*** (هنجن)

بید

از -waiti*. در *اوستا* -vaēti، پهلوی vēt، فارسی **بید**

← **šeuš**

vedar (جوشقان)

← **vetar**[2]

vēdom (ابوزیدآباد)

بی‌دم

vēg (نراق)

آب دهان

گواهی از واژه‌ای به معنی «تف، آب دهان» در دوردهٔ باستان، در نوشتارهای ایرانی ثبت نشده؛ ولی در نوشتارهای میانهٔ ایرانی دو تکواژ برای این مفهوم آمده است: ۱) پهلوی xaδūk (فارسی **خیو**، **خذو**)، سغدی مسیحی xazdūk و ۲) سغدی -xwāf، پارتی -waf «تف کردن» (یغنابی xuf «خلط سینه، آب سینه پس از سرفه کردن»). شکل vēg در نراقی ظاهراً باید از یک گونهٔ مادی میانه، مانند *wxafag یا *wafag پدیده آمده باشد.

vegī (ابیانه)

باید

vēgūna (جوشقان)

بیگانه

vēγe (یارند)

← **vīga**

veha (قهرود)

بوته

vēhayā (قهرود، ابیانه)

← **vēheyā**

vehend (بیدهند)

← **vīyēn**

vēheš (ابوزیدآباد) ***vēhūš*** (قهرود)

بیهوش

vēheyā (ابوزیدآباد) ***vēhayā*** (قهرود، ابیانه)

بی‌حیا

vehī (بیدهند)

← **vahī**

vēhūš (قهرود)

← **vēheš**

vejā (طره) ***vejja*** (محلات)

وجب

vüyödās ←

vējerga (ابوزیدآباد)

غذای بی چربی

vejīj (ابوزیدآباد) ***vujja*** (قهرود) ***veček*** (جوشقان) ***vājüččе, vüjüččā, vüjüč*** (ابیانه) ***vejūj*** (نشلج) ***vīšəl*** (میمه)

کوچک

آن دسته واژگانی که به معنی «کوچک و کوچولو» به‌کار می‌روند، بیشتر متعلق به گروه واژگان آوامعنایی هستند که بر پایهٔ ترکیب‌های آوایی معین به‌وجود می‌آیند و ریشه‌ای ندارند که بتوان از طریق علم اشتقاق دریافت. تنها کاری که برای روشن کردن خاستگاه این واژگان می‌توان انجام داد، تعیین فرمول آوایی آنهاست. برای پندارهٔ «کوچولو، کوچک، گرد» و مفاهیم نزدیک به آنها بیشتر فرمول b/vVj/č- کاربرد دارد که گاه به‌طور تکراری (مانند vejīj) یا با پسوندهایی که با عنصر -l- ساخته شده‌اند (-ala، -ūla، -ula، -la و مانند اینها) یا با پسوند -ak نمایان می‌شود. یکی از نشانه‌های بارز این گونه واژگان وجود عناصر واژه‌ای مترادف و شبیه به هم در زبان‌های دیگر است، برای نمونه būjūla (←) همان pučur ارمنی است.

ūrjūk ،būjūla ←

vejīštar (ابوزیدآباد)

کوچک‌تر

vejīj ←

vejja (محلات)

vejā ←

vejūj (نشلج)

← vejīj

vek (جوشقان)

قلوهٔ گوسفند

← vāk

vēkār(a) (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

بی‌کار؛ بی‌کاره

vekena (قهرود)

وشگون؛ نیشگون

← vešgīnī

velāha (قهرود)

طره؛ کاکل

velī (ابوزیدآباد)

ولی

velk (فریزهند)

← vāk

velūš (قهرود)

خودش

← xovē

vēlūna (قهرود)

دارکوب سبز

از **بی‌لانـه**، یعنی «پرنده‌ای که لانه ندارد، بدون لانه». این پرنده همیـشه بـا نـوک خود به درخت می‌کوبد و ظاهراً برداشت عامیانه این است که او دنبال لانه مـی-گردد یا لانه درست می‌کند.

● امکان دارد از ویلان (ویلون، ویلونه) «سرگردان» نیز باشد.

velvelū (بادرود)

گردباد

ولوله

vēmeylī (ابوزیدآباد، قهرود)

بی‌میلی

vēnemek (جوشقان)

بی‌نمک

vēnō (فریزهند) ***vēnōg*** (بیدهند) ***vīnō*** (ابیانه)

عدس؛ مرجمک

پهلوی vēnōk، فارسی **بنو** «نام غله‌ای است که آن را بـه عربـی عـدس گوینـد.» (*برهان قاطع*)؛ مقایسه شود: نایینی vīnōk، بختیاری gendī «عدس»

venō (محلات)

van ←

vēnōg (بیدهند)

vēnō ←

vēq (ابیانه)

vīga ←

vera[1] (قهرود، قالهر، بیدهند، یارند)

← **vara**

vera[2] (قهرود)

برای

verā (ابوزیدآباد)

همراه

• verāyō (ابوزیدآباد) – «همراه آنها»

veraqa (ابیانه) ***veray*** (ابوزیدآباد)

ورق؛ ورقه

verāt-(veramm) (ابیانه)

گریستن؛ گریه کردن

← **beraft-(b(e)ram-)**

veray[1] (هنجن)

← **vaza**

veray[2] (ابوزیدآباد)

← **veraqa**

veret-(varēj-) (ابوزیدآباد) ***verett-(verēj-)*** (ابیانه)

پنهان کردن

آیا از *raič- «ریختن» با پیشوند *wi- (؟)

verett-(verēj-) (ابیانه)

← **veret–(varēj-)**

verg[1] (ابوزیدآباد)

لثه

از *varak (<-waraka*) «چیزی که (دندان‌ها) را می‌پوشاند (در بر می‌گیرد)» (؟)

← **mārī ،lahsa**

verg[2] (آشتیان)

← **varg**

verī-(vrīn-) (ابیانه)

بریدن

از ریشهٔ -brī* «بریدن»

← **barrīyan ،beberīda**

ves (قهرود)

← **vas**

vess-(vand-) (ابیانه)

← **bas –(band-)**

vest-(vēs-) (ابوزیدآباد)

زدن؛ انداختن

از ریشهٔ -waid* «انداختن». در پهلوی ta-vesta (vih-) vist- «پایین انداختن» (-ta = ته)

← **bevesta**

vēš (ابوزیدآباد) ***vēž*** (نراق) ***vīž*** (دلیجان)

پنبهٔ خام

واژه‌ای است منحصربه‌فرد در گویش‌های ایرانی غربی. از ایرانی باستان *bīza- «تخم، بذر» برآمده است؛ مقایسه شود: سنسکریت bīja- «تخم (انسان و گیاهان)». در نوشتارهای ایرانی باستان گواه ندارد، ولی در دیگر نوشتارهای باستانی غیر ایرانی به شکل وام‌واژه از ایرانی دیده می‌شود.

vēždāna ←

veša (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان) ***vaša*** (میمه) ***vāšā*** (ابیانه، طره) ***vorša, vorsa*** (نراق) ***vešna*** (گز)

گرسنگی

vāšā nevīya? (ابیانه)– «*آیا شما گرسنه نیستید؟*»

از ایرانی باستان *wṛša- (*warš- «گرسنه بودن»). پهلوی gurisnak، فارسی **گرسنه**، بختیاری gusnī، gusna <-*wṛsna؛ کردی شمالی birčī <*wṛša، کردی جنوبی birsī <-*wṛsa. در فارسی محاوره **گشنه** – در پی قرینه‌سازی با **تشنه**

vēšā (ابیانه)

بیشه، جنگل

پهلوی vēšak، کردی mēša، مازندرانی vēše <-*waiša

vešna (گز)

veša ←

vešnef (قالهر)

vārō ←

vešgīnī (جوشقان)

ناخن زدن
وشگون
vekena ←

veškaftan (جوشقان)

شگافتن

veštā (ابیانه، یارند)

بایستی

veštā'an (جوشقان)

veštōyan ←

vaštāden (قالهر)

veštōyan ←

vēštar (ابیانه) ***vīštar*** (ابوزیدآباد، دلیجان، بادرود، میمه) ***vīša*** (نراق)

بیشتر

veštar (محلات) ***veštere*** (جوشقان، میمه)

گوسالهٔ مادهٔ دوساله

ظاهراً از -*stura(-*staura) به‌علاوهٔ vahī (←)؛ مقایسه شود: -staora در *اوستا*، stōr در پهلوی ، **ستور** در فارسی

● در کاشان: **وشتره** «گوسالهٔ یک‌ساله که برای نخستین بار می‌زاید.»

gūštere ←

veštere (جوشقان)

veštar ←

veštōyan (ابیانه) ***veštā'an*** (جوشقان) ***vaštāden*** (قالهر) ***vuštā-(tušt-)*** (قهرود)

ایستادن

از ریشهٔ -*stā «ایستادن». منوجانی wüštāden

eštā-(eštov-)، hōveštova ←

vet-(vēj-) (ابیانه) ***vet-(vēž-)*** (گز) ***vet-(mēj)*** (کمجان) ***vowtan*** (جوشقان)

بیختن

از ریشهٔ -*waič «جدا کردن، گزیدن، الک کردن». پهلوی (-vēč) vēxtan،

فارسی **بیختن** (**بیز**)، سغدی əžwēž «الک کردن» (*uz-waiča>)

ārdavējā، hāvīta ←

vet-(vēž-) (گز)

vet-(vēj-) ←

vet-(vež-) (گز)

vat-(vaj-) ←

vetar[1] (قهرود)

vatar ←

vetar[2] (نراق) ***veytar*** (دلیجان) ***vahtar*** (ابیانه) ***vedar*** (جوشقان)

بهتر

vēxay (ابیانه)

بی‌خودی

vēxojāb (طره)

بی‌خبر؛ یگهو

vēy (ابیانه، فریزهند)

vēd ←

vey (ابیانه)

ved ←

veyāšt-(ver-) (ابیانه)

گذشتن

از *wi-tar- (*tar- «گذشتن»)

bawdarī ←

veytar (دلیجان)

vetar[2] ←

vezaγa (ازوار)

vaza ←

vezaq (گز)

vaza ←

vēzg (ابیانه، طره، برزُک، ابوزیدآباد)

درز؛ شگاف؛ دیوار

برآمده از پهلوی پسین vihēzag به معنی «جابه‌جایی، تکان خوردن» (؟)

vēždāna (نراق) ***vīždūna*** (دلیجان)

تخم پنبه؛ پنبه‌دانه

vēš ←

vēž (نراق)

← vēš

vežīn (نراق)

وجین

vī[1] (میمه)

← vē

vī[2] (هنجن)

← vēd

vīd (نراق)

← vēd

vīdar (میمه، جوشقان)

بیدار

vīga (قهرود) ***vīva*** (نراق) ***vīja*** (میمه) ***vēq*** (ابیانه) ***vyasor*** (فریزهند) ***vēγe*** (یارند)

بیوه

← bīva

vīgol (آران و بیدگل)

نام بومی روستای بیدگل

vihī (قهرود)

← vahī

vīja[1] (میمه)

vīga ←

vīja[2] (بیدهند)

سبد چوبی

با معنی نخستین «الک»

ārdavējā ←

vījen (هنجن)

مجرد

بی‌زن

vīmeža (ابوزیدآباد)

بی مژه

vīnī (نشلج، دلیجان، یارند) ***vīnīya*** (طره، ابیانه) ***wīnī*** (کمجان)

بینی؛ دماغ

پهلوی vēnīk

vīnīya (طره، ابیانه)

vīnī ←

vīnō (ابیانه)

vēnō ←

vīr (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، جوشقان، ابیانه)

یاد؛ خاطره

• vīr hākarda (ابوزیدآباد) – «فراموش کردن»؛• vīr vāšt- (vaz-) (ابیانه) – «از یاد رفتن»

پهلوی vīr، کردی bīr، فارسی **بیر** <-wīra*؛ کردی bīr kirin «فراموش کردن»

vīra (جوشقان، ابوزیدآباد) ***yūre*** (کمجان، ابیانه)

شکمبهٔ گوسفند؛ روده؛ سیرابی

واژه‌ای است بسیار کهن، ظاهراً تنها در *اوستا* گواه دارد: -uruθwar/n «شکمبه، اندرون» (پهلوی uruspar/'wlwspl، آوانگاری واژه اوستایی است و جنبهٔ فنی دارد، یعنی به‌عنوان واژهٔ زنده ثبت نشده است). چنان‌که می‌دانیم در زبان هندواروپایی مادر برای پندارهٔ «روده، شکمبهٔ حیوان» واژه‌ای به شکل *reuto- بازسازی می‌شود که به‌طور قانونی در ایرانی باستان به گونهٔ *rauta- بازتاب یافته است و بازمانده‌های این آخری نیز rōt و rōtīk در پهلوی، rōdīg در پارتی مانوی، **روده** در فارسی، rūvī در کردی، rōθ در بلوچی و rod در آسی هستند؛ ولی یک گونهٔ پسوندی دیگر هم از این بن‌واژه در ایرانی باستان موجود بوده است که فرایند اوستایی آن را در بالا آوردیم. واژهٔ اوستایی به *rut-war/n- ایرانی باستان می‌انجامد- با واکهٔ پیشوندی (prothesis) -u پیش از -r آغازین و تلفظ سایشی -t- (یعنی -θ). گونه‌هایی که امروزه در گویش‌های کاشان می‌بینیم، با در نظر گرفتن شکل ظاهری، از همان بن‌واژه‌ای سرچشمه می‌گیرند که واژهٔ یادشده در *اوستا* — با واکهٔ پیشوندی -u (یا -a) پیش از -r آغازین که یکی از ویژگی‌های مادی میانه بوده است (← مقدمه، §۲). ظاهراً «روده» در کردی نیز از همان بن‌واژه می‌آید، ولی بدون واکهٔ پیشوندی.

• بیرون از گسترهٔ کاشان، گونه‌ای کاملاً مطابق vīra و yūre در زبان زازایی وجود دارد که به‌وسیلهٔ نگارنده در دهکدهٔ Dērōvā نزدیک Tunceli

(درسیم سابق در ترکیه) به شکل vīyera و به معنی «شکمبهٔ گوسفند» ثبت شده است.

← lūlalā ،rūa

vīs (طره، ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، فریزهند، یارند) ***wīst*** (کمجان)

بیست

vīsebanjā (یارند)

یک‌چهارم؛ چارک

یعنی پنج از بیست

vīš (میمه، جوشقان)

بیش

vīša (نراق)

← vēštar

vīšəl (میمه)

← vejīj

vīšt-(vīz-) (جوشقان) ***vūš-(vūz-)*** (قهرود) ***yōš-(yūz-)*** (ابوزیدآباد، ابیانه)

پیدا کردن؛ یافتن

از ریشهٔ فعلی ایرانی باستان *waid- «یافتن، پیدا کردن»، با پیشوند *wi-

← beyōšta

vīštar (ابوزیدآباد، میمه، بادرود)

← vēštar

vīt (میمه)

vēd ←

vīva (نراق)

vīga ←

vīxjū (دلیجان)

جوجه

viyard-(viyar-) (ابوزید آباد)

دریدن

از -wi-war*، ریشهٔ ایرانی باستان -war* (*HwarH) «کندن، پاره کردن، چیدن، غارت کردن» (بازسازی ریشه از جانی چونگ)؛ مقایسه شود: در پارتی wārā «دزدی» (با -ā)، ارمنی awar «غارت»، فارسی **آوار**، ابوزیدآبادی āhar، فارسی میانهٔ مانوی ēwār «دزدی»، ēwārīh «غارت، چپاول»

viyarda ،beviyarda ،beviyaruva ،āhar ←

viyarda (ابوزیدآباد)

پاره

viyard- (viyar-) ←

vīyēn, ***vehend*** (بیدهند)

بیدهند

vīyōna, ***əvyōna***, ***vīyūna*** (ابیانه)

ابیانه

vīyūna (ابیانه)

viyōna ←

viž (دلیجان)

← **vēš**

vīždūna (دلیجان)

← **vēždāna**

vo (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

← **va**[1]

vōdesdī (آشتیان)

مستراح، دستشویی

vōdī (ابوزیدآباد)

بادی

← **vād**

vogellōyan (ابیانه)

← **vayla- (vayl-)**

vōma (نراق)

← **bādōm**

vōr (ابیانه)

← **var**[۴]

vorāsūja (یارند)

← **varsūja**

vōrō-(vōr-) (ابیانه)

← **vārā-(vār-)**

vorsa (نراق)

veša ←

vorša (نراق)

veša ←

vōrūn (طره، ابیانه)

vārō ←

vos (ابوزیدآباد)

vas ←

vot-(voj-) (جوشقان)

vat- (vaj-) ←

vot-(vah-) (ابیانه)

vat-(vand-,fand) ←

vōtan (ابیانه)

vā-(vāj-) ←

votūrā (طره)

چرگ؛ کثافت

voetan (جوشقان)

vet-(vēj-) ←

vōy[1] (طره)

بار؛ دفعه

vōy[2] (ابیانه، فریزهند، چیمه)

vād ←

vōy[3] (فریزهند، یارند)

vāye- tūfān ←

vōy[4] (طره)

چس

البته از **باد** (vād←)

vād ،gūz ،wōy ،nōy ←

vōy[5] (ابیانه)

پوسیدگی

از ریشهٔ ایرانی باستان -pau* «پوسیده شدن، بوی گند دادن»- احتمالاً با یک پیشوند فعلی (-ham* یا -awa*) زیرا در ابیانه‌ای، -p* ایرانی باستان در آغاز واژه حفظ و در میان دو واکه به -v- تبدیل می‌شود.

püsoya- (püs-) ،pous ←

vōyadana (فریزهند)

چنگگی چوبی برای باد دادن خرمن

یعنی «دنده برای باد (دادن)» (vād←)، شاید هم « باد دهنده» (؟)

vöyödas (ابیانه)

vüyüödās ←

vōyūm (طره)

bādōm ←

vōz (ابیانه)

بوسه

مقایسه شود: **بُچ** (boč) یا **پُچ** (poč) در خراسانی به معنی « اندرون دهن، لـپ و گونه و اطراف دهن»

vujja (قهرود)

vejīj ←

vüjüč (ابیانه)

vejīj ←

vüjüččā (ابیانه)

vejīj ←

vūndā (طره) ***wūnda-tanāf*** (کمجان)

طناب بزرگ دارای حلقه برای بستن خرمن

vūr-vūr (ابوزیدآباد)

تندتند؛ سریع

vūš-(vūz-) (قهرود)

vīšt- (vīz-) ←

vuštā-(tušt-) (قهرود)

veštōyan ←

vūšūnā-(vūšūn-) (قهرود)

جوشاندن

از ***wi- yauš-**

beyūšova ،beyūšēnova ،yüš ←

vüyödās, ***vöyödas*** (ابیانه)

وجب

پهلوی vitast، فارسی **بدست**، کردی buhust «وجب»، *اوستا* – vitasti

vejā ←

vyasor (فریزهند)

vīga ←

W

wača (کمجان)

← **vača**

wačadūn (کمجان)

← **vačadūn**

wafr (کمجان)

← **fafr**

wahī (کمجان)

← **vahī**

warag (کمجان)

← **vaza**

warg (کمجان)

← **varg**

wargamēš (کمجان)

گرگ‌ومیش (صبح زود)

wāt-oxoš (کمجان)

آروخ
باد ناخوش

wāz (ابیانه) ***vaz*** (جوشقان)

پاروی بزرگ
مقایسه شود: **وز** (vaz) « در تداول مردم قم مقسم آب، آلتی که برای تقسیم آبی که باید به مصرف آبیاری برسد به‌کار رود.» (*لغتنامه*؛ *فرهنگ فارسی معین*)
vāfr ←

weār (هنجن)

دندان آسیا
ālk ←

wera (کمجان)

vara ←

wīnī (کمجان)

vīnī ←

wīst (کمجان)

vīs ←

wōdmēja (کمجان)

vādzan ←

wōy (طره، ابیانه)

گوز؛ باد معده

gūz ،nōy ،vād ،vōy[4] ←

wūnda-tanāf (کمجان)

vūndā ←

x

xabar (ابوزیدآباد)

خبر

xādā (جوشقان)

xodā ←

xāgeza (جوشقان) ***xāygazū*** (بادرود)

عنکبوت، رتیل

خایه‌گزگ (= **خایه‌گیرک**) «کژدم اهوازی که آن را به تازی **رتیلا** گویند، کرمکی است به خایهٔ سگ و دیگر چارپایان بچسبد و خون آنها بمکد.» (*آنندراج*)؛ «جانوری که می‌چسبد بر خایهٔ حیوانات و خون آن را می‌مکد.» (*فرهنگ نفیسی*)

šeytūn ←

xāhū (ابوزیدآباد)

خواهان، خواستگار

xāk[1] (قهرود، فریزهند، یارند، چیمه)

ak ←

xāk[2] (محلات، ازوار)

xāka ←

xāk[3] (نراق، کمجان، ابوزیدآباد)

xāx ←

xāka (زر) ***xāk*** (محلات، ازوار) ***xū*** (بادرود) ***xoāk*** (آشتیان)

خواهر

از *xwāhka-، گونهٔ بادرودی از *xwāh-

xākandāz (فریزهند)

خاک‌انداز

xākayn (ابوزیدآباد)

خاکستری

xālīn ←

xākeje (جوشقان) ***xakje*** (هنجن) ***hākje*** (کمجان) ***hōkje*** (طره)

خاکشی

šavje ←

xākera (نراق)

تخم‌مرغ

احتمالاً از xāk به معنی «تخم» (←xāx) و karg به معنی «مرغ» (←karg):
شکل نخستین واژهٔ *xāk-ka/erga

xākešī (ازوار)

xāmīra ←

xākī (قهرود)

کثیف

خاکی، خاک‌آلود

xākīna (قهرود)

xārdel ←

xakje (هنجن)

xākeje ←

xal[1] (کمجان، ابیانه) ***xola*** (طره، ابوزیدآباد) ***xol*** (جوشقان، ازوار، قالهر، هنجن)
(نشلج، میمه، ابیانه، فریزهند،

خاکستر اجاق

پهلوی xvarg، فارسی **خوال**، **خوالستن**، کردی xwalī، xōlī زازایی wal، همگی از ایرانی باستان *hwarda- (کشیدگی -ā- در گونه‌های فارسی پیامد قانون تبدیل -rd- به -l- است:-ard>-*) > -ālهندواروپایی *su̯ordo

māxulī، **halīro** ←

xal[2] (ابوزیدآباد، جوشقان، فریزهند، ابیانه، طره، قهرود)

کج

در فارسی میانهٔ مانوی و کتابی xvahl «کج» و در کردی x(w)ār (stūxār «گردن کج»)، برآمده از *kawaθra- (؟). فارسی **خوهل** «کج، کژ»، ظاهراً فارسی **خل** (xol) «کم عقل، احمق» و بختیاری xal (در kus-xal «کس کج» که در حکایت‌ها به معنی «زن بی‌کیاست،کم‌عقل» آمده است = **کس‌خل** در فارسی) نیز به این گروه واژگان تعلق دارند.

künxar ←

xalālā, ***xelā*** (هنجن، چیمه، قهرود)

مستراح؛ دستشویی

خلاء به معنی «خلوتگاه، جای خالی»

xālatī (ابیانه)

کفن

خلعت، خلعتی (؟)

xālbī (ابوزیدآباد)

تا اینکه

xāle (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

xālū ←

xālī (ابیانه)

خالی

xālīje (قهرود)

شاش؛ ادرار

xālīn (قهرود) ***xolarang*** (ابیانه)

خاکستری

از **xal**[1]

xākayn ←

xalq ka-(kar-) (ابیانه)

خلق کردن

xālū (ابیانه، قهرود، بادرود) ***xōlā***, ***xōlū*** (طره، چیمه) ***xāle*** (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

دایی

عربی **خال**

xām (نراق) ***xoma*** (ابوزیدآباد) ***xomra*** (قهرود) ***xomba*** (دلیجان، ابوزیدآباد)

خمرهٔ آب

خم، خمره

xomba ←

xama (ابوزیدآباد) ***xārman*** (طره، ابیانه)

خرمن

xāmīra (میمه) ***xūšü*** (بادرود) ***xāšüe*** (ابوزیدآباد) ***xārší*** (یارند) ***xākeší*** (ازوار)

خواهرشوهر

آمیزه‌ای از «خواهر» (←xāk[1]) و «شوهر» (←mēre،šow[1])

xand-(xōn-) (ابوزیدآباد) ***xūn-(xūn-)*** (قهرود) ***xōns-(xūn-)*** (ابیانه)

خواندن

xandā-(xand) (قهرود، ابیانه) ***xendā'an*** (جوشقان)

خندیدن

xanjar (ابیانه)

خنجر

سغدی xanγar

xāp (قهرود) ***xeb*** (چیمه، محلات، میمه) ***xūb*** (قالهر، قهرود) ***xüb, xōb*** (هنجن) ***həp*** (جوشقان)

خوب

xār[1] (طره، دلیجان) ***xar*** (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، یارند)

خر؛ الاغ

xār[2] (ابوزیدآباد)

خار بیابان

xār[3] (جوشقان)

آسان؛ راحت

اوستا xvāθra- «وضع خوشایند، لذت»، پهلوی xvār «آسان»، xvārīh «آسانی»، xvāhrīh (فارسی میانهٔ مانوی xwārī) «خوشبختی»- از *hu- āθra. در فارسی کنونی این واژه تحت تأثیر **خوار** به معنی «ذلیل، مطیع» گم شس ء ءس ء ءسسسس ءیده است، ولی در نوشتارهای کلاسیک به معنی «آسان، نیکو، به‌راحتی، به‌آسانی» دیده می‌شود:

سرشاه ایران بریدند **خوار** بیامد بدان جایگه شهریار

(فردوسی، از *لغتنامه*)

خوار و دشوار جهان در پی هم می‌گذرد گر تو دشوار نگیری همه کار آسانست

(اومانی، *لغتنامه*)

مردم خوشخوی را **خوار**منش خوانند

(*لغتنامه*)

در گویش‌های تاتی آذربایجان و زنجان (در کلاسور، خیارج، سگزآباد، ابراهیم‌آباد) واژهٔ xār به معنی «خوب» ثبت شده است.

xar (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، یارند)

← **xār**[1]

xara (ابوزیدآباد)

لجن؛ گل‌ولای

تکواژی است که با گونه‌هایی به همین معنی رواج بسیار وسیعی در گسترهٔ زبان‌های ایرانی دارد، چه غربی و چه شرقی: xarra/e در گویش‌های لری

(مقایسه شود: مراسم xarre در نجف‌آباد که مردم خود را در روز عاشورا به گل آغشته می‌کنند)، بختیاری hara، کردی hirī، گورانی harrā، سَغدی xərīk/γr'yk/، یعنایی γirīk، آسی ärγä، یدغا γurōy، یزغلامی – xərik همه از ایرانی باستان -graya-ka* (هندواروپایی -glei*) (بیلی)

xārā'an (جوشقان)

خاریدن

xarāba (ابوزیدآباد)

خرابه

xaraj (ابیانه)

xarč ←

xarand (محلات)

بن‌بست؛ راهی که به ساختمان می‌خورد.

از ایرانی باستان -hwarant* به معنی «به چیزی برخورنده» ریشهٔ -hwar* «(به چیزی) برخوردن، برداشتن»، مقایسه شود: فعل **خوردن** در اصطلاح **زمین خوردن** در فارسی

● در گویش فارسی کاشان واژهٔ **خرَند** (xerand) به معنی «آخرهایی که به صورت عمودی دور باغچه در حیاَط خانه می‌چینند» به‌کار می‌رود.

xārassō (ابوزیدآباد)

خارزار
خارستان

xaravā (ابیانه)

برهنه؛ لخت

از تکواژهای بسیار نادر در گسترهٔ زبان‌های ایرانی: از ایرانی باستان *xwā-wastra-. تنها شاهد آن به اطلاع نگارنده در *اوستا* دیده شده است: hvā-vastra- «برهنه» با معنی تحت‌اللفظی «با لباس خویش (طبیعی)» (*AiW*:1855)

← **pāxārā**

xarāz (برزُک)

وسیلهٔ چوبی که با آن خر را می‌رانند.

← **qārāz**، **gārōm**

xarbeja (نراق)

← **arbeza**

xārbezā (فریزهند)

← **arbeza**

xarbīza (قهرود)

← **arbeza**

xarč (ابوزیدآباد) ***xaraj*** (ابیانه)

خرج

xarčangal (آشتیان)

← **karčayng**

xarda-(xor-) (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

خوردن

xardel (ابوزیدآباد)

خردل

xārdel (ابوزیدآباد) ***xākīna*** (قهرود) ***xārel*** (ابیانه)

املت؛ خاگینه؛ نیمرو

گونه‌های ابوزیدآبادی و ابیانه‌ای آمیزه‌ای از xāk (←xāx) و **آردهاله**، **آردلـه**، **آردلو** («اشکنه با آرد») هستند؛ گونهٔ قهرودی از خاگینهٔ فارسی است.

xardīza (ابوزیدآباد، میمه)

شکمو؛ پرخور؛ کسی که شکمی بزرگ دارد.

دیز (دیگ) بزرگ، «کسی که شکمش مانند دیز بزرگ است.»

xārel (ابیانه)

← **xārdel**

xargūš (طره، ابوزیدآباد، ابیانه، فریزهند) ***xarvīš*** (میمه)

خرگوش

xārjan (فریزهند)

← **xāžena**

xarje-xādā (جوشقان)

گونه‌ای سوسک؛ خرخاکی

خرج خدا، نام دیگر این حشره در فارسی: **خرخدا**

xarmaγas (طره)

خرمگس

xārman (طره)

← **xama**

xarme-γowe (ابوزیدآبادی)

خرمنگاه ذرت

در ابوزیدآبادی γöwe باید ظاهراً نام ذرت باشد (←zora)

xarmoukū (فریزهند)

خرمنگوب

xārmouš (جوشقان)

جوجه‌تیغی

خارموش، «موش خاردار»

xarmure (ابوزیدآباد)

تیله، تیلی، خرمهره

xāršī (یارند)

xāmīra ←

xaršū (فریزهند)

xasorū ←

xārvār (طره)

خروار

xarvīš (میمه)

xargūš ←

xarxare (فریزهند) ***xerxera*** (یارند) ***xerxara*** (ابوزیدآباد)

سیب آدم

خرخره

xer ←

xārxešar (قهرود)

تمشک

خارخشر- کنایه از بوتهٔ تمشک که پر از تیغ (خار) است.

xarzūl (جوشقان)

گونه‌ای گیاه وحشی که به‌عنوان خوراک جانوران استفاده می‌شود.

ظاهراً **زول خاردار** *Eryngium parviflorum Sm.*

xas (ابوزیدآباد)

جایگاه گوسفندان؛ طویله

← **hās**

xāsār (ابوزیدآباد)

برف ریز

بی‌گمان واژه‌ای اصیل است، ولی خاستگاه آن برای نگارنده روشن نیست: آیا واژهٔ *snēhr به معنی «برف» (در پهلوی snēxr) در آن نهفته نیست؟ بخش نخست واژهٔ ابوزیدآبادی (xā) <xvard «کوچک، ریز» (؟)

● در فارسی **خسر** «یخ و آن آبی است که در زمستان مانند شیشه می‌بندد.» *(برهان قاطع)*

xāsēnā-(xāsēn-) (ابوزیدآباد)

خواباندن

xasīl (جوشقان)

گونه‌ای غله (ظاهراً جو) که به چارپایان می‌دهند.

xāsm (ابیانه)

← **hömzāy**

xasorū (ابوزیدآباد) ***xāsrū*** (بیدهند، چیمه، بادرود،کمجان، ابیانه) ***xasrou*** (یارند، ازوار) ***xasrī*** (فریزهند) ***xaršū*** (جوشقان)

مادر زن؛ خسرو

← **bāγsūra ،mamxesrī**

xasrī (یارند، ازوار)

← **xasorū**

xasrou (جوشقان)

← **xasorū**

xāsrū (بیدهند، چیمه، بادرود، کمجان، ابیانه)

← **xasorū**

xāš[1] (قهرود، ابیانه)

خراش

خش

xāš (فریزهند)

← **xovē**

xāš-(xāš) (قهرود)

خواستگاری رفتن

xašīya (ابیانه)

خوشی؛ شادی

xašōl (ابیانه)

← **xošāl**

xāšüe (ابوزیدآباد)

xāmīra ←

xāšxōš (طره، ابیانه)

خشخاش

xāt-(xās-) (ابوزیدآباد)

خوابیدن، خفتن

hōt-(hōs-) ←

xatena (یارند)

hatanā ←

xatte (طره)

بز گوش سفید

خط (دار)

xāv (ابیانه)

xō² ←

xava (آشتیان)

havō ←

xāvar (ابیانه)

خاور، شرق

xāvīd-(xāv-) (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

کندن

از ریشهٔ -xrau* «پاره کردن، شکستن، خراشیدن»

در گویش کاشان: **خُویدن** (xovīdan) «شخم زدن زمین»

hāvata, derī-xōvīda ←

xāx (بادرود، میمه)

تخم (بذر)

از بن‌واژهٔ *āy(a)ka- (هندواروپایی -ōu̯io، -ōi̯*). در پهلوی xāyak، فارسی **خایه، خاگ** (در **خاگینه**) و در کردی hēk و *āwyaka-> **xōya** ←

xay[1] (ابیانه)

xo ←

xay[2] (ابیانه) ***xodō*** (ابوزیدآباد) ***xod*** (قهرود)

با، همراه

از *hadā/a-. پارتی aδ، گبری adō، xadū، xadō، خراسانی xedey، در گویش کلیمیان کاشان xod

xayemūn (کمجان)

xomūn ←

xāyešūn (یارند)

xōšūn ←

xāyey (یارند)

xot ←

xāyeyūn (یارند)

xōdūn ←

xāygazū (بادرود)

xāgeza ←

xayī (ابیانه)

xovē ←

xaynēnko (ابیانه)

بااینگه

xayod (ابیانه)

xot ←

xayōr (فریزهند)

xeyāl ←

xayšī (ابیانه)

xōšūn ←

xāyūn (فریزهند)

xōdūn ←

xāza (ابیانه)

یاد؛ خاطره

حافظه (؟)

xaza (قهرود)

شاگرد ملوان

xāžena (ابوزیدآباد) ***xūjen*** (بادرود، بادرود) ***xārjan*** (فریزهند)

خواهرزن

xərūj (نراق)

xorūs ←

xeb (ابیانه، قهرود)

خرس

xēg (فریزهند)

xēga ←

xēga (طره) ***xēg*** (بیدهند، جوشقان) ***xīk*** (قهرود، یارند)

مشک، خیگ

xēga-dūžana (طره)

مشک دوخ‌زنی

xēga-rūyan (طره)

خیگ روغن

xēlā (هنجن، چیمه، قهرود)

xalālā ←

xelālā (ابوزیدآباد)

xalālā ←

xele (ابیانه، یارند)

xelle ←

xelle (طره) ***xele*** (ابیانه، یارند) ***xeylī*** (نشلج، میمه، بادرود) ***xeyle*** (ابیانه)

خیلی

xēma (ابیانه)

خیمه

xelt (جوشقان) ***xoleška*** (آشتیان)

خلط؛ بلغم

xendā'an (جوشقان)

← **xandā-(xand-)**

xeng (جوشقان)

ابله؛ نادان

خنگ

xer (ابوزیدآباد)

حلق؛ حنجره

خر (خره)

← **xarxare**

xers (ابیانه، قهرود)

خرس

xerūs (فریزهند)

← **xorūs**

xerxara (ابوزیدآباد)

← **xarxare**

xerxera (یارند)

← **xarxare**

xeš (قهرود) ***xešt*** (فریزهند، چیمه)

خشت

← hešt

xēšeγam (کمجان)

← xēšqam

xešm (ابوزیدآباد)

خشم؛ قهر (کردن)

← hezm

xešoul (ابوزیدآباد)

ابزاری برای تمیز کردن بدن چهارپایان

قشو (ترکی)

← γašaul

xēšovend (ابیانه)

خویشاوند

xēšqam (ابوزیدآباد، یارند) ***xīšqom*** (میمه) ***xēšeγam*** (کمجان)
xīšγaum (بادرود)

قوم‌وخویش

خویش‌وقوم

xešt (فریزهند، چیمه)

← xeš

xeyābō (ابوزیدآباد)

خیابان

xeyāl (ابوزیدآباد، هنجن) ***xyār*** (ابیانه، طره، چیمه) ***xiyāl*** (میمه) ***xayōr*** (فریزهند)

خیار

xeyle (ابیانه)

← **xelle**

xeylī (نشلج، میمه، بادرود)

← **xelle**

xīg (بیدهند، جوشقان)

← **xēga**

xīk (قهرود، یارند)

← **xēga**

xīn (ازوار)

← **xō**[1]

xīra (قهرود)

دیگر؛ بیگانه

غیره به معنی «اجنبی، بیگانه»

xīšγaum (بادرود)

← **xēšqam**

xīšqom (میمه)

← **xēšqam**

xīyāl (میمه)

xeyāl ←

xmar-(xmar-) (ابوزیدآباد)

hemard-(hmar) ←

xo (طره، میمه، فریزهند، ابوزیدآباد) ***xay*** (ابیانه)

خود؛ خویش

xō[1] (ابوزیدآباد) ***xūn*** (طره، ابیانه، قالهر، میمهع محلات، نشلج، قهرود، ابیانه) ***xīn*** (ازوار) ***xōn*** (بادرود) (بیدهند، خالدآباد،

خون

xō[2] (نراق، محلات) ***xōw*** (ابوزیدآباد، قهرود) ***xū*** (جوشقان) ***xāvxōv*** (ابیانه)

خواب

xoāk (آشتیان)

xāka ←

xōb (هنجن)

xāp ←

xodā (قهرود، ابیانه) ***xādā*** (جوشقان)

خدا

xod (قهرود)

xay[۲] ←

xōdūn (طره، بادرود) ***xāyūn*** (فریزهند) ***xāyeyūn*** (یارند)

خودتان

xoffāš (فریزهند)

خفاش

xōl (طره، ابیانه، یارند، ابیانه)

خال

xol (جوشقان، قالهر، نشلج، میمه، ابیانه، فریزهند، هنجن، ازوار)

← xal'

xola (طره، ابوزیدآباد)

← xal[1]

xōla (ابیانه، هنجن)

خاله

xōlā (طره، چیمه)

← xālū

xolarang (ابیانه)

← xālīn

xoleška (آشتیان)

← xelt

xolfa (هنجن)

خُرفه (گونه‌ای گیاه خوراکی و دارویی)

xōlū (طره، چیمه)

← xālū

xōm (ابوزیدآباد، ابیانه، طره، تکیهٔ سادات، بیدهند)

خام؛ نپخته

xom (طره، هنجن) ***xoyom*** (کمجان)

خودم

xoma (ابوزیدآباد)

xām ←

xōmā-(xōm-) (بادرود) ***xūmā-(xūm-)*** (ابیانه)

خراشیدن

از *xrau-ma- (ریشهٔ xrau- «خراشیدن، شکستن»)

xomba (دلیجان، ابوزیدآباد)

خمرهٔ آب

xām ←

xomra (قهرود)

xām ←

xomūn (طره، بادرود) ***xayemūn*** (کمجان)

خودمان

xōmūš (ابوزیدآباد، ابیانه)

خاموش

xōn (بادرود)

xō[1] ←

xōna, *xōne* (ابوزیدآباد)

سوراخ

از *xānak «سوراخ، چاه»؛ مقایسه شود: فارسی میانهٔ مانوی xānīg «چشمه، چاه» و کردی kānī «چشمه»، هر دو از *xānīk (در کردی با تبدیل قانونی *x- به k- یا k'- :k'ar «خر» <*xara-، k'anīn «خندیدن» k'irn <*xand, «خریدن» <*xrī). همهٔ این واژگان از ریشهٔ ایرانی باستان *xā-«باز کردن، (چاه) کندن» می‌آیند. کردی kōn «سوراخ» نیز شاید از این خاستگاه است.

kōnāvāja ←

xōna-boxōrī (ابوزیدآباد)

دودکش

xōna ←

xōnavāda (ابیانه)

خانواده

xōnd-(xūn-) (ابیانه)

xand-(xōn-) ←

xōne (ابوزیدآباد)

xōna ←

xonok (جوشقان)

شخص بی‌مزه؛ احمق

در خراسانی xonok «آدم لوس و بی‌مزه»، فارسی کلاسیک **خنک** به همان معنی

xōp (ابیانه)

xāp ←

xora (فریزهند، یارند)

خورده

xorčī (ابوزیدآباد، فریزهند) ***xorjīna*** (طره، ابیانه) ***xourjīn*** (جوشقان) ***horjīn*** (ابیانه)

خورجین

xord(e), ***xūrda*** (ابوزیدآباد)

خرد؛ خرده

ūrda ←

xōrī (ابوزیدآباد)

سرزنش؛ ملامت

خواری

xorjīna (طره، ابیانه)

xorčī ←

xormō (ابوزیدآباد)

خرما

xoršīd (نشلج، ابیانه) ***xöršīd*** (ابوزیدآباد)

خورشید

xöršīd (ابوزیدآباد)

xoršīd ←

xorūs (طره، ابوزیدآباد، ابیانه) ***xərūj*** (نراق) ***xerūs*** (فریزهند)

خروس

← **rūs ،hurūrs**

xös-(xös-) (ابیانه) ***xosta-(xos-)*** (قهرود) ***xūs-(xus(s)-)*** (گز)

زدن

از حالت بدوی (inchoative) فعل *hwah «زدن، خرد کردن»

xosta-(xos-) (قهرود)

← **xös- (xös-)**

xoš (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

خوش

xošāl (ابوزیدآباد) ***xašōl*** (ابیانه)

خوشحال

xošbax (ابوزیدآباد)

خوشبخت

xošk (نشلج)

خشک

xoškel (قهرود)

خوشگل

xōšūn (طره، بادرود) ***xayšī*** (ابیانه) ***xāyešūn*** (یارند)

خودشان

xot (طره، هنجن) ***xāyey*** (یارند) ***xayod*** (ابیانه)

خودت

xotōyī (ابوزیدآباد)

آجر مربع شکل برای فرش کردن حیاط

ختایی (یعنی چینی)

xourjīn (جوشقان)

xorčī ←

xōv (ابیانه)

xō[2] ←

xova (ابوزیدآباد)

خنده

xovē (ابوزیدآباد) ***xoy*** (طره) ***xāš*** (فریزهند) ***xayī*** (ابیانه)

خودش

velūš ←

xōw (ابوزیدآباد، قهرود)

xō[2] ←

xoy (طره)

xovē ←

xōya (ابیانه)

بیضه؛ خایه

xāx ←

xoyāl (ابوزیدآباد)

خیال

xoyom (کمجان)

xom ←

xū[1] (جوشقان)

xō[۲] ←

xū[2] (بادرود)

xāka ←

xuāzīl (بادرود)

خنازیر؛ تاول‌های چرکی روی گردن

xūb (قالهر، قهرود)

xāp ←

xüb (ابیانه)

xāp ←

xūd (دلیجان)

کوچک

از -kauta* (با تبدیل -k* آغازین به -x) که در **کودک** فارسی نیز دیده می‌شود.

xūjen (بادرود)

xāžena ←

xük (ابیانه، قهرود، طره، چیمه، جوشقان)

خوگ

xūmā-(xūm-) (ابیانه)

← **xōmā- (xōm-)**

xūn (طره، ابیانه، قالهر، میمه، محلات، نشلج، قهرود، ابیانه، بیدهند، خالدآباد)

← **xō**[1]

xūn-(xūn-) (قهرود)

← **xand-(xōn-)**

xūnaxō (ابیانه)

دوست نزدیک؛ صمیمی

ترکی **قوناق**، **قناق** به همان معنی: مقایسه شود روسی kunak – از همان منبع

xūnčūīn (ابیانه)

لباس نوعروس

خنچهٔ عروس

xūrda (ابوزیدآباد)

← **xord(e)**

xūs-(xus(s)-) (گز)

← **xös- (xös-)**

xūšü (بادرود)

← **xāmīra**

xyār (ابیانه، طره، چیمه)

← **xeyāl**

Y

yā[1] (یارند، طره،کمجان، ابیانه)

hīye ←

yā[2] (جوشقان، میمه) ***ja*** (ابیانه) ***yō*** (قهرود، ازوار، ابوزیدآباد)

جا

• yā ārvanda (ابوزیدآباد)– «انداختن رختخواب، جا انداختن»

پهلوی giyāk، فارسی میانهٔ مانوی giyāg، پارتی مانوی wiyāg،سغدی wyāk، فارسی **جای**، کردی jī، همه از ایرانی باستان *wi-wāha-ka- (ریشهٔ wah- «سکنی گزیدن، زندگی کردن، ماندن»). در گویش‌های کاشان y- آغازین تحت تأثیر j- در واژهٔ فارسی **جای** (با قرینه‌سازی با مواردی که y- اصیل در این گویش‌ها حفظ شده (←yā[1])، ولی در فارسی به j- تبدیل می‌شود) به‌وجود آمده است. درواقع y- در واژه‌های بالا حاصل پدیده‌ای ثانوی است و قدمت تاریخی ندارد.

ya[1] (بیدهند، بادرود، فریزهند، هنجن، چیمه)

hīye ←

ya[2] (ابیانه، میمه)

yak ←

yād (قهرود)

یاد

yad (ابوزیدآباد)

قد، درازا

ظاهراً از **قد** با دگرگونی آوایی غیر سیستماتیک آیا از عربی **ید** «دست» (؟)

yadā (جوشقان، قهرود) ***yedā*** (ابوزیدآباد، ابیانه) ***yoyā, jīya*** (ابیانه)

جدا

پهلوی yut(āk)، پارتی yud، فارسی میانهٔ مانوی -yud، فارسی **جدا**، کردی jihē، زازایی jiyā، همگی از -*yuta (-*yaw «جدا کردن»). در گویش‌های کاشان چنان‌که می‌بینیم قانون حفظ -*y آغازین ایرانی (←yā[1]) در این واژه نیز رعایت شده است. در ابیانه‌ای در کنار شکل اصیل (yoyā) گونهٔ «پارسی» (jiya) نیز به‌کار می‌رود.

yādam (فریزهند)

yāde ←

yādaštan (جوشقان)

به‌هم دوختن

بخش آغازین این واژه -yā ظاهراً باید از فارسی (ایرانی) میانهٔ yumāy یا yumē به معنی «با هم» (کردی jam «نزد، پیش») باشد.

dāst-(dārz-) ←

yāde (هنجن، بیدهند، ابوزیدآباد، جوشقان، ازوار) ***yādam*** (فریزهند)
yādiya (محلات، میمه) ***yāy*** (یارند) ***jōrī*** (ابیانه)

جاری (زن برادرشوهر)

یکی از واژگان بازمانده از ایرانی باستان. در دوران هندواروپایی برای پندارهٔ «زن برادرشوهر» بن‌واژهٔ -i̯enəter* یا -i̯enətēr* بازسازیی می‌شود که در ایرانی باستان شکل yāθṛ* را به دست می‌دهد. از همین ستاک yōr در افغانی و **جاری** در فارسی داریم، ولی گویش‌های کاشان (به دلیل وجود -d-) به حالتی دیگر از این ستاک برمی‌گردند، یعنی به -yātar* با حذف -r در پایان واژه که پدیده‌ای است طبیعی. گونهٔ فریزهندی (yādam) باید از حالت رایی (accusative) بن‌واژه باشد، یعنی yātaram*.

● در کاشان: **یاده** «زنان دو برادر، جاری»؛ همچنین مقایسه شود: yeyrī در خراسان

yādiya (محلات، میمه)

yāde ←

yafout (جوشقان) ***yarde*** (یارند)

یک‌لحظه

yāgā[1] (خالدآباد، بادرود، ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان)

رختخواب؛ لحاف

آمیزه‌ای از yā (yā[2]←) و گاه یعنی «جایگاه، جای، رختخواب»؛ مقایسه شود: گبری yōga، yōgē

yāgā[2] (بیجگان)

حصار طویله؛ پرچین

yāgā[1] ←

yaga (نراق)

اینجا

← yāgā[1]

yāgāna (ابوزیدآباد)

← yagūna

yaga-pā (نراق)

جای پا

← yāgā[1]

yagbōr (قهرود)

یک‌بار

yagūna (جوشقان) ***yāgāna*** (ابوزیدآباد)

یگانه؛ تک

پهلوی ēvakānak

yāγā (طره)

یقه

← jaγa[1]

yahan (جوشقان)

← yana

yak (طره، قهرود) ***yek*** (بیدهند، فریزهند) ***ya*** (ابیانه، میمه)

یک

← ī ،je ،ja

yākam (جوشقان)

آماده برای بلند شدن

yakbor (ابوزیدآباد)

بزغالهٔ یک‌ساله (بزغاله‌ای که یک‌بار مویش چیده شده است.)

← šošbor، paybor، čārbör، sabor، döbör

yakkā (ابیانه)

تنها

یکه (و تنها)

yakšama (ابوزیدآباد)

یکشنبه

yāl (ابیانه) ***yōl*** (طره)

یال

yallāγ (ابوزیدآباد، قهرود)

پوشاندن بذرهای پاشیده شده با خاک

در نگاه نخست، به واژه‌ای ترکی یا مغولی می‌ماند، ولی احتمالاً ایرانی است. بخش نخست این ترکیب باید ya باشد (←hīye)، بخش دوم برای نگارنده روشن نیست.

yaman (یارند)

من

yan (قهرود)

← jan

yān (فریزهند)

یک‌لحظه

یک آن

yāna (میمه)

yana ←

yana (فریزهند، هنجن) ***yāna*** (میمه) ***yāne, yennā*** (ابیانه) ***yenā*** (کمجان، یارند) ***yūna*** (چیمه، بیدهند، ابوزیدآباد) ***yahan*** (جوشقان) ***yernā*** (طره)

هاون؛ دستهٔ هاون

فارسی کلاسیک **یانه** «هاون و آن ظرفی است که چیزها در آن کوبند.» (*برهان قاطع*)، هرزندی yūna به احتمال زیاد از -*yawa-arna یعنی «خردکنندهٔ غلات (جو)»؛ مقایسه شود: در *اوستا* -yāvarəna «دستهٔ هاون». گونهٔ jügen «هاون چوبی» در کرمانی باید از ایرانی باستان -*yawa- -gna باشد.

yanja ،yā[1] ←

yāne (ابیانه)

yana ←

yang (قهرود)

زنگ آهن

از zang یا žang با قرینه‌سازی معکوس (←jan، ya[۲])

yanja (جوشقان)

هاون سنگی برای خرد کردن گندم و دیگر غله‌ها. از yana (←) با پسوند مصغر -ja

yana ←

yānūnī (ازوار)

سبد نان

جانانی

yā[2] ←

yanpür (قهرود)

عروس، زن پسر

yāpā (قهرود، دلیجان)

رد پا

← $pā^1$ ،ya^2

yaqūnjā (ابیانه)

یگانه، یکی‌یکدانه، دانه

yār (ابوزیدآباد)

یار، دوست

yara (جوشقان)

یک‌بار

yarāibī (جوشقان)

یک‌بار دیگر

← abī

yarde (یارند)

← yafout

yārītan (جوشقان)

به‌هم ریختن

yārutan (جوشقان)

به هم

yarzēī (جوشقان)

مقدار کم
یک‌ذره، یک‌ریزه

yāssa (ابیانه)

yassa ←

yassa (ابوزیدآباد، طره، یارند) ***yāssa*** (ابیانه) ***yasta*** (قهرود)

اره

برآمده از *wi-sā- یا *ham-sā (*sā- «بریدن، تیز کردن»)؛ مقایسه شود: وفسی vīsta، کردی hasān «سنگ چاقوتیزکن»، hasūn-(has-) «تیز کردن» (با *ham-)

ara ،lasūn ←

yasta (قهرود)

yassa ←

yā-vašernā'an (جوشقان)

پاره‌پاره کردن

yāvāšja (ابوزیدآباد)

یخبندان

yaxtūn (فریزهند)

چمدان

یخدان «صندوقی که در آن جامه‌ها [را] حفظ می‌کنند.» (*فرهنگ نفیسی*)؛ از **رختدان** (؟)

yāy (یارند)

yāde ←

yay (ابوزیدآباد)

باید

yayšen (بیدهند) ***yūšān*** (ابوزیدآباد)

وسیلهٔ باد دادن خرمن

واژه‌ای است بسیار ارزشمند از میراث باستانی اصطلاحات کشاورزی ایرانی، بی‌گمان از بن‌واژهٔ ایرانی باستان *yawa-šāna-(ka-) «پخش‌کنندهٔ غلات (جو)» می‌آید. مقایسه شود: در سیستانی ešten، در منوجانی oušīn (کرمان)، کلهری šan، در گویش‌های اراک و همدان yovāšen، yavāšī، xarman-، šōn، شاهرودی (سمنان) yavāšen، وفسی yavāšīn و در گلین‌قیه yavöš، همگی به همان معنی. مقایسه شود: در فارسی **شاندن** «باد دادن خرمن برای جدا کردن گندم از کاه»

yāzdah (ابیانه)

yazde ←

yazde (قهرود) ***yāzze*** (ابوزیدآباد) ***yōzza*** (طره) ***yāzdah*** (ابیانه)

یازده

yāzze (ابوزیدآباد)

yazde ←

ye (قهرود، بیجگان، قالهر، دلیجان، نراق، ازوار)

hīye ←

yedā (ابوزیدآباد، ابیانه)

yadā ←

yedāgūna (ابوزیدآباد)

جداگانه

yedō (ابیانه)

yadā ←

yehāhābede (ابوزیدآباد)

دختر سربه‌هوا؛ زن بی‌بندوبار

از **یه (یک) هاها بـده**،کنایه از زن سست‌اراده که گویا با یک خنده خود را می‌-بازد و تن به عمل نامشروع می‌دهد. همچنان‌که در خراسان (نیشابور) مـی‌گوینـد: خنده برار (برادر) بوسه – بوس هم برار کوسه. اصولاً خنده در باور مردمان اولیه ارزش نمادین در رابطه با آمیزش جنسی و زادوولد داشته و در فرهنگ‌هـای رم و یونان باستان و اسلاو بازتاب یافته و حتی بـه‌وجـود آمـدن «خنـدهٔ مـصنوعی یـا رسمی» (risus ritualis) برای تحریک احساسات جنـسی و افـزایش بـاروری انجامیده است. ازاین‌رو جالب توجه است که واژهٔ -jahī (-jahikā) در *اوستای* مـؤخره بـه معنـی «جنـده، زنـد بـدکاره» (در پهلـوی jeh) بـه ریـشهٔ -ghas* «خندیدن» نیز از این بن‌واژه سرچشمه می‌گیرد.

yek (بیدهند، فریزهند)

yak ←

yekārī (دلیجان)

جوزار؛ مزرعهٔ جو

جو کاری (hīye←)

yek-bīst (هنجن)

بیست‌ویک

yek-sī (هنجن)

سی‌ویک

yenā (کمجان، یارند)

yana ←

yenke (نشلج)

jan ←

yennā (ابیانه)

yana ←

yernā (طره)

yana ←

yernā-āhanī (طره)

هاون فلزی
yana ←

yernā-sangī (طره)

هاون سنگی
yana ←

yernā-čūī (طره)

هاون چوبی
yana ←

yō[1] (محلات)

یوخ
← jō

yō[2] (ابیانه)

← yā[2]

yōbī (ابوزیدآباد)

یکدیگر، همدیگر
← yak ،abī

yōgōbī (ابوزیدآباد)

جای دیگر
← yā[2] ،abī

yōγī (ابوزیدآباد)

یاغی

yōl (طره)

← yāl

yōn (نراق)

آن

yōnaga (نراق)

آنجا
← yā[2]

yonja (ابوزیدآباد) ***yūnīja*** (قهرود، ابوزیدآباد)

یونجه

yōra (ابیانه)

آیا

یارب (؟) یا از **یرا** «کلمهٔ تعلیل به معنی زیرا» (*فرهنگ نفیسی*) (؟)

yort (طره، کمجان، ابیانه، یارند، ابوزیدآباد)

واحد اتاق

ترکی yurd «خانه، چادر»

yōš-(yūz-) (ابوزیدآباد)

← **vīšt-(vīz-)**

yovs (بیدهند)

پیوست

فارسی **یبس** (yobs) «خشکی مزاج»

yōvīngāh (ابیانه)

خرمنگاه

آمیزه‌ای است از yōvīn «خرمن» و پسوند **گاه**، یعنی «خرمنگـاه». واژهٔ yōvin احتمالاً باید برآمده از -yawa-pāna* (به معنی «نگهدارندهٔ جو (غلات)، جای نگهداری غلات، خرمنگاه») باشد. -ī- کشیده در هجای دوم یا از -ē- می‌آیـد یـا از -ū- (<*-ā)؛ مقایسه شود: در آذری کلاسور jīhīn به معنـی «(جـای) خـرد کردن (فشار دادن) جو و غلات» (مقایـسه شـود: در *اوستا* -hāvana بـه معنـی «هاون»)

yoyā (ابیانه)

← **yadā**

yōzza (طره)

← **yazde**

yūna (چیمه، بیدهند، ابوزیدآباد)

yana ←

yunīja (قهرود)

yonja ←

yūre[1] (کمجان، ابیانه)

vīra ←

yūre[2] (ابیانه) ***rūwe*** (قالهر)

درون؛ داخل؛ میان

در پی دگرگونی معنایی از yūre[1] (←)

vīra ←

yūš[1] (جوشقان)

غم و غصه

جوش زدن- کنایه از اضطراب داشتن، پریشان بودن، حرص و جوش خوردن

yūš[2] (ابیانه، ابوزیدآباد)

yüš ←

yüš (قهرود) ***yūš*** (ابیانه، ابوزیدآباد)

جوش

از -yauš*، فارسی **جوش**، کردی jōš

vūšūnā-(vūšūn-) ←

yūšān (کمجان، بادرود)

yayšen ←

yūšūn (قهرود)

yayšen ←

yūz (قهرود)

gerdekūn ←

z

zā-(zōn-) (ابوزیدآباد) ***zā'an*** (جوشقان)

زادن؛ زاییدن

از ریشهٔ ایرانی باستان -zan* «زادن، زاییده شدن»؛ مقایسه شود: در کردی zāyīn(zē-) و در زازایی zāyīš(zēn-)

bezāda ←

zā'an (جوشقان)

zā-(zōn-) ←

zabbā (ابوزیدآباد)

شتری که دور چشمانش مو دارد.

عربی **زَبَعری**، **زِبَعری** «شتر پرمو، شتری که موی بسیار دارد.»

zabīn (جوشقان)

اذیت‌کننده؛ موذی

زبان (عربی) «سرکش و گردنکش» (؟)

zabūn (نشلج)

← **azmūn**

zaf (ابوزیدآباد، قهرود)

جمع‌وجور

منوجانی zaft «سروسامان»، کردی zaf «زیاد»

zāhr (ابیانه)

زهر

zalaqdūm (ابوزیدآباد، قهرود) ***zenextūn*** (بادرود) ***zenaxdūn*** (یارند)

زنخدان

پهلوی zanak «چانه»، فارسی **زنخدان**

zalī (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند) ***zalū*** (قهرود) ***zōlū*** (طره، چیمه)

زالو

پهلوی zālūk، فارسی **زالو**

zalū (قهرود)

← **zalī**

zāma (ابوزیدآباد)

ضامن

zamān (قهرود)

زمان

zamba (ابوزیدآباد)

شکم

در پی دگرگونی معنایی از zanbaq (←)

zambar (جوشقان) ***zanbūl*** (نوش‌آباد) ***zenbūr*** (هنجن، ولوگرد) ***zambu*** (ابوزیدآباد) ***žanbūr*** (نراق)

زنبور

← **wāž، dənde²**

zambū (ابوزیدآباد)

← **zambar**

zamessō (ابوزیدآباد) ***zemastūn*** (جوشقان) ***zemestūn*** (قهرود) ***zamisōn*** (آباد نوش)

زمستان

zamīn (ابوزیدآباد، قالهر، قهرود، هنجن) ***zemīn*** (نشلج، طره، ابیانه، فریزهند) ***zimīn*** (میمه)، (یارند)

زمین

zamisōn (نوش‌آباد)

← **zamessō**

zan (ابیانه)

← **jan**

zanāmū (ابیانه)

مادرشوهر

← **jenemū**

zanbaq (جوشقان)

زنبه؛ زنبغ؛ تخته‌ای با چهار دسته برای حمل پهن؛ گل و خاک به‌وسیلهٔ دو نفر

گونهٔ **زنبه** و معرّب آن zanbaq بـه کهـن‌واژهٔ دورهٔ میانـهٔ *zanbak اشـاره می‌کنند، ولی چگونگی دگرگونی آن روشن نیست. در فارسی **زنبق** نـام گلـی نیـز هست.

zanbūl (نوش‌آباد)

← **zambar**

zančū (بیجگان) ***zanje*** (ابیانه)

زنگ

با پسوندهای مصغر -čū، -je

← **jan**

zanje (ابیانه)

← **zančū**

zang (جوشقان، قهرود) ***zay*** (ابوزیدآباد)

زنگ

zangōla (ابوزیدآباد) ***zangūla*** (قهرود)

زنگوله

zangūla (قهرود)

← **zangōla**

zānī (قهرود، فریزهند)

← **jānū**

zanjarā (طره)

zanjara ←

zanjara (ابوزیدآباد، فریزهند) ***zanjarā*** (طره)

ملخ باغی؛ جیرجیرک؛ زنجره

zanjīl (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، نوش‌آباد، بادرود، طره) ***zenjīl*** (میمه، فریزهند، ابیانه)

زنجیر

zānū (قالهر، میمه، نشلج، بیدهند، هنجن)

jānū ←

zāqa (دلیجان)

قورباغه

čaγz ،vaza ،γūrbāγe ،baža ←

zāqol (جوشقان) ***zūγāl*** (ابیانه) ***zeγāl*** (فریزهند، هنجن، چیمه)

زغال

آیلرس **زغال** را از *uz-kāra- (ریشهٔ *kar- > هندواروپایی *ker(ə)- «سوزاندن» در می‌آورد. به همین شیوه **نگال** فارسی (به معنی «زغال») را نیز برآمده از *ni-kāra- می‌داند.

ālās ←

zāqūl (جوشقان)

کسی که چشمان سبز دارد.

زاغ‌چشم

zar (قهرود)

زر؛ طلا

zarā (یارند)

zarra ←

zarčūva (ابوزیدآباد، بادرود، یارند) ***zārdājūā*** (ابیانه) ***zarjūma*** (هنجن)

زردچوبه

پهلوی zart-čōpak

zārd (طره، ابیانه)

zard ←

zard (ابوزیدآباد، میمه، نشلج) ***zarda*** (قهرود، ابوزیدآباد) ***zay*** (ابیانه) طره) (ابیانه) ***zard*** (ابوزیدآباد،

زرد

پهلوی zart، ایرانی باستان *zarta-<

zarda (قهرود، ابوزیدآباد)

zard ←

zārdājūā (ابیانه)

zarčūva ←

zardak (میمه، کمجان، ابیانه، فریزهند، یارند)

gazar[1] ←

zārdūlū (طره، ابیانه، هنجن)

zardōlū ←

zardār (ابوزیدآباد)

زهرآلود

زهردار

zardīlī (بادرود)

zardōlū ←

zardōlū (ابوزیدآباد، فریزهند) ***zardulū*** (قهرود) ***zārdalū*** (طره) ***zardīlī*** (بادرود) (ابیانه، هنجن،

زردآلو

zardulū (قهرود)

zardōlū ←

zargra (ابوزیدآباد)

زرگر

zārjēna (ابوزیدآباد)

جاروب

از -sāčanaka با -r- افزوده شده و تبدیل -s- آغازین به -z (←hasājēn)

hasājēn ،jārū ،hegenze ←

zarjūma (هنجن)

zarčūva ←

zarra (فریزهند) ***zarā*** (یارند)

ذره

zarrīn-gayāh (ابیانه)

گیاهی وحشی که طبع آن خیلی گرم است. آن را دم می‌کنند و مانند چای می‌نوشند.

zart (ابوزیدآباد)

زمان؛ طول زمان؛ فاصلهٔ زمانی

از اسم فعل (-zṛti*)-zarti* به معنی «گذر زمان،گذشت زمان» (ریشهٔ -zar* «گذشتن زمان، پیر شدن»، مقایسه شود: صفت مفعولی در *اوستا* -zarəta «پیر»، فارسی میانهٔ مانوی zard «سست، نامحکم (از پیری)». واژهٔ **زال** در فارسی نیز ازهمین ریشه می‌آید: از -zarta* با کشیدگی واکهٔ هجایی هنگام تبدیل -art-* به -ārt- برخلاف -ul- <-ṛta*، قانونی که هاینریخ هیوبشمان آن را یافته است.

zārzār (قهرود) ***zōrī*** (ابوزیدآباد)

گله، زاری

zatī (ابوزیدآباد)

جمع، انجمن

zaxm (ابوزیدآباد، طره)

زخم

پهلوی zaxm، پارتی žahm

zay[1] (ابیانه)

ترشح گیاه، چسب گیاه، صمغ گیاه

از **زد** (zad) «مادهٔ چسبناک که از درخت و گیاه بیرون می‌تراود.» (*فرهنگ نظام*). گونهٔ «مادی» **ژد** (žad) که شکل شمال‌غربی همین تکواژ است به معنی «صمغ و آن چیزی است چسبنده که از ساق درخت برمی‌آید.». (*برهان قاطع*). تبدیل -ad و -ard در پایان واژه به -ay در ابیانه‌ای و گویش ابوزیدآباد پدیده‌ای است قانونی (←zay[3]). این واژه بخش دوم بسیاری از نام‌های مرکب داروها و فراورده‌های گیاهی را تشکیل می‌دهد، مانند: **انگژد، طبرزد** از فارسی میانهٔ پسین zad*، پارتی «صمغ گیاهان» (< -jata*). در پهلوی شکل zatūk ثبت شده است.

● **انگژد** (یا **انگزد**) نام گیاه **انگدان** (معرب آن **انجدان**) است با نام لاتینی *Assa foetida* که از گیاهان فرهنگی به‌شمار می‌رود. صمغ آن در آشپزی و به‌ویژه طب سنتی کاربرد گسترده‌ای دارد و **انغوزه** نیز نامیده می‌شود. این صمغ بویی بسیار زننده دارد (بوی سیر و پیاز پوسیده) و به شکل گلوله‌هایی به اندازهٔ نخود یا پودر استعمال می‌شود. هم‌اکنون بهترین گونهٔ **انگژد** (یا **انغوزه**) در نپال تولید می‌شود. این ماده را نگارنده تنها در عطاری‌های بازار نیشابور دیده که به رنگ خاکستری است (**انغوزهٔ** نپالی قهوه‌ای رنگ است).

● واژهٔ انگژد از بن‌واژهٔ *hingu-/jata ایرانی باستان می‌آید، به معنی «صمغ گیاه انگو»؛ مقایسه شود: هندی باستان -hiṇgu، هندی معاصر hing، ارمنی angužat

● در فارسی امروزهٔ شهر کاشان واژهٔ **جَت** به معنی «صمغ درخت» به‌کار می‌رود که در جوشقانی میمه‌ای نیز به همان شکل و معنی دیده می‌شود (jat←).

zay[2] (ابوزیدآباد)

zang ←

zay[3] (ابوزیدآباد، ابیانه)

zard ←

zāyadū (ابیانه، یارند) ***zūadūn*** (فریزهند) ***zāydūn*** (فریزهند، طره)

رحم؛ زهدان

از ایرانی میانهٔ *zahak-dān به معنی «جای بچه، فرزند»، مقایسه شود: پهلوی zhak، فارسی میانه و پارتی مانوی zahag «بچه، فرزند، بازمانده»، فارسی زهدان. اصولاً طبیعی است که نام «رحم، زهدان» چنان‌که در دیگر گویش‌ها نیز می‌بینیم همان «جای بچه» باشد؛ برای نمونه در کردی p'izdāng که امروزه به

«جفت» اطلاق می‌شود، پیشتر نام «رحم» بوده است: <pus-dān* ، در پهلوی pusdān «شکم»

← **vačadūn**

zāydūn (فریزهند، طره)

← **zāyadū**

zay-gūnā (ابیانه)

کتیرا

زردگون

zaysefīd (ابوزیدآباد)

سفیدگون

زرد و سفید

zaysīva (ابوزیدآباد)

سیه‌فام

زرد و سیاه

zaysūza (ابوزیدآباد)

قرمزگون؛ سرخ‌فام

زرد و سبز

zaytō (ابوزیدآباد) ***zetūn*** (محلات)

زیتون

zəl (میمه)

← **zü**

zebūn (قهرود، هنجن، چیمه)

← zamūn

zebūna (ابوزیدآباد)

زبانه

zeγāl (فریزهند، هنجن، چیمه)

← zāqol

zekām (ابوزیدآباد)

زکام

zekzek (خالدآباد)

سگسگه

zelzala (ابوزیدآباد) ***zelzelā*** (طره، ابیانه)

بومهن؛ زلزله؛ زمین‌لرزه

zelzelā (طره، ابیانه)

← zelzala

zemastūn (جوشقان)

← zamessō

zemestūn (قهرود)

← zamessō

zemīn (ابوزیدآباد، قالهر، قهرود، هنجن، یارند)

← zamīn

zemō (ابوزیدآباد)

← azmūn

zenaxdūn (یارند)

zalaqūm ←

zenbūr (هنجن، ولوگرد)

zambar ←

zendegī (ابوزیدآباد) ***zandegī*** (نراق)

زندگی

zēndō (ابوزیدآباد)

زندان

zenextūn (بادرود)

zalaqdūm ←

zenjafīl (ابیانه، هنجن) ***zenjefīl*** (یارند)

زنجبیل

zenjefīl (یارند)

zenjafīl ←

zenjīl (میمه، فریزهند، ابیانه)

zanjīl ←

zērpūš (ابوزیدآباد)

زیرپوش

zetūn (محلات)

zaytō ←

zevera (ابوزیدآباد)

فحاش؛ بدخلق

zevr (ابوزیدآباد)

زبر؛ گلفت

zeyād (ابوزیدآباد)

زیاد

zīlū (طره)

زیلو

zimīn (میمه)

zamīn ←

zīn (طره)

زین اسب

zīrjūme (ابوزیدآباد)

زیرجامه

zīz (میمه)

شبنم

در فارسی دری **زیز**، **زیژ** به معنی «ریزه‌های یخزدهٔ برف که هنگام سرمای سخت بارد.» و «برف» ثبت شده (*فرهنگ نفیسی*) و بی‌گمان با واژهٔ میمه‌ای یکی است. گونهٔ **زیز** از فارسی میانهٔ snēzak «برف» و **زیژ** از «مادی» میانه یا پارتی *snēžak می‌آید که این یکی تا کنون در نوشتارها دیده نشده است؛ مقایسه شود: در *اوستا* -snaēž «باریدن برف». این تکواژ بسیار کمیاب است و گواه آن

در گسترهٔ زبان‌های ایرانی نوین تاکنون تنها در گسترهٔ گویش‌های شرقی دیده شده است. مقایسه شود: žinīž، žinīj «برف» در زبان‌های پامیری. ریشهٔ همهٔ این واژگان -*snaij «باریدن برف» در ایرانی باستان است.

← **čūzīl**

zōč (قهرود)

چیزی که از چرخشت گردن میوه‌ها و گرفتن آب آنان بماند.

← **zōč**

zolf (یارند، ابوزیدآباد)

زلف

zolj (بیجگان، ابوزیدآباد)

قراقوروت؛ ترف

← **zōč**

zoloγmī (ابوزیدآباد)

ضربهٔ مشت با شست میان انگشتان

سقلمه (ترکی)

zōlū (طره، چیمه)

← **zalī**

zōmā (نراق، دلیجان، ابوزیدآباد) ***zōmād*** (ابوزیدآباد) ***zūmād*** (میمه، ابیانه، طره، بیدهند، فریزهند، هنجن، یارند، چیمه) ***zūmmay*** (بیجگان، بادرود، جوشقان، نراق) ***zūmā*** قهرود)

داماد

یکی از واژه‌های کلیدی برای گویش‌های شمال‌غربی ایرانی، با -z- آغازین به جای -d در گویش‌های جنوب‌غربی (پارسی) (پهلوی dāmāt، فارسی میانهٔ

مـانوی dāmād، فارسـی **دامـاد**)، پـارتی مـانوی žāmād و در کـردی zavī، zavā

zōmād (ابوزیدآباد)

zōmā ←

zōnā-(zōn-) (ابوزیدآباد) ***zōnōyan*** (ابیانه) ***zūnā'an*** (جوشقان)

دانستن

از *zan- «دانستن»، با z- آغازین برخلاف d- آغازین در گویش‌های «پارسـی»: پهلوی dān-، فارسی **دانستن**. این هم‌ویژگی به‌روشنی در گویش‌های ایرانی برجـا مانده است (برای نمونه در کردیzānīn). تنها مورد استثنایی در گویش‌های لـری و لکی به چشم می‌خورد که به گروه «پارسی» تعلق دارند، ولی گونهٔ شـمال‌غربـی این فعل در آنان دیده می‌شود: zūn- (moīzūnom «من می‌دانم»).

zōng (ابوزیدآباد، خالدآباد، فریزهند، ابوزیدآباد)

jānū ←

zōnōyan (ابیانه)

zōnā-(zōn-) ←

zōnū (طره)

jānū ←

zorāb (ابوزیدآباد)

سهراب

zora (ابیانه، میمه، جوشقان) ***zorak*** (ابوزیدآباد) ***zorat*** (نوش‌آباد) ***zürāk*** (طره) ***jorrat*** (نراق)

ذرت

ظاهراً در ابوزیدآبادی «ذرت» را γöwe یا γöwwe نیز می‌نامیدند (xarme-
γöwe←).

zorak[1] (ابوزیدآباد)

zora ←

zorzk[2] (ابوزیدآباد)

ولی

zorat (نوش‌آباد)

zora ←

zōrī (ابوزیدآباد)

zārzār ←

zormakka (ابیانه) ***zürāmāke*** (طره)

تگرگ

یعنی «ذرت مکه» (zora←). «تگرگ» چون پدیدهٔ آسمان در بسیاری از سنت‌ها جنبهٔ پرستشی داشته است و تشبیه دانه‌های آن به ذرت مکه همین بینش را می‌رساند. از سوی دیگر این دانه خود همچون فراورده‌ای خارق‌العاده در باور مردمی قوم‌های ایرانی بازتاب‌های جالب توجهی داشته است؛ برای نمونه کردها ذرت را nānē-p'ēxambar می‌نامیدند یعنی «نان پیغمبر».

• در منوجانی darmaškī، سیستانی γalmaškī، فارسی کلاسیک **شخکاسه**
gelgelaka، **tegārs**[1]، **sengak**، **čūzīl** ←

zow (جوشقان)

zü ←

zowūn (قالهر)

← **azmūn**

zoyō (ابوزیدآباد)

← **azmūn**

zoyūn (ابوزیدآباد)

← **azmūn**

zozūn (ابیانه)

← **azmūn**

zü (ابوزیدآباد، جوشقان، قهرود، ولوگرد) ***zəl*** (میمه) ***zow*** (جوشقان)

زود

zūadūn (فریزهند)

← **zāyadū**

zubūn (میمه)

← **azmūn**

zūγāl (ابیانه)

← **zāqol**

zūmā (بیجگان، بادرود، جوشقان، نراق)

← **zōmā**

zūmād (میمه، قهرود)

← **zōmā**

zūmmāy (ابیانه، طره، بیدهند، فریزهند، هنجن، یارند، چیمه)

← **zōmā**

zūnā'an (جوشقان)

← **zōnā-(zōn-)**

zūnū (ابیانه)

← **jānū**

zūr (ابوزیدآباد، قهرود)

زور، نیرو

zürāk (طره)

← **zora**

zürāmāke (طره)

← **zormakka**

zūyā-(zūy-) (ابیانه) ***züvā-(züv-)*** (ابوزیدآباد) ***jūgāda-(jūg-)*** (قهرود)

گشتن، جست‌وجو و گردش

از *yaud- «سعی کردن، چیزی را جست‌وجو کردن»، فارسی **جستن**

zyōragō (ابیانه)

زیارتگاه

Ž

ža-(žan) (یارند)

← **jīd-(jīn)**

žan (طره، کمجان، ابوزیدآباد، نراق، یارند)

← **jan**

žanamū (یارند)

← **jenemū**

žanbābe (طره)

← **janbābā**

žanbōbe (طره)

← **jenbūgā**

žanbūr (نراق)

← **zambar**

žandāye (یارند)

← **jandadē**

žandegī (نراق)

← **zendegī**

žandōde (طره)

← **jandadē**

žanewēγe (کمجان)

← **jenbīva**

žange (ابوزیدآباد)

← **jan**

žanīγ (ابوزیدآباد)

زرنیخ

از ایرانی میانهٔ شمال‌غربی *žarnīk. برای **زرنیخ** فارسی شکل پهلوی *zarnīk را باید بازسازی کرد؛ مقایسه شود: ارمنی zaṙik به معنی «زرین» (در گویش‌های کنونی zəṙnex)

žanōmū (طره)

← **jenemū**

žanpe (ابوزیدآباد)

← **jenbūgā**

žanpür (طره)

← **janpīre**

žat-(žen-) (ابوزیدآباد)

jīd-(jin-) ←

žay (ابوزیدآباد)

zang ←

žīre (ابوزیدآباد)

زیره

žür (ابوزیدآباد)

žüray ←

žüray, ***žür*** (ابوزیدآباد)

بچه، گودگ

کردی zārōk، zār، وفسی zārrū «بچه» < عربی **ذریّت** (؟). در منوجانی čūrī، čürī «بچه»

žüregī (ابوزیدآباد)

بچگی

žüray ←

žüvā-(žüv-) (ابوزیدآباد)

zūyā-(zūy-) ←

žüya (ابوزیدآباد) ***jīga*** (قهرود)

زنده

از ایرانی باستان *jīwa-. در قهرودی -g- از دگرگونی آوایی -y- میانی است (مانند pīgāz «پیاز» < piyāz).

ENGLISH INDEX

1. General list

a little► **barqē, derazdena, ēlečī, ūrda, kem, pūrījā**
abortion► **tevā**
about► **sar**[2]
abscess► **dombal, sūzak**
abscess on the neck► **sūja**
absent-minded► **gēj**
abstemious► **madāqā**
abundance► **adema**
abundant► **fal**[1]**, ferāvō**
abuse► **dešmūn, nanga**
Abuzeydabad► **Bīzōvōy**
Abuzeydabad (inhabitant of) ► **bīzōvōyja**
Abyane► **Viyōna**
acaudal► **vēdom, kol**[3]
accomplice► **hamdas**
accurate► **dača, doros**
acidosis► **varsūja**
acorn► **belūt**
Adam's apple► **xarxare, γorγorīča, nōγlesī**
address► **nošūnī**
after► **ba'd, da**[2]**, nahmal, pasar**
afternoon► **ba'd, dēyargove, šūm**[2]**, pasī**
again► **am**
aggregate► **dasgū**
agricultural land► **kač**
akimbo► **lam**
Āl (a female demon) ► **hōl**
algae, water-plant► **baža**
Alium akaka (*bot.*) ► **vālek**
all► **serāj, hama**[2]
almond► **bādōm, ende**[2]
almond (bitter) ► **bādūm-tel**
almond (mountain) ► **tanges**
almond (sweet) ► **korča**
alone► **ītena**
alone, only► **ved, yakkā, īdā, jeda, langā**
also► **am, ham, jī, hamčenīn**
although► **xaynēnko**
altogether► **īpārča, dumyāda**
always► **hamē, hamēšā, olōnīya**
among► **gel**[2]**, mī**[2]
amusing► **maxzare**
and► **va**[1]
anger► **xešm, hezm**
anguish► **sūz**
animal► **jūnevar, čārvā, havūn**
animal cleaning tool► **γašaul, xešoul**
anise► **bāyona**
ankle► **γūzak, kaškak**
annual► **īsāle**
another► **ajaynya, ībī, abī, ēvdī**
another person► **ēške**
another place► **yōgōbī**
another thing► **čībī**
answer► **javāv**
ant► **mālūna, kopūle, morjūna**
anus► **dare-kīn, kun, dokūna, kūnberena**
anvil► **sendō**
anxious► **delvāpey, nādelgrūn, negarān**
apoplexy► **fojja**
apparent► **mālūm**
appearance► **rīxd**
applaud► **dasbajī**
apple► **sōw**
apple stone► **korjūna, hassa**
approach► **ājayā- (ājey-)**
apricot► **zardōlū**
apron, pinafore► **varband, pēšband**[1]
arch► **taγ**
area with warm climate► **gārmsīr**
arm► **bāfī**
armour► **āvzor**

armpit▶ **bāγāla, gala[2], hērbaγal, keft**
army▶ **laškar**
arrangement▶ **handāt**
arsenic▶ **žanīγ**
as if▶ **mozēnna**
ashes▶ **xal[1]**
ash-tree▶ **van**
ask▶ **beporsova, va[2], pārsā- (pārs-)**
ask for one's hand▶ **xāš- (xāš-)**
Assa foetida (*bot.*) ▶ **zay[1]**
assembly▶ **zatī**
assumption▶ **gemū**
astringent▶ **sōra, gas**
at once▶ **ījā**
at that time▶ **nahmal, nāvax**
at times▶ **gāhē, gā-vāxtī**
aunt (maternal) ▶ **xōla**
aunt (paternal) ▶ **ame, ōma**
auricle▶ **balīle, elāla, telāše-gūš, lāle-gūš, pelāla**
auspicious▶ **šekūm**
autumn▶ **pāyīj**
aversion▶ **malešt**
awake▶ **bīdār, vīdār**
awl▶ **derafš**
axe, hatchet▶ **tēša, lasūn, čakoš, tavar, ūra**
axis▶ **mīlpolos**
back alley▶ **pakuča**
back of the head▶ **pasar, paysar**
back, back part▶ **mol, ōla, ovgā, paš[2], pēš[2]**
bad▶ **bad, baz, edbār[2], vad**
bag▶ **kīsa, gāle, tāča, tūja, γarōrā**
bag for carrying manure▶ **gāla**
bag for wheat▶ **tā[1]**
baker▶ **nōnvō**
baking instrument▶ **taftū, vārzanā**
balcony▶ **čār-peškema**
bald▶ **kačal**
baldness▶ **gar**
balls of opium▶ **gorz**
bangle▶ **alangū, dasband, mangalī**
barbecue▶ **kabāb, pepūsa, šōmī**
barber▶ **dallak**
barberry▶ **aškejā**
barefoot▶ **pāberena, pāxārā, xaravā**
bare▶ **xaravā, barna, rowt, lox(t), kūnberena**
bare-headed▶ **sar[1]**
bargain stick▶ **nay[3]**
bark▶ **hārsā**
barking of a dog▶ **dula[1], hophop, arar**
barley▶ **yā[1], xasīl, hīye, īje, jū[3]**
barley soup▶ **javdū**
barrel▶ **boška, homja**
baseless▶ **elāha**
basil▶ **rayhūn, sārsām**
basin▶ **dasšurī**
basis, basement▶ **bēx**
basket▶ **čarāg, laul, čargīna, čerge**
basket for bread▶ **dūloma, yānūnī**
basket of straw▶ **čolaγala, sāvayā**
baskets (*pl.*) ▶ **čolγāl**
basket with handle▶ **čolale**
bastard▶ **večela**
bat▶ **xoffāš, mīškūr, ševkūr, soupara**
bath▶ **gārmāvā, hamūm**
bath towel▶ **hazāra**
be▶ **ay[1], bā- (h)-, bābā- (bā(h)-)**
be able▶ **šā- (š-)**
be afraid of▶ **betarsova, tārsā- (tārs-)**
be alike▶ **mūnd- (mūn-)**
be confused▶ **čālavaš- (-vuz-)**
be cooked▶ **dam bekešova**
be finished▶ **abarhākatan**
be frightened▶ **tārhāvdan**
be full (of smth.) ▶ **madā**
be grinded▶ **pešta**
be happy (*excl.*) ▶ **šābā**

be located▶ **dīštan, īšā- (īšt-)**
be ruined▶ **horījova**
be shocked▶ **hāgandova**
bead▶ **mure**
bead against the evil eye▶ **kos-gorba**
beak▶ **nok, nūj**
beam▶ **rāsp, hammāl, šeuš, tīr[2]**
bean▶ **bāγlī, lūbīgā**
bear▶ **xers**
beard▶ **rīš**
beat▶ **buxussen**
beating▶ **dax, lōs**
beautiful▶ **šūx, hūrvārī, māštī, qašang, xoškel**
because▶ **berāye-no-ko**
become▶ **bābā- (bā(h)-), vabōyan, gelā- (gel-), gennā- (genn-), īšā- (īšt-)**
become bankrupt▶ **āre-maryan**
become sour▶ **beterošīva**
become sour (yogurt) ▶ **bezelova**
become visible▶ **gīnā- (gīn-)**
becoming spli▶t **rīš-rīš**
bed-clothes▶ **rāqā, yāgā[1], jaga, lā[2], pūstaxt**
bedside▶ **mālīn**
beehive▶ **kanda[2]**
beet▶ **čaγūndar**
beetle▶ **susk, māslīs, čosane, sīsk, kojīl, xarje-xādā, γūldonda**
befit▶ **gat- (gā/gō-)**
before▶ **da[2], var, pēš[2]**
beggar▶ **gedā, masīn**
behind▶ **pa, dombāl, pese, pēš[2]**
being married▶ **šu**
belch, eructation▶ **wāt-noxoš, ār[1]**
believe▶ **mūnoya- (mūn-)**
believing▶ **bavar**
belly▶ **ašgam, del[2], tel, zamba,**
belt▶ **tāsmakamar, kamar[2]**
bench▶ **taxta, salsakū**
better▶ **vetar[2], naštar**
between, among▶ **da[1], gel[2], lā[3]**
Bīdgol▶ **Vīgol**
Bīdhend▶ **Viyēn**
bier, coffin▶ **tōbūt**
big▶ **bozorg, gerd[1], happol, mas, massar, našoq, durušt**
big ant▶ **ōwranja, askar-murčā**
big barrel▶ **buluka**
big bucket▶ **bōdiyā, dabla**
big copper▶ **teyō**
big copper tray▶ **majīma**
big door▶ **bar-gorda**
big earthen trough▶ **sīlča, sūnō, taγār, gīlča, lānjīn**
big leather bag▶ **qarāra**
big lizard▶ **gōmoje**
big locust▶ **kūnāvzana, kūndumōubanda, malax-gorde**
big metal cauldron▶ **manjel**
big needle▶ **gandūj, sejena**
big saucepan▶ **dēgbar**
big scythe▶ **dār[1]**
big snow-shovel▶ **wāz**
big stone▶ **saygorda**
big tray for wheat▶ **pātīnī**
big wooden vessel▶ **lāvuka**
bilayer▶ **dolā**
bird▶ **reγ, karg, marq, pāranda**
bird dung▶ **karčilī**
bird (kind of) ▶ **mor[2], seyāmore**
birdseed▶ **čōšnī, čīma**
birth place▶ **āvxūna[1]**
birthmark▶ **xōl**
bistort (*bot.*) ▶ **enjbar**
bitch▶ **esba, lās[1], māča-esba**
bite▶ **gaza, lavgaza**
bite (*vb.*) ▶ **bīhādāyan**
biting▶ **dargašta**
bitter▶ **tal**
black▶ **sīva**
blacksmith▶ **āhangra**
blackthorn▶ **taška**
blanket▶ **patū**

blessing▶ **ūm**
blind▶ **kur**
blister▶ **dāval, tāval, γīr**
block the water-bed▶ **varnā- (varna-)**
blood▶ **xō**[1]
blow▶ **vāšt- (vāz-)**[3]
blow, shock, stroke▶ **damb**
bludgeon▶ **čamoγ**
blue▶ **ābī, kowr**
blunt▶ **kol**[4]
board▶ **taxta**
board for dough▶ **valgebarā, tīrtōve, pūtīnī, taxta**
boaster▶ **čāpčī, čosmēj**
boat▶ **makū**
bobtail▶ **domkola**
body▶ **bada**
boil (*intrans.*) ▶ **beyūšova**
boil (*trans.*) ▶ **beyūšēnova, vūšūnā- (vūšūn-)**
boiled curd▶ **kōljūš**
boiling▶ **yuš**
boiling water▶ **ōwjūš**
bone▶ **astaxūn, neydast, pīša**[1]
bootlicker▶ **lame-līs**
border▶ **marz**
bosom▶ **gala**[2]
both▶ **horde**
bottle▶ **bātrī**
bottom, basement▶ **ta**[2]
bottom of the pot▶ **kalāša**
bow▶ **kemūn**
bow and arrow▶ **tīr-komō**
bower▶ **sāyebō, olos**
bowl▶ **piyāla, kāsa**
box▶ **jaba, sandīq, mejrī**
box for carrying load▶ **laoul**
box for the Qur'an▶ **jūmadūn**
brain▶ **mayz, mox**
bramble▶ **beremba, tēassōn, deremba**[1]**, čaz, ēšū**
bran▶ **sūs, tāsa, moluša**
branch▶ **šāxe**
branch of pomegranate▶ **enār-xora**
brassiere▶ **jeje-band, čīče-ban, pessūn-band**
Bravo! ▶ **šabōw**
brazier▶ **mangal**
bread▶ **nō**[1]**, nōtaftō, nūvanga, āudomī, tonoke**
bread fallen into the oven▶ **karga**
bread plate▶ **āqār**
break▶ **baxmarda, fesess- (fesenj-), hemard- (hmar-)**
breakable▶ **šekassenī**
breakfast▶ **čāšt, čāšda**
breast▶ **čeje, jeje, keš**[2]**, pestūn, mama, ārpeštūn, sīna**
breath▶ **fūt, hanās, helādema**
breeze▶ **šamāl**
brick▶ **xeš, hešt, ājor, čōrika, xotōyī**
bridegroom▶ **tāza, zōmā**
bridge▶ **pol**
bridle▶ **āfsār, dahana**
bright▶ **rūšā**
bring▶ **ārd- (tōr-), ūnīya- (tūn-), hār-(tār-), hūnīd- (hūn-)**
bring down▶ **ta**[2]
broadcloth▶ **mōvūt**
broad-shouldered▶ **čāršūna**
broken▶ **bamarīya, behmerīya**
brooding▶ **korok**
brook▶ **jū**[1]
broom▶ **hasājēn, hegenze, jārū, zārjēna**
broom handle▶ **pāenjēn**
brother▶ **āγā, barā, dada, orge**
brother of son-in-law▶ **mīra**[2]
brother's wife▶ **jandadē**
brotherhood▶ **berārī**
brother-in-law▶ **berāžena, dayejen, hāl-ovlat, amū, berāšūya, dadešū, barātjena, šīdāya, bājonōγ, hambāčč**
brown▶ **teryākī**
brushwood▶ **atošγāl**
bucket▶ **dəlī, doulače, dalm, bādīgā, laul, dūl**
buckle▶ **sagak**
bud▶ **mošgu, γonča**
buffalo▶ **gāmīš**

bug▶ **ang**[2]
bugbear▶ **lūlū**
building▶ **sāxtemō**
bull▶ **māl, mella**
bull for ploughing the land▶ **varzā, gāhēš**
bullet▶ **fašan**
bunch of harvested grains▶ **gor**[1]
bundle▶ **bastena, boγča, sobra**
burn▶ **basūtfa, bosūjova, sot- (sūj-), sottan**
burn trotter hair▶ **bepelānova**
burning▶ **sūz**
burning without flame▶ **payīsā- (payīsa-)**
burnt▶ **bosota, sotta**[2]
burnt meat▶ **čez**
burst, explode▶ **beterakova, tarakā- (tarak-)**
bury▶ **hāγ ka- (kar-)**
but▶ **hemā, velī, zorak**[2]
butcher's hook▶ **čangak**[2], **γollāb**
butter▶ **kara, nīmešk**
butterfly▶ **palpehe, parparče**
buttocks▶ **dokūna, kapal, kunal**
button▶ **čeft**[2], **dogma, tuma**
buy▶ **berīda, rīd- (rēn-), hernī- (hrīn-)**
cabbage▶ **kala**[1]
cacare▶ **mēšt- (mēz-), dermēšta**
cackle▶ **qed-qed**
calamity▶ **olūma**
calf▶ **gūjā**
calf of two years old▶ **gūštere, veštar**
call▶ **vāj ka- (kar-)**
call for gathering birds▶ **jājā**
call for stopping donkeys▶ **ša**
call of birds▶ **baqūr**
call of a cow▶ **aqāle, ārās**
callosity of the toes▶ **daqū**
camel▶ **oštor**
camel bridle▶ **egāl**
camel driver▶ **sārevō, sāravūn**
camel with hair around eyes▶ **zabbā**
camel's front leg▶ **taws**
camel's resting place▶ **bārban**
camel-litter▶ **pōlīkī**
camphor▶ **kōfūr**
cane▶ **nay**[1]
capital▶ **pātaxī**
capricious woman▶ **lekāte**
captive▶ **ēsīr**
car▶ **mōšī**
card game▶ **ganjafa**
careless▶ **sarsangī**
carol-singing▶ **hūmbābā**
carousel for children▶ **tatelōujū**
carpenter▶ **najjār**
carpet▶ **hērvōn, qālī, zīlū, handūxta, gelīm**
carpet comb▶ **šūne-γōlī**
carpet fragment▶ **rak**
carpet ornamentation▶ **melīla**
carpet weaving▶ **bevata**
carpet weaving machine▶ **dārγōlī**
carpet weaving tools▶ **ostora**
carrot▶ **gazar**[1]
carry▶ **bekešova, keššā- (kešš-)**
cart▶ **gōrī**
cartilage▶ **kunranj**
castor beans▶ **kalčak**
castor oil▶ **barz**[1]
castrate▶ **axta**
castrated goat▶ **šīγkan, sabor, kalkan**
cat▶ **malī**
catch▶ **gīr**[2]
catch a cold▶ **bečāda**
cattle▶ **māl**
cattle enclosure▶ **āγ, kanda**[1]
cattle-man▶ **galladār**
cauldron▶ **dīgla, tūnča, pātīl, dīgbar**
cause to burn▶ **bosūjonova**
cause to explode▶ **ār-feseta, beterakēnova**
cause to run▶ **tājā- (taj-)**
cave▶ **eškaff, γōr, hola**

caviar▶ **gūšmōhī**
cavity▶ **čōla, gārdāl**
cavity behind the ear▶ **ērbāqā**
ceiling▶ **dōγa**
ceiling-cleaner▶ **tāγ-rūva**
ceiling log▶ **šeuš**
cellar▶ **hērzamīn, naqma, sardōu, jīrzamīnī**
cemetery▶ **γabrasūn, gūrassō**
centipede▶ **čālpā, hazārpā**
certain▶ **ajay, ēta**
chaff▶ **sūs, tāsa, moluša**
chain▶ **zanjīl**
chair▶ **sendalī**
chance▶ **helovvat**
chatter▶ **laouda, gaf**
chatterer, chatterbox▶ **čosmēj**
cheap▶ **erzō**
cheek▶ **boγ, lāp**
cheese▶ **panīr**
chew▶ **jovīd- (jov-), kota- (kūj-), kūjīdan**
chicken▶ **vīxjū, jūja, tīšk, tīkena, jījīke, kargīe**
child▶ **vača, žuray, mača, rūja**[1]
childhood▶ **žuregī**
childish▶ **hojm**
chill▶ **sodda, bečāda**
chimney▶ **dudkaš, xōna-boxōrī**
chin▶ **ālkana, boγ, čōna, šokō, zalaqdūn, ēlazena**
chip▶ **damtarešta, talāša**
chop the bread▶ **darpaynova**
churn▶ **xēga, mašk, xēga-dūžang, nēra, tolomb, xēga-rūyan**
churning device▶ **sapā'a**
circumcision▶ **xatena, hatanā**
clan▶ **ūbā, ašdād**
clandestine▶ **lāpūšt**
clash▶ **deyā-beyāta, dayā-gandova**
claw▶ **bunja**[2]**, čang, dāγya, panja**
claw of a crow▶ **bunja-γalā**
clay▶ **gel**[1]
clay with straw▶ **kagel, bōdum**
claylike earth▶ **lēč**
clean, neat▶ **pāk**[1]
cleaning a water stream▶ **jūrū**
cleaning, sweeping▶ **roftorū**
cleave▶ **veškaftan, hoškōvīda**
cleaver▶ **vazane, satūr**
cleft▶ **darz, vēzg, terāk**
close friend▶ **xūnaxō**
close together▶ **tangiā**
closed▶ **bassa, hambasta**
closet▶ **gaudra**
closet made of wood▶ **būdūna**
cloth cut▶ **adresā**
cloth for cleaning the oven▶ **narmelū**
cloth width▶ **adresā**
cloth, stuff▶ **sarang, kašk**[2]**, pārča**
clothe, cover▶ **ār**[3]**, bepūšenova, va**[2]
clothes▶ **rax, šuye**[1]
clothing▶ **rax**
cloud▶ **aur**
cloud-burst▶ **gurras**
cloudy▶ **āurā**
clove▶ **mēxak**
clover▶ **čawdār, šovdar**
clown▶ **tāzī**
clowning around▶ **antargardūna**
cluster▶ **hašā, kolūza**
coal▶ **ālās, zāqol**
coal seller▶ **ālās-rūša**
coarse▶ **zevr, kolof**
coarse carpet▶ **gelīm**
coated▶ **andou**
cobbler▶ **pīnadūj**
cobblestone▶ **rēg, rēz, qalmesang**
cock▶ **rūs, xorūs, hurūrs**
cock's beard▶ **alāla**
cock's crest▶ **lala**
cocoon▶ **pīla**
colander▶ **kābōlayne, ōukeš, pālāst**
cold▶ **beča, sart, hunek**
cold weather▶ **beča, sarmā**

collar▶ **jaγa[2], yāγā**
collective▶ **verā[2]**
colostrum▶ **rō[2], āγūz**
colour▶ **ran**
colt▶ **korra**
come▶ **ammayan, bamda, madan**
come back▶ **vaylā- (vayl-)**
come into existence▶ **dar[2]**
companion▶ **verā, hāmrā**
compelled▶ **nāčār**
compensation▶ **tāvō**
complaint▶ **čoγolī, zārzār, abrome**
concubine▶ **xava, havō**
connect▶ **band kīšā- (kīš-), bas- (band-)[2]**
connection, union▶ **peyvand**
conscience▶ **hūš**
constantly▶ **hey, olōnīya**
constellation▶ **parm, kaškašōn**
constipation▶ **yovs**
construct▶ **besāta, sāt- (sāj-)**
continuation▶ **dua**
contract▶ **māftāyī**
convulsion, spasm▶ **mūrčakata**
cook (*noun*) ▶ **āšpāz**
cook (*vb.*) ▶ **bepova, pā- (pač-, pēč, poč-)**
cooked▶ **bepeta, pata**
cooked liver▶ **rūdelī**
cooked partridge▶ **pūrt**
cooking instrument▶ **damkonī, lemkonī**
cool▶ **hunek**
cool wind▶ **šamāl**
copper bowl▶ **tās**
copper container for oil▶ **qalafī**
copper jar▶ **mašrefa**
copper pan▶ **tūšūr**
copper saucepan▶ **bādiyā, pātīl**
copulate▶ **gāyīnā- (gāyīn-)**
coquetry▶ **nāz**
coquettish girl▶ **yehāhābede**
cord▶ **tanāf, tōna, band, pāpēča**
coriander▶ **gāšnīj**
corner▶ **čonba, sowk, keša**
corner of a headscarf▶ **čok**
corners of the house▶ **kešja**
corpse▶ **marda, lāš**
correct▶ **dača**
corridor▶ **bālna, dālō, dolīj, sābāta, haštī**
corset▶ **aškam**
coryza▶ **zekām**
cost (*noun*) ▶ **xarč**
cost (*vb.*) ▶ **harzā- (harz-)**
cotton▶ **čola, lūka**
cotton beater's bow▶ **kevō-halājī**
cotton blanket▶ **yāgā[1], jūmāxāv, loγōf**
cotton cocoon▶ **kaškala**
cotton seed▶ **vēždāna**
cotton-pod▶ **kaškala, qulūza**
couch▶ **tax**
cough▶ **solfa, galadū, koke**
count▶ **ārē-jmārd- (jmar-), ozmard-(ozmar-)**
counting instrument▶ **čorta**
counting unit for gardens▶ **gerī, īraz**
counting unit for rooms▶ **yort**
country▶ **dah**
courage▶ **jorat**
cousin▶ **bībīāla, det**
cover for beddingv **dasteyā**
cover of furnace (*tanūr*) ▶ **barker, barkervenā**
covered passageway▶ **sābāta**
covered with flour▶ **ārtī**
covering for oven▶ **barkervenā, barker**
covering the sowed seeds▶ **yallāγ**
cow▶ **gā, gōlōne, mōy-gā**
cow dung▶ **māmīza, dappa, tappa, varz, pahīn, sārā, seγa, peškal, paqal**
cow's call▶ **aqāle, ārās, bārnāsa**
coward▶ **nagovār**
cowardly▶ **nāmerdūna**
crab▶ **čerečelang, xarčangal, karčayng**

crack▶ **darz, vēzg, terāk**
cradle▶ **gāhvorā, nanā[1], eštikerī**
cream▶ **dumšīr, saršet, tū[1]**
create▶ **xalq ka- (kar-)**
cress▶ **qodome**
cricket▶ **zanjara**
cripple▶ **lay**
crocodile▶ **nahang**
crooked▶ **ečem, tāv, xal[2], kaj, orīb**
crossing▶ **bawdarī**
crossroads▶ **čāhārsu**
crow▶ **šeršere, γalā, γālāčke, kelā-čege**
crowded▶ **boro**
crude fruit▶ **bāmjo, kūwānda**
crumb▶ **baryeje, xord(e)**
crumbs of besom▶ **čūlūfta**
crumbs of bread▶ **tanāsa**
crumbs of firewood▶ **čūla**
crumpled▶ **lahar, leh-o-lah**
crupper▶ **pārdoma**
cry (*noun*) ▶ **vāj**
cry (*vb.*) ▶ **beraft- (b(e)ram-)**
cucumber▶ **bōlang, xeyāl**
cultivated▶ **ābād**
cultivated area▶ **kārd[2]**
cumin▶ **žīre**
cunning▶ **ōw-šīv-kā, pasalaxūn, zabīn**
cup▶ **jōm, fenjū, tunja**
cure▶ **šofā, darmū**
curling of thread▶ **tōv**
currycomb▶ **γašaul, xešoul**
curse▶ **nefrī**
curtain▶ **jola**
curved▶ **tāv, orīb**
cushion▶ **bālaš, motakā, mālīn**
cut▶ **barrīyan, beberīda, verī- (vrīn-)**
cutting tool▶ **randa**
cypress▶ **sārv**
dagger▶ **xanjar, kōrdā**
daily▶ **harrūa**
dairy product▶ **šetī**
dam▶ **ōwbanda, var[4]**
damage▶ **lat**
damson▶ **ālitče, helūke**
dance▶ **rāxsā-(rāxs-)**
dangerous▶ **nāemn**
dark▶ **tōrīkā**
dark blue▶ **surmaī**
dark part of the mountain▶ **nesāyeda**
dark-coloured▶ **zaysīva**
date▶ **xormā, hormā**
daughter▶ **det**
daughter-in-law, bride▶ **ārūs, yanpur, markerō**
dawn▶ **sefīdā, wargamēš, hangūr**
day▶ **rū[1]**
day after tomorrow▶ **pahara, payhā**
day before yesterday▶ **pare**
day-time▶ **rū[1]**
dead▶ **marda**
deadlock▶ **xarand**
death▶ **mārg**
decay▶ **pusōya- (pus-)**
deceive▶ **bevesta**
deception▶ **gūl[2]**
decision▶ **handāt**
declivity▶ **sarejērī, qalb**
decorated▶ **ārpeštūn**
deep▶ **taydār, gūl[1]**
deer▶ **āhū**
defecate▶ **mēšt- (mēz-)**
delicious food▶ **nabot**
delight▶ **hazd, češd**
delimited land▶ **kārd[2]**
deliver▶ **berasēnova, rasnā'an**
demon▶ **lūlū, nehen**
demoness▶ **hōl**
denim cloth▶ **varekārī**
deposit▶ **nāk**
dervish▶ **darvūš**
desert▶ **biyābo**
desert bush▶ **doromā**
desert thorn▶ **xār[2]**
desirable▶ **delgā**
desire▶ **melešt**
device for weaving▶ **āsū**
devil▶ **dēv, šaytō**

dew► **čūzīl, šonam, zīz**
diarrhea► **dīndel, rēγ**
Did you see?! ► **dagā**
die► **boltovsenā, bemarda, mardan**
difficult► **došvār, sāxt**
difficulty► **gīr**[2]
dig► **ār**[3]**, barvajī, xāvīd- (xāv-), hā-, hāvata, kan- (kīn-), kōvnō'an**
dill► **suvī**
diminutive suffix► **-ja**
dinner► **šūm**[1]
dirt► **votūrā, čark, selle**
dirt of the eyes► **pelm, γay**
dirty► **bēlāgo, čerkūnd, xākī, gāl**[2]**, patāl, ārmēšta**
disagree► **kalanjār šo- (š-)**
disciple► **šāger, xaza**
discovery► **kāšova**
disgusting► **ārmēšta**
dish (sort of) ► **fesenjō**
dish-cover, lid► **dar**[3]**, sarpūš**
disorder► **nāsāzī**
disrepute (to be in) ► **čaimkata**
distiller► **araqčī**
district► **māhlā**
ditch► **handay**
do► **hā-, ka- (ker-)**
dog► **esba, kūa**
dog barking► **arar**
doll► **ārūsje, orūsak**
dome► **dāq, gembaz**
domelike► **qolombozī**
donkey► **xār**[1]
door► **bar**[1]
door bolt► **qūlūm, kelūn(čūī)**
door knocker► **halγā, barkūbā**
double► **doye**
doubtful► **deldel**
dough► **hamīr**
dove► **čāy**[1]**, kabūtar, qaftar**
dowry► **jehāzya, māhr**
dragonfly► **kīnāvanda, kūndumōubanda**
draw out, unsheathe► **abar**
drawn butter► **rūan**
dribbling► **gelīz**
dried curd► **kaš**[1]**, zōj**
dried fruits and seeds► **ōjīl, šavčera, toršāla**
dried wood of vine► **mājīla**
drink► **hā-**
drip► **bečekova**
drive a nail► **dar**[2]
drive into► **derī-xovīda, ferū šeda**
drizzling► **pūr-pūr**
drop► **čekā, lak**
drum► **tāvl, dohol**
drunken► **mastā**
dry► **xošk, hošg**
dry up► **behoškēnova**
duck► **ordak**
dumbness► **begerate-zeyō**
dung► **dappa, varz, pahīn, tappa, sārā, seγa, peškal, paqal, māmīza**
dust► **gārd, dūlāx**
dustpan► **xākandāz, hākandāz, kofera**
dyer► **rangerēj**
dyspnoea► **agīra, tangenafas, nafasgīra**
each► **hār**[1]
each one► **īkayka**
each other► **yōbī**
eagle► **alō, fašā**
ear► **gūš**
early► **zu, jald**
early morning► **čāšda, čāšt, wargamēš**
earring► **gūšvāra**
earth► **āk, zamīn**
earthen churn► **nēra**
earthen jug► **bolū, kovā, kasū**
earthen stove► **čīl**
earthen vessel► **xām, dēr**[2]**, hombe, kūjo, dīz**
earthen vessel for sweets► **ovdo**
earthen vessel for vinegar► **homjīla**
earthquake► **zelzala**
earwax► **jerme-gūš**
East► **xāvar**
easy► **āsō, xār**[3]

eat▶ **beordan, xarda- (xor-), hā-**
egg▶ **tom[1], xāx, toma-karg, xākera**
egg-plant▶ **bādanjū**
eight▶ **haš**
eighteen▶ **hajda**
eighty▶ **haštād**
elder brother▶ **dada, gāgā, āγā, orge**
elder daughter▶ **det**
elder sister▶ **ābjī, dādā[2]**
elder son▶ **purja**
eleven▶ **yazde**
elm tree▶ **bīz**
empty▶ **rūvanga, rūdgāv, vay[1], xālī**
enclosure▶ **yāgā[1], āγ, kanda[1]**
encounter▶ **dayā-gandova, dayā-berasva**
end of irrigation▶ **dol, xerāz**
endive▶ **kāsnī**
enema▶ **amālā**
enemy▶ **desman**
enough▶ **bas, vas**
entire▶ **īdas**
entrance to the yard▶ **barasta**
envelope, packet▶ **gelūna**
envious▶ **čensur, hosud**
epilepsy▶ **γašaša, anyerīša**
epileptic▶ **γašaša**
escape▶ **bevereta**
esophagus▶ **surū**
essence, nature▶ **jowar**
evening party▶ **šamšīnī, kernū**
every▶ **hār[1]**
everyday life▶ **rūzegār**
everything▶ **hār[1]**
everywhere▶ **haryā**
evil▶ **ārgendā**
evil eye▶ **bad-čaš**
evil-doer▶ **ārgendā**
ewe▶ **mēš[1]**
ewer▶ **āftova**
excellent▶ **čāγā, nūhūrā**
except▶ **joz**
exclamation: wow! ▶ **bah**
excrement▶ **ān[3], gū[1]**
excrement of animals▶ **sārā**
exhalation▶ **helādema**
expensive▶ **gorō**
explain▶ **ēša-ka- (ker-)**
exterminate▶ **ār[3]**
extinct▶ **čāšta**
eye▶ **čaim**
eyeball▶ **turke-čaš**
eyebrow▶ **avrī**
eyelash▶ **mejja**
eyelid▶ **palk**
face▶ **boγ, dīm[1], ru, sīrat, āgīm**
face cover▶ **rūbanda**
fade, wither▶ **hāmarda**
faeces▶ **ān[3], gū[1]**
fainting (away) of a child▶ **līsa**
fairy▶ **perī**
falcon▶ **bāša**
fall▶ **dar[2], kat- (k-)**
fall back▶ **ōla**
fall down▶ **takata**
fall on the ground▶ **bun-kat**
fall out▶ **bar[2], abar**
false▶ **elāha**
falsehood▶ **dərū, gūl[2]**
familiar, known▶ **āšnā**
family▶ **xōnavāda**
fan▶ **vādzan**
far▶ **dur**
fart▶ **wōy, gūz, nōy**
fast▶ **gorr-o-gorr**
fast (starving) ▶ **rūja[2]**
fasten▶ **ārē-bāqāt- (bāqov-), ārē-čawsā- (čaws-), bas- (band-)[2], va[2]**
fat▶ **pī[1], pī[2], barz[1]**
fat (corpulent) ▶ **čak**
fat tail▶ **donba**
father▶ **bābā[1], bo, būgā, pe**
father's wife▶ **janbābā, jenbūgā**
father-in-law (husband's father) ▶ **bōbešū, bāγsūra, bōhešū, piyašūy**
father-in-law (wife's father) ▶ **bābāje, bāγsūra, mōy-pīre, pežena, piyazan**

fear▶ **tārs, bāyā**
feast▶ **jašn**
feather▶ **pār**[2]
febrile labial herpes▶ **teuxāl**
felt▶ **navad**
felt hat▶ **kelāneveyī**
female camel▶ **ārūne**
female genital organ▶ **kos**
female goat▶ **bozmōve**
female horse▶ **māyōn**
feminine▶ **mā**[3]
feminine suffix▶ **-je**
fence of a stable▶ **yāgā**[2]
fennel, anise▶ **vāyom-zamīn**
fenugreek▶ **šambelīle**
ferment for plain yogurt▶ **māyā**
fetid smell▶ **gana**
fever▶ **to**[3]**, tav, tenlarz**
few▶ **derazdena, lek, yarzēī, nanja, baryeje, kam**[1]**, ēpartūjā, barqē**
fiancee▶ **marš**
fiance▶ **nōmzad**
field▶ **daš**[1]**, mazraza**
fifteen▶ **pōnze**
fifty▶ **banjā**
fig▶ **anjīl**
file▶ **masγal, sollāb, sōfō**
filings▶ **damtarešta, talāša, pu**
filter (*vb.*) ▶ **sāva- (sāv-)**
filter (*noun*) ▶ **kābōlayne, ōukeš, pālāst**
filth▶ **votūrā**
find▶ **beyošta, vīšt- (vīz)**
find, discover▶ **vištan**
finger▶ **angoš, kalīč(a)**
finger-nail▶ **nāxan**
fire▶ **adāš, alāv, gor**[3]
fire temples of Alyāne▶ **adāš**
firewood▶ **čazda, heyma**
first▶ **āvval**
first milk▶ **āγūz, rō**[2]
fish▶ **māhī, māsā**
fisherman▶ **māhīgēr**
fist▶ **dasta, moš**
fitting of cloth▶ **orīkata**
five years old goat▶ **paybor**
five years old male kid▶ **narboz**
flaking off the plaster▶ **ārhašta**
flame▶ **alāv, gor**[3]
flat person▶ **xonok**
flatulence▶ **dam**[2]**, γor**
flax▶ **ketūn**
flea▶ **kāk**
fleabane (fleawort) ▶ **asfarza**
flee▶ **bevereta**
flock▶ **gala**[1]**, halma, rama, gāgal**
floor▶ **kefe-kah, kafyont**
flour▶ **ārd**
flow▶ **rā**[1]
flower▶ **gol(a)**
flower garden▶ **golassūn**
flower of ox-tongue▶ **gol-gōv-zebō**
flower vase▶ **goldū**
flute▶ **nay**[1]
fly (*noun*) ▶ **magas, pāša**
fly (*vb.*) ▶ **ār**[3]**, beparnova, parā (par-)**
fly (*caus.*) ▶ **pārnā- (pārn-)**
flying insect▶ **parparče, mūrd**
foal▶ **korīčī, kurra, haoulī**
foam▶ **kaf**
fodder▶ **xarzūl**
fodder made of flour▶ **masīs**
fog▶ **mah**[2]**, mēž, mēžōn**
fold▶ **sule, γōš, hās, γōr**
folded skirt for women▶ **pāčīn**
follower, disciple▶ **peyrav**
fontanelle▶ **melāj**
food▶ **deng**
foolish▶ **hālū**
foot▶ **pā**[1]
foot pain▶ **šīt**[2]
foothill▶ **bāšna**
footprint, track▶ **yāpā, yaga-pā**
footstep▶ **gōm**
for the purpose of▶ **bāren, berāye-no-ko**
for the sake of▶ **bāšde, bala, be**[2]**, berāye, bura, da**[1]**, dar**[1]**, rā**[2]**, vera**[2]
for this purpose▶ **balko**
for this reason▶ **nazarā**

forced▶ **azzā**
ford▶ **geryā, gerīvā**
forearm▶ **ārenj, avruya, kūnbāfī, γūza, moč**
forefinger▶ **angošta, šepoškoš**
forehead▶ **šaγīγa, pīsedūme**
foreign▶ **vēgūna, xīra**
foreleg▶ **garde-pā, nay[4]**
forenoon▶ **pēšapīšīm**
forest▶ **vēšā, jangal**
forget▶ **vīr, hāpūšengāyan**
forgetful▶ **ārangīnova**
form (*noun*) ▶ **sān, rīxd**
form (*vb.*) ▶ **rā-vas-(vēs-)**
fourteen▶ **čārde**
fortieth▶ **čēlmā**
fortress▶ **ark**
fortune▶ **baxt**
fortune-telling▶ **fāl**
forty▶ **čāl**
forty days▶ **čala**
forward▶ **da[2], var, pēš[1]**
foster-child▶ **toxčem**
foul-mouthed▶ **zevera**
foundation▶ **bēx**
four▶ **čāhār**
fourth▶ **čarma**
fourth generation▶ **navandūl**
four-wheeled device▶ **čārčaxa**
fox▶ **rū[4], lōbā**
frame of the door▶ **čārčū**
free of charge▶ **mof**
freezing▶ **koluz**
freezing of trees▶ **delčā**
Friday▶ **ādīna**
fried maize, popcorn▶ **čosgorg**
friend▶ **dūs, yār**
frighten▶ **betarsēnova, tārsnā-(tārsn-)**
frivolous girl▶ **doče, yehāhābede, lekāte**
frog▶ **čaγz, vaza, zāqa, γūrbāγe**
from▶ **az[2], ba[3], bērō, da[2], de[1], vā[1]**
from here▶ **anbī**
from there▶ **nībī**
front▶ **da[1], jalav**
fruit▶ **mēva**
fruit eaten at night▶ **šavčera**
frying▶ **tōv**
frying pan▶ **tāva, māhītāva**
full▶ **por, sēr[2]**
full moon▶ **čārdiyom**
fumitory (*bot.*) ▶ **šātera**
funnel▶ **rāhatī**
furnace▶ **tu[2], kar[1], kalak[2], karūna**
furrow▶ **esbar, karbī, kolača**
furuncle▶ **qelqele**
futuere▶ **gāyīnā- (gāyīn-)**
gadfly▶ **bora, xarmaγas, māsaxār**
gallop for horse▶ **vāšt- (vaz-)**
games▶ **alak, lākočū, vājī, kāda, tūlavāzī, tābūsgā, pouč, lābpar, sarbarvoze, kačalahey, pīšbābā**
garden▶ **bāqessōn, bōsō, raz, bussūne-esbe, bāxča**
gardener▶ **razbūn, razjī**
garment for men▶ **γabā**
garters▶ **ban-girove, vande-gulva**
gather▶ **ār[3], dar[2], gerā ka-(kar-)**
generosity▶ **āmerz**
genie▶ **jenn[1]**
genius▶ **jenn[2]**
get dry▶ **ārhoškā, bečolozova, behoškova**
get lost▶ **heya, māk**
get married▶ **šu**
get released▶ **rahā- (rah-)**
get under way▶ **rā[1]**
get up, rise▶ **pōbōyan, pāštā'an**
getting hold of▶ **gīr[2]**
gift▶ **tohva, čam-rōšanī**
ginger▶ **zenjafīl**
girl▶ **det**
give▶ **dā(d)- (da-), hā-, dādova**
give birth▶ **bezāda, zā- (zōn-)**
give out▶ **abar**

gizzard▶ **sandoγūna, čanārdūna**
glad▶ **xošāl, hedūr**
gland▶ **došva**
glass▶ **assakūn, estekān, piyāla, lēvān**
glass jug▶ **tong**[2]
glaze▶ **lozm**
glitter▶ **varaxš**
glove▶ **haljak**
glue▶ **sereš**
gluttonous, voracious▶ **aškam, xardīza, lame-līs, porxor**
go▶ **bušta, rā**[1]**, šā- (š-)**[1]
go down▶ **ta**[2]
go mad▶ **hār**[2]
go out▶ **abar**[2]**, bar**[2]
goat▶ **beza**
goat (black and white) ▶ **gāzor**
goat (black and yellow) ▶ **rāš**
goat (four years old) ▶ **čārbor**
goat (one year old) ▶ **vahī, yakbor**
goat (six years old) ▶ **šošbor**
goat (three years old) ▶ **sabor, qaher**
goat (two years old) ▶ **dobor, čāppeš, kūlār, toqolī**
goatling▶ **bezīla, kowre**
goatling's foot-band▶ **četār**
God▶ **xodā**
God forbid! ▶ **nabada**
gold▶ **zar, telā**
gold coin▶ **ašrefī**
good▶ **xāp, vah, həp, nač, nūhūrā**
good boy▶ **purja**
gossipy▶ **pasalaxūn**
gourd▶ **līčar**
gradual burning▶ **payīsā- (payīsa-)**
gradually▶ **āle-āle**
grain▶ **āle, zarra, jarra, jurja, koppa, pārtū, čīma, čōšnī**
grain heap, pile▶ **āhūn, xama**
grain store▶ **marr**
grandchild▶ **nabīra, nawīra, nava**
grandfather▶ **bābā**[2]
grandmother▶ **dādā**[1]**, mājān, nāna**
grape▶ **angur**
grape plague▶ **garda**[2]
grape seed▶ **tourk, kol**[1]
grape tree▶ **sanjara, mā**[2]
grasshopper▶ **zanjara, kūnāvzana, holdarkera**
grave▶ **gūr, γabreja, naqma**
grave clothes▶ **xālatī, kafa**
great-grandson▶ **navandūl**
greedy▶ **kanes, kerč**
green▶ **sawz**
green eyes▶ **zāqūl**
greenfinch▶ **sanzeγevā**
grey▶ **xākayn, kapūt, halīrō**
greyhound▶ **tajīr**
grief▶ **yūš**
grind▶ **pešt- (peš-)**
grinding of dried yogurt▶ **hāberda**
ground▶ **qenjeqenje**
group▶ **boro, lūdar**
grow fat▶ **čāγābeda**
grub up a bush▶ **bevata**
grudge▶ **neγ**
guarantor▶ **zāma**
guest▶ **mehmō**
gum▶ **zay**[1]**, jat**
gum of the teeth▶ **verg**[1]**, lahsa, mārī**
gum tragacanth▶ **zay-gūnā, ketīrā**
gunsmith▶ **aslehesāj**
gut▶ **rūa, lūlalā, vīra, yūre**[1]
gutter▶ **sul, noudūn**
gypsum▶ **gerač**
Gypsy▶ **qorbetī**
haemorrhoids▶ **babāsīl, mavāsīl, pīzī**
hail▶ **čūzīl, sengak, tagārs**[1]**, zormakka, gelgelaka**
hair▶ **mī**[1]**, čatr, zolf, gēsa, īmī**
hair▶ of the privy parts **mīzohār, pāšm, mībune**
hair on the body▶ **mībune**
half▶ **āla**[1]**, nesf, nīm**[2]

half of a plum or peach▶ **halgāla**
half of an apricot▶ **ergāla**
half-cooked▶ **badpita**
half-grinded barley▶ **āla**[2]
hall▶ **dolīj, sofa**
hammer▶ **čakoš**
hand▶ **das**
handbarrow▶ **zanbaq**
handicapped▶ **hav**
handkerchief▶ **dāsmāl, čaparī**
handle▶ **dasgīra**
handle of a pick▶ **dāsā**
handle of the kitchen door▶ **gūša**
hand-mill▶ **dāsar, ar/ār**[2]**, sangehar**
handwriting▶ **dāsxāt**
hang (*caus.*) ▶ **dar**[2]**, āγūt- (āγūj-)**
hanging▶ **delengōn, dar**[2]**, ōngōn**
hanging fork▶ **čangak**[1]
Hanjan▶ **Hanjan**
hank▶ **γerna, γarγara, gondale, gandela, qobal**
hard▶ **šaqšaq**
hard drinking▶ **šorōwxora**
harm▶ **lama, lat, hef**
harvest (yield, crop) ▶ **bār**
harvesting▶ **derūn, dorō**
harvesting rite▶ **gor**[1]
hat▶ **kelā, kolā, šābgā, kalāšangōhī**
hat maker▶ **kolā**
hatchet for firewood▶ **nar-tavar**
hatchet for meat▶ **vazane**
hatching hen▶ **toxmdaha, qop**
hawthorn▶ **gevēje, qīč**[1]
hayloft▶ **hōmvār, kādōna**
hazelnut▶ **fandoq**
he, she▶ **ay**[2]**, ū**[1]**, vay**[3]**, īd, nōna, nān, nōn**
head▶ **sar**[1]**, kala**[2]**, qalla**
head kerchief▶ **čarγat, lačak**
headache▶ **kala**[2]
headman of a village▶ **kadxodā**
heap of manure▶ **pōm**
heap, pile▶ **qoloma**
hear▶ **eno- (enah-, tenah-)**
heart▶ **dal, γālb**
hearth▶ **karūna, kar**[1]**, barkervenā, kalak**[2]**, barker, kura**[1]
heat▶ **garmā**
hedgehog▶ **sanγūra, xārmouš, kūltangērī, tīk-peša, tīrtekene, bonja**
heedless▶ **sarsangī**
heel▶ **hērpā, kune-pāšnepā, pājīna**
heigth▶ **pal**[4]**, pala**
hell▶ **dūjax, jahandam**
helpless▶ **bīčāra**
hemicarny▶ **šaqīqa, gīžga, kalīj**
hemp-seed▶ **šādūna**
hen's nest▶ **kālgalūn**
henna▶ **hena**[2]
herdsman pasturing camel▶ **oštorčerūn**
here▶ **ēnde, andar, yaga, īnda, nēan, nīdēja**
herself/himself▶ **xovē, nīxo**
hey! ▶ **ey**
hiccup▶ **saksaka, zekzek, haγeje, lārz, ōγrevā, eskena**
hide, conceal▶**veret- (verej-)**
high▶ **boland, massar**
higher section of the yard▶ **lūserā, pamīserā**
highway▶ **jada**
hill▶ **kopā, māhūr, pala**
hill of stone▶ **sangliča**
hinge▶ **pāšne-bar**
hip▶ **rūn, kašal, kunal, ōla-kun**
hole▶ **xōna, hol, olok**
hole in the ceiling▶ **kōnāvājā, hol, lav-serā**
hole in the wall▶ **hol**
hollow, empty▶ **vay**[1]**, pūk**
honey▶ **asal**
honour, reputation▶ **ābrou**
hoof▶ **som**

hookah▶ **deremba[2], γalyūn, qeylō**
hooligan▶ **lāt(a)**
hoopoe▶ **šūnasar, kūkūkere**
hope▶ **omīd**
hopeless▶ **nā'amīd**
horn▶ **šāx**
horse▶ **as**
horseman▶ **sovār**
horseshoe▶ **nāl**
hot coal▶ **sur**
house▶ **serā, kad, tejīr, bālākīya**
house door▶ **bargāh, barkayā**
house foundation▶ **pey[1], hōrū**
housemaid▶ **kolfat, pešxedmat**
housewife▶ **kaynūγ**
hovel▶ **čapar**
how▶ **četaw, sayīn, čojurē**
how much▶ **čendeqar, čandagar**
huge man▶ **degena**
human being▶ **ādem, ādemēzāt, ensū(n)**
human excrement▶ **gū[1], ān[3]**
humpback▶ **kalū**
humps of a camel▶ **kōfō**
hundred▶ **sad**
hung▶ **darhōvta, darhovjova**
hungry▶ **veša, nāk**
hunt▶ **bar[2]**
hunting▶ **ēšgār**
hurry▶ **variyāu**
husband▶ **bəa, šow[1], mard, mēra**
husband of wife's sister▶ **hambāčč**
husband's brother's wife▶ **yāde, jōrī**
husband's mother▶ **zanāmū, mōyašū, mamxesrī**
hut▶ **čapar, kayja, koloppa, lūk[3]**
hyena▶ **kāttār**
I (*1 sg. pers. pron.*) ▶ **az[1], yaman, ma**
ibex▶ **uškār**
ice melting▶ **hābeda**
ice dew▶ **čūzīl**
idle▶ **vēkār(a)**
idle talker, windbag▶ **čosmēj, čāpčī**
if▶ **agar, qeya**
ignorant▶ **vēxojāb, xeng, nādō**
ill-humoured▶ **zevera**
ill-mannered▶ **ālišī**
ill-sorted▶ **nājūr[2]**
imaginary being▶ **hūmbābā**
imagination▶ **xoyāl**
imbecile▶ **čel[2], tāl-xonča**
immediately▶ **fāvrī**
impudent▶ **vēheyā**
in (inside) ▶ **da[1], dar[2], rū[2], lā[3], ba[4], bā[2], bar[1]**
in a little while▶ **īdambī**
in assembly▶ **davreyā**
in front of▶ **da[1], rāšt(a)**
in pieces▶ **anjī-anjī, lam-lam**
in that direction▶ **nāla[1], nēla, nēvar**
in turn▶ **dampašā**
incense-burner▶ **majma**
inclination▶ **melešt**
incomplete▶ **nātemōm**
indigo▶ **nīl**
individual▶ **nafar, tan, kas, axe**
inhabitant of Kashan▶ **kāšī**
inkpot▶ **dovet**
inn▶ **kārmeserā, mehmō-xuna**
innards▶ **vīra, yūre[2]**
inner▶ **to[1], yūre[2]**
inner part▶ **rūg**
innocent, sinless▶ **bīgonā**
insect (kind of) ▶ **gēra, šāša, γūldonda, mārsomma, sanzeγevā**
inside▶ **rūda, yūre (2), rūg**
insipid, tasteless▶ **vēnemek**
inversed▶ **orīb**
inverted▶ **orīb**
intemperance▶ **nāparzī**
interchanged▶ **tābetā**
interrogation▶ **bāz-o-xās**
intricate▶ **gelyā**

Iran▶ **Īrō**
iris (kind of) ▶ **zanbaq**
iron▶ **āhen**
iron pan▶ **sāj**[2]
irrigate▶ **behanjēnova, henjōyan**
irrigating channel▶ **ālenjen**
irrigation▶ **ōvyārī, rāšn, tova, sereja**
irrigation fee▶ **nēmōv**
it behooves▶ **gāhā**
it is possible! ▶ **gāhā**
it was about to…▶ **īdambā**
itch▶ **aklūšye, sawdā, kelāš**
ivory▶ **jolovī**
ivy, bindweed▶ **pēča**
jackal▶ **šaγāl, tūrā**
jam▶ **lītfal, līčal**
jar▶ **golowpāš**
jaw▶ **alvāra, fak**
jewel▶ **naγīm**
jeweller▶ **zargra**
joint▶ **bār-dūl**
joke▶ **bārdī, šōx**[1]**, tiyārt, tūserī, kāda**
joy▶ **xašīya, šōdī**
joyful▶ **bared**
jug▶ **dula**[2]**, kouza**
juggler▶ **bambūlbāz**
juice▶ **šīra, dūšō**
jujube▶ **onnāb**
jump▶ **poštak**
justice▶ **dād**
Kashan▶ **Kāšūn**
keep outside▶ **abar**
kerchief for old women▶ **pūta**
kettledrum▶ **naγāra**
key▶ **avara, kel**
kick▶ **lāγa, lapāča**
kidney▶ **vāk, γolva**
kidney of a sheep▶ **vek**
kill▶ **bokošta, košt- (koš-)**
kind of boys' game▶ **sarbarvoze**
kind of children's game▶ **kačalahey**
kind of footwear▶ **gēva**
kind of girls' game▶ **pīšbābā**
kind of gourd▶ **līčar**
kind of grain▶ **xasīl**
kind of herb▶ **gazar**[2]
kind of illness▶ **sarbas, ašīna**
kind of oboe▶ **sornā**
kind of pea▶ **hollarī**
kind of sack▶ **xorčī, γorčīn, gowāl**
kind of sieve▶ **halbāl**
kind of song▶ **kālālčak**
kind of soup with flour▶ **ōrdīne**
kind of wild plant▶ **salma, daqū, xarzūl, mandāv, mārenjīle, ordolok, parpīlūk, pālum-pošte**
kind of worm▶ **lomja**
king▶ **šā**[1]
kiss (*noun*) ▶ **vōz, māč, mūs**
kiss (*vb.*) ▶ **būsā- (būs-)**
kitchen▶ **motbax**
kitchen garden▶ **maryezār, pālīza**
kitchen glove▶ **γōzūn-gīra**
kitchen pot▶ **dēza, dēg, borme**
kitchen utensils▶ **āre**
knave▶ **pe-bosota**
kneading of dough▶ **āradoune**
knee▶ **jānū, kāšk**
knife▶ **čaγū, kārd**[1]
knocker▶ **barkūbā, halγā**
knot▶ **gerah, morg, bolγešū**
knot of a carpet▶ **čella**
know▶ **zōnā- (zōn-), īnāsā- (īnās-)**
labourer▶ **fala, mert**
lace▶ **gēs**
lad▶ **jāhal**
ladder▶ **orčan, pak**[1]**, palakōn, sārda**
ladle▶ **čamča, hākandāz, melāka**
ladybird (*zool.*) ▶ **orūsjeje, orūse-xodā, pālūndūz, ārūsle**
lagoon▶ **pulūna**
lamb▶ **vara, barrū**
lame▶ **šal, lay**

lamp▶ **lām, čārā, čarāγ, mūšī-gersūj, gerd-sūj, čerā, mūšī**
land for irrigation▶ **ēvī**
land near water▶ **sarvār**
lantern▶ **fōnūs**
large▶ **ferā**
large axe▶ **balta, dārjen, tavar**
large portico▶ **čār-peškema**
larynx▶ **xer**
last▶ **egar, darpa**
last night▶ **hečav**
last year▶ **pār**[1]
lasting▶ **āzegār**
lasting one-day▶ **īrūja**
latch▶ **čeft**[1]
late▶ **dēr**[1]
latest child▶ **mače-āxarna, tābtoγālī**
laugh▶ **xandā- (xand-)**
laughter▶ **xova**
lavatory▶ **kaurōu, āvxūna**[2]
lazy▶ **alayngal, tambal**
leading sheep▶ **naxrāz, vaferšekan**
leaf▶ **balg, valg, malq**
learn▶ **hommōtan**
leather bag▶ **hamyān**
leave▶ **var-dā- (d-)**
leavening of dough▶ **āramda**
leavings of stack▶ **kolū-vīsa**
leavings of grape▶ **sās, tole-angur**
leech▶ **zalī**
leek (kind of) ▶ **tara, kāl**[2]
leek garden▶ **kālājār**
left▶ **čāp**
left-over▶ **zōč**
leggings▶ **pātōve**
legumes▶ **olvar**
lemon▶ **lēmō**
length▶ **yad**
lenient, flexible▶ **lams**
lentil▶ **vēnō, nēzg, nījga, māšak**
leopard▶ **peleng**
leprosy▶ **pēs, xora**
lesson▶ **dārs**
letter▶ **nāma**[1]
lettuce▶ **kāhū**
lever▶ **deylam, leylamī, qarāz**
liar▶ **derūvājen**
licentious▶ **lekāte, ārmešta, yehāhābede**
licentiousness▶ **harzegī**
lick▶ **belēštova, leštan**
lie down▶ **derā-hāxoten**
life▶ **zendegī**
lift▶ **ārdārdan**
light▶ **savok**
light up a fire▶ **gandā- (gandov-), va-grāt- (-grā-)**
lightning▶ **bāry, feray, γorombeš, gorombeš, gurras**
like▶ **adā, rav, mōyūn, nēza, amūne**
like (admire) ▶ **pesandā- (pesand-)**
lime▶ **āhak**
limp▶ **belangova, šālā- (šāl-)**
lines between the beds▶ **pōm**
lion▶ **šēr**
lip▶ **lab, pot**
litigation▶ **morāfia**
litter, horsecloth▶ **jol**
little basket▶ **čolaqal**
little bird▶ **čūlū**
little boy▶ **purja**
little bucket▶ **doulče**
little camel▶ **hašīša**
little finger▶ **angošpēla, čelīk, kalīč(a), māmāčelīk, qalīč**
little girl▶ **doče, det**
little house▶ **kayja**
little room▶ **gamīza, naxl**
little saucepan (cauldron) ▶ **dīzūle, dolī, dēg**
little tree▶ **nouča**
live▶ **jūn dārd- (dār-), gozarūn ka-(kar-)**
liver▶ **siōu, jegar, rūa, yūre**[1], **lūlalā**
lizard▶ **bozmoč, karmalēr, māslīse, γālma, γālmeje, mojmojak, gāmoje**
lock▶ **kolu(dō), kolle, γofl, qūlūm**

locksmith▶ **γolfsāj**
locust▶ **kūnāvzana, kūndumōubanda, mala[1], malax-gorde**
log▶ **tīr[2]**
loincloth▶ **dās[2]**
loins▶ **solm**
long▶ **darāz, derāj**
long beard▶ **dabrīša**
long dress▶ **pāčīn**
long-eared goat▶ **dālgūš**
long-handled besom▶ **dāšeīl**
look▶ **angāšt- (angaš-)**
look for (seek) ▶ **zūyāyan, ār[3], derezā- (derez-), jūgāda- (jūg-)**
loose▶ **šal, laq, šol**
loose trousers▶ **tammōn**
lose▶ **vāšt- (vāz-)[1], dar[2]**
lose a game▶ **darvāštan**
louse▶ **rāšk**
loving▶ **mehravūn**
low land▶ **čōla, gārdāl**
lower▶ **čāla[1], ta[2], gīrōve**
lower lip▶ **ločāla**
lower part of the village▶ **hērda**
low-fat food▶ **vējerga**
lucerne▶ **asbas, yonja**
lucky▶ **xošbax**
lump of earth, clod▶ **kalū**
lunar eclipse▶ **begerate-mā**
luncheon▶ **nehār**
lung▶ **rīγ[2], šoš**
mad▶ **dēvōna, gēj, kunxar**
madder▶ **lornās**
madness, insanity▶ **līwūna**
maiden▶ **dotvāla**
maidenhair (*bot.*) ▶ **parsyāvoš**
maidservant▶ **kolfat**
main beam in the roof▶ **rāsp, hammāl**
maize▶ **zora, jorrat**
maize soup▶ **kōčī**
make silent▶ **čūnā'an**
make the bed▶ **yā[2]**
make understand▶ **fahmēnā'an**
make-up▶ **rēščāra**
making butter▶ **bežan**
malaria▶ **tevnauba**
male calf▶ **jovōna, mala[2]**
male camel▶ **lūk[2]**
male genital organ▶ **kor**
male goat for copulation▶ **dagga**
male horse▶ **naryūn**
malicious▶ **vatjens, bajiens**
man▶ **mard**
man's cloak▶ **ebā**
mane▶ **yāl**
manna▶ **gazangebī**
manna of hedysarum▶ **terenjebīn**
manner▶ **sān, tāvr**
manufacture vinegar▶ **darvēsta**
manure▶ **varz, kūt, peyar, qoloma, pōm**
many▶ **jūī, nahma, sēr[1], zeyād, fal[1], por**
map▶ **naγsa**
marble-flower▶ **xāšxōš**
mare▶ **mādayūn, māyon**
mark▶ **nešō**
market▶ **bāzār**
marsh▶ **mandōw**
marten▶ **dela**
masculine▶ **nar**
massage▶ **mošt-o-māl**
master▶ **ūstā, ossā**
matches▶ **kelpīt**
matricaria▶ **pīdūna**
mattress▶ **došak, sara, tošak, nāhālī**
meadow▶ **barm, čōla, narjāriya**
measles▶ **sūrīje**
measure of length▶ **gaz[1]**
measure of weight▶ **xārvār, dohos**
measuring stick▶ **čūxat**
meat chopper▶ **gūš-pēša**
meddling▶ **kəīja**
medical herb▶ **pūš, vālek**
medicine▶ **davā[1], dovā, borme**
medlar▶ **elīgūjēlī**
meet, face▶ **ār-gandova**
meeting, gathering▶ **jālsā**

melancholy▶ **rūxāštara**
melon▶ **arbeza, xarbeja, harbeza**
memory▶ **vīr, yād, xāza**
menstruation▶ **rag[2], sar-šūr**
message▶ **pāygūm**
metallic mortar▶ **yernā-āhanī**
middle▶ **rūwe, mī[2]**
middle finger▶ **angošta-gorde, kūreqor-ōxōne**
midnight▶ **nasbe-šev**
midwife▶ **māmāče**
milk▶ **šet**
milk (*vb.*) ▶ **dot- (dūš), tūšt- (tūš-), hā-, hādota**
Milky Way▶ **parm**
mill▶ **ar/ār[2]**
miller▶ **āravūn**
millet▶ **arzan**
mint▶ **mandāw**
mirabelle▶ **gūlī**
mirror▶ **āhīna**
miscarriage▶ **tevā**
misfortune▶ **dādebīdād, olūma**
mistake▶ **ālišī**
mistakenly▶ **tābetā**
mix▶ **yārītan**
mixed▶ **rū-vo-bar, gelyā**
moan▶ **nāla[2], banālova**
mockery▶ **rīxšan**
moist▶ **tar, nam**
moisten▶ **tāznā- (tāzn-)**
molar tooth▶ **ālk, dandō**
mole-cricket (gryllotalpa) ▶ **ōudozdak**
molly-coddle▶ **lef**
moment▶ **fūt, maja, ān[2]**
Monday▶ **došama**
money▶ **pul, sannār**
monkey▶ **antar, maymū**
monochrome▶ **īray**
month▶ **sīrū**
monthly▶ **māhyūna**
moon▶ **ašma**
moonlight▶ **maftouī**
Mordad (month name) ▶ **mordār**
more▶ **vēštar**
morning▶ **sabā**
morning star▶ **gazōšāyīn**
mortar (instrument) ▶ **yana, hāvan**
mortar (constr. material) ▶ **sāruj**
mosque▶ **māzga**
mosquito▶ **maš[1], pāša**
mosquito-net▶ **paša-bend**
mother▶ **dādā[1], duwā, mā[4]**
mother of pearl▶ **kavalā, kos-moljī**
mother-in-law▶ **mamxesrī**
mound▶ **kura[2]**
mountain▶ **kū**
mountain cleft▶ **dārzā-kū**
mountain pass▶ **gardana**
mountain relief▶ **domaγā, sāxdūn, kemar**
mountain thorn▶ **taška**
mountainous place▶ **kovassō**
mourning▶ **šuye[2]**
mourning flag▶ **tūγ**
mouse▶ **muš[1], mīškūr**
mouse trap▶ **muš-tela**
moustache▶ **sabēl**
mouth▶ **āyn, dahān**
move▶ **bejomovo, ār[3]**
much▶ **vīš, xelle**
mucus of the nose▶ **čolm, sok, ōdumāγ**
mud▶ **xara**
mulberry▶ **tu[1]**
mule▶ **asdar, qātar**
Mullah▶ **āxond, sanzeγevā, māllō**
muscle▶ **māhīča**
mushroom▶ **koryelā**
music▶ **kālālčak**
musical instrument▶ **sāj[1], kamōnča, komō**
Muslim▶ **mosalmō**
must▶ **āgā, āy, bāyad, vaīs, vegī, yay, veštā**
must not▶ **nay[2]**
mustard▶ **xardel**
myself▶ **xom**
nail▶ **mēx, konda[2]**

nail (*anat.*) ► **nāxan**
naked► **barna, xaravā, rowt, lox(t)**
name► **esm, nām, nūm**
name of a river► **Sarīsa**
nape of the neck► **mol, pašgorm**
narrow► **vārīk, tay**
narrow gorge► **hanjan**
narrow pass► **tanga, qanāt**
narrow window► **bar-bačča, barīnja, šavqa**
narrow-minded► **kerč**
nature► **mān**
nausea► **bay**
navel, umbilicus► **sūsūlū, nāf**
near► **nazdīk, varyā**
neat► **zaf**
neck► **garda[1], gel[2], mol**
neck stick of a yoke► **owjen, vāgza**
necklace► **tāvq/γ, garda-band, nāband**
nectarine► **algay**
neighbour► **hamsoa**
nest► **lōna, šāxūna, ašiyūne**
net for carrying straw► **tūr**
never► **ačarā, ēšax(t), hargez**
new► **nōq**
New Year► **nārū**
new, fresh► **tāza, jaxd, nōq**
news► **xabar**
newspaper► **rūjnūma**
next to► **da[2]**
next year► **sābbī**
nice-looking girl► **doče**
niche► **rapak, rūjen, tāxče**
niece► **det**
night► **šav, ševdere**
night before last night► **parašau**
nightingale► **bəlbəl**
nightly► **šebūna**
nightmare► **bāxt**
nimble► **čābok**
nine► **noh**
nineteen► **nohode**
nipple, teat► **mama, čeje**
no, not► **na[1]**
noise► **ser-e-sedā**
none► **ēškedom, hēšgīn, ēškī**
noodle maker► **tīrāš**
noodle soup► **tōve**
noon► **sohr, pīšīm**
nose► **demāγ, vīnī**
nosebag► **tūbre, galand**
not any► **ēče, hēč**
not juicy fruit► **soγyāla**
nothing► **ēče, īččī**
now, at present► **hāl, alānja, eteu, ha[1], hat**
nowhere► **ēče**
number► **daqar**
nut► **kūya[1], gerdekūn**
obedient, humble► **rēvō-γar**
obey **rēvō-karda**
obstinate► **īpalī**
obtain, acquire► **gērvūnīd- (-vōn-)**
occupied► **gereytār**
of four kinds► **čāryūne**
of little capacity► **jīnī-jīnī**
oh! ► **āh, e**
oil► **pī[1], pī[2], barz[1]**
old► **patāl, pīr, kahna, kelata**
old mother► **mōy-pīre**
old woman► **pīrajan**
oleaster► **pessōnak**
olive► **zaytō**
omelette► **xārdel**
on, over► **ār[3], bar[4], dīm[2], rā[4], ru, gel[2]**
on feet► **pīgāda**
on that side► **ōnaga**
once► **yagbōr, yara**
one► **ē, yak, ī, ja**
one by one► **ajayjay, čīmī, īye-īye**
one forth► **vīsebanjā**
one moment► **yafout, yān, īōn**
one thing► **īčē**
one third► **sayāk**
one time► **īvaxtī**
one year old goat► **vahī, yakbor**
one-eyed man or animal► **īčaš**
onefold► **īlā**

onion▶ **pīgāz**
open (*vb.*) ▶ **dāqnā- (dāqna-), hāopen**
(*adj.*) ▶ **tāq, vā[2], doq, dāγ[2]**
opium pipe▶ **bōfūr**
opportet▶ **gāhā**
opposite▶ **rāšt(a)**
orange▶ **nārenj**
orangery▶ **nāranjassō**
order, command▶ **farmū**
origanum▶ **āvīšun**
ornament on doors▶ **golbar**
other▶ **abī, dīgar, vədī, xīra**
others▶ **nōmbī**
ourselves▶ **xomūn**
outside▶ **abar[2]**
oven▶ **barkervenā, tunūr, kalak[2], kar[1], kura[1], karūna**
oven-cleaner▶ **kermāla**
oven covering▶ **barkervenā**
oven hole▶ **domena**
oven stick▶ **kalī**
overcoat made of felt▶ **navay[2]**
overflow of milk▶ **sar[1]**
overturn▶ **dar[2]**
owl▶ **bamene, buf, joγd, kakou, haγdūs-karā**
owner▶ **sāhob**
owner of cattle▶ **māldār**
ox▶ **gāhēš**
packed oil▶ **γūtī, halab**
pain▶ **da[3]**
pair▶ **bār-dūl, jof**
palate▶ **saγ**
palm (*anat.*) ▶ **lap**
palm grove▶ **naxlessōn**
paludal fever▶ **tevnauba**
pan▶ **lagan[1]**
pan for baking bread▶ **tāfto, varbela**
pan for kneading dough▶ **sowne**
paper▶ **veraqa**
paradise▶ **vahešt**
paralysis▶ **koj**
parasite▶ **alayngal, rāšk**
parasite found on goat's body▶ **ang[1]**
parrot▶ **tūtī**
part▶ **dūng**
part of grape clusters▶ **telengāla**
part of the door▶ **langa**
partition-wall▶ **berīna, tēla**
partridge▶ **toyfī, γauγ, kav**
party▶ **mehmūnī, dīyana**
pass▶ **bawdarī, veyāšt- (ver-)**
passage▶ **kojar**
pasture (*vb. intrans.*) ▶ **bečerova, čerā (čer-)**
pasture (*trans.*) ▶ **bečernova, čāmā- (čām-)**
patch▶ **pīna**
patience▶ **val**
pea▶ **nāxod**
peach▶ **šaftālū, algī**
peacock▶ **tōūs**
peak▶ **koduya, tok**
pear▶ **āmrūd, golābī**
pearl▶ **mirī, dor, gohar**
peel▶ **kāoula**
pelvis▶ **kaškak**
penis▶ **kor**
pennyroyal▶ **pīdūna**
people▶ **gal[2], mārdom**
pepper▶ **felfel**
Persian language▶ **fōrsī**
person▶ **kas, axe**
pessimistic▶ **badvīn**
pestle▶ **hāvan**
phalanx▶ **gīr[1], ban-angoš, moza-angoš**
phlegm▶ **xelt**
phlegm sickness▶ **āxetof**
pickaxe▶ **tortora, kalanj**
picking up grapes▶ **kollačen**
picturesque▶ **delvāz**
piece▶ **viyarda, tīka[1], qōna**
piece of food▶ **qōna**
pieces of broken dishes▶ **seyala**
pig▶ **xuk**
pilaw▶ **palāv**
pile of grains▶ **vāfā**
pillar▶ **rūp, setun, jenāγ**
pillow▶ **bālaš, mālīn, motakā**
pinch▶ **vekena**

pine▶ **kōj**
pipe▶ **sāqa, tūtūle, lūla**
pistachio▶ **fessā**
pit for manure▶ **čala-kūdgāh**
pitcher for keeping oil▶ **dyez**
place (*noun*) ▶ **yā[2], gol, hegō**
place (*vb.*) ▶ **bāqāt- (bāqōv-), va[2], vaš- (varz-), haš- (harz-), nāya- (n-)**
place for keeping cereals▶ **parga, dūlāb**
place of ibexes▶ **kāza**
place of pilgrimage▶ **ziyōragō**
placenta▶ **homzāy**
plane tree▶ **šeuš**
plant louse▶ **šefta**
plant of which brooms are made▶ **jāz[2]**
plant with flowers▶ **gezīne**
plant with fragrance▶ **āzrōbā**
plantain▶ **bōrahang**
plastering▶ **ando**
plate▶ **bosqāl, daurī, pašqāb**
plate for salt▶ **namakdūn**
play a game with ball▶ **kou-kardan**
pleasant▶ **xoš**
pledge▶ **nāk**
pleiades▶ **parm**
plough▶ **esbar, osbār**
plough (*noun*) ▶ **čō[1], gōwāhen, tēqahēš, hēš**
plough (*vb.*) ▶ **āvorda**
pluck▶ **ār[3], bečīda, čī- (čīn-), dar[2]**
plum▶ **gālī, halikašta**
plumage▶ **bal, bālāša**
pocket▶ **bīj, jīf, kīsa**
poison▶ **zāhr**
poisonous▶ **zardār**
pomegranate▶ **enār**
pond▶ **āstar, sār, tārka, estal, sāla**
pool▶ **āstar, sār, tārka, ossār, pulūna, havja**
poor▶ **feqīr, oftāda**
popcorn▶ **čosgorg**
poppy▶ **koknār**
porridge▶ **šūlī, āš, āš-e rešta, če[1], šefde, sūrvā, javdū, kōčī, āšval, ōgora**
porridge made of flour▶ **ōrdīne**
porridge with meat▶ **āvgūšt**
portico▶ **ayvūn, pešgā, pešgam**
portion▶ **bāxš, resad**
possess▶ **dārdān (dār-)**
pot▶ **γōblima, panja-mesī**
pot cover▶ **bar-dīz**
pot for coal▶ **ālās-dūna**
potato▶ **sāv-zamīnī, māxulī**
pottage made of dough▶ **āšval, āš, ōgora**
pottage (sort of) ▶ **sūrvā**
potter▶ **kuzagār**
pour▶ **berīta, rēja- (rēj-), rūvanga**
pour out▶ **abar**
prayer▶ **nāma[2]**
precious▶ **fāxer**
pregnant▶ **ābes, āvīra, teldār**
prepare thread▶ **betōnova**
prepared▶ **ferāham**
present given to the bride▶ **kelzowōnē**
pressure▶ **fešār**
pretext, excuse▶ **sarsemō, feyoma, qiyūma**
pretty▶ **qašang**
prick▶ **derafš**
prison▶ **zēndō**
programme▶ **handāt**
property▶ **bāvo-nebā**
prostitute▶ **jende**
provisions▶ **ozāqa**
prunella▶ **ālitče**
pubis▶ **mīzohār**
pull▶ **bar[2], bekešēnova**
pull down▶ **ta[2]**
pump▶ **tolomba**
pumpkin▶ **kodī**
punch▶ **zoloγmī**
pupil of the eye▶ **būbūjō**
purslane▶ **xolfa**
pussy blister on the neck▶ **xuāzīl**

put▶ **va[2], haš- (harz-), nāya- (n-)**
put a trap▶ **tela**
put into▶ **dar[2], lānā'an**
put out▶ **abar[2]**
put to sleep▶ **xāsēnā- (xāsēn-), hā-, hosonā- (oson-)**
putrefaction▶ **vōy[4]**
puttee▶ **pāpēča**
pyjamas▶ **bīrjāma**
Qazvin▶ **Qazīn**
Qohrud▶ **Qāhrū**
quail▶ **γauγ, γauγekare, jījīke-sahrāī**
quantity, number▶ **daqar**
quarrel▶ **davā[2], morāfia**
quarter▶ **čōrah, say[1], vīsebanjā**
quick▶ **tonde, jald, dē, vūr-vūr**
quickly, rapidly▶ **gorr-o-gorr, vūr-vūr**
quickness▶ **tondē**
quiet▶ **xār[3], xōmūš**
quince▶ **bāh**
rabbit▶ **xargūš**
rabidness▶ **hār[2]**
race track▶ **harangū**
radish▶ **torob**
raft▶ **kalak[1]**
rain (*noun*) ▶ **bārūn, vārō, vašan**
rain (*vb.*) ▶ **vārā- (vār-)**
rain with snow▶ **helōva**
rainbow▶ **rangī-kemō, kamūn-rostam, ōšfayā, tāqsawz- o-sura**
raise▶ **ār[3]**
raisin(s) ▶ **šovūš**
rake▶ **šankaš**
ram▶ **varā-γūč, qūč**
ram leader of the flock▶ **naxrāz**
raspberry▶ **rob, xārxešar**
rather▶ **bālkom**
raving▶ **edyūn**
raw▶ **xōm, negeda, napā'a, nepēčīvōva**
raw cotton▶ **vēš**
razor▶ **tīq**
reach▶ **berasova, rasā- (ras-)**
read, learn▶ **ār[3], xand- (xōn-)**
ready to stand▶ **yākam**
really▶ **magar**
really? ▶ **yōra**
rear▶ **dombāl, pa**
rebel▶ **yōγī**
recognise▶ **ešnāsā- (ešnās-)**
red▶ **sūr[1], γermez**
reddish▶ **zaysūza**
relatives▶ **xēšovend, xēšqam**
release▶ **rā ka-, var-dā- (d-), hēra (ka-)**
remainder of drawn butter▶ **dūvēj**
remedy▶ **čāra**
removing porridge from the oven▶ **abārbayrī**
reproach▶ **serāješ, xōrī, pezg**
reputation▶ **ābrou**
reservoir▶ **ō'anbār**
resin, excretion of plants▶ **zay**
resolving difficulties▶ **hendetomūn**
return▶ **vaylā- (vayl-)**
reveal▶ **barāvorda ka- (kar-)**
rib▶ **dənde[1]**
ribbon▶ **keš[1], tēqa**
rice▶ **baray**
rich▶ **māldār**
rifle, gun▶ **tafang**
right▶ **ras**
right now▶ **hōn, darhel**
ring▶ **angoštar, hālqā**
rise▶ **ār[3], pābeda, pāštā- (pāšta-)**
rite of harvesting▶ **gor[1]**
ritual ablution▶ **dasnāmāz**
rivalry▶ **hamčašī**
river▶ **rūy, rāxūna, orāxūnā**
riverbed▶ **vālgū**
road▶ **rā[1]**
roar (*noun*) ▶ **γaran, qorre**
roar (*vb.*) ▶ **boγorova**
rock-candy▶ **nebāt**
roll▶ **betornova, betorova**
roller▶ **būmγaltōn, saγāltūn, γāltak**

roof▶ **bō, peštebūn, bālābōn, dumbō, molbō, pašbūn**
roof beam▶ **rāsp, hammāl, šeuš, tīr[2]**
roof beams▶ **kīsm**
roof hole▶ **rūne**
room▶ **kā[2]**
room with five doors▶ **payderī**
rooster's beard▶ **alāla**
root▶ **bunā, rīša, kūla[1]**
root of tobacco▶ **kīnyar**
rope▶ **rasan, tanāf, kapīyāsa, vāvanda, vūndā, bunda, raja**
rot▶ **begandova**
rotate▶ **zūyāyan, gelā- (gel-), gennā- (genn-), čarxā'an**
rough earth▶ **daγ, gaud-ū-goloudī**
rough fabric used in bedding▶ **jājom**
round▶ **gerd[2], tūtūle**
royal falcon▶ **karkas**
rub▶ **bosounova, bemōlīda, mālā'an**
rubbing▶ **dayā-mōlīda**
rubbish▶ **ašγāl, jāz[1], hākrūbe, kūt**
rucksack▶ **kowlevār, pašta**
rude fellow▶ **garda-kolof**
rue▶ **asfand, sandal**
rug▶ **palās**
rug for prayer▶ **jūnemāz**
ruins▶ **xarāba, āhar**
rule (*noun*) ▶ **qānō**
run▶ **betata, tat- (tēj-), derezā- (derez-), vaš(t-)(vuz-)**
rush▶ **tāt- (tēj-)**
rust▶ **yang**
sable▶ **samūrā**
sackcloth, cloth▶ **jol, palās**
sacrifice oneself▶ **sar[1]**
sad▶ **deltay, āzādār, nādelgrūn**
saddle▶ **zīn, pālō(n)**
sage▶ **čēšzūn**
salary▶ **mezd**
saliva▶ **tof, ū'āyn, vēg, gelīz, ōveyn**
salt▶ **namak**
salty▶ **sūr[2]**
samovar▶ **samāvār**
sand▶ **rēz, šan, naxāla, māsā[2]**
sandy area▶ **šanjōr**
Saturday▶ **šama[2]**
saucepan▶ **dəlī, dēg, γazγūn**
saucepan cover▶ **dēgbar**
savings▶ **passendāj**
saw▶ **ara, yassa, ūra**
sawdust▶ **pu**
say▶ **bevāta, vā- (vāj-), hangošt-(hangār-)**
scales, balance▶ **darāγza, tarāz**
scarecrow▶ **dahūl**
scarf▶ **šōl**
scent▶ **bū**
scolding▶ **dešmūn, nanga**
scorpion▶ **āγrab, kažolom**
scratch▶ **bekelāšēnova, bekelōšīva, xārā'an**
scratch (*noun*) ▶ **xāš**
scratch (*vb.*) ▶ **xomā- (xom-)**
scream▶ **avū**
screamer▶ **jōrčī**
scrofula▶ **xuāzīl, γelγelīse, honnāγ, naγūlūse**
scurrilous▶ **bad-dava, bad-zeyō, alayngāla**
sea▶ **daryā**
seal▶ **mor[1]**
seat▶ **abar[2], čōnā- (čōn-), hā-**
seat of trousers▶ **nefa-šalvāl, mīyūna, būd-e-šalvār**
Sebesten (*bot.*) ▶ **sapestān**
sediment▶ **dorda**
see▶ **bedīda, dī- (vun, yīn-)**
seed▶ **čōšnī, deng, barz[2], tom[1], tom[2], xāx, pīša[2]**
seeds of calamint▶ **vālengū**
self▶ **ūj, xo, hūje**
sell▶ **borūta, horūtt- (horūš-), rūt- (rūš-), herūš**
send **bekīnova, rāsnādan, vas ka- (ker-), kīnāda- (kīn-)**
send out, expel▶ **bar[2]**
separate (*vb.*) ▶ **ār[3], barvajī, vavjiyan, barvajī**

separate (*adj.*) ► **seva, yadā**
separately► **yedāgūna**
servant► **pēšxedmat, naikar**
sesame► **kanjī**
Setaria italica (*bot.*) ► **gārs, bəl**
settlement► **ābādī**
seven► **haf**
seventy► **hāftād**
several► **čan, čande**
severe cold► **yaxbandō**
sew► **āre-bāqāt- (bāqov-), dāst- (dārz-), va[2], vadāštan, hādašta**
sew together► **yādaštan**
sewerage► **fāzelōw**
sewing needle► **darzan**
shabby► **fezertī**
shade► **sōya**
shake (*caus.*) ► **bejomōnovo**
shake, move► **tekna- (tekn-), betekonova, hōtūšenova**
sharp► **tīj[2]**
sharp incline► **rōk**
shave► **beterāšova, tarāšā- (tarāš-)**
Shaykh► **āšeyx**
sheath► **pel**
she-donkey► **māxare**
sheep► **gasben**
sheep (three years old) ► **ovgač, šīšak**
sheep dung► **peškal**
sheep innards► **vīra, yūre[2]**
sheep stable► **xas**
sheep with big ears► **dālgūš**
shelf for keeping food► **čārčū(a)**
shelf for plates► **kāsavarda**
shell► **kavalā, kos-molji**
shepherd► **čoppūn, gāčerūn, gōwgalōn**
shin bone► **γūzak**
shine► **ār[3], bederaxšova**
shirt► **šuye[1], paran**
shiver (*noun*) ► **alarze, lāγmā**
shiver (*vb.*) ► **belarzova, larzā'an**
shoe► **pā'aujār, čamuš, kāfš, orosī**
shoe-lace► **ban-kafš**
shop► **dokko**
short► **jūj, gurzā**
short tail► **dokola**
shoulder► **šōna, kaft, saršūna, šūna[2], mol**
shoulder blade► **katta**
shout (yell, cry) ► **šuya ka- (kar-), dād, kāla, līlī**
shovel► **kanūča**
shovel handle► **dāsā**
show► **nemā'an**
shrub► **bana, bol[2], veha**
shutting the door► **hākarda**
shy► **kamru**
sick► **nāčāq, nāčār**
sick person's urine► **čūrčūre**
sick sheep► **nāčer**
sickle► **γāle, dāsγāla**
side► **āl, vāla, var, ōla, pāhlī, dam[1], sadr, nāla[1], ovgā**
side by side► **varyā**
sieve► **ārdavējā, pārjan, alhāl, γalbāl, ken, bārde**
sift► **vet- (vēj-), hāvīta**
siftings► **naxāla**
silent► **sāken, čāšta, xōmūš**
silent wind► **čos, vōy[4]**
silk► **amrīšan**
silk (purified) ► **gēs**
silver► **nāqra**
similar► **adā, rav, mōyūn, amūne, nēza, ījūr**
since► **čon**
sinew► **solm**
single► **yagūna, vījen, langā**
single child► **yaqūnjā**
sip, mouthful► **bok**
sister► **ābjī, dādā[2], xāka, fāk**
sister-in-law► **xāžena, dōdōšūy, xāmīra**
Sisymbrium (*bot.*) ► **xākeje, šavje**
sit► **čāšt- (čīn-), hā-, hāčaštan, āhā(d)- (āh-)**
six► **šoš**
six hundred► **šaysād**

sixteen▶ **šōnze**
sixty▶ **šas**[1]
skein▶ **kalāfe**
skilful▶ **ūstā, ossā**
skimmer▶ **bahrā**
skin▶ **pās**
skinny▶ **edbār**[1]**, tagārs**[2]**, mandemūr, nāsūlī**
skirt▶ **šelīta, dūman**
skirt for sowing▶ **kešūna**
skull▶ **kāllā**[2]**, tuqula**
sky▶ **āsamūn**
slander▶ **čoγolī**
slanting wall▶ **pēšband**[2]
slap▶ **bēxgūšī, rūgūšī**
sledge▶ **pek**
sleep (*noun*) ▶ **xō**[2]
sleep (*vb.*) ▶ **xāt- (xās-), hā-, hōt- (hos-)**
sleeve▶ **āsa, bandas**
slide▶ **sarserīnou**
slit of dress▶ **čāk**
slope▶ **šēv, qalb**
slow▶ **āsā, āsfeja, hamvārya**
slowly▶ **yāvāšja**
slow-witted▶ **hālū**
slush▶ **lā**[4]**, xara, gel**[1]
slyness, guile▶ **moqolī**
small▶ **xord(e), hourd, rīz, jurja, būjūla, ūrjūk, vejīj, xūd, jīj, jūj, kasla, kūčūra, naqaja**
small bell▶ **zangōla**
small bird▶ **hanī**
small boat▶ **makū**
small bowl▶ **qadele**
small bread **nūje**
small cauldron▶ **dīzūle, dolī, dēg**
small closet▶ **pasta**
small copper pan▶ **tās**
small fragments of cloth▶ **lašga, laka**[1]
small glass game ball▶ **xarmure**
small house▶ **kayja**
small marketplace▶ **bāzārča**
small reptile▶ **māqz**
small room▶ **gamīza, naxl**
small scythe▶ **dāsγāla**
small shovel▶ **jīmbāl**
small store▶ **pak**[2]
small street▶ **kūča, pakuča, kō**
small tree▶ **nouča**
small well▶ **čālzou, čāke**
smaller▶ **vejīštar**
smallpox▶ **āval, koja**
smell of decay and humidity▶ **pous**
smoke▶ **dū**[2]
snake▶ **mār**
snare (trap, pitfall) ▶ **dām, tala, galla**
sneeze (*noun*) ▶ **aččow, sabr,**
sneeze (*vb.*) ▶ **poza- (poz-), aččow**
snivel▶ **ōdumāγ, čolm, sok**
snivelling▶ **čolmenā**
snout▶ **lēve, pūja**
snow▶ **fafr**
snow-shovel▶ **vāfr, kat**[2]**, pārū, wāz**
so▶ **nēza**
so that▶ **xālbī**
soap▶ **sabī**
soap boiling▶ **pozva**
sobbing, sob▶ **engerua**
sock▶ **gulua, jorōv**
soft▶ **lams, narmā, da**[1]
Sohrab▶ **Zorāb**
solar eclipse▶ **begerate-xoršīd**
sole of shoe▶ **taxtgēva**
some▶ **jarza**
some more▶ **čandībī**
someone▶ **folān**
something▶ **čēy, čīmī**
sometimes▶ **gā-vāxtī**
son, boy▶ **kurra, pīra**
son's wife▶ **janpīre**
son-in-law▶ **zōmā**
sore skin▶ **dāla**
sore-throat▶ **nōdard**
sorrow▶ **šuye**[2]
sort of cradle▶ **ēštikerī**
sort, kind▶ **jūr**
soul, life▶ **jōn**
soul, spirit▶ **raoun**
sound▶ **susukra**

soup► **āš, āš-e rešta, če[1], šefde, ōrdīne, šūlī, āvgūšt, sūrvā, javdū, kōčī, āšval, ōgora**
sour► **tār[2]**
sour grapes► **γūrā**
source► **mīrōwja**
sour-sweet► **mayxōš**
sow► **bekašta, kaš- (kar-)**
spade► **bāl, esbar, bahrā, kəvar, osbār**
span► **vejā, vuyodās**
span of time► **zart**
sparrow► **marendezī**
sparrow-hawk► **bāša**
speak, talk► **dam bedova, ešaka- (ker-)**
speakers of the same language► **hamzeyō**
spearmint, mint► **nanā[2]**
special► **darbas**
speech► **gaf**
sperm► **āvīra**
spherical object► **gulla**
spicery► **ālat**
spider► **šeytūn, xāgēza**
spider's web► **karatena**
spin► **reš- (rēs-)**
spinach► **asfanāj**
spinal cord► **solf**
spindle► **čūrešta, čār[3], douk, pilī, čarxejā**
spinner► **pelūk**
spinous bush► **golja**
spit► **sēx**
spittle► **tof, ōveyn, ū'āyn, vēg, gelīz**
spleen► **asparza, čosī, kunalk**
split► **darz, vēzg, terāk**
spoon► **čamča, kačā**
spot of the eye► **sandesalom**
spot on the clothes► **laka[2]**
spot on the face► **pēs, lakepīs, suzenak**
spring► **bāhār, vahār**
spring (source) ► **čama**
sprinkle► **bepāšenova, ār[3], hā-, pāšna- (pāšn-)**
spruce (*bot.*) ► **senabbar**
square► **harangū, maydon**
squat► **keš[3]**
squint-eyed► **kāčīz, qīč[2], lūč**
stable► **āγ, sūl, tabīla, ōγōra, āhor, hās, xas**
staircase► **sārda, nardevūn**
stairs► **sārda, palakōn, pak[1], orčan, rā[1]**
stalk► **sāγa, tana-bunā, sovāl**
stand► **veštōyan, hovēštova**
standing► **ēšte, čēlay**
star► **esrū, setāra**
starling► **γōšoγlenjū**
state► **dāvlat**
stature► **yad**
stay► **bemanda, mand- (mon-)**
steal► **dozdā-(doz-), γōšoγlenjū**
steelyard► **γapūn**
step► **gōm**
stepchild► **nazād**
stepfather► **āmū[1], šūmame**
stepmother► **janbābā**
stern► **bolvəndā**
stick (*noun*) ► **asā**
stick (*vb. intrans.*) ► **bečavsova**
stick (*trans.*) ► **bečavsēnova, āre-čawsā- (čaws-)**
stick for carpet washing► **nīmšūr**
stick for milk measuring► **terāz**
sting► **dargašta, nīš**
stink► **gana**
stinking water► **gandōu**
stitch► **kok[2], kolī**
stitch together► **yādaštan**
stomach► **del[2], meda**
stone► **san, kamar[1]**
stone board► **sāle**
stone mortar► **sērkū, yanja, yernā-sangī**
stone of a fruit► **tanda**
stone wall► **gadār**
stool► **korsī, čār-pōva**
stored wheat► **dējā**
storm► **tīfūn, vāye-tūfān**

stove▶ **baxarī**
stove for baking bread▶ **tāxna**
straight▶ **ras, īsera**
straw▶ **kā**[3]
street▶ **xeyābō**
strength▶ **hena**[1], **bunja**[1], **zūr**
strike▶ **ār**[3], **bāqāt- (bāqōv-), bas- (band-)**[2], **ves- (vēs-), xos- (xos-), hemard- (hmar-), jīd- (jīn-), kōsta- (kōd-)**
string▶ **dəmbevatī**
strong▶ **šaqšaq**
stubborn▶ **tāl-xonča**
student▶ **šāger**
stump of a tree▶ **gerda, kunda, konda**[1]
stupid▶ **čel**[2], **xeng, hālū, bohl**
sty▶ **sandesalom**
subordinate▶ **šīv**
such▶ **nēza**
suck▶ **bemota, mot(a)- (mok-)**
suddenly▶ **vēxay, īhō(w)**
suffer▶ **ranjā'an**
suffix *–zār*▶ **-jār**
sugar▶ **γand**
sugar breaker▶ **tēša**
sugar-bowl▶ **γanddūn**
suitcase▶ **čamadūn, yaxtūn**
Summer▶ **tābessōn**
summer house▶ **tāxūna**
sun▶ **āftāv, xoršīd**
Sunday▶ **yakšama**
sunflower▶ **golmāftōu**
sunrise▶ **tēγ-ōftōv**
sunset▶ **dēyargove, sarešūm, γorāb, daršeda**
suppose▶ **gemūn ka- (ker-)**
surreptitious▶ **šīv**
surreptitious look▶ **sar**[1]
suspicious▶ **bad-gemō**
swallow (bird) ▶ **γūrγūrje, paraske**
sweat, perspiration▶ **araγ**
sweep▶ **hōrūta, rot- (rōf-)**
sweepings▶ **hāyrōva**
sweetmeat▶ **halvā, tarak**
swelling of testicles▶ **vāy**
swimming▶ **šenōv**
swindler▶ **kūlā**
swing, twist▶ **tōv**
switch▶ **gārōm, qārāz**
sword▶ **šamšēr**
sympathy▶ **kamīz**
syrup of grapes▶ **dūšō**
table▶ **mīz**
tablecloth▶ **sofra, sobra**
tablet▶ **hab**
tail▶ **dom**
take▶ **āre-grata- (gēr-), grata- (gēr-), hā**take
away▶ **bārd- (bar-), bebarda**
take out▶ **abar**[2]
taking of porridge from the oven▶ **abārbayrī**
talisman▶ **koje, xarmure**
talisman against the evil eye▶ **kos-gorba**
talkative▶ **ārvāj, samej, čosmēj**
tamarisk▶ **gaz**[2]
tambourine▶ **dab**
tarantula▶ **bol**[1], **xāgeza, lotel**
taste▶ **češnā'an, bečašta, češā'an, čāšt- (čāš-)**
tea▶ **čāy**[2]
tea remainder▶ **tola**
tea soucer▶ **nālbakī**
teapot▶ **ketrī**
tear▶ **beviyarda, fesess- (fesenj-), hevardan, viyard- (viyar-), yā-vašernā'an, beviyaruva**
tearing to pieces▶ **jer**
tears▶ **areye**
Tehran▶ **Terō**
tell lies▶ **bevesta**
ten▶ **dah**
tent▶ **xēmā, čādāre, tejīr**
tenth▶ **dehma**
tenth day of Muharram▶ **ašūr, tīγ**
tepid water▶ **melūl**
terrestrial insect▶ **mārsomma**
testicle▶ **tom**[2], **xōya**
that (*demonstr. pronoun*) ▶ **ūn, ūnā, yōn, nā**[2], **nān, nō**[2], **nōnā**

that (*conjunction*) ► **ke, nāke**
that day► **nārūj**
that girl► **nōndoče**
that much► **nāndegar**
that much► **nahma**
that one► **nā-bī**
that way► **nājūr**[1]
the highest place► **koduya**
the way that► **nīzanī**
theft► **dozdī**
themselves► **xayšī**
then► **ūmahal, nōmvaxt, egar, pas**
there► **ūniya, vā**[3]**, yōnaga, nīgde, nījeje**
there is► **ha**[2]
there is no► **naha**
these► **nēm**
they► **hamūš, nāhā, nīyā, nūe, ašōn, īde, nēm, ōnā**
thick bread► **nūn-gobūdayā**
thief► **doz(d)**
thigh► **rūn, kašal, kunal, ōla-kun**
thin► **nāzok**
thin metallic sheet► **kā**[1]
thin skin on the meat► **pūstāla**
thin wood stick► **čīla**
thing► **če**[2]
think► **fekr ka- (ker-), mūnoya- (mūn-)**
third► **semma**
thirsty► **taina**
thirty► **sī**
thirty one► **yek-sī**
this► **eyno, nē, nī, nēna, nēn, nōn, hamīn**
this much► **nēndaqar**
this night► **amšou**
this small amount► **nēndaqarjele**
this time► **ēmbar, ēmqarta**
this way►**nōjūrī, nējūr**
this year► **ēisāl**
thorn► **soko, tē, taška, xār**[2]
thorny place► **xārassō**
thorny plant► **āloul, ašk**[2]**, āhangay, zarrīn-gayāh, ōljum, kerefo**
thought► **xāza, mūn**
thousand► **hazār**
thread► **nāγ, odū**
three► **sa**
three days ago► **paspare**
three hundred► **sēsad**
three nights ago► **pasparēšou**
three years old goat► **qaher**
three years old sheep► **šīšak, ovgač**
thresh► **henjāyan**
thresher► **kūmva, čō**[1]**, xarmoukū**
threshing► **ganamnūmšūy**
threshing-floor► **āxūngāh, yovīngāh, xarme-γowe**
threshold► **āsūna, dambargāh, galbar, ōsōna-bar**
throat► **halγ, xer, gal**[1]**, nā**[1]
throw► **beparnova, pamā- (pam-), ār**[3]
throw out, cast► **bar**[2]**, abar**[2]**, ārē-vain- (van-), bāqāt- (bāqōv-), buxussen, van- (van-), ves- (vēs-), xos- (xos-)**
thumb► **šas**[2]**, kalīč(a)**
thunder► **qorre**
thunderbolt► **gorombeš, γorombeš, bārγ**
Thursday► **payšama**
tick (mite) ► **kerenda**
tickling► **gīlgīlī, qalqalīče**
tidy► **kīnūy**
tiger► **babr**
tight► **tay, sef**
tight trousers► **mūsūre**
till► **tā**[1]**, yō**[2]
till now► **baha, bat**
time► **zamān, zart, vax**
time (*numeral*) ► **īpasa, karat, pasā, rā**[3]**, vōy**[1]
time interval► **zart**
tin-plate► **tāl**
tinsmith► **mesgra**

tired▶ **halāk**
to be catched▶ **gīr**[2]
to me▶ **ma**
to the left/right▶ **ōla**
to, towards▶ **ba**[1], **be**[1], **da**[1], **de**[2]
tobacco▶ **tambikū, tūtun**
today▶ **ārū**
together▶ **verā**[2], **baja, bayā, varā**
toilet▶ **āvxūna**[2], **holā, kaurōu, xalālā, vōdestī**
tomato▶ **goujū**
tomorrow▶ **hayā**
tomorrow night▶ **rāšav, hayāšou, būndešeyv**
tongs▶ **ambor**
tongue▶ **azmūn**
too▶ **nēham**
tools▶ **owzār**
tooth▶ **dandō, jolovī**
tooth of beast▶ **kal**[3]
top of the mountain▶ **kāllā**[1], **qalla**
topknot▶ **velāha**
torment▶ **edbōrī, raddī, kota-(kūj-), tājā- (taj-)**
tormenting▶ **zabīn**
torn▶ **dernāya**
torture▶ **ranj-o-bārīt**
touching▶ **vešgīnī**
tower▶ **borč**
town▶ **šar**
township▶ **šarassō**
trader▶ **gerūnjūn**
traffic▶ **ūmed-o-šod**
trampled, trodden▶ **lāγa, pāmāl**
trap, snare▶ **tala, galla**
tray for samovar▶ **pāšūr**
treasure▶ **ganj**
tree▶ **bana, dār**[2], **derax**
tree (sort of) ▶ **murd, samarqan, van**
tree plague▶ **šefta**
tremble, chill, shiver▶ **čandeš, alarze**
trembling of the body▶ **lāγmā**
tress, plait▶ **velāha**
tribe▶ **ašdād, ūbā**
trifle▶ **lītār**
trough▶ **sīlkeje, sīlča**
trousers▶ **šalvōla, pes**
trousers' belt▶ **dūma-tammūn**
trousers' leg▶ **pača-tammūn**
trowel▶ **māla**
true▶ **dača, doros**
trunk of a tree▶ **kuna**
trunk, body▶ **tana**
Tuesday▶ **sašammay**
tulip▶ **lāla**
turban▶ **mandīl**
turkey **bōqolomō**
turmeric▶ **ālat, zarčūva**
turn (*vb. trans.*) ▶ **begelnova**
turn (*intrans.*) ▶ **begelova**
turn of the road▶ **pēč**
turning sour of the stomach▶ **toršamka**
turning the plate▶ **bolnova**
turnip▶ **šālγam**
turtle▶ **kāšova, lākpašte, low-pešta**
twaddle▶ **laouda, valāde, baft, ličār**
tweezers▶ **manγāš**
twelve▶ **dāvāzze**
twenty▶ **vīs**
twenty one▶ **yek-bīst**
twice▶ **do-passā**
twilight▶ **wargamēš, tōrīk-rūšan**
twins▶ **doγalī**
twist▶ **pēč, tav**
twist (*vb.*) ▶ **dar**[2]
twisting path▶ **rāčā, kurerā**
two▶ **do**
two hundred▶ **dovēs**
two years ago▶ **perāre**
two years old female goat▶ **kūlār**
two years old goat▶ **čāppeš**
two years old male goat▶ **dobor, toqolī**
typhoid fever▶ **haspaq**
udder▶ **gōn**
ugly▶ **baz, olla, bazlū, āgīm**

uncle (maternal) ► **dayī, xalū**
uncle (paternal) ► **āma, āmū**[2]
uncle's wife► **jandōī, jenemū**
unconcious► **alpar, vēheš**
uncultivated land► **kalā**
under► **šēv, ta**[2]**, gīrōve, hēr, jēr, pā**[2]
underground pass► **qonāl**
understand► **fahmā- (fahm-)**
underwater► **hērāvī**
underwear► **zērpūš, hērpērūnī, jīrpīrūnī, zīrjūme**
Underworld► **dūjax, jahandam**
unduly► **bēxod**
undutiful son► **bābot**
unit of length► **farsang**
unit of weight► **sangešā, tīres**
unkind► **nāmehrebō**
unlucky► **baxtekūrja**
unripe► **nagad, nāras**
unripe fruit► **tande, nagad, nāras**
unripe parts of the apple► **tīj**[1]
unwillingness► **vēmeylī**
upper part of a shoe► **dumagēva**
upper storey► **bālākiya, bālāxōna, māl-xuana**
uproar► **hangāma, hayāhū**
upturned► **varepe**
upwards► **ār**[3]**, bālā, gal**[3]**, pal**[4]
urinary bladder► **dordūn, čordūn**
urinate► **šāšīd- (šāš-)**
urine► **čor, šāš, xālīje, jīč, jūjū, jarāb**
urine (itching) ► **čorsūja**
uterus► **vačadūn, zāyadū**
uvula► **azmūn-kasle, saγ, gālgala, kola, louza, qālqala, zebūna**
vagrant► **sargardō**
valerian► **alaf-oškar**
valley► **bāyere, darra, lā**[1]
vanity, futility► **goh**[1]
vapour► **horm**
vast► **šīd, pahen**
vault► **sardōu, hērzamīn, jīrzamīnī**
vegetable chopper► **henjanā**
vegetables► **sawzī**
veil► **jola**
vein► **rag**[1]
velvet► **māxmal**
veranda► **peškam**
verbal prefix► **va**[2]**, hā-**
vertebral column► **solm**
vessel for drawn butter► **dabba**
vice versa► **sartākūn, varepe**
village► **dah**
vine► **sanjara, mā**[2]
vine burgeon► **bār-γede, rūme**
vinegar► **sotta**[1]**, tār**[1]
vineyard► **moassōn**
violet (*noun*) ► **banafša**
violet (*adj.*) ► **lāhārā**
virgin► **det**
visit► **pādāyniva, sar**[1]
voice► **bāj, bāz, bon, būj, sadā, vāj**
vomit► **qesūn**
vomiting► **qesūn, qosso**
vulture► **alō**
vulva► **kos**
waist► **kamar**[2]**, pāšt, sebande-kamar**
waistcoat► **soxāba, jeleγa, jirēxta**
wait► **derāz vaka**
walk► **zūyāyan, gardeš, jailūn, rā**[1]**, jovā'an**
wall► **čīma, dūwal, kāl**[1]**, pey**[1]
wall around the roof► **basīl**
walnut► **gerdekūn**
want► **delgā, gat- (gā-/gō-)**
war► **jang**
warehouse► **ambār**
warm► **dāγ**[1]**, valārm, garm**
warm wind► **demāγ, dema**
wart► **γīr, gevēje, kol**[2]
wash► **bešošta, šoš-(šūr-)**
wash-tub► **sūnō, lagan**[1]**, tāšta**
wasp► **dənde**[2]**, zambar, vāž**
watch (*vb.*) ► **ru ka- (kar-)**
watchman► **darbō, pāsbō**

watchman guarding the crops► **daštvōna**
water► **āv**
water (dirty) ► **lā**[4]
water barrier► **var**[4]
water bucket► **dalm, sālla**
water container for poultry► **kasamalī, lagan**[2]**, kōsa**
water-cress► **qodome**
water distributor► **mīrāw**
water hole► **gom**[1]
water remainder► **pasāu**
water wheel► **čārx**
waterfall► **šor-šor, ōvrēja**
watering trough► **now**
watermelon► **anduna**
waterpipe► **rāhōu**
we► **ama, īma**
weak► **hav, lās**[2]**, nātevō, šol**
weak child► **jōra**
wealth► **če**[4]**, manāl**
wear, put on► **bepūšova, va**[2]**, pēš (pūš)**
weather► **hāva**
weave► **rāstan, vat- (vand-), beteda**
weaver► **bavah**
weaving► **abarhākatan**
wedding► **ārūsī**
wedding gown► **xūnčūīn**
wedge► **gōva**
Wednesday► **čāršama**
weeding► **vežīn, ničīn**
week► **hafta**
weep► **beraft- (b(e)ram-)**
weeping, crying► **šuye**[2]**, zārzār, abrome, berammā, beromba**
weigh► **ār**[3]
weighing► **varāvard**
well (*noun*) ► **čāla**[2]**, čā**
Well done! ► **šabā**
wet► **tar, nōkūr**
wether (a castrated male sheep) ► **kalkan**
what► **če**[3]
wheat► **ganam**
wheat grinder► **ōslīyō, čūrn**
wheat plague► **šefta, kūla**[2]**, ālāsā**
wheel► **čār**[2]
wheel for making cream► **čara**
whelp► **kelūse, kolāsa-espa, sagtūra, tula, večela, kotera**
when► **kahe**
where► **kā**[2]
whey► **līr**
which► **kodom**
whirligig► **ārje**
whirlpool► **gerdōu**
whirlwind► **gerdvād, velvelū, gardālū**
whistle► **mūsaqāl**
white► **asbey, zaysefīd**
white beard► **rīšespey**
white earth► **lāe**
white poplar► **tīr**[1]**, dālesbīd**
white-eared goat► **xatte**
who► **ēta, kahe, ke**
who knows? ► **ēša-kō**
whoever► **hār**[1]
whole, full, complete **tamām, pāk**[2]
whooping cough► **galadū**
why► **čorā, ōγō**
wick► **sīrīf, pilta, lanja**
wide, broad► **ferā, šīd, pahen**
widow► **bīva, vīga, jenbīva, žanewēγe**
widower► **merdebīva**
wife► **jan**
wife's mother► **xasorū, mōyazan**
wild boar► **gākūyī**
wild plant► **asfarza, ostāγoddūs**
wild plant used as fuel► **gūšexara**
wild sedative plant► **alaf-oškar**
willow► **vēd, šeuš**
wind► **vād**
wind (wrap) ► **bepīčonova, pēčā- (pēč-)**
window► **berna, darīja, panjara**

window (small) ▶ **bar-bačča, barīnja, šavqa**
windpipe▶ **nā**[1]
windy▶ **vōdī**
wine▶ **šerōw**
wink▶ **čāšmak**
winnow▶ **bābujār, ābāddī, āxəren**
winnowing spade▶ **vōyadanda, yayšen, rūšan**
winter▶ **zamessō**
wise man▶ **čēšzūn**
with▶ **ba**[2]**, xay**[2]
with big stomach▶ **xardīza**
with dirty nose▶ **čolmenā**
with red tail▶ **domsure**
withered▶ **čelezgā'a**
without▶ **bī**[2]**, vē**
without eyelash▶ **vīmeža**
witty▶ **bared, šūx**
wolf▶ **varg**
woman▶ **jān**
woman (pejorative) ▶ **zanje, zang**
woman's coat▶ **jīlak**
womb▶ **vačadūn, ẓāyadū**
women's room▶ **rū**[3]
wood▶ **vēšā**
wood (timber) ▶ **čū, kunda**
wooden▶ **čū**
wooden basket▶ **vīja**
wooden box for yogurt▶ **gārmašq**
wooden device▶ **dalangāl**
wooden instrument for winnowing▶ **rūšan**
wooden lock for a horse or a camel▶ **ēxēya**
wooden lock for animals▶ **bexovl**
wooden mortar▶ **yernā-čūī**
wooden rim▶ **kalāke**
wooden shoe▶ **som**
wooden spoon▶ **čamča**
wooden stick▶ **gezerū, bārpeša, čīla**
wooden trough▶ **lāvuka**
wooden trough for animals▶ **now**
wooden vessel for fruits▶ **lavl**
woodpecker▶ **dallakū, dordorā, hole-forforā, velūna**
wool▶ **paym, paš-vere, kolk**
wool triming scissors▶ **āvrīu, dokārt, nāxončīna**
work▶ **kār**
worker▶ **fala**
worker's occupation▶ **falagī**
worm▶ **karm, lomja**
worn-out▶ **fezertī**
worse▶ **vatar**
wound▶ **zaxm**
wrapper for bedclothes▶ **čāččo, šemad**
wrinkle▶ **γar, čīn-dum, čolūz**
wrinkles of hand▶ **čelezg**
wrist▶ **moč**
wrist belt▶ **pātōve**
write▶ **va**[2]**, neve/ušt- (nevēs-)**
written▶ **nevušta**
wrong▶ **ālišī**
yarrow (*bot.*) **būmōdarān**
yawning▶ **aynuvā, lounaya, daounā'a**
year▶ **sāl**[1]
yell▶ **γaran**
yellow▶ **zard, zay**[3]
yes▶ **are**
yesterday▶ **ezze**
yet▶ **hamū, hatebī**
yogurt▶ **mās**[1]**, qāteq**
yogurt with water▶ **dū**[1]
yoke▶ **yō**[1]**, jō**
yoke belt▶ **owjen**
yoke stick▶ **yāgza**
you (*sg.*) ▶ **ta**[1]
you (*pl.*) ▶ **šama**[1]
young▶ **rūja (1), jāhal, jevūn**
young tree▶ **tūla, nehāl, nouča**
younger brother▶ **dada**
younger brother-in-law▶ **borāyešī**
younger sister▶ **dādā**[2]
younger son▶ **purja**
yourself (*sg.*) ▶ **xot**
yourself (*pl.*) ▶ **xōdūn**

THEMATIC INDEX

2. Thematic Groups

2.1 APPELLATIVA
2.1.1 Physical World and Natural Phenomena
2.1.2 Human Body, Bodily Functions, Conditions, and Artefacts
2.1.3 Social and Kinship Terms
2.1.4 Wild Animals, Birds, Insects, Reptiles, etc.
2.1.5 Domestic Animals and their Artefacts
2.1.6 Agricultural Terms
2.1.7 Animal Husbandry
2.1.8 Dwelling, Settlement, House and Furniture
2.1.9 Food, Cooking, and Utensils
2.1.10 Technical Terms
2.1.11 Temporal and Spatial Notions
2.1.12 Commerce and Trade
2.1.13 Cult, Magic, Rites, and the Supernatural
2.1.14 Abstract Notions, Vocal Utterance, and Sense Perception
2.1.15 Plant Names
2.1.16 Clothing
2.1.17 Quantity and Number
2.1.18 Occupations, Crafts, with some Implements and Materials
2.1.19 Varia
2.2 VERBS
2.3 ADVERBS
2.4 ADJECTIVES
2.5 PRONOUNS, CONJUNCTIONS, EXCLAMATIONS, etc.
2.6 PLACE-NAMES

area with warm climate	**gārmsīr**
arsenic	**žanīγ**
ashes	**xal**[1]
boiling water	**ōwjūš**
breeze	**šamāl**
brook	**jū**[1]
cave	**eškaff, γōr, höla**
cavity	**čōla, gārdāl**
cleft	**darz, vēzg, terāk**
cloud	**aur**
cloud-burst	**gürras**
cobblestone	**rēz, rēg, qalmesang**

cold weather	**beča, sarmā**
constellation	**parm, kaškašōn**
cool wind	**šamāl**
crack	**darz, vēzg, terāk**
dark part of the mountain	**nesāyeda**
dawn	**wargamēš, hangūr, sefīdā**
declivity	**sarejērī, qalb**
desert	**biyābö**
dew	**čūzīl, šonam, zīz**
drizzling	**pūr-pūr**
dust	**gārd, dūlāx**
earth	**āk, zamīn**
earthquake	**zelzala**
field	**daš[1], mazraza**
fire	**adāš, alāv, gor[3]**
flame	**alāv, gor [3]**
fog	**mah[2], mēž, mēžōn**
foothill	**bāšna**
gold	**telā, zar**
ford	**geryā, gerīvā**
forest	**vēšā, jangal**
gypsum	**gerač**
hail	**čūzīl, sengak, tagārs[1], zormakka, gelgelaka**
hill	**kopā, māhūr, pala**
hill of stone	**sangliča**
hole	**xōna, höl, olok**
ice melting	**hābeda**
ice dew	**čūzīl**
iron	**āhen**
lagoon	**pulūna**
lightning	**bāryγ, feray, γorombeš, gorombeš, gürras**
lump of earth, clod	**kalū**
lunar eclipse	**begerate-mā**
marsh	**mandōw**
meadow	**barm, čōla, narjāriya**
Milky Way	**parm**
moon	**ašma**
moonlight	**maftouī**
morning star	**gazōšāyīn**
mother of pearl	**kavalā, kos-moljī**
mound	**kūra[2]**
mountain	**kū**
mountain cleft	**dārzā-kū**
mountain pass	**gardana**
mountain relief	**domaγā, sāxdūn, kemar**
mountainous place	**kovassō**
mud	**xara**
narrow gorge	**hanjan**
narrow pass	**tanga, qanāt**
night	**šav, ševdere**
passage	**kojar**
pearl	**mirī, dör, gohar**
Pleiades	**parm**
pluck	**ār[3], bečīda, čī- (čīn-), dar[2]**
pond	**āstar, sār, tārka, estal, sāla, össār**
pool	**āstar, sār, tārka, össār, pulūna**

rain	**bārūn, vārō, vašan**
rain with snow	**helōva**
rainbow	**rangī-kemō, kamūn-rostam, ōšfayā, tāq-sawz-o-sura**
river	**rūy, rāxūna, orāxūnā**
riverbed	**vālgū**
road	**rā[1]**
salt	**namak**
sand	**rēz, šan, naxāla, māsā[2]**
sandy area	**šanjōr**
sea	**daryā**
severe cold	**yaxbandō**
shade	**sōya**
sharp incline	**rōk**
shell	**kavalā, kos-molji**
silver	**nāqra**
sky	**āsamūn**
slope	**šēv, qalb**
slush	**lā[4], xara, gel[1]**
small well	**čālzou, čāke**
smoke	**dū[2]**
snow	**fafr, zīz**
solar eclipse	**begerate-xöršīd**
spring (source)	**čama**
star	**esrū, setāra**
stinking water	**gandōu**
storm	**tīfūn, vāye-tūfān**
sun	**āftāv, xoršīd**
sunrise	**tēγ-ōftōv**
sunset	**dēyargove, sarešūm, γorāb, daršeda**
tepid water	**melūl**
thorny place	**xārassō**
thunder	**qorre**
thunderbolt	**gorombeš, γorombeš, bārγ**
top of the mountain	**kāllā[1], qalla**
tree	**bana, dār[2], derax**
turn of the road	**pēč**
twilight	**wargamēš, tōrīk-rūšan**
twisting path	**rāčā, kürerā**
underground pass	**qonāl**
valley	**bāyere, darra, lā[1]**
vapour	**hörm**
warm wind	**demāγ, dema**
water	**āv**
water (dirty)	**lā[4]**
water remainder	**pasāu**
waterfall	**šor-šor, ōvrēja**
waterhole	**gom[1]**
weather	**hāva**
well (*noun*)	**čāla[2], čā**
whirlpool	**gerdōu**
whirlwind	**gerdvād, velvelū, gardālū**
white earth	**lāe**
wind	**vād**
wood	**vēšā**

2.1.2 Human Body, Bodily Functions, Conditions, and Artefacts

abortion	**tevā**
abscess	**dombal, sūzak**
abscess on the neck	**sūja**
acidosis	**varsūja**
Adam's apple	**xarxare, γoryorīča, nōγlesī**
ankle	**γūzak, kaškak**
anus	**dare-kīn, kün, dökūna, kūnberena**
apoplexy	**fojja**
appearance	**rīxd**
arm	**bāfī**
armpit	**bāγāla, gala[2], hērbaγal, keft**
auricle	**balīle, elāla, telāše-gūš, lāle-gūš, pelāla**
back of the head	**pasar, paysar**
back, back part	**mol, ōla, ovgā, paš[2], pēš[2]**
baldness	**gar**
beard	**rīš**
belch, eructation	**wāt-noxoš, ār[1]**
belly	**ašgam, del[2], tel, zamba,**
big stone	**saygorda**
birthmark	**xōl**
blister	**dāval, tāval, γīr**
blood	**xō[1]**
body	**bada**
bone	**astaxūn, neydast, pīša[1]**
bosom	**gala[2]**
brain	**maγz, mox**
breast	**čeje, jeje, keš[2], pestūn, mama, ārpeštūn, sīna**
breath	**fūt, hanās, helādema**
burn	**basūtfa**
buttocks	**dökūna, kapal, kunal**
callosity of the toes	**daqū**
cartilage	**künranj**
cavity behind the ear	**ērbāqā**
cheek	**böγ, lāp**
chill	**sodda**
chin	**ālkana, böγ, čōna, šokō, zalaqdūn, ēlazena**
claw	**bunja[2], čang, dāγya, panja**
constipation	**yovs**
convulsion, spasm	**mūrčakata**
corpse	**marda, lāš**
coryza	**zekām**
cough	**solfa, galadū, koke**
diarrhea	**dīndel, rēγ**
dirt of the eyes	**pelm, γay**
dyspnoea	**agīra, tangenafas, nafasgīra**
ear	**gūš**
ear-wax	**jerme-gūš**
epilepsy	**γašaša, anyerīša**
esophagus	**surū**
excrement	**ān[3], gū[1]**
exhalation	**helādema**
eye	**čaim**
eyeball	**turke-čaš**
eyebrow	**avrī**

eyelash	**mejja**
eyelid	**palk**
face	**böγ, dīm[1], ru, sīrat, āgīm**
faeces	**ān[3], gū[1]**
fart	**wōy, gūz, nōy**
febrile labial herpes	**teuxāl**
female genital organ	**kos**
fever	**to[3], tav, tenlarz**
finger	**angöš, kalīč(a)**
finger-nail	**nāxan**
fist	**dasta, moš**
flatulence	**dam[2], γor**
fontanelle	**melāj**
foot	**pā[1]**
foot pain	**šīt[2]**
footprint	**yāpā**
footstep	**gōm**
forearm	**ārenj, avrüya, kūnbāfī, γūza, moč**
forefinger	**angöšta, šepoškoš**
forehead	**šaγīya, pīsedūme**
foreleg	**garde-pā, nay[4]**
furuncle	**qelqele**
gland	**došva**
green eyes	**zāqūl**
gum of the teeth	**verg[1], lahsa, mārī**
guts	**rūa, lūlālā, vira, yūre[1]**
haemorrhoids	**babāsīl, mavāsīl, pīzī**
hair	**mī[1], čatr, zolf, gēsa, īmī**
hair of the privy parts	**mīzohār, pāšm**
hair on the body	**mībune**
hand	**das**
head	**sar[1], kala[2], qalla**
headache	**kala[2]**
heart	**dal, γālb**
heel	**hērpā, küne-pāšnepā, pājīna**
hemicarny	**šaqīqa, gīžga, kalīj**
hiccup	**saksaka, zekzek, haγeje, lārz, ōγrevā, eskena**
hip	**rūn, kašal, künal, ōla-kun**
huge man	**degena**
human being	**ādem, ādemēzāt, ensū(n)**
human excrement	**gū[1], ān[3]**
individual	**nafar, tan, kas, axe**
innards	**rūa, lūlālā, vira, yūre[1]**
itch	**aklūšye, sawdā, kelāš**
jaw	**alvāra, fak**
jump	**poštak**
kick	**lāγa, lapāča**
kidney	**vāk, γolva**
kind of illness	**sarbas, ašīna**
kiss	**vōz, māč, mūs**
knee	**jānū, kāšk**
larynx	**xer**
laughter	**xova**
leprosy	**pēs, xora**
lip	**lab, pot**
little finger	**angöšpēla, čelīk, kalīč(a), māmāčelīk, qalīč**

liver	**siōu, jegar, rūa, yūre[1], lūlalā**
loins	**solm**
long beard	**dabrīša**
lower lip	**ločāla**
lung	**rīy[2], šoš**
malaria	**tevnauba**
male genital organ	**kor**
man	**mard**
massage	**mošt-o-māl**
measles	**sūrīje**
menstruation	**rag[2], sar-šūr**
middle finger	**angöšta-görde, kūreqor-ōxōne**
miscarriage	**tevā**
molar tooth	**ālk, dandō**
moustache	**sabēl**
mouth	**āyn, dahān**
mucus of the nose	**čölm, sok, ōdumāγ**
muscle	**māhīča**
nail	**nāxon**
nape of the neck	**mol, pašgorm**
nature	**mān**
nausea	**bay**
navel, umbilicus	**sūsūlū, nāf**
neck	**garda[1], gel[2], mol**
nipple, teat	**čeje, mama**
nose	**vīnī, demāγ**
palate	**saγ**
palm	**lap**
paludal fever	**tevnauba**
paralysis	**koj**
pelvis	**kaškak**
penis	**kor**
phalanx	**gīr[1], ban-angöš, moza-angoš**
phlegm	**xelt**
phlegm sickness	**āxetof**
pinch	**vekena**
placenta	**homzāy**
pregnant	**ābes, āvīra, teldār**
pubis	**mīzohār**
punch	**zoloγmī**
pupil of the eye	**būbūjō**
pussy blister on the neck	**xuāzīl**
rabidness	**hār[2]**
rib	**dənde[1]**
saliva	**→ spittle**
scratch (*noun*)	**xāš**
scrofula	**xuāzīl, γelγelīse, honnāγ, naγūlūse**
shin bone	**γūzak**
shiver	**alarze, lāγmā**
shoulder	**šōna, kaft, saršūna, šūna[2], mol**
sick person's urine	**čūrčūre**
silent wind	**čos, vōy[4]**
sinew	**solm**
skin	**pās**
skull	**kāllā[2], tuqula**
sleep	**xō[2]**
smallpox	**āval, koja**
sneeze	**aččow, sabr,**

snivel	**ōdumāγ, čolm, sok**
snivelling	**čölmenā**
snout	**lēve, pūja**
sore skin	**dāla**
sore-throat	**nōdard**
sperm	**āvīra**
spinal cord	**solf**
spittle	**tof, ōveyn, ū'āyn, vēg, gelīz**
spleen	**asparza, čosī, kunalk**
spot of the eye	**sandesalom**
spot on the face	**suzenak, pēs, lake-pīs**
squat	**keš** [3]
stature	**yad**
step	**gōm**
stomach	**del**[2]**, meda**
stone	**san, kamar**[1]
sty	**sandesalom**
sweat, perspiration	**araγ**
swelling of testicles	**vāy, γor**
tears	**areye**
testicle	**tom**[2]**, xōya**
thigh	**kašal, ōla-kun, rūn, kunal**
throat	**halγ, xer, gal**[1]**, nā**[1]
thumb	**šas**[2]**, kalīč(a)**
tongue	**azmūn**
tooth	**dandō, jolovī**
topknot	**velāha**
tremble, chill, shiver	**alarze, čandeš**
trembling of the body	**lāγmā**
tress, plait	**velāha**
trunk, body	**tana**
turning sour of the stomach	**toršamka**
typhoid fever	**haspaq**
urinary bladder	**dordūn, čordūn**
urine	**čör, šāš, xālīje, jīč, jūjū, jarāb**
urine (itching)	**čörsūja**
uterus	**vačadūn, zāyadū**
uvula	**azmūn-kasle, saγ, gālgala, kola, louza, qālqala, zebūna**
vein	**rag**[1]
vertebral column	**solm**
voice	**bāz, būj, bön, bāj, vāj**
vomiting	**qesūn, qosso**
vulva	**kos**
waist	**kamar**[2]**, pāšt, sebande-kamar**
wart	**γīr, elīgūjēlī, gevēje, kol**[2]
weeping	**šüye**[2]**, zārzār**
whooping cough	**galadū**
windpipe	**nā**[1]
wink	**čāšmak**
womb	**vačadūn, zāyadū**
wound	**zaxm**
wrinkle	**γar, čīn-düm, čolūz**
wrinkles of hand	**čelezg**
wrist	**moč**
yawning	**aynuvā, lounaya, daounā'a**

2.1.3 Social and Kinship Terms

accomplice	**hamdas**
assembly	**zatī**
aunt	**xōla**
aunt (paternal)	**ame, ōma**
beggar	**gedā, masīn**
bridegroom	**tāza, zōmā**
brother	**āγā, barā, dada, orge**
brother of son-in-law	**mīra**[2]
brother's wife	**jandadē**
brother-in-law	**berāžena, dayejen, hāl-ovlat, amū, berašūya, dadešū, barātjena, šīdāya, bājonōγ, hambāčč**
child	**vača, žüray, mača, rūja**[1]
clan	**ūbā, ašdād**
close friend	**xūnaxō**
companion	**verā, hāmrā**
concubine	**xava, havō**
cousin	**bībīāla, det**
daughter	**det**
daughter-in-law, bride	**ārūs, yanpür, markerō**
disciple	**šāger, xaza**
dowry	**māhr**
elder brother	**dada, gāgā, āγā, orge**
elder daughter	**det**
elder sister	**ābjī, dādā**[2]
elder son	**purja**
enemy	**desman**
family	**xōnavāda**
father	**bābā**[1]**, bö, būgā, pe**
father's wife	**janbābā, jenbūgā**
father-in-law (husband's father)	**bōbešū, bāγsūra, bōhešū, piyašūy**
father-in-law (wife's father)	**bābāje, bāγsūra, mōy-pīre, pežena, piyazan**
fiancee	**marš**
fiance	**nōmzad**
foster-child	**toxčem**
fourth generation	**navandūl**
friend	**dūs, yār**
frivolous girl	**döče, yehāhābede**
games	**alak, lākočū, vājī, kāda, tūlavāzī, tābūsgā, pouč, sarbarvoze, kačalahey, pīšbābā**
game with stones	**lāb-par**
girl	**det**
good boy	**purja**
grandchild	**nabīra, nawīra, nava**
grandfather	**bābā**[2]
grandmother	**dādā**[1]**, mājān, nāna**
great-grandson	**navandūl**
group	**börö, lūdar**
guarantor	**zāma**
guest	**mehmō**
headman of a village	**kadxodā**
hooligan	**lāt(a)**
housemaid	**kolfat, pešxedmat**
housewife	**kaynūq**

husband	**bəa, šow[1], mard, mēra, mēr**
husband of wife's sister	**hambāčč**
husband's brother's wife	**yāde, jōrī**
husband's mother	**zanāmū, mōyašū, mamxesrī**
king	**šā[1]**
labourer	**fala, mert**
lad	**jāhal**
latest child	**mače-āxarna, tābtoγālī**
litigation	**morāfia**
little boy	**purja**
little girl	**döče, det**
maiden	**dötvāla**
maidservant	**kolfat**
mother	**dādā[1], duwā, mā[4]**
mother-in-law	**mamxesrī**
name	**esm, nām, nūm**
neighbour	**hamsoa**
nice-looking girl	**döče**
niece	**det**
old mother	**mōy-pīre**
old woman	**pīrajan**
party	**mehmūnī, dīyana**
people	**gal[2]**
people	**gal[2], mārdom**
person	**nafar, tan, axe, kas**
prostitute	**jende**
rebel	**yōγī**
relatives	**xēšovend, xēšqam**
servant	**naikar**
Shaykh	**āšeyx**
single child	**yaqūnjā**
sister	**ābjī, dādā[2], xāka, fāk**
sister-in-law	**xāžena, dōdōšūy, xāmīra**
son, boy	**kurra, pīra**
son's wife	**janpīre**
son-in-law	**zōmā, tāza**
state	**dāvlat**
stepchild	**nazād**
stepfather	**āmū[1], šūmame**
stepmother	**janbābā**
student	**šāger**
that girl	**nōndoče**
thief	**döz(d)**
tribe	**aždād, ūbā**
twins	**doγalī**
uncle	**dayī, xalū**
uncle paternal	**āma, āmū[2]**
uncle's wife	**jandōī, jenemū**
undutiful son	**bābōt**
virgin	**det**
war	**jang**
weak child	**jōra**
wedding	**ārūsī**
widow	**bīva, vīga, jenbīva, žanewēγe**
widower	**merdebīva**
wife	**jan**
wife's mother	**xasorū, mōyazan**
woman	**jan**

woman (*pejorative*)	**zanje, zang**
worker	**fala**
younger brother	**dada**
younger brother-in-law	**borāyešī**
younger sister	**dādā²**
younger son	**pürja**

2.1.4 Wild Animals, Birds, Insects, Reptiles, etc.

animal	**jūnevar, čārvā, havūn**
ant	**mālūna, kopūle, morjūna**
bat	**xoffāš, mīškūr, ševkūr, soupara, ševkūr**
beak	**nok, nūj**
bear	**xers**
beetle	**γūldönda, süsk, māslīs, čosane, sīsk, kojīl, xarje-xādā**
big ant	**ōwranja, askar-mürčā**
big lizard	**gōmoje**
big locust	**kūnāvzana, kūndümōubanda, malax-gorde**
bird	**pāranda, reγ, karg, marq, mor², seyāmore**
bird dung	**karčilī**
bug	**ang²**
butterfly	**palpehe, parparče**
camel	**öštör**
camel with hair around eyes	**zabbā**
cattle	**māl**
centipede	**čālpā, hazārpā**
claw	**čang, panja**
claw of a crow	**bunja-γalā**
crab	**čerečelang, xarčangal, karčayng**
cricket	**zanjara**
crocodile	**nahang**
crow	**šeršere, γalā, γālāčke, kelā-čege**
deer	**āhū**
dove	**čāy¹, kabūtar, qaftar**
dragonfly	**kīnāvanda, kūndümōubanda**
duck	**ordak**
eagle	**alō, fašā**
falcon	**bāša, karkas**
feather	**pār²**
female camel	**ārūne**
fish	**māhī, māsā**
flea	**kāk**
fly	**magas, pāša**
flying insect	**parparče, mūrd**
fox	**rū⁴, lōbā**
frog	**čaγz, vaza, zāqa, γūrbāγe**
gadfly	**bora, xarmaγas, māsaxār**
gizzard	**čanārdūna, sandoγūna**
grasshopper	**zanjara, kūnāvzana, holdarkera**
greenfinch	**sanzeγevā**
hedgehog	**sanγūra, xārmouš, bonja, kūltangērī, tīk-peša, tīrtekene**
hoopoe	**šūnasar, kūkūkere**
hyena	**kāttār**
ibex	**üškār**

insect (kind of)	**gēra, šāša, γūldönda, mārsomma**
ivory	**jolovī**
jackal	**šaγāl, tūrā**
ladybird	**orūsjeje, orūse-xodā, pālūndūz, ārūsle**
leech	**zalī**
leopard	**peleng**
lion	**šēr**
little bird	**čūlū**
little camel	**hašīša**
lizard	**bözmöč, karmalēr, māslīse, γālma, γālmeje, mojmojak, gāmoje**
locust	**kūndümōubanda, mala[1]**
louse	**rāšk**
male camel	**lūk[2]**
marten	**dela**
mole-cricket (gryllotalpa)	**ōudozdak**
monkey	**antar, maymū**
mosquito	**maš[1], pāša**
mouse	**muš[1], mīškūr**
nest	**lōna, šāxūna, ašiyūne**
nightingale	**bəlbəl**
owl	**bamene, büf, joγd, kakou, haγdūs-karā**
parasite	**alayngal, rāšk**
parasite found on goat's body	**ang[1]**
parrot	**tūtī**
partridge	**toyfī, γauγ, kav**
peacock	**tōūs**
place of ibexes in mountains	**kāza**
plant louse	**šefta**
plumage	**bal, bālāša**
quail	**γauγekare, jījīke-sahrāī**
rabbit	**xargūš**
royal falcon	**karkas**
sable	**samūrā**
scorpion	**āγrab, kažolom**
small bird	**hanī**
small reptile	**māqz**
snake	**mār**
sparrow	**marendezī**
sparrow-hawk	**bāša**
spider	**šeytūn, xāgēza**
spider's web	**karatena**
starling	**γōšoγlenjū**
sting	**dargašta, nīš**
swallow bird	**γūrγūrje, paraske**
tail	**dom**
tarantula	**bol[1], xāgeza, lotel, šeytūn**
terrestrial insect	**mārsomma**
tick (mite)	**kerenda**
tiger	**babr**
tooth of beast	**kal[3]**
turtle	**kāšova, lākpašte, low-pešta**
vulture	**alō**
wasp	**dənde[2], zambar, vāž**
wild boar	**gākūyī**
wolf	**varg**
woodpecker	**dallakū, dordorā, höle-forforā, velūna**
worm	**karm, lomja**

2.1.5 Domestic Animals and their Artefacts

barking of a dog	**düla[1], hophop, arar**
bitch	**esba, lās[1], māča-esba**
bird excrement	**karčilī**
brooding	**korok**
buffalo	**gāmīš**
bull	**māl, mella**
bull for ploughing the land	**varzā, gāhēš**
calf	**gūjā**
calf of two years old	**gūštere, veštar**
call of a cow	**aqāle, ārās**
call for gathering birds	**jājā**
call for stopping donkeys	**ša**
camel bridle	**egāl**
camel's front leg	**taws**
castrated goat	**šīγkan, sabor, kalkan**
cat	**malī**
chicken	**vīxjū, jūja, tīšk, tīkena, jījīke, kargīe**
cock	**rūs, xorūs, hurūrs**
cock's crest	**lala**
cock's beard	**alāla**
colostrum	**rō[2], āγūz**
cow	**gā, gōlōne, mōy-gā**
crupper	**pārdoma**
dog	**esba, kūa**
dog barking	**arar**
donkey	**xār[1]**
dung	**dappa, varz, pahīn, tappa, māmīza, sārā, seγa, peškal, paqal**
egg	**tom[1], xāx, toma-karg, xākera**
ewe	**mēš[1]**
excrements of animals	**→ dung**
female goat	**bözmōve**
female horse	**māyōn**
five years old goat	**paybor**
five years old male kid	**narboz**
four years old goat	**čārbör**
goat	**beza**
goat (black and white)	**gāzor**
goat (black and yellow)	**rāš**
goat (one year old)	**vahī, yakbor**
goat (six years old)	**šošbor**
goat (three years old)	**qaher, sabor**
goat (two years old)	**döbör, čāppeš, kūlār, toqolī**
goatling	**bezīla, kowre**
greyhound	**tajīr**
hatching hen	**toxmdaha, qop**
hoof	**som**
horn	**šāx**
horse	**as**
humps of a camel	**kōfō**
innards of sheep	**vīrā, yūre[1]**
kidney of sheep	**vek**
lamb	**vara, barrū**
leading sheep	**naxrāz, vaferšekan**

long-eared goat	**dālgūš**
male calf	**jovōna, mala[2]**
male goat for copulation	**dagga**
male horse	**naryūn**
mane	**yāl**
mare	**mādayūn, māyon**
milk	**šet**
mule	**asdar, qātar**
ox	**gāhēš**
pig	**xuk**
ram	**varā-γūč, qūč**
ram leader of the flock	**naxrāz**
rooster's beard	**alāla**
saddle of a horse or a donkey	**pālō(n)**
she-donkey	**māxare**
sheep	**gasben**
sheep (three years old)	**ovgač, šīšak**
sheep dung	**peškal**
sheep innards	**vīra, yūre[2]**
sheep with big ears	**dālgūš**
sick sheep	**nāčer**
testicle, egg	**xōya**
turkey	**bōqolomō**
udder	**gōn**
wether	**kalkan**
whelp	**kelūse, kolāsa-espa, sagtūra, tūla, večela, kotera**
white-eared goat	**xatte**
wool	**paym, pāzm, paš-vere**

2.1.6 Agricultural Terms

agricultural land	**kač**
animal cleaning tool	**γašaul, xešoul**
axe	**ūra**
axe, hatchet	**tēša, lasūn, čakoš, tavar**
bag for carrying manure	**gāla**
bag for wheat	**tā[1]**
baking instrument	**taftū**
big scythe	**dār[1]**
birdseed	**čōšnī, čīma**
box for carrying load	**laoul**
bran	**sūs, tāsa, moluša**
bunch of harvested grains	**gor[1]**
cabin (hut) in summer camp	**kazā**
castor oil	**barz[1]**
chaff	**sūs, tāsa, moluša**
claylike earth	**lēč**
cleaning a water stream	**jūrū**
cluster	**hašā, kolūza**
coal	**ālās, zāqol**
cord	**tanāf**
covering the sowed seeds	**yallāγ**
crumbs of firewood	**čūla**
cultivated area	**kārd[1]**
dam	**ōwbanda**
delimited land	**kārd[2]**
ditch	**handay**

enclosure	**yāgā[2], āγ, kanda[1]**
end of irrigation	**dol, xerāz**
fence of stable	**yāgā[2]**
four-wheeled device	**čārčaxa**
freezing of trees	**delčā**
furrow	**esbar, karbī, kolača**
garden	**bāqessōn, bōsō, raz, bussūne-esbe, bāxča**
gardener	**razbūn, razjī**
grain	**čīma, čōšnī, āle, zarra, jarra, jurja, koppa, pārtū**
grain heap, pile	**āhūn, xama**
grape plague	**garda[2]**
half-grinded barley	**āla[2]**
half-milled wheat	**āla[2]**
handbarrow	**zanbaq**
hand-mill	**dāsar, ar/ār[2], sangehar**
harvesting	**derūn, dorō**
harvest (yield, crop)	**bār**
hayloft	**hōmvār, kādōna**
hut	**čapar, kayja, koloppa, kazā**
irrigate	**behanjēnova, henjōyan**
irrigating channel	**ālenjen**
irrigation	**ōvyārī, rāšn, tova, sereja**
irrigation fee	**nēmōv**
kind of sieve	**halbāl**
kitchen garden	**maryezār, pālīza**
land for irrigation	**ēvī**
land near water	**sarvār**
leavings of grape	**sās, tole-angur**
leavings of stack	**kolū-vīsa**
leek garden	**kālājār**
left-over	**zōč**
lines between the beds	**pōm**
litter, horsecloth	**jol**
low land	**čōla, gārdāl**
manure	**varz, kūt, peyar, qoloma**
mill	**ar/ār[2]**
neck-stick of a yoke	**owjen, vāgza**
net for carrying straw	**tūr**
orangery	**nāranjassō**
packed oil	**γūtī, halab**
palm grove	**naxlessōn**
picking up grapes	**kollačen**
pile of grains	**vāfā**
pit for manure	**čala-kūdgāh**
plough	**esbar, ösbār, čō[1], gōwāhen, tēqahēš, hēš**
ploughshare	**hēš**
root	**bunā, rīša, kūla[1]**
rough earth	**daγ, gaud-ū-goloudī**
saw	**ara, yassa**
scarecrow	**dahūl**
seed	**čōšnī, deng**
shovel handle	**dāsā**
sickle	**γāle, dāsγāla**
siftings	**naxāla**
skirt for sowing	**kešūna**

small shovel	**jīmbāl**
source	**mīrōwja**
spade	**bāl, esbar, bahrā, kəvar, ösbār**
stalk	**sāγa, tana-bunā, sovāl**
stick for milk measuring	**terāz**
stored wheat	**dējā**
straw	**kā[3]**
string	**dəmbevatī**
switch	**gārōm, qārāz**
thresh	**henjāyan**
thresher	**kūmva, čō[1], xarmoukū**
threshing	**ganamnūmšūy**
threshing-floor	**āxūngāh, yovīngāh, xarme-γowe**
tin-plate	**tāl**
tree plague	**šefta**
trunk of a tree	**kuna**
uncultivated land	**kalā**
vessel for drawn butter	**dabba**
vineyard	**moassōn**
watchman guarding the crops	**daštvōna**
water barrier	**var[4]**
water distributor	**mīrāw**
water hole	**gom[1]**
water wheel	**čārx**
waterpipe	**rāhōu**
weeding	**vežīn, ničīn**
wheat grinder	**ōslīyō, čūrn**
wheat pest	**ālāsā**
wheat plague	**šefta, kūla[2], ālāsā**
wheel for making cream	**čara**
winnow	**bābüjār, ābāddī, āxəren**
winnowing spade	**vōyadanda, yayšen, rūšan**
wood (timber)	**čū, künda**
wooden instrument for winnowing	**rūšan, vōyadanda, yayšen**
wooden rim	**kalāke**
wooden stick	**gezerū, bārpeša**
yoke	**yō[1], jō**
yoke stick	**vāgza, owjen**

2.1.7 Animal Husbandry

beehive	**kanda[2]**
bludgeon	**čamoγ**
bridle	**āfsār, dahana**
butter	**kara, nīmešk**
butter (making)	**bežan**
call for the gathering birds	**jāja**
call for stopping donkeys	**ša**
camel's resting place	**bārban**
camel-litter	**pōlīkī**
cattle enclosure	**āγ, kanda[1], yāgā[2]**
cattle-man	**galladār**
churn	**xēga, xēga-rūyan, mašk**
colostrum	**rō[2], āγūz**
colt	**korra**
cow dung	**→ 2.1.5, s.v. dung**
cow's call	**aqāle, ārās, bārnāsa**

crupper	**pārdoma**
currycomb	**γašaul, xešoul**
dairy products	**šetī**
dried curds	**zōj**
fat tail	**donba**
fence of stable	**yāgā²**
first milk	**āγūz, rō²**
flock	**gala¹, halma, rama, gāgal**
foal	**korīčī, kürra, haoulī**
fodder	**xarzūl**
fodder made of flour	**masīs**
fork for winnowing	**yayšen**
goatling's foot-band	**četār**
heap of manure	**pōm**
hen's nest	**kālgalūn**
herdsman pasturing camel	**öštörčerūn**
horseman	**sovār**
horseshoe	**nāl**
kind of sack	**xorčī, γorčīn, gowāl**
making butter	**bežan**
milk	**šet**
neck-stick of a yoke	**owjen, vāgza**
nosebag	**tūbre, galand**
owner of cattle	**māldār**
saddle	**zīn**
sheep stable	**→ stable**
shepherd	**čöppūn, gāčerūn, gōwgalōn**
shoulder blade	**katta**
small bell	**zangōla**
stable	**āγ, sūl, tabīla, ōγōra, xas, hās, āhor**
stick	**asā**
switch	**gārōm, qārāz**
water container for poultry	**kasamalī, lagan², kōsa**
watering trough	**now**
wooden box for yogurt	**gārmašq**
wooden device	**dalangāl**
wooden lock for a horse or a camel	**ēxēya**
wooden lock for animals	**bexovl**
wool	**kolk, paym, paš-vere**
wool triming scissors	**āvrīu, dokārt, nāxončīna**
yoke	**yō¹, jō**

2.1.8 Dwelling, Settlement, House and Furniture

arch	**taγ**
ark	**galbar, ōsōna-bar**
back alley	**paküča**
baking instrument	**vārzanā**
balcony	**ayvūn, čār-peškema, pešga**
basin	**dasšürī**
bath towel	**hazāra**
bathhouse	**gārmāvā, hamūm**
bed-clothes	**rāqā, yāgā¹, jaga, lā², pūstaxt**
bedside	**mālīn**
beam	**rāsp, hammāl, šeuš, tīr²**
bench	**taxta, salsakū**
big door	**bar-görda**

big snow-shovel	**wāz**
big wooden vessel	**lāvuka**
blanket	**patū**
bower	**sāyebō, olos**
box	**jaba**
bridge	**pol**
broom	**hasājēn, hegenze, jārū, zārjēna**
broom handle	**pāenjēn**
building	**sāxtemō**
carousel for children	**tatelōujū**
carpet	**hērvōn, qālī, zīlū, handūxta, gelīm**
carpet fragment	**rak**
ceiling	**dōγa**
ceiling-cleaner	**tāγ-rūva**
ceiling log	**šeuš, tīr[2], rāsp, hammāl**
cellar	**hērzamīn, naqma, sardōu, jīrzamīnī**
chair	**sendalī**
chimney	**düdkaš, xōna-boxōrī**
clay	**gel[1]**
clay with straw	**kagel, bōdum**
cleaning (sweeping)	**roftorū**
closet	**gaudra**
closet made of wood	**būdūna**
cloth for cleaning the oven	**narmelū**
coarse carpet	**gelīm**
corner	**čonba, sowk, keša**
corners of the house	**kešja**
corridor	**bālna, dālō, dolīj, sābāta, haštī**
cotton blanket	**yāgā[1], jūmāxāv, loγōf**
couch	**tax**
cover for bedding	**dasteyā**
cover of the oven	**barkervenā, barker**
covered passageway	**sābāta**
cradle	**gāhvorā, nanā[1], eštikerī**
crossroads	**čāhārsü**
crumbs of besom	**čūlūfta**
curtain	**jola**
cushion	**bālaš, motakā, mālīn**
deadlock	**xarand**
dome	**dāq, gembaz**
door	**bar[1]**
door bolt	**qūlūm, kelūn(čūī)**
door knocker	**halγā, barkūbā**
earthen stove	**čīl**
earthen vessel	**dīz**
earthen vessel for sweets	**ovdo**
earthen vessel for vinegar	**homjīla**
entrance to the yard	**barasta**
felt	**navad**
floor	**kefe-kah, kafyont**
flower garden	**golassūn**
flower vase	**goldū**
fold	**süle, γōš, hās**
fortress	**ark**
frame of the door	**čārčū**
furnace	**tu[2]**
grain store	**marr**
gutter	**sül, noudūn**

hall	**dolīj, sofa**
handle	**dasgīra**
handle of the kitchen door	**gūša**
hearth	**karūna, kar[1], barkervenā, kalak[2], barker, küra[1]**
higher section of the yard	**lūserā, pamīserā**
highway	**jada**
hinge	**pāšne-bar**
hole in the ceiling	**kōnāvājā, höl, lav-serā**
hole in the wall	**höl**
house	**serā, kad, tejīr, bālākīya**
house door	**bargāh, barkayā**
house foundation	**pey[1], hōrū**
hovel	**čapar**
hut	**lūk[3]**
inn	**kārmeserā, mehmō-xuna**
key	**avara, kel**
kitchen	**motbax**
kitchen garden	**pālīza**
kitchen glove	**γōzūn-gīra**
knocker	**barkūbā, halγā**
ladder	**orčan, pak[1], palakōn, sārda**
lamp	**lām, čārā, čarāγ, mūšī-gersūj, gerd-sūj, čerā, mūšī, gerd-sūj**
lantern	**fōnūs**
large portico	**čār-peškema**
latch	**čeft[1]**
lavatory	**→ toilet**
little house	**kayja**
little room	**gamīza, naxl**
lock	**kölü(dō), kolle, γofl, qūlūm**
log	**tīr[2], šeuš, rāsp, hammāl**
long-handled besom	**dāšeīl**
lower part of the village	**hērda**
main beam in the roof	**rāsp, hammāl**
mattress	**döšak, sara, tošak, nāhālī**
mirror	**āhīna**
mosquito-net	**paša-bend**
narrow window	**bar-bačča, barīnja, šavqa**
niche	**rapak, rūjen, tāxče**
ornament on doors	**golbar**
oven	**barkervenā, tunūr, kalak[2], kar[1], kura[1], karūna**
oven-cleaner	**kermāla**
oven covering	**barkervenā, barker**
oven hole	**domena**
part of the door	**langa**
partition-wall	**berīna, tēla**
peak	**kodüya**
pillar	**rūp, setün, jenāγ**
pillow	**bālaš, mālīn, motakā**
place for keeping cereals	**parga, dūlāb**
pool	**havja**
portico	**ayvūn, peškam, pešgā, pešgam**
pot for coal	**ālās-dūna**
prison	**zēndō**
property	**bāvo-nebā**
rake	**šankaš**

reservoir	**ō'anbār**
roller	**būmγaltōn, saγāltūn, γāltak**
roof	**bō, peštebūn, bālābōn, dümbō, mölbō, pašbūn**
roof beam	**rāsp, hammāl, šeuš, tīr[2]**
roof beams	**kīsm**
roof hole	**rūne**
room	**kā[2]**
room with five doors	**payderī**
rope	**rasan, tanāf, kapīyāsa, vāvanda, vūndā, bunda, raja**
rough fabric used in bedding	**jājom**
rug	**palās**
ruins	**xarāba, āhar**
settlement	**ābādī**
sewerage	**fāzelōw**
shelf for keeping food	**čārčū(a)**
shelf for plates	**kāsavarda**
slanting wall	**pēšband[2]**
small closet	**pasta**
small store	**pak[2]**
small street	**kūča, paküča, kō**
snow shovel	**vāfr, kat[2], pārū, wāz**
sort of cradle	**ēštikerī**
square	**harangū, maydön**
staircase	**sārda, nardevūn**
stairs	**sārda, palakōn, pak[1], orčan, rā[1]**
stone board	**sāle**
stone wall	**gadār**
stool	**korsī, čār-pōva**
stove	**baxarī**
stove for baking bread	**tāxna**
street	**xeyābō**
suitcase	**čamadūn, yaxtūn**
summer house	**tāxūna**
sweepings	**hāyrōva**
table	**mīz**
tablecloth	**safrū, sofra, sobra**
tent	**xēmā**
threshold	**āsūna, dambargāh, galbar, ōsōna-bar**
toilet	**āvxūna[2], holā, kaurōu, xalālā, vōdestī**
tower	**börč**
town	**šar**
tweezers	**manγāš**
upper storey	**bālākiya, bālāxōna, māl-xuana**
vault	**sardōu, hērzamīn, jīrzamīnī**
veranda	**peškam**
village	**dah**
wall	**čīma, dūwal, kāl[1], pey[1]**
wall around the roof	**basīl**
warehouse	**ambār**
wick	**sīrīf, pilta, lanja**
window	**berna, darīja, panjara**
window (small)	**bar-bačča, barīnja, šavqa**
women's room	**rū[3]**
wooden vessel for fruits	**lavl**

2.1.9 Food, Cooking, and Utensils

almond sweet	**korča**
barbecue	**kabāb, pepūsa, šōmī**
barley soup	**javdū**
barrel	**böška, hömja, bülüka**
basket	**čarāg, laul, čargīna, čerge**
basket for bread	**dūloma, yānūnī**
basket of straw	**čolaγala, sāvayā**
baskets (*pl.*)	**čolγāl**
basket with handle	**čolale**
become sour (yogurt)	**bezelova**
big barrel	**bülüka**
big bucket	**bōdiyā, dabla**
big copper tray	**majīma**
big earthen trough	**sīlča, sūnō, taγār, gīlča, lānjīn**
big metal cauldron	**manjel**
big saucepan	**dēgbar**
big tray for wheat	**pātīnī**
board for dough	**valgebarā, tīrtōve, pūtīnī, taxta**
boiled curd	**kōljūš**
bottle	**bātrī**
bottom of the pot	**kalāša**
bowl	**piyāla, kāsa**
brazier	**mangal**
bread	**nō[1], nōtaftō, nūvanga, āudomī, tonoke**
bread fallen into the oven	**karga**
bread plate	**āqār**
breakfast	**čāšt**
bucket	**dəlī, doulače, dalm, bādīgā, laul, dūl**
burnt meat	**čez**
cauldron	**dīgla, tūnča, pātīl, dīgbar**
caviar	**gūšmōhī**
cheese	**panīr**
churn	**xēga, mašk, xēga-dūžang, nēra, tolomb**
churning device	**sapā'a**
cleaver	**vazane, satūr**
cook	**āšpāz**
cooked liver	**rūdelī**
cooked partridge	**pūrt**
cooking instrument	**damkonī, lemkonī**
copper bowl	**tās**
copper container for oil	**qalafī**
copper jar	**mašrefa**
copper pan	**tūšūr**
copper saucepan	**bādiyā, pātīl**
cream	**dümšīr, saršet, tū[1]**
crumbs of bread	**tanāsa**
cup	**jōm, fenjū, tunja**
delicious food	**naböt**
dinner	**šūm[1]**
dish sort of	**fesenjō**
dish-cover, lid	**dar[3], sarpūš**
distiller	**araqčī**
dough	**hamīr**
drawn butter	**rūan**
dried curd	**kaš[1]**

dried fruit and seeds	**ōjīl, šavčera**
dried fruits	**toršāla**
earthen churn	**nēra**
earthen jug	**bolū, kovā, kasū**
earthen vessel	**xām, dēr[2], hombe, kūjo**
ewer	**āftova**
fan	**vādzan**
fat	**pī[1], pī[2], barz[1]**
ferment for plain yogurt	**māyā**
file	**masγal, sollāb**
firewood	**čazda, heyma**
flour	**ārd**
foam	**kaf**
food	**deng**
fork	**konda[2]**
fried maize, popcorn	**čosgorg**
fruit eaten at night	**šavčera**
frying pan	**tāva, māhītāva**
funnel	**rāhatī**
glass	**assakūn, estekān, piyāla, lēvān**
glass jug	**tong[2]**
grinding of dried yogurt	**hāberda**
hanging fork	**čangak[1]**
hatchet for firewood	**nar-tavar**
hatchet for meat	**vazane**
honey	**asal**
hot coal	**sur**
iron pan	**sāj[2]**
jam	**līfal, līčal**
jar	**golowpāš**
jug	**dūla[2], kouza**
juice	**šīra, dūšō**
kind of soup with flour	**ōrdīne**
kitchen pot	**dēza, dēg, börme**
kitchen utensils	**āre**
kneading of dough	**āradoune**
knife	**čaγū, kārd[1]**
ladle	**čamča, hākandāz, melāka**
large axe	**balta, dārjen, tavar**
leavening of dough	**āramda**
little basket	**čolaqal**
little bucket	**doulče**
little saucepan (cauldron)	**dīzūle, dolī, dēg**
low-fat food	**vējerga**
luncheon	**nehār**
maize soup	**kōčī**
manufacture vinegar	**darvēsta**
meat chopper	**gūš-pēša**
metallic mortar	**yernā-āhanī**
millet	**arzan**
mortar	**yana, hāvan**
mustard	**xardel**
noodle maker	**tīrāš**
noodle soup	**tōve**
oil	**pī[1], pī[2], barz[1]**
omelette	**xārdel**
oven stick	**kalī**
overflow of milk	**sar[1]**

pan	**lagan[1]**
pan for baking bread	**tāfto, varbela**
pan for kneading dough	**sowne**
peel	**kāoula**
piece of food	**qōna**
pieces of broken dishes	**seyala**
pilaw	**palāv**
pitcher for keeping oil	**dyez**
plate	**bösqāl, daurī, pašqāb**
plate for salt	**namakdūn**
popcorn	**čosgorg**
porridge	**šūlī, āš, āš-e rešta, če[1], šefde, sūrvā, javdū, kōčī, āšval, ōgora**
porridge made of flour	**ōrdīne**
porridge with meat	**āvgūšt**
pot	**γōblima, panja-mesī**
pot cover	**bar-dīz**
pottage made of dough	**āšval, āš, ōgora**
pottage (sort of)	**sūrvā**
provisions	**ozāqa**
raisin(s)	**šovūš**
remainder of drawn butter	**dūvēj**
rock-candy	**nebāt**
samovar	**samāvār**
saucepan	**dəlī, dēg, γazγūn**
saucepan cover	**dēgbar**
sediment	**dörda**
sieve	**ārdavējā, pārjan, alhāl, γalbāl, ken, bārde**
skimmer	**bahrā**
small bowl	**qadele**
small bread	**nūje**
small copper pan	**tās**
soup	**āš, āš-e rešta, če[1], šefde, ōrdīne, šūlī, āvgūšt, sūrvā, javdū, kōčī, āšval, ōgora**
spicery	**ālat**
spoon	**čamča, kačā**
stone mortar	**sērkū, yanja, yernā-sangī**
sugar	**γand**
sugar breaker	**tēša**
sugar-bowl	**γanddūn**
sweetmeat	**halvā, tarak**
syrup of grapes	**dūšō**
taking of porridge from the oven	**abārbayrī**
tea	**čāy[2]**
tea remainder	**tola**
tea soucer	**nālbakī**
teapot	**ketrī**
thick bread	**nūn-gobūdayā**
thin skin of meat	**pūstāla**
tray for samovar	**pāšūr**
trough	**sīlkeje, sīlča**
vegetable chopper	**henjanā**
vinegar	**sotta[1], tār[1]**
wash-tub	**sūnō, tāška, lagan[1], tāšta**
water bucket	**dalm, sālla**
whey	**līr**
wine	**šerōw**

wooden basket	**vīja**
wooden mortar	**yernā-čūī**
wooden spoon	**čamča**
wooden trough	**lāvuka**
yogurt	**mās[1], qāteq**
yogurt with water	**dū[1]**

2.1.10 Technical Terms

aggregate	**dasgū**
axis	**mīlpolos**
bow and arrow	**tīr-komō**
brick	**xeš, hešt**
car	**mōšī**
chain	**zanjīl**
colander	**kābōlayne, ōukeš, pālāst**
cutting tool	**randa**
dustpan	**xākandāz, hākandāz, kofera**
enema	**amālā**
filings	**damtarešta, talāša, pü**
handle of a pick	**dāsā**
lever	**deylam, leylamī, qarāz**
lime	**āhak**
lumpbreaker	**kalū**
map	**naγsa**
matches	**kelpīt**
mortar (constr. material)	**sārüj**
mouse trap	**muš-tela**
nail	**mēx**
pestle	**hāvan**
pickaxe	**tortora, kalanj**
pipe	**sāqa, tūtūle, lūla**
pump	**tolomba**
razor	**tīq**
rifle, gun	**tafang**
ring	**hālqā**
rust	**yang**
saw	**ara, yassa, ūra**
shovel	**kanūča**
shovel handle	**dāsā**
slide	**sarserīnou**
small glass game ball	**xarmure**
thin metallic sheet	**kā[1]**
tongs	**ambör**
tools	**owzār**
trap, snare	**tala, galla**
wheel	**čār[2]**
whistle	**mūsaqāl**
wick	**pilta, lanja**
wooden stick	**čīla, gezerū, bārpeša**

2.1.11 Temporal and Spatial Notions

address	**nošūnī**
afternoon	**baʿd, dēyargove, šūm[2], pasī**
autumn	**pāyīj**
border	**marz**
breakfast	**čāšda**
country	**dah**
dawn	**sefīdā**
day	**rū[1]**
day-time	**rū[1]**
early morning	**čāšda, čāšt, wargamēš**
East	**xāvar**
Friday	**ādīna**
full moon	**čārdiyom**
last night	**hečav**
last year	**pār[1]**
left	**čāp**
midnight	**nasbe-šev**
moment	**fūt, maja, ān[2]**
Monday	**dōšama**
month	**sīrū**
Mordad (month name)	**mordār**
morning	**sabā**
next year	**sābbī**
night before last night	**parašau**
noon	**sohr, pīšīm**
one moment	**yafout, yān, īōn**
right	**ras**
route	**vāla**
Saturday	**šama[2]**
span	**vejā, vüyödās**
spring	**bāhār, vahār**
summer	**tābessōn**
Sunday	**yakšama**
Thursday	**payšama**
time	**zamān, zart, vax**
time interval	**zart**
tomorrow	**hayā**
tomorrow night	**rāšav, hayāšou, būndešeyv**
township	**šarassō**
Tuesday	**sašammay**
unit of length	**farsang**
Wednesday	**čāršama**
week	**hafta**
winter	**zamessō**
year	**sāl[1]**
yesterday	**ezze**

2.1.12 Commerce and Trade

bargain stick	**nay[3]**
coal seller	**ālās-rūša**
compensation	**tāvō**
contract	**māftāyī**
cost	**xarč**
counting instrument	**čorta**

gold	**zar**
gold coin	**ašrefī**
market	**bāzār**
money	**pül, sannār**
salary	**mezd**
scales, balance	**darāγza, tarāz**
seal	**mor**[1]
shop	**dökkö**
small marketplace	**bāzārča**
steelyard	**γapūn**
trader	**gerūnjūn**
treasure	**ganj**

2.1.13 Cult, Magic, Rites, and Supernatural

Āl (a female demon)	**hōl**
bead against the evil eye	**kos-gorba**
bier, coffin	**tōbūt**
box for the Qur'an	**jūmadūn**
bugbear	**lūlū**
carol-singing	**hūmbābā**
cemetery	**γabrasūn, gūrassō**
circumcision	**xatena, hatanā**
curse	**nefrī**
demon	**lūlū, nehen**
demoness	**hōl**
dervish	**darvūš**
devil	**dēv, šaytō**
dowry	**jehāzya, māhr**
evening party	**šamšīnī, kernū**
evil eye	**bad-čaš**
fairy	**perī**
fast (starvation)	**rūja**[2]
feast	**jašn**
fortune telling	**fāl**
forty days	**čala**
genie	**jenn**[1]
God	**xodā**
grave	**naqma, γabreja, gūr**
grave clothes	**xālatī, kafa**
hell	**dūjax, jahandam**
imaginary being	**hūmbābā**
incense-burner	**majma**
mosque	**māzga**
mourning	**šüye**[2]
mourning flag	**tūγ**
Mullah	**āxond, sanzeγevā, māllō**
New Year	**nārū**
nightmare	**bāxt**
paradise	**vahešt**
place of pilgrimage	**ziyōragō**
prayer	**nāma**[2]
present given to bride	**kelzöwōnē**
ritual ablution	**dasnāmāz**
rug for prayer	**jūnemāz**
soul (life, spirit)	**jōn, raoun**
talisman	**koje, xarmure**

talisman against the evil eye	**kos-gorba**
tenth day of Muharram	**ašūr, tīγ**
Underworld	**dūjax, jahandam**

2.1.14 Abstract Notions, Vocal Utterance, and Sense Perception

abundance	**adema**
abuse	**dešmūn, nanga**
anger	**xešm, hezm**
anguish	**sūz**
answer	**javāv**
arrangement	**handāt**
assumption	**gemū**
aversion	**malešt**
be full (of smth.)	**madā**
becoming split	**rīš-rīš**
believing	**bavar**
blessing	**ūm**
boiling	**yüš**
Bravo!	**šabōw**
brotherhood	**berārī**
burning	**sūz**
cackle	**qed-qed**
calamity	**olūma**
call for gathering birds	**jājā**
call of birds	**baqūr**
chance	**helovvat**
chatter	**laouda, gaf**
childhood	**žüregī**
complaint	**čoγolī, zārzār, abrome**
connection, union	**peyvand**
conscience	**hūš**
continuation	**düa**
coquetry	**nāz**
courage	**jorat**
cow's call	**aqāle, ārās, bārnāsa**
cry	**vāj**
cure	**šofā**
damage	**lat**
death	**mārg**
deception	**gūl²**
decision	**handāt**
delight	**hazd, češd**
desire	**melešt**
difficulty	**gīr²**
discovery	**kāšova**
disorder	**nāsāzī**
dumbness	**begerate-zeyō**
essence, nature	**jowar**
everyday life	**rūzegār**
fainting (away) of a child	**līsa**
falsehood	**dərū, gūl²**
fear	**tārs, bāyā**
fetid smell	**gana**
form	**sān**
fortune	**baxt**
freezing	**kolüz**

generosity	**āmerz**
genius	**jenn²**
getting hold of	**gīr²**
glitter	**varaxš**
grief	**yūš**
grudge	**neγ**
hard drinking	**šorōwxora**
harm	**lama, lat**
heat	**garmā**
heigth	**pal⁴, pala**
honour, reputation	**ābrou**
hope	**omīd**
hurry	**variyāu**
imagination	**xoyāl**
inclination	**melešt**
inner part	**rūg**
intemperance	**nāparzī**
interrogation	**bāz-ö-xās**
joke	**bārdī, šōx, tiyārt, tūserī, kāda**
joy	**šōdī, xašīya**
justice	**dād**
kind of song	**kālālčak**
length	**yad**
licentiousness	**harzegī**
life	**zendegī**
madness, insanity	**līwūna**
meddling	**kəīja**
meeting, gathering	**jālsā**
melancholy	**rūxāštara**
memory	**vīr, yād, xāza**
misfortune	**dādebīdād, olūma**
moan	**nāla²**
mockery	**rīxšan**
mourning	**šüye²**
music	**kālālčak**
name	**esm, nām**
news	**xabar**
noise	**ser-e-sedā**
order, command	**farmū**
pain	**da³**
patience	**val**
Persian language	**fōrsī**
portion	**resad**
pressure	**fešār**
putrefaction	**vōy⁴**
quarrel	**davā², morāfia**
quickness	**tondē**
raving	**edyūn**
reproach	**serāješ, xōrī, pezg**
reputation	**ābrou**
resolving difficulties	**hendetomūn**
rivalry	**hamčašī**
roar	**γaran, qorre**
rule	**qānō**
scent	**bū**
scolding	**dešmūn, nanga**
scream	**avū**
shout, cry	**dād, kāla, līlī**

slander	**čoγolī**
slyness, guile	**moqolī**
smell of decay and humidity	**pous**
sobbing, sob	**engerua**
sorrow	**šüye[2]**
sound	**süsükra**
speech	**gaf**
strength	**hena[1], bunja[1], zūr**
swimming	**šenōv**
sympathy	**kamīz**
tearing to pieces (paper or cloth)	**jer**
theft	**dözdī**
thought	**mūn, xāza**
tickling	**gīlgīlī, qalqalīče**
time	**zamān, zart, vax**
torment	**edbōrī, raddī**
torture	**ranj-o-bārīt**
touching	**vešgīnī**
twaddle	**laouda, valāde, baft, līčār**
unwillingness	**vēmeylī**
uproar	**hangāma, hayāhū**
vanity, futility	**goh[1]**
voice	**bāj, bāz, bön, būj, sadā, vāj**
walk	**zūyāyan, gardeš, jailūn**
wealth	**če[4], manāl**
weeping, crying	**abrome, berammā, beromba**
weighing	**varāvard**
work	**kār**
yawning	**aynuvā, lounaya, daounā'a**
yell	**γaran**

2.1.15 Plant Names

acorn	**belūt**
algae, water-plant	**baža**
Alium akaka	**vālek**
almond	**bādōm, ende[2]**
almond (bitter)	**bādūm-tel**
almond (mountain)	**tanges**
anise	**bāyona**
apple	**sōw**
apple stone	**korjūna, hassa**
apricot	**zardōlū**
ash-tree	**van**
Assa foetida	**zay[1]**
balls of opium	**gorz**
barberry	**aškejā**
bark	**hārsā**
barley	**yā[1], xasīl, hīye, īje, jū[3]**
basil	**rayhūn, sārsām**
bean	**bāγlī, lūbīgā**
beet	**čaγūndar**
bistort	**enjbar**
blackthorn	**tašk a**
bramble	**beremba, tēassōn, deremba[1], čaz, ēšū**
branch	**šāxe**
branch of pomegranate	**enār-xora**

brushwood	**atöšγāl**
bud	**mošgü, γonča**
cabbage	**kala[1]**
camphor	**kōfūr**
cane	**nay[1]**
carrot	**gazar[1]**
castor beans	**kalčak**
clove	**mēxak**
clover	**čawdār, šövdar**
cocoon	**pīla**
coriander	**gāšnīj**
cotton	**čola, lūka**
cotton cocoon	**kaškala**
cotton seed	**vēždāna**
cotton-pod	**kaškala, qulūza**
cress	**qodome**
crude fruit	**bāmjo, kūwānda**
cucumber	**bōlang, xeyāl**
cumin	**žīre**
cypress	**sārv**
damson	**ālitče, helūke**
date	**xormā, hormā**
desert bush	**dörömā**
desert thorn	**xār[2]**
dill	**süvī**
dried wood of vine	**mājīla**
egg-plant	**bādanjū**
elm tree	**bīz**
endive	**kāsnī**
English hawthorn	**geveje, qīč[1]**
fennel, anise	**vāyom-zamīn**
fenugreek	**šambelīle**
fig	**anjīl**
flax	**ketūn**
fleabane, fleawort	**asfarza**
flower	**gol(a)**
flower of ox-tongue	**gol-gōv-zebō**
fruit	**mēva**
fumitory	**šātera**
ginger	**zenjafīl**
gourd	**līčar**
grape	**angur**
grape seed	**tourk, kol[1]**
grape tree	**sanjara, mā[2]**
gum	**zay[1], jat**
gum tragacanth	**zay-gūnā, ketīrā**
half of a plum or peach	**halgāla**
half of an apricot	**ergāla**
hazelnut	**fandoq**
hemp-seed	**šādūna**
henna	**hena[2]**
indigo	**nīl**
iris (kind of)	**zanbaq**
ivy, bindweed	**pēča**
jujube	**onnāb**
kind of pea	**hollarī**
kind of wild plant	**xarzūl, mandāv, mārenjīle, ordolok, parpīlūk, pālum-pošte, salma, daqū,**

	gazar²
leaf	**balg, valg, malq**
leek (kind of)	**tara, kāl²**
legumes	**olvar**
lemon	**lēmō**
lentil	**vēnō, nēzg, nījga, māšak**
lettuce	**kāhū**
little tree	**nouča**
lucerne	**asbas, yonja**
madder	**lornās**
maidenhair	**parsyāvoš**
maize	**zora, jorrat**
manna	**gazangebī**
manna of hedysarum	**terenjebīn**
marble-flower	**xāšxōš**
mashroom	**korγelā**
matricaria	**pīdūna**
medical herb	**pūš, vālek**
medlar	**elīgūjēlī**
melon	**xarbeja, arbeza, harbeza**
mint	**nanā², mandāv**
mirabelle	**gūlī**
mountain thorn	**taška**
mulberry	**tü¹**
nectarine	**algay**
not juicy fruit	**soγyāla**
nut	**kūya¹**
nut tree	**gerdekūn**
oleaster	**pessōnak**
olive	**zaytō**
onion	**pīgāz**
orange	**nārenj**
origan	**āvīšun**
part of grape clusters	**telengāla**
pea	**nāxod, hollarī**
peach	**šaftālū, algī**
pear	**āmrūd, golābī**
pennyroyal	**pīdūna**
pepper	**felfel**
pine	**kōj**
pistachio	**fessā**
plant of which brooms are made	**jāz²**
plant with flowers	**gezīne**
plant with fragrance	**āzrōbā**
plantain	**bōrahang**
plum	**gālī, halikašta**
pomegranate	**enār**
poppy	**koknār**
potato	**sāv-zamīnī, māxulī**
prunella	**ālitče**
pumpkin	**kodī**
purslane	**xolfa**
quince	**bāh**
radish	**torob**
raspberry	**rob, xārxešar**
raw cotton	**vēš**
resin (excretion of plants)	**zay¹**
rice	**baray**

root	**bunā, rīša, kūla[1]**
root of tobacco	**kīnyar**
rue	**asfand, sandal**
Sebesten	**sapestān**
seed	**barz[2], tom[1], tom[2], xāx, piša[2]**
seeds of calamint	**vālengū**
sesame	**kanjī**
Setaria italica	**gārs, bəl**
shrub	**bana, böl[2], veha**
Sisymbrium	**xākeje, šavje**
sour grapes	**γūrā**
spearmint, mint	**nanā[2]**
spinach	**asfanāj**
spinous bush	**gölja**
spruce	**senabbar**
stone of a fruit	**tanda**
stump of a tree	**gerda, künda, konda[1]**
sunflower	**golmāftōu**
tamarisk	**gaz[2]**
thorn	**soko, tē, xār[2], taška**
thorny plant	**āloul, ašk[2], āhangay, zarrīn-gayāh, ōljum, kerefo**
tobacco	**tambikū, tūtün**
tomato	**goujū**
tree	**bana, dār[2], derax**
tree (sort of)	**mürd, samarqan, van**
tulip	**lāla**
turmeric	**ālat, zarčūva**
turnip	**šālγam**
unripe fruit	**tande, nagad, nāras**
unripe parts of the apple	**tīj[1]**
valerian	**alaf-oškar**
vegetables	**sawzī**
vine	**sanjara, mā[2]**
vine burgeon	**bār-γede, rūme**
violet	**banafša**
walnut	**gerdekūn**
water-cress	**qodome**
water-melon	**andüna**
wheat	**ganam**
white poplar	**tīr[1], dālesbīd**
wild plant	**asfarza, ostāγoddūs (→ kind of wild plant)**
wild plant used as fuel	**gūšexara**
wild sedative plant	**alaf-oškar**
willow	**vēd**
yarrow	**būmōdarān**
young tree	**tūla, nehāl, nouča**

2.1.16 Clothing

apron, pinafore	**varband, pēšband[1]**
bag	**kīsa, gāle, tāča, tūja**
bangle	**alangū, dasband, mangalī**
bead	**müre**
belt	**tāsmakamar, kamar[2]**
big leather bag	**qarāra**

brassiere	**čīče-ban, pessū-band, jeje-band**
broadcloth	**mōvūt**
buckle	**sagak**
bundle	**bastena, boγča, sobra**
button	**čeft[2], dögma, tuma**
cloth cut	**adresā**
cloth width	**adresā**
cloth, stuff	**sarang, kašk[2], pārča**
clothes	**rax, šüye[1]**
clothing	**rax**
collar	**jaγa[2], yāγā**
cord	**tōna**
corner of a headscarf	**čok**
corset	**aškam**
denim cloth	**varekārī**
earring	**gūšvāra**
face cover	**rūbanda**
felt	**navad**
felt hat	**kelāneveyī**
folded skirt for women	**pāčīn**
garment for men	**γabā**
garters	**ban-girove, vande-gulva**
glove	**haljak**
grave clothes	**xālatī, kafa**
handkerchief	**dāsmāl, čaparī**
hat	**kelā, kolā, šābgā, kalāšangōhī**
head kerchief	**čaγat, lačak**
kerchief for old women	**pūta**
kind of footwear	**gēva**
lace	**gēs**
leather bag	**hamyān**
leggings	**pātōve**
loincloth	**dās[2]**
long dress	**pāčīn**
loose trousers	**tammōn**
man's cloak	**ebā**
necklace	**tāvq/γ, garda-band, nāband**
overcoat made of felt	**navay[2]**
pocket	**bīj, jīf, kīsa**
puttee	**pāpēča**
pyjamas	**bīrjāma**
ribbon	**keš[1]**
ring	**angöštar**
rucksack	**kowlevār, pašta**
sackcloth, cloth	**jol, palās**
scarf	**šōl**
seat of trousers	**nefa-šalvāl, mīyūna, būd-e šalvār**
shirt	**šüye[1], paran**
shoe	**čamüš, kāfš, orosī, pā'aujār**
shoe-lace	**ban-kafš**
skirt	**šelīta, dūman**
sleeve	**āsa, bandas**
slit of dress	**čāk**
small fragments of cloth	**lašga, laka[1]**
sock	**gulua, jorōv**
sole of shoe	**taxtgēva**
spot on the clothes	**laka[2]**
tent	**čādāre, te īr**

thread	**nāγ, odū**
tight trousers	**mūsūre**
trousers	**šalvōla, pes**
trousers' belt	**dūma-tammūn**
trousers' leg	**pača-tammūn**
turban	**mandīl**
underwear	**zērpūš, hērpērūnī, jīrpīrūnī, zīrjūme**
upper part of a shoe	**dūmagēva**
veil	**jola**
velvet	**māxmal**
waistcoat	**soxāba, jeleγa, jirēxta**
wedding gown	**xūnčūīn**
woman's coat	**jīlak**
wooden shoe	**som**
wrapper for bedclothes	**čāččö, šemad**
wrist belt	**pātōve**

2.1.17 Quantity and Number

counting unit for gardens	**gerī, īraz**
counting unit for rooms	**yort**
eight	**haš**
eighteen	**hajda**
eighty	**haštād**
eleven	**yazde**
few	**derazdena, lek, yarzēī**
fifteen	**pōnze**
fifty	**banjā**
fourteen	**čārde**
fortieth	**čēlmā**
forty	**čāl**
four	**čāhār**
fourth	**čarma**
hundred	**sad**
measure of length	**gaz**[1]
ninteen	**nihode**
measure of weight	**xārvār, döhös**
nine	**noh**
number	**daqar**
one forth	**vīsebanjā**
one third	**sayāk**
part	**dūng**
quantity, number	**daqar**
quarter	**čōrah, say**[1]**, vīsebanjā**
seven	**haf**
seventy	**hāftād**
six	**šoš**
six hundred	**šaysād**
sixteen	**šōnze**
sixty	**šas**[1]
ten	**dah**
tenth	**dehma**
third	**semma**
thirty	**sī**
thirty one	**yek-sī**
thousand	**hazār**
three	**sa**

three hundred	**sēsad**
twelve	**dāvāzze**
twenty	**vīs**
twenty one	**yek-bīst**
two	**do**
two hundred	**dövēs**
unit of weight	**sangešā, tīres**

2.1.18 Occupations, Crafts, with some Implements and Materials

anvil	**sendō**
awl	**derafš**
baker	**nōnvō**
barber	**dallak**
big copper	**teyō**
big needle	**gandūj, sejena**
blacksmith	**āhangra**
board	**taxta**
brick	**ājor, čōrika, xotōyī**
butcher's hook	**čangak[2], γollāb**
camel driver	**sārevō, sāravūn**
carpenter	**najjār**
carpet comb	**šūne-γōlī**
carpet ornamentation	**melīla**
carpet weaving machine	**dārγōlī**
carpet weaving tools	**ostora**
chip	**damtarešta, talāša**
cobbler	**pīnadūj**
cotton beater's bow	**kevō-halājī**
curling of thread	**tōv**
dagger	**xanjar, kōrdā**
device for weaving	**āsū**
drum	**döhöl, tāvl**
dyer	**rangerēj**
file	**sōfō**
fisherman	**māhīgēr**
flute	**nay[1]**
glaze	**lozm**
gold	**telā, zar**
gunsmith	**aslehesāj**
hammer	**čaköš**
hank	**γerna, γarγara, gondale, gandela, qobal**
hat maker	**kolā**
hunting	**ēšgār**
jewel	**naγīm**
jeweller	**zargra**
kettledrum	**naγāra**
kind of oboe	**sornā**
knot of a carpet	**čella**
locksmith	**γolfsāj**
master	**ūstā, ossā**
measuring stick	**čūxat**
medicine	**davā[1], dovā, borme**
midwife	**māmāče**
miller	**āravūn**
musical instrument	**sāj[1], kamōnča, komō**
patch	**pīna**

plastering	**andö**
potter	**küzagār**
prick	**derafš**
rope	**rasan**
sawdust	**pü**
servant	**pēšxedmat**
sewing needle	**darzan**
silk	**amrīšan**
silk (purified)	**gēs**
silver	**nāqra**
skein	**kalāfe**
sledge	**pek**
snare, trap, pitfall	**dām, tala, galla**
soap boiling	**pözva**
spindle	**čarxejā, čūrešta, čār[3], douk, pilī**
spinner	**pelūk**
spit	**sēx**
stick for carpet washing	**nīmšūr**
stitch	**kok[2], kolī**
tambourine	**dab**
thief	**döz(d)**
tinsmith	**mesgra**
trowel	**māla**
watchman	**darbō, pāsbō**
watchman guarding the crops	**daštvōna**
weaver	**bavah**
weaving	**abarhākatan**
whirligig	**ārje**
worker's occupation	**falagī**

2.1.19 Varia

armour	**āvzor**
army	**laškar**
bag	**tūja, γarōrā**
basis	**bēx**
beating	**dax, lōs**
birth place	**āvxūna[1]**
blow, shock, stroke	**damb**
boat	**makū**
bottom	**ta[2]**
bow	**kemūn**
box	**sandīq, mejrī**
bullet	**fašan**
capital	**pātaxī**
captive	**ēsīr**
card game	**ganjafa**
cart	**gōrī**
clown	**tāzī**
clowning around	**antargardūna**
colour	**ran**
cord	**band, pāpēča**
crumb	**barγeje, xord(e)**
cure	**darmū**
dirt	**votūrā, čark, selle**
district	**māhlā**
doll	**ārūsje, orūsak**

drop	**čekā, lak**
envelope, packet	**gelūna**
filth	**votūrā, čark, selle**
fitting of cloth	**orīkata**
fold	**γar**
follower, disciple	**peyrav**
footprint, track	**yaga-pā**
form	**rīxd**
foundation	**bēx**
gift	**tohva, čam-rōšanī**
glue	**sereš**
half	**āla[1], nesf, nīm[2]**
handwriting	**dāsxāt**
harm	**hef**
heap, pile	**qoloma**
highest place	**kodüya**
hookah	**deremba[2], γalyūn, qeylō**
inkpot	**dövet**
knot	**gerah, morg, bölγešū**
lesson	**dārs**
letter	**nāma[1]**
make-up	**rēščāra**
manner	**sān, tāvr**
mark	**nešō**
message	**pāygūm**
mistake	**ālišī**
newspaper	**rūjnūma**
opium pipe	**bōfūr**
owner	**sāhob**
pair	**bār-dūl, jof**
paper	**veraqa**
peak	**tok**
piece	**viyarda, tīka[1], qōna**
place, position	**yā[2], gol, hegō**
poison	**zāhr**
portion	**bāxš, resad**
pretext, excuse	**sarsemō, feyoma, qiyūma**
programme	**handāt**
race track	**harangū**
raft	**kalak[1]**
remedy	**čāra**
ribbon	**tēqa**
rubbish	**ašγāl, jāz[1], hākrūbe, kūt**
savings	**passendāj**
sheath	**pel**
sip, mouthful	**bok**
slap	**bēxgūšī, rūgūšī**
slap in the face	**rūgūšī**
small boat	**makū**
soap	**sabī**
sort, kind	**jūr**
spherical object	**gulla**
stink	**gana**
sword	**šamšēr**
tablet	**hab**
thing	**če[2]**
traffic	**ūmed-o-šod**
treasure	**ganj**

trifle	**lītār**
twist	**pēč, tav**
wedge	**gōva**

2.2 Verbs

akimbo	**lam**
applaud	**dasbajī**
approach	**ājayā- (ājey-)**
ask	**bepörsova, va[2], pārsā- (pārs-)**
ask for one's hand	**xāš- (xāš-)**
be	**ay[1], bā- (h)-, bābā- (bā(h)-)**
be able	**šā- (š-)**
be afraid of	**betarsova, tārsā- (tārs-)**
be alike	**mūnd- (mūn-)**
be confused	**čālavaš- (vuz-)**
be cooked	**dam bekešova**
be finished	**abarhākatan**
be frightened	**tārhāvdan**
be grinded	**pešta**
be located	**dīštan, īšā- (īšt-)**
be ruined	**horījova**
be shocked	**hāgandova**
beat	**büxüssen**
become	**bābā- (bā(h)-), vabōyan, gelā- (gel-), gennā- (genn-), īšā- (īšt-)**
become bankrupt	**āre-maryan**
become sour	**beterošīva**
become sour (yogurt)	**bezelova**
become visible	**gīnā- (gīn-)**
befit	**gat- (gā/gō-)**
being married	**šu**
believe	**mūnoya- (mūn-)**
bite	**gaza, lavazga, bīhādāyan**
biting	**dargašta**
block the water-bed	**varnā- (varna-)**
blow	**vāšt- (vāz-)[3]**
boil (*intrans.*)	**beyūšova**
boil (*trans.*)	**beyūšēnova, vūšūnā- (vūšūn-)**
break	**baxmarda, fesess- (fesenj-), hemard- (hmar-)**
breakable	**šekassenī**
bring	**ārd- (tōr-), ūnīya- (tūn-), hār- (tār-), hūnīd- (hūn-)**
bring down	**ta[2]**
broken	**bamarīya, behmerīya**
burn	**bosūjova, sot- (sūj-), sottan**
burn trotter hair	**bepelānova**
burning without flame	**payīsā- (payīsa-)**
burnt	**bosota, sotta[2]**
burst, explode	**beterakova, tarakā- (tarak-)**
bury	**hāγ ka- (kar-)**
buy	**berīda, rīd- (rēn-), hernī- (hrīn-)**
cacare	**mēšt- (mēz-), dermēšta**
call	**vāj ka- (kar-)**
carpet weaving	**bevata**
carry	**bekešova, keššā- (kešš-)**
catch	**gīr[2]**

catch a cold	**bečāda**
cause to burn	**bosūjonova**
cause to explode	**ār-feseta, beterakēnova**
cause to run	**tājā- (taj-)**
chew	**jovīd- (jov-), köta- (kūj-), kūjīdan**
chill	**bečāda**
chop the bread	**darpaynova**
clash	**deyā-beyāta, dayā-gandova**
cleave	**veškaftan, hoškōvīda**
closed	**bassa, hambasta**
clothe, cover	**ār[3], bepūšenova, va[2]**
come	**ammayan, bamda, madan**
come back	**vaylā- (vayl-)**
come into existence	**dar[2]**
connect	**band kīšā- (kīš-), bas- (band-)[2]**
construct	**besāta, sāt- (sāj-)**
cook	**bepova, pā- (pač-, pēč, poč-)**
cooked	**bepeta, pata**
copulate	**gāyīnā- (gāyīn-)**
cost	**harzā- (harz-)**
count	**ārē-jmārd- (jmar-), özmard-(özmar-)**
create	**xalq ka- (kar-)**
crossing	**bawdarī**
cry	**beraft- (b(e)ram-)**
cut	**barrīyan, beberīda, verī- (vrīn-)**
dance	**rāxsā- (rāxs-)**
decay	**pusōya- (pus-)**
deceive	**bevesta**
defecate	**mēšt- (mēz-), darmēšta**
deliver	**berasēnova, rasnā'an**
die	**boltovsenā, bemarda, mardan**
dig	**kōvnō'an, ār[3], barvajī, xāvīd- (xāv-), hā-, hāvata, kan- (kīn-)**
disagree	**kalanjār šö- (š-)**
do	**hā-, ka- (ker-)**
draw out, unsheathe	**abar**
drink	**hā-**
drip	**bečekova**
drive a nail	**dar[2]**
drive into	**derī-xovīda, ferū šeda**
dry up	**behöškēnova**
eat	**beordan, xarda- (xor-), hā-**
encounter	**dayā-gandova, dayā-berasva**
escape	**bevereta**
explain	**ēša-ka- (ker-)**
exterminate	**ār[3]**
fade, wither	**hāmarda**
fall	**dar[2], kat- (k-)**
fall back	**ōla**
fall down	**takata**
fall on the ground	**bun-kat**
fall out	**bar[2], abar**
fasten	**ārē-bāqāt-(bāqov-), ārē-čawsā- (čaws-), bas- (band-)[2], va[2]**
filter	**sāva- (sāv-)**
find, discover	**beyöšta, vīšt- (vīz), vištan**
flaking off of the plaster	**ārhašta**
flee	**bevereta**

flow	**rā[1]**
fly (*intrans.*)	**ār[3], beparnova, parā (par-)**
fly (*trans.*)	**pārnā- (pārn-)**
forget	**vīr, hāpūšengāyan**
form	**rā-vas- (vēs-)**
frighten	**betarsēnova, tārsnā- (tārsn-)**
fry	**tōv**
futuere	**gāyīnā- (gāyīn-)**
gallop for horse	**vāšt- (vaz-)**
gather	**ār[3], dar[2], gerā ka- (kar-)**
get dry	**ārhöškā, bečölözova, behöškova**
get lost	**heya, māk**
get married	**šu**
get released	**rahā- (rah-)**
get under way	**rā[1]**
get up, rise	**pōbōyan, pāštā'an**
give	**dā(d)- (da-), hā-, dādova**
give birth	**bezāda, zā- (zōn-)**
give out	**abar**
go	**büšta, rā[1], šā- (š-)[1]**
go down	**ta[2]**
go mad	**hār[2]**
go out	**abar[2], bar[2]**
God forbid!	**nabada**
gradual burning	**payīsā- (payīsa-)**
grind	**pešt- (peš-)**
grow fat	**čāγābeda**
grub up a bush	**bevata**
hang (*trans.*)	**dar[2], āγūt- (āγūj-)**
hanging	**delengōn, dar[2], ōngōn**
hear	**enö-(enah-, tenah-)**
hide, conceal	**veret- (verej-)**
hung	**darhōvta, darhovjova**
hunt	**bar[2]**
irrigate	**behanjēnova, henjōyan**
it behooves	**gāhā**
it is possible!	**gāhā**
it was about to….	**īdambā**
keep outside	**abar**
kill	**bokösta, košt- (koš-)**
kiss	**būsā- (būs-)**
know	**zōnā- (zōn-), īnāsā- (īnās-)**
laugh	**xandā- (xand-)**
learn	**hömmōtan**
leave	**var-dā- (d-)**
lick	**belēštova, leštan**
lie down	**derā-hāxoten**
lift	**ārdārdan**
light up a fire	**gandā- (gandov-), va-grāt- (-grā-)**
like, admire	**pesandā- (pesand-)**
limp	**belangova, šālā- (šāl-)**
live	**jūn dārd- (dār-), gozarūn ka- (kar-)**
look	**angāšt- (angaš-)**
look for, seek	**zūyāyan, ār[3], derezā- (derez-), ār[3], jūgāda- (jūg-)**
lose	**vāšt- (vāz-)[1], dar[2]**
lose a game	**darvāštan**
make silent	**čūnā'an**

make the bed	**yā²**
make understand	**fahmēnā'an**
meet, face	**ār-gandova**
milk	**döt-(dūš), tūšt- (tūš-), hā-, hādota**
mix	**yārītan**
moan	**banālova**
moisten	**tāznā- (tāzn-)**
move	**bejömovö, ār³**
must not	**nay²**
obey	**rēvō-karda**
obtain, acquire, gain	**gērvūnīd- (vōn-)**
open	**dāqnā- (dāqna-), hā**
opportet	**gāhā**
overturn	**dar²**
pass	**bawdarī, veyāšt- (ver-)**
pasture (*intrans.*)	**bečerova, čerā (čer-)**
pasture (*trans.*)	**bečernova, čāmā- (čām-)**
place	**bāqāt- (bāqōv-), va², vaš- (varz-), haš- (harz-), nāya- (n-)**
play a game with ball	**kou-kardan**
plough	**āvörda**
pluck	**abar**
possess	**dārdān (dār-)**
pour	**berīta, rēja- (rēj-), rūvanga**
pour out	**abar**
prepare thread	**betōnova**
pull	**bar², bekešēnova**
pull down	**ta²**
put	**va², haš- (harz-), nāya- (n-)**
put a trap	**tela**
put into	**lānā'an, dar²**
put out	**abar²**
put to sleep	**xāsēnā- (xāsēn-), hā-, hösönā- (ösön-)**
rain	**vārā- (vār-)**
raise	**ār³**
reach	**berasova, rasā- (ras-)**
read, learn	**ār³, xand- (xōn-)**
recognise	**ešnāsā- (ešnās-)**
release	**rā ka-, var-dā- (d-), hēra (ka-)**
return	**vaylā- (vayl-)**
reveal	**barāvorda ka- (kar-)**
rise	**ār³, pābeda, pāštā- (pāšta-)**
roar	**böγörova**
roll	**betörnova, betorova**
rot	**begandova**
rotate	**čarxā'an, zūyāyan, gelā- (gel-), gennā- (genn-)**
rub	**bosounova, bemōlīda, mālā'an**
rubbing	**dayā-mōlīda**
run	**betata, tat- (tēj-), derezā- (derez-), vaš(t-) (vuz-)**
rush	**tāt- (tēj-)**
sacrifice oneself	**sar¹**
say	**bevāta, vā- (vāj-), hangošt- (hangār-)**
scratch	**bekelāšēnova, bekelōšīva, xārā'an, xomā- (xom-)**
seat	**abar², čōnā- (čōn-), hā**

see	**bedīda, dī- (vun, yīn-)**
sell	**borūta, hörūtt- (horūš-), rūt- (rūš-), herūš**
send	**bekīnova, rāsnādan, vas ka- (ker-), kīnāda- (kīn-)**
send out, expel	**bar²**
separate	**ār³, barvajī, vavjiyan**
sew	**āre-bāqāt- (bāqov-), dāst- (dārz-), va², vadāštan, hā-, hādašta**
sew together	**yādaštan**
shake (*caus.*)	**bejömōnovo**
shake, move	**tekna- (tekn-), betekonova, hōtūšenova**
shave	**beterāšova, tarāšā- (tarāš-)**
shine	**ār³, bederaxšova**
shiver	**belarzova, larzā'an**
shout	**šüya ka- (kar-)**
show	**nemā'an**
shutting the door	**hākarda**
sift	**vet- (vēj-), hāvīta**
sit	**čāšt- (čīn-), hā-, hāčaštan, āhā(d)- (āh-)**
sleep	**xāt- (xās-), hā-, hōt- (hos-)**
slide	**hā-**
smearing	**gel¹**
sneeze	**pöza- (pöz-), aččow**
sow	**bekašta, kaš- (kar-)**
speak, talk	**dam bedova, eša-ka- (ker-)**
spin	**rēš- (rēs-)**
sprinkle	**bepāšenova, ār³, hā-, pāšna- (pāšn-)**
stand	**veštōyan, hovēštova**
standing	**ēšte**
stay	**bemanda, mand- (mön-)**
steal	**dözdā-(döz-), γōšoγlenjū**
stick (*intrans.*)	**bečavsova**
stick (*trans.*)	**bečavsēnova, āre-čawsā- (čaws-)**
stitch together	**yādaštan**
strike	**ār³, bāqāt- (bāqōv-), bas- (band-)², ves- (vēs-),xos- (xos-),hemard- (hmar-), jīd- (jīn-), kōsta- (kōd-)**
suck	**bemöta, mot(a)- (mok-)**
suffer	**ranjā'an**
suppose	**gemūn ka- (ker-)**
surreptitious look	**sar¹**
sweep	**hōrūta, rot- (rōf-)**
swing, twist	**tōv**
take away	**āre-grata- (gēr-), grata- (gēr-), hā**take **bārd- (bar-), bebarda**
take out	**abar²**
taste	**češnā'an, bečašta, češā'an, čāšt- (čāš-)**
tear	**beviyarda, fesess- (fesenj-), hevardan, viyard- (viyar-)**
tear to pieces	**yā-vašernā'an, beviyaruva**
tell lies	**bevesta**
there is	**ha²**
there is no	**naha**
think	**fekr ka- (ker-), mūnoya- (mūn-)**
thresh	**henjāyan**
throw	**beparnova, pamā- (pam-), ār³**
throw, cast	**ārē-vain- (van-), bāqāt- (bāqōv-),**

	büxüssen, van- (van-), ves- (vēs-), xös- (xös-)
throw out	**bar[2], abar**
to be catched	**gīr[2]**
torment	**köta- (kūj-), tājā- (taj-)**
torn	**dernāya**
turn (*trans.*)	**begelnova**
turn (*intrans.*)	**begelova**
turning the plate	**bölnova**
twist	**dar[2]**
understand	**fahmā- (fahm-)**
urinate	**šāšīd- (šāš-)**
visit	**pādāyniva, sar[1]**
wait	**derāz vaka**
walk	**rā[1], jovā'an**
want	**delgā, gat- (gā-/gō-)**
wash	**bešöšta, šoš-(šūr-)**
watch	**ru ka- (kar-)**
wear, put on	**bepūšova, va[2], pēš (pūš)**
weave	**rāstan, vat- (vand-), beteda**
weep	**beraft- (b(e)ram-)**
weigh	**ār[3]**
wind, wrap	**bepīčonova, pēčā- (pēč-)**
winnow	**bābüjār, ābāddī, āxəren**
write	**va[2], neve/ušt- (nevēs-)**
written	**nevüšta**
yawn	**aččow**

2.3 Adverbs

a little	**barqē, derazdena, ēlečī, ūrda, kem, pūrījā**
after	**pasar, ba'd, da[2], nahmal**
afternoon	**ba'd, pasī, dēyargove, šūm**
again	**am**
alone	**ītena**
also	**am, ham, jī, hamčenīn**
altogether	**dumyāda**
always	**hamē, hamēšā, olōnīya**
another place	**yōgōbī**
apparent	**mālūm**
as if	**mozēnna**
at once	**ījā**
at that time	**nahmal, nāvax**
at times	**gāhē, gā-vāxtī**
before	**da[2], var, pēš[1]**
behind	**pese, pēš[2]**
close together	**tangiā**
constantly	**hey, olōnīya**
day after tomorrow	**pahara, payhā**
day before yesterday	**pare**
few	**ēpartūjā, barqē**
forced	**azzā**
forenoon	**pēšapīšīm**
forward	**da[2], var, pēš[1]**
free of charge	**mof**
gradually	**āle-āle**
immediately	**fāvrī**

in a little while	**īdambī**
in assembly	**davreyā**
in front of	**rāšt(a)**
in pieces	**anjī-anjī, lam-lam**
in that direction	**nāla[1]**
in turn	**dampašā**
in, inside	**rū[2]**
last night	**hečav**
last year	**pār[1]**
late	**dēr[1]**
like	**adā, rav, mōyūn, nēza, amūne**
midnight	**nasbe-šev**
mistakenly	**tābetā**
monthly	**māhyūna**
never	**ačarā, ēšax(t), hargez**
night before last night	**parašan**
nightly	**šebūna**
now	**hat**
now (at present)	**hāl, alānja, eteu, ha[1]**
nowhere	**ēče**
on that side	**ōnaga**
once	**yagbōr, yara**
one by one	**ajayjay, čīmī, īye-īye**
one time	**īvaxtī**
out	**abar[2]**
outside	**abar[2]**
quickly, rapidly	**vur-vur**
right now	**hōn, darhel**
separately	**yedāgūna**
side by side	**varyā**
similar	**adā, rav, mōyūn, amūne, nēza**
slowly	**yāvāšja**
sometimes	**gā-vāxtī**
suddenly	**vēxay, īhō(w)**
surreptitious	**šīv**
that day	**nārūj**
that much	**nāndegar, nahma**
that way	**nājūr[1]**
then	**ūmahal, nōmvaxt, egar, pas**
this night	**amšou**
this year	**ēisāl**
three days ago	**paspare**
three nights ago	**pasparēšou**
till now	**baha, bat**
to the left/right	**ōla**
today	**ārū**
tomorrow	**hayā**
tomorrow night	**rāšav, hayāšou, būndešeyv**
twice	**dö-passā**
two years ago	**perāre**
underwater	**hērāvī**
yesterday	**ezze**
yet	**hamū, hatebī**

2.4 Adjectives

absent-minded	**gēj**

abstemious	**madāqā**
abundant	**fal[1], ferāvō**
acaudal	**vēdom, kol[3]**
accurate	**dača, dörös**
alone, only	**ved, yakkā, īdā, jeda, langā**
amusing	**maxzare**
annual	**īsāle**
another	**ajaynya, ībī**
anxious	**delvāpey, nādelgrūn, negarān**
astringent	**sōra, gas**
auspicious	**šekūm**
awake	**bīdār, vīdār**
bad	**bad, baz, edbār[2], vad**
bald	**kačal**
bare	**barna, xaravā, rowt, lox(t)**
barefoot	**pāberena, pāxārā**
bare-headed	**sar[1]**
baseless	**elāha**
bastard	**večela**
beautiful	**xoškel, šūx, hūrvārī, māštī, qašang**
better	**vetar[2], naštar**
big	**bözörg, gerd[1], happol, mas, massar, našoq, dürüšt**
bilayer	**dölā**
bitter	**tal**
black	**sīva**
blind	**kur**
blue	**ābī, kowr**
blunt	**kol[4]**
boaster	**čāpčī, čosmēj**
bobtail	**dömkola**
bootlicker	**lame-līs**
bowed	**sīlča**
bright	**rūšā**
broad-shouldered	**čāršūna**
brown	**teryākī**
capricious woman	**lekāte**
careless	**sarsangī**
castrate	**axta**
chatterer (chatterbox)	**čosmēj**
cheap	**erzō**
childish	**hojm**
clandestine	**lāpūšt**
clean, neat	**pāk[1]**
cloudy	**āurā**
coarse	**zevr, kolof**
coated	**andou**
cold	**beča, sart, hunek**
collective	**verā[2]**
compelled	**nāčār**
cool	**hunek**
coquettish girl	**yehāhābede**
correct	**dača**
covered with flour	**ārtī**
coward	**nagovār**
cowardly	**nāmerdūna**
cripple	**lay**
crooked	**ečem, tāv, xal[2], kaj, xal[2], orīb**

crowded	**börö**
crumpled	**lahar, leh-o-lah**
cultivated	**ābād**
cunning	**ōw-šīv-kā, pasalaxūn, zabīn**
curved	**tāv, orīb**
daily	**harrūa**
dangerous	**nāemn**
dark	**tōrīkā**
dark blue	**sürmaī**
dark-coloured	**zaysīva**
dead	**marda**
decorated	**ārpeštūn**
deep	**taydār, gūl[1]**
desirable	**delgā**
difficult	**döšvār, sāxt**
dirty	**bēlāgo, čerkūnd, xākī, gāl[2], patāl, ārmēšta**
disgusting	**ārmēšta**
disrepute (to be in)	**čaimkata**
domelike	**qolombozī**
double	**döye**
doubtful	**deldel**
dribbling	**gelīz**
drunken	**mastā**
dry	**xošk, hošg**
early	**zü, jald**
easy	**āsō, xār[3]**
empty	**rūvanga, rūdgāv, vay[1], xālī**
entire	**īdas**
envious	**čensür, hösüd**
epileptic	**γašaša**
evil	**ārgendā**
evil-doer	**ārgendā**
evil-eye (possessing)	**bad-čaš**
excellent	**nūhūrā, čāγā**
expensive	**gorō**
extinct	**čāšta**
false	**elāha**
familiar, known	**āšnā**
far	**dur**
fat, corpulent	**čak**
feminine	**mā[3]**
few	**nanja, barγeje, kam[1]**
flat person	**xonok**
foolish	**hālū**
foreign	**vēgūna, xīra**
forgetful	**ārangīnova**
foul-mouthed	**zevera**
full	**por, sēr[2]**
glad	**xošāl, hedūr**
gluttonous, voracious	**xardīza, lame-līs, aškam, porxor**
good	**xāp, vah, həp, nač, nūhūrā**
gossipy	**pasalaxūn**
greedy	**kanes, kerč, dandō**
green	**sawz**
grey	**xākayn, kapūt, halīrō**
ground	**qenjeqenje**
half-cooked	**badpita**

handicapped	**hav**
hard	**šaqšaq**
heedless	**sarsangī**
helpless	**bīčāra**
high	**böland, massar**
hollow, empty	**vay[1], pūk**
hooligan	**lāt(a)**
hopeless	**nā'amīd**
humpback	**kalū**
hungry	**veša, nāk**
idle	**vēkār(a)**
idle talker	**čosmēj, čāpčī**
ignorant	**vēxojāb, xeng, nādō**
ill-humoured	**zevera**
ill-mannered	**ālišī**
ill-sorted	**nājūr[2]**
imbecile	**čel[2], tāl-xonča**
impudent	**vēheyā**
incomplete	**nātemōm**
innocent, sinless	**bīgonā**
insipid, tasteless	**vēnemek**
interchanged	**tābetā**
intricate	**gelyā**
inversed	**orīb**
inverted	**orīb**
joint	**bār-dūl**
joyful	**bared**
juggler	**bambūlbāz**
knave	**pe-bosota**
lame	**šal, lay**
large	**ferā**
last	**egar, darpa**
lasting	**āzegār**
lasting one-day	**īrūja**
lazy	**alayngal, tambal**
lenient, flexible	**lams**
liar	**derūvājen**
licentious	**lekāte, ārmešta**
light	**savok**
long	**darāz, derāj, dorāz**
loose	**šal, laq, šol**
loving	**mehravūn**
low, lower	**čāla[1], ta[2], gīrōve**
lucky	**xošbax**
mad	**dēvōna, gēj, künxar**
malicious	**vatjens, bajiens**
many	**jūī, nahma, sēr[1], zeyād, fal[1], por**
masculine	**nar**
mixed	**rū-vö-bar, gelyā**
moist	**tar, nam**
molly-coddle	**lef**
monochrome	**īray**
more	**vēštar**
much	**vīš, xelle**
Muslim	**mosalmō**
naked	**barna, xaravā, rowt, lox(t)**
narrow	**vārīk, tay**
narrow-minded	**kerč**

near	**nazdīk**
neat	**zaf**
new, fresh	**nōq, tāza, jaxd**
nimble	**čābök**
obedient, humble	**rēvō-γar**
obstinate	**īpalī**
occupied	**gereytār**
of four kinds	**čāryūne**
of little capacity	**jīnī-jīnī**
old	**patāl, pīr, kahna, kelata**
on feet	**pīgāda**
one-eyed man or animal	**īčaš**
onefold	**īlā**
open	**tāq, vā[2], döq, dāγ[2]**
opposite	**rāšt(a)**
owner of cattle	**māldār**
Persian	**fōrsī**
pessimistic	**badvīn**
picturesque	**delvāz**
pleasant	**xoš**
poisonous	**zardār**
poor	**feqīr, oftāda**
precious	**fāxer**
pregnant	**ābes, āvīra, teldār**
prepared	**ferāham**
pretty	**qašang**
quick	**tonde, jald, dē, vūr-vūr**
quiet	**xār[3]**
quiet (silent)	**čāšta, xōmūš, sāken**
raw	**xōm, negeda, napā'a, nepēčīvōva**
ready to stand	**yākam**
red	**sūr[1], γermez**
reddish	**zaysūza**
rich	**māldār**
round	**gerd[2], tūtūle**
rude fellow	**garda-kolof**
sad	**deltay, āzādār, nādelgrūn**
sage	**čēšzūn**
salty	**sūr[2]**
screamer	**jōrčī**
scurrilous	**bad-dava, bad-zeyō, alayngāla**
separate	**seva, yadā**
shabby	**fezertī**
sharp	**tīj[2]**
short	**jūj, gurzā**
short tail	**dökola**
shy	**kamrü**
sick	**nāčāq, nāčār**
silent	**sāken, čāšta, xōmūš**
similar	**ījūr**
single	**yagūna, vījen, langā**
skilful	**ūstā, ossā**
skinny	**edbār[1], tagārs[2], mandemūr, nāsūlī**
slow	**āsā, āsfeja, hamvārya**
slow-witted	**hālū**
small	**xord(e), hourd, rīz, jurja, būjūla, ūrjūk, vejīj, xūd, jīj, jūj, kasla, kūčūra, naqaja**

smaller	**vejīštar**
soft	**lams, narmā, da[1]**
sour	**tār[2]**
sour-sweet	**mayxōš**
speakers of the same language	**hamzeyō**
special	**darbas**
squint-eyed	**kāčīz, qīč[2], lūč**
standing	**čēlay**
stern	**bölvəndā**
straight	**ras, īsera**
strong	**šaqšaq**
stubborn	**tāl-xonča**
stupid	**čel[2], xeng, hālū, bohl**
subordinate	**šīv**
suspicious	**bad-gemō**
swindler	**kūlā**
talkative	**ārvāj, samej, čosmēj**
thin	**nāzok**
thirsty	**taina**
tidy	**kīnūy**
tight	**tay, sef**
tired	**halāk**
tormenting	**zabīn**
trampled, trodden	**lāγa, pāmāl**
true	**dača, dörös**
ugly	**baz, olla, bazlū, āgīm**
unconcious	**alpar, vēheš**
unduly	**bēxod**
unkind	**nāmehrebō**
unlucky	**baxtekūrja**
unripe	**nagad, nāras**
upturned	**varepe**
vagrant	**sargardō**
vast	**šīd, pahen**
violet	**lāhārā**
warm	**dāγ[1], valārm, garm**
weak	**hav, lās[2], nātevō, šol**
wet	**tar, nōkūr**
white	**asbey, zaysefīd**
white beard	**rīšespey**
whole, full, complete	**tamām, pāk[2]**
wide	**ferā**
wide (broad)	**šīd, pahen**
windy	**vōdī**
wise man	**čēšzūn**
with big stomach	**xardīza**
with dirty nose	**čölmenā**
with red tail	**dömsüre**
withered	**čelezgā'a**
without eyelash	**vīmeža**
witty	**bared, šūx**
wooden	**čū**
worn-out	**fezertī**
worse	**vatar**
wrong	**ālišī**
yellow	**zard, zay[3]**
young	**rūja[1], jāhal, jevūn**

2.5 Pronouns, Conjunctions, Exclamations, etc.

about	**sar^{2}**
after	**ba'd, da^{2}, nahmal, pasar**
all	**serāj, hama^{2}**
although	**xaynēnko**
altogether	**īpārča**
among	**gel^{2}, mī^{2}**
and	**va^{1}**
another	**abī, ēvdī**
another person	**ēške**
another thing	**čībī**
Be happy!	**šabā**
because	**berāye-nö-kö**
behind	**pa, dömbāl**
between, among	**da^{1}, gel^{2}, lā^{3}**
both	**hörde**
but	**hemā, velī, zorak^{2}**
certain	**ajay, ēta**
Did you see?!	**dagā**
diminutive suffix	**-ja**
each	**hār^{1}**
each one	**īkayka**
each other	**yōbī**
enough	**bas, vas**
every	**hār^{1}**
everything	**hār^{1}**
everywhere	**haryā**
except	**joz**
exclamation: *wow*!	**bah**
fast	**gorr-o-gorr**
feminine suffix	**-je**
first	**āvval**
for the purpose of	**bāren, berāye-nö-kö**
for the sake of	**bāšde, bala, be^{2}, berāye, bura, da^{1}, dar^{1}, rā^{2}, vera^{2}**
for this purpose	**balkö**
for this reason	**nazarā**
from	**az^{2}, ba^{3}, bērō, da^{2}, de^{1}, vā^{1}**
from here	**anbī**
from there	**nībī**
front	**da^{1}, jalav**
he/ she	**ay^{2}, ū^{1}, vay^{3}, īd, nōna, nān, nōn**
here	**ēnde, andar, yaga, īnda, nēan, nīdēja**
herself/himself	**xovē, nīxo**
hey!	**ey**
how	**četaw, sayīn, čojürē**
how much	**čendeqar**
how much (many)	**čandagar**
I (*1 sg. pers. pron.*)	**az^{1}, yaman, ma**
if	**agar, qeya**
in	**da^{1}, dar^{2}, rū^{2}, lā^{3}, ba^{4}, bā^{2}, bar^{1}**
in front of	**da^{1}**
in this direction	**nēla, nēvar**
inner	**to^{1}, yūre^{2}**
inside	**rūda, yūre^{2}**
middle	**rūwe, mī^{2}**

must	**āgā, āy, bāyad, vaīs, vegī, yay, veštā**
myself	**xom**
near	**varyā**
next to	**da²**
no, not	**na¹**
none	**ēškedom, hēšgīn, ēškī**
not any	**ēče, hēč**
nothing	**ēče, īččī**
oh!	**āh, e**
on, over	**ār³, bar⁴, dīm², rā⁴, rü, gel²**
one thing	**īčē**
other	**abī, dīgar, vədī, xīra**
others	**nōmbī**
ourselves	**xomūn**
out	**abar²**
person	**nafar, tan, kas, axe**
rather	**bālkom**
really	**magar**
really?	**yōra**
rear	**dömbāl, pa**
self	**ūj, xo, hūje**
several	**čan, čande**
side	**pāhlī, āl, var, dam¹, sadr, nāla¹, ōla, ovgā, vāla**
side (direction)	**var**
since	**čon**
so	**nēza**
so that	**xālbī**
some	**jarza**
some more	**čandībī**
someone	**folān**
something	**čēy, čīmī**
such	**nēza**
suffix	*-zār* **-jār**
that	**ūn, ūnā, yōn, nā², nān, nō², nōnā**
that (*conjunct.*)	**ke, nāke**
that one	**nā-bī**
the way that	**nīzanī**
themselves	**xayšī**
there	**ūniya, vā³, yōnaga, nīgde, nījeje**
these	**nēm**
they	**hamūš, nāhā, nīyā, nūe, ašōn, īde, nēm, ōnā**
this	**eyno, nē, nī, nēna, nēn, nōn, hamīn**
this much	**nēndaqar**
this small amount	**nēndaqarjele**
this time	**ēmbar, ēmqarta**
this way	**nōjūrī, nējūr**
till	**tā¹, yō²**
time (*numeral*)	**īpasa, karat, pasā**
to me	**ma**
to, towards	**ba¹, be¹, da¹, de²**
together	**verā², baja, bayā, varā**
too	**nēham**
under	**pā², šēv, ta², gīrōve, hēr, jēr**
upwards	**ār³, bālā, gal³, pal⁴**
verbal prefix	**va², hā**
vice versa	**sartākūn, varepe**

we	**ama, īma**
Well done!	**šabā**
what	**če³**
when	**kahe**
where	**kā²**
which	**kodom**
who	**ēta, kahe, ke**
Who knows?!	**ēša-kō**
whoever	**hār¹**
why	**čörā, ōyō**
with	**ba², xay²**
without	**bī², vē**
yes	**are**
you (*sg.*)	**ta¹**
you (*pl.*)	**šama¹**
yourself (*pl.*)	**xōdūn**
yourself (*sg.*)	**xot**

2.6 Place Names

Abuzeydabad	**Bīzōvōy**
Abyane	**Viyōna, əvyona**
Bīdgol	**Vīgol**
Bīdhend	**Vīyēn**
Hanjan	**hanjan, henjōyan**
Iran	**Īrō**
Kashan	**Kāšūn**
name of a river	**Sarīsa**
Qohrud	**Qāhrū**
Qazvin	**Qazīn**
Siyalk (archaeological site)	**seyala**
Tehran **Terō**	

2.7 Ethnonyms and Proper Names

Gypsy	**qorbetī**
inhabitant of Abuzeydabad	**bīzōvōyja**
inhabitant of Kashan	**kāšī**
Sohrab	**Zorāb**

PERSIAN INDEX

āv	آب
ābād	آباد
ābādī	آبادی
ō'anbār	آب‌انبار
pulūna	آب ایستاده
čolm	آب بینی
sok	~
ōdumāγ	~
līr	آب پنیر
ōwjūš	آب جوش
ābjī	آبجی
ōudozdak	آب دزدک
ōdumāγ	آب دماغ
čolm	~
sok	~
tof	آب دهان
ū'āyn	~
vēg	~
gelīz	~
ōveyn	~
aur	ابر
avrī	ابرو
ābrou	آبرو
āurā	ابری (هوا)
amrīšan	ابریشم
gēs	ابریشم پاک شده
owzār	ابزار
γašaul	ابـــزار پـــاک کـــردن حیوانات
čorta	ابزار حساب دستی
ostora	ابزار قالیبافی
ālenjen	آبزه باغ
ōw-šīv-kā	آب‌زیرکاه
pasalaxūn	~
ābes	آبستن
āvīra	~
Teldār	~
šor-šor	آبشار
ōvrēja	~
now	آبشخور چوبی
hābeda	آب شدن یخ

tevā	آبکانه
kābōlayne	آبکش
ōukeš	~
pālāst	~
owjen	آبکی
lā[4]	آب گل‌دار
mandōw	آب گلی
āvgūšt	آبگوشت
āstar	آبگیر
sār	~
tārka	~
čel[2]	ابله
xeng	~
āval	آبله
koja	~
mandōw	آب مانده
Bīzōvōy	ابوزَیدآباد
Bīzōvōyja	ابوزیدآبادی
melūl	آب ولرم
ābī	آبی
ōvyārī	آبیاری
rāšn	آبیاری ۲۴ ساعته
behanjēnova	آبیاری کردن
henjōyan	~
sereja	آبیاری کوتاه‌مدت
tova	آبیاری نیمروزه
Vīyōna	ابیانه (نام روستا)
gamīza	اتاق کوچک
adāš	آتش
alāv	~
gor[3]	~
adāš	آتشکده‌های ابیانه
abārbayrī	برداشـــتن غـــذا (از روی آتش)
karūna	اجاق
kar[1]	~
barkervenā	~
kalak[2]	~
barker	~
küra[1]	~
ājor	آجر
čōrīka	نیمهٔ آجر(آجر)

xotōyī	آجر مربع‌شکل
ōjīl	آجیل
šavčera	شب‌چره
hālū	احمق
axta	اخته
egar	آخر
darpa	~
darpa	آخرین (آخر)
āγ	آخور
sūl	آخور بزرگ
tabīla	~
ōγōra	~
āxond	آخوند
düa	ادامه
čör	ادرار
jīč	~
jūjū	~
čörsūja	ادرار با سوزش
ādem	آدم
čosmēj	آدم پوچ
kīnūy	آدم تمیزکار
lāt(a)	آدم لاابالی
ādemēzāt	آدمیزاد
ālat	ادویه
ādīna	آدینه
bāry	آذرخش
gorombeš	~
ōzāqa	آذوقه
edbōr	اذیت
raddī	~
köta- (kūj-)	اذیت کردن
zabīn	اذیت‌کننده
ārpeštūn	آراسته
rēščāra	آرایش صورت زنان
ārd	آرد
ārtī	آردآلود
ārdavējā	آردبیز
pārjan	~
ordak	اردک
ōrdīne	آردینه
erzō	ارزان
arzan	ارزیدن
harzā- (harz-)	ارغنده
ārgendā	ارگ
ark	ارگ
ārenj	آرنج
avruya	~
kūnbāfī	~
γūza	~
alvāra	آرواره
fak	~
wāt-noxoš	آروغ
ār[1]	~
ara	ارّه
yassa	~
are	آری
az[2]	از
ba[3]	~
bērō	~
da[2]	~
de[1]	~
vā[1]	~
nībī	از آنجا
anbī	از اینجا
čaimkata	از چشم افتادن
līsa	از حال رفتن کودک
ēša-kō	از کجا که
edbōrī	آزار
elīgūjēlī	ازگیل
γīr	آژخ
āsō	آسان
xār[3]	~
as	اسب
māyōn	اسب ماده
naryūn	اسب نر
harangū	اسپریس
asbas	اسپست (گیاه)
asfarza S	اسپغول
asparza	اسپل
asfand	اسپند
sandal	~
ūstā	استاد
ossā	~
āsūna	آستانهٔ در
dambargāh	~
galbar	~
ōsōna-bar	~
estal	استخر
sāla	~
astaxūn	
neydast	~
pīša[1]	~
kūnbāfī	استخوان زانو
γūzak	استخوان ساق پا
ostāγoddūs Y	اسخودوس
qesūn	استفراغ
qosso	~
assakūn	استکان

eṣtekān	~
piyāla	~
āsa bandas	~
asfarza	اسفرزه (گیاه)
asfanāj	اسفناج
aslehesāj	اسلحه‌ساز
esm	اسم
nām	~
āsamūn	آسمان
dīndel	اسهال
rēγ	~
ar/ār²	آسیاب
ālk	آسیاب (دندان)
āravūn	آسیابان
lat	آسیب
ēsīr	اسیر
āš	آش
če¹	~
sūrvā	~
šefde	آش بـــا گوشـــت و آرد نخودچی
āšpāz	آشپز
motbax	آشپزخانه
ālišī	اشتباه
javdū	آش‌جو
kōčī	آش ذرت
āšval	آش رشته
āš	~
ōgora	~
ašrefī	اشرفی
ašγāl	آشغال
jāz¹	~
areye	اشک
ašk²	~(نوعی درخت)
barāvarda ka-(kar-)	آشکار کردن
šūlī	آش شله
āšnā	آشنا
aččow	اشنوشه
šāxūna	آشیان
ašiyūne	آشیانه
āγ	اصطبل
īderaxt	اصلهٔ درخت
rēvō-karda	اطاعت کردن
kā²	اطاق
rū³	اطاق زنانه
naxl	اطاق کوچک
payderī	اطاقی که پنج در دارد

mūnoya- (mūn-)	اعتقاد داشتن
koryelā	آغاریقون
süle	آغل
γōš	~
āγ	~
hās	~
rō²	آغوز
gala²	آغوش
āftāv	آفتاب
xoršīd	~
golmāftōu	آفتابگردان
āftova	آفتابه
dar²	افتادن
kat- (k-)	~
bün-kat	افتادن بر زمین
ōla	افتادن به پشت
garda	آفت انگور
šefta	آفت درخت
šefta	آفت سیاهی گندم
kūla²	~
ālāsā	آفت گندم
rō²	افروشه
āfsār	افسار
rūšan	افشاندن
mār	افعی
axe	آقا
koryelā	اکارج
hat	اکنون
agar	اگر
qeya	~
kalī	آگیش
hōl	(آل)
alāw	آلاو
kos	آلت تناسلی زن
kor	آلت تناسلی مرد
alhāl	الک
ārdavējā	~
pārjan	~
alak	الک دولک
lākočū	~
elāha	الکی
alangū	النگو
disband	~
mangalī	~
gālī	آلو
halīkašta	~
alāw	الو

ālītče	آلوچه
helūke	~
helūke	آلوچهٔ ترش
gūlī	آلو زرد
čapar	آلونک
alō²	آله
hemā	امّا
yākam	آمادهٔ بلند شدن
hōl	امّ‌الصبیان
ammayan	آمدن
bamda ~	
madan ~	
ūmed-o-šod	آمد و شد
āmrūd	امرود
Ārū	امروز
ēisāl	امسال
amšou	امشب
xārdel	املت
hömmōtan	آموختن
havō	اموسنی
omīd	امید
ūn	آن
ūnā	~
yōn	~
nā²	~
nān	~
nō²	~
nōnā	~
ān³	ان (مدفوع)
enār	انار
ambār	انبار
pak²	انبار کوچک
marr	انبار گندم
hamyān	انبان
ambör	انبر
börö	انبوه
ūniya	آنجا
vā³	~
yōnaga	~
nīgde	~
nījeje	~
enjbār	انجبار
zatī	انجمن
kōta- (kūj-)	انجوغ
anjīl	انجیر
āre-vain- (van-)	انداختن
bāqāt- (bāqōv-)	~
büxüssen	~
van- (van-)	~
ves- (vēs-)	~
xös- (xös-)	~
darvēsta	انداختن سرکه و شراب
nōndoče	آن دختر
da	اندر
dar²	~
rū²	~
lā³	~
nanja	اندک
andou	اندوده
nārūj	آن روز
ādem	انسان
ensū(n)	~
īčaš	انسان یا جانور یک چشم
nāla	آن سو
nāla	آن طرف
ōnaga	~
nājūr	آن‌طور
lams	انعطاف‌پذیر
zay¹	انغوزه
nāndegar	آن قدر
nāke	آن که
ūmahal	آنگاه
nōmvaxt	~
vāgza	انگژ
zay¹	انگژد
angöš	انگشت
kalīč(a)	انگشت پا و دست
angöšta	انگشت سبابه
šepoškoš	~
šas²	انگشت شست
kalīč(a)	~
angöšpēla	انگشت کوچک
čelīk	~
kalīč(a)	~
māmačelīk	~
qalīč	~
angöšta-görde	انگشت میانه
kūreqor-ōxōne	~
angöštar	انگشتری
alayngal	انگل
rāšk	~
ang¹	انگل بدن بز
angür	انگور
tourk	~
šovūš	انگور کشمش شده
nahma	آن مقدار
nahmal	آن موقع
nahmal	آن وقت
nāvax	~

hamūš	آنها
nāhā	~
nīyā	~
nūe	~
nā-bī	آن یکی
ay²	او
ū¹	~
vay³	~
īd	~
nān	~
nōna	~
nōn	~
bāj	آوا
āhar	آوار
viyard- (viyar-)	~
bāz	آواز
būj	~
bon	~
bāj	~
vāj	~
jājā	آواز جمع‌آوری مرغان
šabōw	آواز شادباش
ārd- (tōr-)	آوردن
ūnīya- (tūn-)	~
hār- (tār-)	~
hūnīd- (hūn-)	~
ōwranja	اورنج
ūstā	اوستا
ossā	~
āvval	اول
čangak¹	آونگ
ōngōn	آونگان
dar	آویختن
āγūt- (āγūj-)	~
darhōvta	آویخته
delengōn	آویزان
dar²	~
ōngōn	~
darhōvjova	آویزان شدن
āvīšun	آویشن
āh	آه
e	~
deylam	اهرم
leylamī	~
qārāz	~
āsā	آهسته
āsfeja	~
hamvārya	~
āhak	آهک
āhen	آهن
aynuvā	آهن‌بایه
āyn	~
āhangra	آهنگر
āhū	آهو
ey	ای
yōra	آیا
Īrō	ایران
mīzohār	ایزار
veštōyan	
ایستادن	
hā-	~
hōveštova	ایستادن
ēšte	ایستاده
ēšte	~
ašōn	ایشان
Īde	~
nāhā	~
nēm	~
ōnā	~
eyno	این
nē	~
nī	~
nēna	~
nēn	~
nōn	~
ēmbar	این‌بار
ēnde	اینجا
andar	~
yaga	~
īnda	~
nēan	~
nīdēja	~
nōjūrī	این‌جوری
nēza	این‌چنین
ēmbar	این دفعه
ēmqarta	~
nēla	این‌سو
nēla	این طرف
nēvar	~
nējūr	این‌طور
nēza	این‌طور
nīzanī	این‌طوری که
nēndaqar	این‌قدر
nēndaqarjele	این مقدار کم
nēm	اینها
nēham	این هم
deyargove	ایوار
ayvūn	ایوان
pešgā	~
čār-peškema	ایوان بزرگ
āhīna	آیینه

ba²	با
xay²	~
xaynēnko	با اینکه
bābā	بابا
pīdūna	بابونه
bājonōγ	باجناق
hambāčč	~
vāšt- (vāz-)¹	باختن
darvāštan	باختن در بازی
vād	باد
šamāl	باد خنک
wōy	بادشکم (گوز)
demāγ	باد گرم
dema	~
bādōm	بادام
ende²	~
bādūm-tel	بادام تلخ
tanges	بادام کوهی
vādzan	بادبزن
bādanjū	بادنجان
vōdī	بادی
īpasa	بار (دفعه)
karat	~
pasā	~
rā³	~
vōy¹	~
bār	بار (محصول)
bārūn	باران
vārō	~
vašan	~
helōva	باران همراه برف
bōrahang	بارهنگ
vārā- (vār-)	باریدن
vārīk	باریک
bāša	باز (پرنده)
tāq	بـــاز (در مقابـــل بسته)
vā²	~
dōq	~
dāγ²	باز شده
dāqnā- (dāqna-)	باز کردن
hā-	~

bāzār	بازار
bāzārča	بازارچه
bāfī	بازو
vājī	بازی
kāda	~
lākočū	بازی الک دولک
tūlavāzī	~
tābūsgā	بازی با توپ
aynuvā	باسه
bīrjāma	باشامه
bāša	(باشه) بازار
aynuvā	باشه (خمیازه)
bāqessōn	باغ
bōsō	~
raz	~
bussūne-esbe	باغ سگ
razbūn	باغبان
razjī	~
bāxča	باغچه
rāstan	بافتن
vat- (vand-)	~
bevata	بافتن قالی
abarhākatan	(پایان یافتن کار) بافندگی
bavah	بافنده
vāfā	بافه
bāγlī	باقلا
pasāu	باقی‌ماندهٔ آب
ār³	بالا
bālā	~
gal³	~
pal⁴	~
ār³	بالا بردن
kodüya	بالاترین جا
bālākīya	بالاخانه
bālāxōna	~
māl-xuana	~
ār	بالا کشیدن
bālna	بالانه
bālaš	بالش
mālīn	~
motakā ~ peškam	بالکن (ایوان)

bōlang	بالنگ
vālengū	بالنگو
mālīn	بالین
bō	بام
peštebūn	~
vāj	بانگ
bavar	باور
mūnoya- (mūn-)	باور کردن
verā	باهم
baja	~
bayā	~
varā	~
āgā	باید
āy	~
bāyad	~
vaī	~
vegī	~
yay	~
āgā	بایست
veštā	بایستی
babr	ببر (حیوان درنده)
joz	بجز
žüregī	بچگی
vača	بچه
žüray	~
mača	~
hojm	بچه‌صفت
jeqel	بچهٔ کوچک
horm	بخار آب
baxarī	بخاری
baxt	بخت
bāxš	بخش
resad	~
āmerz	بخشایش
lexovl	بخو (بخاو)
kok²	بخیه
kolī	~
bad	بد
baz	~
edbār²	~
vad	~
baxtekūrja	بدبخت
dādebīdād	بدبختی
olūma	~
badvīn	بدبین
vatar	بدتر
baz	بدترکیب
olla	~
vatjens	بدجنس
bajiens	~
bad-čaš	بدچشم
zevera	بدخلق
bad-dava	بددهن
vöyödas	بدست
bad-zeyō	~
alayngāla	~
bad-gemō	بدگمان
bada	بدن
bī	بدون
vē	بدون
barz²	بذر
tom¹	~
tom²	~
xāx	~
ār³	بر
bar⁴	~
dīm²	~
rā⁴	~
gel²	~
āγā	برادر
barā	~
dada	~
orge	~
dada	برادر بزرگ
gāgā	~
mīra²	برادر داماد
barātjena	برادرزن
dayejen	~
hāl-ovlat	~
amū	~
berūšāya	برادرشوهر
dadešū	~
borāyešī	برادرشوهر کوچک
dada	برادر کوچک
berārī	برادری
damtarešta	براده
talāša	~

pu	~
orīkata	برازنـــده بـــودن
	لباس
qelqele	برآمدگی حلقوم
bala	برای
be²	~
berāye	~
bura	~
da¹	~
dar¹	~
rā²	~
vera²	~
bāren	برای آنکه
berāye-nö-kö	~
balkö	برای اینکه
börč	برج
pōbōyan	برخاستن
ār-gandova	برخورد کردن
ar³	برداشتن
bārd- (bar-)	بردن
bebarda	~
bördan	~
sartākūn	برعکس
varepe	~
vālgū	برغ
fafr	برف
feray	برق (صاعقه)
γorombeš	~
ūm	برکت
bar	برکشیدن
ār	برکندن
balg	برگ
valg	~
malq	~
hā-	برگرداندن
vaylā- (vayl-)	~
bölnova	برگرداندن ظرف
hā-	برگشتن
vaylā- (vayl-)	~
halgāla	برگهٔ آلو و هلو
ergāla	برگهٔ زردآلو
handāt	برنامه
baray	برنج
vara	بره

barrū	~
barna	برهنه
xaravā	~
rowt	~
lox(t)	~
barrīyan	بریدن
beberīda	~
verī- (vrīn-)	~
beza	بز
šīγkan	بز اخته شده
sabor	~
paybor	بز پنج‌ساله
naxrāz	بز پیشرو گلّه
čārbör	بز چهارساله
bozorg	بزرگ
gerd¹	~
happol	~
mas	~
massar	~
našoq	~
gāzor	بز سفید و سیاه
sabor	بز سه‌ساله
rāš	بز سیاه و زرد
šošbor	بز شش ساله
bezīla	بزغاله
kowre	~
narboz	بزغالهٔ پـنج سـالهٔ
	نر
čāppeš	بزغالـهٔ دوسـالهٔ
	ماده
kūlār	~
döbör	بزغالهٔ دوساله نر
toqolī	~
qaher	بزغالهٔ سه ساله
vahī	بزغالهٔ یک ساله
yakbor	~
üškār	بز کوهی
dālgūš	بز گوش بزرگ
xatte	بز گوش‌سفید
bözmōve	بز ماده
bözmöč	بزمجه
Karmalēr	~
māslīse	~
dagga	بـــز نـــر بـــرای
	جفت‌گیری

kalkan	بزی که در پیـری اخته شده
bas	بس
vas	~
āre-bāqāt- (bāqov-)	بستن
āre-čawsā- (čaws-)	~
bas- (band-)²	~
va²	~
hā-	~
döl	بستن آب
hākarda	بستن در
bassa	بسته
hambasta	~
jūī	بسیار
nahma	~
bosqāl	بشقاب
daurī	~
pašqāb	~
mošgü	بشکوفه
böška	بشکه
hömja	~
bülüka	بشکهٔ بزرگ
bātrī	بطری
ba'd	بعد
da²	~
ba'd	بعدازظهر
pasī	~
bāγāla	بغل
gala²	~
bastena	بقچه
boγča	~
sobra	~
vaza, baža	بک (وزغ)
haš- (harz)	بگذار
fāvrī	بلافاصله
bəlbəl	بلبل
γauγekare	بلدرچین
jījīke-sahrāī	~
xelt	بلغم
bālkom	بلکه
boland	بلند
massar	~
ār	بلند شدن
pābeda	~
pāštā- (pāšta-)	~

ār³	بلندن کردن
ārdārdan	~
pal⁴	بلندی
pala	~
belūt	بلوط
are	بلی
havō	بناغ
ērbāqā	بناگوش
havō	بنانج
xarand	بن‌بست
band	بند
pāpēča	~
ōwbanda	بند آب
gīr¹	بند انگشت
ban-angoš	~
moza-angoš	~
četār	بند پای بزغاله
dūma-tammūn	بند تنبان
ban-girove	بند جوراب
vande-gulva	~
ēxēya	بند چوبی اسـب یا شتر
bunā	بن درخت
egāl	بند شتر
keš	بند شلوار
ban-kafš	بند کفش
lāhārā	بنفش
banafša	بنفشه
lā¹	بنلاد
āγ	~
vēnō	بنو (عدس)
bēx	بنیاد
babāsīl	بواسیر
mavāsīl	~
pīzī	~
bana	بوته
böl²	~
veha	~
gölja	بوته‌ای خاردار
beremba	بوتهٔ خار
tēassōn	بوتهٔ خار
deremba¹	~
čaz	~

ēšū	~
dörömā	بوتهٔ صحرایی
ay[1]	بودن
bābā- (bāb-, b-)	~
bāvo-nebā	بود و نبود
dənde[2]	بوز (زنبور)
vāž	~
bōsō	بوستان
vōz	بوسه
māč	~
mūs	~
būsā- (būs-)	بوسیدن
büf	بوف
bōqolomō	بوقلمون
pōm	بوم (زمین کاشته)
zelzala	بومهن
pamā- (pam-)	~
bū	بوی
gana	بوی گند
pous	بوی نم و پوسیدگی
ba[1]	به
be[1]	~
da[1]	~
de[2]	~
va	به (پیشوند فعل)
bah	به (حرف صوت)
nazarā	به این جهت
šabā	به‌به!
bāšde	به خاطر
gērvūnīd- (vōn-)	به دست آوردن
pasar	به دنبال
rā[1]	به راه کشاندن
ōla	به طرف چپ
ōla	به طرف راست
davreyā	به گرد هم
ma	به من
bāh	به (میوه)
dampašā	به نوبت
dar	به وجود آمدن
bāhār	بهار
vahār	~
sarsemō	بهانه
feyoma	~
qiyūma	~
vetar	بهتر
naštar	~
vahešt	بهشت
deyā-beyāta	به هم خوردن
dayā-gandova	~
yādaštan	به هم دوختن
yārītan	به هم ریختن
vahī	بهی
bī[2]	بی
vē	~
biyābö	بیابان
aynuvā	بیاستو
sarsangī	بی‌اعتنا به مردم
bīčāra	بی‌چاره
vēheyā	بی‌حیا
bēx	بیخ
vēxojāb	بی‌خبر
vet- (vēj-)	بیختن
hāvīta	~
bēxod	بی‌خود
vēxay	بی‌خودی
vēd	بید
šeuš	~
bīdār	بیدار
vīdār	~
vēdom	بی‌دم
kol[3]	~
vīgol	بیدگل (نام روستا)
vīyēn	بیدهند (نام روستا)
vīr	بیر (خاطره)
bīrjāma	بیرجامه
abar	بیرون
bar[2]	بیرون افتادن

abar	~
bar[2]	بیرون آمدن
bar	بیرون انداختن
abar	~
abar	بیرون بردن
abar	بیرون پریدن آب هنگام جوش
abar	بیرون چیدن
abar	بیرون دادن
abar	بیرون رفتن
abar	بیرون ریختن
bar	بیرون شدن
bar	بیرون کردن
abar	بیرون گرفتن
abar	بیرون نشاندن
abar	بیرون نگهداشتن
abar	بیرون نهادن
vīs	بیست
yek-bīst	بیست‌ویک
vīš	بیش
vēštar	بیشتر
vēšā	بیشمه
xōya	بیضه (تخم)
vēkār(a)	بیکار
vēkār(a)	بیکاره
vēgūna	بیگانه
xīra	~
bīgonā	بی‌گناه
Pā	پا
pāberena	پابرهنه
pāxārā	~
pāpēča	پاپیچ
pātōve	پاتابه
dīgla	پاتیل
tūnča	~
pātīl	~
kašal	پاچه
ōla-kün	~
pača-tammūn	پاچهٔ شلوار

bāl	بیل
esbar	~
bahrā	~
kəvar	~
ösbār	~
rūšan	بیل چوبی برای باد دادن گندم
jīmbāl	بیلچه
kanūča	بیلچهٔ بنایی
sarbas	بیماری سردی مزاج
ašīna	بیماری (نوعی)
xonok	بی‌مزه (دربارهٔ شخص)
vīmeža	بی‌مژه
vēmeylī	بی‌میلی
nāk	بی‌نوا
da (1)	بین
gel[2]	~
lā[3]	~
vēnemek	بی‌نمک
vīnī	بینی
čölmēnā	بینی چرکین
bīva	بیوه
vīga	~
jenbīva	~
goh	بیهودگی
alpar	بیهوش
vēheš	~
šīt	پادرد
Tong	پارچ شیشه‌ای
mašrefa	پارچ مسی
sarang	پارچه
kašk[2]	~
pārča	~
narmelū	پارچهٔ تنورپاک‌کنی
pārdoma	پاردم
düla	پارس سگ
hophop	~
pār	پارسال

vāfr	پارو
kat²	~
pārū	~
wāz	پاروی بزرگ
viyarda	پاره
yā-vašernā'an	پاره‌پاره کردن
fezertī	پاره پوره
beviyaruva	پاره شدن
jer	پاره شدن پارچه یا کاغذ
beviyarda	پاره کردن
fesess- (fesenj-)	~
hevardan	~
viyard- (viyar-)	~
pāsbō	پاسبان
pōbōyan	پا شدن
pāštā'an	~
hērpā	پاشنه
küne-pāšnepā	پاشنهٔ پا
pājīna	~
pāšne-bar	پاشنهٔ در
bepāšēnova	پاشیدن
ār³	~
hā-	~
pāšna- (pāšn-)	~
pāk	پاک
gelūna	پاکت
pālō(n)	پالان خر یا اسب
navay²	پالتو آستین‌دار نمدی
pālīza	پالیز
pāmāl	پامال
pōnze	پانزده
pā'aujār	پای‌افزار
xerāz	پایان آبیاری
abarhākī	پایان یافتن
abarhākatan	~
pātaxī	پایتخت
taws	پای جلویی شتر
pādāyniva	پای کسی به خانه‌ای بـاز شدن
pāyīj	پاییز
čāla	پایین
ta²	~
gīrōve	~
takata	پایین افتادن
bēr-kārd- (bēr-ka/e-)	پایین انداختن
ta²	پایین آوردن
ta²	پایین بردن
hērda	پایین ده
ta²	پایین رفتن
ta²	پایین کشیدن
pek	پتک
patū	پتو
bepova	پختن
pā- (pač-, pēč, poč-)	~
bepeta	پخته
pata	~
bābā¹	پدر
bö	~
būgā	~
pe	~
bābā²	پدربزرگ
bābāje	پدرزن
bāγsūra	~
mōy-pīre	~
pežena	~
piyazan	~
pe-bosota	پدرسوخته
bōbešū	پدرشوهر
bāγsūra	~
bōhešū	~
piyašūy	~
por	پر
madā	پر بودن
pār	پر (پرندگان)
pārnā- (pārn-)	پراندن
palpehe	پرپهن
beparnova	پرت کردن
pamā- (pam-)	پرت کردن
ār³	پرت کردن به بالا
yāgā²	پرچین
ārvāj	پرحرف
samej	~
čosmēj	~
līčār	پرخاش
aškam	پرخور
xardīza	~

lame-līs	~
porxor	~
jola	پرده
γūrγūrje	پرستو
paraske	~
bāz-ö- xās	پرسش و پاسخ
bepörsova	پرسیدن
va²	~
pārsā- (pārs-)	~
pāranda	پرنده
mor²	پرندهٔ انگورخوار
šūnasar	پرندهٔ شانه‌به‌سر
čūlū	پرندهٔ کوچک
palpehe	پروانه
parparče	~
bal	پر و بال
bālāša	~
parm	پرویزان
parm	پروین
madāqā	پرهیزکار
perī	پری
ār	پریدن
beparnova	~
ār³	~
parā (par-)	~
pare	پریروز
parašan	پریشب
čelezgā'a	پژمرده
hāmarda	پژمرده شدن
egar	پس
pas	~
nahmal	پس از
passendāj	پس‌انداز
paspare	پس‌پریروز
pasparēšou	پس‌پریشب
čeje	پستان
jeje	~
keš²	~
ārpeštūn	~
pestūn	~
mama	~
gōn	پستان گاو و گوسفند
čīče-ban	پستان‌بند
pessū-band	~
jeje-band	~
fessā	پسته
gaudra	پستو
lītār	پستی
kürra	پسر
pīra	~
pürja	پسر بزرگ
pürja	پسر خوب
pürja	پسر کوچک
pürja	پسرک
pahara	پس‌فردا
payhā	~
paküča	پس‌کوچه
pesandā- (pesand-)	پسندیدن
-je	پسوند تحبیب و مؤنث
-jār	پسوند ـ زار
-ja	پسوند مصغر
mol	پشت
ōla	~
ovgā	~
paš²	~
pēš²	~
bālābōn	پشت بام
dümbō	~
mölbō	~
pašbūn	~
peštebūn	~
pasar	پشت سر
paysar	~
mol	پشت گردن
pašgorm	~
küra²	پشته
peškal	پشکل
čār-peškema	پشکم
pešga	~
paym	پشم
paš-vere	پشم برّه
henjōyan	پشنجیدن
maš¹	پشه
pāša	~

paša-bend	پشه‌بند
pol	پل
jol	پلاس
palās	~
palpehe	پلپیک (گیاه)
sārda	پلکان
palakōn	~
palk	پلک چشم
peleng	پلنگ
palāv	پلو
orčan	پله
pak¹	~
palakōn	~
sārda	~
čola	پنبه
lūka	~
vēš	پنبهٔ خام
banjā	پنجاه
berna	پنجره
darīja	~
panjara	~
bar-bačča	پنجرهٔ کوچک
barīnja	~
šavqa	~
payšama	پنج‌شنبه
bunja²	پنجه
čang	~
panja	~
bunja-γalā	پنجهٔ کلاغ
veret- (verēj-)	پنهان کردن
panīr	پنیر
pūš	پودر گیاه دارویی برای ختنه
pīdūna	پودنه
lēve	پوزه
pūja	~
domaγā	پوزهٔ کوچک
sāxdūn	~
kemar	~
pās	پوست بدن
hārsā	پوست درخت
dāla	پوست روی زخم
pūstāla	پوست نازک روی گوشت
kāoula	پوستهٔ تخمه
vōy⁴	پوسیدگی
püsōya- (püs-)	پوسیدن
pūš	پوش (خار)
ār	پوشاندن
bepūšēnova	~
va²	~
yallāγ	پوشاندن بذرها با خاک
barkervenā	پوشش تنور
bepūšova	پوشیدن
va²	~
pēš (pūš)	~
vay¹	پوک
pūk	~
pul	پول
pīdūna	پونه
pāhlī	پهلو
šīd	پهن (گسترده)
pahen	~
peyar	پهن (تپاله)
varz	~
pahīn	~
dappa	~
adresā	پهنای پارچه
pey¹	پی خانه
hōrū	پی ساختمان
pīgāda	پیاده
pīgāz	پیاز
piyāla	پیاله
pēč	پیچ
dar²	پیچاندن
pēč	پیچ جاده
pēča	پیچک
bepīčonova	پیچیدن
pēčā- (pēč-)	~
gīnā- (gīn-)	پیدا شدن
vištan	پیدا کردن
patāl	پیر
pīr	~

šüye[1]	پیراهن
paran	~
pīrajan	پیرزن
peyrav	پیرو
pīzī	پیزی
bīrjāma	پیژامه
pēs	پیس
da[2]	
var	~
pēš (1)	~
jarāb	پیشاب
šāš	~
pēšapīšīm	پیش از ظهر
šaγīγa	پیشانی
pīsedūme	~
varband	پیش‌بند
pēšband (1)	~
pēšxedmat	پیشخدمت
hā-	پیشوند فعلی
varyā	پیش هم
pāygūm	پیغام
pīla	پیله
pīna, daγya	پینه
daqū	پینهٔ انگشتان پا
pīnadūj	پینه‌دوز
peyvand	پیوند
band kīšā- (kīš-)	پیوند داد دادن
pī (2)	پیه

tā[1]	تا
yō[2]	~
xālbī	تا اینکه
tāv	تاب
pouč	تاب‌بازی
tatelōujū	تاب برای بازی کودکان
tōv	تاب دادن
betōnova	تاب دادن نخ
tōv	~
tābessōn	تابستان
tōbūt	تابوت
tāva	تابه
āftova	~
baha	تابه‌حال
tāfto	تابهٔ نان‌پزی
varbela	~
lala	تاج خروس
bat	تا حالا
tat- (tēj-)	تاختن
tōna	تار
šeytūn	تارتنه
šeytūn	تارتنک
karatena	تار عنکبوت
mī[1]	تار مو
tōrīkā	تاریک
tājā- (tāj-)	تازاندن
tāza	تازه
jaxd	~
nōq	~
tāza	تازه داماد
tāča	تازیانه
tās	تاس
taftū	تافتون
moassōn	تاکستان
āstar	تالاب
sār	~
tārka	~
össār	~
pūlūna	~
tōna	تانه (تار)
tāvō	تاوان
dāval	تاول
tāval	~
γīr	~
xuāzīl	تاول‌های چرکی روی گردن
tāča	تای
to[3]	تب
tav	~
teuxāl	تبخال
balta	تبر
dārjen	~
tavar	~
vazane	تبر گوشت

nar-tavar	تبر هیزم‌شکنی
tevnauba	تب نوبه
tenlarz	تب و لرز
dappa	تپاله
varz	~
pahīn	~
sārā	~
seγa	~
peškal	~
paqal	~
mamīza	~
tappa	تپالهٔ گاو
tambal	تپل مپل
kopā	تپّه
māhūr	~
pala	~
sangliča	تپهٔ سنگی
tejīr	تجر
tohva	تحفه
tax	تخت
taxtgēva	تخت گیوه
taxta	تخته
pīša²	~
taxta	تختهٔ چوبی رشته‌بری
valgebarā	تختهٔ خمیر
tīrtōve	~
pūtīnī	~
sāle	تختهٔ سنگی
kīsm	تخته‌های سقف
tom¹	تخم (بیضه)
xāx	~
pīša²	~
vēždāna	تخم پنبه
turke-čaš	تخم چشم
večela	تخم سگ
toma-karg	تخم‌مرغ
xākera	~
tar	تر
darāγza	ترازو
tarāz	~
damtarešta	تراشه
talāša	~
beterāšova	تراشیدن
tarāšā- (tarāš-)	~
torob	تربچه
qorbetī	ترتیبت
tārs	ترس
bāyā	~
betarsēnova	ترساندن
tārsnā- (tārsn-)	~
nagovār	ترسو
betarsova	ترسیدن
tārsā- (tārs-)	~
tār²	ترش
bezelova	ترش شدن ماست
toršamka	ترش شدن معده
varsūja	~
zay	ترشح گیاه
beterošīva	ترشیدن
ār-feseta	ترکاندن
beterakēnova	~
tāznā- (tāzn-)	تر کردن
derezā- (derez-)	ترکنده
beterakova	ترکیدن
tarakā- (tarak-)	~
terenjebīn	ترنجبین
tara	ترّه
kāl²	~
qodome	تره‌تیزک
kālājār	تره‌زار
sūnō	تشت
tāška	~
lagan¹	~
tāšta	~
sowne	تشت خمیر
sīlkeje	تشت سابیدن کشک
döšak	تشک
sara	~
tošak	~
nāhālī	~
rā-vas-(vēs-)	تشکیل دادن
qorbetī	تشمال
mūrčakata	تشنّج
taina	تشنه
sāva- (sāv-)	تصفیه کردن
handāt	تصمیم کردن
daqar	تصمیم
koje	تعداد

sīlča	تعویض
sūnō	~
tayār	~
gīlča	~
lānjīn	~
lāvuka	تغار چوبی
tof	تف
ōveyn	~
ū'āyn	~
vēg	~
gelīz	~
zōč	تفاله
sās	تفالهٔ انگور
tole-angur	~
tola	تفالهٔ چای
nōtaftō	تفتان
mūn	تفکّر
tafang	تفنگ
yagūna	تک
tekna- (tekn-)	تکان دادن
betekōnova	تکاندن
hōtūšēnova	~
tīka	تکه
qōna	~
laka	تکهٔ پارچه
anjī-anjī	تکه‌تکه
lašga	تکه‌های خرد شدهٔ پارچه
seyala	تکه‌های شکستهٔ ظـروف سفالی
čūzīl	تگرگ
sengak	~
tagārs[1]	~
zormakka	~
gelgelaka	~
tagārs[2]	تگژ
tagārs[2]	تگس
tal	تلخ
pōm	تل کود و سرگین
tolomba	تلمبه
tala	تله
galla	~
tela	تله گذاشتن
müš-tela	تلهٔ موش
darpaynova	تلیت کردن

tamām	تمام
pāk[2]	~
melešt	تمایل
rob	تمشک
xārxešar	~
pāk[2]	تمیز
jūrū	تمیز کردن جوی آب
tambikū	تنباکو
tammōn	تنبان
alayngal	تنبل
tambal	~
tonde	تند
jald	~
vur-vur	تندتند
šeytūn	تندو
tondē	تندی
malešt	تنفر
amālā	تنقیه
tay	تَنگ
golowpāš	تُنگ
tenges	تنگرس
kerč	تنگ‌نظر
tanga	تنگه
qanāt	~
qonāl	تنگهٔ زیرزمینی
barkervenā	تنور
tunūr	~
kalak[2]	~
kar[1]	~
küra[1]	~
karūna	~
barkervenā	پوشش (تنور)
barker	~
kermāla	تنور پاک‌کنی
barker	تنور (روی)
čīl	تنور گلی
tāxna	تنور نان‌پزی
tana	تنه
ved	تنها
yakkā	~
īdā	~
jeda	~
langā	~
küna	تنهٔ بریدهٔ درخت

beteda	تنیدن
rū²	تو (درون)
ta¹	ضمیر دوم شخص مفرد (تو)
šā- (š-)²	توانستن
tūbre	توبره
galand	~
kou-kardan	توپ‌بازی
tü¹	توت
tūtün	توتون
qoloma	توده
tūr	تور حمل کاه
qorbetī	توشمال
ēša-ka- (ker-)	توضیح دادن
tīfūn	توفان
kolüz	تو کشیدن بدن هنگام سرما
kelūse	توله
kolāsa-espa	~
tūla	~
sagtūra	تولهٔ سگ
tüla	~
večela	~
kotera	~
tü²	تون حمام
ta²	ته
kalāša	ته‌دیگ
yā²	جا
gol	~
yā²	جا انداختن
tābetā	جابجا
jājom	جاجیم
jada	جاده
hasājēn	جارو
hegenze	~
jārū	~
zārjēna	~
hōrūta	جارو کردن
rot- (rōf-)	~
dāšeīl	جاروی دستهٔ بلند
tāγ-rūva	جاروی سقف

Terō	تهران
kolū-vīsa	ته‌ماندهٔ خرمن
bay	تهوع
teyō	تیان (دیگ)
tīz	تیج
tīr	تیر
rāsp	تیر اصلی سقف خانه
tīres	تیرست (سیصد)
šeuš	تیر سقف
tīr-komō	تیرکمان
vārzanā	تیر نان‌پزی
ūbā	تیره (خاندان)
solm	تیرهٔ پشت
tīj²	تیز
tēša	تیشه
lasūn	~
čakoš	تیشه خارکنی
tavar	~
tīq	تیغ
lam-lam	~
xarmure	تیله
xarmure	تیلی
toyfī	تیهو
če	ثروت
sayāk	ثلث
yāde	جاری (زن برادرشوهر)
rā	جاری شدن
marγezār	جالیز
pālīza	~
jōm	جام
jōn	جان
jūn dārd- (dār-)	جان داشتن
jūnemāz	جانماز
jūnevar	جانور
kāza	جای بز کوهی در کوه
yaga-pā	جای پا
yōgōbī	جای دیگر
kāsavarda	جای ظرف

sīrīt	جای فتیله
hegō	جایگاه
parga	جای نگهداری گندم و جو
dūlāb	~
qorbetī	جت
seva	جدا
yadā	~
ār	جدا شدن
barvajī	جدا کردن
vavjiyan	~
yedāgūna	جداگانه
jorat	جرأت
bok	جرعهٔ آب
joz	جز
zūyāyan	جستجو
zūyāyan	جستجو کردن
ār³	جستن
derezā- (derez-)	~
ār³	~
jūgāda- (jūg-)	~
marda	جسد
jašn	جشن
jaba	جعبه
laoul	جعبهٔ چوبی برای حمل بار
gārmašq	جعبهٔ چوبی برای نگهداری ماست
jūmadūn	جعبهٔ قرآن
jō	جغ (یوغ)
bamene	جغد
büf	~
haγdūs-karā	~
joγd	~
kakou	~
hömzāy	جفت (کودک نوزاد)
bār-dūl	جفت (متصل)
jof	جفت (مقابل تک)
siōu	جگر
jegar	~
rūdelī	جگر پختهٔ گوسفند
jol	جل
baža	جلبک
jālsā	جلسه
bāyere	جلگه
da¹	جلو
jalav	~
varnā- (varna-)	جلو آب را گرفتن
soxāba	جلیقه
jeleγa	~
jirēxta	~
kāllā²	جمجمه
tuqula	~
zūyā- (zūy-)	جستن
zatī	جمع
ār³	جمع کردن
dar²	~
gerā ka- (kar-)	~
zaf	جمع و جور
ādīna	جمعه
jenn¹	جنّ
bejömōnovö	جنباندن
bejömovö	جنبیدن
jende	جنده
jang	جنگ
vēšā	جنگل
jangal	~
yā	جو
xasīl	~
hīye	~
īje	~
jū³	~
javāv	جواب
rūja¹	جوان
jāhal	~
jevūn	~
bār-γede	جوانهٔ درخت مو
rūme	~
vīxjū	جوجه
jūja	~
sanγūra	جوجه تیغی
xārmouš	~
kūltangērī	~
tīšk	جوجهٔ مرغ
tīkena	~
jījīke	جوجهٔ مرغ و پرنده

jūr	جور
gulua	جوراب
jorōv	~
yüš	جوش
beyūšēnova	جوشاندن
vūšūnā- (vūšūn-)	~
sandesalom	جوش چشم
süzenak	جوش صورت
beyūšova	جوشیدن
qorbetī	جوکی
āla	جو نیمه کوبیده
jowar	جوهر
jū	جوی
jovīd- (jov-)	جویدن
köta- (kūj-)	~
kūjīdan	~
var	جهت
dūjax	جهنم
jahandam	~
jehāzya	جهیزیه
māhr	~
bīj	جیب
jīf	~
kīsa	~
zanjara	جیرجیرک
jōrčī	جیغو
čābök	چابک
čādāre	چادر
teǰīr	~
čāččö	چادرشب
šemad	چادرشب نازک
korsī	چارپایه
pūta	چارقد پیرزنان
čōrah	چارک
say[1]	~
vīsebanjā	~
čāra	چاره
čāšda	چاشت
čāšt	~
čak	چاق
čaγū	چاقو
kārd[1]	~
masγal	چاقو تیزکنی
sollāb	~
čāk	چاک لباس
čāla	چالهٔ لباس
čāla-kūdgāh	چالهٔ آب
ālkana	چالهٔ کود
böγ	~
čōna	~
šokō	~
čawdār	چاودار
čā	چاه
čālzou	چاهک
čāke	چاه کوچک
čāy	چای
bečāda	چاییدن
čāp	چپ
kāčīz	چپ‌چشم
qīč[2]	~
lūč	چپ‌چشمی
čāppeš	چپش
čeje	چچوله
čörā	چرا (حرف پرسش)
ōyō	~
lām	چراغ
čārā	~
čarāγ	چراغ زنبوری
mūšī-gersūj	~
gerd-sūj	چراغ گردسوز
čerā	چراغ موشی
mūšī	~
gerd-sūj	چراغ نفتی
bečernova	چراندن
čāmā- (čām-)	~
pī[1]	چربی
barz[1]	~
līčār	چرت و پرت
čār[2]	چرخ
čarxā'an	چرخاندن
čarxejā	چرخ پشم‌ریسی
čārx	چرخ چاه
čara	چرخ خامه‌گیری

čār	چرخ نخ‌ریسی
bečarxova	چرخیدن
čarxā'an	~
votūrā	چرک
čark	چرک زخم
selle	~
jerme-gūš	چرک گوش
pelm	چرک گوشهٔ چشم
γay	~
pārdoma	چرمی که زین را به اسب می‌بندد
līčār	چرند و پرند
bečerova	چریدن
čerā- (čer-)	~
čaz	چزّه
čos	چس
vōy[4]	~
sereš	چسب
bečavsēnova	چسباندن
āre-čawsā- (čaws-)	~
zay	چسب گیاه
bečavsova	چسبیدن
čosgorg	چس فیل
češnā'an	چشاندن
čaim	چشم
čam-rōšanī	چشم‌روشنی
zāqūl	چشم سبز
čāšmak	چشمک
čama	چشمه
bečašta	چشیدن
češā'an	~
čāšt- (čāš-)	~
bāmjo	چغاله
kūwānda	~
čaγz	چغز
čoγolī	چغلی
čaγūndar	چغندر
marendezī	چغوک
čeft	چفت در

čandagar	چقدر
marendezī	چکاوک
čaköš	چکش
marendezī	چکوک
čekā	چکّه
bečekova	چکیدن
četaw	چگونه
sayīn	~
čojūrē	~
lay	چلاق
qorbetī	چلنگر
čala	چله
qorbetī	چللی
ečem	چم
čamoγ	چماق
keš	چمباتمه
čamča	چمچمه
hākandāz	~
melāka	~
čamadūn	چمدان
yaxtūn	~
barm	چمن
čōla	~
narjāriya	چمن‌زار
šeuš	چنار
čan	چند
čandībī	چند تای دیگر
čandeš	چندش
čande	چندین
čang	چنگ
panja	چنگ
konda[2]	چنگال
čangak[2]	چنگگ قصابی
γollāb	~
nēza	چنین
čū	چوب
künda	~
gārōm	چوب راندن گاو و خر
qārāz	~
gezerū	چوب باریک و بلند
pāenjēn	چوب جارو

bārpeša	چوب حمل آب
mājīla	چوب خشک شدهٔ درخت مو
nay³	چوب‌خط معاملات
tīrāš	چوب رشته درست‌کنی
nīmšūr	چوب قالی‌شویی
terāz	چوب مقیاس برای شیر
čūxat	چوب معیار
čīla	چوب نازک
čū	چوبی
vāgza	چوب یوغ
čöppūn	چوپان
gāčerūn	~
gōwgalōn	چوپان گاو
čon	چون
berāye-nö-kö	چون که
če³	چه
čāhār	چهار
māl	چهارپا
čār-pōva	چهارپایه
čārčaxa	چهارچرخه
dalangāl	چهارچوب الاغ
čārčū	چهارچوب در
čārde	چهارده
čāhārsü	چهار راه
čāršūna	چهارشانه
čāršama	چهارشنبه
čāryūne	چهارگانه
čarma	چهارمین
čendeqar	چه‌اندازه
čāl	چهل
čēlmā	چهلمین
kahe	چه وقت
ār (3)	چیدن
bečīda	~
čī- (čīn-)	~
ār (3)	~
dar (2)	~
kollačen	چیدن انگور
če (2)	چیز
čībī	چیز دیگر
lītār	چیز کم‌ارزش
čēy	چیزی
čīmī	~
γar	چین
čīn-dům	چین صورت
čolūz	چین و چروک
čelezg	چین و چروک دست
čīma	چینه
čanārdūna	چینه‌دان
čōšnī	چینه (دانه)
hāl	حال (حالا)
alānja	
eteu	
ha¹	
hat	
līwūna	حالت دیوانگی
engerua	حالت گریستن
olvar	حبوبات
garmā	حرارت
čosmēj	حرّاف
čāpčī	
kūlā	حرامزاده
gaf	حرف
dam bedova	حرف زدن
rēvō-γar	حرف‌شنو
laouda	حرف مفت
līčār	
valāde	حرف‌های بیهوده
ār³	حرکت کردن
Čensür	حسود
hösüd	
Parparče	حشرهٔ دور چراغ
Orūsjeje	حشرهٔ کفش‌دوز
orūse-xodā	
pālundūz	
gēra	حشرهٔ لای دنبهٔ گوسفندان
šāša	حشره‌ای که در غلات می‌زییید
yāgā²	حصار طویله

haspaq	حصبه
lasūn	حصون
bambūlbāz	حقه‌باز
čēšzūn	حکیم
γūtī	حلب روغن
halab tāl	حلبی
halγ	حلق
xer	حلقوم
hālqā	حلقه
kalāke	حلقهٔ چوبی برای حمل هیزم
halvā	حلوا
tarak	حلوا با شیرهٔ انگور
gārmāvā	حمام
hamūm	~
hena²	حنا
xer	حنجره
val	حوصله
dasšürī	حوض
havja	حوض کوچک
hazāra	حولهٔ حمام
moqolī	حیله‌گری
čārvā	حیوان
havūn	~
soko	خار
tē, taška	~
bekelāšēnova	خاراندن
xār²	خاربیابان
sanγūra	خارپشت
tīk-peša	~
tīrtekene	~
kūltangērī	~
abar	خارج از حیطهٔ معین
xārxešar	خار خشر
xārassō	خارزار
aklūšye	خارش
sawdā	~
kelāš	~
taška	خار کوهی
atöšγāl	خار و خاشاک
ūra	خاره

bekelōšīva	خاریدن
xārā'an	~
xāza	خاطر
vīr	خاطره
āk	خاک
pü	خاک ارّه
xākandāz	خاک‌انداز
hākandāz	~
kofera	~
hāyrōva	خاکروبه
šavje	خاکستر
xal	خاکستر اجاق
kapūt	~
halīrō	~
lāe	خاک سفید
xākeje	خاکشیر
šavje	~
borme	خاکی که روی زخم ختنه می‌ریزند
xārdel	خاگینه
xōl	خال
xōla	خاله
rūvanga	خالی
rūdgāv	~
vay¹	~
xālī	~
xōm	خام
negeda	~
čāšta	خاموش
xōmūš	~
čūnā'an	خاموش کردن
ūbā	خاندان
xōnavāda	خانواده
serā	خانه
hāla	~
kad	~
tāxūna	خانهٔ تابستانی
kayja	خانهٔ کوچک
tejīr	خانهٔ موقتی در کوهستان
xāvar	خاور
gūšmōhī	خاویار
tom	خایه

xōya	~
xāx	~
xabar	خبر
γūldönda	خبزدوک
xatena	ختنه
hatanā	~
čālavaš- (vüz-)	خجالت کشیدن
kamrü	خجالتی
xodā	خدا
kolfat	خدمتکار زن
vēg	خذو
xār[1]	خر
xarāba	خرابه
ar/ār	خرآس
xāš	خراش
xomā- (xom-)	خراشیدن
arbeza	خربزه
xarbeja	~
arbeza	~
harbeza	~
bonja	خرپشته
xarč	خرج
čerečelang	خرچنگ
xarčangal	~
karčayng	~
xord(e)	خرد
hourd	~
pešta	خرد شدن
pešt- (peš-)	خرد کردن
henjāyan	خرد کردن گندم و جو در خرمنگاه
xardel	خردل
baryeje	خرده
xord(e)	~
tanāsa	خردهٔ نان
čūla	خردهٔ هیزم
xers	خرس
xolfa	خرفه
xargūš	خرگوش
xormā	خرما
hörmā	~
bora	خرمگس
xarmayas	~
māsaxār	~
āhūn	خرمن
xama	~
bābüjār	خرمن باد دادن
ābāddī	~
āxəren	خرمن کردن
kūmva	خرمن‌کوب
čō[1]	~
xarmoukū	~
ganamnūmšūy	خرمن‌کوبی
āxūngāh	خرمنگاه
yovīngāh	~
xarme-γowe	خرمنگاه ذرّت
xarmure	خرمهره
xārvār	خروار
rūs	خروس
xorūs	~
hurūrs	~
alāla	خروس (ریش)
berīda	خریدن
rīd- (rēn-)	~
hernī- (hrīn-)	~
γūldönda	خزوک
halāk	خسته
xāsār	خسر (یخ)
xasorū	خسرو
bāγsūra	خسور
kanes	خسیس
kerč	~
xeš	خشت
hešt	~
nefa-šalvāl	خشتک شلوار
mīyūna	~
būd-e-šalvār	~
xāšxōš	خشخاش
koknār	خشخاش سیاه
xošk	خشک
hošg	~
behöškēnova	خشکاندن
toršāla	خشکبار
ārhoškā	خشک شدن
bečölözova	خشک شدن پوست
behöškova	خشکیدن
xešm	خشم

hezm	~
yehāhābede	خصلت نامشروع برای دختر
nāemn	خطرناک
xoffāš	خفّاش
mīškūr	~
ševkūr	~
xāt- (xās-)	خفتن (خوابیدن)
hōl	خفج
čel²	خل
tāl-xonča	~
kunxar	~
enār-xora	~
xal²	~
xelt	خلط
gal²	خلق (مردم)
xalq ka- (kar-)	خلق کردن
hezm	خلم
sīlča	خم
xām	خمره
dēr	خمرهٔ آب
hombe	~
kūjo	خمرهٔ سرکه
aynuvā	خمیازه
dehanowe	~
āyn	~
hamīr	خمیر
āradoune	خمیر (پهن کردن)
āramda	خمیر (ورآمدن، رسیدن)
xuāzīl	خنازیر
γelγelīse	~
honnāγ	~
naγūlūse	~
xanjar	خنجر
kōrdā	~
handay	خندق
xova	خنده
maxzare	خنده‌دار
xandā- (xand-)	خندیدن
hunek	خنک
xonok	خنک (احمق)
xonok	خنگ
xō²	خواب
xāsēnā- (xāsēn-)	خواباندن
hā-	~
hösönā- (ösön-)	~
xāt- (xās-)	خوابیدن
hā-	~
hōt- (hos-)	~
xār³	خوار
xāš- (xāš-)	خواستگاری رفتن
delgā	خواستن (دلخواه)
gat- (gā-/gō-)	~
xal	خوال
māxulī	~
ār	خواندن
ār³	~
xand- (xōn-)	~
dādā²	خواهر
xāka	~
fāk	~
ābjī	خواهر بزرگ
dādā²	~
xāžena	خواهرزن
dōdōšūy	خواهرشوهر
xāmīra	~
dādā	خواهر کوچک
xāp	خوب
vah	~
həp	~
nač	~
nūhūrā	~
čāγā	خوب است!
ūj	خود
xo	~
hūje	~
xot	خودت
xōdūn	خودتان
xovē	خودش
nīxo	~
xayšī	خودشان
xom	خودم
xomūn	خودمان
xarzūl	خوراک حیوانات
naböt	خوراک لذیذ
masīs	خوراکی از آرد و کاه برای حیوانات

xorčī	خورجین
γorčīn	~
gowāl	خورجینی که بر ستوران نهند
beordan	خوردن
xarda- (xor-)	~
hā-	~
dayā-gandova	خوردن به هم
xarand	~
āftāv	خورشید
xoršīd	~
xora	خوره
xoš	خوش
xošbax	خوشبخت
xošāl	خوشحال
xoškel	خوشگل
hašā	خوشه
kolūza	~
xašīya	خوشی
xük	خوک
xō[1]	خون
araγ	خوی (عرق)
xo	خویش
xēšovend	خوشیاوند
xeyābō	خیابان
xeyāl	خیار
xoyāl	خیال
na[1]	خیر
tar	خیس
nōkūr	~
tāzna- (tāzn-)	خیس کردن
hēš	خیش
xēga	خیک
xēga-rūyan	خیک روغن
mašk	~
xelle	خیلی
gorr-o-gorr	خیلی سریع
xēmā	خیمه
vēg	خیو
rūda	داخل
yūre[2]	~
dād	داد
āγā	داداش
orge	~
šüya ka- (kar-)	داد کشیدن
dā(d)- (da-)	دادن
hā-	~
dādova	~
māldār	دارای گاو و گوسفند
dallakū	دارکوب
dordorā	~
ole-forforā	~
velūna	دارکوب سبز
davā[1]	دارو
dovā	~
γāle	داس
dār[1]	داس بزرگ
dāsγāla	داس کوچک
dārdān (dār-)	داشتن
bālna	دالان
dālō	~
dolīj	~
haštī	دالان سر پوشیده
sābāta	~
dām	دام
tala	~
galla	~
zōmā	داماد
kešūna	دامن بذرپاشی
pāčīn	دامن چین‌دار زنان
šelīta	دامن زنانه
dūman	~
bāšna	دامنهٔ کوتاه
čēšzūn	دانا
zōnā- (zōn-)	دانستن
īnāsā- (īnās-)	~
šāger	دانش‌آموز
dūng	دانگ
čōšnī	دانه
deng	~
tourk	دانهٔ انگور
kol[1]	~
dayī	دایی
xalū	~
dabba	دبهٔ روغن
det	دختر

döče	دختربچه
det	دختر بزرگ
bībīāla	دخترخاله
det	~
det	دختر خواهر
det	~
döče	دختر خوشگل
bībīāla	دختردایی
bībīāla	دخترعمو
det	~
det	دختر کوچک
doče	دختر هرزه
Naqma	دخمه
bar[1]	در (دروازه)
ba[4]	در (اندر
bā[2]	~
bar[4]	~
rū[2]	~
lā[3]	~
darāz	دراز
derāj	~
yad	درازا
derā-hāxoten	دراز کشیدن
darbō	دربان
bar-görda	در بزرگ
pā[2]	در (پای)
barkervenā	در تنور
bargāh	در خانه
barkayā	~
bana	درخت
dār[2]	~
derax	~
mürd	درخت آس‌دانه
sanjara	درخت انگور
mā[2]	~
nouča	درختچه
van	درخت زبان گنجشک
tīr[1]	درخت سپیدار
Pessōnak	درخت سنجد
Pessōnak	درخت غبیرا
nouča	درخت کوچک
Gerdekūn	درخت گردو
bīz	درخت گز

samarqan	درخت (نوعی)
varaxš	درخشش
ār[4]	درخشیدن
bederaxšova	~
da[3], dörda	درد
dorda, da	درد، ته‌مانده
dūvēj	دُرد روغن
bar-dīz	در دیزی
dīgbar	در دیگ
barker	در روی تنور
darz	درز
vēzg	~
pā[2]	در زیر
dārs	درس
dača	درست
dörös	~
dürüšt	درشت
massar	~
darvūš	درغوش
derafš	درفش (سوزن بزرگ)
da[2]	در کنار
galbar	درگاهی
ōsōna-bar	~
darmū	درمان
da[1]	در مقابل
döröma	درمنه
sar[2]	در مورد
derūn	درو
dorō	~
barasta	در ورودی حیاط
dərū	دروغ
gūl[2]	~
hošā ka- (ker-)	~
derūvājen	دروغ‌زن
bevesta	دروغ گفتن
derūvājen	دروغگو
elāha	دروغی
to[1]	درون
yūre[2]	~
darvūš	درویش

sār	دریا
darra	درّه
lā[1]	~
hanjan	درهٔ کوچک
gelyā	درهم
daryā	دریا
viyard- (viyar-)	دریدن
dernāya	دریده شده
döz(d)	دزد
sar[1]	دزدکی نگاه کردن
dözdī	دزدی
dözdā-(döz-)	دزدیدن
das	دست
dāsar	دست‌آس
ar/ār[2]	~
sangehar	~
Toxčem	دست‌پرورده
dāsγāla	دستغاله
dāsxāt	دست‌خط
kaurōu	دست‌شویی
haljak	دستکش
dasgū	دستگاه
āsū	دستگاه زیلوبافی
dasgīra	دستگیره
gūša	دستگیرهٔ آشپزخانه
γōzūn-gīra	~
dāsmāl	دستمال
čaparī	دستمال نوزاد
dāsā	دسته
dāsā	دستهٔ بیل
vāfā	دستهٔ غلهٔ‌دروشده
gor[1]	~
dāsā	دستهٔ کلنگ
dāsā	دستهٔ هاون
hāvan	~
daš[1]	دشت
daštvōna	دشتبان
desman	دشمن
dešmūn	دشنام
nanga	~
ličār	~

döšvār	دشوار
davā[2]	دعوا
morāfia	~
kalanjār šö- (š-)	دعوا کردن
dab	دف
īpasa	دفعه
karat	~
pasā	~
hāγ ka- (kar-)	دفن کردن
barkūbā	دق‌الباب
halγā	~
dökkö	دکان
čeft	دکمه
dögma	~
tuma	~
degena	گل
dal	دل
dallak	دلاک
delvāz	دلباز
deltay	دلتنگ
delgā	دلخواه
tāzī	دلقک
dalm	دلو آب
sālla	~
delvāpey	دلواپس
dela	دله
helādema	دَم
dom	دُم
dömkola	دم‌بریده
dömsüre	دم قرمز
damkonī	دَم‌کش
lemkonī	دم‌کش دیگ پلو
dam bekešova	دم کشیدن
dökola	دم کوتاه
demāγ	دماغ
vīnī	~
čölmenā	دماغ چرکین
dombal	دمل
sūzak	~
sūja	دمل روی گردن
dömbāl	دنبال

pa	~
donba	دنبه
dandō	دندان
jolovī	~
ālk	دندان آسیاب
dandō	~
dandō	دندان بزرگ
dandō	دندان پیشین
kal³	دندان حیوان درنده
dandō	دندان خای
dandō	دندان کرسی
dandō	دندان گرد (طمعکار)
dənde¹	دنده
dö	دو (شماره)
dovā	دوا
dövet	دوات
dāvāzze	دوازده
tājā- (taj-)	دواندن
dö-passā	دو بار
am	دوباره
döye	دوتایی
āre-bāqāt- (bāqov-)	دوختن
dāst- (dārz-)	~
va²	~
vadāštan	~
hā-	~
hādašta	~
yādaštan	دوختن به هم
dū²	دود
dö-passā	دو دفعه
düdkaš	دودکش
xōna-boxōrī	~
dür	دور
daurī	دوری (بشقاب)
dūjax	دوزخ
jahandam	~
perāre	دو سال پیش
dūs	دوست
yār	~
estekān	دوستگان
xūnaxō	دوست نزدیک
šōna	دوش

kaft	~
dūšō	دوشاب
döšama	دوشنبه
döt-(dūš)	دوشیدن
tūšt- (tūš-)	~
hā-	~
hādota	~
det	دوشیزه
dötvāla	~
dū¹	دوغ
doγalī	دوقلو
čūrešta	دوک ریسندگی
čār³	دوک نخ
douk	~
pīlī	~
dəlī	دول
doulače	~
dölā	دولا
būdūna	دولابچهٔ چوبی
dāvlat	دولت
qorbetī	دوُم
qorbetī	دوُمکی
qorbetī	دومی
betata	دویدن
tat- (tēj-)	~
derezā- (derez-)	~
vaš(t-) (vuz-)	~
vāšt- (vaz-)	دویدن اسب
döves	دویست
āyn	دهان
dahān	~
dah	دهکده
döhöl	دهل
dolīj	دهلیز
dehma	دهمین
aynuvā	دهن‌درّه
lounaya	~
āfsār	دهنه اسب
bedīda	دیدن
dī- (vün, yīn-)	~
dagā	دیدی؟!
dēr¹	دیر
ezze	دیروز

dēg	دیز
dēza	دیزی
dēg	~
börme	دیزی سنگی
hečav	دیشب
dəlī	دیگ
dēg	~
γazγūn	~
teyō	دیگ بزرگ رنگرزی
teyō	دیگ بزرگ سرگشاده
manjel	دیگ بزرگ فلزی
dēgbar	دیگ بزرگ مسی
dīzūle	دیگ کوچک
dolī	دیگ کوچک
bādiyā	دیگ مسی
pātīl	دیگ مسی دهان گشاد
dēg	دیگچه
abī	دیگر
dīgar	~
vədī	~
xīra	~
nōmbī	دیگران
abī	دیگری
ēvdī	~
leylamī	دیلم
qarāz	دیلم آهنی
dēv	دیو
nehen	~
čīma	دیوار
dūwal	~
kāl[1]	~
pey[1]	~
berīna	دیوار تیغه‌ای
tēla	~
basīl	دیورا دور بام
pēšband (2)	دیوار شیبدار
gadār	دیوارهٔ سنگی
dēvōna	دیوانه
gēj	~
künxar	~
xār	راحت
vāyom-zamīn	رازیانه
kodüya	رأس
ras	راست
rūn	ران
kašal	~
künal	~
ōla-kün	~
rā[1]	راه
rāhōu	راه آب
rā[1]	راه افتادن
rā[1]	راه انداختن
rā[1]	راه پله
rā[1]	راه رفتن
jovā'an	~
bālna	راهرو
dālō	~
dolīj	~
sābāta	~
čōrah	ربع
böl[1]	رتیل
xāgeza	~
lotel	~
rak	رج قالی
lītfal	رچال
vačadūn	رحم (زهدان)
zāyadū	~
rax	رخت
rāqā	رختخواب
yāgā[1]	~
jaga	~
lā[2]	~
pūstaxt	رختخواب از پوست
yā[2]	رختخواب انداختن
dasteyā	رختخواب‌پیچ
böγ	رخسار
dīm[1]	~
varaxš	رخش
yāpā	ردپا
raz	رز
varaxš	رزیدن
berasēnova	رساندن
rasnā'an	~
gor	رسم گُرصلواتی

rasan	رسن
berasova	رسیدن
rasā- (ras-)	~
dayā-berasva	رسیدن به هم
rešt- (rēs-)	رشتن
reščāra	رشتن (رنگ کردن)
tōve	رشتهٔ آش
rīš-rīš	رشته رشته شدن
rāšk	رشک (تخم شپش)
qorre	رعد
gorombeš	رعد و برق
gurras	~
γorombeš	~
alarze	رعشه
lāγmā	~
rapak	رف
rūjen	~
roftorū	رفت و روب
bušta	رفتن
rā[1]	~
šā- (š-)[1]	~
mēšt- (mēz-)	رفع حاجت کردن
rāxsā-(rāxs-)	رقصیدن
rag[1]	رگ
gurras	رگبار
tārhāvdan	رمیدن
tājā- (taj-)	رنجاندن
ranj-o-bārīt	رنج و زجر
ranjā'an	رنجیدن
randa	رنده
ran	رنگ
rangerēj	رنگرز
teryākī	رنگ قهوه‌ای
rangī-kemō	رنگین‌کمان
kamūn-rostam	~
ōšfayā	~
tāq-sawz-o-sura	~
raoun	روان
rū[4]	روباه
lōbā	~
rāšt(a)	روبرو
rūbanda	روبند

jola	روپوش
rout	روت
rūy	رود
rūja[1]	رود (کودک)
rāxūna	رودخانه
orāxūnā	~
rūa	روده
yūre[1]	~
lūlalā	~
vīra	~
rū[1]	روز
rūne	روزانه
rūzegār	روزگار
rūjnūma	روزنامه
rūne	روزنه
rūja[2]	روزه
jende	روسپی
dah	روستای
Hanjan	روستای هنجن
rūšā	روشن
gandā- (gandov-)	روشن کردن
va-grāt- (-grā-)	روشن کردن آتش
rūan	روغن
pī[1]	~
rūan	روغن بادام
rūan	روغن پیه‌سوز
barz[1]	روغن کرچک
ār[3]	روی
bar[4]	~
dīm[2]	~
rā[4]	~
rü	~
gel[2]	~
korok	روی تخم نشستن
dümagēva	رویهٔ گیوه
dümyāda	روی هم
rā ka-	رها کردن
var-dā- (d-)	~
hēra (ka-)	~
rahā- (rah-)	رهیدن
rayhūn	ریحان

sārsām	~
rīxd	ریخت
berīta	ریختن
rēja- (rēj-)	~
rūvanga	~
mēšt- (mēz-)	ریدن
dermēšta	ریدن در شلوار
rīz	ریز
jurja	~
qenjeqenje	ریزریز شده
čūlūfta	ریزه‌های جارو
dəmbevatī	ریسمان
tanāf	~
rēš- (rēs-)	ریسیدن
āvxūna[1]	زادگاه
zā- (zōn-)	زادن
šüye[2]	زاری
zārzār	~
šeršere	زاغ
γalā	~
γālāčke	~
kelā-čege	~
āγ	زاغه
kanda[1]	~
zart	زال
gevēje	زالزالک
qīč[1]	~
zalī	زالو
jānū	زانو
bezāda	زاییدن
zā- (zōn-)	~
hākrūbe	زباله
kūt	~
azmūn	زبان
azmūn-kasle	زبان کوچک
saγ	~
gālgala	~
kola	~
louza	~
qālqala	~
zebūna	زبانه
zevr	زبر
zaxm	زخم
ār[3]	زدن
rīš	ریش
dabrīša	ریش بلند
alāla	ریش خروس
rīxšan	ریشخند
rīšespey	ریش سفید
rīša	ریشه
kūla[1]	~
kīnyar	ریشهٔ تنباکو
rēg	ریگ
mēšt- (mēz-)	ریم
rīy[2]	ریه
šoš	~
bāqāt- (bāqōv-)	~
bas- (band-)[2]	~
ves- (vēs-)	~
xös- (xös-)	~
hemard- (hmar-)	~
jīd- (jīn-)	~
bežan	زدن ماست برای کره‌گیری
zar	زرّ
zard	زرد
zay[3]	~
zardōlū	زردآلو
ālat	زردچوبه
zarčūva	~
gazar[1]	زردک
aškejā	زرشک
zargra	زرگر
žanīγ	زرنیخ
baz	زشت
bazlū	زشت‌روی
āgīm	~
ārgendā	زشت‌کار
zekām	زکام
kol[2]	زگیل
zelzala	زلزله
čatr	زلف
zolf	~
zamān	زمان
zart	~
čāšt	زمان چاشت

zamessō	زمستان
zamīn	زمین
kalā	زمین بایر
daγ	زمین سفت
kač	زمین کشاورزی
kārd²	زمین کشت شده
lēč	زمین گل مانند
čōla	زمین گود
gārdāl	~
zelzala	زمین‌لرزه
kārd²	زمین مرزبندی شده
gaud-ū-goloudī	زمین ناهموار
sarvār	زمین نزدیک آب
jan	زن
janbābā	زن‌بابا
jandadē	زن برادر
yāde	زن برادر شوهر
jōrī	~
žanewēγe	زن بیوه
jenbīva	~
jenbūgā	زن پدر
janpīre	زن پسر
zanjara	زنجره
jandōī	زن دایی
baft	زندباف
jenemū	زن‌عمو
zanbaq	زنبق
dənde²	زنبور
zambar	~
vāž	زنبور قرمز
vāž	زنبور وحشی
zanbaq	زنبه
zanjara	زنجره
zenjafīl	زنجفیل
zanjīl	زنجیر
zalaqdūn	زنخدان
zēndō	زندان
zendegī	زندگی
gozarūn ka- (kar-)	زندگی کردن
zanje	زنک
zang	~
yang	زنگ آهن
zangōla	زنگوله
zü	زود
jald	~
hena¹	زور
makū	زورق
avū	زوزه
mīzohār	زه (بچه)
mīzohār	زهار
vačadūn	زهدان (رحم)
zāyadū	~
zāhr	زهر
zardār	زهرآلود
sēr¹	زیاد
zeyād	~
fal¹	~
jūī	~
nahma	~
por	~
ziyōragō	زیارتگاه
šūx	زیبا
hūrvārī	~
māštī	~
qašang	~
zaytō	زیتون
šēv²	زیر
ta²	~
gīrōve	~
hēr	~
jēr	~
pā (2)	~
hērāvī	زیرآبی
hērbaγal	زیربغل
keft	~
zērpūš	زیرپوش
hērpērūnī	~
jīrpīrūnī	~
hērpērūnī	زیرپیراهن
jīrpīrūnī	~
zīrjūme	زیرجامه
šīv	زیرچشمی
šīv	زیردست

hērzamīn	زیرزمین
naqma	~
sardōu	~
jīrzamīnī	~
rū-vö-bar	زیر و رو
žīre	زیره
zīz	زیز (زیژ)
sāj[2]	ساج
sāxtemō	ساختمان
besāta	ساختن
sāt- (sāj-)	~
γōšoγlenjū	سار
Sārevō	ساربان
sāravūn	~
sārüj	ساروج
sāj	ساز
ang	ساس
vazane	ساطور
satūr	ساطور قصابی
moč	ساعد
garde-pā	ساق پا
nay[4]	~
sāγa	ساقه
tana-bunā	ساقه
sovāl	ساقهٔ گندم
sāken	ساکت
kāšī	ساکن شهر کاشان
sāl[1]	سال
sābbī	سال آینده
madāqā	سالک
sofa	سالن
sān	سان
sāyebō	سایبان
olos	~
sōya	سایه
bosounova	ساییدن
hāberda	ساییدن کشک در تشت سفالی
čarāg	سبد

zīlū	زیلو
handūxta	~
zīn	زین
čūzīl	ژاله
zay	ژد
fezertī	ژنده
laul	~
čargīna	سبد بزرگ
vīja	سبد چوبی
čolaγala	سبد حصیری
sāvayā	~
čolale	سبد دسته‌دار
čolaqal	سبد کوچک
dūloma	سبد نان
yānūnī	~
čerge	سبد
čolγāl	سبدها
sawz	سبز
sanzeγevā	سبزه‌قبا
sawzī	سبزی
henjanā	سبزی خردکن
savok	سبک
sūs	سبوس
tāsa	~
molüša	سبوس گندم و جو
sabēl	سبیل
ösbār	سپار
künalk	سپرز
asparza	~
sapestān	سپستان
dālesbīd	سپیدار
esrū	ستاره
setāra	~
gazōšāyīn	ستارهٔ سحر
veštar	ستور
rūp	ستون
setün	~
jenāγ	~
sefīdā	سحرگاه
sāxt	سخت
šaqšaq	~

gaf	سخن
eša-ka- (ker-)	~
laouda	سخن بیهوده
var[4]	سدّ آب
sar[1]	سر
kala[2]	~
qalla	~
sarejērī	سرازیری
qalb	~
serā	سرای
~sar[1]	سر برهنه
čēlay	سرپا
dar[3]	سرپوش
sarpūš	~
sūr[1]	سرخ
čensür	سرخ‌چشم
sūrīje	سرخک
tōv	سرخ کردن غذا
beča	سرد
sart	~
hunek	~
sardōu	سرداب
hērzamīn	~
jīrzamīnī	~
sar[1]	سر دادن
kala[2]	سردرد
sar[1]	سر رفتن شیر یا غذا
sar[1]	سر زدن به جایی یـا کسی
serāješ	سرزنش
xōrī	~
pezg	~
sarserīnou	سرسره
areye	سرشک
sar	سر شکستن
dümšīr	سرشیر
saršet	~
tū[1]	~
solfa	سرفه
galadū	~
koke	~
sar[1]	سرکشیدن
sotta[1]	سرکه
tār[1]	~
sargardō	سرگردان
sārā	سرگین
seγa	~
peškal	~
paqal	سرگین خر
γūldönda	سرگین گردانک
beča	سرما
sarmā	~
sodda	سرماخوردگی شدید
bečāda	سرما خوردن
delčā	سرمازدگی درختان
salma	سرمه (اسفناج)
sürmaī	سرمه‌ای
sornā	سرنا
sārv	سرو
ser-e-sedā	سروصدا
dē	سریع
vūr-vūr	~
jald	~
dökūna	سرین
šol	سست
dalm	سطل
bādīgā	~
sālla	~
laul	~
dūl	سطل آب
bōdiyā	سطل بزرگ
dabla	~
doulče	سطل کوچک
saγāltūn	سغ (سنگ)
gel	سفال
sef	سفت
Safrū	سفره
sofra	~
sohla	~
asbey	سفید
zaysefīd	سفیدگون
saγ	سق (کام)
tevā	سقط جنین
dōγa	سقف اطاق
sotta	سک
fojja	سکته

saksaka	سکسکه
zekzek	~
haγeje	~
lārz	~
ōγrevā	~
eskena	~
taxta	سکو
salsakū	~
esba	سگ
kūa	~
tajīr	سگ تازی
esba	سگ چهارچشم
sanγūra	سگرنه
sagak	سگک
espeja	سگ کوچک
esba	سگ ماده
lās[1]	~
māča-esba	~
āvzor	سلاح
som	سم
samāvār	سماور
āl	سمت
samūrā	سمور
owjen	سمیق
alaf-oškar	سنبل‌الطیب
kīnāvanda	سنجاقک
kūndümōubanda	~
varāvard	سنجش
ār[3]	سنجیدن
sendō	سندان
sandesalōm	سنده
san	سنگ
kamar[1]	~
sangāb	سنگ آب
saygorda	سنگ بزرگ
sengak	سنگچه (تگرگ)
sandoγūna	سنگدان
čanārdūna	سنگدان پرندگان
sangliča	سنگلج
sengak	سنگک (تگرگ)
var	سو
seva	سوا
sovār	سوار
če[1]	سوپ
mūsaqāl	سوت گلی
basūtfa	سوختگی
bosūjova	سوختن
söt- (sūj-)	~
sottan	~
payīsā- (payīsa-)	سوختن بی‌شعله
payīsā- (payīsa-)	سوختن تدریجی
bösöta	سوخته
sotta[2]	~
sawdā	سودن
xōna	سوراخ
höl	~
olok	~
gom[1]	سوراخ آب
domena	سوراخ تنور
höl	سوراخ دیوار
kōnāvājā	سوراخ سقف
höl	سوارخ سقف بجای پنجره
kešja	سوراخ سمبه
lav-serā	سوراخ وسط سقف
surmay	سورمه‌ای
sūz	سوز
bosūjōnova	سوزاندن
bepelānova	سوزاندن موی کله و پاچهٔ گوسفند
qorbetī	سوزمانی
gandūj	سوزن پالان‌دوز
sejena	سوزن جوال‌دوز
gandūj	~
darzan	سوزن خیاطی
darzan	سوزن قفلی
süsk	سوسک
māslīs	~
čosane	سوسک سیاه
sīsk	~
kojīl	سوسک صحرایی
xarje-xādā	سوسک (نوعی)
γālma	سوسمار

sül	سول (سوله)
sūl	سولدوفی
semma	سوم
sōfō	سوهان
sapā'a	سه‌پایهٔ مشک دوغزنی
Zorāb	سهراب
sašammay	سه‌شنبه
sīva	سیاه
galadū	سیاه‌سرفه
zaysīva	سیاه‌فام
seyāmore	سیاه مرغ
sōw	سیب
xarxare	سیب آدم
γorγorīča	~
nōγlesī	~
sāv-zamīnī	سیب‌زمینی
māxulī	~
sēx	سیخ
sēr²	سیر (مقابل گرسنه)
sēsad	سیصد
seyala	سیلک (تپه)
bēxgūšī	سیلی
rūgūšī	~
sīna	سینه
jeje-band	سینه‌بند
čīče-ban	~
pessūn-band	~
pātīnī	سینی بزرگ برای پاک کردن گندم
majīma	سینی بزرگ مسی
pāšūr	سینی جلو سماور
yek-sī	سی و یک
šābgā	شابگا (کلاه)
šāx	شاخ
šāxe	شاخهٔ بی‌بار انار
enār-xora	شاخهٔ خشکیده
šāxe	شاخهٔ شکسته
šāxe	شاخهٔ شکسته
hedūr	شاد
bared	شادمنش
šōdī	شادی
xašīya	~
ōvrēja	شاریدن
čör	شاش
šāš	~
xālīje	~
jīč	~
jūjū	~
čūrčūre	شاش شخص مریض
šāšīd- (šāš-)	شاشیدن
šāger	شاگرد
xaza	شاگرد ملوان
šōl	شال
šūm¹	شام
yaysen	شاندن
rūšan	~
šōnze	شانزده
saršūna	شانه
šūna²	~
kūkūkere	شانه به سر
šūne-γōlī	شانهٔ قالی
šā	شاه
šātera	شاه‌تره
šādūna	شاهدانه
qodome	شاهی
karkas	شاهین
gāhā	شاید
gat- (gā/gō-)	شایستن
šā- (š-)²	~
šav	شب
šebūna	شبانه
soupara	شب‌پره
čārdiyom	شب چهاردهم
čawdār	شبدر
šövdar	~
ševkūr	شب‌کور
šamšīnī	شب‌نشینی
kernū	~
šonam	شبنم
zīz	~
čūzīl	شبنم یخ‌بسته
ševdere	شب‌هنگام

mūnd- (mūn-)	شبیه بودن
rāšk	شپش (تخم)
variyāu	شتاب
öštör	شتر
öštörčerūn	شترچران
öštörčerūn	شترچی
hašīša	شتر کوچک
ārūne	شتر ماده
kūnāvzana	شترملخ
kūndumōubanda	~
malax-gorde	~
lūk[2]	شتر نر
zabbā	شـــــتری کـــــه دور چشم‌هایش مو دارد
šefta	شته
axe	شخص (نفر)
tagārs[2]	شخکاسه
zormakka	~
esbar	شخم
ösbār	~
āvörda	شخم زدن
bābā- (bā(h)-)	شدن
vabōyan	~
gelā- (gel-)	~
gennā- (genn-)	~
īšā- (īšt-)	~
šerōw	شراب
šorōwxora	شرابخواری
xāvar	شرق
bešöšta	شستن
šoš-(šūr-)	~
šoš	شش
šaysād	ششصد
šas	شصت
alāw	شعله
gor[3]	~
šaγāl	شغال
tūrā	~
šofā	شفا
šaftālū	شفتالو
šefde	شفته
šeuš	شفشه

šaqīqa	شقیقه
gīžga	~
kalīj	~
ešgār	شکار
bar	شکار کردن
darz	شکاف
vēzg	~
terāk	~
veškaftan	شکافتن
hoškōvīda	شکافتن
dārzā-kū	شکاف کوه
čoγolī	شکایت
baxmarda	شکستن
fesess- (fesenj-)	~
hemard- (hmar-)	~
šekassenī	شکستنی
bamarīya	شکسته
behmerīya	~
rīxd	شکل
ašgam	شکم
del[2]	~
tel	~
zamba	~
xardīza	شکم بزرگ
aškam	شکم‌بند
vīra	شکمبهٔ گوسفند
xardīza	شکمو
lame-līs	~
γar	شکن
mošgü	شکوفه
šal	شل
laq	~
šol	~
šālγam	شلغم
šalvōla	شلوار
mūsūre	شلوار تنگ
algay	شلیل
šama[1]	شما
āre-jmārd- (jmar-)	شمردن
özmard-(özmar-)	~
šamšēr	شمشیر
rēz	شن
šan	~
naxāla	~

šenōv	شنا
ešnāsā- (ešnās-)	شناختن
šambelīle	شنبلیله
šama²	شنبه
šanjōr	شنزار
šankaš	شنکش
enö-(enah-, tenah-)	شنیدن
bared	شوخ
šūx	~
bārdī	شوخی
šōx	~
tiyārt	~
tūserī	~
kāda	~
sūr²	شور
sūrvā	شوربا
hangāma	شور و غوغا
bəa	شوهر
šow¹	~
mard	~
mēra	~
mēr	~
šīdāya	شوهر خواهر
šü	شوهر داشتن
šü	شوهر کردن
süvī	شوید
rāsp	شه‌تیر
hammāl	شه‌تیر سقف
šar	شهر
Qazīn	شهر قزوین
šarassō	شهرستان
esbar	شیار
šēv	شیب
qalb	~
rok	شیب تند
geryā	شیب گدار
āšeyx	شیخ
poštak	شیرجه
šēr	شیر (حیوان)
āγūz	نخستین شیر پس از زایمان
šet	شیر مایع

šīra	شیره
dūšō	~
šīšak	شیشک
šaytō	شیطان
šüye²	شیون
sabī	صابون
pözva	صابون‌پزی
sāhob	صاحب
gorombeš	صاعقه (برق)
γorombeš	~
bārγ	~
sabā	صبح
čāšda	صبحانه
wargamēš	صبح زود
sad	صد
derāz vaka-	صبر کردن
dača	صحیح
bāj	صدا
bāz	~
bön	~
būj	~
sadā	~
vāj	~
vāj ka- (kar-)	صدا کردن
baqūr	صدای پرندگان
ša	صدای توقف خر
aqāle	صدای گاو
ārās	~
bārnāsa	~
kavalā	صدف
kos-moljī	~
kos-gorba	صدف دفع چشم زخم
γašaša	صرع
solm	صمغ
zay¹	
jat	صمغ گیاهان
sannār	صنّار
sendalī	صندلی
sandīq	صندوق
mejrī	صندوقچه
pasta	صندوقخانهٔ کوچک
senabbar	صنوبر
süsükra	صوت

dīm	صورت
rü	~
zāma	ضامن
damb	ضربه
zoloγmī	ضربهٔ مشت
hef	ضرر
lās (2)	ضعیف
āftova	طابق
taγ	طاق
rapak	طاقچه
tāxče	~
tāγrūva	طاق‌روب
tōūs	طاووس
ašdād	طایفه
tāvl	طبل
asparza	طحال
čosī	~
kunalk	~
tāvr	طرز
āl	طرف
vāla	~
var	~
ōla	~
velāha	طرّه
deng	طعمه
telā	طلا
zar	~
tēγ-ōftōv	طلوع خورشید
rasan	طناب
tanāf	~
kapīyāsa	~
vāvanda	طناب بافه‌های گندم
vūndā	طناب خرمن
bunda	طناب ضخیم
raja	طناب لباس
sān	طور
tāvr	~
tūtī	طوطی
vāye-tūfān	طوفان
āzegār	طولانی
zart	طول زمان
āhor	طویله
sīrat	~
āgīm	~
xas	طویلهٔ گوسفندان
kasamalī	ظـــرف آب مـــرغ و خروس
lagan²	~
lāvuka	ظرف بزرگ چوبی
lavl	ظرف چوبی برای میوه
dīz	ظرف سفالی
ovdo	ظرف سفالی برای لوزه
homjīla	ظرف سفالی برای سرکه
nēra	ظرف سفالی کره‌کشی
āre	ظروف آشپزخانه
sohr	ظهر
pīšīm	~
jolovī	عاج
rag²	عادت ماهانه
sar-šūr	~
qorbetī	عاشق
ašūr	عاشورا
tīγ	~
nūhūrā	عالی
ebā	عبا
bawdarī	عبور کردن
bölvəndā	عبوس
variyāu	عجله
dö	عدد دو
dāvāzze	عدد دوازده
dövēs	عدد دویست
dah	عدد ده
sa	عدد سه
sī	عدد سی
sad	عدد صد
noh	عدد نه
vēnō	عدس
nēzg	~
nījga	~
adresā	عرض پارچه
~araγ	عرق (بد)
araqčī	عرقگیر
ārūs	عروس

yanpür	~
janpīre	~
markerō	~
orūse-xodā	عروس خدا
pālūndūz	~
ārūsī	عروسی
asal	عسل
asā	عصا
ba'd	عصر
deyargove	~
šūm²	~
pasī	~
aččow	عطسه
sabr	~
pīhī	~
pöza- (pöz-)	عطسه کردن
alō	عقاب
fašā	~
pese	عقب
pēš²	~
āγrab	عقرب
kažolom	~
kamīz	علاقه
tūγ	علم عزاداری
hav	علیل
mandīl	عمامه
fala	عمله
mert	~
āma	عمو
āmū²	~
ame	عمه
ōma	~
taydār	عمیق
onnāb	عنّاب
šeytūn	عنکبوت
xāgeza	~
tābetā	عوض
ālišī	عوضی
arar	عوعو سگ
eškaff	غار
γōr	~
höla	~
qorbetī	غار شمال
gārd	غبار
qorbetī	غدر
došva	غدّه
vējerga	غذای بی‌چربی
alhāl	غربال
γalbāl	~
ken	~
hāvīta	غربال کردن
bārde	غربال گندم
γaran	غرش
qorre	~
qorbetī	غرشمال
deyargove	غروب
sarešūm	~
γorāb	~
daršeda	غروب آفتاب
böγörova	غرّیدن
γašaša	غشی
hezm	غضب
künranj	غضروف
pel	غلاف
betörnova	غلتاندن
betorova	غلتیدن
būmγaltōn	غلطک پشت‌بام
saγāltūn	~
γāltak	~
gīlgīlī	غلغلک
qalqalīče	~
āzādār	غمگین
nādelgrūn	~
yūš¹	غم و غصه
γonča	غنچه
qorbetī	غوباز
γūrā	غوره
gat- (gā-/gō-)	~
kaškala	غوزه
qulūza	غوزهٔ باز نشدهٔ پنبه
γōš	غوشا (د)
čaγz	غوک
vaza	~
lūlū	غول
nehen	~
pasalaxūn	غیبت‌گو
olūma	فاجعه

jende	فاحشه
fōrsī	فارسی
zart	فاصلهٔ زمانی
fāzelōw	فاضلاب
fāl	فال
fōnūs	فانوس
navad	فتر
pilta	فتیله
lanja	فتیلهٔ چراغ
zevera	فحّاش
dešmūn	فحش
nanga	~
ferā	فراخ
bevereta	فرار کردن
ārangīnova	فراموشکار
vīr	فراموش کردن
hāpūšengāyan	~
fal[1]	فراوان
ferāvō	~
adema	فراوانی
šetī	فراوردهٔ شیری
ferāham	فراهم
čāγābeda	فربه شدن
hayā	فردا
rāšav	فردا شب
hayāšou	~
būndešeyv	~
vača	فرزند
rūja[1]	~
mače-āxarna	فرزند آخر
tābtoγālī	~
bāböt	فرزند ناخلف
navandūl	فرزنده نوه
rāsp	فرسپ
hammāl	~
bekīnova	فرستادن
rāsnādan	~
vas ka- (ker-)	~
kīnāda- (kīn-)	~
farsang	فرسنگ
hērvōn	فرش (زیلو)
rō[2]	فـــرش (فـــرآوردهٔ شیری)
helovvat	فرصت
ārje	فرفره
farmū	فرمان
dar[2]	فرو بردن
borūta	فروختن
hörūtt- (hörūš-)	~
rūt- (rūš-)	~
hōrījova	فرو ریختن
herūš	فروش
derī-xōvīda	فرو کردن
ferū šeda	~
dād	فریاد
kāla	~
līlī	فریاد شادی
šüya ka- (kar-)	فریاد کشیدن
bevesta	فریب دادن
fesenjō	فسنجان
fešār	فشار
fašan	فشنگ
ān	فضله
sārā	فـــــضلهٔ الاغ و حیوانات
gū	فضلهٔ انسان
karčīlī	فضلهٔ پرندگان
kəīja	فضولی
feqīr	فقیر
oftāda	~
ēlazena	فک پایین
mūn	فکر
fekr ka- (ker-)	فکر کردن
mūnoya- (mūn-)	~
folān	فلان
koj	فلج
felfel	فلفل
nay	فلوت
fenjū	فنجان
tünja	فنجان چای
fandoq	فندق
fāvrī	فوراً

fahmēnā'an	فهماندن
fahmā- (fahm-)	فهمیدن
alō	فیسا
γōblima	قابلمه
panja-mesī	~
qalafī	قابلمهٔ مسی برای روغن
māmāče	قابله
qorbetī	قاجار
korγelā	قارچ
čamča	قاشق
γōšoγlenjū	~
kačā	~
čamča	قاشق چوبی
asdar	قاطر
qātar	~
hērvōn	قالی
qālī	~
dārγōlī	قالی‌بافی (دستگاه)
palās	قالیچه
qānō	قانون
makū	قایق
γabā	قبا
γabreja	قبر
γabrasūn	قبرستان
ašdād	قبیله
γapūn	قپان
yad	قد
jarza	قدری
qed-qed	قدقد مرغان
gōm	قدم
kahna	قدیمی
handāt	قرار
dīštan	قرار داشتن
īšā- (īšt-)	~
zōj	قراقوروت
hab	قرص
γerna	قرقره
γarγara	قرقرهٔ نخ
bāša	قرقی
sūr	قرمز
γermez	~

zaysūza	قرمزگون
qorbetī	قره‌چی
resad	قسمت
lūserā	قسمت بالای حیاط خانه
pamīserā	قسمت پایین حیاط
nesāyeda	قسمت تاریک کوهپایه
rūg	قسمت داخلی
tīj[1]	قسمت نرسیدهٔ سیب‌زمینی
telengāla	قسمتی از خوشهٔ انگور
qašang	قشنگ
γašaul, xešoul	قشو
čekā	قطره
lak	~
asfarza	قطونا
čārčū(a)	قفسه‌ی خوراک
kolu(dō)	قفل
kolle	~
γofl	قفل چوبی
qūlūm	~
bexovl	قفل چوبی برای حیوانات
γolfsāj	قفل‌ساز
dal	قلب
γālb	~
ark	قلعه
ūra	قلم هیزم‌شکن
vāk	قلوه
γolva	~
rēz	قلوه‌سنگ
qalmesang	~
vek	قلوهٔ گوسفند
kāllā	قلهٔ کوه
qalla	~
deremba[2]	قلیان
γalyūn	~
qeylō	~
tambal	قنبل
γand	قند
γanddūn	قندان
tēša	قندشکن

varā-γūč	قوچ
qūč	~
kalkan	قوچ اخته
čaγz	قورباغه
vaza	~
zāqa	~
γūrbāγe	~
ketrī	قوری
γūzak	قوزک پا
kaškak	~
rangī-kemō	قوس قزح
kamūn-rostam	~
ōšfayā	~
tāq-sawz-o-süra	~
xēšqam	قوم و خویش
bunja	قوه
Qāhrū	قهرود
qosso	قی
rīxd	قیافه
āvrīu	قیچی پشم‌چینی
dokārt	~
nāxončīna	~
rāhatī	قیف

bāxt	کابوس
kōj	کاج
Kār	کار
šeytūn	کارتنک
kārd	کارد
fala	کارگر
falagī	کاروانسرا
kārmeserā	کارز
koryelā	کازه
kāza kāsnī	کاسنی
kāsa	کاسه
kōsa	کاســـهٔ آب مـــرغ و خروس
kāšk	کاسهٔزانو
qadele	کاسهٔ کوچک
Kāšūn	کاشان
bekašta	کاشتن
kaš- (kar-)	~
kōfūr	کافور
velāha	کاکل
kāl	کال (گسل)
kāl²	کال (خام)
say	کام
kōvnō'an	کاویدن
kā³	کاه
hōmvār	کاهدان
kādōna	~
kagel	کاهگل
bōdüm	کاه‌گل برای پشت‌بام
kāhū	کاهو
kabāb	کباب
pepūsa	~
jegar	کبد
kelpīt	کبریت
yauy	کبک
kav	~
pūrt	کبک پخته
čāy	کبوتر
kabūtar	~
qaftar	~
kowr	کبود
koppa	کپّه
maymū	کپی
ketūn	کتان
šōna	کتف
kaft	~
mol	~

katta	کتف گوسفند
dax	کتک
lōs	~
büxüssen	کتک زدن
zay-gūnā	کتیرا
ketīrā	~
votūrā	کثافت
bēlāgo	کثیف
čerkūnd	~
xākī	~
gāl²	~
patāl	~
armēšta	~
ečem	کج
orīb	~
tāv	~
xal²	~
kaj	~
kā²	کجا
pōlīkī	کجاوهٔ چوبی
kačal	کچل
gar	کچلی
kodom	کدام
kaynūq	کدبانو
kadxodā	کدخدا
hālū	کدن
kodī	کدو
bālākīya	کده
bālākiya	کدیور
nēmōv	کرایهٔ آب برای آبیاری
varekārī	کرباس
kerefo	کرپو (گیاه)
karbī	کرت
kūltangērī	کرتن کله
kolača	کرته
kalčak	کرچک
hā-	کردن
ka- (ker-)	~
kolk	کرک
karkas	کرکس
karm	کرم
kāčīz	کرو
kačal	~
kara	کره
nīmešk	~
korra	کرّهٔ اسب
korīčī	کرّهٔ الاغ (خر)
kürra	~
haoulī	~

olla	کریه‌المنظر
kažolom	کژدم
kas	کس
kos	کُس
ēške	کس دیگر
gelīz	کسی که آب دهانش همواره می‌ریزد
kašāl	کش
kašāl	کشال
bekešēnova	کشاندن
ēvī	کشت آبی
bokōšta	کشتن
košt- (koš-)	~
kāšova	کشف
kaš[1]	کشک
kōljūš	کشک جوشیده
bekešova	کشیدن
keššā- (kešš-)	~
rūgūšī	کشیده
kefe-kah	کف اتاق
kafyont	~
kāttār	کفتار
lap	کف دست
kaf	کف روی غذا
dasbajī	کف زدن
čamüš	کفش
kāfš	~
orosī	~
pā'aujār	~
som	کفش چوبی
orūs-e-xodā	کفشدوزک (حشره)
ārūsle	~
pālūndūz	~
bahrā	کفگیر
dökūna	کفل
kapal	~
künal	~
xālatī	کفن
kafa	~
kāk	کک
kačal	کل (کچل)
kalkan	کل (آلت تناسلی حیوان نر)
γalā	کلاغ
γālāčke	~
kalāfe	کلاف نخ
kelā	کلاه

kolā	~
šābgā	کلاه دوره‌دار
kalāšangōhī	~
kolā	کلاهدوز
kelāneveyī	کلاه نمدی
kolā	~
lūk[3], koloppa	کلبه
koloppa	کلپک
zevr	کلُفت
kolof	~
kolfat	کلفَت
pešxedmat	~
kalak[1]	کلک (نوعی قایق)
kalak[1](آتشدان) ~	
barkervenā	~ (تنور)
kala[1]	کلم
tortora	کلنگ
kalanj	~
kalanj	کنند
kalū	کلوخ
kalū	کلوخ پشت
kalū	کلوخ‌شکن
qūlūm	کلون
kelūn(čūī)	کلون در
kala[2]	کلّه
barkevenā	کُله (اجاق)
tāl-xonča	کله‌شق
avara	کلید
kel	~
vāk	کلیه
γolva	~
barγeje	کم
kam[1]	~
jīnī-jīnī	کم‌ظرفیت
kemūn	کمان
kamōnča	کمانچه
kevō-halājī	کمان حلاجی
komō	کمان موسیقی
kamar[2]	کمر
pāšt	~
kamar[1]	کمر(سنگ)
tāsmakamar	کمربند
kamar[2]	~
kamrü	کم‌روی
barqē	کمی
derazdena	~
ēlečī	~
ūrda	~

kem	~
pūrījā	~
īdambī	کمی بعد
āl	کنار
dam[1]	~
sadr	~
nāla[1]	~
ōla	~
ovgā	~
pāhlī	~
varyā	کنار هم
māftāyī	کنترات
keša	کنج
kanjī	کنجد
kol[4]	کند (مقابل تیز)
böhl	کندذهن
ār[3]	کندن
barvajī	~
xāvīd- (xāv-)	~
hā-	~
hāvata	~
kan- (kīn-)	~
bevata	کندن بوته
kanda[2]	کندو
gerda	کندهٔ درخت
künda	~
konda[1]	~
ārhašta	کنده شدن گچ دیوار
kerenda	کنه
horγelā	کواره
halγā	کوبهٔ در برای زنان
barkūbā	کوبهٔ در برای مردان
kōsta- (kōd-)	کوبیدن
dar[2]	کوبیدن میخ
jūj	کوتاه
gurzā	کوتاه‌قد
gīč	کُوُچ
gīč	کوچ (احول)
būjūla	کوچک
ūrjūk	~
vejīj	~
xūd	~
hourd	~
jīj	~
jūj	~
kasla	~
kūčūra	~
naqaja	~
vejīštar	کوچک‌تر
kūča	کوچه
paküča	~

varz	کود
kūt	~
peyar	~
qoloma	کود انباشته
žüray	کودک
xūd	~
kūt	کود کش
jōra	کودک ضعیف
jōra	کودک کم‌جثه
kür	کور
baxtekūrja	کوربخت
küra[1]	کوره
karūna	~
rāčā	کوره راه
kürerā	~
düla[2]	کوزه
kouza	~
dyez	کوزهٔ روغن
bolū	کوزهٔ سفالی
kovā	~
kasū	کوزهٔ سفالی کوچک
kuzagār	کوزه‌گر
koknār	کوکنار
kavalā	کَولَ
höl	کولاب
gūl[1]	~
kowlevār	کوله‌بار
pašta	~
qorbetī	کولی دوره‌گرد
čapar	کومه
kayja	~
koloppa	~
dare-kīn	کون
kün	~
dökūna	~
kūnberena	کونه برهنه
kū	کوه
kōfō	کوهان شتر
kovassō	کوهستان
kō	کوی
ke	که
parm	کهکشان
kaškašōn	~
kahna	کهنه
kelata	~
ēta	کی
kahe	~
ke	~

kor	کیر
kīsa	کیسه
gāle	کیسه از موی بز
tāča	کیسهٔ بزرگ
tūja	~
hömzāy	کیسهٔ جفت
gāla	کیسهٔ حمل کود
tā¹	کیسهٔ گندم
qarāra	کیف بزرگ چرمی
gāyīnā- (gāyīn-)	گادن
gōrī	گاری
dargašta	گاز
gaza	گاز گرفتن
lavazga	گاز گرفتن لب
hōl	گالش
gōm	گام
gā	گاو
ar/ār²	گاوآس
čō¹	گاوآهن
gōwāhen	~
tēqahēš	~
hēš	~
aqāle	گاو (صدای)
ārās	~
māl	گاونر
mella	~
varzā	گـــاو نـــر بـــرای شخم‌زنی
gāčerūn	گاوچران
gārs	گاورس (گیاه)
bəl	~
gōlōne	گاو ماده
gāmīš	گاومیش
gāhēš	گاو وزرا
gā-vāxtī	گه‌گاه
gāhē	گاهی
gā-vāxtī	گاهی وقتها
gāyīnā- (gāyīn-)	گاییدن
gaf	گپ
gerač	گچ
andö	گچکاری
gedā	گدا
gerīvā	گدار
āwdaš- (redwa-)	~
bāqāt- (bāqōv-)	گذاشتن
va²	~
vaš- (varz-)	~
haš- (harz-)	~
nāya- (n-)	~
kojar	گذر
sābāta	گذرگاه سرپوشیده
veyāšt- (ver-)	~
bawdarī	
gākūyī	گراز
gorō	گران
fāxer	گرانبها
gorō	گران شدن
gerūnjūn	گران‌فروش
malī	گربه
gārd	گرد
gerd²	گرد
tūtūle	~
gerdōu	گرداب
begelnova	گرداندن
gerdvād	گردباد
velvelū	~
gardālū	~
zūyāyan	گردش
gardeš	~
jailūn	~
gerdekūn	گردکان
garda¹	گردن
gel²	~
mol	~
tāvq/γ	گردن‌بند
garda-band	~
nāband	~
garda-kolof	گردن کلفت
gardana	گردنهٔ کوه
gerdekūn	گردو
dūlāx	گرد و غبار
vāk	گرده
begelova	گردیدن
veša	گرسنگی
veša	گرسنه
nāk	~
gereytār	گرفتار
āre-grata- (gēr-)	گرفتن
grata- (gēr-)	~
hā-	~
begerate-xöršīd	گرفتن خورشید
begerate-zeyō	گرفتن زبان
begerate-mā	گرفتن ماه

varg	گرگ
wargamēš, hangūr	گرگ و میش
tōrīk-rūšan	~
dāγ[1]	گرم
valārm	~
garm	~
garmā	گرما
gārmāvā	گرمابه
gārmsīr	گرمسیر
börö	گروه
lūdar	~
parm	گروه ستارگان
verā	گروهی
gerah	گره
morg	~
gere	گره باز کردن
čella	گرهٔ قالی
bölγešū	گره (نوعی)
jaγa	گریبان
bevereta	گریختن
beraft- (b(e)ram-)	گریستن
abrome	گریه
berammā	~
beromba	~
beraft- (b(e)ram-)	گریه کردن
gaz[1]	گز (واحد طول)
gīz	گز (نوعی درخت)
čāpčī	گزافه‌گو
baft	گزافه‌گویی
gazangebī	گزانگبین
āγrab	گزدم
gazar[1]	گَزَر
bīhādāyan	گزیدن
sōra	گس
gas	~
šīd	گسترده
pahen	~
ferā	گشاد
zūyāyan	گشتن
gelā- (gel-)	~
gennā- (genn-)	~
gāšnīj	گشنیز
dāqnā- (dāqna-)	گشودن
hendetomūn	گشودن مشکل
bevāta	گفتن
vā- (vāj-)	~
hangošt- (hangār-)	~
gol(a)	گل
gēs	گلابتون
āmrūd	گلابی
golābī	~
goldū	گلدان
golassūn	گلستان
vālek	گل عرقچین
gol-gōv-zebō	گل گاوزبان
sandesalom	گل‌مژه
golbar	گل‌میخ
gal[1]	گلو
nā[1]	~
nōdard	گلودرد
lā[4]	گل و لای
xara	~
gel[1]	~
gulla	گلوله
gondale	گلولهٔ پشم یا نخ
gorz	گلولهٔ تریاک
gandela	گلولهٔ نخ
qobal	گلولهٔ نخ‌های قالی
zārzār	گله
gala	گَلّه
gāčerūn	گله‌بان
halma	گلهٔ بز و بزغاله
galladār	گلّه‌دار
rama	گلّهٔ کوچک
gāgal	گلهٔ گاو
gelīm	گلیم
gemū	گمان
gemūn ka- (ker-)	گمان کردن
heya	گم شدن
māk	~
dar[2]	گم کردن
dāq	گنبد
gembaz	~

qolombozī	گنبدی‌شکل
ganj	گنج
marendezī	گنجشک
gana	گند
gandōu	گنداب
gīna- (gīn-)	گندادن
ganam	گندم
ālāsā	گندم (آفت)
šövdar	گندم در
āla²	گندم نیمه‌کوبیده
āla²	گندم نیمه‌کوبیده
mas	گنده
begandova	گندیدن
goujū	گوجه‌فرنگی
gavāz	گواز
taydār	گود
gūl¹	~
čōla	گودال
gārdāl	~
gūr	گور
γabreja	~
qorbetī	گورانی
böltovsenā	گوربه گور شد!
gūrassō	گورستان
wōy	گوز
gūz	~
nōy	~
kalū	گوژپشت
gūjā	گوساله
gūštere	گوسالهٔ دو ساله
veštar	گوسالهٔ مادهٔ دوساله
jovōna	گوسالهٔ نر
mala	گوسالهٔ نر یک سال به بالا
gasben	گوسفند
ovgač	گوسفند سه ساله
dālgūš	گوسفند گوش بزرگ
nāčer	گوسفند مریض

gūš	گوش
čez	گوشت سوخته
šōmī	گوشت کباب شده
gūš-pēša	گوشت‌کوب
gūšvāra	گوشواره
čonba	گوشه
sowk	~
keša	~
čok	گوشهٔ روسری
gūl², kol⁴	گول
gūnā	گون
böγ	گونه
tūja	گونی
γarōrā	~
gōva	گوه
dör	گوهر
gohar	~
ān³	گُه
gū¹	~
gāhvorā	گهواره
nanā¹	~
bāyona	گیاه بادیان
būmōdarān	گیاه بومادران
parsyāvoš	گیاه پرسیاوشان
āloul	گیاه خاردار
salma	گیاه خودرو (نوعی)
āzrōbā	گیاه خوشبو
lornās	گیاه روناس
daqū	گیاه (نوعی)
ašk²	گیاه (نوعی خاردار)
āhangay	گیاه (نوعی وحشی)
alaf-oškar	گیاه وحشی مسکّن
jāz²	گیاهی بلند که از آن جارو می‌سازند
zarrīn-gayāh	گیاهی وحشی
ōljum	~
gūšexara	گیاهی وحشی

	برای سوخت
gēj	گیج
gīr[2]	گیر
gīr[2]	گیر افتادن
gīr[2]	گیر آوردن
gīr[2]	گیر داشتن
gēsa	گیسو
gēva	گیوه
lā[1]	لا
sarsangī	لاابالی
abrome	لابه
lāt(a)	لات
lās[1]	لاج
lās[1]	لاچ
lā[1]	لاد
lās[1]	لاده
lās[1]	لاس
alō	لاشخور
lāš	لاشه
edbār[1]	لاغر
tagārs[2]	~
mandemūr	~
nāsūlī	~
baft	لاف
čāpčī	لاف زدن
kāšova	لاک‌پشت
lākpašte	~
pālūndūz	~
lānjīn	لانجین
lāla	لاله
balīle	لالهٔ گوش
elāla	~
telāše-gūš	~
lāle-gūš	~
pelāla	~
lām	لامپ
lōna	لانه
lōna	لانهٔ پرستو
lās[1]	لاه
lab	لب
pot	~
lavgaza	لب گزیدن

rax	لباس
šüye[1]	~
pāčīn	لباس بلند زنانه
xūnčūīn	لباس نوعروس
ločāla	لب پایین
lāp	لپ
verg	لثه
lahsa	~
mārī	~
xara	لجن
čaryat	لچک
lačak	~
yāgā[1]	لحاف
jūmāxāv	~
loγōf	~
fūt	لحظه
maja	~
ān[2]	~
barna	لخت
xaravā	~
rowt	~
lox(t)	~
hazd	لذت
češd	~
dörda	لرت
dörda	لرد
alarze	لرزش
čandeš	~
lāγmā	لرزش دست و پا
belarzova	لرزیدن
larzā'an	~
laškar	لشکر
lama	لطمه
lat	~
lozm	لعاب
hā-	لغزیدن
qōna	لقمه
lame-līs	لقمه‌لیس
lekāte	لکاته
pēs	لک صورت
pēs	لک و پیس
laka[2]	لکه
lake-pīs	لکه بر روی پوست

dahana	لگام
lāγa	لگد
lapāča	~
lāγa	لگدپرانی
lāγa	لگدمال
lagan[1]	لگن
kaškak	لگن خاصره
tūšūr	لگن مسی
tās	لگن مسی کوچک
lam	لم
γōšoγlenjū	لنجه
γōšoγlenjū	لنجیدن
šal	لنگ
lay	~
đās[2]	لنگ حمام
langa	لنگ در
belangova	لنگیدن
šālā- (šāl-)	~
bāγlī	لوبیا
lūbīgā	~
rout	لوت
qorbetī	لوتی
kāčīz, lūč	لوچ
qīč[2]	~
lūk[3]	لوخ
laoul	لوده
līr	لور
qorbetī	لوری
korča	لوزه
lef	لوس
lōs	~
lūka	لوکه
lūlū	لولو
sāqa	لوله
tūtūle	~
lūla	~
qorbetī	لولی
lahar	له شده
leh-o-lah	~
belēštova	لیسیدن
leštan	~
pes	لیفهٔ شلوار
lēmō	لیمو
lēvān	لیوان
ama	ما
īma	~
gel[2]	مابین
mī[2]	~
māč	ماچ
māxare	ماچه‌خر
māča-esba	~
dādā	مادر
duwā	~
mā[4]	~
dādā[1]	مادربزرگ
mājān	~
nāna	~
mōy-pīre	مادر پیر
mamxesrī	مادر داماد
xasorū	مادرزن
mōyazan	~
zanāmū	مادرشوهر
mōyašū	~
mamxesrī	~
mā[3]	ماده
mōy-gā	ماده‌گاو
mādayūn	مادیان
māyon	~
mār	مار
γālmeje	مارمولک
mojmojak	~
gōmoje	مارمولک بزرگ
mās[1]	ماست
qāteq	~
māsā[2]	ماسه
māšak	ماش
mōšī	ماشین
tevnauba	مالاریا
māldār	مال‌دار
če[4]	مال و منال
manāl	~
māla	ماله
rūxāštara	مالیخولیا
bemōlīda	مالیدن
mālā'an	~
dayā-mōlīda	مالیدن به هم

gel[1]	
māmāče	ماما
bemanda	ماندن
mand- (mon-)	~
mūnd- (mūn-)	مانستن
adā	مانند
rav	~
mōyūn	~
amūne	مانند (همانا)
ašma	ماه (جسم سماوی)
sīrū	ماه (سی روز)
mordār	ماه مرداد
mōvūt	ماهوت
māhī	ماهی
māsā	~
māhyūna	ماهیانه
tāva	ماهی‌تابه
māhītāva	~
māhīča	ماهیچه
māhīgēr	ماهی‌گیر
māyā	مایهٔ ماست
nabada	مبادا
šekūm	مبارک
dahūl	مترسک
bār-dūl	متصل
bālaš	متکّا
motakā	~
dordūn	مثانه
čordūn	~
adā	مثل
rav	~
mōyūn	~
nēza	~
mozēnna	مثل اینکه
azzā	مجبور
vālgū	مجرای آب
vījen	مجرد
langā	~
barvajī	مجزا نمودن
majma	مجمر
parm	مجمع‌الکواکب
moč	مچ
pātōve	مچ پیچ
šaqšaq	محکم
māhlā	محلّه
mīlpolos	محور
maγz	مخ
lāpūšt	مخفی‌کاری
gelyā m	مخلوط
māxmal	مخمل
makū	مخیدن
gū	مدفوع
ān	~
māmīza	مدفوع گوساله
ma	مرا
morāfia	مرافعه
rü ka- (kar-)	مراقبت کردن
līfal	مربّا
līčal	مربای کدو و شیرهٔ انگور
nēzg	مرجمک
mard	مرد
merdebīva	مرد بیوه
deldel	مردد
degena	مرد قوی‌هیکل
gal[2]	مردم
mārdom	~
būbūjō	مردمک چشم
bemarda	مردن
mardan	~
marda	مرده
marz	مرز
pōm	مرز میان دو کرت
marš	مُرَشَح
āxetof	مرض بلغم
anyerīša	مرض صرع
gar	مرض گری
hār[2]	مرض هاری
reγ	مرغ
karg	~
marq	~
toxmdaha	مرغ تخم‌ده
qop	مرغ جوجه‌کشی

kālgalūn	مرغدانی
kargīe	مرغ کوچک
mārg	مرگ
mirī	مروارید
surū	مری
nāčāq	مریض
nāčār	~
mezd	مزد
mazraza	مزرعه
māzge	مزگت
mot(a)- (mok-)	مزیدن
mejja	مژه
mastā	مست
āvxūna²	مستراح
holā	~
kaurōu	~
xalālā	~
vōdestī	~
māzge	مسجد
nimēšk	مسکه
masīn	مسکین
mosalmō	مسلمان
vāla	مسیر
dasta	مشت
moš	~
mošt-o-māl	مشت و مال
xēga	مشک
mašk	~
xēga-dūžang	مشک دوغ‌زنی
nēra	~
tolomb	~
maxzare	مضحک
rēvō-γar	مطیع
mīrōwja	مظهر قنات
del	معده
meda	~
mālūm	معلوم
maγz	مغز
mox	~
kūya¹	مغز گردو
bārban	مغلگاه شتران
mof	مفت
rāšt(a)	مقابل
daqar	مقدار
derazdena	مقدار کم
lek	~
yarzēī	مقدار کمی
dare-kīn	مقعد
kün	~
dökūna	~
makū	مکوک
bemöta	مکیدن
mot(a)- (mok-)	~
magar	مگر
ačarā	~
magas	مگس
pāša	~
mol	مُل
māllō	ملّا
melāj	ملاج
sārüj	ملاط
melāka	ملاقه
xōrī	ملامت
kūndümōubanda	ملخ
mala¹	~
zanjara	ملخ باغی
kūnāvzana	~
kūnāvzana	ملخ بزرگ
mayxōš	ملس
gāhā	ممکن است
mama	ممه
az¹	من
yaman	~
ma	~
döhös	من (معیار وزن)
tāv	منحنی
orīb	~
mandīl	مندیل
mān	منش
nok	منقار
nūj	~
manγāš	منقاش
mangal	منقل
āvīra	منی
sanjara	مو (درخت)

mā²	~
mī¹	مو (موی سر)
nehen	موجود وهمی
pasalaxūn	موذی
zabīn	~
mālūna	مورچه
morjūna	
~	
ōwranja	~
askar-mürčā	مورچهٔ بزرگ
kopūle	~
murd	مورد (درخت)
mālūna	موریانه
morjūna	~
ōwranja	~
kālālčak	موسیقی
müš¹	موش
mīškūr	موش کور
mībune	موهای بدن
mīzohār	موی زهار
pāšm	~
mah	مه
mēž	~
mah²	مه‌آلودگی
mēžōn	~
maftouī	مهتاب
qorbetī	مهتر
mor¹	مهر
mehravūn	مهربان
müre	مهره
kos-gorba	مهرهٔ دفع چشم‌زخم
sebande-kamar	مهرهٔ کمر
māhr	مهریه
mehmō	مهمان
mehmō-xuna	مهمان‌خانه
mehmūnī	مهمانی
dīyana	~
rūwe	میان
mī²	~
mēx	میخ
mēšt- (mēz-)	میختن
mēxak	میخک
mayxōš	میخوش
harangū	میدان
maydön	~
mīrāw	میراب
mīz	میز
mēš¹	میش
šīšak	میش بین دو تا سه ساله
naxrāz	میش پیش‌آهنگ
vaferšekan	~
mēž	میغ
kūnāvzana	میگ
mala¹	~
melešt	میل
kalī	میلهٔ آهنی برای به هم زدن آتش
antar	میمون
maymū	~
šekūm	میمون (مبارک)
antargardūna	میمون‌بازی
mēva	میوه
ālitče	میوهٔ آلوچه
šavčera	میوه‌ای که هنگام شب خورند
arbeza	میوهٔ خربزه
algay	میوهٔ شلیل
soγyāla	میوهٔ کم‌آب
tande	میوه نارس
nagad	~
nāras	~
kaškala	میوه ناشکفتهٔ پنبه
algī	میوهٔ هلو
nā'amīd	ناامید
āmū¹	ناپدری
šūmame	~
nāparzī	ناپرهیزی
nātemōm	ناتمام
hav	ناتوان
lās²	~
nātevō	~
nājūr²	ناجور

nāčār	ناچار
nāxan	ناخن
vešgīnī	ناخن زدن
nāčāq	ناخوش
xeng	نادان
nādō	~
ālišī	نادرست
nādelgrūn	ناراحت
nagad	نارس
nāras	~
nāk	نا(رمق)
nārenj	نارنج
nāranjassō	نارنجستان
nāz	ناز
nāzok	نازک
nāsāzī	ناسازی
sūsūlū	ناف
nāf	~
nazād	نافرزندی
nōkūr	ناکش
īhō(w)	ناگهان
nāla²	ناله
banālova	نالیدن
esm	نام
nām	~
nūm	~
janbābā	نامادری
nāmerdūna	نامردانه
sarīsa	نام رودخانهٔ ابیانه
marš	نامزد
nōmzad	~
ābrou	ناموس
nāma¹	نامه
nāmehrebō	نامهربان
nō¹	نان
nōtaftō	نان تافتون
nūvanga	نان خالی
āqār	ناندانی
nūn-gobūdayā	نان زمخت
nūn-gobūdayā	نان کلفت

nūje	نان کوچک
nōnvō	نانوا
āudomī	نان (نوعی)
tonoke	~
karga	نانی که در تنور افتد
sül	ناودان
noudūn	~
nehār	ناهار
nā	نای
nebāt	نبات
nay²	نباید
jenn²	نبوغ
nabīra	نبیره
nawīra	~
xōm	نپخته
napā'a	~
nepēčīvōva	~
najjār	نجّار
nāγ	نخ
odū	~
solf	نخاع
naxāla	نخاله
pelūk	نخ‌تاب
naxlessōn	نخلستان
nāxod	نخود
nar	نر
sārda	نردبان
nardevūn	~
lams	نرم
narmā	~
da¹	~
naryūn	نریان
nazdīk	نزدیک
īdambā	نزدیک بود که...
ājayā- (ājey-)	نزدیک شدن
tangiā	نزدیک هم
nēzg	نزگ
nesāyeda	نسار (نسر)
nēzg	نسک
navandūl	نَسل چهارم
šamāl	نسیم
nešō	نشان
nemā'an	نشان دادن
čōnā- (čōn-) hā-	~
nošūnī	نشانی
čāšt- (čīn-)	نشستن

hā-	~
hāčaštan	~
āhā(d)- (āh-)	~
vekena	نشگون
dökūna	نشیمنگاه
āla[1]	نصف
nesf	~
nīm[2]	~
nasbe-šev	نصف شب
āla[1]	نصفه
bad-čaš	نظر بد
γaran	نعره
nāl	نعل
nālbakī	نعلبکی
nanā[2]	نعنا
nač	نغز
āγ	نغل
dam[2]	نفخ شکم
γor	~
nafar	نفر
tan	~
nefrī	نفرین
fūt	نفس
hanās	~
helādema	~
agīra	نفس‌تنگی
tangenafas	~
nafasgīra	~
hālū	نفهم
neγ	نق
naγāra	نقاره
nāqra	نقره
melīla	نقش‌کاری روی قالی
naγsa	نقشه
olūma	نکبت
pezg	نکوهش
zāqol	نگال (ذغال)
angāšt- (angaš-)	نگاه کردن
negarān	نگران
naγīm	نگین
nam	نم
nāma[2]	نماز
nāma[2]	نماز شب
nāma[2]	نماز ظهر
nāma[2]	نماز عصر
navad	نمد
navay[1]	~
namak	نمک
namakdūn	نمکدان
pūr-pūr	نم‌نم باران
nōkūr	نمور
nōkūr	نموک
nāna	ننه
nōq	نو
nāk	نوا(دارایی)
tēqa	نوار
jāhal	نوجوان
nārū	نوروز
nohode	نوزده
va[2]	نوشتن
neve/ušt- (nevēs-)	~
nevüšta	نوشته
hā-	نوشیدن
ōrdīne	نوعی آش با آرد
kālālčak	نوعی آواز
lāb-par	نوعی بازی با سنگ پهن
sarbarvoze	نوعی بازی پسران
pīšbābā	نوعی بازی دخترانه
Kačalahey	نوعی بازی کودکان
hanī	نوعی پرندهٔ کوچک
xasīl	نوعی جو
mūrd	نوعی حشرهٔ پرنده
mārsomma	نوعی حشرهٔ خاکی
taška	نوعی خار کوهستانی
māqz	نوعی خزندهٔ کوچک
gaz[2]	نوعی درخت کوچک
gazar[2]	نوعی علف
halbāl	نوعی غربال
xasīl	نوعی غله
līčar	نوعی کدو
lomja	نوعی کرم
kerefo	نوعی گیاه خاردار
vālek	نوعی گیاه دارویی
gezīne	نوعی گیاه گل‌دار
xarzūl	نوعی گیاه وحشی
mandāv	~
mārenjīle	~
ordolok	~

parpīlūk ~
pālum-pošte ~
holdarkera نوعی ملخ
kālālčak نوعی موسیقی
hollarī نوعی نخود
jīlak نوعی نیم‌تنهٔ زنانه
tok نوک
nok ~
nūj ~
čeje نوک پستان
naikar نوکر
navandūl نوندول
nava نوه
na[1] نَه (علامت نفی)
noh نُه (عدد)
va[2] نهادن
haš- (harz-) ~
nāya- (n-) ~
lānā'an نهادن در...
naxrāz نهاز
tūla نهال
nehāl ~
nāhālī نهالی (تشک)
nahang نهنگ
nehen ~
nay[1] نی
zūr نیرو
nēra نیره
naha نیست
dargašta نیش
nīš ~
māštī نیکو
nīl نیل
āla[1] نیم
xārdel نیمرو
badpita نیمه‌پز
va[1] و (حرف ربط)
hāgandova وا خوردن
yort واحد اطاق
gerī واحد باغ
īraz ~
sangešā واحد وزن
tīres ~
varepe وارونه
dar[2] وارونه کردن
bāša واشک
bāša واشه
bōfūr وافور

vālek والک
vejā وجب
vuyodās ~
hūš وجدان
vežīn, ničīn وجین
vārzanā وردنه
āre-maryan ورشکست شدن
vālgū ورغ
veraqa ورق
ganjafa ورق‌بازی
kā[1] ورقهٔ نازک فلزی
ār[3] ور کشیدن
vāy ورم بیضه
γor ~
wāz وز (پارو)
barz[1] وز (چربی)
čaγz وزغ
vaza ~
ār[3] وزن کردن
vāšt- (vāz-)[3] وزیدن
xava وسنی
havō ~
vōyadanda وسیلهٔ باد دادن خرمن
yaγšen ~
xešoul, γašaul وسیلهٔ پاک کردن حیوانات
taftū وسیلهٔ چسباندن خمیر به دیوار تنور
ēštikerī وسیلهٔ چوبی برای کودک نوپا
ōslīyō وسیلهٔ خرد کردن حبوبات
čūrn وسیلهٔ خرد کردن گندم
xarāz وسیلهٔ راندن خر
owjen وسیلهٔ وصل خیش به یوغ
vārō وَشَن (بارش)
vekena وشگون
bas- (band-)[2] وصل کردن
dasnāmāz وضو
adema وفور
vax وقت
valārm ولرم

var-dā- (d-)	ول کردن
velī	ولی
zorak²	~
vay³	وی
darbas	ویژه
hār²	هار شدن
aynuvā	هاک
yana	هاون
hāvan	~
yernā-čūī	هاون چوبی
sērkū	هاون سنگی
yanja	~
yernā-sangī	~
yernā-āhanī	هاون فلزی
hajda	هجده
haγdūs-karā	هدهد
kelzöwōnē	هدیه برای شکستن رسم سکوت
edyūn	هذیان
hār¹	هر
haryā	هر جا
hār¹	هرچه
hörde	هردو
harrūa	هر روزه
harzegī	هرزگی
lekāte	هرزه
ārmešta	~
rō²	هرشه
hār¹	هر کدام
hār¹	هرکه
hār¹	هرکی
ačarā	هرگز
ēšax(t)	~
hargēz	~
hazār	هزار
čālpā	هزارپا
hazārpā	~
ha	هست
tanda	هسته
korjūna	هستهٔ سیب
hassa	~
haš	هشت
haštād	هشتاد
haf	هفت
hāftād	هفتاد
hafta	هفته
algī	هلو

am	هم
ham	~
jī	~
hambāčč	همپاچه
hamčašī	همچشمی
hamčenīn	همچنین
hamdas	همدست
yōbī	همدیگر
verā	همراه
xay²	~
hāmrā	~
hamzeyō	هم‌زبان
hamsoa	همسایه
hamdas	همکار
hey	همواره
olōnīya	~
serāj	همه
hama²	~
hamē	همه‌وقت
paran	همیان
hamēšā	همیشه
olōnīya	~
hamīn	همین
hōn	همین حالا
darhel	همین لحظه
hanās	هناسه
henjōyan	هنجیدن
andüna	هندوانه
rū¹	هنگام روز
hamū	هنوز
hatebī	~
hāva	هوا
xava	هوو
havō	~
gazar	هویج
hey	هی
hayāhū	هیاهو
ēče	هیچ
hēč	~
ēče	هیچ‌جا
ēče	هیچ‌چیز
īččī	~
ēče	هیچ‌کار
ēče	هیچ‌کاری
ēškedom	هیچ‌کدام
hēšgīn	هیچ‌کس

ēškī	هیچ‌کی
ačarā	هیچ‌وقت
ēče	~
ārmēšta	هیز
čazda	هیزم
heyma	~
heyma	هیمه
vīr	یاد
yād	~
xāza	~
vīr	یاد رفتن
yār	یار
yazde	یازده
yōγī	یاغی
beyöšta	یافتن
vīšt- (vīz)	~
yāl	یال
yana	یانه (هاون)
yovs	یبوست
yaxbandō	یخبندان
yāγā	یقه
ē	یک
yak	~
ī	~
ja[1]	~
īōn	یک آن
īkayka	یکایک
yagbōr	یک‌بار
yara	~
ījā	یکباره
īpārča	یک‌پارچه
īpalī	یک پهلو
īmī	یک تار مو
ītena	یک تنه
ījūr	یک‌جور
vīsebanjā	یک‌چهارم
īčē	یک چیز
īdas	یک دست
gor	یک دسته غله دروشده
ēpartūjā	یک ذره
īray	یکرنگ
īrūja	یک روزه
īsāle	یک ساله
īsera	یکسره
sayāk	یک سوم
yakšama	یکشنبه
barqē	یک کمی
īlā	یک‌لا
yafout	یک لحظه
yān	~
īōn	~
īvaxtī	یک وقت
ajay	یکی
ēta	~
yaqūnjā	یکی دردانه
ajaynya	یکی دیگر
ībī	~
ajayjay	یکی یکی
čīmī	~
īye-īye	~
yagūna	یگانه
yaqūnjā	~
yāvāšja	یواشکی
yō (1)	یوغ
jō	~
yonja	یونجه